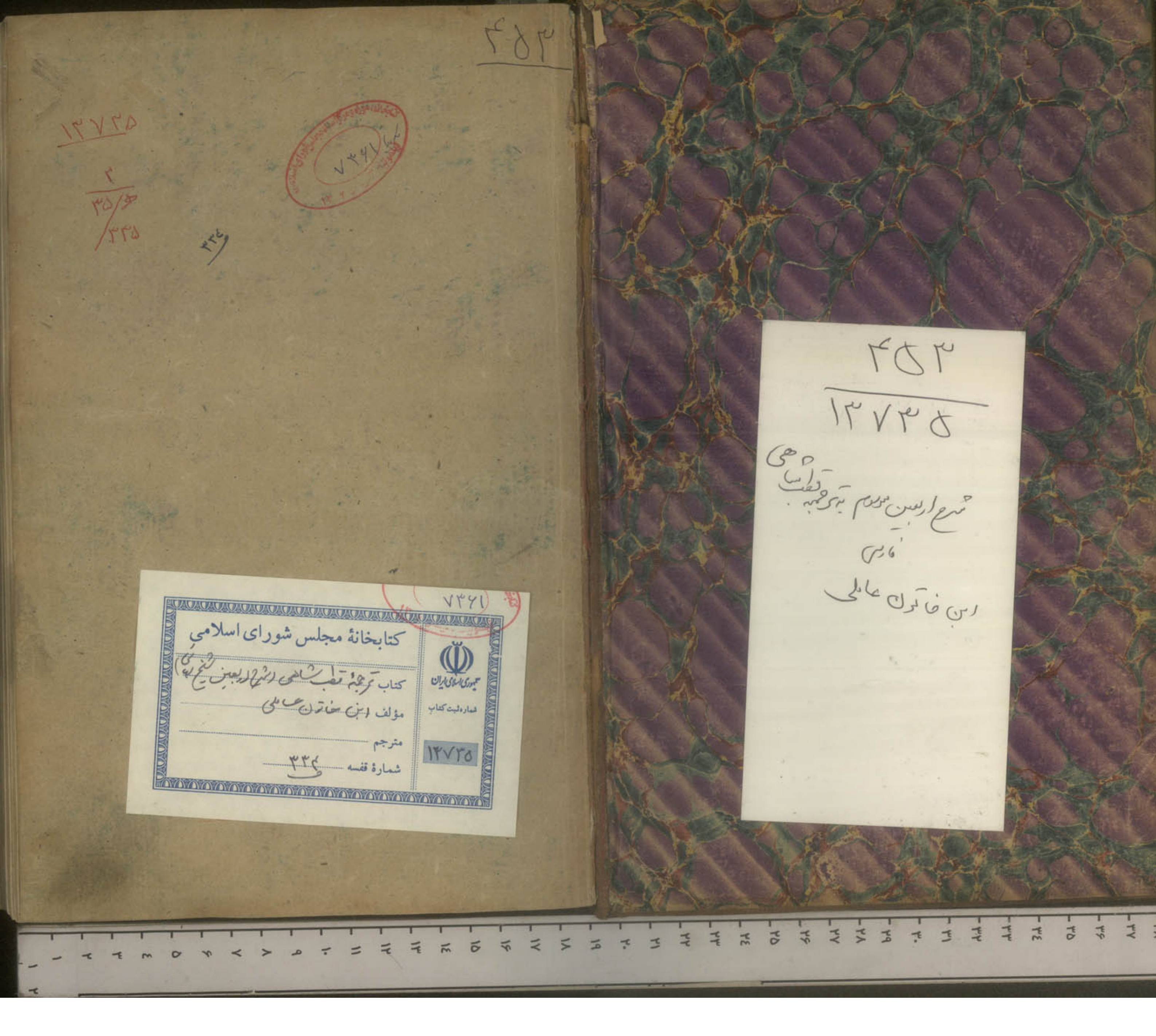
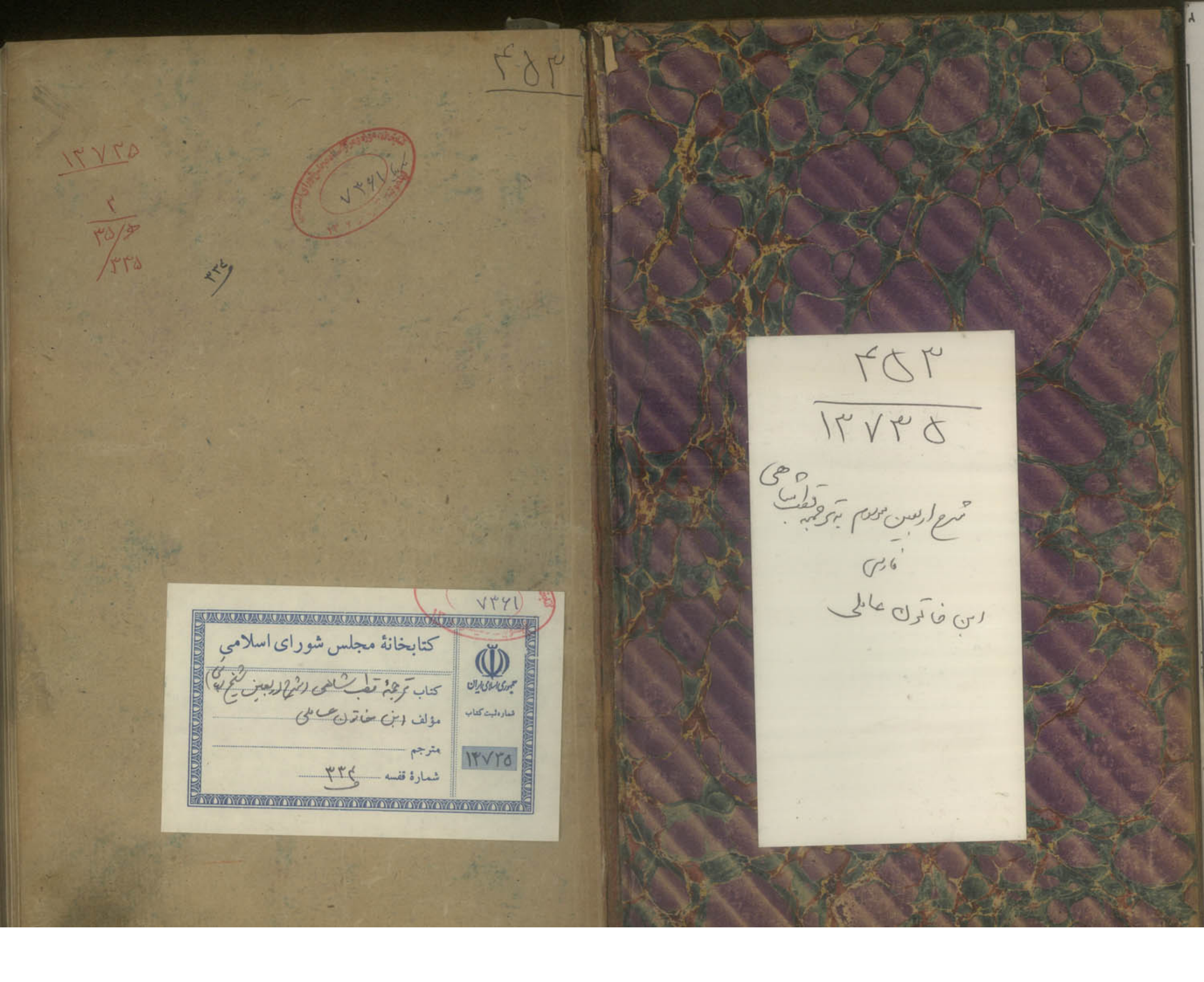
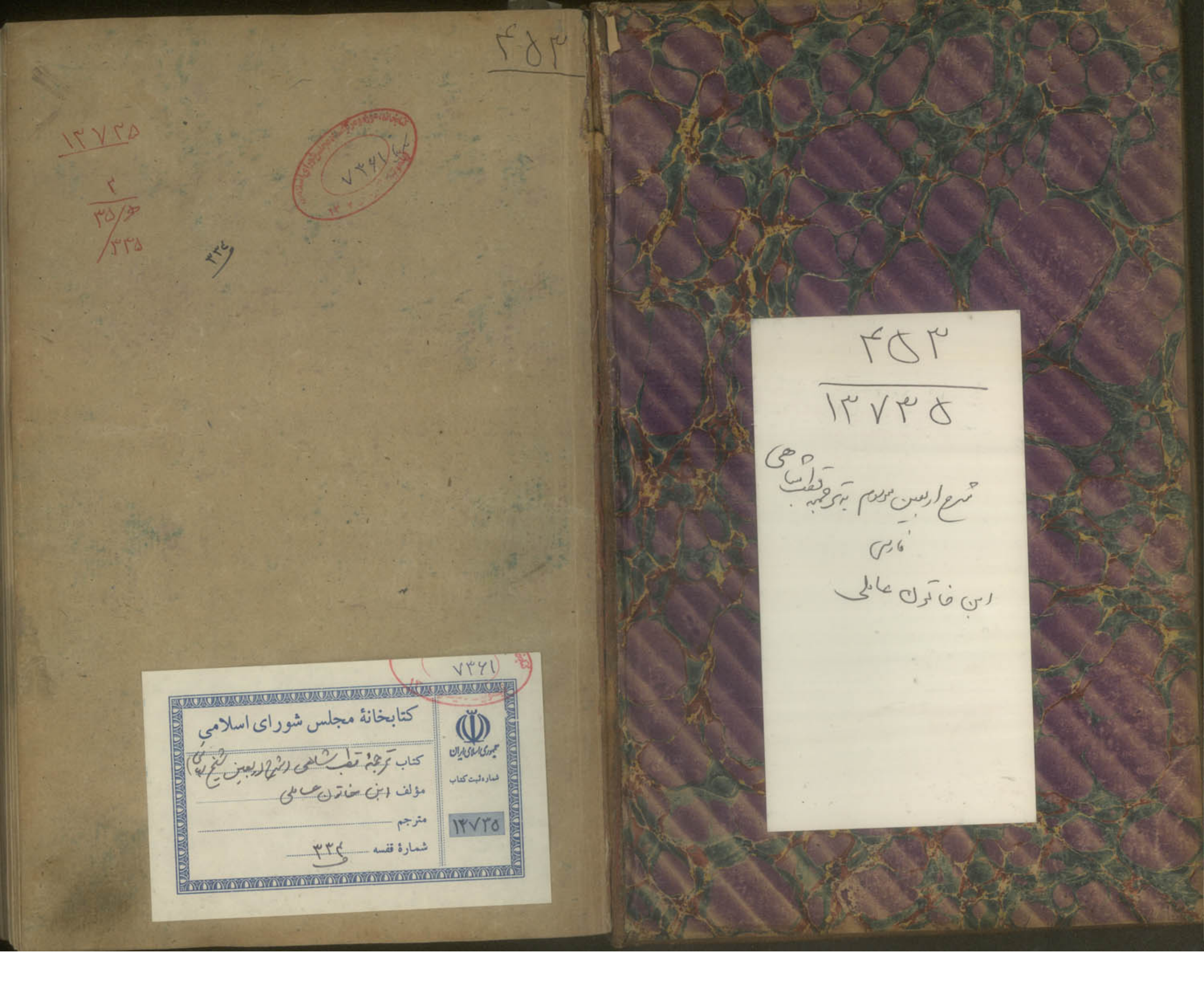
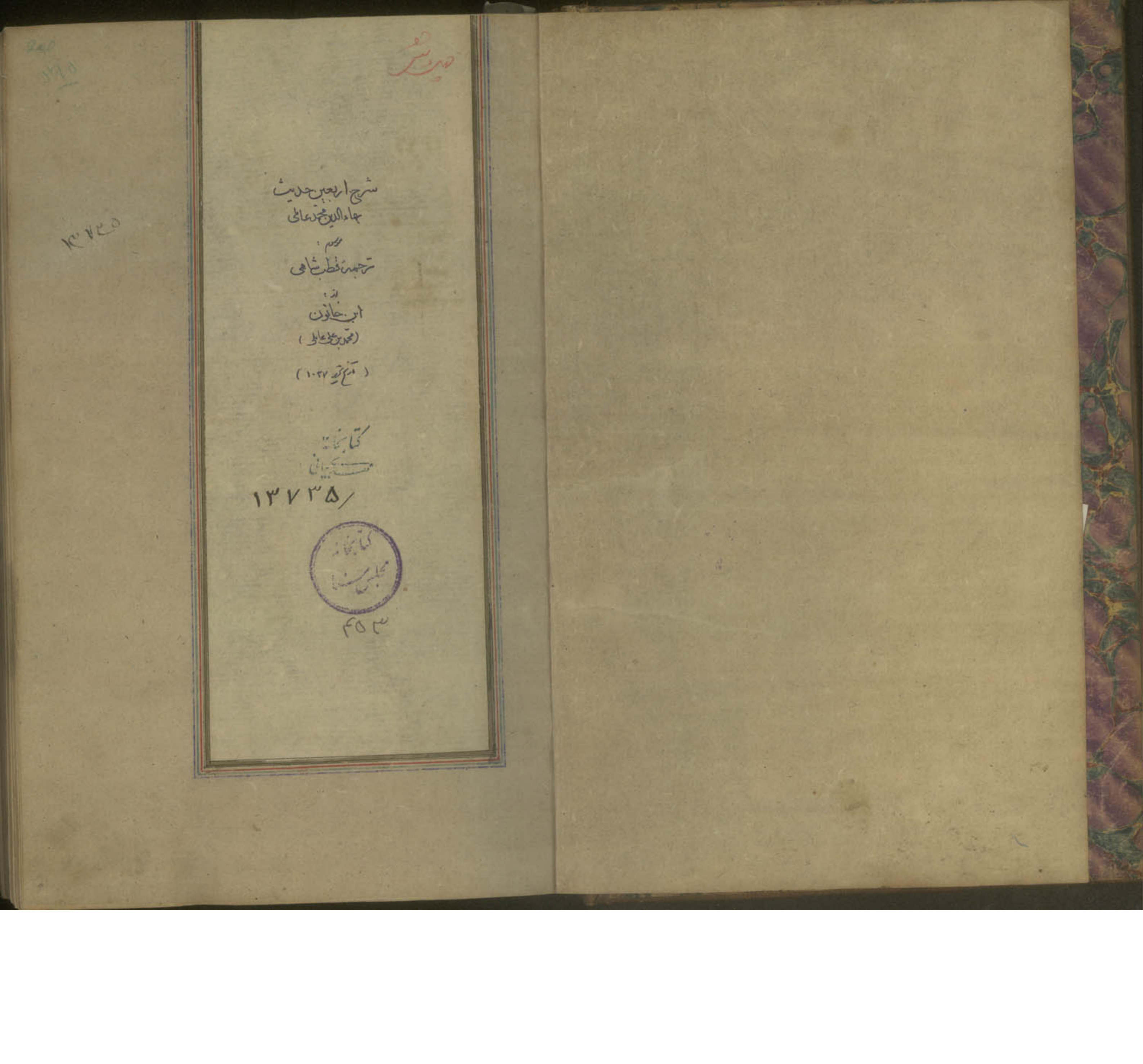



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۱۲۷۳۵
کتاب ترجمهٔ قطب شاهی (شرح اربعین شیخ بهائی)
مؤلف ابن خاتون عاملی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۳۳۶
۴۵۳
۱۳۷۳۵
شرح اربعین مرحوم بهائی موسوم به قطب شاهی
فارسی
ابن خاتون عاملی



۴۵۳
۱۲۷۳۵
شرح اربعین موسوم بترجمه قطب شاهی
فارسی
ابن خاتون عاملی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۱۲۷۳۵
کتاب ترجمهٔ قطب شاهی (شرح اربعین شیخ بهائی)
مؤلف ابن خاتون عاملی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۳۳۶


۴۵۳
۱۳۷۳۵
شرح اربعین موسوم به ترجمه قطب شاهی
فارسی
ابن خاتون عاملی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۱۳۷۳۵
کتاب ترجمهٔ قطب شاهی (شرح اربعین شیخ بهائی)
مؤلف ابن خاتون عاملی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۳۳۶
۷۳۶۱


حدیث

شرح اربعین حدیث
بهاء الدین محمد عاملی

مسمی:
ترجمهٔ قطب شاهی

از:
ابن خاتون
(محمد بن علی عاملی)

(تاریخ تحریر ۱۰۴۲)



بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست

احادیث این کتاب وانچه در ضمن شرح هر حدیث ثبت گذارش یافته است بر وجه اجمال

حدیث اول

در ثواب کسی که چهل حدیث حفظ نماید و شرح آن مشتمل است بر آغاز و چهار نمایش و انجام
آغاز مشتمل است بر دو بخش بخش اول ترجمه متن حدیث بی زیاده و نقصان بخش دوم
ترجمه شرح بعض فقرات حدیث که مصنف ام ظله بعربی شرح کرده اند و چند بحث در آن
مذکور است ۱ مراد بحفظ حدیث چیست ۲ حدیث چه معنی دارد و چرا آنرا حدیث
نامیده اند ۳ بیان احتیاج امت بحدیث نمایش اول بیان انکه دانستن معنی
حدیث آیا در حصول ثواب مذکور شرط است یا نه و بیان انکه معنی حدیث را حدیث
میتوان گفت یا نه و در ضمن آن یک آیه و دو حدیث با ترجمه ایراد یافته است آیه
إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى حدیث اول رحم الله امرأ سمع مقالتی دوم من تشبه بقوم نمایش
دوم بیان انکه مراد بامت که درین حدیث واقع است جمیع امت است یا بعض ایشان
و از احتیاج احتیاج بی واسطه مرادست یا اعم و در ضمن آن چهار حدیث با ترجمه
مذکور است ۱ لا صلوة الا بطهور ۲ جعلت لی الارض ۳ احرم من الرضاع ۴
البیعان بالخیار نمایش سوم بیان انکه حدیثی که مشتمل بر چند فقره باشد یک حدیث است
یا چند حدیث و جدا کردن فقرات آن در وقت نقل جایز است یا نه و در آن حدیث دیگر

گذارش یافته ۱ لا یبقی الا فی خف ب من نزل علی قوم ج من فرج علی اخیه کربة
نمایش چهارم ابتدال بحدیث مذکور برانکه خبر واحد حجت و بیان تقریب
با تفسیر ثبت گذارش یافت ا وما کان المؤمنون لینفروا ب إن جاءکم فاسق بنبأ
ج ولا تقف ما لیس لک به علم انجام بیان معنی علم و فقه که درین حدیث مذکور است
و در ضمن آن یک آیه و چهار حدیث دیگر با ترجمه مذکور است آیه انما یخشی الله حدیث اول
لا یفقه العبد ب اللهم فقهه ج یا بنی تفقه د العلماء ورثة الانبیاء حدیث دوم
من عرف الله وعظمه در مرتبه کسی که شناخت خدا حاصل کرده باشد و شرح آن مشتمل است
بر آغاز و یک نمایش و طراز و انجام آغاز مشتمل است بر دو بخش بخش اول ترجمه اصل حدیث
بخش دوم ترجمه شرح بعض فقرات حدیث که احتیاج بشرح دارد و در آن چهار بحث
و سه حدیث با ترجمه و چهار آیه با تفسیر گذارش یافته است بحث ۱ بیان انکه صوفیه را
چرا اصحاب عرفان می نامند ب بیان انکه بهشت را در عوض عمل صالح میدهند یا بتفضل ج
سبب ذکر اداب تاکید با انکه مقام محتاج بان نیست د انکه خوف و رجا یعنی ترس
از خدا و امید برحمت او می باید مساوی باشد حدیث اول خلق الله الارواح قبل خلق الا
بدان دوم لیس من عبد الا و فی قلبه سوم عجب ما کان فی وصیة لقمان آیات ا الست
بربکم ب ادخلوا الجنة ج واذا لقوا الذین امنوا د واذا جاء اجلهم نمایش
بیان انکه مراد بمعرفت و شناسایی خدا درین حدیث چیست و انکه چنانچه بکنه
ذات خدا نمیتوان رسید بکنه صفات او نیز پی نمیتوان برد و در آن یک آیه و چهار
حدیث بدستور مذکور است آیه إن بعض الظن اثم حدیث ۱ ما عرفناک ب
ان الله احتجب عن العقول ج کلما میزتموه باوهامکم د من عرف نفسه طراز بیان انکه
معرفت چند مرتبه دارد و تشبیه مراتب آن بمراتب معرفت آتش و در آن یک آیه مذکور است

الله نور السموات انجام بیان صفات عشره اولیاء الله و رد حرف بعضی
جاهلان صوفیه که خود را مکلف نماز و روزه و سایر عبادات نمی‌دانند و دران
یک حدیث و دو فقره از قران ترجمه شده حدیث نگارنامه آیه اول اقم الصلوة
لذکری ب فلعتین وایا اولی الالباب حدیث سوم
ما من صلوة یحضر وقتها در ثواب ادای نمازهای پنجگانه و شرح آن مشتمل است بر
آغاز و نمایش و انجام آغاز مشتمل است بر دو جنبش جنبش اول بدستور جنبش دوم
بدستور و دران یک حدیث شرح یافته است که حضرت با زواج طاهره فرموده
که اگر ممکن لکم قابلی اطولکن یدا نمایش بیان آنکه نماز پنجگانه رفع گناهان صغیره می‌نماید
و دران دو آیه و چهار حدیث با ترجمه و تفسیر مذکور است آیه اول ان الحسنات
ب اقم الصلوة طرفی النهار حدیث اول والذی بعثنی بالحق بشیرا
ونذیرا ان احدکم یقوم من وضوئه ب ان الصلوات کفارات ج ما من امرء مسلم
یحضره صلوة مکتوبة د ان الصلوات الخمس انجام بیان رفع تنافی میان این حد
و مدلول آیه کریمه ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه و دران ترجمه آیه مذکوره ایراد
یافته است حدیث چهارم در بیان وضوی بیانی پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم و شرح
آن بدستور مشتمل است بر آغاز و هفت نمایش و انجام آغاز بدستور و در جنبش دوم
چهار بحث و دو آیه با ترجمه ایراد یافته است بحث اول در آنکه حدیث دلالت
بر آنکه آب آوردن غیر بواسطه وضو مکروه است یا نه ب معنی استعاره تبعیه
ج بیان آنکه عطف امری بر امری بحرف چه معنی دارد و آنکه ثم درین حدیث با
ملاحظه معنی تراخیه استعمال یافته د بیان آنکه اعاده بمعنی ایقاع اولی استعمال
می‌یابد آیه ا فنسهم من یشی علی بطنه ب وان یظهروا علیکم نمایش اول در شستن رو

در وضو رعایت الاعلی فالاعلی می‌باید کرد یا نه و دران یک حدیث ترجمه شده
که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به نمایش دوم در تحدید وجه بر وجهی که مصنف دام ظله
دران متفرد است و دران یک حدیث و دو مسئله ایراد یافته حدیث الوجه الذی
امر الله عز و جل بغسله مسئله اول آنکه امرار ید و راندن دست بر رو در حال شستن رو
واجب است یا نه ب آنکه در شستن رو رعایة الاعلی فالاعلی واجب است یا نه نمایش سوم
بیان آنکه ترتیب در وضو واجب است یا نه و ذکر بحثی چند که مصنف دام ظله بر شیخ جمال الدین
مطهر علیه الرحمه بحث در استدلال بر وجوب ترتیب و دران یک آیه و دو حدیث
با ترجمه ایراد یافته است آیه ان الصفا والمروة حدیث اول لا یقبل الله
صلوة امرء حتی یضع الطهور مواضعه ب ابدوا بما بدأ الله به نمایش چهارم استدلال باین
حدیث بر آنکه بواسطه مسح آب تازه برداشتن جایز نیست و دران دو حدیث با ترجمه
مذکور است ا قال برأسه لا و قال برأسه نعم ب تضع یدک فی الماء ثم تغسل نمایش
پنجم وجوب مسح رجلین و مناظره شیعه و سنی بر سر آن و دران نه حدیث با ترجمه
مذکور است ا نعم هو الذی نزل جبرئیل ب یاتی علی الرجل ستون و سبعون سنة
ج حدیث کنانة د توضأ و مسح علی نعلیه ه ان کتاب الله بالمسح و الوضوء غسلتان
ومسحتان و در ضمن ترجمه آن حکایت مباهله حضرت با کفار ایراد یافته ز ویل للاعقاب
من النار ح رأیت علیا توضأ فعل کذا ط ان النبی لما توضأ فمسح رجلیه نمایش ششم
در بیان معنی کعب و بحثی که مصنف دام ظله دران با علما است و دران هشت حدیث
ترجمه شده ا هنا یعنی المفصل ب ومسح علی مقدم راسه ج واذا مسحت بشیء من راسک
د فذا طلقت اولا نوره ه وصف الکعب فی ظهر القدم و وضع یده علی ظهر القدم انجام دفع ایراد
شیخ شهید بر علامه حلی علیه الرحمه حدیث پنجم

در تعلیم وضوی امیرالمؤمنین محمد حنفیه و دعاهایی که در اثنای وضو خواندن آن سنت است
و شرح آن مشتمل است بر آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز بدستور و در بخش دوم سه بحث
مذکور است ۱ اطلال روشناکه در اصل چه بوده و ب اطلال اللهم و اختلاف مذاهب در اصل
آن و دلایل هر مذهب ج بیان معنی تضمین در اصطلاح اهل عربیت نمایش اول
بیان اختلاف نسخ در دعاهایی که در وضو خوانده میشود نمایش دوم بیان آنکه طلب بندگان
روز قیامت تفهیم و ملقن حجت خود را از پروردگار بچه نحوست و دران دو آیت و
یک حدیث با ترجمه ایراد یافته است آیه ۱ یوم تاتی کل نفس ب الیوم نختم علی
افواههم حدیث کلمنی بالشعرة خیره و اجمی لعبدی نمایش سوم بیان معنی الکلا فی
الجنان بیساری که بچند وجه گفته اند و دران یک آیه و یک حدیث ترجمه شده آیه و الشمس
والقمر بحسبان حدیث لا یزال المنام طایر نمایش چهارم بیان آنکه شستن مرتبه دوم
اعضای وضو را سنت است یا بدعت و دران دو حدیث مذکور است ۱ والله ما کان
وضوء رسول الله ب افضل الاعمال احمزها انجام بیان آنکه آب وضو می باید بوزن یک
مد باشد و ذکر آنکه آب استنجا دران داخل است یا نه

حدیث ششم

در تیمم ثانی و شرح آن اشتمال دارد بر آغاز و سه نمایش و انجام آغاز بدستور و در بخش
دوم دو حدیث ترجمه شده ا قال رسول الله ذات یوم لعمار ب قال عمار کنا فی سریة
نمایش اول بیان آنکه استهزا از پیغمبر بعمار بچه معنی است و دران دو آیه و چهار حدیث با
ترجمه ایراد یافته است آیه ۱ اتتخذنا هزوا ب انا انشاناهن انشاء حدیث ۱
عمار جلدة بین عینی ب انی امزح و لا اقول ج اما علمت ان الجنة د یدخل اهل الجنة نمایش دوم
در آنکه ضرب ید بر زمین جزو تیمم است یا مثل اعتراف در وضو جزو نیست و بعض ابحاث
که بان متعلق است طراز بیان آنکه در تیمم مسح جبهه کافیست یا تمام رو را مسح می باید کرد

نمایش سوم بیان آنکه در مطلق تیمم یکمرتبه زدن دست بر زمین کافیست یا در بعضی دو مرتبه
می باید و در ضمن آن معنی اقسام اربعه حدیث سمت گذارش یافته و یک حدیث ترجمه
شده که هو ضربة واحدة للوضوء و الغسل انجام بیان آنکه در تیمم علوق تراب در دست شرط است
یا نه و در ضمن آن یک حدیث با ترجمه مذکور است که ثم قال فلم یجد و اما الی قوله و تحریج الضیق

حدیث هفتم

در نماز بیانی و تعلیم امام علیه السلام نماز را بحماد بن عیسی و شرح آن مشتمل است بر آغاز
و دو نمایش و انجام آغاز بدستور و در بخش دوم پنج بحث و سه آیه مذکور است بحث ا
بیان نسب حماد و ذکر حال او ب تجویز فصل میان فعل تعجب و معمول آن ج در معنی خشوع
و بیان آنکه مراد بخشوع در نماز چیست د بیان معنی ترتیل که در قرات قران بکار می باید برد
که ورتل القران ترتیلا ه بیان معنی سبحان ربی العظیم و بحمده آیات ا والذین هم
فی صلواتهم ب ایاک نعبد ج لا یسمعون الی الملاء الاعلی نمایش اول بیان معنی استیها (?)
نماز که بمردان اختصاص دارد و زنان را ایشان مانند سنت نیست بلکه مکروه است
نمایش دوم در بیان فرق میان نجو و برانف و ارغام که در سجود سنت است و دران
چهار حدیث با ترجمه مذکور است ا لا تجزی صلوة لا یصیب الانف ب ان رسول الله
صلی رکعتین ج من مضی علیه یوم واحد د ایعجز احدکم ان یقرا ثلث القران

حدیث هشتم

در بیان زکوة مال و زکوة بدن و شرح آن گذارش یافته است در ضمن دو بخش بدستور

حدیث نهم

در فضل و شرف ماه مبارک رمضان و شرح آن مشتمل است بر آغاز و دو نمایش و انجام آغاز بدستور
و در بخش دوم سه بحث و دو آیه و سه حدیث با ترجمه سمت گزارش یافته است ابحاث ا

تصحیح عطف بقایا بعدم ظهور بعدیه و تعقیب ب تصحیح تاکید بان با انکه مقام تقاضای آن

ندارد ج فرق میان فقیر و مسکین و بائس و بیان انکه کدام بی خبر ترند د مراد برحم جایی که میکویند

صلهٔ رحم بسنت است کیانند ه حکایت مهدی عباسی با امام موسی کاظم علیه السلام

و بیان انکه ذکر سبعین کنایه از عدد بسیار می باشد و سبب اختصاص سبعین باین امر ز

در تقسیم عدد بزوج و فرد و زوج الزوج و زوج الفرد و مجذور و امثال آن و بیان معنی

هریک ح بمیزان در آوردن عمل دران نشاه بچه وجه است ط بیان مراتب ورع و درجات آن

آیات آ ولا تعزموا عقدة النکاح ب کم من قریة اهلکناها ج ونادی نوح ربه

د انه لیس من اهلک ه انما الصدقات للفقراء و واما السکینة فکانت ز فهل عسیتم

ان تولیتم ح ان تستغفر لهم سبعین مرة ط ادخلوا فی امم قد خلت ی اذا نودی للصلوة احادیث

ا ان الله تعالی یقول ان الصوم لی ب لا یقولوا هذا رمضان ج اللهم احینی مسکینا د الفقر سواد الوجه

احادیث آ ان الله تعالی یقول ان الصوم لی ب لا تقولوا انه رمضان ج اللهم احیینی

مسکینا د الفقر سواد الوجه ه الفقر الذی لا یسئل الناس و لا یکون الرجل من المتقین نمایش

اول بیان اولویت و بهتری حمل خفیّا درین حدیث بر تضمین معنی وعظ نمایش دوم

بیان انکه انچه دران نشاه بمیزان اعمال در می اید در حقیقت نفس اعمال است یا صحایف

اعمال انجام توجیه طرفیت در کلام حضرت امیر که و ذلک فی سلالة من ... سنی

حدیث دهم

در فضیلت حج و مناسک آن و شرح آن مشتمل است بر دو بخش بدستور و در بخش دوم

دو حدیث گذارش یافته است ا الذنوب التی تغیر النعم ب ان من الذنوب ذنوبا

لا یکفرها الا حدیث یازدهم

در بیان جهاد اکبر و جهاد اصغر و شرح آن در ضمن اغاز و یک نمایش و انجام گذارش یافته

بدستور و در بخش دوم سه بحث و یک آیه مذکورست ابحاث آ بیان معنی مرجاو اطلاق آن

ب بیان معنی جهاد نفس و مراتب آن ج استدلال باین حدیث بر عدم تجرد نفس ناطقه

و رد آن آیه قد افلح من زکیها نمایش در فضیلت جهاد نفس و کسر قوای او و بعض تطویلات

دران باب و دران یک آیه و یک حدیث ترجمه شد و آیه الذین جاهدوا فینا حدیث ان للعبد لساعات

الیوم و اللیلة اربع و عشرون خزانه انجام در وقوع نفس ناطقه میان قوای متضاده و بعض تطویلات

دران باب و دران ضمن شش آیه با ترجمه مذکورست ا وهدیناه النجدین ب انا هدیناه

السبیل ج و نحشر اناسینا د الم اعهد الیکم ه و سخر لکم ما فی السموات و و اتخذون

و ذریته حدیث دوازدهم

در امر معروف و نهی منکر و شرح آن در ضمن اغاز و دو نمایش و انجام ایراد یافته است

اغاز بدستور و در بخش دو آیه ترجمه شده ا ولیکن منکم امة ب و من قوم موسی

امة نمایش اول بیان انکه وجوب امر معروف و نهی منکر عینی است یا کفایی و دران

دو حدیث با ترجمه ایراد شده ا من ترک انکار المنکر بقلبه ب انه قد حق علی ان اغذ

منکم نمایش دوم در شروط اربعه وجوب امر معروف و نهی منکر انجام در بیان شروط خاص

که بعضی اعتبار کرده اند و بعضی نه و دران دو آیه و یک حدیث مذکورست آیه آ

اتامرون الناس بالبر ب کبر مقتا عند الله حدیث مررت لیلة اسری بی

حدیث سیزدهم

در انکه طلب روزی از وجه حلال می باید نه از حرام و شرح آن در ضمن اغاز و یک

نمایش و انجام گذارش یافته است اغاز بدستور و در بخش دوم این آیه تفسیر شده است

و من یتق الله یجعل له مخرجا نمایش بیان انکه رزق مخصوص است بحلال و رد

استدلال جمعی که میگویند حرام نیز رزق است و دران یک آیه و دو حدیث ترجمه شده است

آیه و ما من دابة حدیث آ کنا عند رسول الله صلی الله علیه و آله اذ جاء عمر بن قره
ب لا احصی ثناء علیک حدیث چهاردهم
سندی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بجهت خانه خریدن شریح قاضی انشا فرموده
و شرح آن در ضمن آغاز و انجام سرانجام یافته آغاز بپسته و انجام در آنکه میتواند بود که مراد بجانه
از کلام حضرت امیر معنی دیگر باشد و بیان معنی مذکور حدیث پانزدهم
در نهی از اعانت ظالم و حکایت نویسنده و سلاطین بنی امیه با امام جعفر صادق علیه السلام
و شرح آن اشتمال یافته بر آغاز و یک نمایش و انجام آغاز بپسته و نمایش بیان آنکه اعانت
ظلمه حرامست و اگرچه بفعل مباح باشد و دران ضمن یک آیه و سه حدیث ترجمه شده آیه و لا
ترکنوا الی الذین ظلموا حدیث ا ما احب ان عقدت عقدة ب و من علق سوطا من یدی
سلطان جایر ح الداخل فی اعوان الظلمة من بیعک الابر انجام استدلال باین حدیث
بر آنکه در حالت نزع روح قبل از حصول موت احوال آن نشاه منکشفه ظهور می آید و دران
سه حدیث با ترجمه اندراج یافته است ا لن یخرج احدکم من الدنیا ب یا عقبه لا یقبل الله من العباد
یوم القیمة الا هذا الامر ح یا حار همدان حدیث شانزدهم
دعای امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام جهة ادای قرض حدیث
هفدهم در تنزیه انبیا علیهم السلام از مناهی و سوالهای مامون از امام رضا علیه السلام
دران باب و جوابهای آنحضرت و شرح آن در ضمن آغاز و یک نمایش و انجام گذارش یافته است
آغاز بپسته و در نمایش اول دو آیه تفسیر شده ا فلما جاء موسی لمیقاتنا ب
لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة ح رب ارنی انظر
الیک د ولقد همت به وهم بها ه وذا النون اذ ذهب
مغاضبا و واما اذا ما ابتلیه ربه ز فنادی فی

الظلمات ان لا اله الا انت ح فلولا انه کان من المسبحین ط اجعل
الآلهة الها واحدا ی انا فتحنا لک فتحا مبینا و در نمایش دوم
دو بحث و دو آیه اندراج یافت بحث ا وجه تسمیه طور موسی بسینا و بیان معانی مختلف که
سینا را گفته اند ب حکایت در شکم ماهی رفتن یونس پیغمبر و مناجاتی که دران حال میکرد
آیه آ الله یبسط الرزق لمن یشاء ب و اذا ما ابتلیه ربه نمایش اول
در بحث معتزله با اشاعره در مسئله رؤیت و استدلال بر امتناع آن و دران دو آیه و
دو حدیث سمت گذارش یافته است آیه آ فان استقر مکانه ب فقد
سئلوا موسی اکبر من ذلک حدیث آ لا یدرکه العیون بمشاهدة العیان ب الحمد لله الذی
لا یدرکه الشواهد نمایش سیم تصحیح تقدم جزا بر شرط که بحسب ظاهر درین حدیث وقوع یافته نمایش چ
بیان آنکه از برهان پروردگار که درین حدیث وارد شده چه معنی اراده شده و دیدن
یوسف پیغمبر علیه السلام آنرا چون بوده و دران چهار آیه ترجمه یافته ا و ان
علیکم لحافظین ب لا تقربوا الزنی ح واتقوا یوما
د ولما بلغ اشده ه انه من عبادنا و وهی راودته ز ولقد
راودته عن نفسه ح الآن حصحص الحق ط انه من کیدکن ی
امرات العزیز تراود فتیها یا حاش لله ما علمنا یب وشهد شاهد من
اهلها یج وکذلک لنصرف عنه السوء ید فبعزتک لاغوینهم اجمعین انجام
ذکر بعض توجیهات که بعض مفسرین نسبت گناه را به پیغمبر در آیه لیغفر لک الله ما تقدم
کرده اند و دران دو آیه ترجمه شده ا اذا جاء نصر الله والفتح ب ان الحسنات
یذهبن السیئات حدیث هجدهم
در باب کسی که همنشینی و اختلاط با او باید کرد و در نمایش دوم دو حدیث مذکورست

اول ومن الناس ب لیاتین علی الناس زمان لا یسلم لذی دین دینه

حدیث نوزدهم

حکایت نشانیدن یهودی حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله بواسطه طلب حق خود و مآل حال او

حدیث بیستم

حکایت مرور عیسی علیه السلام با حواریان بدیهی که مردم آن مرده بودند و زنده کردانیدن یکی از ایشان را و پرسیدن احوال این جماعت را ازو و شرح آن مشتمل است بر آغاز و دو نمایش و انجام آغاز بدستور و در نمایش دوم دو بحث و چهار آیه گذارش یافته بحث ا ب اختصاص عیسی علیه السلام بروح الله و کلمة الله ب اطلاق طاغوت و بیان معانی آن آیات ا یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت ب والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت ج ادخلوا فی امم د ولکن الذی لمستثنی نمایش اول در تشبیه حال ابنای زمان بحال او نخست در چاه که در ته آن ماری دهن باز کرده باشد و دره دیواران تعبل الایش یافته نمایش دوم در انکه اطلاق عبادت بر اطاعت و تبعیت ارباب عصیان بحسب حقیقت نه بر سبیل مجاز و در ضمن آن سه آیه و چهار حدیث ترجمه شده آیه ا افرایت من اتخذ الهه هواه ب الم اعهد الیکم حدیث ا من اصغی الی ناطق فقد عبده ب من اطاع رجلا ج والله ما دعوهم الی عبادة انفسهم د والله ما صلوا لهم و ما صاموا لهم انجام در حقیقت عذاب قبر و کیفیت آن و دران یک آیه و دو حدیث مذکور است آیه ان الذین توفیهم الملائکة حدیث ا ان بین الدنیا والآخرة الف عقبة ب اما تخاف ان تنزل به نعمة

حدیث بیست و یکم

سوال سلیم بن قیس از امیر المؤمنین ع از دروغ بستن مردم بر پیغمبر خدا و جواب آنحضرت و شرح آن در ضمن آغاز و یک نمایش گذارش یافته آغاز بدستور و در نمایش اول دو آیه ترجمه شده ا و اذا رایتهم تعجبک اجسامهم ب ما آتیکم الرسول فخذوا

نمایش در تحقیق وضع حدیث و ذکر بعض احادیث موضوعه که صغانی نقل آن کرده و دران بغیر احادیث موضوعه چهار حدیث سمت گذارش یافته ا لا یسبق الا فی خف ب النظر وجهک فی المرآة ج شاوروهن وخالفوهن د قولوا الحق ولو علی انفسکم انجام در خبر دادن حضرت امیر ع از غیب در چند موضع و دران سه حدیث مذکور است ا والله ما یرید ان الغمر ب کیف یعبرونه وقد اخبرنی رسول الله ج الق الله خمیصا

حدیث بیست و دوم

وصیت امیر المؤمنین علی بامام حسن علیهما السلام و شرح آن ایراد یافته است در ضمن آغاز و انجام آغاز بدستور و در نمایش دوم دو آیه و ده حدیث ترجمه شده آیه ا وفاکهة مما یتخیرون ب انما یخشی الله من عباده احادیث ا در باب رعایت جانب همسایه که مازال جبرئیل یوصینی بالجار ب در باب گرامی داشتن مهمان که من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیکرم ضیفه ج اذا اصبحت فلا تحدث نفسک د انی اخاف علیکم اثنتین ه الا تعجبون من اسامة ز اذا قیل لک هل تخاف الله فاسکت ز والله ما عبدتک خوفا من نارک ح یا علی ان هذا الدین متین ط ثکلتک امک هل یکب الناس ی من کان یؤمن بالله والیوم الآخر انجام در تاویل عصیان انبیا و ائمه هدی علیهم السلام که بخود نسبت داده اند و دران شش حدیث با ترجمه ایراد یافته ا رب عشیک بلسانی ب ان رسول الله کان یتوب ج انی لاستغفر الله د اعبد الله کانک تراه ه انه لیغان علی قلبی و حسنات الابرار

حدیث بیست و سوم

در پرهیز کردن از گناه

حدیث بیست و چهارم

در ذم بحث گویان و بی حیایان و شرح آن گذارش یافته است در ضمن آغاز و انجام آغاز بدستور و در نمایش اول یک آیه ترجمه شده وشارکهم فی الاموال و در نمایش دوم بحث لغویه مذکور است انجام بیان آنکه مشارکت شیطان در اولاد بچه معنی است و دران

سه حدیث مذکور است در اداب کدخدا شدن که اذا تزوج احدکم کیف تصنع
درانکه در وقت مجامعت بسم الله باید گفت که ان الرجل اذا اتی المرأة وجلس
مجلسه یحبنا ویبغضنا حدیث بیست و پنجم
در کنیز خریدن عایشه و آزاد کردن و احکامی که ازان بوضوح میرسد و شرح آن
نموده شده و است درضمن آغاز و دو نمایش و انجام آغاز بدستور نمایش اول
در انکه کنیزی که آزاد شود اگر شوهر او نیز آزاد باشد او را اختیار فسخ نکاح هست یا نه
و دران چهار حدیث با ترجمه ایراد یافته است ا ایما امة اعتقت فامرها بیدها ب
ان زوج بریرة کان عبدا ج لو راجعته فانه د لا انما انا شافع طراز
در استثنای یک صورت از حکم مذکور و بحث مترجم بر مصنف دام ظله نمایش دوم
درین که صدقه و سنتی بر پیغمبر و ائمه علیهم السلام حرامست یا نه و دران دو حدیث مذکور است
ا ماشعرت انا لا ناکل الصدقة ب انا حرم علینا الصدقة انجام در تحقیق انکه آل هم که
صدقه بر ایشان روا نیست کیانند حدیث بیست و ششم
نقل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حدیث قدسی را که کلکم ضال الا من هدیت
و شرح ان اشتمال یافته است بر دو بخش بدستور و در بخش دوم آیه و بخشی
حدیث مذکور است آیه ا کلهم آتیه یوم القیمة ب والذین قتلوا فی
سبیل الله ج واما ثمود فهدیناهم د انک لا تهدی من احببت
ه اهدنا الصراط المستقیم و والله یهدی من یشاء ز ان هذا
القران یهدی ح والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا ط ان ربک
لذو مغفرة ی قل یا عبادی الذین آمنوا یا الذین لا تدعون مع الله الها آخر
یب ان الله لا یغفر ان یشرک به یج ولسوف یعطیک احادیث ا

معنی هدایت و اختلاف مذاهب دران ب هدایت خدای تعالی بر چند نوعست ج درانکه
در عبادت خدای تعالی عجب نباید داشت د حکایت اسلام آوردن وحشی قاتل حمزه
ه درانکه امیدواری بکدام آیت از آیات قرآنی بیشترست و تمثیل امیدداشتن برحمت
خدای بی عمل صالح بحال مزارعی که بی اهتمام زراعت امید حاصل داشته باشد
احادیث آ در بالا بردن ملایکه اعمال بندگان را و از آسمانها گذرانیدن که ان الله
تعالی خلق سبعة املاک فجعل فی کل سماء ملکا ب لیغفرن الله یوم القیمة مغفرة ماخطرت
علی قلب احد ج لولا انکم تذنبون وتستغفرون حدیث بیست و هفتم
درانکه سوگند خوردن فرزند و بنده و زن بی اذن پدر و صاحب و شوهر صحیح نیست
و شرح ان درضمن آغاز و دو نمایش و انجام ایراد یافته است آغاز بدستور و در بخش
اول این آیه ترجمه شده لن یجعل الله للکافرین نمایش اول درانکه نفی حضرت سوگند ایشان را بی اذن
بر نفی صحت محمول است یا بر نفی لزوم و دران یک آیه و یک حدیث ترجمه شده آیه
ولا تنقضوا الایمان حدیث ان لی جاریة حلفت منها یمین نمایش دوم در بیان نذر مطلق و نذر مقید و انکه
هر دو قسم در معصیت منعقد نیست و دران سه آیه و پنج حدیث مذکور است آیات آ
انی نذرت للرحمن ب انی نذرت ما فی بطنی ج یوفون بالنذر حدیث آ من نذر ان یطیع الله
ب لیس النذر بشیء حتی تسمی شیئا ج اللهم ان لک علی نذرا د ان الله عز وجل اوحی
الی عمران انی واهب لک ذکرا و بعد از ترجمه آن قصه ایثار امیر المومنین و فاطمه و حسنین
فوت سه روز خود را بمسکین و فقیر و یتیم که سوره هل اتی بواسطه در شان ایشان نازل شده مذکور است
ه اذا قال الرجل علی المشی الی بیت الله و هو محرم انجام درانکه متعلق یمین و نذر می باید رجحان
داشته باشد و بیان وجه تامل مترجم حدیث بیست و هشتم
حکم حضرت امیر المومنین میان دو کس که توشه خود را با یکدیگر خورده بودند و قسمت

هشت درهم که راهگذری در عوض آنچه خورده بود بایشان داده بود میانه ایشان

حدیث بیست و نهم

در جمع کردن غنی رخت خود را از زیر ران مفلس و عتاب حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله باو و شرح آن در ضمن دو نمایش بدستور مذکور است *

حدیث سی ام

در نهی رسول خدای صلی الله علیه و آله از بعضی امور و بیان معنی گناه کبیره و صغیره
و شرح آن در ضمن آغاز و شش نمایش و انجام سمت گذارش یافته است آغاز
بدستور و در بخش اول این آیه ترجمه شده است وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ و در بخش دوم دو حدیث
ا اتقوا الکلام عند ب ما علی لا یتکلم عنه نمایش اول درین که مراد بدرخت میوه دار
که درین حدیث نهی ازان شده کدام درخت نمایش دوم درین که مراد نهی زبان از کلام
زیاده و بیهوده کلام چیست نمایش سوم آنکه مراد بعدم قبول نماز شارب خمر تا چهل روز که این
حدیث متضمن آنست چیست و دران پنج آیه و یک حدیث ترجمه شده ایات آ
انما یتقبل الله ب رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا ج فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا و در ضمن ترجمه آن
حکایت قابیل و هابیل و قربان ایشان ایراد یافته است د وَأَلْزَمَهُمْ
كَلِمَةَ التَّقْوَى ه ربنا لا تواخذنا ان نسینا نمایش چهارم
در بیان غیبت و حرمت آن و بیان مواضعی که تجویز غیبت شرع و دران یک حدیث
مذکور است که سمع رسول الله امراة تساب جاریة لها نمایش پنجم بیان آنکه نفس اصرار
صغیره کبیره است یا آنکه گناه صغیره کبیره میشود باصرار نمایش ششم در تحقیق گناه
و اختلاف مذاهب در معنی کبیره و عدد آن و ذکر عقابی که بر هر کدام مترتب است
و دران بیست و هشت آیه و هجده حدیث با ترجمه سمت گذارش یافته است آیات آ

ان تجتنبوا کبائر ب ان الله لا یغفر ان یشرک به ج و من یقتل مومنا د الذین یرمون المحصنات
ه ان الذین یاکلون اموال الیتامی و و من یفعل ذلک یلق اثاما ز و الذین لا یدعون
مع الله الها آخر ح یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم الذین کفروا ط و برا بوالدتی ی ما سلککم
احد یا و ما هی من الظالمین یب الذین یاکلون الربا یج الله عملوا لمن اشتراه ید لا یغتب بعضکم
بعضا یه ان الذین یشترون بعهد الله یو و اقیموا الشهادة لله یز انما الخمر و المیسر یح و من یرده
بالحاد یط السارق و السارقة ک اولئک لهم اللعنة کا و لا تیاسوا من روح الله کب فلا یامن
من مکر الله کج حرم علیکم المیتة و الدم کد و تری کثیرا منهم یسارعون که و ویل للمطففین کو
ان الله لا یحب المسرفین کز ان المبذرین کانوا کح حافظوا علی الصلوات احادیث آ
و من زنی محصنا او محصنة ب للزانی ست خصال ج الکبائر سبع د لما عمل قوم لوط ما عملوا
ه ان الله تعالی حین امر ان یهبط آدم و در پیدا شدن لواط میان قوم لوط بعمل شیطان
که کان قوم لوط افضل قوم خلق الله فطلبهم ابلیس الطلب الشدید الحدیث ز در بیان
عقاب لواط که من نکح امراة فی دبرها او رجلا حشره الله یوم القیمة انتن من الجیفة ح
در گناه سود زدن که لما اسری بی الی السماء رایت رجالا بطونهم کالبیوت ط در ذم
غیبت که ایاکم و الغیبة ی در گناه قسم دروغ خوردن که من حلف یمینا بالله یا در گواهی
ناحق که من شهد شهادة الزور یب در توبه کسی که گواهی دروغ داده باشد که توبة شهادة
الزور ان یودی المال یج در ذم شرب خمر که مدمن الخمر یلقی الله ید من شرب الخمر فی الدنیا
سقاه الله من الاشیاء الردیة یه اربعة لا یدخل بیتا الا خرب یو در تاخیر ادای حق مردم
که من حبس حق المومن اقامه الله یز ایما مومن حبس مومنا من ماله یح من خان امانة فی الدنیا
طراز در رفع منافات میان کبیره بودن همه گناهان و میان آنچه مقرر شد که اجتناب
کبیره کفاره گناهان صغیره است انجام در بیان آنکه بر تقدیری که صغیره و کبیره بودن گناه بانضمام

باشد عادل چه معنی خواهد داشت حدیث سی و یکم
در آنکه در عمل بسنت حدیث ضعیف کافیست و شرح ان اشتمال دارد و بر اغاز و
دو نمایش اغاز بدستور نمایش اول در سبب حکم علمای شیعه باستحباب بعضی اعمال
بحدیث ضعیف ما اگر حکم شرعی بان ثابت نمیشود و دران دو حدیث ترجمه شده ا من بلغه
ثواب من الله علی عمل ب من بلغه شئ من الثواب علی شئ نمایش دوم در سبب تجویز علما
ست آنرا با آنکه این حدیث در طریق ایشان نقل نشده است حدیث سی و دوم
تعلیم امام علیه السلام بشیعه دعای بواسطه سالم بودن از امراض در دنیا و
دعای بواسطه رستگاری در اخرت و شرح ان بدستور در ضمن دو نمایش گذارش یافت

حدیث سی و سوم
در ثواب شاد کردن خاطر مومن و در ضمن نمایش دوم از شرح آن دو روایت تفسیر شده است
ا یوم نجد کل نفس ما عملت ب یومئذ یصدر الناس اشتاتا

حدیث سی و چهارم
در ثواب فاش نکردن قبایح مردم و فرو خوردن خشم خود و تجهیز اموات و اشتمال
ان و در نمایش دوم از شرح دو آیه و چهار حدیث ترجمه شده ا حسن جار یا الحشب
و الکاظمین الغیظ حدیث ا افضل الاعمال اخره ب من احب السبیل الی الله عز و جل
جرعتان ح من کظم غیظا د در سلوک امام زین العابدین ع با کنیزی که آب بر دست
ایشان میریخت و افتابه خطا شد و روی مبارک ایشان مجروح کردند

حدیث سی و پنجم
در حرمت مومن نزد خدای تعالی و آنکه صلاح حال بندگان نسبت با ایشان تعجیل می‌یابد
و شرح ان در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام ایراد یافته و در نمایش دوم از آغاز چهار
آیه و یک حدیث و چهار بحث مذکور است آیات سبحان الذی اسری بعبده ب و من الناس

من یقول امنا ح من المومنین رجال صدقوا د یسومونکم سوء العذاب حدیث حدیث قدسی
که من عادی لی ولیا فقد اذنته بالحرب ابحاث آ در اسم ان امدن جار و مجرور و خبر بود
موصول برخلاف و معارف نحات باستشهاد بایه قرانی و کلام میر سید شریف
در تفسیر ان ب بیان آنکه دو جمله که جهت اتصالی باهم دارند و جهت انقطاعی گاه جهت
انقطاع ملاحظه میشود و حرف عطف در میان نمی آورند و گاه جهت اتصال رعایه میشود
و حرف عطف ذکر میکنند ح در بیان معنی دوست داشتن خدای تعالی بندگان
خود را د بیان مقصود صوفیه و ارباب عرفان از خود را خدا گفتن و او را تعالی شانه
سمع و بصر خود دانستن نمایش اول تاویل نسبت تردد خاطر بخدای تعالی که این حدیث
متضمن انست نمایش دوم رفع منافات و تخالف میان انچه این حدیث دلالت
بران دارد که مومن مکروه میدارد مرگ را و میان حدیث من احب لقاء الله احب الله
لقایه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه و دران سه حدیث ترجمه شده ا ان ابن ابی طالب
آنس بالموت ب فزت و رب الکعبه ح المومن اذا حضره الموت بشر برضوان الله انجام
بیان بعضی مواضع که سنت افضل از واجبست حدیث سی و ششم
صحبت حضرت امیرالمومنین علیه السلام با کمیل بن زیاد و شکایت آنحضرت از
ابنای زمان خود و باد و شرح ان در ضمن اغاز و دو نمایش و انجام نموده شده است ا
آغاز بدستور و در نمایش دوم پنج آیه و چهار بحث مذکور است آیات ا وکونوا ربانیین
ب وان ربک لذو مغفرة ح ولتکبروا الله د ومن اوتی الحکمة ه اولئک علی هدی
من ربهم انجاث آ بیان معـ[illegible] ... امدن [illegible] سنی و معنی نسبیت ح بیان
معنی مثل در لغت و نقل ان [illegible] د [illegible] طلبه علم زمان خود را بچهار قسم
نمایش اول در بیان معنی امام زمان و اختلاف [illegible] علما دران و در ضمن آن سه حدیث

ترجمه شده ا من مات ولم یعرف امام زمانه ب ذلک الذی یفتح الله علی یدیه ح
والذی بعثنی بالحق نبیا انهم یستضیئون بنوره نمایش دوم بحث ابن طاوس علیه الرحمه
با بعض فضلای بغداد در باب صاحب الزمان علیه السلام انجام ذکر کلام شیخ
محی الدین اعرابی در باب غیبت صاحب الامر علیه السلام و ترجمه آن کلام

حدیث سی و هفتم

در افضلیت نیت از عمل و شرح آن در ضمن آغاز و سه نمایش و انجام سمت گذارش
یافته است آغاز بدستور و در بینش اول این آیه تفسیر شده که الذی خلق الموت والحیوة
و در بینش دوم یک آیه و یک حدیث و یک بحث آیه و کنتم امواتا حدیث ما بین تک خوفا من
نارک بحث معنی عمل خالص و ذکر بعض تعریفات اهل حال عمل خالص را نمایش اول درین
که اگر در عبادت حصول ثواب یا خلاص از عذاب الهی قصد شود آن عبادت صحیح است
یا نه و در ضمن آن شش آیه و یک حدیث ترجمه شده آیات ۶ ا ادعوا ربکم ب
کانوا یسارعون فی الخیرات ح و ادعوه خوفا د یا ایها الذین امنوا ارکعوا ه اولئک
هم المفلحون و قد افلح المومنون
العبادة ثلثة نمایش دوم درین که اگر با قصد قربت چیزی دیگر قصد شود آیا خلل در عبادت
دارد یا نه نمایش سوم در تعریف نیت و رفع بعض اعتراضات از آن و دران یک آیه
ترجمه شده و اذا حللتم نمایش چهارم استدلال بر وجوب نیت در عبادات ببعض آیات
قرآنی و ذکر سخنی چند که بر استدلال مذکور وارد است و ترجمه این آیه که وما امروا
الا لیعبدوا الله و بحث مترجم بر وجه تدبر مصنف دام ظله نمایش پنجم در رفع بحث ملا جلال دوانی
بر عبارت فقها و بحث مترجم بر تحریر مطلب انجام در ذکر بعض توجیهات که علما در باب
افضل بودن نیت از عمل و منافات آن بمضمون حدیث افضل الاعمال احمزها و حدیث نیة

ان ابن آدم اذا هم بالمعصیة لم تکتب علیه ذکر کرده اند و بحث مترجم بر آن و دران دو آیه
و سه حدیث ترجمه شده است آیه ا فمن یعمل مثقال ذرة ب اقم الصلوة لذکری احادیث
ا نیة المومن ب ان ابن آدم اذا هم ح افضل الاعمال احمزها

حدیث سی و هشتم

در توبه و شرح آن اشتمال یافته بر آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز بدستور و در بینش
دوم یک حدیث و چهار بحث مذکور است حدیث ا اذا بلغ نفسه ههنا و من الکلام بحث ا در معنی
توبه لغة و اصطلاحا و ترتب حصول آن بر سه امر ب در ذکر بعض تعریفات توبه که بر زبان
ارباب قلوب جاری شده ح در معنی قبول توبه د در بیان معنی معاینه که نهایت
زمان قبول توبه است نمایش اول در فوری بودن وجوب توبه و ذکر بعضی خطرها که در تاخیر
آنست و دران سه آیه و دو حدیث با ترجمه مذکور است آیات ۶ ا و قل منهم و بین ب
من ان یاتی احدکم الموت ح کلا بل ران حدیث ا ما من شیء افسد للقلب من خطیئة ب
ما من عبد الا و فی قلبه نکتة نمایش دوم در آنکه توبه کسی که قدرت بر اقدام گناه نداشته
باشد صحیح است یا نه و دران یک آیه و یک حدیث با ترجمه ایراد یافته آیه و لیست التوبة للذین
یعملون السیئات حدیث ای [illegible] التوبة نمایش سوم در معنی توبه نصوح و اختلاف اقوال در آن
و دران یک آیه و سه حدیث ترجمه شده آیه یا ایها الذین امنوا توبوا حدیث ا
یتوب العبد من الذنب ب ان التوبة یجمعها ستة اشیاء ح ثکلتک امک اتدری ما الاستغفار
نمایش چهارم در استحباب غسل بعد از توبه و دران یک آیه و دو حدیث ترجمه شده آیه
ان السمع و البصر و الفؤاد ا در زمان امام جعفر علیه السلام شخصی را از جهت گوش [illegible]
او را از خانه همسایه ساز و [illegible] ایام داشته اند که قم فاغتسل و صل ما بدا لک
فلقد کنت مقیما علی امر عظیم ب لا تنظر الی ما فعلت انجام در رفع حقوق الله و حقوق

الناس پس از خود بعد از توبه حدیث سی و نهم

در ذکر عذاب قبر و اهوال موت و شرح آن مشتمل است بر آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز
بر سه آیه و دو بخش و دوم مشتمل بر دو حدیث و ثبات بحث مذکور است آیات آ
یثبت الله الذین امنوا ب ان اصحاب الجنة ج واما ان کان من المقربین د یوم یرون الملائکة
ه لو لا انزل علینا الملائکة و فبشرهم بعذاب الیم احادیث حدیث ا در سوال و جواب قبر
که ثم یرد روحه فی جسده ب ان المسلم اذا سئل فی القبر ج یفسح له فی قبره سبعون ذراعا
د لیس فی القبر الا ه فیقول یا عبد الله من انت و وانی تارک فیکم الثقلین ز در رم کردن
حیوانات از او از عذاب قبر که انی کنت لانظر الابل والغنم ح رم کردن استر پیغمبر در بستان
بنی نجار که چنار رسول الله صلی الله علیه وآله فی حایط لبنی النجار ط در مارانی که در قبر می باشند
که ان الله یسلط علیه تسعة وتسعین تنینا ی ان لله تعالی تسعة وتسعین اسما ابحاث آ بیان معنی
روح و ریحان جنت ب تلقین پیغمبر فاطمه بنت اسد مادر امیر المومنین را بعد از دفن کردن
اینک اینک ج بیان معنی قول ثابت که در قرآن واقعست د بیان معنی قرة عین ه
بیان معنی ناعم که جوانان را بان صفت میگفتند و شباب ناعم میگویند و بیان
انکه منکر و نکیر اسم ملک است یا اسم حال کافر و مومن در قبر ز تصحیح لغت مرزبه و بیان
معنی آن ح بیان سبب انحصار باران قبر در نود و نه نمایش اول در انکه نشانیدن میت
در قبر و حیات و عقارب آن در عالم ملکوت نه در عالم ملک بیان نمایش دوم در استدلال
بر ثبوت عذاب قبر بآیات و احادیث و دران پنج آیه ترجمه شد ا کیف تکفرون بالله و کنتم
امواتا ب النار یعرضون علیها ج و یوم تقوم الساعة د و من اعرض عن ذکری ه اغرقوا فادخلوا
نارا نمایش سوم در استدلال بر وقوع عذاب قبر بآیه ربنا امتنا اثنتین و دفع اعتراض
میر سید شریف بر مفسرین در تفسیر آیه مذکوره و بعضی سخنان متعلق بان و در ضمن آن دو آیه

و دو حدیث ترجمه شد ا آیه مذکوره ب فاذا نفخ فی الصور حدیث آ دخل علیه فی قبره ملکا القبر ب
نعم حتی لا یبقی له لحم ولا عظم انجام در ذکر بعض آیات و احادیث که دلالت دارند بر انکه عمل
در آن نشا بصورت جسم در می آیند و قرین و جلیس صاحب خود می باشند و دران چهار
آیه و شش حدیث ایراد یافته است آیه آ و ان جهنم لمحیطة بالکافرین ب الذین یاکلون اموال
الیتامی ظلما ج یوم تجد کل نفس ما عملت د فالیوم لا تظلم نفس شیئا حدیث آ یا قیس ان مع العز
ذلا وان مع الحیوة موتا ب تقریر حضرت ابیات حسان ثابت را که کلام حضرت امیر ولیلایس
نظم کرده بخیر خلیطا من فعالک انما ترجمه ان نظم مقرر ج الذی شرب فی آنیة الذهب والفضة الظلم ظلمات
یوم القیمة یجرجر فی بطنه حدیث چهلم

در بدن مثالی و شرح آن انتظام یافته است در ضمن آغاز و سه نمایش و انجام و دو بخش دوم
آغاز سه آیه و یک حدیث و دو بحث مذکورست آیه آ و یسئلونک عن الروح ب و دخل المدینة علی حین
غفلة ج واتبعوا ما تتلوا الشیاطین حدیث من عرف نفسه بحث آ در حقیقت روح و اختلاف اقوال
علما دران ب در استعمال علی بمعنی فی و استشهاد آن ببعض آیات قرآنی نمایش اول
در انکه بهشت و دوزخ الان مخلوق اند یا بعد ازین مخلوق خواهند شد و دران پنج آیه
و یک حدیث ترجمه شد آیه آ اعدت للمتقین ب اعدت للکافرین ج قلنا اهبطوا منها د
اتستبدلون الذی هو ادنی ه قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو حدیث آ در باب انکه بهشت آدم
یعنی بود از باغهای دنیا که جنة من جنان الدنیا یطلع فیها الشمس والقمر نمایش دوم در اثبات
بقای نفس ناطقه و تعلق آن بعد از مفارقت بدن به بدنهای مثالی و دران یک آیه و دو حدیث
ترجمه شد آیه و لا تحسبن الذین قتلوا احادیث آ ان الارواح فی صفة الاجساد فی شجر فی الجنة
ب ان ارواح المومنین فی حجرات فی الجنة ج سبحان الله المومن اکرم علی الله
من ذلک ان یجعل روحه فی حوصلة طایر اخضر نمایش سوم در رد توهم بعضی که گمان برده اند



که تعلق نفس بعد از خراب بدن بشبحهای مثالی قول تناسخت **انجام** در انکه بدن مثالی

که دران خشار نفس بان تعلق میگیرد از کثافت جسمانیات درگذشته اند و

بلطایف مجردات رسیده و الله اعلم بحقایق

الامور

۱۲۱۲



بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و علیه [illegible]

ای از تو حدیث معرفت رنگین • وی تربیهٔ وصف تو تنزیل مبین
گر شکر تو آرایش عنوان نشود • تبلیغ رسالت نکند روح امین

بهتر حدیثی که مجلس آرایان انجمن یقین را سر لوح کتاب بیان مزین بجواهر حقایق آن تواند بود و زیباتر کلامی که گل چینان حدایق دین را اخاره ثبت و زیب از گلدستهٔ عقاید تواند بود حمد مبدعیست که خلق کاینات روی از شعشعهٔ لوای شناهی اوست و شکر منعمیست که ذرات خافقین را دوش امتنان گرانبار نعم غیر متناهی او و درود نامحدود بر خاتمهٔ کتاب هدایه و مقدمة الجیش رحمت بی نهایت و [illegible]

محمد که آفرینش باوجودش • بود رشحی ز دریای وجودش • شعاع آفتاب بی زوالی • گل خوشبوی باغ ذوالجلالی • چراغ افروز [illegible] زنورش • رموز حق مبین از زبورش • باو نازان دل [illegible] • ازو خندان لب معجز نمایی • سلیمان میهمان سالار خوانش • کلیم الله عصادار شبانش • خلیل

آتش پرست شوق رویش • ذبیح الله بدی طوف کویش • خضر دردی کش بزم کلامش • مسیحا طوطی هند جلالش • و بر آل مقدس خصال و اصحاب خجسته مآل آن سرور علیه و علیهم سلام الله الملک الاکبر خصوصاً مطلع انوار هدایت عظمی و سرچشمهٔ جویبار امامت کبری که از عین داران معابد قدس را مرآت ضمیر بصیقل اطاعتش روشنست و دانشوران معالم انس را حدیث ایمان بترجمهٔ محبتش مبین

شهی کز صبح تیغش یک شکرخند • ز ظلمات دو عالم بستد • نبی را محرم اسرار او بود • بند در غار و یار غار او بود • چو هر کس را بدینش رهبر بود • از آن رو شهر علمش را چو در بود • دری لیکن ز بس جا بود در وی • متاع خاص حیدر بود در وی • ره او بوی اگر دین قویم است • که راه او صراط مستقیم است • و سلم تسلیما کثیرا

بسامع ارباب دانش و ذکا میرساند داعی دولت قاهره محمد بن علی المشتهر بابن خاتون العاملی عاملهما الله بلطفه الازلی که چون خاطر ملکوت ناظر پادشاه جمجاه ملائک سپاه خورشید چتر فلک بارگاه افتخار سلاطین العصر بالرای الرزین و اعتضاد خواقین الدهر بالدین المبین آفتاب فلک خلافت و شهریاری قطب سپهر سلطنت و عالم مداری

شه انجم سپه جمشید ثانی • باو زیبنده تاج خسروانی • بهر افتخار اورنگش • چراغ دودمان گورگانی • جهان را شاه [illegible] عروسی • که داده آب روی زندگانی • ز زلف و عارضش گردیده ظاهر • شب خشنودی و صبح امانی • ز گلگشت رخش هر صبح گردون • کلاه خورشید ارد ارمغانی • پی حفظش دعای صبح خیزان • توسل جسته از سبع المثانی • السلطان العادل الباذل العارف الغازی فی سبیل الله محب باخلاص اهل بیت رسول الله خاقان الاکرم و همایون اعظم [illegible] محمد قطبشاه بن قطبشاه

جهان تا هست اقبالش [illegible] یار عرش المین از خزان باد • نشاط آباد ملک اقتدارش • گشاده قاف تا قاف جهان باد • بهر جانب که عزمش روی آرد • ظفر همدوش

نصرت همعنان باد * ز دستور ارسطو رای ملکش * جهان را کامرانی جاودان باد *
ز تدبیر قضا تقدیر رایش * همیشه ملک و ملت در امان باد * چو آرایند بزم دانش
بخشش عقل اول ترجمان باد * چو در معنی دعای کاینات است * ملک را قول آمین بر زبان باد *
ازین رو جلوس بر چتر سلطنت و جهانبانی و تمکن بر مسند خلافت و کشورستانی رنجی
مایل و ناظر بود که علمای موکب همایون و فضلای پایهٔ سریر خلافت مشحون همگی همت و تمامی
نهمت خود را بر احیای مآثر نبوی و ترویج دین مبین مصطفوی و افادهٔ مقاصد تفسیر
و کلام و افاضهٔ معانی احادیث خیر الانام و امالی ائمهٔ عالی مقام علیه و علیهم صلوات الله الملک
العلام بر وجهی مصروف و معطوف دارند که مآثر هدایت مظاهر ان در اطراف و اکناف
ربع مسکون علم اشتهار برافراشته وضیع و شریف هر قبیله و صغیر و کبیر هر عشیره از مشکات
انوار آن مقتبس توانند بود و از موائد انتفاع ان بهره توانند رسید و اغلب کتب
و رسایل تفسیر و کلام و صحف و دفاتر احادیث معجز نظام که رقم زدهٔ کلک تالیف علمای
اعلام و نگاشتهٔ خامهٔ تصنیف فضلای بلاغت فرجام شده بود چون بعبارت بلند رتبت حجازی
و زبان فصاحت نشان تازی سمت ترتیب و تنظیم یافته بود دست مدارک جمعی که از اتصال
ناطقهٔ ایشان از بستان لغات دیگر [illegible] اما از رسیدن بشاخسار درک
آن کوتاه بود و انامل فکرت برخی که سنین و شهور در کنف تعلیم فنون سر پنجه روز و شب
بیاورده اند از چیدن گل مقصود از حدایق فهم آن بعجز معترف شاهد مراد بدون اینکه بعضی
ازان بلغات دیگر منقول و مترجم گردد در آغوش خواهش در نمی آمد هر یک از ایشان را بتحریر
کتابی ازان مکلف و مامور ساختند و چون بوساطت بعضی مقربان درگاه عرش اشتباه
بمسامع شوکت و اجلال رسیده بود که راقم حروف ادراک سعادت استفادهٔ مجلس سامی
خلاصهٔ علمای زمان و یگانهٔ فقهای ربع مسکون خورشید سپهر دانش و افضال و مرکز دایرهٔ

فضل و کمال حاوی مآثر السلف علی النهج المبین و جامع معالم الکل علی الوجه المستبین افضل
المتاخرین و اکمل المتبحرین شیخ الاسلام و المسلمین بهاء الملة و الدین محمد العاملی
اعلی الله شانه و رفع فی مسند العز و الفضل مکانه نموده و از حدایق فضل آن سرچشمهٔ جویبار
دانش و کمال که بآبیاری طبع فیاضش طراوت پذیرفته بعد از استجازه در رسانیدن
روایح آن بمشام پویندگان بادیهٔ طلب و ابصار دسته چند گل و ریحان در هم آورده ام
بترجمهٔ کتاب اربعین حدیث که جمع و تالیف ان با حل الفاظ و بسط معانی و ایراد نکات
و اظهار مبانی و استنباط احکام و مسایل و استکشاف لغات و معاضل بر وجهی که مطبوع طبایع
صغار و کبار بلکه نمونهٔ جنات تجری من تحتها الانهار است از رشحات بحار فضل ان قبلهٔ احرار است
و از غایت احتوای بر لطایف حقایق و اشتمال بر نفایس دقایق کالشمس فی رابعة النهار لوای
اشتهار و اعتبار برافراشته و از نهایت حسن الفاظ و لطف معانی چون عارض ارباب
حسن و ملاحت نقش قبول و استحسان بر الواح خواطر وضیع و شریف نگاشته مامور شد
و چون ربقهٔ عبودیت گرانبار نعم آن سرچشمهٔ جویبار شوکت و سلطنت و اقبال بود با وجود
قلت بضاعت و عدم استطاعت ممتثلا للاشارة العلیة الخاقانیة شروع در ان نموده بترجمهٔ
قطبشاهی موسوم ساخت و چون [illegible] عبارتی مناسبت دارد و هر زبانی مقتضی بیانی بخصوصیت
و بلاغ [illegible] که گوهر بیان سخن است سخن را روشن تر و خاطر نشان تر گفتن قاعده
اینست که بعادت دیگر مترجمین بیکان یکان عبارت عربی اقتصار ننموده در ترتیب فقرات و تقدیم
و تاخیر کلمات ملتزم پیروی اصل نباشد و هر جا مقام اقتضای بسط کلام نماید و در ان اصل صنعت
ایجاز بکار رفته باشد [illegible] مقام بسط ان در آید و هر جا ذکر استشهادی یا اداء
مثلی نظماً یا نثراً مناسب [illegible] مبادرت بذکر آن واقع شود و اگر مترجم را در اثنای
کلام سخنی روی دهد که ذکر آن مناسب مقام باشد بعرض ان اقدام نماید و بالجمله شرحی

ترتیب باید در لباس ترجمه و ترجمه نموده شود و در ضمن شرح انشاء الله وعده العزیز
توقع از ارباب طبع سلیم آنست که بمقتضای المامور معذور ذیل اغماض بر زلل آن پوشند
و بقلم عفو در اصلاح آن کوشند والله الموفق ومنه الاستعانة فی التتمیم حدیث شریف
روایت کرده جامع کتاب مذکور لازال بهار فضله منشوراً الیه علی تعاقب الایام والدهور از
استاد بزرگوار و پدر عالیمقدار خود فقیه ربانی و عالم نورانی شیخ حسین بن عبد الصمد الحارثی
الهمدانی که نسب شریفش بحارث همدانی که از خیار اصحاب امیر المؤمنین و مخاطب بخطاب
یا حار همدان من یمت یرنی بوده میرسید و در اغلب فنون خصوصاً فن فقه و حدیث مهارت
تمام داشته و چند رساله و کتاب از مآثر طبع اقدسش بر صفحه روزگار رواج و سایر است
و مدتی مدید در امور دین مرجع اکابر و اهالی خراسان بود و بر وجه استقلال شیخ الاسلامی
آن دیار بانتمای خدمتش مرجوع و حل و عقد امور شرعیه آن ممالک برای زرینش
مربوط و مرفوع بوده است بطریق سماع از وی که فی یوم الثلثاء دوم شهر رجب المرجب سنه ۹۲۱
در منزل ملکی ایشان در مشهد مقدس رضوی علی مشرفها من التسلیمات ازکاها و انماها وقوع
یافته از شهید ثانی و زنده جاودانی شیخ زین الملة والدین العاملی که از مشاهیر علمای
دین و اعاظم فقهای متأخرین است و مصنف چندین کتاب و رساله مثل شرح شرایع الاحکام
که در ضمن شش مجلد بمت اختتام یافته و شرح لمعه دمشقیه که از غایت متانت
در فن خود علم اعتبار و اشتهار برافراخته و شرح الفیه و نفلیه و چند کتاب معتبر دیگر و چون
بعد از شیخ محمد مکی که احوالش انشاء الله مذکور خواهد شد او بمرتبه شهادت فائز شده
علما در تصانیف خود تعبیر از و بشهید ثانی میکنند تولدش در نهصد و یازده ۹۱۱ اتفاق افتاده
و شهادت مذکور که در قسطنطنیه بعلت تشیع واقع شده است در نهصد و شصت و پنج ۹۶۵ از
شیخ عالم کامل شیخ جمال الدین احمد بن خاتون که جد پیکوا اسطه مترجمست و نهایت تبحر در

تبحر در علوم دین داشته از شیخ علی بن عبد العالی که از فقهای مائه عاشره بلکه تاسعه و ثامنه
نیز کسی در دقت طبع و کثرت فضل باو نرسیده و چنانچه از تصنیف شرح قواعد الاحکام
و رساله جعفریه و بعض تصنیفات دیگر او ظاهر میشود و از غایت سعی که در اعلاء کلمه حقه یقین
و ترویج شعایر مذهب ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بتقدیم رسانیده بعضی
از عامه مخالفین که از عناد یا جهالت نسبت احداث و اختراع بمذهب حق داده
اند محدث و مخترع آن او را میدانند و مقتدای شیعه تاریخ رحلت اویست
شکر الله سعیه واجزل فی العلیین قدره از شیخ صالح زاهد شیخ علی بن هلال
الجزایری که از مشاهیر متورعین و زهاد عصر خود بوده از شیخ جمال الدین احمد بن فهد
الحلی که از جمله مجتهدین فرقه ناجیه و علمای طبقه امامیه است و اقوال و فتاوی او
در کتب معتبره منقول شده از شیخ زین الدین علی بن خازن که سرآمد اتقیای زمان خود بود
از شیخ الکل فی الکل شیخ محمد بن مکی که بواسطه فوز بمرتبه شهادت که فی یوم الخمیس نهم
جمادی الاولی هفتصد و هشتاد و شش هجری در شام بافساد ابن جماعه شامی واقع
شده است تعبیر از اسم شریفش بشیخ شهید میکنند و چون نسبت تلمذ و استفاده مصنف
در دینیات بواسطه باو میرسد همه جا درین کتاب و در دیگر مصنفات خود تعبیر از و
بشیخنا میکند و کتاب ذکری و دروس و شرح قواعد الاحکام و رساله الفیه و نفلیه و چند
کتاب دیگر از مصنفات اوست از خلاصه علماء زمان مولانا قطب الدین محمد رازی
که با نهایت تبحر در فنون حکمت و کلام و علوم معقول چنانچه مثل محاکمات شرح اشارات
و شرح مطالع و چند کتاب دیگر از مصنفات او در معقولات مطرح انظار علمای ذی اعتبار است
ربط تمام بمطالب فقه و حدیث نیز داشته اند و بر کتاب قواعد الاحکام حاشیه
ترتیب داده که بحواشی قطبیه موسومست و در تاریخ هفتصد و ده از هجرت ایام عمر فیض

انقطاع یافت از علامه زمان وخلاصه فضلاء عالیشان جامع فنون العلم بالاستیعاب
الکلی شیخ جمال الدین بن مطهر الحلی که چون شکل کتاب قواعد الاحکام وارشاد الاذهان
ومنتهی المطلب ومختلف الشیعه وتذکرة الفقهاء وتحریر الاحکام وچندین کتاب معتبر دیگر در
فن منقول ومعقول شواهد بر مرتبه فضل وتبحر خود دارد وکثرت تصنیفش بمرتبه رسیده
که محاسب وهم باز اهر روز از عمر شریفش هزار بیت تصنیف تخمین کرده است قلم بیان را
چه گنجایش تحریر مراتب فضل وتعداد تصانیف اوست تاریخ سعیه مشکور وقدره
مرفوع او ولادتش بنا برانچه خود در خلاصه رجال ایراد کرده است بیست ونهم ماه مبارک
رمضان ششصد وچهل وهشت هجری اتفاق افتاده ووفاتش شب بیست ویکم محرم
الحرام هفتصد وبیست وشش از سلطان اعاظم المحققین ودستور افاخم الحکماء
والمتکلمین خواجه نصیر الدین محمد الطوسی که شهرت او در هر یک از فنون علم وکمال وکثرت تصنیف
نه بمرتبه ایست که قلم بیان اگر در مقام تحریر آن در آید مورد اعتراض نگردد واصل او
بنا برانچه ائمه تاریخ ذکر کرده اند از توابع دار المومنین قم است ومولد شریفش
در طوس اتفاق افتاده بتاریخ یازدهم شهر جمادی الاولی سنه سبع وتسعین وخمسمایه
که بنابر مشهور روز فوت امام فخر رازیست وبتاریخ شهر صفر سنه اربع واربعین و
ستمایه از تصنیف شرح اشارات فارغ شد ودر روز شنبه هجدهم شهر جمادی الا
ولی سنه سبع وخمسین وستمایه ابتداء رصد ساختن در مراغه نموده وبعد از طی
هفتاد وپنج مرحله از مراحل زندگانی بتاریخ روز دوشنبه هجدهم شهر ذی الحجة الحرام
سنه اثنی وسبعین وستمایه در دار السلام بغداد از این سرای فانی انتقال نموده قبر
در مقابر قریش در جوار مضاجع کاظمین علی راقدیهما الف الف صلوة والف الف سلام
واقعست واز غرایب اتفاقات آنکه در وقت حفر قبر او در روضه کاظمین علیهما السلام

سردابه بصفای ظاهر شد که بکاشی ترتیب داده بودند وکتابه بران نوشته مضمون
آنکه ناصر خلیفه عباسی جهت خود ترتیب داده وبدان سعادت فایز نشده چون حساب کردند
تاریخ ولادت خواجه موافق تاریخ آن عمارت بود ومن الله التوفیق والمغفرة از والد بزرگوار
آن قبله احرار محمد بن الحسن الطوسی از سید بزرگوار سید فضل الله راوندی از خلاصه سادات
ملکی صفات سید مجتبی بن سید داعی الحسینی از شیخ الطائفه وامام الشیعه ابی جعفر محمد بن
الحسن الطوسی که چون کمال او در مراتب فضل وکمال بمرتبه ایست که هرگاه شیخ گویند انتقال ذهن
اگر بغیر ذات کاملش تعلق گیرد ناقص میدانند که المطلق ینصرف الی الفرد الکامل علمای
مصنفات خود بغیر از دو شیخ مطلق میکنند وپسند خود را در فتاوی واقوال اغلب فقهای
واقوال او میرسانند وجمع کتاب تهذیب حدیث وتصنیف کتاب نهایة الاحکام ومبسوط
وخلاف وچند کتاب دیگر از امواج بحر هدایت اوست تولدش در ماه مبارک
رمضان سیصد وهفتاد وپنج هجری اتفاق افتاده است ودر شب دوشنبه بیست ودوم
محرم الحرام سنه چهارصد وشصت از دار دنیا رحلت نموده ودر نجف اشرف مدفون است
رحمة الله علیه از استاد آنحضرت شیخ اعلم اکمل محمد بن محمد بن النعمان المفید که تعبیر از اسم
شریفش بشیخ مفید میشود وسبب اشتهار او بمفید در کتاب مصابیح القلوب
برین وجه مذکور است که در هنگامی که شیخ از موطن اصلی ببغداد آمده وبتحصیل علوم مشغول
بود روزی در مجلس درس قاضی عبد الجبار معتزلی حاضر شده در صف نعال جای گرفت
وبعد از لحظه که قاضی از افاده فارغ شد اجازه سوال خواسته پرسید که این خبر که شیعه
نقل میکنند که من کنت مولاه فعلی مولاه مسلم است که پیغمبر در روز غدیر گفته است
یا شیعه ازاهم بافته اند قاضی گفت لا بد خبر صحت دارد وعلمای ما در کتابهای خود نقل کرده اند
شیخ گفت پس خلافت خلفا وخصوصا جهت قاضی گفت این خبر روایت است وخلافت ابی بکر درایت

و مردم عاقل بواسطهٔ روایت ترک درایت نکنند شیخ گفت چه میگویید در خبر یا علی
حربک حربی و سلمک سلمی قاضی گفت صحیح است شیخ گفت در حق اصحاب جمل چه میگویید
بنابراین قول کافر بوده باشند قاضی گفت ایشان توبه کردند شیخ گفت ایها القاضی
حرب درایت و خبر توبه روایت و خود در سؤال اول فرمودید که مردم عاقل درایت را
بروایت از دست ندهند قاضی در جواب فرو ماند و سر پیش انداخت و بعد از زمانی
سر برآورده از نام و نسب شیخ استفسار نمود شیخ گفت محمد بن محمد بن النعمان الحارثی
قاضی برخاست و دست شیخ را گرفته بر جای خود نشاند و گفت انت المفید حقا
حقا و چون این خبر بسلطان وقت عضد الدوله دیلمی رسید شیخ را بمجلس خود حاضر کرده
از ماجرای او با قاضی از نو استفسار نمود و او را تعظیم بسیار کرده تشریفات
خاص و مرکوب لایق با قلاده و سرافسار زرین و صد دینار زر سرخ و یک
بنده نوازش نموده و یومیه لایق از گوشت و گندم مقرر فرمود که هر روز
میرسانیده باشند بعد از آن شیخ باین لقب اشتهار یافت و ابن ادریس در
کتاب سرائر این حکایت را بر نهج نقل کرده که بعد از آنکه شیخ از عکبرا که مولد
اصلی اوست ببغداد آمده نزد ابو عبدالله جعل بتحصیل مشغول شد و بعد از آن بهدایت
علی بن یاسر راه او در پیش علی بن عیسی رمانی نمود و چون بمجلس او حاضر شد قبل از آنکه
کسی را معرفت بکمال او حاصل شود مردی بصری از بیرون آمده از حدیث غدیر و حکایت
غار سؤال نمود رمانی گفت حدیث غدیر روایت است و غار درایت و عاقل که بدرایت حاصل
میشود بروایت حاصل نمیشود و بصری تسلی شده بیرون رفت شیخ را تاب نماند
رخصت سؤال خواسته گفت چه میگویید در باب کسی که با امام زمان حرب نماید رمانی
گفت کافر است باز تدارک نموده گفت فاسق است شیخ گفت چه میگویید در باب

طلحه و زبیر و جنگی که در واقعه جمل با امام زمان کردند گفت ایشان ازان عمل توبه
کردند شیخ گفت حرب درایت و توبه روایت و شما الحال بآن مرد بصری گفتید که از روایت
حاصل نمیشود آنچه بدرایت حاصل میشود رمانی تغیر کلام داده از شیخ پرسید که بچه نام
مشهوری و پیش که درس خوانده شیخ گفت بابن المعلم مشهورم و پیش ابو عبدالله جعل
تحصیل علوم نموده ام بعد ازان رمانی بمنزل رفته بعد از لحظه رقعهٔ سربمهر بدو
شیخ داد که بابو عبدالله بده و دعای ما باو برسان و شیخ رقعه را برداشته نزد ابو
عبدالله آمد و چون ابو عبدالله رقعه را گشوده مطالعه نمود تبسم کنان گفت میان تو و رمانی چه
گذشته است که درین رقعه سفارش ترا بمن نوشته و مبالغه بسیار کرده و ترا مفید لقب داده
شیخ حقیقت قصه را شرح داد و بعد ازان باین لقب مشهور شد بالجمله شیخ از مشاهیر فضلای
ایام و اعاظم علمای اسلام است چنانچه بعد از شیخ طوسی شیخ مذهب او را میدانستند
و تمیز از هر دو شیخان مینمایند و تصانیف او از رساله و کتاب بقرب دویست مجلد
است و بعد از طی هفتاد و هفت مرحله از مراحل زندگانی یا هفتاد و پنج علی اختلاف
القولین فیه در شب جمعه سیم شهر رمضان سنه ثلث عشر و اربعمایه بجوار رحمت ایزدی
پیوسته است و منهیان ملاء اعلی کلمهٔ بخت را تاریخ رحلتش ساخته اند و بعد از آنکه چند سال
در خانه خود مدفون بود جسد مبارکش را بمقبره قریش نقل نموده در جوار مرقد امام محمد تقی
علیه السلام دفن کردند روح الله روحه العزیز از فقهای مذهب ائمه هدی جامع کتاب
من لا یحضره الفقیه و عیون اخبار الرضا ابی جعفر محمد بن علی بن بابویه القمی که فتاوی و اقوال
او در معرض استناد فتاوی علمای اعلام است و قریب سیصد مجلد کتاب در علم دین از
مصنفاتش سمت اختتام یافته است و در تاریخ سیصد و هشتاد و یک در ولایت ری
شربت ممات چشیده و کلمه شفا تاریخ رحلت اوست قدس الله روحه از احمد بن محمد

که از ثقات رواة حدیث است از پدر او محمد بن یحیی العطار که از فقهاء معتبر قم و ثقه جلیل
القدر است و در علم رجال و حدیث تدرب تام داشته از علی بن اسمعیل از عبد الله بن عبد الله
که از راویان مشهور حدیث اند از موسی بن ابراهیم المروزی که از مشاهیر راویان امام
سابع است وگفته اند که در وقت حبس آنحضرت در منزل هارون الرشید بامر خیاطی او اشتغال
داشته است و از خلوص اعتقاد آنچه بر زبان آنحضرت جاری میشده است فرا میگرفته حفظ
میکرده است و چون به دبستان آنحضرت میرسیده نقل مینموده از امام بحق عالم امام موسی
کاظم علیه و علی آبائه شرایف التحیة والسلام که آن سرور بلفظ دربار و بیان گوهر نثار فرموده
اند قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من حفظ علی امتی اربعین حدیثا مما یحتاجون الیه
فی امر دینهم بعثه الله عز وجل یوم القیمة فقیها عالما شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و جهان
نمایش و انجام آغاز شمول بر دو بخش بخش اول خلاصه معنی حدیث آنکه رسول خدای صلی الله علیه
وآله فرموده اند که هر کس حفظ کند از برای امت من چهل حدیث از احادیثی که محتاج
باشند امت من بآن در امر دین خود برمی انگیزد و حشر مینماید خدای که عزیز است
و بزرگ روز قیامت او را فقیه و عالم بخش دوم من حفظ ظاهر انست که مراد بحفظ
حدیث در مقام از بر کردن و در خاطر گرفتن باشد چنانچه در صدر سلف در میان ارباب
حدیث داب بوده بحدی که اگر کسی حدیثی روایت میکرده که از بر نداشته است
و از روی نوشته و کتاب نقل میکرده است روایت او را در معرض اعتبار نمیداشته اند
و محل اعتماد نمیدانسته و گفته اند که نوشتن و کتاب ساختن احادیث بعد از صدر سلف
از جهت احتیاط شده و بیشتر از آن ثبت بر الواح خواطر بجای نقش بر اوراق دفاتر
بوده است و میتوان اندبود که مراد بحفظ نگاهبانی و محافظت حدیث باشد از اندراس
و تلف شدن خواه بعنوان از بر کردن باشد چنانچه رسم آنزمان بوده و خواه بطریق

نوشتن و کتاب ساختن یا نقل کردن از روی نوشته و کتاب چنانچه متعارف این
زمان است و بعضی گفته اند که مراد بحفظ حدیث فرا گرفتن آنست بر یکی از وجوه شش گانه
که ائمه حدیث ذکر آن کرده اند معتبر داشته یعنی سماع از شیخ و قرائت بر او و سماع حال
قرائت غیر و اجازه و مناوله و کتابت مترجم گوید بیان این اجمال آنست که حدیثی که راوی از
شیخ خود یعنی کسی که سند حدیث را باو میرساند و از او روایت میکند فرا میگیرد میباید
که فرا گرفتن او بر یکی از شش وجه باشد تا حدیث مذکور را تواند از او روایت کرد و نقل
او را اعتبار تواند نمود اول شنیدن از زبان شیخ بر نهجی که شیخ خوانده و او بشنود
دوم خواندن بر شیخ که او خواند و شیخ شنود و انکار نکند سیم شنیدن در حالت خواندن
غیر بر نهجی که دیگری بر شیخ خواند و شیخ تصدیق نماید و او در حاشیه مجلس می شنیده
باشد چهارم اجازه شیخ و آن آنست که شیخ براوی گوید که فلان حدیث و فلان یا فلان
کتاب و فلان کتاب را از من نقل کن بی آنکه تمام حدیث یا کتاب را برو خواند یا
از و شنود پنجم مناوله و آن آنست که شیخ کتاب تصحیح کرده خود را باو دهد و اشارت
کند که آنچه درین کتابت از من نقل کن ششم کتابت شیخ و آن اجازه بکتابت است
یعنی شیخ بخط خود بر جای نویسد که فلان حدیث و فلان حدیث یا فلان کتاب و فلان
کتاب را از من روایت کن بی آنکه بر زبان آورد و علمای حدیث وجه اول را بهتر
دانسته اند و بیشتر در معرض اعتبار و اعتماد در آورده چنانچه همه اتفاق کرده اند بر آنکه حدیثی
که بر آنوجه منقول شده حجت است و بعد از آن دوم و پس سیم است چه اگر چه همه بر اعتبار
آن رفته اند اما اکثر حق دانسته اند و بمضمون آن عمل کرده و بعضی که خلاف کرده اند علیل
و مجهول کنند و در اعتبار سه وجه دیگر خلاف میان علما بسیار است و اکثر معتمد و حجت ندانسته
اند پس بعضی حفظ حدیث را در مقام بر فرا گرفتن آن بر یکی از وجوه مذکور حمل کرده اند

اما بر وجه اول بمذهب جمیع علما و بر وجه ثانی و ثالث بمذهب اکثر و بر سه وجه دیگر بمذهب
جمعی که بران وجوه اعتماد کرده اند نمایند این حمل چنانچه مخفی نیست بقدر زدور است
علی امتی لفظ علی درین حدیث بمعنی خود که برست مناسب مقام نیست و ظاهر انست
که بمعنی لام انتفاع است یعنی کسی که حفظ کند بر هر یک از معانی مذکوره از جهه انتفاع امت
من چنانچه در تفسیر آیه کریمه ولتکبروا الله علی ما هداکم مفسرین گفته اند که علی بمعنی لام است یعنی بزرگی
یاد آورید حضرت عزت را از جهت هدایتی که شما را براه حق کرده است و میتواند بود که بمعنی
من باشد همچنانچه بعض مفسرین در تفسیر آیه وافی هدایت اذا اکتالوا علی الناس یستوفون
ایراد کرده اند که بمعنی اذا اکتالوا من الناس پس است و برین تقدیر میتواند بود
که بمعنی من ابتدا باشد یعنی کسی که حفظ کند و فرا گیرد از امت اجابت من نه از جمعی که بکلمه
اسلام محلی نباشند چه ایشان را قابلیت آن نیست که از ایشان اخذ حدیث نمایند اگر
گویند بنا برین لازم می آید که حدیثی که از پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرا گرفته شود بیرون
رود چرا که بران صادق نمی آید که از امت فرا گرفته شده است جوابش انست که حکم آن
بقیاس بطریق اولی معلوم میشود چه هرگاه حدیثی که از امت فرا گرفته شود بر حفظ آن این
ثواب مترتب شود بر حفظ حدیثی که از پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه شنیده شده باشد بطریق
اولی مترتب خواهد بود و می تواند بود که بمعنی من جنس باشد یعنی کسی که حفظ کند و از امت
اجابت من باشد یعنی خود پس اعتقاد را از نور اسلام آراسته باشد والله اعلم اربعین
حدیثا باید دانست که حدیث در لغت عرب بمعنی سخن است و سخن را از جهت حدوث حدیث
میگویند که حرف حرف و کلمه کلمه حادث میشود و در اصطلاح یعنی در عرف ارباب حدیث
عبارت از کلامیست که حکایت کند یعنی خبر دهد از قول پیغمبر یا یکی از ائمه معصومین سلام الله
علیهم اجمعین یا معصوم صحابی یا تابعی یا کسی که در مرتبه تابعی باشد که برین وجه بر زبان ایشان علیهم السلام

۴۷

یا خبر دهد از فعل ایشان که برین نهج عمل آورده اند یا از تقریر ایشان که بحضور ایشان
ایشان عمل آمده و منع نکرده اند و بعضی از علما حدیث را مخصوص دانسته اند بکلامی که حکایت
کند از قول یا فعل یا تقریر معصوم و کلامی که حاکی باشد از قول صحابی یا تابعی یا غیر ایشان
از احادیث نمیدانند مترجم گوید مراد بایمه معصومین چنانچه ظاهر است دوازده
امامند صلوات الله علیهم که اول ایشان علی بن ابی طالب است و آخر ایشان محمد
بن الحسن المهدی علیه و علی آبائه الکرام شرایف التحیة والسلام و مراد بصحابی اصحاب
پیغمبرند صلی الله علیه و آله و مراد باصحاب پیغمبر بنا بر آنچه مصنف دام ظله در حاشیه
ذکر کرده اند جمعی که بسعادت ملاقات آنحضرت استسعاد یافته اند به بیداری در ایام
حیات آنحضرت علیه السلام در حال اسلام بملاقات عادی و با ایمان از دنیا رفته اند
بسعادت ملاقات گفته شد نه بسعادت دیدار تا ابن ام مکتوم که اعمی مادرزاد بود داخل
باشد و قید بیداری بواسطه انست که جمعی که بعد از زمان پیغمبر آنحضرت را صلوات الله
علیه و آله در واقعه دیده باشند داخل نباشند و تقیید بحال حیات آن سرور بواسطه اخراج
جمعیست که بعد از رحلت آنحضرت نظر ایشان بر جسد مبارکش افتاده باشد و قبل از آن
ندیده باشند و تقیید بحال اسلام بواسطه اخراج بعضی از کفار زمان آنحضرتست که با آنکه
ادراک ملاقات او علیه السلام نموده اند داخل اصحاب نمیشوند و تقیید ملاقات بعادی
بجهت آنکه بعض انبیا علی نبینا و علیهم السلام که چنانچه بعض روایات صحیحه بآن ناطق است
در شب معراج ادراک صحبت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله نموده اند از تعریف بیرون روند چه ملاقات
ایشان نه بر وجهی بوده که عادت بران وجه جاری باشد و فایده قید آخر یعنی با ایمان
از دنیا رفته باشند ظاهر است و مراد بتابعی جمعی اند که بهمان وجه بصحابی ملاقات کرده باشند
بی آنکه ادراک صحبت آنحضرت صلی الله علیه و آله نموده باشند بشرط ایمان تا آخر عمر و مراد بکسی

که در مرتبه تابعی باشد انکه نسبت او بتابعی مثل نسبت تابعی باشد بصحابی یعنی ترجمه مذکور
ملاقات تابعی نموده باشد بی انکه بصحبت یکی از اصحاب رسیده باشد بشرط مذکور محتاجون
الیه فی امر دینهم یعنی از حادیثی که امت را در امر دین خود بان احتیاج باشد مثل احادیثی
که در باب قیامت و معاد و بهشت و دوزخ و عذاب قبر و امثال آن از اعتقادیات
یا در مادهٔ نماز و روزه و زکات و حج و جهاد و اشباه آن از عبادات نه احادیثی که
تعلق بامور دنیا داشته باشد مثل حدیثی که در باب وسعت رزق و ظفر بر دشمن و دفع
مکاید او و مانند ان روایت شده باشد گاهی که غرض دینی بان تعلق نگیرد بعثه الله عز و جل
یوم القیمة فقیها عالما بر می انگیزد و محشور می سازد خدای که عزیزست و بزرگ روز
قیامت او را در زمرهٔ علمای دین و فقهای ملت مبین که زیادتی دارد بحسب حدیث نبوی
شرف و مرتبه سیاهی دوات ایشان که ازان تحریر مطالب علمی و مسایل دینی مینمایند
بر شرف و مرتبه خون جمعی که بسعادت جهاد با کفار در خدمت پیغمبر یا امام معصوم فایز
و شهید شوند ای عزیز گشت زار رحمت الهی بی پایان است و بکار مکرمت و عنایت
او ابستن هزار عمان بجوی خرمنی می بخشند و بقطره دریای مید هند جهد کن که ازان
خرمن بجوی برسی و ازان دریا بقطره فایز گردی والله الموفق تاسیس اول
ظاهر حدیث دلالت دارد بر انکه دانستن معنی در عاید شدن ثواب مذکور شرط نیست
بلکه ثواب مذکور بمجرد حفظ الفاظ حدیث عاید میشود هر چند معرفت بمعنی حاصل نباشد و
دور نیست که مراد انام علیه السلام رسول نیز این باشد چرا که چنانچه حفظ قرآن عبادتست و موجب
ثواب هر چند معرفت بتفسیر حاصل نباشد حفظ الفاظ حدیث نیز عبادتست و قابل ترتب
ثواب بی آنکه علم بمعنی آن بوده باشد و در حدیث وارد است که حضرت مقدس نبوی دعا
ناقل حدیث را کرده اند با آنکه عالم بمعنی حدیث نبوده باشد چنانچه فرموده اند رحم الله

امرا سمع مقالتی فوعاها فاداها کما سمعها فرب حامل فقه لیس بفقیه و رب حامل فقه الی من هو افقه
منه یعنی حضرت عزت رحمت کناد بر کسی که بر کلام من گوش گذارد و انچه بشنود در خاطر
گیرد و چنانچه شنیده باشد بی تغیر لفظی و تبدیل حرفی نقل نماید چه بسیار باشد که حامل فقه
و فراگیرندهٔ حدیث فقیه نباشد یعنی استطاعت دانستن معنی ان نداشته باشد و بسیار
باشد که غرض او از فرا گرفتن و حفظ حدیث این باشد که بعالم تر از خود برساند و ازو استفادهٔ
معنی آن کند یا او مسئله که او ازان حدیث استنباط نماید منتفع گردد پس هرگاه حفظ کننده
حدیث با آنکه عالم بمعنی آن نباشد قابل این باشد که در معرض دعای حضرت مقدسه نبوی در آید
چرا نتواند بود که روز قیامت در زمرهٔ فقها و علما محشور گردد و حدیث مشهور من تشبه بقوم
فهو منهم نیز مصدق این معنیست چرا که معنی حدیث مذکور اینست که هر کس که شباهت جوید بقومی
در اقوال و افعال هر آینه از آن قوم خواهد بود و در زمرهٔ ایشان محشور خواهد گشت و حفظ احادیث
مصطفوی شعار و دثار فقها و علماست که در وقت استدلال بر مسایل و ادای مواعظ
و نصایح بان توسل میجویند پس کسی که با ایشان درین امر شراکت نماید هر آینه شباهت
جسته خواهد بود بایشان و بمقتضای حدیث مذکور از ایشان خواهد بود و در زمرهٔ ایشان
محشور خواهد گشت اما اگر کسی معنی حدیث فرا گیرد و حفظ نماید بی انکه حفظ عبارت حدیث کرده
باشد آیا او را حافظ حدیث میگویند و ثواب مذکور با و عاید میتواند شد یا نه ظاهر این
است که معنی حدیث را حدیث نتوان گفت خواه بعبارت عربی باشد غیر عبارت حدیث خواه
بلغت دیگر همچنانچه ترجمهٔ قرآن را بمذهب صحیح قرآن نمی نامند و ازین جهت است که مس
آنرا مشروط بطهارت نداشته اند و تجویز کرده اند که بی وضو مس آن کنند و کسی که نذر تلاوت
قرآن کرده باشد گفته اند که بخواندن معنی آن از عهده وفای نذر بر نمی آید و بعضی ترجمهٔ
قرآن را قرآن دانسته اند و استدلال کرده اند بآیهٔ کریمهٔ ان هذا لفی الصحف الاولی

برین وجه که هذا درین آیه اشارت بقرآنست یعنی بدرستی که قرآن در کتابهای که بر انبیای
سابق نازل شده است و ظاهر است که آنجا باین عبارت و الفاظ نیست بلکه باین لغت
نیز نیست و در آیت اطلاق قرآن بر آن شده پس بر غیر این الفاظ هر گاه باین معنی نیز
اطلاق قرآن صحیح باشد و برین قیاس پس ترجمهٔ حدیث را نیز حدیث توان گفت و این
استدلال ضعیف است مترجم گوید بواسطه آنکه هذا اگرچه اشارت بقرآن است اما دلالت هذا
بر آنکه قرآن با وصف قرآنیت در کتابهای مذکور باشد چه میتواند بود که آنچه در قرآن است
از مواعظ و احکام و اخبار آنجا باشد و اطلاق قرآن بر آن نتوان کرد و اینکه علما تجویز
کرده اند که حدیث را بالمعنی نقل نمایند یعنی معنی آنرا اگرچه بلغت دیگر باشد نقل کنند
دلالت ندارد برین که معنی حدیث را حدیث توان گفت چنانچه طبع سلیم شاهد است بر آن
فایدهٔ دوم مذکور شد که ظاهر آنست که لفظ علی درین حدیث بمعنی لام انتفاعست
و چون امت اسم جنس است مضاف بضمیر و در علم عربیه مقرر شده که اسم جنس هر گاه
مضاف واقع شود ظاهرش عموم است بحسب ظاهر مراد از امت جمیع امت خواهد بود
و ثواب مذکور عاید نخواهد شد مگر بکسی که حفظ کند احادیثی را که جمیع فرق امت اجابت
از اهل سنت و شیعه اثنی عشری و غیر اثنی عشری در امر دین خود بآن محتاج باشند
و از آن انتفاع یابند و این معنی تحقق ندارد مگر در ضمن احادیثی که همه بر صحت آن رفته
باشند و بطریق همه منقول شده باشد مثل حدیث لا صلوة الا بطهور که همه نقل کرده اند
و معنیش آنست که نیست نمازی صحیح و مقبول مگر آنکه بجا آرنده آن بطهارت باشد که آن
وضو و غسل و تیمم است و حدیث جعلت لی الارض مسجداً و ترابها طهوراً که بر زبان حضرت
مقدسه نبوی صلوات الله علیه جاری شده و همه بر صحت آن اتفاق دارند و باین معنیست
که در مقام شکر و اظهار نعم الهی میفرماید که گردانیده شده است از برای من و امت من

روی زمین مسجد تا خدای خود را بران سجده میکرده باشیم و خاک آن طهور یعنی پاک کننده
تا پاک سازیم بآن آنچه بآن پاک می شده باشد مثل محل استنجا بشروط معتبره و کف پا و کفش
و عصا و امثال آن گاهی که نجس شود یا طاهر و مطهر تا بکار بریم آنرا در وقت ارادهٔ نماز چون مانع
از استعمال آب باشد یعنی تیمم کنیم و حدیث یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب که در صحت
آن خلاف نکرده اند و حاصل مضمونش آنست که حرام میشود بر یکدیگر بسبب رضاع آنچه حرامست
بعلاقهٔ نسب که عبارت از خویشی و قرابتست یعنی چنانچه حرام است بر یکدیگر خواستن مادر حقیقی
و خواهر حقیقی و همچنین جده و دختر و پسر و عمه و خاله و برادرزاده و خواهرزاده هرگاه
حقیقی باشند حرام است خواستن هر یک از ایشان گاهی که رضاعی باشند یعنی نسبت
مذکوره بسبب رضاع بهم رسد که آن عبارت از شیر خوردن و شیر دادن است بر وجهی
که در کتب فقهی تفصیل و شروط آن مذکور است و امثال این احادیث متفق علیه و اگر کسی حدیثی
حفظ کند که در طریق بعضی وارد باشد و بعضی دیگر نقل آن نکرده باشند مثل احادیثی که در
مسح پا در وضو بطریق شیعه وارد شده و اهل سنت انکار مینمایند و احادیثی که در شستن
پا اهل سنت نقل کرده اند و شیعه افترا میدانند و حدیث البیعان بالخیار ما لم یفترقا که ابو حنیفه
انکار آن کرده و باین معنیست که چون بیعی واقع شود هر یک از بایع و مشتری تا از هم جدا نشده
اند اختیار دارند که فسخ بیع نمایند ثواب مذکور را نخواهد دریافت پس اگر خواهیم که حکم
مذکور شامل هر دو قسم حدیث باشد تا فایدهٔ اش عام شود یا امت را بر خلاف ظاهر
حمل میباید کرد بر وجهی که شامل بعضی امت و جمیع امت بوده باشد یا احتیاج و انتفاع
را اعم می باید گرفت از احتیاج و انتفاع بالفعل و از احتیاج و انتفاع بالقوه که مراد
احادیثی باشد که از شان آن آید که جمیع امت بان محتاج باشند و از آن انتفاع یابند
خواه اگرچه باعتقاد حفظ کننده باشد چه شک نیست که احادیثی که در باب مسح پا مثلاً وارد شده

ازشان آن است که جمیع امت بآن محتاج باشند و ازان انتفاع یابند و بمضمون آن
عمل نمایند و این که بعضی از روی عناد یا قلت تتبع انکار کنند قدح در شان آن نمیکند اگر گویند
ناچار است که مراد از امت درین حدیث بعض امت باشد چرا که جمعی که از احادیث انتفاع
دارند و بآن محتاج اند علما و ارباب اجتهاد اند که در وقت استنباط مسئله بکار میبرند و بعضی
عوام الناس که بحقیقت معنی ان نتوانند رسید خصوصا جمعی که بزبان عربی عارف نباشند
از انتفاع آن بهره نخواهند داشت و بآن محتاج نخواهند بود و بس بر توجیه تعمیم فایده [illegible]
نباشد جواب گوییم که احتیاج و انتفاع اعم از انست که بی واسطه باشد چون احتیاج علما
و مجتهدین یا بواسطه و بعضی عوام مذکور اگر چه بی واسطه از احادیث انتفاع ندارند و بآن
محتاج نیستند اما از مسئله که مجتهد از حدیث استخراج میکند انتفاع می یابند و بآن
محتاج اند پس بواسطه محتاج و منتفع باشند فایده سیوم حدیثی که مشتمل باشد بر چند حکم و ضمن
چند فقره کلام که هر یک بدیگری مربوط باشد بر وجهی که معنی مقصود ازان بدون آن دیگر فهم نشود
مثل حدیث لا سبق الا فی نصل او خف او حافر که بسکون با و فتح با هر دو روایت شده است
و بر تقدیر اول معنیش انست که مسابقت و بر یکدیگر پیشی گرفتن بعنوان شرط و گرو روا نیست
و بر تقدیر ثانی آنکه دادن و ستدن مالی که شرط و گرو مذکور بران واقع شود در هیچ ماده روا نیست
و از جانب شرع تجویز آن نشده است مگر در ماده نصل یعنی تیر پیکان دار و آنچه مانند آن باشد
مثل شمشیر و نیزه و احتمال آن بر نوعی که دو کس گرو بندند و شرط کنند که هر کدام زودتر
تیر خود را بر نشانه رسانند یا هر کدام دورتر اندازند یا ضرب شمشیر هر کدام برنده تر باشد
یا پیشتر طعن نیزه دیگری را رد تواند کرد سبق مذکور او را باشد یا در باب خف که کنایه از
مرکبیست که سم نداشته باشد مثل شتر و فیل یا حافر که معنی مرکب سم دار است مانند اسب
و استر و خر بر نوعی که گرو بسته شود بر آنکه مرکب هر کدام در دوانیدن بر دیگری سبقت گیرد

سبق او را باشد کنایه ازانکه در مواد دیگر مثل آنکه دو کس شرط کنند که هر کدام زودتر دویدن
بر دیگری پیشی گیرد یا در کشتی او را بیندازد یا از مسافتی فراختر بجهد یا چیزی سنگین تر
بردارد و امثال آن جایز نیست و حدیث من نزل علی قوم فلا یصومن تطوعا الا باذنهم
یعنی کسی که فرود آید بر قومی و مهمان ایشان شود باید که روزه سنتی نگیرد مگر [illegible]
آن قوم هیچکس خلاف نکرده است در آنکه جایز نیست فقرات او را از هم جدا کردن و بعضی را
بدون بعضی نقل کردن مثل آنکه در حدیث اول گویند که پیغمبر فرموده است لا سبق الا فی نصل
او خف و حافر را که تتمه مستثنی است ذکر نکنند و در حدیث دوم گویند پیغمبر فرموده است
من نزل علی قوم فلا یصومن تطوعا و الا باذنهم را که متمم معنی انست ذکر نکنند اما حدیثی
که چند فقره داشته باشد که هر یک حکمی باشد تمام و موقوف بر فقره دیگر نباشد مثل حدیث من
فرج عن اخیه کربة من کرب الدنیا فرج الله عنه کربة من کرب یوم القیمة و من کان
فی حاجة اخیه کان الله فی حاجته و من ستر علی اخیه ستر الله علیه فی الدنیا و الاخرة و الله
تعالی فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه که ترجمه اش انست که هر مومن که باعث این شود
که غمی از غمهای دنیا از خاطر برادر مومن برداشته شود حضرت عزت جل شانه غمی از غمهای
روز قیامت او را بسرور مبدل گرداند و هر مومنی که در بر آوردن حاجت برادر مومن خود ساعی
باشد حضرت عزت در بر آوردن حاجت او توجه نماید و هر مومنی که بر عیب برادر مومن خود
اطلاع یابد و آنرا از نظر غیر مستور داشته در مقام افشای ان نشود مستور دارد حضرت
عزت معایب و زلات او را در دنیا و آخرت و حضرت عزت یاری دهنده و معاون
او باشد مادام که او در معاونت و یاری دادن برادر مومن باشد هیچ شکی نیست که جایز است
فقرات آنرا از هم جدا کردن و هر یک را بتنهائی نقل کردن مثل آنکه گوید پیغمبر فرموده است
که من کان فی حاجة اخیه کان الله فی حاجته و باقی حدیث را ذکر نکند و شیخ جمال الدین

مطهر حلی علیه الرحمه در کتاب نهایة الاصول که از مصنفات اوست تصریح باین معنی کرده است
نهایتش بر هر یک از فقرات آن آیا صحیحست اطلاق حدیث کردن چنانچه اگر حدیثی مشتمل
بر چهل فقره اینچنین باشد توان گفت که چهل حدیث است و ثواب مذکور بر حفظ کننده
آن بتنهایی عاید یا چون در یک مجلس نقل شده و در ضمن یک روایت مذکورست همه یک
حدیث است و اطلاق احادیث متعدد بران روا نیست اگرچه از هیچ یک از علما تصریحی
درین باب دیده نشده و اما چون بخل در مبدا فیاض نیست و کریمان تقریب جوی و بهانه طلب
میباشند اگر قایل بشق اول شویم چندان دور نخواهد بود والله اعلم بمقاصد انبیاء

فایده چهارم بباید دانست که این حدیث در میان علمای مخالف و مؤالف مشهورست چنانچه
بعضی بتواتر آن حکم کرده اند پس گوییم اگر تواتر آن ثابت شود میتوان دلیل ساخت
برانکه خبر واحد حجت و استدلال مذکور را اگرچه هیچ یک از علما در مصنفات خود ایراد
نکرده اند اما کم از استدلال باین آیه کریمه فلولا نفر من کل فرقة الی آخر الآیه که ایشان
بر مطلب مذکور ذکر کرده اند نیست مترجم گوید تفصیل این اجمال آنست که حدیث متواتر یعنی
و خبر متواتر آنست که جماعت بسیار از جماعت بسیار در هر عصر روایت کنند تا بمعصوم
برسد چنانچه کثرت هر جماعت از ایشان دران عصر بحدی رسیده باشد که عقل تجویز اتفاق
ایشان بر دروغ نکند و خبر غیر متواتر آنست که عدد راویان آن در جمیع مراتب یا بعضی
مراتب بآن کثرت نرسد و این قسم را در اصطلاح ارباب حدیث خبر واحد می نامند
و حدیث متواتر را جمیع علما حجت دانسته اند و عمل بمضمون آنرا واجب میدانند و کسی
درین معنی خلاف نکرده است و خبر واحدی که صحیح باشد یعنی جمیع راویان آن تا معصوم عادل
اثنی عشری باشند اگرچه معظم علما آنرا حجت دانسته اند و بمضمون آن عمل کرده اما چون
بعضی مثل سید مرتضی علم الهدی و جمعی دیگر خلاف کرده اند و گفته اند حدیث تا متواتر نباشد حجت

و بآن عمل نمیتوان کرد احتیاج بدلیل شده است و از جمله دلایلی که بران ایراد کرده اند
این آیه کریمه است که وما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة
منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم یعنی روا نیست مر مؤمنان را
که همه یکبار بتحصیل علوم و طلب فقه دین روند و نظام کارهایی که وسیله معاش و سبب بقای
حیات ایشان باشد معطل گذارند چرا نروند از هر فرقه یعنی اهل شهری یا قبیله
طایفه یعنی گروهی اندک بطلب فقه دین تا بترس و بیم آرند قوم خود را از سخط
و غضب الهی چون برگردند بسوی ایشان بر وجهی که باز مانند از ارتکاب مناهی
و مباشرت محرمات یا روا نیست که همه یکبار بغزای کفار و جهاد روند بلکه باید
که گروهی از هر قومی بآن قیام نمایند و باقی بتحصیل علم و طلب فقه دین مشغول
باشند تا بترس و بیم آرند آنانی را که رفته اند از سخط و غضب الهی چون مراجعت
نمایند یا لقاء آنچه آموخته اند بایشان علی اختلاف التفسیرین بر نهجی که اگر
خبر واحد حجت را نشاید بر ترسانیدن گروهی از هر فرقه آنچه در فقه دین فرا
گرفته اند بر قوم خود فایده مذکور که انذار و تخویف ایشانست بر نهجی که باز آمدن
از ارتکاب مناهی و فعل محرمات شرعی بران مترتب شود از ان بظهور نخواهد رسید
و آیت دلالت دارد برانکه بظهور میرسد پس خبر واحد حجت و معتبر باشد و
امثال این چند دلیل دیگر ذکر کرده اند و باین حدیث استدلال نکرده اند و آنرا دلیل
ندانسته و حال آنکه آن نیز بر مطلب مذکور دلالت واضحه دارد و بیانش بنابر آنچه
مصنف دام ظله فرموده اند آنست که اگر خبر واحد حجت نباشد و بآن عمل نتوان کرد
هر آینه علمای امت را از ان انتفاع نخواهد بود و بآن احتیاج نخواهند داشت
و حال آنکه ظاهر حدیث دلالت دارد بر ثبوت احتیاج بآن و تحقق انتفاعات

ازان بواسطه آنکه من موصول در متن حدیث چون از ادات عموم است بحسب ظاهر دلالت
بر عموم دارد یعنی هر کس حفظ کند از جهت انتفاع امت چهل حدیث از احادیثی که
محتاج الیه ایشان باشد خواه شریک باشد در حفظ آن با جمعی که عدد ایشان بحد
تواتر برسد و خواه منفرد باشد در ان ثواب مذکور را درمی یابد پس ظاهر شد که حدیثی
که راوی در روایت آن منفرد باشد میتواند بود که محتاج الیه و منتفع به امت باشد
و حدیثی که حجت نباشد و اعتماد را نشاید محتاج الیه و منتفع به امت نیست پس خبر واحد
حجت باشد اگر گویند بنابرین لازم می آید که خبر فاسق و مجهول الحال یعنی کسی
که عادل بودن و فاسق بودن او معلوم نباشد نیز حجت باشد چرا که من موصول
چون از ادات عموم است شامل ایشان نیز هست و کسی از علما بان قایل نشده
است جوابش آنست که کلام تمام شامل هر فردی میباشد که دلیل دیگر دلالت
بر خارج بودن آن فرد نکند و اینجا دلیل دیگر دلالت دارد بر آنکه خبر فاسق
و مجهول الحال حجیت را نمی شاید و آن در باب فاسق آیه کریمه إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ
فَتَبَيَّنُوا است یعنی اگر بیاید فاسقی نزد شما بخبری یعنی خبر دهد شما را لازم
بر قول او اعتماد نکرده طلب شاهد و بینه کنید از و و درباره مجهول الحال آیت است
وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ یعنی از پی مروید و اعتماد مکنید بر خبری که شما را بر ان
علم نباشد یعنی صدق و کذب راوی آن بر شما معلوم نباشد پس خبر فاسق و مجهول
الحال از عموم حدیث بیرون باشد و خبر ایشان بنا بر اصل عموم داخل نباشد پس میتوان
گفت که حدیث نص نیست در آنکه احتیاج امت بان در حال انفراد راوی باشد
چه میتواند بود که احتیاج و انتفاع چنانچه سبق ذکر یافت اعم باشد از احتیاج
و انتفاع بالفعل و از احتیاج و انتفاع بالقوه و حدیثی که شخص واحد حفظ میکند اگرچه

در حینی که خبر واحد محتاج الیه نیست اما میتواند بود و از شان آن هست که
محتاج الیه شود و آن وقتیست که متواتر شود و این احتمال اگرچه خلاف ظاهر است
اما باعث ضعف دلیل میشود چرا که استدلال بظاهر حدیث یا آیت را بعد از آنکه
احتمال مقتضی خلاف آن باشد ضعیف دانسته اند و اینجا اصل عدم حجیت خبر واحد است
پس استدلال بر ظاهر حدیث که عموم است بر حجیت آن ضعیف باشد و الله اعلم انجام
بباید دانست که فقه در لغت عرب بمعنی فهمست که فقیه بمعنی فهیم باشد یعنی فهم دارد و در اصطلاح
یعنی عرف اهل شرع عبارتست از علم بمسایل و احکام شرعی که از روی ادله شرعیه که قران
و حدیث و اجماع و استدلال است بهم رسد و هیچ یک ازین دو معنی مناسب این
مقام نیست اما معنی اول بواسطه آنکه فهم دار را از رهگذر فهم داری زیادتی مرتبه در
آخرت نیست که محشور بودن در زمره ایشان کمال بوده باشد و این ظاهر است و اما معنی
دوم بواسطه آنکه معنی مذکور از مستحدثات این زمان است که استخراج مسئله از قران
و حدیث و دلایل دیگر مینمایند و در صدر سلف یعنی زمان حضرت مقدسه نبوی و عهد
حضرات ائمه معصومین صلوات علیه و علیهم اجمعین طریق علم بمسایل و احکام سماع از
لفظ در بار ایشان بوده است بواسطه یا بیواسطه و چون میخواسته اند که علم بمسئله
حاصل کنند از ایشان میپرسیده اند و هر طور جواب می شنیده اند بان عمل میکرده
اند و حکم خدا آن را میدانسته اند و بدلیل دیگر خود را محتاج نمیدانسته اند بلکه مراد
بفقه درین حدیث بینایی در امور دنیا و احوال آخرت و خدا شناسی که فقیه
بمعنی صاحب این بصیرت و بینایی باشد و در اکثر احادیث که لفظ فقه واقع شده است
برین معنی محمول است و کلام معجز نظام حضرت مقدسه نبوی که فرموده اند لا یفقه العبد
کل الفقه حتی یمقت الناس فی ذات الله تعالی و حتی یری للقرآن وجوها کثیرة ثم یقبل علی

فیکون لها اشد مقتا نیز ناظر برین معنیست یعنی بنده فقیه نمیشود فقیه تمامی تا دشمن دارد
مردم را در ذات خدای تعالی که چرا در تحصیل معرفت او تقصیر میکنند و تا به پسندد مر قرآن را
وجوه بسیار یعنی عالم گردد بر تفسیرات متعدده و تاویلات متنوعه آیات قرآنی که ائمه
تفسیر و تاویل ذکر کرده اند بعد از آن بجانب نفس خود نگرد و چون نهایت عجز و قصور او
را نیز در معرفت مشاهده نماید او را از همه دشمن تر دارد و بباید دانست که حصول
این بصیرت و بینائی یا محض موهبت و تفضل الهی است و سعی بنده را در آن مدخلیت
همچنانچه دعای حضرت رسالت ص در بارهٔ امیر المؤمنین علی علیه السلام در وقت
روانه کردن آن سرور بجانب یمن که اللهم فقهه فی الدین یعنی بار خدایا او را در
امور دین بینائی ده ناظر بر آنست یا کسبیست که بسعی و کوشش بنده دست میدهد
چنانچه کلام معجز نظام شاه اولیا که در نصیحت فرزند خود امام حسن علیه السلام بر زبان
مبارک جاری ساخته اند که یا بنی تفقه فی الدین یعنی تحصیل کن و بدست آر فقه در
دین را اشارت بآنست و در کلام بعضی اعاظم علما وارد شده است که در زمان سابق
اطلاق فقه نمیکردند مگر بر علم آخرت و معرفت بعض نکات و دقایق آفات نفس که باعث
از در افتادن بعقاید باطله و مذاهب مهلکه است و دانستن مفسدات و مبطلات
اعمال جوارح که مفضی ببطلان عبادات و اعمال اخرویست و استیلاء در یافتن حقارت
دنیا و ما فیها و اطلاع بر نعمتهای باقی آخرت و استیلاء خوف و ترس الهی بر خاطر و اشتغال
آن و آیت وافی هدایت فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین
که با ترجمه اش در طی فصل چهارم سمت ذکر یافت نیز دلالت برین معنی دارد چرا که چنانچه
مذکور شد در آیت مذکور ترس و بیم از سخط الهی بر وجهی که مفضی باجتناب محرمات
و مناهی شود بر آموختن فقه مترتب شده و ظاهر است که علمی که امر مذکور بران مترتب نتواند شد

علم آخرت و معرفت امور مذکوره است نه دانستن طریق بیع و شری و طلاق و نکاح و امثال
آن و همچنین از علم که درین حدیث واقعست علم بامور آخرت و علم خداشناسی
مرادست نه معنی لغوی علم که دانستن است و نه معانی اصطلاحی که علمای این زمان اطلاق
آن کرده اند مثل حصول صورت یا صورت حاصله نزد عقل یا امثال آن چرا که در حدیث
وارد است العلماء ورثة الانبیاء یعنی علما وارثان پیغمبرانند و ظاهر است که وارث علم
اند نه وارث مال و علمی که انبیا میراث گذاشته اند علم دین و آخرت و علم خداشناسی
نه علم باین معانی که مذکور شد و آیهٔ کریمهٔ انما یخشی الله من عباده العلماء نیز نص برمعنی مذکورست
چه خلاصه معنی کلام معجز نظام آنست که بدرستی که آنانکه در گروه ترس و خوف الهی میکنند
از بندگان او ارباب علم اند و وصف اشعار بعلیت دارد یعنی دلالت دارد
بر آنکه علم ایشان باعث خوف و ترس ایشان است و ظاهر است که علمی که خوف
و ترس الهی بران مترتب باشد علم دین و آخرت و علم خداشناسی است بلکه غیر آن
از علوم را در معنی علم نمیدانند و ارباب عرفان محض جهلش دانسته تعبیر از آن
بوساوس شیطانی میکنند چنانکه مصنف خلد ظلاله در بعضی از منظومات خود که مسمی بسوانح
سفر حجازست اشعار برین معنی کرده فرموده اند: علم رسمی سر بسر قیل است و قال: نه از آن
کیفیتی حاصل نه حال: علم نبود غیر علم عاشقی: مابقی تلبیس ابلیس شقی: گر دلت خالی بود از عشق یار:
سنگ استنجای شیطانش شمار: وین علوم و این خیالات و صور: فضلهٔ شیطان بود بران جگر:
تو بغیر علم عشق ار دل نهی: سنگ استنجا بشیطان میدهی: لوح دل از فضلهٔ شیطان بشوی:
ای مدرس درس عشقی هم بگوی: چند و چند از حکمت یونانیان: حکمت ایمانیان را هم بدان:
دل منور کن بانوار جلی: چند باشی کاسه لیس بوعلی: گر ترا گویند کز عمرت همین: هفت
روزی ماند دین کرد یقین: تو درین یک هفته مشغول کدام: علم خواهی بود ای مرد تمام: فلسفه

یا نحو یا طب یا نجوم * هندسه یا رمل یا اعداد شوم * یاد فرمودی دوش آن مرد خوب
وه چه خوش میگفت از روی طرب * ایها القوم الذی فی المدرسه * کلما حصلتموه وسوسه *
فکرکم ان کان فی غیر الحبیب * ما لکم فی النشأة الاخری نصیب * ساقیا بهر خدا از روی کرم *
بر بهائی ریز از جام قدم * تا کند شق پرده پندار را * هم ببیند چشم یار دیدار را *

حدیث دوم روایت کرده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی از حسین بن احمد که مکنی بابو عبدالله بوده از پدر خود احمد بن ادریس الاشعری القمی که از راویان ثقه و فقهای معتبر است و حدیث بسیار ازو نقل شده و از احمد بن محمد بن خالد البرقی که اصل او از کوفه است و چون جد او خالد در صغر سن به برقه رود قم نقل کرده بوده است و تولد او انجا شده به برقی اشتهار یافته و قریب صد جلد کتاب از مآثر فضل او کسوت ظهور پوشیده است و اگر چه بعضی علما رجال تضعیفش میدانند بواسطه آنکه اکثر از ضعفا روایت میکند اما ابن داود ثقه بودنش را رجحان داده و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در خلاصه رجال میگوید و عندی ان روایته مقبوله از محمد بن علی بن موسی بن ابراهیم الصیرفی الکوفی که مکنی بابی سمینه است و اگر چه چند جلد کتاب باو نسبت یافته اما علماء رجال در ضعف و عدم قبول روایتش نهایت غلو ورزیده نموده‌اند چون در امثال این احادیث خصوصاً گاهی که در مقام اثبات حکم شرعی باین خبر تمسک ننمایند یا استحباب عملی را خواهند بآن ثابت کنند تجویز شده که نقل نمایند و اگر چه روات آن ضعیف باشند چنانچه در حدیث سی و یکم ازین کتاب خواهد آمد ان شاء الله و مصنف دام ظله در دیباجه کتاب بیان وافی شافی عذر آن خواسته اند از تصنیف مذکور در نقل این حدیث مذکور که بخاطر او نباید همچنین در نقل بعضی احادیث آینده اگر در سند آن بعضی از راویان ضعیف بنظر رسند از محمد بن سنان که از مشاهیر راویان

حدیث است و مصنف چند مجلد کتاب و اگر چه بعضی علما رجال تضعیفش دانسته اند و حکم بضعف روایتش کرده اما شیخ مفید رحمه الله در کتاب خود توثیقش کرده است و شیخ طوسی رحمه الله نقل کرده است که امام محمد جواد علیه السلام در ضمن دعائی که در حق او کرده اظهار رضای خود ازو فرموده اند و عبارت دعای امام علیه السلام اینست رضی الله عنه برضائی عنه فما خالفنی و لا خالف ابی یعنی خدا راضی باد ازو چنانچه من ازو راضیم بدرستی که هرگز او در مقام مخالفت من و پدر بزرگوار من در نیامده از عیسی بن اعین جریری که از راویان ثقه امام جعفر صادق است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از آبای بزرگوار و اجداد عالیمقدار خود از امیر المومنین و یعسوب الدین سلام الله علیه و علیهم اجمعین که آنحضرت فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من عرف الله و عظمه منع فاه من الکلام و بطنه من الطعام و عنا نفسه بالصیام و القیام قالوا بآبائنا و امهاتنا یا رسول الله هؤلاء اولیاء الله قال ان اولیاء الله سکتوا فکان سکوتهم فکرا و تکلموا فکان کلامهم ذکرا و نظروا فکان نظرهم عبرة و نطقوا فکان نطقهم حکمة و مشوا فکان مشیهم بین الناس برکة لولا الآجال التی قد کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم خوفا من العذاب و شوقا الی الثواب **شرح** کلام معجز نظام در ضمن آغازی و یکتائیش و طراز و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بخش **بخش اول** خلاصه مضمون بلاغت مشحون آنکه حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه فرموده اند که هر کس شناخت حضرت عزت را چنانچه حق شناختن اوست و مرتبه عظمت و بزرگی او را بیاد آورد باز میدارد دهان خود را از سخن کردن و شکم خود را از خوردن طعام و تعب میدارد نفس خود را بروزه داشتن در روز و نماز کردن در شب حاضران مجلس گفتند فدای باد ترا پدران و مادران ما ای رسول خدا این جماعت اولیاء الله اند حضرت فرمودند بدرستی که هر گاه اولیاء الله

خاموش میباشند خاموشی ایشان فکر خداست و چون سخن در می آیند کلام ایشان
ذکر خدا و چون نظر بر چیزی میگمارند نظر ایشان بجهت عبرتست که بان اعتبار میگیرند
از ملاحظه مصنوعات الهی و چون بنطق در می آیند نطق ایشان محض حکمت و بیان
مصالح مردم در معاش و معاد است تا از ان انتفاع یابند و چون براه در می آیند رفتار
ایشان در میان مردم متضمن حصول خیر و برکتست اگر نه موت ایشان را اجل مقدر کرده ان
نرسد بالضروره ایشان را گرفتار زندان ابدان میبایید بود و هر آینه قرار نمیگرفت
روحهای ایشان در بدنها از غایت ترس عذاب الهی و شوق ثواب غیر متناهی شرح
دوم من عرف الله شیخ محی الدین اعرابی در کتاب فتوحات مکی آورده که معرفت
نزد ارباب تحقیق عبارت از ادراک دوم است بعد از ذهول از ادراک اول یعنی گاه
ادراک امری شده باشد و بواسطه تلاحق ایام و امتداد زمان غبار نسیان بر آن
نشسته چون باز بخاطر آید و بصیقل ادراک دیگر زنگ آن غبار از مرات ضمیر مرتفع گردد روشن
شود که همان امریست که مرتبه دیگر در معرض ادراک در آمده است این ادراک دوم را اهل
تحقیق معرفت می نامند و از نجاست که ارباب کشف و ریاضت را اصحاب عرفان
میگویند چه ثبوت پیوسته است که خلق ارواح و نفوس ناطقه انسانی که مدرک
اشیاءاند یعنی ایشانند بر خلق جواهر بدن تقدم دارند چنانچه در حدیث وارد است
که خلق الله الارواح قبل خلق الاجساد بالفی عام یعنی خلق کرده
و آفریده است حضرت عزت جل برهانه نفوس ناطقه انسان را قبل از خلق بدنهای ایشان
بچهار هزار سال و هیچ شک نیست که در ان نشاه یعنی قبل از مفارقت عالم تجرد
و اختفا در ظلمات بدن ادراک بعضی معارف الهی کبی معونت کسب و تحصیل از مبداء
فیاض فایض میشود ایشان را حاصل بوده چنانچه آیه وافی هدایه الست بربکم قالوا بلی و

بان ناطقست خلاصه مضمون کلام معجز نظام آنکه در بدو فطرت که آفرینش ارواح واقع شد
همه را جمع آورده در معرض خطاب در آورده که آیا نیستم من که خالق آسمان و زمینم
پروردگار شما و آفریننده شما همه بزبان بی زبانی فریاد بر آوردند که هستی و غیر تو
کو تواند بود ای پروردگار عالمیان پس ظاهر شد که در انوقت ایشان را علم پروردگار خود
حاصل بوده و ذهول و غفلت از آن بواسطه الفت بلذات بدنی و انهماک در ظلمات
جسمانیست چون ایشان بوسیله ریاضت و ترک لذات حیوانی و قطع تعلق علایق
و عوایق جسمانی در مقام تصفیه باطن در آمده زنگ نسیان از آینه ضمیر زدوده اند و دیده
سعی خود را بکحل یوسف گم گشته بینائی داده و بعین الیقین شاهد مقصود را مشاهده نموده اند
هر آینه صاحب معرفت و اهل عرفان خواهند بود و پس معنی حدیث آنست که هر کس مرتبه معرفت
حق را دریابد یعنی در ضمن تحصیل ادراک دوم و ارتیاض بترک لذات جسمانی و ترک قوای
شهوانی و ترک تعلقات بدنی نفس را قابلیت تذکر ادراک اول ظاهر سازد و چنین شخص تمام
که متذکر است یعنی مرتبه عظمت و کبریایی او را بر وجهی که وظیفه زمان تجردست ادراک
نموده فقد عرف ربه شرح فاد من الکلام و بطنه من الطعام هر آینه باز میدارد دهان نطق خود را از تکلم بغیر
ذکر حق تا بسبب آن از فکر او باز نماند و شکم اشتهای خود را از میل کردن طعام تا ربطه
بعالم تجردش نقصان نپذیرد و گرفتاری بهضم آن باز ندارد او را از یاد پروردگار خود
غانفسه بالصیام والقیام غانبعین بی نقطه و تشدید نون ماخوذ از غنای معنی شیخ بیس است
که بمعنی بحث و قیام اینجا کنایه از نماز مطلقست یا نماز در شب یعنی از غایت التذاذی
که او را از عبادت معبود حقیقی دست میدهد بتعب عبادت بروزه و نماز را راحت انگاشته
همیشه نفس خود را متحمل مشقت آن میدارد قالوا آبانبیا و اقهما تنا یا رسول الله با آبانبیا را اکثر
نحویان باء تفدیه نامیده اند و گفته اند فعل آن در اغلب محذوف می باشد و کلام درین

تقدیریست که فدیتک بآبائنا و امهاتنا و در حقیقت همان باء عوض است که نحویان در ضمن
بیان اقسام بای حرف جر ذکر کرده اند مثل بای خذ هذا بهذا یعنی بگیر این را در عوض
آن و بعضی مفسرین بای بما کنتم را در آیه کریمه ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون از این قسم شمرده اند
یعنی داخل شوید بهشت را ای مومنان در عوض عمل صالحی که از شما در وجود آمده کنایه از آنکه
دخول بهشت در عوض اعمال صالحه باشد نه بر وجه تفضل و بعضی دیگر از مفسرین با را بای
سببیت گرفته اند یعنی داخل شوید بهشت را با وجود اعمال ناشایست و سیئاتی که از شما در
وجود آمده که رحمت و فضل الهی نسبت بشما زیاده بران شمول دارد که شما را بران مواخذه
نماید تا کنایه ازان باشد که ادخال بهشت و اعطای نعیم اخروی بمحض تفضل و موهبت اوست
نه در عوض عمل صالح چنانچه کسی که هرگز مباشر عمل صالحی نشده باشد میتواند بود که داخل بهشت
شود و پس هذا من فضله یعنی هولاء اولیاء الله یعنی آیا از اصحاب که رفقای صحبت
حضرت باینان بود و صفات مذکور را فوق مرتبه امثال خود دانسته گفتند فدا باد ترا در ان
وما دران مای ای رسول خدا این جماعت که ذکر وصف ایشان کردی اولیاء الله اند
واین کلام را دو احتمال است یکی آنکه غرض ایشان استفهام حال آن جماعت
باشد تا معلوم نمایند که ایشان اولیاء الله شده اند و ادات استفهام را از کلام
خود حذف کرده باشند یا آنکه کلام مذکور خبری باشد که قصد کرده باشند بان لازم حکم
یعنی وانمودن اعتقاد خود را در باره ایشان بعد از شنیدن صفات مذکور یعنی از ذکر
این صفات ما را علم حاصل شد ای رسول خدای که ایشان اولیاء الله اند قال ان اولیاء الله
ان حرف تاکید است و بر احتمال اول که غرض اصحاب از کلام سابق استفهام باشد چون
در حال استفهام متکلم را تردد خاطری هست وجه تاکید در جواب آن ظاهر است و بر احتمال
ثانی اگر مقصود حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم رد سخن ایشان باشد یعنی غلط

فهمیده اید ایشان اولیاء الله نیستند بلکه اولیاء الله جمعی اند که متصف باین صفت
واین صفت باشند باز تاکید بجای خودست تا دلالت کند بر زیادتی اهتمام حضرت
در رفع آن اعتقاد از ایشان اما اگر مقصود حضرت تقریر کلام ایشان و تصدیق ایشان
باشد در حکم مذکور یعنی بلی ایشان اولیاء الله اند و سوای اوصاف ثلثه مذکور را تصاف
باین صفات نیز دارند مقام بحسب ظاهر مقتضی تاکید نیست و ایراد حرف تاکید محتاج بنکات است
و نکته اش آنست که در فن بیان ذکر این شده که هر گاه ردی سخن باعثی باشد که حسن
اعتقاد ایشان درباره متکلم و یقین ایشان بصدق کلام او مقتضی رغبت ایشان
باشد بشنیدن سخن مذکور چون ظاهرست که این معنی سبب شوق و نشاط متکلم در
او میشود بدرازی سخن و بسط کلام خصوصا گاهی که سخن را از رنگ دیگر نیز حسنی بوده
باشد مقام را گنجایش تاکید خواهد بود و ایراد ادات تاکید منافی بلاغت نخواهد نمود و ما نحن
فیه ازان قبیلست چه سخن نهایت از موقعی که خاطرها در قبول و تصدیق ان مجبول اند
و در توصیف جمعیت که همگنان را از گفتن و شنیدن آن نشاط و التذاذ تمام حاصل
پس تاکید مذکور در موقع خود باشد چنانچه صاحب کشاف در تفسیر آیه کریمه
وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ
که در شان منافقان آن زمان که بظاهر دعوی ایمان میکرده اند و در باطن کفر ایشان
برقرار بوده نازل شده یعنی چون با مومنان ملاقات مینمایند میگویند که ایمان
آورده ایم و چون با شیاطین قوم خود که راهنمونی ایشان باین عمل کرده اند خلوت
میکنند میگویند بدرستی که ما از شماییم تخصیص فقره اخیر را بتاکید بان با آنکه با خبر از حال
در عدم اقتضای تاکید شریکند چه چنانچه مومنان آن زمان را که عبارت از اصحاب
پیغمبرند از مشاهده احوال ایشان یقین بر نفاق ایشان حاصل بوده و تردد در عقیده

باطل ایشان نداشته‌اند که مقام اقتضای تاکید نماید شیاطین قوم ایشان نیز چون خود
ایشان را بران داشته بودند که بران وجه اظهار کنند بیقین میدانستند که حال
ایشان جهت ترددی دران نداشته‌اند که رفع ان محتاج بتاکید باشد برین وجه
ایراد نکته کرده است و گفته است که حسن طلب مخاطبین و رغبت و نشاط منافقان در تکلم
و بسط کلام با ایشان در فقرهٔ اخیره و عدم تحقق این معنی در فقرهٔ اول منشاء تخصیص مذکور
شده والله اعلم سکتوا فکان سکوتهم فکرا و تکلموا فکان کلامهم ذکرا و نظروا فکان نظرهم عبرة
و نطقوا فکان نطقهم حکمة و مشوا فکان مشیهم بین الناس برکة بباید دانست که سکوت
ایشان را فکر گفتن با آنکه ظاهرست که فکر نفس سکوت نیست بلکه در ضمن سکوت در حال خاموشی
متحقق میشود بر سبیل مجازست از قبیل اطلاق لازم بر ملزوم که عبارت از لازم گفتن
و ملزوم خواستن است یعنی سکوت ایشان لازم دارد فکر را و ازان جدا نیست و بر همین
قیاس است نظر ایشان را عبرت گفتن و نطق ایشان را حکمت نامیدن و رفتار ایشان را
برکت دانستن چه هیچیک از امور مذکوره نفس آنها نیست بلکه نظر ایشان بجهت عبرت
تا آنچه خوب بنظر آید بان گرایند و آنچه بد نماید اگر اصلاح پذیر باشد در اصلاح آن
کوشند والا اجتناب از آن لازم شناسند و نطق ایشان مفید حکمت که عبارت
از بیان مصالح معاد و معاش و فواید و خواص اشیاست و رفتار ایشان متضمن حصول برکت
در اموال و امارات و بباید دانست که در ضمن یک فقره کلام ایشان را در حال تکلم ذکر گفتن و در
فقرهٔ دیگر نطق ایشان را در حال نطق حکمت نامیدن با آنکه نطق و تکلم بیک معنی است و هم
در یک حال اشارتست با آنکه کلام ایشان ازین دو حال بیرون نیست در خلوت ذکرست
و در میان مردم حکمت و شاید بود که مراد از نطق در فقرهٔ اخیر معنی مصدری باشد یعنی سخن گفتن
ایشان در هر باب باشد از روی حکمت و مصلحت نه عبث و لغو والله اعلم لولا الآجال التی

قد کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم خوفا من العذاب و شوقا الی الثواب آجال جمع
اجلست و اجل عبارت از وقتیست که بواسطهٔ انقطاع زندگانی هر یک از افراد بشر مقدر
شده و در لوح محفوظ نوشته‌اند که تا آن وقت نرسد بیرون رفتن ازین سرای فانی
میسر نیست و چون منقضی شود لمحهٔ مجال توقف نه چنانچه آیهٔ کریمهٔ اذا جاء اجلهم لا یستأخرون
ساعة و لا یستقدمون بان ناطق است یعنی ترس ایشان از سخط و عذاب الهی که نزد اهل
تحقیق عبارت از ناخشنودی و عدم رضا بلکه محرومی از دریافت لقای اوست و شوق
ایشان برحمت و ثواب غیر متناهی که بهترین مراتبش خوشنودی و رضای اوست
و دریافت لقا و اتصال باو بمرتبه‌ایست که اگر مقدر بودن اجلهای ایشان چنانچه مذکور
شد سنگ راهی نبودی هر آینه آرام نمیگرفت طایر ارواح ایشان در قفس ابدان بلکه
بمیان آن اصطدامات ترس عذاب درهم شکسته بال و بر شوق ثواب در پرواز می‌آمد و
خود را بروایح روح افزای ریاض اتصال میرسانیدند و درین مقام اشارتست بتساوی
مرتبهٔ خوف و رجا که عبارت از برابر بودن مقدار بیم و امیدست چنانچه هیچ یک بر دیگری
زیادتی نداشته باشد بلکه هر یک اعلی مرتبهٔ زیادتی را داشته باشد چنانچه در کلام بلاغت
نظام امام محمد باقر علیه السلام نیز اشارت باین معنی وارد است که فرموده‌اند لیس من عبد
مؤمن الا و فی قلبه نوران نور خیفة و نور رجاء لو وزن هذا لم یزد علی هذا یعنی نیست هیچ بندهٔ
مؤمن مگر آنکه در قندیل دل او دو نور مخلوق است یکی نور بیم و دیگری نور امید و هر دو در مقدار
برابرند بروجهی که اگر در میزان امتحان در آیند هیچکدام بر دیگری نمی چربد و از امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مرویست که بر زبان مبارک جاری ساخته‌اند که اعجب
ما کان فی وصیة لقمان انه قال لابنه خف الله خیفة لو جئته ببر الثقلین لعذبک و ارج الله
رجاء لو جئته بذنوب الثقلین لرحمک یعنی خوش آینده‌ترین چیزی که در وصیت لقمان بفرزند بود

علی شانه و علیه السلام انست که بفرزند خود گفت ای فرزند بترس از پروردگار خود ترسیدنی
که چنین پنداری که اگر بیاری بنیکویی که موازنه کند بنیکویی جن و انس از عذاب
او خلاصی نخواهی داشت و امیدوار باش برحمت او امیدواری که گمان بری که اگر بگناهی
در معرض مغفرت او درآیی که برابری کند با گناهان جن و انس آمرزیده خواهی شد
نمایش بباید دانست که مراد بمعرفت و شناسایی حق جل و علا اطلاع بر صفات جلالی
و جمالی اوست که عبارت از دانستن صفات ثبوتی و سلبی باشد بقدر وسع و طاقت
انسانی و اما پی بردن بکنه و حقیقت ذات مقدس الهی بلکه بکنه صفات او نیز امریست
که ایادی ادراک ملائکه مقربین و انامل فکرت انبیای مرسلین از رسیدن بکنگره درک
آن بکوتاهی اعتراف دارند چه جای غیر ایشان از بنی نوع انسان و کفایت شاهد برین معنی
کلام بلاغت انتظام خلاصه انام علیه و آله شرایف التحیه و السلام که در مقام اعتراف
بعجز و انکسار بر زبان معجز بیان جاری ساخته اند که ما عرفناک حق معرفتک یعنی نشناختیم
ذات مقدس ترا چنانچه حق شناسایی تست یعنی بکنه و حقیقت آن نرسیدیم و در حدیث
وارد است که ان الله تعالی احتجب عن العقول کما احتجب عن الابصار یعنی بدرستی که حضرت
عزت پنهان است از نظر دانش عقول همچنانکه از دیده ظاهر پنهانست و چنانچه چشم
سر شایسته جمال او ممکن نیست بدیده عقل نیز بکنه حقیقت او نتوان رسید پس التفات نباید
کرد بکلام جمعی که از غایت جهل و ضلالت دعوی رسیدن بآن می نمایند و گمان میبرند که وصول
بآن سعادت در مرتبه امکان است بلکه سزاوار است که خاک انکار در دهان ایشان ریزی
و گمان مذکور را مصداق ان بعض الظن اثم دانسته محض کذب و افترا و عین ضلالت
و غوایت شناسی چه پایه این مرتبه بلندتر از آنست که بآن توان رسید و زلال این چشمه معرفت
از آنکه بلوث ادراک بشری آلایش پذیر تواند گردید بلکه نهایت آنچه ادراک ارباب ادراک

و تمیز بآن میرسد از بدایت مرتبه کبریایی او بغیر تحیر و دهشت و غایت آنچه نظر عمیق و فکر دقیق
پویندگان وادی عرفان درک آن مینماید نهایت مرتبه ادراک و دانایی نزدیک چنانچه گفته اند
بیت آنچه پیش تو غیر از آن رهیست ٭ غایة فهم تست الله نیست ٭ و محقق ربانی افضل الدین کاشانی
نیز درین مقام این رباعی دارد رباعی گفتم همه ملک حسن سرمایه تست ٭ خورشید فلک چو ذره در سایه تست
گفتا غلطی ز ما نشان نتوان یافت ٭ از ما تو هر آنچه دیده پایه تست ٭ پس صفات جلالی و جمالی
که بنده مباهات باثبات و سلب آن دارد در حقیقت فراخور مرتبه ادراک و فهم اوست نه صفات
واقعی پروردگار چه پایه مرتبه کبریایی و کنگره عرش ذو الجلالی رفیع تر است از اتصاف
بامثال این صفات چنانچه کلام بلاغت انتظام امام محمد باقر علیه السلام اشعار تمام بآن
دارد که فرموده اند کلما میزتموه باوهامکم فی ادق معانیه مخلوق مصنوع مثلکم مردود
الیکم و لعل النمل الصغار تتوهم ان لله تعالی زبانیتین فان ذلک کمالها و تتوهم ان عدمها
نقصان لمن لا یتصف بهما و هکذا حال العقلاء فیما یصفون الله تعالی به خلاصه مضمون
کلام حقیقت انتظام آنکه هر یک از صفات کمال که توهم تمیز آن کرده اید و در نهایت دقت
معنی دانسته بتمیز صفاتش پنداریده مخلوقیست مثل شما که دست صنعت او را آفریده و چون
در حسن نسبت آن به پروردگار قیاس بخود کرده اید سزاوار است که همان شما بآن متصف
باشید و بسا باشد که موران ریزه نیز هرگاه در مقام شناسایی حق درآیند گمان برند که
پروردگار ایشان را دو شاخ است از شاخهای ایشان بهتر چه کمال خود را در آن دیده اند
و نقص خود را در نداشتن آن دانسته پس معلوم شد که برین قیاس است حال عقلا
و ارباب دانش در اتصاف پروردگار خود بصفاتی که صفات کمالش میدانند و مولانا
جلال الدین محمد دوانی مصنف حاشیه قدیم تجرید بعد از نقل این حدیث در یکی از مصنفات
خود کلامی ایراد کرده که خلاصه مضمونش اینست که این کلامیست در نهایت دقت

ولطافت که صادر شده از منبع تحقیق و مورد تدقیق و سر سخن آنست که چون تکلیف
بامری که زیاده بر مرتبهٔ قدرت باشد عقلا تجویز نکرده اند و تکلیف بما لا یطاق نسبت با
انسان نیز زیاده ازین مکلف نیست که آنچه از مراتب کمال و صفات جلال تواند در حیطهٔ درک
در آورد و فهم آن فراخور مرتبهٔ ادراک او باشد پروردگار خود را که مستجمع جمیع
صفات کمال میداند بآن متصف داند و آنچه مدرک او تواند دریافت که اتصاف بآن
متضمن نقص و قصور است چون او را می باید از صفاتی که متضمن نقص باشد بری داند ازو
سلب نماید و آنچه مثل آن در خود و امثال خود مشاهده نکرده باشد و الفت بآن نگرفته
از مرتبهٔ درک و فهم او بیرونست و ادراک او بنقص و کمال آن نمیتواند رسید پس تکلیف
نخواهد کرد باثبات و سلب صفاتی که اتصاف امثال او را بآن متضمن نقص و کمال داند پس ناچار
قیاس بخود کرده آنچه در خود کمال داند اثبات خواهد کرد و آنچه نقص داند سلب مثلا
چون کمال خود را درین مشاهده میکند که قادر و مختار و حی و عالم و مرید و مدرک و صادق
و سمیع و بصیر باشد مکلف شده است باثبات صفات مذکوره از برای او و چون نقص خود را در احتیاج
بغیر و اموری که لازم دارد احتیاج را مثل جسم بودن و عرض بودن و در حیز بودن و امثال
آن می بیند مکلف شده است بسلب صفات مذکوره ازو چه اگر زیاده برین مکلف باشد
تکلیف بما لا یطاق لازم می آید و دانسته شد که تکلیف بما لا یطاق جایز نیست پس آنچه
از صفات خدا دانسته باشد در حقیقت صفات او باشد نه صفات خدا و نیست یکی از
معانی کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که من عرف نفسه فقد عرف ربه و مترجم ازین
مقام استنباط مثلی کرده در دیباچهٔ کتاب خسرو و شیرین در ضمن داستان توحید
نامی بر نهج نظم آورده مثنوی صفات واجب آمد همچو ذات است * کجا کس کند درک صفاتست
صفات را چو ذات نیست مانند * که دانش ناخنی در وی کند بند * در اشغال انجمن ابد که مور

فکندی در سر از توحید شوری * که ایزد را بفرق سر و شناخت * که هر یک زینت صد [illegible]
کجا نیست * ز حد بس تا قب و از بینش صاف * کشاند طمع قند از قله قاف * ز رنگش جمله موران زنگی هم
ز بذلش جمله فرمنها پذیرند * تواند هفت دریا را بریدن * شکر زاری بموی در کشیدن * هران
دری که در توحید سفتی * قیاس آن ز خود کردی و گفتی * روان گفته شد ای فلاطون عشق
چرا این چنین بیگانه عشق * هران وصفی که کردی وصف ذات * ترا در وصف ایزد دیده کور است
نه جسم است و نه جسمانی نه جوهر * حکیم است و علیم است سخن ور * بگفتا هر کرا علمست و حکمت
نخواهد از کسی برتر ز قدرت * ز ماهی صنعت ماسی نخواهد * ز مور ره سلیمانی نخواهد
مرا خود ظرف دانش بیش ازین نیست * بجز صنم سنبله جنسی خزان نیست * ز من گر بیش ازین خواهد ارادت
خطا گردد کمال بینش زیادت * بسا کین معرفتها در کمالش * همه یکسان بود پیش جلالش
کمال علم ما در وصف داور * بود با دانش آن مور کیفر * چو نقص فطرت ما را گواهند
ز ما جز در خور فطرت نخواهند * وگر یک بسیار را پایه غایت * میسر نیست در حریم ذو الجلالیت
کجا خفاش و پرواز همایی * کجا ادراک و اوصاف خدایی * ترا از بهر دانش چون نزادند
از آن تا ظرف دانش تنگ دادند * نسازد تا غرورت زنده جاوید * خداوندت ز علم الا قلیلا
باین علم قلیل این بی دلیلت * دلی از لاف دانش ممتلی است * خداوندا بجزم راه سبر کن
غرور دانشم را بی سپر کن * دلی دو محرم راز الهی * زبان شکر با شش پیشگاهی
وزین جز عجز و مسکینی نیاید * طراز بباید دانست که معرفت و شناسائی که طاقت انسانی بآن
میتواند رسید چند مرتبه دارد که هر مرتبه وظیفه جمعیت و سلطان المحققین خواجه نصیر الدین
طوسی علیه الرحمه و المغفره در بعضی از مصنفات خود آورده که قیاس مراتب آن از مراتب
معرفت باتش باید کرد چه ادنی مراتب آن آنست که شنیده شود که موجودی هست که هرچه با وی برسد
معدوم میشود و آنچه محاذات آن در می آید روشنی میگیرد و هر چند از آن بر میدارند کم نمیشود

و مردم بسیار از آن باتش میکشند بی آنکه آتش دیده باشند و احساس اثر آن کرده و نظیر
این مرتبه در شناخت حق شناسائی جمعیست که در حضیض تقلید گرفتارند و تصدیق بوجود
حق کرده اند بی آنکه دلیل و برهانی بر آن دانند و بهمین اعتماد کرده اند که از پدران و استادان
خود اینچنین شنیده ایم و ایشان دروغ نمیگویند و ازین مرتبه بالاتر در معرفت آتش مرتبهٔ
جمعیست که از دور دودی مشاهده کنند و یقین کنند که موجودیست که این اثر
آتش است و از آن برخاسته و نظیر این مرتبه در معرفت واجب تعالی معرفت جمعیست
که بدلیل و برهان اثبات واجب کرده باشند و از مشاهدهٔ ممکنات و ملاحظهٔ مصنوعات
علم بوجود صانع بهم رسانیده و ازین بهتر در شناسائی آتش مرتبهٔ جمعیست که احساس گرمی
آن کرده باشند و بروشنائی آن غبار ظلمت را از پیش نظر برداشته مشاهدهٔ بعضی محسوسات
که تراکم ظلمت ایشان مانع بود نموده باشند و نظیر این مرتبه در خداشناسی مرتبهٔ معرفت
از مؤمنین خالص که اطمینان خاطری در شناخت حق ایشان را بهم رسیده باشد و بعلم الیقین
دانند که اوست که خالق کاینات و روشنی بخش ارض و سماوات است چنانچه خود در توصیف
خود میفرماید که الله نور السموات والارض و ازین بلند تر مرتبهٔ کسیست که پیکر وجود خود را
باتش داده و تمام سوخته باشد و خاکستر گردیده و نظیر این مرتبه در معرفت واجب معرفت
ارباب شهود و وقاتست که بعین الیقین مشاهدهٔ معشوق حقیقی کرده اند و از غایت اتحاد از ان
وجود خود را در میان ندیده همه او شده اند و در هر چه می نگرند بجز او نمی بینند و نعم ما قیل
علی لسان الحال رباعیه آنانکه ز جام معرفت سرشارند ٭ در خلوت دیر غیر کی بگذارند
چون از نظر شهودشان غیر نیست ٭ در هر چه نظر کنند حق پندارند ٭ و ازین مرتبه مرتبهٔ
بلند تر نیست و ازین پایه پایه رفیع تر نه و ظاهر است که از معرفتی که درین حدیث مذکور
نمیتواند بود که مرتبهٔ اول مراد باشد چرا که در ضمن تقلید کمالی متصور نیست بلکه مرتبهٔ ثانی نیز

مراد نیست چنانچه کلام مولوی معنوی در مثنوی شاهد بر آنست که گفته است بیت
پای استدلالیان چوبین بود ٭ پای چوبین سخت بی تمکین بود ٭ و مولانا مومن حسین یزدی
رحمه الله نیز در همین مقام رباعی دارد که ذکر آن نیز اگرچه در اصل نسبت مناسب بود
رباعی حق را نتوان شناخت از روی کتاب ٭ حکمت نبرد راه باقلیم صواب ٭
در وادی معرفت براهین حکیم ٭ چون جاده باشد در چراگاه دواب ٭ پس مراد مرتبهٔ سیم
خواهد بود که اهل تحقیق تعبیر ازان بعلم الیقین میکنند و مرتبهٔ چهارم که محققین عین الیقینش
می نامند والله اعلم انجام آنچه درین حدیث از صفات اولیا و سمات عارفین بالله
بر زبان معجز بیان حضرت جاری شده است سر آمد صفاتیست که ایشان بآن متصف
میباشند اول آن صمت و سکوتیست که ارباب تحقیق باب نجاتش دانسته اند و مبالغه بسیار در
رعایت آن کرده و مصنف دام ظله در مثنوی گفته است بیت صمت عادت کن که از
یک گفتن نکته ٭ میشود زنار این تحت الحنک دوم جوع و کم خوردن است که کلید خزانهٔ نیکو
بیانش گفته اند سیوم تعب فرمودن نفس است در عبادت پروردگار خود بروزه داشتن
و بر پای بودن شب که کنایه از نماز و شب زنده داریست و بعضی از جاهلان صوفی نما گمان
برده اند که عارفان و واصلان بخدا ازان مستغنی اند و ایشان را چون ترک تعلقات
دنیا نموده اند و قرب بمبدا حاصل است بلکه باعتقاد باطل خود همه او شده اند بآن حاجت
نیست و بآن مکلف نیستند و این اعتقاد محض ضلالت و گمراهیست چه اگر کسی را از ارباب
وصول و عرفان استغنای ازان حاصل میبود در معرض آن تکلیف نمیبود حضرت مقدس
مصطفوی می بودند که خداشناسی همه باین باد تمامست و حال آنکه آنقدر متحمل مشقت
نماز میشدند که در پشت پای مبارک ایشان آثار ورم ظهور میرسید و جناب ولایت مآب
مرتضوی میبودند که منتهای سلسلهای ایشان همه باوست و طریق هر سلسله ولایتی

کہ بجناب قدسش منتهی نشود و صراط المستقیمش نمیدانند و بصحت پیوسته که آن جناب
در شبی هزار رکعت نماز ادا میکرده اند و همچنین هریک از اکابر اولیا و اعاظم ارباب
عرفان معظم اوقات خود را صرف نماز و سایر عبادات میکرده اند چنانچه از ملاحظهٔ کتب
سیر و تواریخ صدق این بظهور میرسد چهارم فکرست که در حدیث وارد شده که تفکر
ساعة خیر من عبادة ستین سنة یعنی صرف کردن ساعتی از ساعات عمر در فکر خدا
و خداشناسی و اموری که بآن تعلق داشته باشد بهترست نزد خدای تعالی از عبادات
رجحان یافته است که فکر عمل قلبست و عبادات عمل جوارح و اعضا و هیچ شک نیست
که قلب اشرف از اعضاست پس عمل او نیز اشرف باشد از عمل اعضا چنانچه آیهٔ کریمهٔ اَقِمِ
الصَّلوةَ لِذِکرِی نیز اشعار بآن دارد چه اکثر مفسرین ذکر را درین آیت تفسیر بفکر کرده اند
یعنی برپای دارید نماز را بواسطهٔ فکر من و مقررست که مقصود اشرف از وسیله میباشد
پس فکر که مقصود است اشرف باشد از نماز که وسیله و سبب حصول آنست و پنجم
ذکرست و مراد بذکر ذکر لسانیست چه ذکر قلبی در تحت فکرست و الفاظی که ذکر در ضمن
آن حاصلست بسیارست نهایتش ارباب حال کلمهٔ لا اله الا الله را اختیار کرده اند
بنابر چند وجه که مقام گنجایش ذکر آن ندارد مترجم گوید از انجمله یکی آنست که حروف
آن از حروف اشرف اسما که لفظ الله است ترکیب یافته و حروف بیگانه بمیان درنیامده
دوم آنکه ذکر خفی که ایشان را نهایت اهتمام بشأن آن هست در ضمن آن بیشتر متحقق میباشد
چه در حروف آن حرف شفوی که محتاج بحرکت لب باشد نیست و می توان در میان مردم
بروجهی بآن قیام نمود که کسی را بران اطلاع حاصل نشود بخلاف اذکار دیگر مثل
سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر و امثال آن که نه برین وجه است سیم آنکه اشتمال
آن بر حرف الف که اشرف حروف تهجی است و قوام جمیع حروف باوست چنانچه بر اولی

حروفش گفته اند و در میان حروف از قطب میدانند بهترست از سایر حروف چهارم
آنکه اشتغال بآن باعث درآمدن بحصن الهیست و رستگاری از شداید عذاب او که لا اله
الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی و بعضی وجوه دیگر نیز گفته شده که ایراد آن
منجر بطول کلام و درازی سخن میشود و مقام گنجایش آن ندارد و ششم نظر اعتبارست که عبرت
عبارت از آنست چنانچه در قرآن مجید وارد است فَاعتَبِرُوا یَا اُولِی الاَبصَارِ
یعنی اعتبار کنید و عبرت گیرید از مشاهدهٔ مصنوعات الهی ای صاحبان بصیرت
و بینایی و هفتم سخن کردن بحکمت که کلمهٔ نطقهم حکمةٌ عبارت از آنست و مراد بحکمت
امریست که متضمن صلاح دنیا و آخرت باشد یا صلاح آخرت تنها از علوم و معارف
اما اموری که متضمن صلاح حال دنیای تنها باشد مثل علم بقواعد بیع و شری و نکاح و طلاق
و مزارعه و مساقات و امثال آن گاهی که غرض اخروی بآن متعلق نباشد آشنایی
بحکمت نخواهد داشت و هشتم رسیدن خیر و برکت بمردم از رفتار ایشان که متضمن
انتفاع خلق است و نهم خوف و ترس ایشان از سخط و غضب الهی که در ضمن دوم ذکر مرتبهٔ
آن شده و دهم امید و رجا برحمت غیر متناهی که در ضمن دوم در ضمن احادیثی که در ترغیب
بیم و امید مذکور شده مرتبهٔ آن معلوم شد و این صفات ده گانه که مصداق تلک عشرة
کاملة میتواند بود چون بدیدهٔ بصیرت ملاحظه شوند ظاهر میشود که از امهات صفات ارباب
عرفان و اصحاب سیر و سلوکست همه را اتصاف بآن روزی باد بالنبی و آله الامجاد

حدیث سیوم

روایت کرده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی رحمه الله از
موسی بن متوکل از علی بن حسین سعدابادی که از راویان حدیثند و در کتب رجال جرح و تعدیل
ایشان نشده و از محمد بن خالد از پدر او محمد بن خالد بن عبد الله بن محمد بن علی البرقی

بابو عبد الله كه از اصحاب امام رضا ع است و ادراك صحبت امام موسى ع نيز كرده و اگرچه
بعض علما در رجال تضعيفش نموده اند اما شيخ ابو جعفر طوسى رحمه الله حكم بعدالتش كرده
و شيخ جمال الدين مطهر عليه الرحمه در خلاصه رجال ميگويد و الاعتماد عندى على قول
الشيخ ابى جعفر الطوسى فى تعديله از عبيد الله بن عبد الله الدهقان كه از ضعفاء رجال است
و در حديث كتابى باو نسبت يافته از واصل بن سليمان كه از رجال حديث است و احوالش
معلوم نيست از عبد الله بن سنان بن طريف كوفى كه ثقه و جليل القدر بوده و خزانه
دارى منصور و مهدى و هادى و رشيد از خلفاى بنى عباس كرده و از اصحاب صادق
عليه السلام است و ادراك صحبت امام موسى كاظم ع نيز نموده از امام بحق ناطق جعفر بن
محمد الصادق ع كه آنحضرت فرموده اند سمعت ابى يحدث عن ابيه عليهما السلام قال
قال النبى صلى الله عليه و آله ما من صلوة يحضر وقتها الا نادى ملك بين يدى الناس قوموا
الى نيرانكم التى اوقدتموها على ظهوركم فاطفئوها بصلاتكم شرح كلام معجز نظام در ضمن
اعازى و كلماتش و طرايف اغاز مشتمل بر دو بخش بخش اول شنيدم از پدر بزرگوار خود و آن سرور
روايت ميكرد از پدر عاليمقدار خود عليهما السلام كه گفت رسول خداى صلوات الله عليه و آله
فرموده اند كه نباشد نمازى كه برسد وقت آن مگر آنكه ندا كند ملكى در برابر مردم يعنى هر
وقت يكى از نمازهاى پنجگانه كه عبارت از صبح و پيشين و ديگر و شام و خفتن است داخل شود
ملكى از ملايك آسمان در برابر مردمى كه بجاده تكليف در آمده اند ندا كند كه اى مومنان
برخيزيد بجانب آتشهايى كه بواسطه ارتكاب معاصى و مبادرت بامور ناشايست بر پشتهاى
خود برافروخته ايد پس فرو نشانيد آنها را بگزاردن نمازى كه پروردگار شما بر شما
فرض كرده است بخش دوم ما من صلوة يحضر وقتها من درين كلام من زايده است از
حروف زايده و در كلام بواسطه تاكيد حكمت پس اينجا من تاكيد نفى باشد كه از ما فهم ميشود

٣٧

و هيچ يك از معانى آن مثل ابتداييت و تبعيض ازان مراد نيست الا نادى ملك الا حرف
استثناست و مستثنى منه يعنى امرى كه ما بعد الا ازان استثنا شده محذوف است
و جمله نادى ملك كه جمله حاليه است قايم مقام اوست و كلام درين تقدير است كه ما يحضر وقت
الصلوة على حالة من الاحوال الا مقارنا لنداء الملك كه حالة من الاحوال كه مستثنى منه است
در كلام محذوف است و نادى ملك كه مستثنى بجاى ان گذاشته شده و محل اعراب آن باو
داده شده است و اين قسم استثنا را استثناى مفرغ فيما مندرجه عامل از عمل در مستثنى منه
فارغ شده و مشغول شده بعمل در مستثنى اگر گويند هر گاه فعل ماضى حال واقع شود ناچار
است كه واو و قد بر سر آن در آيد و اينجا در نيامده پس چون تواند بود كه نادى ملك
جمله حاليه باشد جوابش آنست كه هر گاه قصد كنند تعقب و ازمنى در آمدن ما بعد الا را
در معنى بما قبل تجويز كرده اند كه واو و قد را از كلام حذف نمايند بواسطه شباهتى كه بهم
ميرساند كلام بشرط و جزا چنانچه ملا سعد الدين تفتازانى در اخر مبحث قصر از كتاب مطول
تصريح بان كرده و در بعضى از كتب نحو نيز مذكور است و ما نحن فيه ازان قبيلست چه قصد شده اتصال
و تعقيب نداى ملك بدخول وقت نماز پس حذف متعلقات حال مذكور جايز باشد بين يدى
الناس صاحب كشاف در اول سوره حجرات آورده است كه گاهى كه عرب ميگويد جلست
بين يدى فلان يعنى نشستم ميان دو دست او مرادش باين طرف راست و طرف
چپ است نزديك باو و دو دست ناميدن طرف راست و طرف چپ را كه نزد دست
دست راست و دست چپ است مجازست از قبيل تسميه شئ باسم مجاور كه لفظى را كه از براى معنى
موضوعست ذكر ميكنند و ازان معنى ميخواهند كه مجاور و متقارب آن معنى است
چنانچه راويه را كه در اصل معنى شتريست كه مزاده را بران بار مينمايند در معنى مزاده استعمال
ميكنند كه عبارت از توشه گشت قوموا الى نيرانكم التى اوقدتموها على ظهوركم فاطفئوها

بصلوتکم تشبیه کرده است گناهان ایشان را در اهلاک و اعدام ایشان باتش که چون
در گرفت تر و خشک را از چنگ او خلاصی نیست و آتش گفته است و گناهان خواسته
از قبیل استعاره مصرحه که عبارت از ذکر مشبه به است و اراده مشبه مثل رایت
اسدا فی الحمام که اسد گفته شده و رجل شجاع مشبه باشد خواسته شده و هر یک از اوقدتموها
و اطفئوها ترشیح اند که عبارت از ذکر ملایمات مشبه به است در کلام بی ذکر مشبه چه ایقاد
و اطفا از ملایمات آتش اند و حاصل معنی آنست که برخیزید و در نگرید بسوی گناهانی که بر پشت
خود بار کرده اید و مانند جمعی که مبتلای حرق آتش گرفتار شده باشند و تر و خشک
خود را در معرض احراق او دیده و در معرض اهلاک او در آمده اید و نیک و بد خود را
هدف صدمات آن ساخته پس رفع کنید ثقل آنرا از خود بنماز چنانچه می نشانند شعل
آتش را باب و امثال آن و می تواند بود که نیران کنایه از گناهان باشد بطریق مجاز
مرسل که عبارت از ذکر لفظ است و اراده معنی از ان غیر معنی که لفظ مذکور را از برای
آن وضع کرده اند بملاحظه تشبیه گناه با آتش بلکه بعلاقه سببیت چه گناه سبب در آمدن
آتش دوزخ است بجهت ایشان و برین تقدیر نیز لفظ اوقدتموها و اطفئوها ترشیح خواهد
بود چه چنانچه استعاره محتاج بترشیح است و ذکر ترشیح بعد از ان میکنند در مجاز
مرسل نیز گاهی ترشیح می آورند که عبارت از ذکر ملایمات معنی حقیقی باشد در کلام با وجود
اراده معنی مجازی از لفظ چنانچه در شرح حدیث اسرعکن لحوقا بی اطولکن یدا که در باب
ازواج طاهره بر زبان معجز بیان حضرت مقدسه نبوی جاری شده است گفته اند که اطولکن
ترشیح ذکر یدست مترجم گوید نقل است که قریب بایام رحلت حضرت رسالت خطاب
بازواج طاهره کرده کلام مذکور را بر زبان مبارک جاری ساختند یعنی هر کدام از شما
دست درازتر پیشتر بمن در سفر آخرت ملحق خواهید شد و در ذوق لذت دنیا خواهید بجهت کرده

ایشان کلام حضرت را بر ظاهر حمل کرده دستهای خود را برابر هم میداشتند که دست
هر کدام درازتر باشد دانند که صاحب آن پیشتر فوت خواهد شد تا آنکه اول زینب که از جمله
ایشان بسخاوت و بذل بیشتر اتصاف داشت رحلت نمود دانستند که مراد حضرت باین
کلام معنی ظاهری نیست بلکه معنی مجازی از ان اراده شده است بر نهجی که ید گفته شده
و سخاوت خواسته شده از روی مجاز و از اطولکن یدا زیادتی ان اراده شده بر سبیل ترشیح
و اگر کلام بر استعاره تمثیلیه محمول شود بی ارتکاب تجوز در مفردات چندان دور نخواهد
بود بر نهجی که هر یک از ایقاد و اطفاء نیران در معنی حقیقی مستعمل باشد و تشبیه شده باشد
هیئات و حالتی که حاصل است مذنب را بعد از آلودگی بگناه و رفع آن حالت از خود بادای
نماز بهیات و حالت شخصی که بر رفت خود آتشی برافروخته است و خود را در معرض سوختن و
هلاک شدن در آورده پس بنشاند شعله آنرا باب و امثال آن و در مقام وجهی دیگر نیز محتمل است
که از روی معتقد به برخاسته که بعضی ذکر آن کرده اند و مذهب خود ساخته و آن آنست
که گفته اند هر یک از اعمال حسنه و افعال نیکو که از بنده مؤمن صادر می یابد در ان نشاه
بصورت حور و قصور و امثال آن از نعیم بهشتی در آمده خود را جلوه میدهد و همچنین اعمال
سیئه و کردار بد بصورت عقرب و مار و عقبات آتشی در آمده در مقام عذاب و ایذا او
در می آید و در قرآن و حدیث نیز اشعاری باین معنی هست پس میتواند بود که کلام همان
مجاز مرسل باشد از قبیل تسمیه شیء باسم ما یؤول الیه یعنی ذکر لفظ و اراده معنی که در زمان
آینده مآل معنی حقیقی خواهد شد مثل انی اعصر خمرا که خمر گفته شده و انگور خواسته شده و برین
تقدیر نیز اوقدتموها و اطفئوها ترشیح مجاز خواهد بود چنانچه گذشت و گمان اینست که این
وجه از وجوه ثلثه سابقه انسب باشد والله اعلم نماز کلام حضرت در آخر این حدیث فاطفئوها
بصلوتکم یعنی رفع کنید ثقل گناهان خود را از خود بادای نماز ترجیحیست درین که نماز رفع گنا

میکند و ساقط میسازد عذابی را که بر ارتکاب آن مترتب میشود و قرآن مجید نیز باین معنی
ناطق است چنانچه از آیه و اقم الصلوة طرفی النهار مستفاد میشود ان الحسنات یذهبن السیئات بحسب فهم در می آید چرا که سوق
آیه مذکوره چنانچه مذکور خواهد شد دالست بر آنکه مراد بحسنات نماز پنجگانه است و در بسیاری
از احادیث که بطریق شیعه و سنی نقل آن بصحت رسیده اشعار باین معنی هست
از آن جمله روایت ابو حمزه ثمالی است از بعض ائمه هدی علیهم التحیة و الثنا که از امیر المؤمنین
علی علیه السلام نقل کرده اند که آن سرور فرموده اند که حضرت مقدسه مصطفوی
صلوات الله علیه و آله فرموده است والذی بعثنی بالحق بشیرا و نذیرا ان احدکم لیقوم من
وضوئه فتساقط من جوارحه الذنوب فاذا استقبل الله بوجهه و قلبه لم ینفتل و علیه
من ذنوبه شیء کیوم ولدته امه انما مثل الصلوات الخمس لامتی کنهر جار علی باب
احدکم فما یظن احدکم لو کان علی جسده درن ثم اغتسل فی ذلک النهر خمس مرات اکان یبقی
فی جسده درن و کذلک والله الصلوات الخمس لامتی یعنی قسم بعزت و جلال پروردگاری
که مرا بحق و راستی فرستاده است به پیغمبری تا بشارت دهنده باشم مر خلقان را برحمت
بی نهایت او و ترساننده باشم ایشان را از عذاب و سخط بی غایت او که بدرستی که هرگاه
برخیزد یکی از شما مؤمنان از وضوی خود یعنی از وضو فارغ شود هر آینه میریزاند خدای تعالی
از اعضای او گناه را همچنانچه میریزد برگ از درختان و چون در مقابل آید خدای را بروی
ظاهر و روی باطن که عبارت از قلبست یعنی روی بقبله آرد و دل با خدای دارد دور نشود از مکان
خود تا پاک بسازد خدای تعالی او را از گناهان مانند کسی که در آن وقت از مادر متولد شده
باشد بدرستی که نماز پنجگانه نسبت بامت من بمنزله نهریست که بر در سرای هر کس جاریست
و گزاردن هر نماز بمنزله غسل کردن در آن نهر آیا چه گمان میبرد کسی که از شما بدن او آلوده
باد ناس ظاهری باشد چون در روزی پنج مرتبه در آن نهر غسل نماید و بدن خود را در آن شوید

آیا گمان میبرد که چیزی از ادناس مذکور در بدن او باقی ماند یعنی جای آن گمان
نیست همچنین است بخدای قسم حال نماز پنج وقت نسبت بامت من در پاک شدن از لوث
گناه بعد از ادای آن یعنی بعد از ادای آن در اوقات ایشان گنجایش گمان بقای
گناه نیست و روایت کرده اند در سبب نزول آیت و افی هدایت ان الحسنات یذهبن السیئات
که شخصی از اصحاب پیغمبر صلوات الله علیه و آله از زن نامحرم بر غیر وجه حلال بوسه
گرفته بود و بعد از آن از عمل خویش پشیمان شده بعرض حضرت رسانید و حضرت چنانچه عادت
ایشان بود مترصد وحی الهی شدند که ناگاه جبرئیل نازل شد و این آیه آورد که اقم
الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات
یعنی برپای دار ای محمد و امت خود را امر کن که برپای دارند نماز را در دو طرف روز
که عبارت از نصف اول روز و نصف آخرست که کنایه از نماز صبح و ظهر و عصر باشد و در
زلف از شب یعنی اوایل شب چه زلف ساعات اول شب را میگویند قریب بروز که کنایه
از نماز شام و خفتن است بدرستی که حسنات یعنی مبادرت باعمال حسنه رفع میکند
و برطرف میسازد سیئات را یعنی گناهان را آن شخص پرسید که الی هذا یا رسول الله
یعنی این حکم از برای رفع گناه منست ای رسول خدای حضرت فرمود لجمیع امتی کلهم
یعنی از برای تو تنها نیست بلکه از برای جمیع امت منست که تو یکی از ایشانی پس معلوم شد
که مراد بحسنات درین آیه صلوات خمس است و بباید دانست که گناهانی که آیه و
حدیث دلالت میکند بر آنکه مبادرت بنماز پنجگانه رفع آن مینماید گناهان صغیره است
چه بعضی احادیث دیگر دلالت دارد بر آنکه نماز رفع گناهان کبیره نمیتواند کرد چنانچه
روایت کرده اند از حضرت مقدسه مصطفوی که آنحضرت فرموده اند ان الصلوات
کفارات لما بینهن ما اجتنب الکبایر یعنی بدرستی که نمازهای پنجگانه رفع میکند گناهانی

را که از مصلی در مابین هردو نماز صادر میشود مادام که از کبایر مجتنب باشد روایت کرده اند که آنحضرت فرموده اند ما من امرء مسلم تحضره صلوة مکتوبة فیحسن وضوءها وخشوعها ورکوعها الا کانت کفارة لما قبلها من الذنوب ما لم یؤت کبیرة یعنی حاضر نشود مر مؤمن را وقت نمازی از نمازهای واجبی پس بجا آورد آنرا بر وجهی که نیکو باشد وضوی او قبل از نماز وخشوع او در نماز که عبارت از ذلیل داشتن خودست در موقف عبادت وترسیدن بسیار از ناخشنودی معبود وهمچنین رکوع وسایر ارکان نماز او بر وجه نیکو بجا آورده شود مگر آنکه بوده باشد نماز او که بر وجه مذکور بجا آورده کفارت گناهان گذشته او مادام که مرتکب گناه کبیره نشده باشد

ونیز روایت شده از آن سرور علیه وآله صلوات الله الملک الاکبر که ان الصلوات الخمس والجمعة الی الجمعة کفارات لما بینهن ما لم تغش الکبائر یعنی بدرستی که نمازهای پنجگانه کفارتهای گناهانست که در مابین هر دو نماز از مصلی صادر میشود وهمچنین نماز جمعه کفاره گناهانیست که از جمعه تا جمعه از مصلی واقع میشود مادام که مرتکب کبایر نشود و امثال این احادیث وروایات درین باب بسیارست پس ناچارست که محمول شود ذنوب درین حدیث ودر روایت اولی که ابی حمزه راوی آن بود بر گناهان صغیره واگرچه کلام حضرت در آخر حدیث ابی حمزه که کیوم ولدته امه ظاهر در عموم است والله اعلم

بباید دانست که بعضی آیات قرآنی دلالت دارد بر آنکه اجتناب از گناهان کبیره نیز رفع گناهان صغیره میکند مثل آیه کریمه ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم وندخلکم مدخلا کریما یعنی اگر اجتناب کنید ای مؤمنان از گناهان کبیره وپیرامون آن نگردید هر آینه می آمرزیم ما بازای آن گناهان صغیره شما را وداخل میکنیم شما را در مکان گرامی وخوش که عبارت از بهشت عنبر سرشتست توهم نباید کرد

که آنچه از احادیث مذکوره بحیطه فهم در آمد که نماز پنجگانه تکفیر گناهان صغیره مینماید بمدلول آیه منافات دارد چه میتواند بود که نماز تکفیر بعض انواع گناه کند واجتناب کبایر تکفیر بعض انواع دیگر چرا که گناه چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد بر چند نوعست بدنی ومالی وفعلی وقولی وامثال آن یا آنکه بگوییم که هر یک از نماز واجتناب کبایر در تکفیر گناه دخل هست بمعنی که هر دو در تکفیر شریک باشند وبرین تقدیر مراد بتکفیر هر یک تکفیر فی الجمله خواهد بود نه تکفیر باستقلال وتوجیه برین وجه که صغایری که نماز مکفر آنست محمول شود بر صغایر کسی که اجتناب از کبایر نکرده باشد مناسب مقام نیست چرا که در بعض احادیث تصریح باین واقع است که نماز تکفیر گناه کسی میکند که اجتناب از کبایر کرده باشد واین صریحست درینکه نماز تکفیر گناه کسی که اجتناب از کبایر نکرده باشد نمیتواند کرد واین ظاهرست

حدیث چهارم

روایت کرده بسند مذکور از شیخ الطایفه شیخ ابو جعفر طوسی قدس الله سره از شیخ بزرگوار عماد الاسلام محمد بن محمد بن نعمان المفید که عبارت از شیخ مفید باشد از احمد بن محمد که اکثر علماء رجال حکم بجرح وتعدیلش نکرده اند اما شیخ زین الدین علیه الرحمه در روایة حدیث از ثقاتش دانسته وعلامه علیه الرحمه نیز حکم بصحت حدیثی کرده است که باو مستند باشد والله اعلم از پدر او محمد بن الحسن بن احمد بن ولید که شیخ علماء قم وفقیه وجلیل القدر وثقه وصاحب تصانیف است از حسین بن حسن بن ابان که بعضی از علماء رجال ثقه اش دانسته از حسین بن سعید که از موالی امام زین العابدین علیه السلام بوده وعلماء رجال همه مدحش کرده اند وبعضی ثقه اش دانسته اند وصاحب تصنیفات بوده واز امام رضا وامام محمد تقی وامام علی نقی علیهم السلام هر سه حدیث نقل کرده از ابن ابی عمیر وفضالة بن ایوب

اروی که صحیح المذهب و ثقه است و جمیع علما اتفاق کرده اند بر انکه انچه از و روایت
شده صحیح است کافی که در طریق باو ضعفی نباشد از دراج بن عبد الله که مکنی بابی الصبیح بوده
از زرارة بن اعین که گفت حکی لنا الامام محمد بن علی الباقر علیه السلام وضوء رسول الله
صلی الله علیه واله فدعا بقدح من ماء فادخل یده الیمنی فاخذ کفا من ماء فاسدلها علی وجهه
من اعلی الوجه ثم مسح بیده الجانبین جمیعا ثم اعاد الیسری فی الاناء فاسدلها علی الیمنی ثم مسح
بیده جوانبها ثم اعاد الیمنی فی الاناء ثم صبها علی الیسری فصنع بها کما صنع بالیمنی ثم مسح ببقیة
ما بقی فی یده راسه ورجلیه ولم یعدهما فی الاناء شرح کلام راوی امام علیه السلام در ضمن
اغازه و هفت نمایش و انجام اغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول حکایت کرده بیان نمود روزی
امام محمد باقر علیه السلام از برای ما وضوی رسول خدا را بر نهوجه که قدحی اب طلب نموده چون
حاضر ساخته شد داخل ساخت دست راست خود را دران قدح و کفی اب برگرفت و ریخت
انرا بر روی مبارک خود از جانب بالای رو پس راند دست مبارک خود را بهر دو جانب
رو تا اب بهمه جای ان جاری کرد و بعد ازان دست چپ را داخل قدح ساخت
و کفی اب بان دست برداشته بر دست راست ریخت و راند دست مبارک را بهمه
جانب ان تا اب بهمه جا جاری شود بعد ازان اعاده کرد دست راست را یعنی
مرتبه دیگر بدست راست کفی اب برگرفت و بر دست چپ خود ریخت و بان همان عمل
کرد که بدست راست کرده بود یعنی دست مبارک را بر همه جانب ان راند تا اب بهمه جا
جاری شود و بعد ازان مسح کرد به بقیه انچه اندر رطوبت در دستهاء انحضرت باقی مانده بود سر خود را
و پاهای خود را و اعاده نفرموده دست را در اناء یعنی اب تازه بواسطه مسح برنداشت
بینش دوم فدعا بقدح من ماء استدلال کرده اند باین فعل حضرت بر انکه اب اوردن
غیر از برای وضو ساختن از جمله استعانتی که فقها در وضو مکروه دانسته اند نیست

و گفته اند استعانت مکروه است که دیگری اب در دست انکس ریزد و انکس بان وضو کند
و درین استدلال چنانچه مخفی نیست تحقیقت مترجم گوید میتواند بود که مقصود مصنف خلد ظلاله از
بحث مذکور اشارت باین باشد که فقها استعانه را در وضوی مکروه دانسته اند
که مقصود ازان اباحت نماز باشد یا امری دیگر از اموری که مشروط بوضوست و غرض امام
علیه السلام چنانچه تقریر راوی مشعر بر انست حکایت وضوی حضرت رسالت بوده و تعلیم
آن براوی نه اباحت فعلی از افعال مشروطه بوضو چنانچه سکوت از ذکر نیت که بمذهب
حق جزو وضوست یا شرط آن نیز موید انست پس فعل امام علیه السلام درین مقام
اشعاری بر عدم کراهت انچه مکروه دانسته اند نداشته باشد و در حدیث اشعار
نیست بر انکه فعل مذکور از پیغمبر صلوات الله علیه واله نیز در حال اراده وضو واقع شده است
تا بان متمسک توان شد بلکه میتوان گفت که حدیث صریح نیست در اب اوردن غیر از
برای امام علیه السلام نیز چه میتواند بود که مقصود راوی ازین کلام این باشد که حضرت
در مقام احضار اب در امدند اعم از انکه کسی دیگر اورد یا خود حاضر سازند و تعبیر ازین
حال بطلب در کلام فصحا بسیارست چنانچه بعد از تتبع کلام ایشان ظاهر میشود و بر تقدیر
تسلیم این مراتب میتواند بود که غرض حضرت از فعل مذکور تنبیه بر جواز ان باشد و اشعار
بر انکه استعانت در وضو حرام نیست خصوصا که مقام نیز چون مقام تعلیم است ابائی ازان
ندارد بلکه مقتضی آن نیز هست والله اعلم فاسدلها علی وجهه من اعلی الوجه سدل در اصل لغت
بمعنی ارخای ثوب و اشتمال انست یعنی فرو گذاشتن جامه و پرده و نقاب و انچه مانند ان
باشد و ازینجاست که انچه بر محفه و کجاوه و امثال آن می پوشند سدیل میگویند و مراد
اینجا ریختن اب است بر رو بعلاقه تشبیه از قبیل استعاره تبعیه که عبارت از استعاره
افعال و حروف است یعنی فعلی یا حرفی در کلام مذکور شود و ازان معنی خواسته شود غیر معنی موضوع له

بواسطه شباهتی که معنی مذکور را بمعنی موضوع له بوده باشد و مراد بالای وجه جانب
بالای روست یعنی حضرت آبی را که بدست راست از قدح بر داشته بودند بر روی
مبارک ریخته شد از جانب بالای روی که عبارت از پیشگاه و موی پیش سرست از ذات
پیشانی و آنچه میانست تا عذار چنانچه تفصیل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
ثم مسح بیده الیمنی جمیعا در بعضی نسخ تهذیب حدیث که ذکر این حدیث شرح بجای
جانبین حاجبین ایراد شده و آن نسخه صحیح نیست بلکه از اشتباه و سهو کاتبان است
و بنا بر آنست که لفظ ثم درین حدیث در چند موضع که مذکورست بمعنی خود که تراخیست
مستعمل نیست بلکه تجرید از معنی تراخی یافته مستعمل شده است و استعمال ثم برین وجه
در کلام بلغا بسیارست مترجم گوید بیان این اجمال آنکه هرگاه در عطف امری بر امری مجرد
اجتماع و مشارکت ایشان را در فعلی قصد میکنند بواو عطف میکنند مثل جاء زید و عمرو که
زیاده برین دلالت ندارد که زید و عمرو هر دو آمدند اعم از آنکه باهم آمده باشند
یا یکی مقدم بر دیگری آمده باشد و اگر با آن خواهند دانانید که آمدن یکی از ایشان
بعد از دیگری واقع شده بی آنکه زمانی فاصله شده باشد میان ایشان امر لاحق
را بر سابق بفای تعقیب عطف میکنند مثل جاء زید فعمرو که دلالت دارد بر آنکه آمدن عمرو بعد از
آمدن زید واقع شده بی فاصله زمانی و اگر زمانی فاصله شده باشد و خواهند آن را دانا
نمایند عطف مذکور را بثم ادا میکنند مثل جاء زید ثم عمرو که باین معنی است که زید آمد
و بعد از زمانی عمرو آمده و این معنی آخر را تراخی میگویند و ثم از برای این معنی موضوعست
ظاهرست که درین مقام تراخی در میان افعال وضو مراد نیست بلکه موالات که تتابع افعال
است در وضو شرطست پس ناچار ثم را مجرد از معنی تراخی باید گرفت که بمعنی فا
باشد ثم اعاد الیسری ذکر اعاده درین فقره بمشاکله فقره سابقه است که ثم اعادها الیمنی

٨٥

باشد چه ظاهرست که معنی اعاده که ایقاع ثانویست در ضمن ادخال دست چپ متحقق نیست
چه ادخال اولی بدست راست بوده و توهم نشود که در رعایت صنعت مشاکله که عبارت
از ایراد لفظی است در فقره از کلام باز آن معنی که لفظ مذکور از برای آن موضوع نیست
تا مشاکل شود بسبب لفظ آن فقره دیگر از کلام که قرینه او واقع است و لفظ مذکور آنجا در معنی
خود استعمال شده است مقدم بودن مشاکل اسم مفعول بر مشاکل اسم فاعل شرط است
یعنی شرطست که لفظی که بواسطه مشاکله آن این لفظ در غیر معنی خود مستعمل شده
در کلام ذکر آن تقدم داشته باشد بر ذکر این لفظ و چون اینجا مقدم نیست بر آن
نمیتوان حمل کرد چه هیچ یک از علماء عربیت این شرط را مذکور نساخته اند بلکه بر
خلاف آن تصریح کرده و چنانچه در آیه کریمه فمنهم من یمشی علی بطنه ومنهم من یمشی علی
رجلین که در مقام امتنان بخلق انواع مختلف از حیوانات نازل شده و بیان
منفعت که بعضی از ایشان بشکم راه میروند مثل ماهی و مار و امثال آن و بعضی بپا
چون سایر حیوانات گفته اند که ذکر یمشی در فقره اول با آنکه مشی در لغت بمعنی
راه رفتن بپاهاست و حرکت بشکم را مشی نمیگویند بمشاکله یمشی فقره دوم است
که در معنی خود مستعمل شده و ممکنست که اعاده در معنی خود نیز مستعمل باشد چه اگر ادخال
دست چپ مرتبه دیگر وقوع نیافته بوده است اما ادخال دست در ضمن دست
راست واقع شده بوده است پس باین اعتبار ادخال ثانوی متحقق باشد مترجم گوید
صاحب کشاف در اول سوره کهف جایی که تفسیر آیه کریمه إن یظهروا علیکم یرجموکم
أو یعیدوکم فی ملتهم الایه که در باب اصحاب کهف نازل شده مینماید و معنی ازا
بران وجه بیان کرده است که بعد از بیدار شدن ایشان از خواب که بعد از سیصد و
نه سال وقوع یافته بود و چون در انعام شدند که بواسطه تحصیل قوتی که وسیله حصول

جهت عبادت ایشان بوده باشد کسی را از خود شهر نپسندید بگمان آنکه همان
زمان دقیانوس است و جمعی که ایشان از تشویش آنها پناه بکهف آورده اند هنوز
هستند یکی از ایشان خطاب بدیگران کرده گفت سفارش کنید او را که تقوی سلوک
کند که مردم شهر بر حال ما و جای ما اطلاع نیابند انهم ان یظهروا علیکم یرجموکم بدرستی که
اگر اهل شهر را بر حال شما اطلاع بهم رسد شما را با قبح وجهی خواهند کشت او یعیدوکم
فی ملتهم یا عود خواهانند فرمود شما را بدین باطل خود چون باعتقاد اصحاب کهف
اول نیز بر دین حق بوده اند و الان عقیده ایشان از آلایش کفر پاک بوده است
یعیدوکم فی ملتهم را در آیه مذکوره بیدخلوکم فی دینهم ویصیروکم الیه تفسیر کرده است و گفته است
که استعمال اعاده در معنی در کلام عرب بسیار رواجست وهذه عبارة العود بمعنی الصیرورة
وهو اکثر شیء فی کلامهم یقولون ما عدت افعل کذا ویریدون ابتداء الفعل پس بنابر ذکر
اعاده درین مقام که از امام علیه السلام وقوع یافته بی مؤنت تحمل توجیهات مذکوره صحیح
باشد فقد برتم تمسح بقیة ما بقی فی یدیه رأسه ورجلیه ظاهر این بود که گفته شود ثم
مسح بما بقی فی یدیه رأسه ورجلیه چه مسح بآنچه باقی بوده در دست از آب وضو
وقوع یافته نه بباقی آنچه باقی مانده بود نهایتش چون اگر بر آن وجه ایراد
میشد موهم این بود که حضرت بجمیع رطوبتی که در دست باقی مانده بود مسح کرده باشند
و مسح بعضی از آن جایز نباشد بر وجه مذکور ایراد شد تا رفع آن توهم شود و اشعار باشد
بر آنکه مسح بعضی از آن نیز مجزیست و لم یعدها فی الاناء مفرد بودن ضمیر یعدها با آنکه
ظاهر اینست که راجع باشد بیدین و تثنیه بایدش بود بنابر آنست که راجعست به یدی یمنی
که در فقره پیشتر مذکورست یا بیدی که در ضمن بیدین مذکور شد و در بعضی نسخها یعیدها همانقل
شده بضمیر تثنیه و بران تقدیر احتیاج بتوجیه مذکور نه و کتاب خلاف ظاهرست

والله اعلم تنبیه اول باید دانست که جمهور علمای شیعه در شستن رو در وضو
واجب دانسته اند ابتدا را با علای وجه را یعنی این که ابتدا در شستن از جانب
بالای رو که عبارت از رستنگاه موی پیش سرست چنانچه مذکور شد واقع شود و سوای
سید مرتضی علم الهدی و ابن ادریس و بعضی از اتباعان ایشان که بوجوب آن قایل نشده اند
و گفته اند که می باید رو بالتمام شسته شود و از هر جانب که ابتدا واقع شود مجزیست و از جمله
دلایلی که بر وجوب آن ایراد کرده اند یکی حدیث مذکورست بر نهجی که حضرت امام علیه السلام
در مقام بیان و تعلیم وضوی واجب بوده اند و لهذا متوجه اعمال سنتی نشده اند پس آنچه
از ایشان صادر شده باشد واجب باشد و این حدیث ناطق است با که در شستن روی ابتدا
با علی کرده اند پس ابتدای با علی در شستن رو واجب باشد اگر گویند بنابرین لازم می آید که اغتراف
بیمینی یعنی برداشتن آب از اناء بدست راست که حدیث صریحست در وقوع آن از
امام علیه السلام نیز واجب باشد و حال آنکه هیچکس از علما بوجوب آن قایل نشده است
پس هر چه حدیث دلالت بر صدور آن از حضرت داشته باشد محکوم بوجوب نتواند
بود جوابش اینست که هر چه در معرض بیان حضرت در آمده باشد گاهی محکوم بوجوب است
که دلیل دیگر نبوده باشد بر خلاف آن و اینجا اجماع دلیل است بر استحباب اغتراف
یمینی پس آن ماده نقض بر دلیل مذکور نتواند بود و یکی دیگر از دلایلی که بر وجوب آن
نقل شده استدلال بوضوی بیانی پیغمبر است صلوات الله علیه و آله که بقصد تعلیم امت از
ایشان صادر شده است بر نهجی که حضرت در حین شستن روی مبارک در آن وضو یا ابتدا
با علی کرده اند یا باسفل نمیتواند بود که ابتدا باسفل کرده باشند و الا آن واجب
میشد علی الیقین بر امت چه همه اتفاق دارند بر آنکه حضرت بعد از فراغ از وضو چنانچه
فرموده اند که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به یعنی این وضوئیست که قبول نمیشود

نماز نزد حضرت عزت مگر انکه وضوی آن نماز مثل این وضو ساخته شود و حال
انکه هیچ یک از ائمه قایل بوجوب ابتدای باسفل علی التعیین نشده اند و اتفاق
ائمه بر خطا صحیح نیست پس البته ابتدا باعلی کرده باشند و هرچه ایشان در اوقات
کرده اند بنابر کلام مذکور که بعد از فراغ بر زبان مبارک جاری ساخته اند واجب
پس ابتدای باعلی واجب باشد و برین استدلال اعتراض کرده اند که میتواند بود
که ابتدای حضرت باسفل واقع شده باشد باین قصد که وانموده شود که آن نیز جایزست
و ابتدای باعلی واجب نیست و گاهی اگر از حضرت بران وجه صادر شده باشد یا شود از
روی وجوب نداند خصوصا چون سکوت راوی وضوی بیانی مذکور از ذکر آن نیز اشعاری
بآن دارد پس از فعل حضرت بر آن وجه وجوب لازم نیاید و اتفاق بر عدم وجوب آن
اتفاق است بر خطا نباشد بلی اگر در روایت وضوی بیانی تصریح با بتدای باعلی بود
استدلال بآن بر مطلب مذکور وجهی میداشت و بخاطر میرسد که بر تقدیری که ثابت
شود که حضرت در وضوی بیانی ابتدای باعلی وجه کرده اند نیز دلالت بر وجوب آن نکند
گرد چه بعضی کیفیات در افعال جبلی انسان می باشد که با وجود امکان صدور آن بر نحو
دیگر بالطبع بران وجه عمل می آورد چنانچه گاه خوردن طعام دست را او گرفتن لقمه
میسازد و هنگام شرب آب کوزه و امثال آنرا او بطرف چپ خم نموده آب را بر لب
میگذارد نه لب را بر آب بطریق سایر حیوانات با وجود امکان شقوق دیگر پس میتواند
بود که ابتدای حضرت باعلای وجه نیز از ان قبیل باشد چنانچه ابن ابی زید را در غسل اعضا که
این حدیث بصدور ان از حضرت ناطق است اکثر علما بران حمل کرده اند و قایل بوجوب
آن نشده مگر قلیلی از مجتهدین که آنرا نیز واجب دانسته اند بلی اگر ثابت شود که حضرت
در ایقاع بران وجه قصد قربت کرده اند دلیل وجوب میتواند بود و دعوی ان در عرض
٢٤

منیت نهایتش از کیفیات فعلی باشد که قربت دران قصد شده و از افعال وضوست
و آن لازم ندارد که مقصود از ان نیز قربت باشد و کلام حضرت که بعد از فراغ از
وضوی بیانی فرموده اند که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به باین معنیست که الا مثله
یعنی قبول نمیشود نماز مگر بوضوی که مثل این وضو باشد پس بنا بر انچه در اصول
مقرر شده است که اصل عدم تکلیف بزیاده است باقل انچه در عرف مماثلت
گویند از عهده تکلیف بر توان آمد و هیچ شک نیست که با تکمیل کیفیتی از کیفیات فعلی بدل
بکیفیت دیگر باید رفع مماثلت عرفی نخواهد شد مثلا هرگاه غلامی از جانب صاحب خود
مامور شود با انکه کاری کند مثل کاری که زید کرده مکلف بزیاده از بیش نخواهند دانست
که بر وجهی آن کار از و صادر شود که توان گفت مانند کار زید است نه انکه بر وجهی کند که
از ان مانندتری بآن متصور نباشد و گمان اینست که اگر برین مطلب استدلال
کنند بآیه کریمه فاغسلوا وجوهکم چندان دور نباشد برین وجه که در علم بیان مقرر شده
که مطلق منصرف بفرد شایع متعارف میشود یعنی هرگاه امری بی قید بوضعی و حالی
از اوضاع و احوال آن ایراد شود مراد از ان فرد متعارف شایع از افراد آن خواهد
بود چه اگر فرد دیگر مقصود میبود تقیید نمی‌نمود مثلا هرگاه سیدی بغلام کوزه
گر خود گوید از برای من کوزه بساز و ذکر طرح و وضع آن نکند باین مکلف خواهد بود
که کوزه بساز د بر وجه متعارف شایع میان مردم مثل شکل اسطوانی مثلا پس اگر بشکل
دیگر بسازد مثل مثمن یا مسدس و امثال آن ممتثل امر سیدش نخواهند دانست
و بعصیان مولای خود منسوب خواهند ساخت پس گوییم غسل وجه که امر بآن در آیت
واقعست مطلق است و مقید بقیدی نیست پس بنا بر انچه مذکور شد مراد از ان فردی
خواهد بود از افراد غسل وجه که شایع و متعارف مردم باشد و ظاهرست که شایع و متعارف

در غسل وجه آنست که ابتدا از جانب بالا واقع شود نه از جانب اسفل پس غسل بران وجه
واجب و مامور به باشد و اگر گویند این استدلال در باب ابرازیه نیز جاریست
چه ظاهر است که شایع و متعارف در غسل اعضا آنست که با ابرازیه باشد و حال آنکه شما قایل
بوجوب آن نیستید جواب آنست که این نقض مشترک میان این دلیل و دلیلهای بسیار
که قوم ذکر کرده اند هرچه ایشان از ورود آن بر دلیلهای خود جواب گویند جواب
ازین دلیل نیز میتواند بود و الله الهادی فایده دوم تحدید وجه یعنی تعیین نهایت طولی
و عرضی روی ما معلوم شود که از هر جانب تا کجا باید شست اگرچه در جمیع کتب
فقهی مذکورست و در میان مردم مشهور نهایتش چون بر وجهی که بخاطر رسیده دیگران به
آن وجه ایراد نکرده اند چنانچه در تفطن بآن و استنباطش از روایت خود را متفرد میدانم
مقام را مناسب ذکر آن دانسته میگوید که جمیع فرق اسلام سوای زهری از علمای
سنت که گوش را نیز داخل روی دانسته اتفاق دارند بر آنکه طول روی زیاده از قصاص
موی سر تا طرف ذقن که عبارت از سر زنخدان باشد نیست و عرض آن از وتد گوش
که بلندی زیر گوش است تا وتد گوش دیگر نه و قصاص در لغت منتهی رستنگاه
موی سرست خواه از پیش و خواه از عقب و مراد اینجا نهایت رستنگاه موی پیش
سرست که از دو جانب ناصیه یعنی موی پیش سر بالای جبهه گرفته بدو نزعه که
عبارت از دو بیاض طولانیست که از دو جانب بمیان سر در آمده و بالا رفته فرود
آمده است و بمواضع تحذیف که در پیش صدغین که شقیقها باشد واقعست و زنان و مطربان
موی آنرا میکنند رسیده و از انجا بصدغین در آمده متصل شده است از دو جانب
بعذار که عبارت از مویست که در محاذات سوراخ گوش روییده ما بین شقیقه و
عارض اما بیاضی که بر دور گوشها در آمده هیچکس خلاف نکرده است در آنکه داخل

قصاص موخر سر نه مقدم نهایتش علمای ما رضوان الله علیهم از حدیث صحیح زراره که
بعد ازین مذکور خواهد شد اینچنین استنباط کرده اند که طول روی از قصاص ناصیه است
تا طرف ذقن و عرض آن آنچه فرا تواند گرفت آنرا ابهام و وسطی که عبارت از انگشت بزرگست
و انگشت میانه است چون بر عرض روی نهاده شود و درین تحدید بحسب ظاهر نزعتین و صدغین
داخل است و مواضع تحذیف و عذارین و بیاضهای ما بین عذار و گوش خارج لیکن
نزعتین را همه خارج دانسته اند و گفته اند مراد از قصاص ناصیه است و آنچه بر سمت
آن باشد از دو جانب تا عذار یعنی خط عرضی که واصل باشد میان قصاص ناصیه و
عذار از دو جانب بران گذرد و نزعتین بر سمت خط مذکور نیست بلکه فوق خط مذکور می
افتد اما صدغین با آنکه در تحت خط مذکور واقع است و تحدید مذکور شامل آن بحسب
همه اتفاق کرده اند بر آنکه آن داخل روی نیست و واجب نیست شستن آن بواسطه
آنکه در حدیث زراره مذکور تصریح باخراج آن واقعست و حدیث مذکور اینست
که زراره اعین که از ثقات راویان حدیث است از امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده است که آنحضرت گفتم خبر ده مرا از حد وجهی که آنرا می باید شست و خدای تعالی
در کلام مجید امر بشستن آن کرده است امام علیه السلام بلفظ دُرربار فرمود حد الوجه الذی
امر الله عز و جل بغسله الذی لا ینبغی لاحد ان یزید علیه و لا ینقص منه ان زاد علیه لم یوجر
و ان نقص منه اثم ما دارت علیه الوسطی و الابهام من قصاص شعر الراس الی الذقن
و ما جرت علیه الاصبعان مستدیرا فهو من الوجه و ما سوی ذلک فلیس من الوجه خلاصه معنی
کلام معجز نظام آنکه روی که حضرت عزت جل شانه امر بشستن آن کرده چنانچه سزاوار نیست
هیچکس را که بران زیاده شوید یا در آنچه شوید از آن چیزی کم کند اگر بران چیزی زیاده کند
اجری بران نخواهد یافت و اگر از آن چیزی کم کند در معرض اثم و عقاب در خواهد آمد سیاقت

از روی که دور آن گشته بران وسطی و ابهام در حالتی که آن مسافت از قصاص مو
سر باشد تا طرف ذقن و آنچه جاری شود بران اصبعین مذکورین از روست و غیر آن
چیزی از رو نیست بعد از آن از حضرت سوال کردم که آیا شقیقه داخل روی باشد
حضرت فرمودند لا یعنی شقیقه داخل روی نیست بعد از آن گفتم خبر ده مرا از آنچه
موی بران روییده است و روی را فرا گرفته مانند زیر محاسن و سبیل
و امثال آن فرمودند کلما احاط به الشعر فلیس للعباد ان یطلبوه و لا ان یبحثوا عنه و لکن
یجری علیه الماء یعنی آنچه موی بران روییده و در زیر موی پنهان است نیست بر بندگان
که در مقام بر آوردن آن از زیر موی در آیند یا از آن بحث کنند اما میباید که آب
بر روی موی که بران موضع روییده جاری سازند و این حدیث عمده دلایل علمای
امامیه است از برای تحدید وجه و اقوی ازین دلیلی ندارند و در کتاب کلینی
و کتاب من لا یحضره الفقیه حکم بصحت آن شده و شیخ طوسی در تهذیب حدیث
انرا حسن دانسته و در تهذیب مذکور و کلینی اگر چه بر وجه اضمار نقل آن شده یعنی
تصریح بامامی که زراره ازو روایت کرده نشده و حدیث مضمر را از اقسام ضعیف
میدانند اما این اضمار ضرر در صحت حدیث نکرده بواسطه آنکه شیخ طوسی که
صاحب تهذیب است در کتاب خلاف که هم از مصنفات اوست تصریح کرده است بآنکه
امامی که زراره ازو سوال کرده یکی از دو امام است امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
و ابن بابویه صاحب کتاب من لا یحضره الفقیه تصریح کرده است که امام محمد باقر است
و اما مواضع تحذیف و عذارین خلاف شده است میان علمای امامیه در آنکه ایشان داخل
روی هستند و در وضو شستن آن واجب است یا نه بعضی مواضع تحذیف را داخل دانسته اند
بابن دلیل که تحدید مذکور که از حدیث فهم شد شامل آن هست چه انفراج اصبعین در اغلب

بآن میرسد و خط مذکور بر بالای آن میگذرد و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب
تذکرة الفقهاء حکم بخروج آن از رو کرده بنا بر آنکه اصل برائت ذمه است از وجوب
غسل آن و چون مویی که بران روییده اتصال دارد بموی سر ظاهر نیست که داخل سر باشد
نه داخل روی و بعض علمای اهل سنت نیز با او درین حکم شریکند و بعضی مثل شیخ ابو القاسم
و شیخ جمال الدین مطهر علیهما الرحمه جزم بخروج عذارین کرده اند بسه دلیل اول آنکه اصل
برائت ذمه است از وجوب غسل آن دوم آنکه تحدید مذکور شامل آن نیست چه انفراج
اصبعین در اغلب بآن نمیرسد سیوم آنکه وجه را از مواجهه گرفته اند و عذارین مواجه
انسان نیست پس داخل وجه نباشند نهایتش شک نیست که اگر هر یک از مواضع تحذیف
و عذارین در حال وضو شسته شود باحتیاط اقرب خواهد بود اما بیاضی ما بین عذار
و گوش جمیع علمای امامیه اتفاق دارند بر آنکه آن از حد وجه بیرون است و غسل آن واجب
نیست و اکثر علمای اهل سنت داخل میدانند چه روی پیش ایشان از کنار گوش است
تا کنار گوش و بالجمله از تقریر این مقدمات ظاهر شد که حد اعلای وجه بنا بر آنچه از
کلام علماء ما رضوان الله علیهم فهم میشود رستنگاه موی ناصیه است با آنچه برسمت
آن باشد از دو جانب بر استقامت خط عرضی مذکور تا حدی که سر انگشتان مذکور
در وقت انفراج بآن رسد و هیچ شک نیست که مواضع تحذیف و صدغین در زیر
این خط اند و ابهام و وسطی وقت انفراج از ایشان میگذرد پس این تحدید بمذهب
جمعی که مواضع و صدغین را خارج روی میدانند سدید نخواهد بود بواسطه آنکه
آنچه داخل میشود و چون تواند بود که تحدیدی که متضمن این قسم قصوری باشد از امام
صادر شود پس معلوم شد که تحدید بر نوعی که معقول و حدیث نیست بلکه حق آنست
که تحدید با بین الاصبعین مخصوص حد عرضی نیست بلکه مراد آنست که هر یک از طول و عرض

روی مقدار بین الاصبعین است برین وجه که خط مستقیمی توهم کنیم از قصاص ناصیه تا طرف ذقن که در اغلب مساوی انفراج بین الاصبعین است و وسط از اساکن فرض کرده بنفس خودش حرکت دهایم تا طرف اعلای خط بجای طرف اسفل آید وطرف اسفل بجای طرف اعلی چنانچه شبیه دایره از آن بهم رسد آنچه درین دایره داخل باشد وجهست وآنچه بیرون افتد خارج وجه بیان این اجمال آنکه من قصاص شعر که در عبارت حدیث زراره واقع است بحسب ترکیب نحوی یا حال است از مای دار که خبر الوجه است ومتعلق بجا یا مقدرست یعنی وجهی که امر بغسل آن در وضو وارد شده است مقداریست از روی که دوران کند ابهام و وسطی بران در حالتی که آن مقدار از قصاص شعر راس باشد تا ذقن یا متعلق است بدارت مذکور یعنی دوران اصبعین بر وجهی باشد که ابتدای آن از قصاص شعر راس باشد وانتهایش بذقن وظاهرست که هرگاه آخذ اصبعین براین وجه اداره کند اصبع دیگر بر عکس این دوران خواهد کرد یعنی ابتدا دوران آن از ذقن خواهد بود وانتها بقصاص موی سر تا شبیه دایره مذکوره که مستدیرا بر دلالت بران دارد بهم رسد ولهذا امام علیه السلام لفظ مستدیرا بذکر یکی کرده ودر حدیث تصریح باداره هر دو نشده است بعد از آن در مقام تصریح علم عنه شاد آنچه میفرمایند که وما جرت علیه الاصبعان مستدیرا فهو من الوجه چه لفظ مستدیرا درین عبارت حال است از مستدیرا که ما موصول باشد یعنی مقداری که جاری شود بران اصبعین مذکورین در حالتی که آن مقدار مستدیر باشد از وجه است واین حصر بحیثیت در آنکه مسافت طول وعرض آن مساویست ومقدار هر یک از آن انفراج اصبعین است وهرگاه معنی حدیث برین وجه فراگرفته شد نه مواضع تحذیف داخل میشود ونه صدغین تا در اخراج آن نزد جمعی که قایلند باینکه اینها داخل وجه اند احتیاج بتکلف باشد وتحدید سالم میشود

از قصور واین که گفته شد که مواضع تحذیف وصدغین ازین تحدید بیرون است بواسطه آنست که تجربه حاکمست باینکه هرگاه چنانچه مذکور شد خط متوهم از انفراج اصبعین را برمابین قصاص و ذقن منطبق سازند و وسط آن را ساکن ساخته بنفس خودش اداره فرمایند تا شبیه دایره مذکور بهم رسد مواضع تحذیف وصدغین خارج می افتد وازین چنان ظاهر شد که وجهی که تحدید قوم شامل آنست زیاده است از وجهی که از روایت بنابر تقریر مذکور فهم میشود بمقدار نصف زیادتی مربع مفروض بر دایره مذکوره بر آن دایره که عبارت از دو مثلث است که حاصل میشود از دو خط مستقیم طولی وعرضی وقوسی از دایره مذکوره مثلا فرض کنیم که درین شکل ب قصاص ناصیه است و د طرف ذقن وخط ا ب ج خطی است که قوم طرف اعلای وجه دانسته اند که مرور کرده بر نزعتین وآنچه برسمت آنست از دو جانب تا عذار ومجموع این شکل بنابر تحدید قوم وجه و بنابر تحدیدی که باستنباط آن از روایت مذکوره منفردست دایره وجهست وما بقی خارج پس ظاهر شد که زیادتی آن بمقدار مثلث ا ب ه ومثلث ب ج ا است که نصف فضل مربع است بر دایره واعلم الهادی الی الصواب مسئله مشهور میان علمای امامیه رضوان الله علیهم آنست که اگر متوضی بعد از نیت روی خود را بر آب زند بر وجهی که ابتدا رسیدن روی باب از جانب اعلی باشد یا آنکه بدست آب بر روی ریزد یا دست بر روی رساند کافیست وامرار ید یعنی راندن دست بر روی در حال شستن روی واجب نیست وبعضی از علمای زیدیه امرار ید را در غسل وجه واجب دانسته اند واز علمای امامیه ابن جنید وبعض اتباع او با ایشان درین مسئله موافقت کرده اند وشیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در مختلف بر مذهب مشهور که عدم وجوب امرار یدست برینوجه ایراد دلیل کرده است که غسل وجهی که از آیه کریمه فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وجوب آن ثابت

همچنانچه در ضمن غسل با امراریه متحقق است در ضمن غسل بی امرار نیز متحقق است پس در ضمن
هر شق که غسل بفعل آید اتیان بمامور به واقع شده خواهد بود و متفصی از عهدهٔ تکلیف بآن
برآمده و اصل عدم تکلیف بزیاده است و بخاطر خطور میکند که این دلیل گاهی تمام میتواند بود
که در وضوی بیانی که این حدیث متضمن آنست و جمیع علما در معرض قبولش درآورده و بمضمونش
عمل کرده اند امراریه بعمل نیامده باشد اما بعد از بعمل آمدن آن از حضرت امام علیه السلام
چنانچه حدیث بآن ناطق است این استدلال را وجهی نمیماند چرا که خصم را میرسد که بگوید
امام علیه السلام در معرض بیان و تعلیم وضو بدست مبارک آب برداشته بر روی
ریختند و دست مبارک را بهر دو جانب روی راندند چنانچه و مسح بیده جانبیه نص برآنست
پس راندن دست واجب باشد همچنانچه در وجوب ابتدا با علای وجه گفته اند و برین
وجه استدلال کرده و نیز در باب وجوب ابتدا با علی برین وجه استدلال شده بود که حضرت
در وضوء بیانی که بعد از فراغ ازان فرموده اند هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به یا ابتدا
با علای وجه کرده اند یا باسفل تا آخر آنچه در تقریر دلیل مذکور شد درین باب
نیز میگوییم حضرت در حال غسل وجه در آن وضو یا امراریه بعمل آوردند یا نه نمیتواند بود
که بعمل نیاورده باشند والا ترک آن برامت واجب می بود و حال آنکه بعکس آن قایل
نشده پس البته بعمل آورده اند پس امراریه در حال غسل وجه واجب باشد و بالجمله
دلیل علامه بر وجهی که دلالت بر عدم وجوب امراریه دارد بر عدم وجوب ابتدا
با علی نیز دارد هر چه جواب آن شود جواب این نیز میتواند بود والله الموفق مسئله
شیخ زین الدین علیه الرحمه در بعض مصنفات خود حکم کرده است بانکه در شستن رو
در وضو مجرد ابتدا از حد اعلی کافی نیست بلکه میباید نسبت بجمیع اجزای روی رعایت
غسل الاعلی فالاعلی بشود یعنی هر جزو بالائی پیشتر از جزو شیبی شسته شود نهایتش

بحسب عرف یعنی همین قدر که در عرف گویند رعایت مذکور واقع شده کافیست
چرا که رعایت آن بحسب حقیقت که بهیچ وجه تخلف نکند چنانچه مخفی نیست در مرتبهٔ اشکال
و تعسر بلکه امتناع و تعذر است پس اندک تخلفی که خلل در رعایت عرفی نکند منافی نخواهد
بود و بعد ازان ذکر کرده است که اگر اکتفا شود بوجوب تقدیم غسل هر جزو بالائی نسبت
بجزو شیبی که در سمت آن باشد یعنی بخط مستقیم بر هر دو مرور کند نه نسبت
بجمیع اجزای تحتانی و اگر چه بران سمت نباشد خالی از وجهی نخواهد بود و آنچه بخاطر میرسد
آنست که همان ابتدا بجزوی از حد اعلی کافیست و رعایت الاعلی فالاعلی در باقی اجزا
مطلقا واجب نیست نه نسبت باجزائی که در یک سمت باشند و نه نسبت باجزاء
دیگر و نه رعایت عرفی و نه حقیقی چرا که مشقت عظیمی در ضمن التزام آنست که تکلیف
بامثال آن کمتر از شارع وقوع یافته و اصل برائت ذمهٔ مکلف است از وجوب
آن و در هیچ یک از احادیث اشعاری بآن نیست نه احادیثی که مذکور شد و نه غیر آن
و آنچه از حدیث مذکور فهم آن شد زیاده بران نیست که حضرت امام علیه السلام در غسل
وجه ابتدا با علای وجه کرده اند و این معنی چنانچه در ضمن رعایت مذکور نیز متحقق
خواهد بود گاهی که ابتدا بجزو اعلی شده باشد و امراریه که درین حدیث اشعاری بآن
بود که از حضرت در حال غسل واقع شده نیز دلالتی بران ندارد و بالجمله در هیچ یک از
استدلال دلیلی دیده نشده که دلالت بر وجوب رعایت مذکور کند پس حکم بوجوب
آن وجهی نداشته باشد بی اقامت دلیل مقباس سوم باید دانست که وجوب تقدیم غسل دست
راست بر دست چپ که این حدیث اشعار بر عدم آن دارد از امام علیه السلام وارد و
که در باب وجوب ابتدا با علای وجه مذکور شد در باب آن نیز جاریست از مختصات
مذهب امامیه است که علماء مذهب مذکور رضوان الله علیهم بران اتفاق دارند و از

علمای اهل سنت هیچکس بآن قایل نشده بلکه بعضی از ایشان مثل شافعی واحمد حنبل
اکتفا کرده اند بر وجوب ترتیب میان غسل وجه و مجموع یدین و مسح راس و مجموع رجلین
و قایل بترتیب میان دستها و پایها نشده اند و بعضی دیگر مثل ابوحنیفه و مالک
ترتیب را مطلقا واجب نمیدانند و میگویند ابتدا بهر عضو که واقع شود جایزست
و استدلال کرده اند بر مذهب خود بانکه اصل برائت ذمه است از وجوب
آن و در آیت وضو اشعاری بوجوب آن نیست چرا که واو عطف که در میان اعضا
در آمده افاده ترتیب نمیکند پس صوری که نزد ایشان جایزست که وضو بران وجه
واقع شود هفتصد و بیست صورت خواهد بود که نزد علمای امامیه رضوان الله علیهم
جمیع آنها باطل است الا دو صورت بمذهب کسی که ترتیب در مسح پاها واجب نمیداند
و تجویز کرده که پای چپ مقدم بر پای راست مسح شود و یک صورت بمذهب کسی
که تجویز آن نیز نکرده و در مسح پاها ترتیب را واجب میداند و بیان وصول صور
محتمله بعدد مذکور آنست که عدد اعضای مغسول و ممسوح در وضو شش است وجه
و یدین و راس و رجلین و بر تقدیر عدم وجوب رعایت ترتیب میان ایشان ابتدا
بهر یک از اعضای ششگانه ممکن خواهد بود و بر هر تقدیر عضو دوم پنج احتمال خواهد
داشت که مجموع سی احتمال باشد و بر هر یک از احتمالات سیگانه عضو سیم را چهار
احتمال است و حاصل ضرب سی در چهار یکصد و بیست و عضو چهارم را بر هر یک از وجوه
مذکوره سه احتمال و حاصل ضرب صد و بیست در سه سیصد و شصت و عضو پنجم را بر هر وجه
از آن دو احتمال و حاصل ضرب سیصد و شصت در دو هفتصد و بیست است و چون
عضو ششم را سوای یک صورت باقی نمیماند و حاصل ضرب هر عدد در واحد عین آن
عدد است انضمام آن باعث زیادتی عدد صور محتمله نمیشود مترجم گوید انحصار عدد صور محتمله

در هفتصد و بیست گاهی تمامست که ایشان تجویز جمع میان اعضا در غسل نکرده باشند
و ظاهر انیست که آن نیز بمذهب ایشان جایزست پس صور محتمله بکثیری زیاده از هفتصد و
بیست باشد چنانچه بعد از رجوع بحساب ظاهر میگردد و از الجمله نزد جمعی از علمای امامیه
رضوان الله علیهم که قایل بوجوب ترتیب میان رجلین نیستند سه صورت صحیح باشد که ثالث
آنها جمع میان رجلین است برین وجه که هر دو باهم مسح شود والله اعلم و شیخ جمال الدین
مطهر علیه الرحمه بر وجوب ترتیبی که متفق علیه امامیه است بر چند وجه استدلال
کرده است چون مقام اقتضای ذکر آن میکند وجوه مذکوره با بحثی که بر هر وجه بخاطر
رسیده مذکور میگردد والله الموفق وجه اول که در کتاب منتهی المطلب ایراد آن کرده است
که در آیه کریمه فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ فای تعقیب که بر سر اغسلوا در آمده
دلالت دارد برانکه غسل می باید بی فاصله بعد از اراده قیام نماز واقع شود
چه فا افاده تعقیب بی تراخی میکند چنانچه سبق ذکر یافت پس تقدیم غسل بحکم آیت
مذکوره واجب باشد و هر کس قایل بوجوب تقدیم غسل شده ترتیب را واجب میداند
پس ترتیب واجب باشد و این کلام چنانچه مخفی نیست دو محمل دارد اول انکه مراد غسل
درین کلام چنانچه شیخ شهید علیه الرحمه بران حمل کرده غسل وجه باشد یعنی هر کس قایل
بوجوب تقدیم غسل وجه شده ترتیب را در جمیع اعضا واجب میداند و برین تقدیر
بخاطر میرسد که دلیل مذکور از جاده استقامت بر کنار باشد چه فا داخل نشده مگر
بر لفظی که بمذهب صحیح در مجموع وجه و یدین عامست و بر تقدیر تسلیم افاده تعقیب
زیاده برین دلالت ندارد که غسل وجه و یدین را بی فاصله بعد از اراده قیام
نماز بجا باید آورد خواه وجه مقدم باشد و خواه یکی از یدین چرا که واو عطف زیاده
بر جمع شدن معطوف با معطوف علیه در حکم دلالت ندارد چنانچه گذشت و تقدیم

ذکری چنانچه در عربیت مقرر شده مفید مقصود نیست مثلاً اگر شخصی از اهل لسان
گفته شود اذا لاقیت زیداً فقبّل وجهه ویدیه یعنی چون بزید دو چار شوی ببوس
در حال روی او را و دستهای او را زیاده برین نخواهد فهمید که فعل هر دو
باید مقارن ملاقات زید واقع شود و در ضمن هر یک که ابتدا متحقق شود خود را ممتثل
امر مذکور خواهد دانست دوم آنکه مراد بغسل مطلق غسل باشد یعنی هر کس قائل بوجوب
تقدیم مطلق غسل است بر مسح ترتیب را در جمیع اعضا واجب میداند و برین
تقدیر نیز بخاطر میرسد که دلیل تمام نباشد چرا که واو عطف چنانچه مذکور شد از برای افادهٔ
مطلق جمعیت و دلالت بر ترتیب و تعقیب ندارد خواه در عطف مفرد بر مفرد باشد
مثل عطف یدین بر وجه و رجلین بر راس و خواه در عطف جمله بر جمله مثل عطف
جملهٔ امسحوا بر اغسلوا پس میگوییم در آیت عطف شده است امسحوا بر اغسلوا و
مجموع معطوف و معطوف علیه با هم جزا شرط و مدخول فای تعقیب است یعنی
هرگاه اراده قیام بنماز نمائید مجموع این افعال را از غسل و مسح بجا آورید اعم
از آنکه غسل مقدم باشد یا مسح و بالجمله فای تعقیب زیاده برین دلالت ندارد که مجموع
افعال وضو را بعد از ارادهٔ قیام بنماز بعمل باید آورد و دلالت آن بر وجوب تقدیم
غسل وجه یا مطلق غسل در معرض منع هستند یا موری که مذکور شد و با این که اگر
شخصی از اهل لسان در معرض این خطاب در آید که اذا طلبک الامیر فلُف عمامتک
والبس ثوبک یعنی هرگاه امیر ترا طلب نماید در حال رخت و دستار خود را بپوش
جامهٔ خود را زیاده ازین نخواهد فهمید که هر دو را مقارن طلب امیر بعمل می باید آورد
و بتقدیم لبس ثوب بر لف عمامه در معرض مخالفت امر مذکور در نخواهد آمد پس کلام
مذکور دلالت بر ترتیب نداشته باشد والله اعلم وجه دوم که در کتاب نها

الاحکام ایراد کرده استدلال باین حدیث که لا یقبل الله صلوة امرء حتی یضع الطهور
مواضعه فیغسل وجهه ثم یغسل یدیه ثم یمسح راسه ثم رجلیه یعنی در معرض قبول در نمی آورد
خدای تعالی نماز کسی را تا نگذارد آب پاک و پاک کننده در مواضعی که از برای
آن تعیین شده بر نوعی که بشوید روی خود را بعد از آن بشوید دستهای خود را
بعد از آن مسح کند سر خود را بعد از آن پاهای خود را چه کلمهٔ ثم چنانچه گذشت
از برای تعقیب با تراخیست و بخاطر میرسد که این وجه نیز مثبت مدعی چنانچه از عبارت
نهایة الاحکام ظاهر میشود وجوب ترتیب است که امامیه بر وجوب آن رفته اند یعنی
ترتیب میان جمیع اعضا و حدیث مذکور چنانچه از ترجمهٔ آن فهم شد دلالت ندارد
مگر بر ترتیبی که شافعی آنرا واجب میداند یعنی تقدیم غسل وجه بر یدین و یدین
بر مسح راس و مسح راس بر رجلین و این که دست راست را بر دست چپ مقدم
باید داشت چنانچه مجمع علیه امامیه است یا پای چپ را از پای راست موخر مسح باید
کرد چنانچه مذهب بعضی از ایشان است از حدیث فهم نمیشود پس دلیل مذکور
بر مدعی انطباق نداشته باشد وجه سیوم که هم در نهایة الاحکام بعد از ذکر وجه دوم
نقل کرده انست که حضرت عزت در قران مجید نهایت غسل را مرفقین ساخته و نهایت
مسح را کعبین چه عامل در عطف یکجاست بتقویت حرف عطف بیان این اجمال آنکه
در عربیت مقرر شده که عامل در معطوف همان عامل در معطوف علیه است بقوتی که حاصل
از توسط حرف عطف می یابد پس کلمهٔ اغسلوا که در آیت وضو واقع است هم عامل شد
در وجوهکم و هم در ایدیکم و همچنین کلمهٔ امسحوا نسبت برؤسکم و ارجلکم و الی در الی المرافق
که از برای انتهای غایت غسل متعلق به است باغسلوا و در الی الکعبین [illegible] باید که عمل
دارد بر وجه و یدین منتهی شود بمرفقین و مسح دارد بر راس و رجلین منتهی

شود بکعبین پس ترتیب واجب باشد چه اگر غسل وجه مقدم بر یدین واقع نشود یا موخر
از یدین واقع خواهد شد یا درمیان هر دو و بر هر تقدیر انتهای غسل برفقین نخواهد بود
و بر منقبا پس اگر مسح راس بر رجلین تقدیم نیابد انتهای مسح بکعبین نخواهد شد و امتثال
امری که آیت متضمن انست درضمن ان حاصل نخواهد بود و نمیتواند بود که کلمه الی
نهایت غسل باشد باعتبار وقوع ان بر یدین تنها و نهایت مسح باشد باعتبار وقوع ان
بر رجلین تنها چه برین تقدیر باعتبار ما یتعلق به مغایر خواهد بود بفعل و مسحی که بر وجه دراس
واقع است پس مغایرت بهم خواهد رسید میان عامل معطوف و عامل معطوف علیه
و این مخالف انست که در عربیت مقرر شده و بخاطر میرسد که این وجه نیز انطباق ندارد
مگر بر ترتیبی که شافعی واجب میداند و اثبات وجوب ترتیبی که مدعاست نمی نماید چنانچه
تقریر دلیل بان حاکم است بلکه میتوان گفت که دلالت بر وجوب ترتیب شافعی
نیز ندارد چه نهایت انچه بعد از قیل وقال بسیار لازم می آید وجوب تقدیم غسل وجه
بر یدین و تقدیم مسح راس بر رجلین تا انتهای غسل بر فقین واقع شود و انتهای مسح
بر رجلین اما انکه اصل غسل را بر مسح مقدم باید داشت چنانچه مذهب شافعیست از ا
بحیطه فهم در نمی آید چه بر تقدیر عکس نیز انتهای مذکور متحقق است و اگر متمسک شوند
بفای تعقیبی که بر سر اغسلوا در آمده عود کلام خواهد بود بدلیل اول و فخش انجام
و نیز میتوان گفت که دلیل مذکور دلالت بر وجوب تقدیم غسل وجه بر یدین و مسح
راس بر رجلین نیز ندارد چرا که از آیت بنابر تقریر مذکور زیاده برین لازم نیاید
که نهایت غسل مرافق واقع شود و نهایت مسح کعبین و بر تقدیری که غسل وجه بعد از دست
راست واقع شود و بعد از ان دست چپ شسته شود و همچنین مسح سر را بعد از پای
راست و قبل از پای چپ بفعل آورد صادق خواهد بود که غسل منتهی بر افق شده و مسح منتهی

بکعبین و انچه مشاهده میشود که بر تقدیر مذکور نهایت غسل مرفق خواهد بود نه مرافق و
نهایت مسح کعب خواهد شد نه کعبین منو دیست بی بود چه جمعیت مرافق باعتبار مشمول [illegible]
است نه باعتبار هر شخصی و نیز بر هر تقدیر انتها محقق نیست مگر یک مرفق و یک کعب پس
انچه جواب ایشان شود جواب ما نیز میتواند بود و فقد بر [illegible] که در کتاب تذکره
الفقها بان استدلال کرده کلام حضرت مقدسه نبویست صلوات الله علیه و آله که
در جواب سوال از سعی صفا و مروه که بکدام ابتدا باید کرد بر زبان معجز بیان جاری
ساخته اند که ابدؤا بما بدا الله به یعنی ابتدا کنید بانچه خدای تعالی در کلام خود بان ابتدا
کرده یعنی چنانچه در آیه کریمه ان الصفا والمروة من شعائر الله ابتدا بذکر صفا شده و ذکر مروه
بعد از ذکر آن وقوع یافته شما نیز وظیفه بندگی بتقدیم رسانید و عمل خود در امتثال قول
پروردگار خود سازید و ابتدا بصفا کرده سعی خود را باتمام رسانید بر نوعیکه اگرچه
سبب حکم حضرت که سوال از سعی صفا و مروه است خاص است و شامل هر عبادت نیست
اما لفظ حضرت که ابدؤا بما بدا الله به است عام است و در علم عربیت مقررست که اعتبار
بعموم لفظ است نه بخصوص سبب پس در هر عبادتی که ذی اجزا و متعدد الافعال
باشد و در قرآن مجید ذکر آن شده باشد ابتدا بفعلی باید کرد که در قرآن ابتدا بذکر
آن شده و در آیت وضو ابتدا بذکر غسل وجه شده پس بحکم حدیث مذکور در وضو ابتدا
بغسل وجه باید کرد و بعد از ان عمل سایر اعضا بترتیبی که در آیه مذکورست بفعل باید
آورد پس ترتیب واجب باشد و این دلیل نیز ما بعض اوله سابقه شرکت در انکه دلالت
ندارد مگر بر وجوب ترتیبی که شافعی واجب دانسته و لهذا علامه نیز بر وجوب آن ترتیب
دلیل ساخته بلکه دلالت آن بر وجوب ترتیب شافعی نیز چنانچه بخاطر رسیده محل بحث
چرا که از حدیث مذکور زیاده برین لازم نمی آید که ابتدا بغسل وجه باید کرد بواسطه انکه در آیت

ابتدا بآن شده اما این که بعد از آنچه در ذکر مقدم شده مقدم بعمل باید آورد منافی حدیث نیست چه در حدیث وارد نیست که وثنی بما ثنی الله به وثلث الله به واگر ابتدا در حدیث را بابتدای اضافی محمول شود تا شامل ابتدای اولی وثانوی وثالثی وآنچه بر جزئی تقدم داشته باشد حمل لفظ خواهد بود بر معنی مجازی بی آنکه قرینه بران در کلام یا مقام بوده باشد واین چنین حمل علما تجویز نیست پس اگر کسی خواهد که باین حدیث استدلال بر وجوب ترتیب کند می باید مقدمه که در دلیل اول مأخوذ بود با آن ضم نماید وآن آنست که هرکس قایل بوجوب ابتدا بغسل وجه است قایل بترتیب است ومیتواند بود که مقدمه مذکوره در کلام علامه قدس سره نیز منطوی باشد نهایتش فهم آن از کلام او بغایت دور است والله اعلم بایق حقایق بباید دانست که این حدیث از جمله احادیثی است که استدلال کرده اند بآن بر عدم جواز استیناف آب جدید بواسطه مسح در وضو وگفته اند جایز نیست که در وضو بواسطه مسح آب تازه برگیرند بلکه میباید بهمان تری که از غسل اعضا در دست باقی مانده مسح کرده شود واین مذهب جمیع علمای امامیه است رضوان الله علیهم سوای ابن الجنید از ایشان که مخالفت کرده وجایز داشته ومذهب مالکیه برداشتن آب تازه را نیز تجویز کرده وباقی علمای اهل سنت حکم بوجوب استیناف مذکور کرده مسح ببقیه رطوبت غسل را تجویز نکرده اند ودر طریق امامیه احادیثی که صریحست در خلاف آن صحیح وغیر صحیح بعبارت نهایتش دو روایت بطریق ایشان وارد شده که ظاهر آنها صریحست در آنچه اهل سنت بران رفته اند اول روایت معمر بن خلاد است که گفته است سألت ابا الحسن موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام ایجزی الرجل ان یمسح قدمیه بفضل رأسه فقال برأسه لا فقلت ابماء جدید فقال برأسه نعم یعنی پرسیدم از امام بحق قایم امام موسی کاظم علیه السلام که

٢٤

آیا جایز است مرد را اینکه مسح کردن پاهای خود بزیادتی تری که بعد از مسح سر در دست او مانده باشد امام علیه السلام در جواب آن بسر مبارک اشارت فرمودند که نه بعد از آن گفتم پس آب تازه مسح باید کرد بسر مبارک اشاره فرمودند که بلی یعنی درین دو حال حرفی بر زبان معجز بیان جاری نساختند وتفهیم مقصود باشارت سر مبارک فرمودند دوم روایتیست که از ابو بصیر نقل شده که گفت سألت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام عن مسح الرأس امسح بما فی یدی من الندی رأسی قال لا بل تضع یدک فی الماء ثم تمسح یعنی پرسیدم از امام حق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از مسح سر وگفتم آیا مسح کنم بآنچه در دست من از تری غسل اعضا باقی مانده سر خود را امام علیه السلام در جواب فرمودند بلکه دست خود را در آب بر میان بعد از آن مسح کن وشیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب منتهی المطلب این دو روایت نقل کرده ودلیل ابن جنید ساخته وگفته است احتج ابن الجنید بهذا وکذا او حال آنکه هر دو روایت صریحست در خلاف آنچه مذهب ابن جنید است چه مذهب او چنانچه مذکور شد جواز استیناف آب جدید است یعنی مخیر بودن مکلف میان مسح کردن ببقیه واستیناف وآنچه روایتین مذکورتین بآن ناطق است وجوب استیناف است ونهی از مسح ببقیه پس چون دلیل او تواند بود مگر آنکه بگوییم ابن جنید نهی از مسح ببقیه را بر نهی تنزیهی حمل کرده ومسح بران وجه را مکروه میدانسته واستیناف آب جدید را سنت نهایتش هیچیک از علما حکم مذکور را بر خود او نقل نکرده اند والله اعلم بمقاصد علمائه بالجمله چون روایتین مذکورتین بحسب ظاهر منافات دارد با آنچه جمهور علمای امامیه حکم بآن کرده اند ناچار شده است ایشان را که حمل آن بر معنی خلاف ظاهر نموده تأویل کنند لهذا شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره

حمل آن بر تقیه کرده و گفته است که چون در وقت سوال راوی جمعی از مخالفین
حاضر بوده اند حضرت بروجهی مبادرت بجواب فرموده اند که موافق مذهب ایشان باشد
و بحضرت ضرری از ایشان عاید نگردد و احتمال این نیز راه داده که غرض امام علیه السلام
مسح در حال جفاف اعضا باشد یعنی چون در دست و سایر اعضای وضو تری که بآن مسح
توان کرد نمانده باشد بآن دست مسح نباید کرد و آب تازه بواسطه مسح باید
برداشت بعد از آن گفته است می تواند بود که مراد امام علیه السلام در روایت
ثانی از بابی که درین کلام واقع است که بل تضع یدک فی الماء یعنی بلکه برسان دست
خود را بآب و بعد از آن مسح کن آبی باشد که در محاسن و ابروها باقی مانده باشد نه آب
تازه و والد بزرگوار رحمه الله از احوال او در دیباچه مذکور شد در حواشی که بر کتاب
استبصار نوشته گفته است که این احتمال بغایت بعید است چرا که سایل بر نوجه سوال
کرده که آیا مسح کنم بآنچه در دست من از تری باقی مانده است پس چون تواند بود که
امام علیه السلام از آن نهی فرمایند و امر کنند باخذ از محاسن و ابروها که لزوم
آن مشروط بعدم بقای تریست در دست و مخفی نماند که حمل روایتین مذکورتین بر جفاف
اعضا که محتمل داشته نیز بغایت دورست چرا که سوال راوی در روایت اول بر نوجه
واقع است که آیا جایز است مرد را که مسح کند بفضل سر خود یعنی بزیادتی تری که بعد از
مسح سر خود در دست داشته باشد و در روایت دوم بر نوجه که آیا مسح کنم بآنچه در دست
من از تری بوده باشد پس چون بر حال جفاف اعضا که عبارت از باقی نماندن
تری در دست و سایر اعضاست حمل توان کرد و بالجمله امثال این غفلتها از امثال
شیخ قدس سره بغایت عجیب و غرابت نهایتش در میان عرب مثل است
که ان الجواد قد یکبوا والصارم قد ینبوا یعنی اسب اصیل گاه بسر در می آید و شمشیر تیز گاهی از

برندگی بپهلو میگردد و الله الهادی و صحت حمل روایات اول بر تقیه نیز خالی از خفا
نیست چرا که سوال سایل در روایت مذکوره از مسح پاهاست و مخالفین مسح پا مطلقا
قایل نیستند نه بتری باقی در دست و نه بآب تازه پس حمل حکم حضرت باستیناف
آب جدید بواسطه ملاحظه از ایشان وجهی نداشته باشد مگر آنکه بگوییم در وقت
سوال راوی حضار مجلس که ملاحظه حضرت از ایشان بوده متوجه نبوده اند و حضرت چون ایشان را
غافل یافته اند بجانب سایل بسر مبارک اشارت کرده اند که الحال وقت سوال نیست
وقت دیگر استفسار کن تا جواب حق توانی شنید سایل مقصود حضرت را از اشاره
مذکوره فهم نکرده گمان کرده است که مگر حضرت در مقام نهی از مسح ببقیه تریست و اعاده
سوال کرده درین مرتبه آن جماعت واقف شده متوجه جواب حضرت بوده اند و بحسن
ظنی که در باب حضرت داشته اند گمان ایشان این بوده که سوال از مطلق مسح است
نه از مسح پاها حضرت بالضروره در جواب سر بنعم حرکت داده اند و قرینه بر این معنی آنکه دأب
و شعار حضرات صلوات الله علیهم نبوده است که القاء احکام شرعی باشارت سر که شعار
ارباب تکبر است نمایند بلکه کلام خود را وقف القاء احکام شرعی و امور دینی داشته
با وضع وجهی بیان مسایل میفرموده اند پس ارتکاب خلاف دأب و عادت خود
که درین باب از ایشان وقوع یافته اشعاری بآن دارد که بر وجه مذکور واقع
باشد و احتمال دارد که مراد مسح خفین باشد که مخالفین بر تجویز آن رفته اند والله اعلم
[illegible] بباید دانست که وجوب مسح رجلین در وضو که این حدیث دلالت واضحه
بر صدور آن از امام علیه السلام در معرض بیان دارد از مختصات مذهب امامیه
است که از امامان بزرگوار و پیشوایان عالیمقدار خود صلوات الله علیهم ذاکر فرا گرفته اند
و بروایات صحیحه متواتره بایشان رسیده که آن سالکان مسالک عصمت و هدایت

بران وجه بعمل آورده اند و اصحاب و شیعه خود را در سر و علانیه بران واداشته
بدلایل قاطعه منع از مبادرت بغسل نموده اند از آنجمله روایت غالب بن هذیل
است که گفته است سئلت الامام اباجعفر محمد بن علی الباقر ع عن مسح الرجلین فقال نعم
هو الذی نزل به جبرئیل یعنی پرسیدم از امام محمد باقر علیه السلام از مسح پاها که آیا مبادرت
بان در وضو لازم است حضرت فرمودند بلی مسحست که جبرئیل امین بآن نازل شده یعنی
کلام خدا که جبرئیل انزال آن کرده بآن حاکم است و روایت کرده است از امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آن حضرت فرموده اند یاتی علی الرجل سبعون
ستون سنة ما قبل الله منه صلوة قلت وکیف ذلک قال لانه یغسل ما امر الله بمسحه یعنی
میگذرد بر مردی شصت سال و هفتاد سال که یک نماز او در درگاه احدیت مرتبه قبول
نمی یابد پرسیدم که بچه سبب تواند بود آن ای فرزند رسول خدای فرمودند بسبب
آنکه میشوید در وضوی خود آنچه پروردگار او در کلام خود امر بمسح آن کرده است و امثال این
روایات و احادیث بسیار در طریق ایشان منقول است و در کتب حدیث ایشان
مذکور و در طریق اهل سنت نیز بعض روایات وارد است که دلالت صریحه بران دارد
مثل روایت اوس بن اوس الثقفی که گفته است رایت النبی صلی الله علیه و آله اتی کظامة
قوم بالطایف فتوضأ و مسح علی قدمیه یعنی دیدم رسول خدای را صلوات الله علیه و آله
که آمدند بکظامه جمعی در شهر طایف و وضو کردند و در آن وضو پاهای مبارک را مسح کردند
و کظامه بکسر کاف عبارت از چاهیست که در پهلوی چاه دیگر کنده شده باشد و در میان
هر دو در ته زمین راهی باشد که آب از یکی به دیگری آید و روایت حذیفة بن الیمان رضی
الله عنه که گفته است رایت النبی صلی الله علیه و آله توضأ و مسح علی نعلیه یعنی دیدم حضرت نبی
را صلی الله علیه و آله که وضو کردند و مسح کردند بر نعلین خود و مراد بنعلین نعل عربیت که بند

او مانع از مسح بر پشت پا نیست ولهذا امامیه تجویز کرده اند که مسح بآن واقع شود و از ابن
عباس نقلست که در حین بیان وضوی حضرت رسالت گفته است انه مسح علی رجلیه یعنی
حضرت مسح کردند بر پاهای مبارک خود و هم از ابن عباس منقول است که میگفته است
ان کتاب الله بالمسح و یأبی الناس الا الغسل یعنی بدرستی که کتاب خدا ناطق است
بمسح و مردمان از آن ابا نموده بغسل گرویده اند و غیر غسل را واجب نمیدانند و میگفته است
الوضوء غسلتان و مسحتان من باهلنی باهلته یعنی وضو عبارت از دو غسل است که
غسل رو و غسل دستها باشد و دو مسح که مسح سر و مسح پاها باشد هر کس با من درین حکم
مباهله میکند من نیز با او مباهله میکنم مترجم گوید مباهله عبارت از آنست که دو کس که در
امری نزاع و خلاف داشته باشند بمنصف حقیقی التجا برده هر دو باتفاق در حق اهل
باطل لعن و دعای بد کنند و ظهور استجابت دعا را علامت ظهور حق دانند چنانچه در
سال دهم از هجرت که چهارده کس از علمای نصاری بقصد بحث با حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله بمدینه طیبه آمدند و بعد از آن که اسکات ایشان بمعجزات
و دلایل حضرت میسر شد و دست از مجادله باز نمیداشتند در ضمن آیه مباهله حکم
الهی در رسید قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا
و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی ای محمد با ایشان قرار مباهله
بده و بگو بیایید تا بخوانیم فرزندان خود را و فرزندان شما را و زنان خود را و
زنان شما را و نفسهای خود را و نفسهای شما را یعنی هر کدام مردم خود را حاضر سازیم
و متوجه درگاه احدیت شده مباهله کنیم و لعنت و غضب الهی را حواله بدروغگویان
و ارباب بطلان نماییم تا ظاهر شود که بر باطل است و که بر حق ایشان چون دیدند
که حضرت رسالت صلی الله و آله امیر المؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین را بواسطه این

کار اختیار کردند و دیگری را شریک خود نساختند دانستند که درین معامله ایشان را
سوای خسران امری حاصل نخواهد بود و درین مجادله سوای الزام بهره نه ازان ابا نمودند
قبول جزیه و اطاعت اهل اسلام نمودند چنانچه بتفصیل در تفاسیر و کتب سیر مذکور است
و بعضی دیگر احادیث و روایات نیز در طریق ایشان درین باب وارد است که ذکر آن
موجب اطناب است و مخالفین بعضی بر وجوب غسل رفته اند و بعضی بر تخییر میان
غسل و مسح و بالجمله صور محتمله درین باب زیاده بر چهار نیست و بر هر صورتی جمعی از اهل اسلام
رفته مذهب خود ساخته اند **اول** وجوب مسح است علی التعیین و این چنانچه سبق
ذکر یافت مذهب ائمه اهل بیت است صلوات الله علیهم چنانچه امام فخر رازی که از اعاظم
علمای اهل سنت است در تفسیر کبیر نقل آن از امام محمد باقر علیه السلام کرده است
و نسبت آن با ابن عباس و انس بن مالک که از خیار اصحابند و عکرمه و شعبی که از مشاهیر
تابعین اند نیز داده است **دوم** وجوب غسل است و آن مذهب فقهای اربعه اهل سنت
که عبارت از ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد حنبل باشد و جمعی از تابعان ایشانی
سیم جمع میان هر دو است که هم غسل باید کرد و هم مسح و این مذهب داود اصفهانی
و ناصر الحق و بسیاری از علمای زیدیه است **چهارم** تخییر میان هر دو که عمل باید در ضمن هر کدام
از غسل و مسح واقع شود مجزی باشد و این مذهب حسن بصری است و محمد بن جریر الطبری
و ابی علی الجبائی و شیخ محی الدین عربی نیز در کتاب فتوحات مکی حکم بتخییر کرده است
و گفته ان مذهبنا التخییر فالمسح بظاهر الکتاب و الغسل بالسنة یعنی مذهبی که مذهب ما
درین باب تخییر است چرا که ظاهر قرآن دلالت بر مسح دارد و احادیث نبوی اشعار
بر غسل پس ما تخییر را اختیار کردیم تا بهر دو عمل شده باشد و منافات میان قرآن و حدیث
رفع شود و هر یک از فرق مذکورین را بر حقیت مذهب خود اگرچه دلایل و شواهد بسیار است

نمایش چون مقام را اقتضای ذکر آن نیست بایراد مناظره از جانب قایلین اولی که بنا بر
مسح و قایلین بغسلند اقتصار میرود والله ولی التوفیق **مناظره میان علما در**
مسئله غسل و مسح رجلین اهل سنت میگویند قرآن و حدیث هر دو دلالت
بر وجوب غسل دارند اما قرآن فقد قال الله تعالی **یا ایها الذین آمنوا اذا**
قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی
المرافق وامسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین چرا که جمعی کثیر از قراء مثل نافع و ابن
عامر و کسایی و حفص که از راویان عاصمست نصب ارجلکم خوانده اند بسبب عطف
آن بر وجوهکم یا بعمل اغسلوا مقدر که کلام درین تقدیر باشد که فامسحوا برؤسکم و اغسلوا
ارجلکم و جمعی دیگر که بجر ارجلکم خوانده اند چون توفیق آن در معنی با قرائت نصب لازم است
یا محمول خواهد بود بر جر جوار یا معطوف باید دانست بر رؤسکم نه بواسطه آنکه مسح باید
کرد بلکه بواسطه آنکه اشارت بوده باشد بآنکه اسراف در ریختن آب نباید کرد و غسلی
باید کرد که شبیه بمسح باشد و اما حدیث بدرستی که از حضرت مقدسه نبوی صلوات الله
علیه و آله روایت شده که در وقتی که وضوی بیانی کردند پاهای مبارک را شستند
و روایت شده از ابن عباس که حکایت کرد و بیان نمود وضوی حضرت رسالت را
صلی الله علیه و آله و ختم بر غسل رجلین کرد و روایت کرده بخاری در صحیح خود از عبد الله
بن عمر که گفته است تخلف النبی ص عنا فی سفر فادرکنا و قد ارهقنا العصر فجعلنا نتوضأ و نمسح
علی ارجلنا فنادی باعلی صوته ویل للاعقاب من النار مرتین او ثلاثا یعنی پیغمبر صلوات
الله علیه و آله در سفری از ما جدا شد و وقتی بما رسید که نماز عصر را بتاخیر انداخته
بودیم و هنوز ادا نشده بود پس ما در مقام وضو کردن بجهت ادای آن درآمدیم
و در آن وضو پاها را مسح کردیم حضرت چون آن را مشاهده کردند ندا کردند باواز

بلند که وای بر پاشنهای پای شما از آتش دوزخ و دو مرتبه یا سه مرتبه تکرار
این عبارت فرمودند و این تنبیهی بود بر آنکه مسح نباید کرد و روایت کرده محیی السنه
در کتاب مصابیح و غیر آن از ابی حیه که از اصحاب امیر المومنین علی علیه السلام
بود که او گفت رأیت علیا توضأ فغسل کفیه حتی انقاهما ثم مضمض ثلثا و استنشق
ثلثا و غسل وجهه ثلثا و ذراعیه ثلثا و مسح رأسه مرة ثم غسل قدمیه الی الکعبین ثم قام فاخذ
فضل طهوره فشربه وهو قائم ثم قال اردت ان اریکم کیف کان طهور رسول الله صلی الله
علیه و آله یعنی دیدم امیر المومنین علی را علیه السلام که وضو کردند بر نوعی که سر هر دو
دستهای را شستند تا پاک ساختند آنرا از چرکی که داشت بعد از آن سه مرتبه آب
در دهان مبارک کردند و سه مرتبه استنشاق فرمودند و سه مرتبه روی مبارک
خود را شستند و سه مرتبه ساعدها را و مسح کردند بعضی از سر خود را یکمرتبه و بعد از آن
شستند پاها خود را تا کعبین بعد از آن برخاستند و اندک آبی که در دست ایشان
از وضو فاضل آمده بود آشامیدند بعد از آن خطاب بحاضرین کرده فرمودند
که میخواستم بنمایم بشما که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چون وضو میساختند
و امثال این روایات و احادیث بسیار در باب مذکور وارد است پس ظاهر شد که قرآن
و حدیث هر دو دلالت بر غسل دارد و آنچه ارباب مسح میگویند باطل است و متضمن
تحریف کتاب قرآن و عدول از سنت رسول ملک منان که ناشی نشده است الا از نتایج
گمراهی و تبعیت هوای نفس و علمای شیعه که قایل بمسح اند میگویند ای برادران دینی و
شریکان در طلب حق و یقین اگر بدیده انصاف بعد از آن آیه کریمه در نگرید و بی شایبه
اعتساف با آن توجه نمایید ظاهر است می یابید که آیت مذکوره حجت ماست بر شما نه
حجت شما بر ما اما بر تقدیر نصب ارجلکم بواسطه آنکه شما از برای آن دو توجیه

مذکور پرسیده که ما و شما در توجیه ثانی شریکیم چراکه در آنجا تقدیر وامسحوا است
و چنانچه شما را میرسد که تقدیر اغسلوا کنید تا حجت شما باشد ما نیز میتوانیم امسحوا
تقدیر کرد تا حجت ما باشد و قرینه امسحوا قریب بآن گشته از قرینه اغسلوا بعیده است
پس باقی ماند توجیه اول که عطف بر وجوهکم باشد و آنچنانچه طبع سلیم بران شاهد
نظم کلام مختل و کلام را از سلاست و نظام می اندازد چراکه از قبیل آنست که کسی قصد
کند مضروبیت بکر را و بگوید ضربت زیدا و عمرا و اکرمت خالدا و بکرا بعطف
بکرا بر زیدا نه بر خالدا یعنی زدم زید را و عمر را و گرامی داشتم خالد را و بکر را یعنی
زدم بکر را و عدم رغبت خواطر و اسماع باین طرز کلام زیاده بر آنست که توان قرآن را
که بابلغ بیان و افصح لسان منزلست بران حمل کرد پس ماند که معطوف باشد برؤسکم
و نصبش باعتبار محل آن باشد که مفعولیت است یا واو وارجلکم بمعنی مع باشد و بر
هر تقدیر صریحست در آنچه ما مدعی آنیم و چنانچه عطف بر محل در لغت عرب و کلام
فصحا بسیار واقع است همچنین بر ناخوشی و عدم سداد آن نرفته و واو بمعنی
مع نیز در السنه ایشان شایع و دایرست و همچنین بر عدم جواز آن رفته و شیخ
العارفین شیخ محی الدین اعرابی در جزو ثالث از کتاب فتوحات مکی واو که
در آیت کریمه بران حمل کرده و عبارت او اینست واما القراءة فی قوله تعالی وارجلکم
بفتح اللام وکسرها من اجل العطف علی الممسوح فالخفض او علی المغسول فالفتح فمذهبنا ان
الفتح فی اللام لا یخرجه من الممسوح فان هذه الواو قد تکون واو مع و واو المعیة تنصب
یقول قام زید و عمرا ای مع عمرو فحجة من یقول بالمسح فی هذه الآیة اقوی لانه یشارک
القایل بالغسل فی الدلالة التی اعتبرها وهی فتح اللام ولم یشارکه من یقول بالغسل
فی خفض اللام یعنی قرائت بفتح لام و کسر لام در وارجلکم از جهت احتمال عطف است

برممسوح و مغسول چه عطف بر ممسوح مقتضی کسرست و عطف بر مغسول مقتضی فتح و مذهب
من اینست که قراءت فتح لام آن را از ممسوح بودن بیرون نمی برد چراکه شامل این
واوگاه بمعنی مع می باشد و واو بمعنی مع اسم را منصوب میکند چنانچه میگوئی قام زید و عمرا
و اراده میکنی از ان مع عمر یعنی برخاست زید با عمر پس حجت کسی که قایل بمسحست
درین آیه درست باشد چراکه در قراءت بفتح لام شریکست با قایل بغسل در حمل بر وجه
صحیح و قایل بغسل در قراءت بکسر لام با او در حمل بر وجه صحیح شریک نیست و چون نسخ مر بوّر
ترمنی الطرفیست کلام او درین مقام حجت می تواند بود و اما بر تقدیر جر لام بواسطه آنکه
یکمرتبه حمل آن بر جر جوار میکنید و یکمرتبه بر عطف آن بر رؤسکم تا مشعر باشد بر آنکه در غسل
می باید رعایت اقتصاد و عدم اسراف در ریختن آب واقع شود و غسلی واقع شود شبیه
بمسح و این هر دو محمل چنانچه ظاهرست در نهایت دوری و ناخوشیست و حمل بر مسح خفین را
که توجیه ثالث ساخته اند از انها دورتر و ناخوشتر اما جر جوار بواسطه آنکه نحویان انکار
آن کرده اند و قایل بآن از ان نشده اند و بعضی که تجویز کرده اند دو شرط اعتبار کرده اند
یکی امن از لبس یعنی خوف التباس معنی کلام بمعنی غیر مقصود و یکی عدم وساطت
حرف عطف میان متجاورین مثل جحر ضب خرب که بواسطه تحقق شرطین مذکورین تجویز
کرده اند که جر خرب باید بجهت آنکه چون خبرست می باید مرفوع باشد بواسطه مجاورت
ضب باشد و اینجا هر دو شرط مفقودست پس حمل بران بمذهب هیچ یک از نحویان
صحیح نباشد و کلام الهی را بران محمول ساختن با وجود قیام احتمالات دیگر نهایت ناخوبی
داشته باشد و اما عطف بر رؤسکم بواسطه اشعار مذکور اگرچه صاحب کشاف ایراد آن کرده
اما ناخوبی آن زیاده بر آنست که بر کسی مخفی ماند چراکه باتفاق نحات می باید معطوف
در حکم معطوف علیه باشد و بر تقدیر مذکور معطوف علیه محکوم بغسل مطلق است و معطوف

محکوم بغسل شبیه بمسح بی رعایت امر متفق علیه نشده باشد و از محاقل رسیده چون بتزا
وار نماید که بگوید اکرمت زیدا و عمرا او تحرزت من خالد و بکر و قصد کند از عطف
بکر بر خالد یعنی را که او را اکرامی کرده شبیه بتحرزست و نیز عامل در معطوف و معطوف
علیه چنانچه سبق ذکر یافت یکچیزست و بر تقدیر مذکور عامل اسحا خواهد بود که باعتبار
عمل او در معطوف علیه معنی حقیقی از و اراده شده باشد و باعتبار عمل در معطوف معنی
مجازی از قبیل عموم مجاز که عبارت از استعمال لفظست در معنی حقیقی و مجازی باهم
و اعمال آن بهر معنی در لفظی و این بر تقدیر صحت از قبیل معما و لغز خواهد بود که در قران شمل
آن وارد نیست و حمل قران بران نزد مفسرین مجوز نه و ظرفه تر آنکه صاحب کشاف
تجویز نکرده که صیغه امر اغسلوا المحمول بر افاده وجوب و ندب شود و گفته است امر می
باید یا در معنی وجوب مستعمل باشد یا در معنی ندب استعمال آن در هر دو از قبیل معما و لغز
و حمل قران بران جایز نیست و این توجیه را تجویز کرده است و اما مسح بر خفین بواسطه
آنکه ذکر آن در کلام مطلقا نیست نه صریحا و نه کنایه و پوشیدن خف در حجاز در ان
حین عرف نبوده که آن قرینه مقامی بران تواند بود پس کلام را بران هیچ یک
از دلالات دلالت نباشد و تکلیف باستنباط آن از آیت از قبیل تکلیف بمالایطاق
باشد و اما آنچه از احادیث و اخبار نبوی ذکر کرده میگویم بر تقدیر صحت سند معارضست
بامثال آن احادیثی که نزد ما از ائمه اطهار صلوات الله علیهم بطرق متعدده و روایات
متواتره معنعن و غیر معنعن نقل آن بصحت پیوسته که از انجمله آنست که در معرض بیان
وضوی حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه فرموده اند ان النبی صلی الله علیه و آله
لما توضأ الوضوء البیانی مسح رجلیه یعنی حضرت رسالت در وقتی که وضوی بیانی
میفرمودند تا مردم طریق وضو ساختن را از ایشان فراگیرند پاهای مبارک را

مسح کرده‌اند و آنچه نسبت آن با بن عباس داده‌اید خلاف آنحضرت که از و اشتهار یافته و شما خود در کتب خود از او نقل کرده‌اید چه امام فخر رازی که از اعاظم علماء شماست و غیر او
نقل کرده‌اند که مذهب او مسح بوده و اما حدیث عبدالله عمر بر تقدیر تسلیم صحت آن
زیاده برین دلالت ندارد که حضرت بعد از مشاهدهٔ وضوی ایشان که در آن پایها را
مسح کرده بودند امر بغسل اعقاب کردند و میتواند بود که امر مذکور بواسطهٔ نجاست
اعقاب باشد چرا که عربان حجاز را بواسطهٔ یبوست و خشکی هوا و پای برهنه تردد
کردن در بیابان با اغلب اوقات پاشنهای پای ایشان ترقیده و ملوث بخون می‌بوده
و مشهور است که ایشان چون در پی علاج آن میشده‌اند بر آن بول میکرده‌اند و بول
خود را داروی آن میدانسته‌اند پس چرا نتواند بود که حضرت چون پاشنهای پایهای
ایشان را بر آن وجه مشاهده کردند و دیدند که نخواهند بهمان پایها نماز گسند مبادرت
بتکرار آن عبارت کردند تا تنبیه ایشان شود بر غسل و تطهیر آن از نجاست مذکوره و ایشان
مقصود حضرت را نفهمیده‌اند گمان برده باشند که شستن پا از افعال وضوست و بجای
مسح است و نیز میگوییم عبدالله عمر و جمعی که با او وضو کرده بودند و پا را در آن مسح
کرده چون از خیار اصحاب آنحضرت بوده‌اند و طریق عبادات و عمل بقوانین اسلام
را از آنحضرت فرا گرفته‌اند هیچ شک نیست که بطریق وضو ساختن و لوازم آن
اعرف بوده‌اند از ما و شما و فقهای اربعه شما چرا که ایشان تا عملی را از حضرت مشاهده میکرده‌اند
و حضرت در مقام بیان آن با ایشان نمی‌شده‌اند بعمل نمی‌آورده‌اند و چون تحصیل مرتبهٔ یقین
ایشان را میسر بوده خود را اشنا با جتهاد در اعمال که مورث ظن است نمی‌ساخته‌اند و خود جا
اعمالی که مثل وضو هر روز و هر ساعت از حضرت مکرر واقع میشده باشد پس مسح کی که از ایشان
در آن وضو بر اعتراف شما واقع شده است دلیل باشد برآنکه ایشان از حضرت مشاهده

۹۴

مسح کرده‌اند و عدم تصریح حضرت بمنع از مسح مذکور و تقریر ایشان بر آن نیز اشعار
بر صحت مسح داشته باشد چرا که تخویف حضرت ایشان را چنانچه مذکور شد نصّی در منع از
مسح نیست و احتمال تنبیه بر تطهیر پایها از نجاست ظاهری قایمست پس حدیث مذکور
نیز بعد از تدقیق نظر حجت ما باشد بر شما نه حجت شما بر ما چنانچه آیت کریمه چنان بود
و آنچه از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل آن کردید در طریق ما بروایات متعدده
متواتره از آنحضرت و اولاد اطهار ایشان صلوات الله علیه و علیهم اجمعین خلاف
آن نقل شده و شما نیز در کتب خود از امام باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
نقل کرده‌اید و هیچ شک نیست که ایشان بطریق پدر خود اعرفند از شما و اینکه حدیث
شما و اما تشنیعی که شما در آخر مناظرهٔ خود بر ما کردید و نسبت تحریف قرآن و عدل
از سنت بما دادید ما معارضهٔ بمثل آن با شما نمیکنیم بلکه میگوییم غفر الله لنا و لکم
و تجاوز الله عنا و عنکم و منّ علینا و علیکم بالتوفیق و الهدایه و عصمنا و ایاکم عما یوجب
الضلاله و الغوایه آمین رب العالمین **طعن هشتم** بباید دانست که مراد بکعبین در آیه کریمه
نزد اکثر علما اهل سنت دو استخوان برآمده است از دو جانب قدم یعنی جانب
راست و جانب چپ پا که عوام الناس آن را کلهٔ پا میگویند اما نزد علماء امامیه
رحمهم الله آنچه متاخرین ایشان که از شیخ شهید برین رفته است ذکر کرده‌اند آنست
که دو استخوان برآمده است در میان پشت پا نه بمفصل ساق و قدم و پشت
که استخوان پنج انگشتان پا باشد و از علمای متقدمین نیز بعضی عبارتها در تصانیف
ایشان یافت شد که بحسب ظاهر اشعار بآن دارد و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه
بر آن رفته است که کعب عبارت از مفصل میان ساق و قدم است و تصریح کرده‌ا
باینکه مذهب اصحاب ما اینست و جمعی که از کلام و عبارات اصحاب غیر این معنی فهمیده

اند معنی کلام ایشان را خوب نفهمیده اند چه در کتاب مختلف که از مصنفات اوست
باین عبارت ادا کرده که مسح الرجلین من رؤس الاصابع الی الکعبین و یراد بالکعبین
هنا المفصل بین الساق والقدم و فی عبارة علمائنا اشتباه علی غیر المحصل یعنی
مسح پاها میباید از سر انگشتان پا واقع شود تا کعبین و مراد بکعبین در مقام مفصل
میان ساق و قدم است و جمعی را که از عبارت علما غیر این معنی فهمیده اند و حکم
کرده اند بانکه کعب قبه قدم است یعنی بلندی میان پشت پا است اشتباه شده است
و معنی عبارت ایشان را خوب تحصیل نکرده اند و بعد از ان عبارات ایشان را بجنس
نقل کرده و بر حقیت مذهب خود چند دلیل ایراد کرده اوّل حدیث صحیحی که شیخ ابو جعفر
طوسی علیه الرحمه از زراره و بکیر پسران اعین نقل کرده است و در ضمن آن حدیث
چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد مذکور است که ایشان گفته اند سوال کردیم از امام محمد
باقر ع که کعبین کجاست حضرت بر زبان مبارک جاری ساختند که با هنا یعنی المفصل
دون عظم الساق یعنی اشارت کردند بمفصل که زیر استخوان ساق است و فرمودند
اینجاست دوم حدیثی که ابن بابویه از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت
حکایت وضوی پیغمبر صلوات الله علیه میکردند تا آنکه گفتند و مسح مقدم راسه و ظهر قدمیه
یعنی مسح کردند پیش سر و پشت پاها را برین وجه که این عبارت بحسب ظاهر دلالت
دارد بر آنکه تمام پشت پاها را مسح می باید کرد و این گاهی متحقق میتواند شد که مسح تا مفصل
ساق واقع شود سیم آنکه کعب باین معنی نزدیکتر است بانچه اهل لغت در معنی آن ذکر
کرده اند و در کتاب منتهی المطلب که نیز از مصنفات اوست باین عبارت ایراد کرده
و قد اشتبه عبارة علمائنا علی بعض من لا مزید تحصیل له فی معنی الکعب والضابط فیه
ما رواه زرارة فی الصحیح بتحقیق که شبهه شده است عبارت علما بر بعضی که زیادتی

در تحصیل معنی از عبارت ندارند و در معنی کعب اعتماد بر حدیث صحیحی است که زراره
روایت کرده و در روایت اولی را بعد از ان نقل کرده است و جمیع علمائی که بعد از و
در خوض دعوی در میدان دانش تاخته اند انکار این معنی کرده اند و در مقام تشنیع بسیار
بر و شده اند که چرا تشنیع بر علما کرده است و حال آنکه آنچه بران رفته است احداث
قول ثالث و خلاف مجمع علیه جمیع امت است از ان جمله شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب
ذکری عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست شیخ جمال الدین مطهر تنهایی قایل شده است
بانکه کعب مفصل میان ساق پا و قدم است و عبارات اصحاب را تمام بران حمل کرده
و حکم مذکور را مدلول کلام امام محمد باقر علیه السلام دانسته و استدلال کرده است
بران بروایت زراره از امام محمد باقر بر نوعی که روایت مذکور متضمن حکم مسح ظهر قدمین است
و چون تقییدی در عبارت حدیث نیست که اشعار بر تخصیص و تبعیض داشته باشد
ظاهر آن افاده وجوب استیعاب میکند یعنی فرا گرفتن مسح تمام پشت پاها را
و این گاهی متحقق میتواند شد که کعب که نهایت ممسوحست مفصل میان ساق و قدم باشد
که منتهی ظهر قدمست و با آنکه معنی مذکور نزدیکتر است بانچه اهل لغت در تفسیر کعب ذکر کرده اند
و جواب او اینست که ظهر قدمین که در حدیث زراره واقع است میتواند بود که بر وجه
اطلاق ماخوذ باشد بلکه ناچارست که بر مقید محمول شود چرا که مفاد اطلاق وجوب استیعاب
تمام ظهر قدمست طولاً و عرضاً و هیچکس از علما قایل بآن نشده و چون از کلام هیچکس حکم
بر وجوب استیعاب عرضی ظاهر نیست و کلام امام محمد باقر علیه السلام که اذا مسحت
بشیء من راسک او بشیء من قدمیک ما بین کعبیک الی اطراف الاصابع فقد اجزاک یعنی
هر گاه مسح کنی بعضی از سر خود را یا بعضی از پاهای خود را از کعبین تا سر انگشتان
هر آینه کافی خواهد بود ترا و اداء واجب در ضمن آن متحقق خواهد بود و روایت زراره

دیگر بسیاران الحسن که با ترجمه اش سبق ذکر یافت نص است در خلاف آن و شیخ ابوالقاسم
علیه الرحمه در کتاب معتبر که از مصنفات اوست گفته است که واجب نیست استیعاب
قدمین بمسح بلکه کافیست اینقدر که مسمای مسح در ضمن آن متحقق باشد از سر انگشتان
تا کعبین و اگرچه بعرض یک انگشت باشد بدو دلیل اول اجماع فقهای اهل بیت علیهم السلام
دوم معطوف بودن رجلین در آیت وضو که سبق ذکر یافته بر روس که باتفاق
مسح بعضی از ان واجبست چرا که معطوف میباید در جمیع احوال در حکم معطوف علیه باشد
و اما اهل لغت که نسبت این تفسیر بایشان داده اگر مراد او ائمه لغت اهل سنت است ایشانرا
دران خلافست و همه بران نیستند و اگر مراد لغویین شیعه است هیچکس از ایشان بان
قایل نشده بلکه همه اتفاق دارند بر آنکه کعب قبار قدمست تا اینجا ترجمه کلام شیخ شهید بود
در ذکری و آنکه تشنیع بر علامه را قدس سره از حد اعتدال تجاوز داده است و بحث
در تخطئه و تزییف مذهب او بدر از کشیده و حال آنکه عنقریب بوضوح خواهد پیوست
که حق با علامه است و تشنیع مذکور در موقع خود نیست انشاء الله تعالی و محقق ثانی شیخ علی
اعلی الله مقامه نیز درین تشنیع تبعیت او کرده و در شرح قواعد الاحکام عبارتی
ایراد کرده که ترجمه اش اینست آنچه علامه در تفسیر کعبین ذکر کرده خلاف آنچیزیست که
علما ما بران اجماع کرده اند و او درین تفسیر متفرد است و مع هذا در بعضی از کتب خود ادعا
کرده است که مراد از عبارات اصحاب در تفسیر کعب اینست و کسی که عبارات ایشانرا
بر غیر این معنی حمل کرده تحصیل معنی کلام ایشان خوب نکرده است و استدلال کرده است
بر مطلب مذکور ببعضی احادیث و بکلام اهل لغت و این معنی از علامه بغایت عجیب است
چرا که عبارات علما صریحست در خلاف آنچه او دعوی کرده و ناطق است بآنکه کعبین دو استخوان است
که از میان ظهر قدم بر آمده در پیش ساق که جای مفصل شراک نعل همینست و قابل تاویل نیست

و احادیث و اخبار نیز صریحست دران و کلام اهل لغت درباب مذکور مختلف است و از اهل
لغت شیعه هیچکس خلاف نکرده در آنکه کعب بر آمدگی ظهر قدمست و عمید الروساء که از مشاهیر
لغویین شیعه است در کتاب کعب از کتب خود سخن را درین مقام ببسط تمام داده
و شواهد بسیار ایراد کرده بر آنکه کعب بر آمدگی مذکورست و بالجمله اگر از مفصل میان ساق
و قدم که کعب را بآن تفسیر کرده نفس مفصل اراده کرده نه عبارات هیچ یک از علماء سنی و شیعه
بآن موافقست و نه کلام اهل لغت و آنچه در اشتقاق لفظ کعب ذکر کرده اند از ان
ابای تمام دارد چرا که اشتقاق آنرا از کعب بمعنی ارتفع و نتاء اعتبار کرده اند و گفته اند
از نجاست که چون پستان دختر بر می آید عرب میگوید کعب ثدی الجاریة و حال آنکه در مفصل
بر آمدگی و نتوی نیست و اگر بر آمدگی خواسته که در یمین و یسار قدم واقع است چنانچه مذهب
اهل سنت است هیچ شک نیست که مسح نزد هیچکس بآن منتهی نمیشود و حال آنکه آیت
ناطق است بآنکه کعبین می باید نهایت مسح باشد تمام شد ترجمه کلام شیخ علی رحمه الله در شرح
و افضل شیخ زین الدین علیه الرحمه نیز پیروی ایشان کرده و در شرح ارشاد بعد از آنکه
دو حدیث نقل کرده که دلالت دارد بر آنکه کعب بر ظهر قدم واقعست عبارتی آورده که
حاصل معنی آن اینست هیچ شک نیست که کعبی که مصنف دعوی کرده در ظهر قدم واقع نیست بلکه مفصل
میان ساق و قدم است و مفصل میان دو شی نمیتواند بود که وسط یکی از دو شی مذکور باشد
و عجبست از مصنف که در کتاب مختلف ذکر کرده است که جمعی که از عبارات اصحاب غیر این معنی
فهمیده اند معنی کلام ایشانرا خوب تحصیل نکرده اند و دران باب اشتباهی تمام حاصل کرده
اند با آنکه کسی که معنی عبارات ایشانرا خوب تحصیل کرده برو شبهه نخواهد بود
که مراد ایشان بکعب مفصل میان ساق و قدم است و بعد از ان نقل عبارات مذکوره بحث
کرده و حال آنکه هر کس بهره از طریق تحصیل معانی از عبارات داشته باشد اگر خواهد معنی

مقصود را از عبارات مذکور تحصیل نماید نه خود راهی بران خواهد یافت و نه راهنمائی
را و آنرا باو خواهد نمود انتهی ترجمة کلامه زید اکرامه خلاصهٔ کلام آنکه تشنیع این سه
شیخ بزرگوار رحمهم الله درین مقام بر علامه قدس سره چنانچه از عبارات ایشان که در مصنفات
خود ایراد کرده اند و ترجمه آن مذکور شد ظاهر میشود دایر بر پنج امر است اول آنکه کعب را معنی
گفته است که هیچکس از اهل اسلام بان قایل نیست و این خرق اجماع مرکب و احداث
قول ثالث است که هیچکس تجویز ان نکرده دوم آنکه معنی مذکور مخالف معنی است
که از کلام اهل لغت فهم میشود چه هیچکس از ایشان قایل نشده است باینکه کعب مفصل است
سیم آنکه آنچه قوم در اشتقاق لفظ کعب ذکر کرده اند بان موافقت ندارد چرا که ایشان
گفته اند کعب بمعنی ارتفع و نتاشق است و در مفصل که او کعب دانسته نشو و ارتفاعی نیست
چهارم آنکه تفسیر مذکور مخالف مدلول احادیث و اخباریست که از ائمه اطهار صلوات الله
علیهم درین باب روایت شده پنجم آنکه گمان برده است که عبارت علما همه موافق قول اوست
با آنکه عبارات که از ایشان نقل کرده صریحست در آنکه کعب دو استخوان بر آمده است
در پشت پاها و مفصلی که او معنی کعب میداند نه در پشت پا واقعست و نه بر آمدگی دارد و حال
آنکه هر کس امعان نظر درین مقام کرده بدیدهٔ بصیرت و نظر خبرت در نگرد میداند که
تشنیعات مذکور بر علامه در موقع خود نیست و دامان دانش او از آلودگی بامثال آن پاکست
بلکه آنچه او بران رفته عین صوابست و هیچ شبهه در حقیت آن نیست و احادیث صحیحه بان
ناطق است و مدلول عبارات علما بان موافق و آنچه علمای ثلثه درین مقام ذکر کرده اند دلالت
و انچه بران وارد و اهل لغت اتفاق بر خلاف ان ندارند بلکه آنچه ارباب تحقیق از ایشان
بر آنند مرشد بانست و کلام علما اهل سنت که قبل از علامه بوده اند صریحست در قول
مذکور بعلامه نسبه کرده اند و ما این اجمال را بروجهی تفصیل میدهیم که کسی را شبهه درین مقام نماند والله

الموفق اجمال مفصل روایت کرده شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه بطریق صحیح از زراره و بکیر
پسران اعین انهما سألا الامام ابا جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام عن وضوء رسول الله صلی الله
علیه و آله فدعا بطشت او تور فیه ماء ثم حکی وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله و فی آخر الحدیث
قلنا اصلحک الله فاین الکعبان قال ههنا یعنی المفصل دون عظم الساق فقالا هذا ما هو
قال هذا عظم الساق یعنی پرسیدند ایشان از امام محمد باقر علیه السلام که وضوی پیغمبر صلی الله علیه
و آله چون بوده است پس امام علیه السلام در مقام بیان آن شده طلب کردند طشتی یا
ظرفی که در ان پاره آب بود و حکایت وضوی پیغمبر صلوات الله علیه و آله کردند در آخر حدیث
مذکور ذکر کرده اند که بعد از ان ما دعای آنحضرت کرده پرسیدیم که کعبین کجاست
حضرت فرمودند اینجاست و اشارت بمفصل کردند که در تحت استخوان ساق است
بعد از ان اشارت بعظم ساق کرده پرسیدیم که این چه چیزست حضرت فرمودند که این عظم ساقست
کعب نیست و ظاهرست که این حدیث صحیح صریحست در آنچه علامه مدعی آنست و قایل باو
ست و لهذا در مختلف دلیل اولی که بر مطلب مذکور ایراد کرده این حدیث است و در منتهی
المطلب در استدلال بر مطلب مذکور اکتفا بهمین حدیث کرده و در مقام ذکر دلیل دیگر
نشده و از شیخ شهید علیه الرحمه عجبست که با آنکه در کتاب ذکری نهایت غلو در ذکر دلایل
علامه بر مدعای مذکور و تزییف آنها دارد این حدیث را نقل نکرده و جوابی از ان نگفته
و حال آنکه دلیل عمدهٔ علامه درین باب این حدیثست و مدار او در اثبات مطلب مذکور
برین است و عجبتر آنکه حدیث مذکور را اول دلایل خود ساخته است بر آنکه کعب قبهٔ
قدم است نه مفصل میان ساق و قدم با آنکه دلالتش بر خلاف آن از آفتاب روشن ترست
فاعتبروا یا اولی الابصار و بعد از ان استدلال کرده است بانچه میسر بن صدقه از امام
محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که انه وصف الکعب فی ظهر القدم یعنی کعب را

بیان کرد که در پشت پاست و آنچه هم او از امام مذکور علیه السلام نقل کرده است که او
علیه السلام وضع یده علی ظهر القدم و قال هذا هو الکعب یعنی امام علیه السلام گذاشتند
دست مبارک خود را بر پشت پا و فرمودند اینست کعب و حال آنکه هیچ یک ازین دو حدیث
دلالت ندارد بر خلاف مذهب علامه چرا که مفصلی که او آنرا کعب میداند نیز بر پشت پای
واقعست چنانکه بعد ازین بظهور خواهد رسید انشاء الله تعالی و اما اهل لغت اکثر ایشان
تصریح کرده اند با آنکه جمیع مفصلها را و بندهای را که در میان نی و نیزه می باشد کعب می گویند
از انجمله در صحاح باین عبارت مذکورست که کعوب الرمح النواشز فی اطراف الانابیب
و در مغرب باین عبارت که الکعب العقدة بین الانبوبتین فی القصب و در قاموس باین
عبارت که الکعب کل مفصل للعظام والعظم الناشز فوق القدم و حاصل معنی عبارات
مذکوره اینست که مفصل را و بندهای نیزه و نی را کعب می نامند و ابو عبیده که از مشاهیر اهل
لغت است گفته است الکعب هو الذی فی اصل القدم ینتهی الیه الساق بمنزلة کعاب القناة
یعنی کعب آنست که در بیخ قدم واقعست و ساق با آن منتهی میشود مانند بندهای نیزه و امام فخر رازی
در تفسیر کبیر تصریح کرده است با آنکه مفصل را کعب میگویند پس ظاهر شد که علامه در کعب مرتکب
مخالفت اهل لغت نکرده است بلکه اکثر با او در تفسیر مذکور موافقند و تشنیع شیخ علی
رحمه الله بر وی که آنچه او گفته است موافق هیچ یک از اقوال علما نیست و اهل لغت نیز بان قایل
نشده اند از نهج استقامت دورست و علمای تشریح مثل جالینوس و شیخ ابو علی و بعض دیگر
از شراح قانون مثل قرشی و غیر او تصریح کرده اند که قدم مرکب از بیست و شش استخوان ست
و بالای همه کعب واقعست و کعب استخوانیست در شکل نزدیک بمدور که واقع است
در محل اتصال ساق و قدم و دو برآمدگی از دو جانب آن در جهت فوق واقعست
که در می آید هر یک از آنها در سوراخی از سوراخهایی که در قصبه ساق واقعست و دو برآمدگی

دیگر در جهت تحت که در می آیند در سوراخهایی که در استخوان پاشنه پاست و ساق مرکب
از دو قصبه است بهم متصل انسی و وحشی انسی یعنی آنکه در جانب انسان کنده تر و بزرگتر است
از جانب وحشی و آنرا قصبه عظمی می نامند و آن متصل است از جانب بالا باستخوان زانو
و وحشی یعنی آنکه در جانب بیرونست کوچکترست ازان و از پایین گرفته مرتبه مرتبه باریک تر
میشود تا آنکه پیش از رسیدن باستخوان زانو انقطاع می یابد و در طرف پایین هر یک
ازین دو قصبه سوراخی واقع است که برآمدگیهایی که مذکور شد که در جانب بالای کعب
واقعند در آنها در می آید چنانچه اطراف این دو قصبه کعب را از همه جانب فرا میگیرد
سوای جانب زورق و مشط که استخوان میان پاست نزدیک انگشتان پس کعب استخوانی
باشد در پشت پا میان استخوان ساق و استخوان پاشنه که بآن اتصال می یابد ساق
و قدم و بواسطه آن تا اینجا کلام اقتصار میرود در نقل کلام شیخ ابو علی در قانون بحث
و ترجمه عبارت شارح وحشی در شرح آن قال فی المبحث تشریح عظام القدم من القانون
واما الکعب فان الانسانی منه اشد تکعبا من کعوب سایر الحیوانات وکانه اشرف
عظام القدم النافعة فی الحرکة کما ان العقب اشرف عظام الرجل النافعة فی الثبات والکعب
موضوع بین الطرفین الناتئین من القصبتین یحتویان علیه من جوانبه اعنی من اعلاه و قفاه
وجانبه الوحشی والانسی و یدخل طرفاه فی العقب فی النقرتین دخول رکز والکعب واسطة
بین الساق والعقب یحسن اتصالها و یتوثق المفصل بینهما وهو موضوع فی الوسط بالحقیقة
وان کان قد یظن بسبب الاخمص انه منحرف الی الوحشی و شارح وحشی در شرح این
کلام عبارتی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست بدرستی که استخوانهای قدم منقسم
بشش قسم کعب و پاشنه و عظم زورقی و عظام رسغ و عظام مشط و عظام انگشتان و

ما در مقام تشریح هر یک را بیان میکنیم اما کعب بباید دانست که برآمدگی و گردی کعب انسان
از سایر حیوانات بیشترست بواسطه آنکه پای انسان از قدم و اصابع بواسطه
سهولت حرکت دادن قدم بانقباض و انبساط که عبارت از بهم آمدن و از هم وا شدنست
احتیاج دارد تا آسان شود بر او راه رفتن در سربالایی و سراشیبی و در زمین هموار
و ازین جهت که احتیاج دارد بآنکه مفصل ساق او با قدم با نهایت قوت و استحکام
ملایم و سهل الحرکه باشد و نمیتواند بود که مفصل مذکور بیک برآمدگی مدور باشد که در استخوان
ساق در آید چه اگر اینچنان باشد لازم می آید که در وقت راه رفتن پیش یا بجانب پهلو میگشته
باشد بلکه گاه باشد که بجانب عقب نیز بگردد و نیز لازم می آید که ترکیب ساق با قدم فاسد باشد
و همیشه در وقت راه رفتن پاها بر هم میسائیده باشد پس ناچارست که دو برآمدگی باشد
که از دو زایده میگویند تا آنکه اتصال هر یک از آن دو با استخوان ساق مانع از حرکت
دیگری بر دور خود و نمیتواند که این دو زایده یکی در پیش پا باشد و یکی در عقب
چه اگر اینچنان باشد حرکت انقباضی و انبساطی آن که پیش پا واقع میشود دشوار خواهد شد
پس البته باید که این دو زایده یکی در جانب راست واقع باشد و یکی در جانب چپ
و ناچارست که از یکدیگر دور باشند بمسافتی معتدبه تا ممانعت هر یک حرکت دیگری را
بر دور خود بیشتر باشد و ازین جهت است که نمی تواند بود که ساق یک قصبه داشته باشد
بلکه ناچارست که ترکیب آن از دو قصبه باشد که هر زایده در حفره یکی از آنها در آید چه اگر یک
استخوان باشد بزرگی هر دو و این دو حفره بر دو جانب او واقع باشد لازم خواهد آمد که گنده
و حجیم باشد و ساق را از آن گرانی و ثقل تمام حاصل باشد و ازین جهت است که همین جانب
پایین ساق که متصل بمفصل مذکورست دو قصبه است و در جانب فوق که با استخوان زانو
اتصال دارد بیکی اکتفا شده و دیگری قبل از وصول بزانو انقطاع یافته و اینکه لازم ا…

که اتصال ایشان برینوجه باشد که حفره در قصبه ساق باشد و زایده در استخوان قدم و
بر عکس بواسطه آنست که غرض از تعدد قصبه چنانچه مذکور شد خفت ساقست و این منافات
دارد با آنکه زایده بران واقع شود چه زایده باعث گرانی و ثقل میشود بخلاف حفره که آن
چنانچه ظاهرست موجب زیادتی خفتست پس ازین جهت که وضع این مفصل برینوجهست
که حفرتین در قصبهای ساق واقعست و زایدتین که در آنها در می آید بر استخوان قدم انتهی
ترجمه پس کلام علماء تشریح نیز صریحست در آنکه کعب استخوانیست در مفصل ساق و قدم و از اتحاد
ما هنیه و کلام اهل لغت که با ترجمه اش مذکور شد بظهور رسید که نفس مفصل را کعب
میگویند و گویا اطلاق کعب بران بمجاورت استخوان مذکور باشد نه بطریق حقیقت و بالجمله
ظاهر شد که کعب را بر چهار چیز اطلاق کرده اند اول برآمدگی و بلندی میان پشت
پا که ما بین مفصل ساق و مشط واقعست دوم برآمدگی که بر دو جانب پا واقعست که عوام
آن را شتالنگ میگویند سیم نفس مفصل چهارم استخوان برآمده که بر پشت پا واقع است
متصل بقصبتین ساق و علامه اینمعنی را اختیار کرده و انکار ندارد بر آنکه در کعب
نتو و برآمدگی هست تا مختار او مخالف اشتقاق لفظ کعب باشد بلکه در کتاب
تذکرة الفقهاء تصریح بآن کرده و گفته است که کعب مفصل ساق و قدم است پس ظاهر
که مراد او عظم مذکورست نه نفس مفصل و بعد از نقل اجماع علماء امامیه بر مذهب
مذکور گفته است مذهب محمد بن حسن نیز اینست و از جمله اموری که موید علامه است
در نسبت این قول بعلماء امامیه است که اکثر کتب تفاسیر اهل سنت مشحونست
بانکه کعب نزد جماعتی که قایل بمسحند استخوانیست که در مفصل ساق و قدم واقعست
از آنجمله امام فخر رازی در تفسیر کبیر آنجا که تفسیر قوله تعالی وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ میکند کلامی
ایراد کرده که ترجمه اش اینست جمهور علماء بر آنند که کعبین عبارت از دو برآمدگی…

که در دو جانب پیاق واقع است و علمای امامیه و جمعی که بوجوب مسح پا رفته اند گویند
که کعب عبارت از استخوانیست مدور مانند کعب گوسفند و گاو که نهاده شده در زیر
ساق بحقیقتی که مفصل ساق و قدم شده است و این قول محمد بن حسن است و جمعی نیز
اختیار این قول کرده و بعد از آن میگوید دلیل امامیه بران اینست که اسم کعب را در جمیع
حیوانات بر استخوان مذکور اطلاق میکنند پس می باید در مادهٔ انسان نیز همچنین
باشد و مفصل را نیز کعب می نامند و از انجاست که بندها را نیزه را کعب می نامند و در میان قدم
نیز مفصلی هست پس می باید آنرا نیز کعب توان گفت تا اینجا ترجمه کلام امام فخر بود در تفسیر
کبیر و صاحب کشف که حاشیه ایست بر کشاف نزد تفسیر آیت مذکوره کلامی ایراد کرده که
ترجمه اش اینست اگر مراد در آیت مسح میبود هر آینه بجای الی الکعبین الی الکعاب
بصیغه جمع یا الی الکعب بصیغه مفرد گفته میشد چرا که بران تقدیر کعب مفصل ساق و قدم خواهد
بود و آن در هر پا یکیست پس اگر نظر بهر رجلست مفرد می بایست واقع شود و الا بصیغه جمع
اما هرگاه غسل مراد باشد کعبان برامدگیهای دو جانب پا خواهد بود و آن در هر پا دو تاست
پس ایراد آن بصیغه تثنیه صحیح خواهد بود باعتبار هر رجل و فاضل نیشابوری در تفسیر خود
بعد از انکه نقل مذهب جمهور علمای اهل سنت کرده گفته است که امامیه و هر کس
که قایل بمسحست میگویند که کعب استخوانیست مدور که در تحت استخوان ساق نهاده
شده در جایی که مفصل ساق و قدم است همچنان که در پاهای سایر حیوانات و مفصل را نیز
کعب می نامند و از انجاست که بندهای نیزه را کعب میگویند دلیل جمهور علما اینست که اگر
کعب آن میبود که امامیه میگویند چون در هر پا یکیست هر آینه سزاوار این بود که و ارجلکم
الی الکعاب گفته شود چنانچه در مرفق چون در هر دستی یکی واقع است الی المرافق گفته شده
و نیز استخوان مدوری که در مفصل ساق و قدم است چیزی پنهانیست که معرفت بان

حاصل نیست مگر ارباب علم تشریح را و دو استخوان برامده از دو جانب ساق را که ما
میدانیم محسوس پس همه کس است و خفایی ندارد و مناط تکلیف بندگان بر امر ظاهر است
پس حمل کعب بران اولی باشد انتهی ترجمه کلامه و بالجمله نهایت تعجب حاصل است از علمای
مذکورین که با وجود ملاحظه این استشهادات و روایات واضحه چون در مباحث
این مقام پای تحریر ایشان ثبات نورزیده و در مقام تشنیع بر علامه در اختیار
این مذهب در آمده اند و گفته اند انچه او گفته خلاف اجماع مرکبست و هیچکس از
علمای اسلام بان قایل نشده و گمان اینست که امری که ایشان را درین ورطه انداخته
اشتباه عبارات علامه است چنانچه علامه خود نیز در مختلف و منتهی المطلب اشعاری بان
کرده و منشاء ان انست که ایشان تصریح کرده اند بانکه کعب از کعب بمعنی ارتفاع مشتقست
و اکثر عبارات ایشان ناطق است بانکه کعبین دو استخوان برآمده است در پشت
قدم و متبادر از برامده و ارتفاع انست که برامدگی آن ظاهر و محسوس باشد بحس
بصر و در پشت پاها استخوانی بران وجه که نتو و برامدگی آن ظاهر و محسوس باشد نیست
الا دو برامدگی دو جانب ساق و دو برامدگی میان پشت پا ما بین مفصل و مشط و دوی
اول مراد نیست باتفاق علمای ما پس ناچار حکم کرده اند که دو برامدگی آخر مراد است و جمعی
که مفصل را کعب دانسته اند غلط کرده اند بواسطه آنکه در مفصل نتو و برامدگی نیست
و غافل شده اند از استخوان مدور مذکور بواسطه کوتاهی قوت باصره از درک
آن والله الهادی اعلم مخفی نماند که ایرادی که شیخ شهید رحمه الله بر علامه قدس
سره کرده است که استیعاب مسح ظهر قدم را که علامه قایل بان شده است
هیچ یک از علمای ما بان نرفته اند اگر بدیده تحقیق ملاحظه شود بر علامه وارد نیست
و علامه نیز قایلست بانکه استیعاب تمام ظهر قدم لازم نیست بلکه مراد او استیعاب

طول قدم قدست که از سر انگشتان باشد تا اصل ساق چنانچه در تذکره عبارتی ایراد کرده که
ترجمه اش اینست واجب نیست استیعاب پا بمسح یعنی مسح کردن تمام پشت پا بلکه
کافیست مسح از سر انگشتان تا کعب واگرچه بیک انگشت باشد نزد اهل بیت علیهم السلام
بعد از ان گفته است و واجبست استیعاب طول قدم از سر انگشتان تا مفصل واگر
مراد شیخ شهید علیه الرحمه اینست که این استیعاب را هیچکس قایل نشده بنابر انکه گمان برده است
که کعب مثل همه برآمدگی میان پشت پاست نه مفصل چنین بحث دوم خواهد بود وحقیقت ان باجلی وجهی ظاهر شد قابل

حدیث پنجم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ الطایفه شیخ مفید علیه الرحمه از احمد بن محمد
از پدرش محمد بن الحسین که احوال ایشان سبق ذکر یافت از محمد بن یحیی واحمد بن ادریس
بن احمد الاشعری القمی که از ثقات روات حدیث ومحمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی
از و حدیث بسیار روایت کرده واحادیثی که روایت کرده اکثر صحیح ومعتبرست از
محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری القمی که ثقه وجلیل القدر بوده وحدیث بسیار
از و روایت شده است واگرچه در حق او گفته اند که از مردم ضعیف بسیار حدیث نقل کرده
اما در خودش طعن نکرده اند از حسن بن علی بن عبد الله بن المغیره که علماء رجال مدح و
توثیقش کرده اند ومحمد تقی دانسته از علی بن حیان از عم او عبد الرحمن بن کثیر الهاشمی
که علماء رجال حکم بتضعیف هردو کرده اند وگفته اند که علی بن حیان واقفی بوده یعنی بعد از
امام موسی کاظم علیه السلام قایل بامامت کسی نبوده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد
الصادق علیه السلام ونیز هم بسند مذکور نقل شده است از شیخ مفید علیه الرحمه از ابو القاسم
جعفر بن محمد بن موسی قولویه که از ثقات رجال شیعه است ونهایت مهارت در فقه
وحدیث داشته وصاحب تصانیف است از محمد بن یعقوب بن اسحق الکلینی که کتاب کافی

در حدیث که بکلینی مشهورست از مصنفات اوست وچند کتاب دیگر نیز در حدیث تصنیف
دارد وشیخ علماء وقت خود بوده وثقه وجلیل القدرست ومولدش کلین است
که دهیست از دهات ری ووفات او در سال سیصد وبیست ونه هجری در بغداد
اتفاق افتاده ومصنف دام ظله عبارت یرحمه الله را موافق تاریخ مذکور یافته است جزا الله
از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم بن هاشم القمی که اصل او از کوفه است واز اصحاب
امام رضا بوده واگرچه علماء رجال حکم بجرح وتعدیلش نکرده اند اما علامه در خلاصه
رجال میگوید والارجح قبول قوله از قاسم الخزاز از عبد الرحمن بن کثیر که علماء رجال
حکم بضعفش کرده اند ونسبت وضع حدیث باو داده از امام جعفر صادق علیه السلام قال
بینا امیر المؤمنین علیه السلام ذات یوم جالس مع ابن الحنفیه رضی الله عنه اذ قال له
یا محمد ایتنی باناء من ماء اتوضأ للصلوة فاتاه محمد بالماء فاکفاه بیده الیمنی علی یده الیسری
ثم قال بسم الله والحمد لله الذی جعل الماء طهورا ولم یجعله نجسا قال ثم استنجا فقال
اللهم حصن فرجی واعفه واستر عورتی وحرمنی علی النار قال ثم تمضمض فقال اللهم لقنی
حجتی یوم القاک واطلق لسانی بذکرک ثم استنشق فقال اللهم لا تحرم علی ریح
الجنه واجعلنی ممن یشم ریحها وروحها وطیبها قال ثم غسل وجهه فقال اللهم بیض وجهی یوم
تسود الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض الوجوه ثم غسل یده الیمنی فقال اللهم اعطنی کتابی بیمینی
والخلد فی الجنان بیساری وحاسبنی حسابا یسیرا ثم غسل یده الیسری فقال اللهم لا تعطنی کتابی
بشمالی ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطعات النیران ثم مسح راسه فقال
اللهم غشنی رحمتک وبرکاتک ثم مسح رجلیه فقال اللهم ثبتنی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام
واجعل سعیی فیما یرضیک عنی ثم رفع راسه علیه السلام فنظر الی محمد وقال یا محمد
من توضأ مثل وضوئی وقال مثل قولی خلق الله له من کل قطرة ملکا یقدسه ویسبحه

و دیگره فیکتب الله له ثواب ذلک الی یوم القیامة شرح کلام امام علیه السلام در ضمن اغاز و جدا
نمایش و انجام آغاز و مشتمل بر دو بخش بخش اول امام علیه السلام گفت نشسته بود روزی
امیرالمومنین علیه السلام با فرزند خود محمد حنفیه رضی الله عنه که گفت ای محمد بیاور از برای من
ظرفی از آب تا وضو سازم از برای نماز پس محمد حنفیه امتثال امر پدر بزرگوار نموده از برای
وضوی انحضرت آب آورد پس حضرت امیرالمومنین علیه السلام برداشتند از ان
آب بدست راست خود و بردست چپ ریختند و دران حین این دعا خواندند بسم الله
والحمد لله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا یعنی تبرک میجویم در ابتدای این فعل بنام
پروردگار خود و سپاس و ستایش مر خدایرا که گردانید آب را پاک و پاک کننده تا بان خود را
از الایش خبث و نکایت حدث پاک سازیم و نگردانید آنرا نجس تا نتوانیم خود را بان
پاک ساخت گفت بعد ازان حضرت استنجا فرمودند یعنی در مقام تطهیر عورتین درآمدند
و دران حین مرتکب خواندن این دعا شدند اللهم حصن فرجی و اعفه و استر عورتی
و حرمنی علی النار یعنی بارخدایا نگاه دار عورت مرا از ملامت بیدن نامحرم و نظر
افتادن غیر بران و بپوشان عورت مرا از چشم مردم و حرام گردان مرا بر اتش دوزخ
تا بتوانم مراد یافت بتوفیق اجتناب از معاصی و اشتغال بعبادت و طاعت
تو گفت بعد ازان مضمضه کردند یعنی سه مرتبه بدست مبارک آب در دهان کردند و دران
حین مبادرت بخواندن این دعا فرمودند اللهم لقنی حجتی یوم القاک و اطلق لسانی
بذکرک یعنی بارخدایا تفهیم من کن و زبان من ده حجت مرا روزی که بموقف
لقای تو درایم تا بان توسل جویم بجواب انچه از من پرسند و گویایی ده زبان مرا
بذکر خود تا همیشه بان مشغول باشم بعد ازان استنشاق کردند یعنی سه مرتبه بدست
مبارک آب در بینی کردند و دران حین تکلم باین دعا فرمودند اللهم لا تحرم علی ریح الجنة

و اجعلنی ممن یشم ریحها و روحها و طیبها یعنی بارخدایا حرام مگردان بر من بوی بهشت
و بگردان مرا از جمله آنکسانی که استنشاق آن میکنند و از نکهت و بوی خوش ان دماغ
جان را معطر میسازند گفت بعد ازان روی مبارک را شستند و در حال غسل این دعا را
برزبان مبارک گذرانیدند اللهم بیض وجهی یوم تسود الوجوه و لا تسود وجهی یوم تبیض
الوجوه یعنی بارخدایا سفید رو گردان مرا روزی که بندگان گناهکار تو از خجلت
بسیاری گناه خود سیاه رو میشوند و سیاه روی مگردان مرا روزی که بندگان
نیکوکردار تو در جزا حسن کردار سفید رو میباشند بعد ازان دست راست را
شستند و در حال شستن ان مشغول خواندن این دعا بودند اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد
فی الجنان بیساری و حاسبنی حسابا یسیرا یعنی بارخدایا در موقف عرصات که نامه اعمال نیکو
کاران بدست راست ایشان داده میشود و نامه سیئات بدکرداران بدست چپ
تا بر اعمال خود اطلاع یابند و جزایی که بایشان رسد حق و عین معدلت دانند
نامه اعمال مرا بدست راست من ده و از تقصیرات من که مقتضی نامه بدست چپ
دادن باشد درگذر و خلود بهشت عنبر سرشت را با سانی من ارزانی دار و چون مرا در
معرض حساب آری حساب مرا با سانی و سهولت بگذران بعد ازان دست چپ را
شستند و بخواندن این دعا تبرک جستند اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی و لا تجعلها مغلولة
الی عنقی و اعوذ بک من مقطعات النیران یعنی بارخدایا نامه اعمال مرا در موقف
عرصات بدست چپ من مده و مگردان ان را طوق گردن من و پناه می برم برحمت
و مغفرت تو از جامهایی که خیاط قهر و غضب تو از قطعه قطعه اتش فراهم آورده
است و بجهت پوشش بندگان گناهکار مقرر شده و بعد ازان مسح کردند بر سر
مبارک را و این دعا بر زبان آوردند اللهم غشنی رحمتک و برکاتک یعنی بارخدایا

رحمت خود را شامل من سازد و از برکات نعمت خود مرا بی بهره مگذار بعد از ان
پایها را مسح کردند و این دعا را بر زبان معجز بیان جاری ساختند اللهم ثبتنی علی الصراط یوم
تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنی یعنی بار خدایا بر پای دار مرا بر پل صراط
و اقدام مرا از لغزیدن بران نگاه دار روزی که قدمهای عاصیان در حین مرور
بران بلغزش در می آید و همگی سعی مرا مصروف دار بر امری که متضمن حصول رضای تو باشد
از من بعد از ان سر مبارک بالا کردند بجانب محمد حنیفه نظر افکندند فرمودند که
ای محمد هر بنده از بندگان مومن که وضو سازد مثل این وضو و بگوید مثل آنچه
من گفتم در هر وقت هر آینه بیافریند حضرت عزت عمت عطیاته مرجزای عمل او را
بازاء هر قطره از قطرات آبی که دران وضو صرف کرده است ملکی که تقدیس
و تسبیح و تکبیر او میکرده باشد تا روز قیامت و ثواب عمل او را تا روز قیامت
در نامه اعمال آن بنده مومن ثبت کرده باشند و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء
دوم بینا امیر المومنین ذات یوم بینا که در امثال اینمقام مستعمل میشود همان بین ظرف است
که فتحه نون او را اشباع کرده اند و تبدیل بالف یافته و در غالب اوقات
اذ فجائیه بعد از و واقع میشود چنانچه میگویند بینا انا فی عسر اذ جاء الفرج یعنی در
میان تنگی و عسرت بودم که ناگاه فرج و گشایش روی بمن آورد و عامل بین را
بعضی محذوف میدانند و فعلی را که بعد از اذ واقعست مفسر آن میدانند و بعضی میگویند
ظرف مذکور درین مقام خبر مبتدا محذوفست و آن مصدریست که فعل واقع بعد از او
از ان اشتقاق یافته پس تقدیر مثال مذکور آنچنین خواهد بود که بین اوقات
اعساری مجی الفرج فاکفاه بیده الیمنی اکفا اینجا بمعنی ریختن آبست از اناء و از کلام
صاحب صحاح چنین معلوم میشود که اکفا باین معنی در لغت ثابت نیست بلکه صحیح کفاست

و عبارتی که ادا کرده ایست کفأت الاناء ای کببته فهو مکفو و زعم ابن الاعرابی
ان اکفاته لغة و هیچ شک نیست که وقوع آن در کلام امام علیه السلام اقوی دلیلست
بر ثبوت آن ثم قال کلمه ثم اینجا بملاحظه معنی تراخی استعمال شده است چنانچه ارباب
تفسیر در تفسیر قوله تعالی ثم انشأناه خلقا آخر گفته اند که ثم در کلام مذکور بر توجه مستعمل شده
مترجم گوید در حدیث رابع چنانچه سبق ذکر یافت ثم بملاحظه معنی تراخی استعمال شده بود
و از مصنف دام ظله اشارت بآن شده پس انسب این بود که استشهاد بکلام مفسرین
در تفسیر آیت مذکوره انجا واقع شود و لم یجعله نجسا نجس بامعنی بفتح جیم و کسر جیم هر دو آمده
و بهر دو وجه خواندن آن جایزست نهایتش کسر جیم مشهور ترست اللهم حصن فرجی
فرا که از مشاهیر علماء عربیه است ذکر کرده است که اصل اللهم یا الله امنا بالخیر ست یعنی خدایا
قصد کن ما را بخیر یعنی بروجهی که خیر تو بما رسد یا بروجهی که اوضاع و احوال ما مقرون بخیر
باشد و شری بما عاید نگردد و بواسطه تخفیف در کلام تعبیر از ان عبارت بلفظ اللهم شده
که چون بر زبانها کثیر الدور است و اکثر اوقات تلفظ بآن واقع میشود بر زبان گران
نباشد و اکثر نحویان بر آنند که اصل اللهم یا الله است که حرف ندا را حذف کرده اند
و میم مشدد را عوض آن ملحق ساخته و شیخ رضی که از اعاظم علماء نحوست کلام فرا
را رد کرده است و باطل دانسته باین دلیل که عرب گاهی که در مقام نفرین باشند میگویند
اللهم لا تؤمهم بالخیر یعنی بار خدایا قصد مکن ایشان را بخیر پس اگر اصل اللهم یا الله امنا بالخیر
باشد تخالف و تناقض خواهد بود میان جزو اول کلام مذکور که اللهم است و جزو آخر
و استعمال آن صحیح نخواهد بود لیکن استعمال شده پس اصل اللهم آن نباشد و درین
دلیل نظرست چنانچه بر متامل مخفی نیست مترجم گوید وجه نظر در حاشیه برین وجه ایراد شده که
اصل اللهم بنا بر آنچه فرا دعوی کرده یا الله امنا بالخیر ست بضمیر متکلم و جزو آخر در مثال

مذکور که شیخ رضی دعوی آمدن آن در کلام عرب کرده است لا توتهم بالخیر بضمیر غایب
پس میان ایشان مناقض نباشد بلی اگر اللهم لا تؤمنا بالخیر از عرب شنیده میشد دلیل قوی
را وجهی می بود و ظاهر آنست که بران وجه از عرب شنیده نشده است و بخاطر میرسد
که میتواند بود که مراد فراز مثال مذکور اللهم لا تؤمنا بالخیر باشد و بعبیر از ضمیر متکلم
بضمیر غایب بنا بران کرده باشد که نخواسته است که لفظ او موهم نسبت نفرین با شک
بر خود چه فصاحت مقتضی آنست که هر گاه نسبت امری را نخواهند با آنکه مقام اقتضای
صیغهٔ متکلم نماید بصیغهٔ غیبت ادا کنند چنانچه در آیت لعان در کلام حضرت عزت جل برهانه که
فَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ بر نوجه نقل آمده چه آنچه لاعن
را بعد از شهادات اربعه میباید گفت لعنة الله علیّ ان کنت من الکاذبین است و بواسطهٔ
رعایت امر مذکور که مقتضای فصاحت تعبیر ازان بضمیر غایب شده و ظهور عدم تمامی
مثال مذکور بران وجه از عرب که مصنف دام ظله در حاشیه متمم وجه نظر ساخته اند
دور نیست که خلل در تمام بودن دلیل قوی آنکه چه ظاهر آنست که اگر شخصی در مقام نفرین خود
در آمده کلام مذکور را بر زبان آرد ارباب لسان عرب تغلیط او نکرده در سخن خواهند
دانست و از برای اثبات مدعای فراهمین قدر کافیست والله اعلم و مراد تحصین فرج
نگاه داشتن آنست از فعل حرام و ستر آن از نظر نامحرم و عطف اعفه بران عطف تفسیر
و عطف واستر عورتی که بعد ازان مذکور است بران از قبیل عطف عام است بر خاص چه
عورت عبارت از هر عضویست که حیا مانع باشد از کشف آن و این معنی اعمست از فرج
پس ستر عورت اعم از تحصین فرج باشد لقنی حجتی لقنی بقاف و نون مشدده مشتق
از تلقین بمعنی تفهیم است یعنی تفهیم کن بمن در ان روز حجت مرا تا بان احتجاج جویم من تشتم
رجحا ورقه و تجهما یتشتم بفتح شین است و در اصل تشتم بود و بر وزن یعلم نقل شده فتجهم

بما قبل و میم در میم ادغام یافته و واحد ماضی او تجهم بکسر میم است از باب علم یعلم
و ریح در ینمقام بمعنی رایحه است که عبارت از بوی خوش باشد و روح بفتح را
نسیم بهشت تبیض وجهی یوم تسود الوجوه میتواند بود که بیاض وجه کنایه از شگفتگی
رو باشد که در حین ادراک مسرت عظیم و فرح مفرط بهم میرسد و سواد وجه کنایه
از گرفتگی رو که در حال خوف و خجالت دست میدهد و میتواند بود که مراد
بیاض و سواد حقیقی باشد و نیکوکاران بحسب واقع روسفید میشده باشند و گناه
کاران روسیاه تا حقیقت کردار ایشان بر سایر عالمیان ظاهر باشد و آن
نیز لذتی باشد طبقهٔ اولی را و عقابی باشد طبقهٔ ثانیه را و برین دو وجه حمل کرده اند
ارباب تفسیر کریمهٔ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ را که در قرآن واقعست مقطعات
النیران مقطعات در لغت عرب هر جامه را گویند که آنرا بریده باشند و دوخته
مانند پیراهن و جبه و امثال آن و آنچه نبریده باشند و ندوخته مثل چادر و رداو دستار
آنرا مقطعات نمیگویند و سر درین که تعبیر از جامهای آتشینی که در بر دوزخیان
از لباس طاعت میکنند بمقطعات شده آنست که جامهای ایشان بدن ایشان را
فرا میگیرد و بر بدن چسبان ترست و این نیز زیادتی عذاب ایشان است و بعضی
از اهل لغت گفته اند مقطعات صیغهٔ جمع است که واحدی از لفظ خود ندارد و واحد
او ثوبست و بعضی دیگر مقطعات بقاف و طا مشدد تصحیح کرده اند از قطع الامر فهو مقطع
ای شدید که مقطعات النیران بمعنی شداید آتش دوزخ باشد و این تصحیح صحیح نیست
چه در روایات بر وجه اول منقول است غشّنی رحمتک یعنی در پوشان و شامل ساز
مرا رحمت خود و عبارت صحاح دال است بران که می باید غشنی متعدی بها باشد یعنی
و بوده عبارته استغشی ثوبه و تغشی به ای تغطی به پس با تضمین معنی البس شده است

و باعتبار آن متعدی بنفس است یا آنکه با در کلام مقدر است و درینصورت منصوب
بنزع خافض است چه گاه هست که حرف جر را حذف میکنند و مدخول آنرا منصوب
میخوانند و این را منصوب بنزع خافض میگویند تحقیق تضمین در اصطلاح ایشان
عبارت از درج کردن معنی فعلیست در فعلی بر نحوی که معنی هر دو از فعل مذکور
قصد شده باشد بی آنکه حذف و تقدیری در کلام باشد چنانچه اگر خواهند بعبارت
در آورند فعل ثانی حال تواند شد از معمول فعل اول تا در ضمن یک لفظ افاده دو معنی تواند
شد و صنعت ایجاز در کلام بکار رفته باشد و بواسطه آنکه قرینه باشد در کلام بر
فعل مذکور نسبت میدهند آنرا بمعمول خود بر وجهی که نسبت یافتن آن معمول بر غیر آن
وجه در لغت جاریست مثل آنکه اگر متعدی بنفس میشده باشد بحرف جر متعدی میسازند
و اگر متعدی بحرف میشده باشد بنفس یا بحرف دیگر غیر حرفی که تعدیه آن بآن حرف متعارف
لغتست تا معلوم شود که تضمین معنی فعلی در آن شده که تعدیه آن فعل بر نحو یافتست
و باعتبار آن فعل برین وجه معمول نسبت یافته است مثلا در ما نحن فیه چون حاد
لغت بر آن جاریست که غشی هرجا واقع شود متعدی بها باشد چنانچه کلام صاحب
صحاح که سبق ذکر یافت صریحست در آن و درین کلام متعدی بنفس است دانستیم که قصد
آن باعتبار تضمین معنی البغی است که تعدیه آن بنفس میباشد و مقام ابایی ندارد از آنکه
بحسب معنی حال واقع شود از مفعول غشنی و کلام باین آیل باشد که غشنی لا ابسار جنگ
نمایش اول باید دانست که این حدیث در اکثر کتب مشهور حدیث مثل تهذیب و کلینی
و کتاب من لا یحضره الفقیه و امالی ابن بابویه مذکور است و ارباب حدیث اکثر نقل آن کرده
اند نهایتش دعاهای مذکور که حدیث متضمن آنست در نسخ کتب مذکوره مختلف بنظر آمده و
در بعضی اندک تغیری در الفاظ آن ملاحظه شده و از انجمله دعای وقت استنجا در بعضی نسخ بر نحو

دیده شده که اللهم حصن فرجی و استر عورتی و حرمهما علی النار بضمیر تثنیه که راجع باشد
بفرج و عورت بنابر تعدد ایشان باعتبار لفظ و مغایرتی که از رهگذر عموم و خصوص
دارند چنانچه از پیش رفت یا باین اعتبار که یکی نجس است و یکی مستور و اگر
کلمه عورتی بفتح تا و تشدید یا خوانده شود تثنیه بودن ضمیر مذکور بتوجیه احتیاج نخواهد
داشت چنانچه ظاهرست و در بعض نسخ در دعای مضمضه اللهم انطق لسانی بذکرک
و اجعلنی ممن ترضی عنه واقع است یعنی بارخدایا گویا دار زبان مرا بذکر خود و بگردان
مرا از جمله جمعی که رضای تو از ایشان حاصل است و در بعضی در دعای استنشاق
بجای اللهم لا تحرم علی ریح الجنة اللهم لا تحرمنی طیبات الجنان مذکور گردیده
یعنی بارخدایا محروم مگردان مرا از نعمتهای بهشت عنبر سرشت و در آخر دعای مذکور بجای
طیبها ریحانها و معنی یکیست و در بعضی در دعای شستن رو بعد از تسود و تبیض کلمه
فیه زیاده شده و در معنی تفاوتی نیست و در بعضی در دعای شستن دست راست
بدل بیساری بشمالی واقعست و در دعای شستن دست چپ بدل مقطعات النیران
مقطعات النار و در دعای مسح رجلین بدل ثبتنی ثبت قدمی و در معنی از اختلافات
مذکور تفاوتی نیست و ما این حدیث را بر وجهی که یاد کرده شد از تهذیب حدیث
نقل کرده ایم از نسخه که بخط والد عالیمقدار قدس سره نزد ما بوده و خود من اوله
الی آخره بر او گذرانیده ایم و او نیز از همان نسخه بر شیخ زین الدین علیه الرحمه گذرانیده
است و بدرسه بر او خوانده **نمایش دوم** باید دانست که مراد از طلب بندگان تلقین و تفهیم
حجت خود را از پروردگار خود در روز عرصات که این حدیث اشعار بحصول آن دارد
آنست که ملهم سازد ایشان را بامری که حجت ایشان باشد در آن روز چون در معرض
خطاب و عتاب او در آیند و وسیله خود سازند آنرا در خلاصی از عذاب و عقاب او

چه ایشان را دران روز رخصت آن خواهد بود که چون در معرض خطاب او در آیند واز
ایشان سبب جرأت در ارتکاب معاصی پرسند اگر جوابی و حجتی بران داشته باشند
ظاهر سازند چنانچه کریمه یوم تأتی کل نفس تجادل عن نفسها که در توصیف روز قیامت
در کلام مجید وارد است دلالت بران دارد چه معنی آیه اینست که روز قیامت روزیست
که هر کس از جانب نفس خود در مجادله بوده باشد با پروردگار خود واز زلات
و تقصیرات خود حجت و جواب میگفته باشد و شمول تفضل و رحمت بی‌نهایت الهی مقتضی آن
خواهد بود که نسبت بهر کس که ماده او را استعداد و قابلیت آن بوده باشد که در معرض
هدایت او در آید و مشیت او بارشادش تعلق گیرد در مقام تلقین و تفهیم حجت او باو در آید
و تقریر سوال از زلات او بر وجهی فرماید که در ضمن آن تنبیه بجواب ازان نیز بوده باشد
چنانچه از کریمه ما غرک بربک الکریم یعنی چه چیز فریفته ساخت ترا بپروردگار کریم خود که مرتکب
عصیان او شدی هم از و رواج این بشارت بمشام امید پوشیدگان وادی عصیان
و تقصیر رسیده چه ارباب تفسیر ذکر کرده اند که ذکر کریم درایت مذکوره واختصاص آن
از سایر صفات بواسطه آنست که تنبیهی بوده باشد مر عاصیان امت را بانکه چون در معرض
خطاب ما غرک بربک در آیند در جواب گویند غرّنی کرمک یا کریم یعنی فریفته ساخت
ما را کرم تو ای کریم علی الاطلاق صاحب تفسیر نیشابوری که مولانا نظام الدین اعرجست
در تفسیر خود ذکر کرده است که در اوایل جوانی و سن شباب در واقعه دیدم که قیامت
قایم شده و مردم را در معرض خطاب و عتاب در آرند بخاطر من گذشت که اگر مرا نیز در معرض
خطاب در آورند و بگویند که ما غرک بربک الکریم چه در جواب باید گفت همان در حالت
خواب بی آنکه پیشتر در بیداری گوش زد من شده باشد که ذکر کریم درایت بواسطه
تنبیه بر آنست ملهم شدم از جانب حضرت عزت عمت عطایاه بانکه می باید گفت غرّنی کرمک

یارب بعد از آنکه بیدار شدم این معنی در خاطر من بود تا آنکه بعد از مدتی در بعض تفاسیر
مشاهده کردم که برین وجه ذکر کرده اند و گویا مراد او ببعض تفاسیر تفسیر مجمع البیان است
که از مصنفات حجة الاسلام شیخ ابو علی طبرسی است از مشاهیر علمای امامیه چه در
تفسیر خود این نکته را ذکر کرده و هذه عبارته انما قال سبحانه الکریم دون سایر صفاته
واسمائه لانه کانه لقنه الجواب حتی یقول غرّنی کرم الکریم انتهی کلامه ونعم ما قیل بیت
حسن تو بعشق کرد ارشاد مرا سبحان الله چه حسن ارشادست این سوال چون تواند بود که روز
محشر مردم در مقام احتجاج شوند واز برای استخلاص خود از عذاب الهی مجادله نمایند واز
زلات خود جواب گویند و حال آنکه در قرآن مجید وارد است که دران روز مهر خاموشی
بر دهانهای بندگان گذاشته خواهد شد و اعضا و جوارح ایشان بجای زبان مامور بتکلم خواهند
بود تا از عملی که آنها را بآن وا داشته اند خبر دهند و ایشان از گنجایش انکاران نمانند
قال الله تعالی الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون
یعنی روز قیامت روزیست که مهر منع خواهیم گذاشت بر دهانهای ایشان که بزبان تکلم توانند
نمود و بتکلم خواهند آمد با ما دستهای ایشان و پاهای ایشان تا گواهی دهند از آنچه
از ایشان در دنیا بعمل آمده است جواب شاید که آن حکم مخصوص بکفار باشد چنانچه بعض مفسرین
تصریح بآن کرده اند یا آنکه بگوییم مهر کردن دهانها که آیت اشعار بآن دارد بعد از احتجاج و
مجادله مذکور خواهد بود چنانچه بعض روایات نیز دران باب وارد است یا گوییم این نیز روایت
شده است که بعض اعضا از جانب ایشان در مقام احتجاج و مجادله خواهند شد چنانچه در بعض
اخبار باین عبارت وارد است که تشهد اعضائه علیه بالزلة فتطایر شعرة من جفن عینه فتستاذن
فی الشهادة فیقول الحق تکلمی یا شعرة عینه واحتجی لعبدی فتشهد له بالبکاء من خوفه فیغفر له وینادی
منادٍ هذا عتیق الله بشعرة یعنی گواهی دهند دران روز جمیع اعضای او بر تقصیر و معصیتی که بآن

عضوی از وی واقع شده باشد پس ریر وا ز آید دران اثنا موئی از موهای مژهٔ او و طلب
اذن نماید از حضرت عزت جل برهانه در ادای شهادتی که داشته باشد پس اذن حاصل شود
از جانب حضرت عزت او را و بگوید در سخن ای ای موی چشم بندهٔ من و حجت او ساز بگو
از دیده ات پس موی بتکلم آید و گواهی دهد بر وی و بگرید بسیار که از خوف و ترس الهی عزوجل
آمده و مجرد گواهی او دریای رحمت بجوش آمده از تقصیرات او درگذرند و از عذاب
دوزخش آزاد سازند و منادی آواز برآرد در عرصهٔ عرصات که هذا عتیق الله بشعرة
یعنی این است آزاد کردهٔ خدا بموئی و نعم ما جرای فی تلک الحال علی لسان الحال رباعیه
آنانکه گناه بیکس و کو بخشند ‌ه یکجو بگذارند و زیکجو بخشند ‌ه ارباب کرم چو عذر عصیان طلبند
صد کوه گناه را بیک مو بخشند ‌ه پس بنابرین لازم نمی آید که هر گاه دیانها ظاهر شود مجادله
و احتجاج از جانب بندگان نتوانند واقع شد چه میتواند بود که احتجاج بوده باشد بهانهٔ خویش
بزبان نباشد و باعضای دیگر واقع شود فقد بر دویم گوید میتواند بود که وجه تدبر که مصنف
دام ظله العالی بآن اشارت کرده اند ان باشد که ظاهر آیت تجادل عن نفسها آنست
که مجادله مذکوره از ایشان باراده و اختیار واقع خواهد شد و از روایت مذکوره
فهم نشد که مجادله باختیار و اراده باعضا واقع خواهد بود بلکه ظاهر تشهد اعضا علیه
آنست که شهادت اعضا باختیار و اراده او نخواهد بود و الا تشهد که گفته میشود تشهد
علیه مگر آنکه بگوییم احتمال آن کافیست و منع احتمال مکابره است والله اعلم
خامس سیم معنی و مخلد فی الجنان بیساری که در دعای غسل ید یمنی واقعست خالی از خفا و
پوشیدگی نیست چه ظاهرش آنست که عطا کن خلود در بهشت را بدست چپ من و این
تخصیص را چنانچه ظاهرست ما حصلی پیدا نیست لهذا در مقام توجیه آن در آمده چهار
احتمال دران راه داده اند اول آنکه عادت برین جاریست که هرگاه کسی را حصول امری

بی تعب و مشقت دست داد میگوید فلانه بسیاری یعنی کردم از راه دست چپ خود
فردوسی گوید جهان هرچه خواهد بما میکند ‌ه بدست چپ این کارها میکند ‌ه گویا کنایه از ان است
که سهولت آن بروجهی بود که احتیاج نشد با آنکه دست راست دران بکار رود پس تواند
بود که مراد طلب خلود در بهشت باشد بی آنکه قبل از ان متحمل تعب باید شد مثل صعوبت
گذشتن از پل صراط که از موی باریکترست و از شمشیر برنده تر و برروی دوزخ کشیده
شده و شدت حساب که در وقت عرض اعمال حسن و سیئ زبان سرو کارست و سوختن
بآتش دوزخ که بعض عاصیان است را قبل از دخول بهشت خواهد بود و امثال آن
از عقبات روز قیامت دوم آنکه بای بیساری بای سببیت باشد خلود در بهشت را روزی
من کن بسبب شستن من دست چپ خود را در عبادت تو نهایتش بنابرین بای
جنسی در فقرهٔ اول نیز می باید بای سببیت باشد تا هر دو فقره که قرینه هم واقع شده اند
مناسب یکدیگر باشند و آن بقدر دورست سیوم آنکه مراد بخلد در عبارت مذکور
برات خلود در بهشت باشد و مضاف در کلام محذوف باشد و با بر همانی ظرفیت خود
باقی بوده باشد یعنی عطا کن نامه اعمال مرا بدست راست من تا علامت رستگاری
من باشد و برات خلود در بهشت عنبر سرشت را بدست چپ من تا آن نیز بی بهره نماند
و هر دو دست حامل احسان تو باشند و این وجه چنانچه مخفی نیست از وجوه دیگر بصواب
نزدیکترست والله اعلم چهارم آنکه مراد بیسار یسار در مقابل یمین نباشد بلکه یسار در مقابل
اعسار باشد و تنگی معاش که بمعنی توسعه و فراخی حال است و مراد از ان کثرت
طاعات و عبادات باشد یعنی عطا کن مرا خلود در بهشت را بسبب کثرت طاعات
و وفور عبادات من و برین تقدیر نیز بای بیساری بای سبب خواهد بود و در کلام
ایهام تناسب رعایت شده خواهد بود و آن عبارتست از آنکه جمع کنند در کلام میان

و در لفظ کر یحیب معنی که از ایشان اراده شده مناسب هم نباشند نهایتش
اینست که یکی از ایشان را معنی دیگر باشد که باعتبار آن معنی مناسبت باهم داشته
باشند مثل قوله تعالی وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ که نجم درین کلام بمعنی
ما نجم من الارض استعمال شده یعنی انچه از زمین بروید و او را ساق نباشد و ظاهر
که با شمس مناسب نیست و قمر نیست نهایتش باعتبار معنی دیگر که آن کوکب است مناسب
است و ازین قسمت حدیث مشهور لا یزال المنام طایراً حتی یقص فاذا قص وقع یعنی
همیشه خوابی که دیده باشند مانند مرغ پرنده در پرواز می باشد مادام که قصه نشود
و آنرا وانگوید چون قصه کردند و وا گفتند می افتد کنایه از آنکه خواب را
تا وا نگفته اند اثر آن از نیکی و بدی بظهور نمیرسد چرا که درین حدیث لفظ قص بمعنی
قصه کردن که از و اراده شده مناسب طایر نیست که با او در کلام جمعست نهایتش
او را معنی دیگر است که بآن معنی مناسبت با او دارد چه قص در لغت عرب بمعنی
بریدن بال نیز آمده است پس نظر بآن معنی معنی کلام اینچنین خواهد شد که مرغ خواب
همیشه در پرواز است تا بال او را نبریده اند چون بال او بریده شود می افتد و این معنی
اگر چه مقصود نیست اما اجراء کلام برین وجه از اقسام بلاغت و این وجه اگر چه بتقدیر
اما خالی از لطفی نیست نمایش چهارم ظاهر این حدیث دلالت دارد بر آنکه حضرت
در وضوی مذکور هر یک از رو و دستها را زیاده از یکمرتبه نشسته باشند و این
موید قول جمعیت از علما که گفته اند شستن مرتبه دوم سنت نیست و بر عضوی
میباید یکمرتبه شسته شود چه اگر غسل ثانی سنت می بود چون حضرت در مقام بیان
وضوی تام الاجزا بودند از حضرت واقع میشد و اگر واقع میشد راوی ذکر آن
میکرد چنانچه ذکر مضمضه و استنشاق و دیگر سنتها که از حضرت نقل آمده بود کرده

و دیگر آنکه حضرت در آخر حدیث فرموده اند که خلق الله من کل قطره ملکا یقدسه و یسبحه و هیچ
شک نیست که اگر دو بار اعضای مذکور شسته شده باشد عدد قطرات بیشتر خواهد بود و مقام
اقتضای ذکر آن خواهست نمود پس معلوم شد که سکوت راوی از ذکر آن بواسطه عدم
وقوع آن از حضرت صلوات الله علیه و آله و بعضی گفته اند چون استحباب دو مرتبه
شستن اعضا در وضو نهایت شهرت و شیوع داشت و بر همه کس معلوم بود راوی با آنکه
از حضرت واقع شده بود بظهور گذاشته در مقام تصریح بآن نشد چنانچه در مضمضه و استنشاق
همین بذکر مضمضه و استنشاق اکتفا کرد و نگفت که هر کدام سه مرتبه واقع شده و درین
سخن نظرست چه شایع بودن و اشتهار آن درین مرتبه در معرض منعست و چون این سخن بنا
و حال آنکه ابن بابویه که از مشاهیر علمای مذهب است مصرست بر آنکه غسل دوم سنت نیست
و در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام که آنحضرت فرموده اند و الله ما کان وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله
الا مرة مرة یعنی بخدا قسم که نبود وضوی رسول خدای صلی الله علیه و آله مگر آنکه غسل اعضا در آن
یکمرتبه یکمرتبه واقع میشد و بعضی روایات را که اشعاری بر آن دارد که دو مرتبه از ایشان واقع
شده بر حالت تجدید وضو حمل کرده است که تعدد مذکور در ضمن دو وضو واقع باشد نه در وضوی
واحد و شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی که جامع کتاب کافیست در حدیثی که کلینی آنرا مشتمل
دارد بعد از آنکه روایت کرده است که در وضوی امیر المؤمنین علی غسل اعضا همه یکمرتبه
واقع بوده است گفته است این دلیل است بر آنکه غسل اعضا در وضو میباید یکمرتبه زیاده
واقع نشود چرا که عادت حضرت امیر علیه السلام این بوده است که هر گاه دو امر بر ایشان
وارد میشد که هر دو طاعت حضرت عزت بوده است هر کدام باحتیاط اقرب بود و تحمل
مشقت بدنی در مبادرت بآن بیشتر میبایست نمود آنرا میگرفتند حدیث افضل الاعمال احمزها

بعمل می آورده اند پس بعد از منازعت و خلاف این دو شیخ بزرگوار که از متقدمین
علما اند در سنت بودن غسل ثانی چون دعوی توان کرد که اشتهار و شیوع آن
میان امت بر وجهیست که مغنی است از تصریح راوی بعد ازان از حضرت و تحقیق
حق درین مقام اقتضاء بسطی در کلام دارد که وقت را گنجایش آن نیست انجام باید دانست
که از بعض احادیث مستفاد شده که مستحب است که آبی که در وضو صرف میشود یک مد شرعی
بوده باشد و مجتهدین نیز بر طبق آن حکم کرده اند و در کتب فقهی ذکر آن کرده و بعضی از
ایشان چون از قول حضرت درین حدیث محمد بن حنفیه که ائتنی باناء من ماء اتوضأ بها
للصلوة و استنجای حضرت ازان آب استنباط کرده اند که آب استنجا نیز از جمله
آب وضوست بران متفرع ساخته حکم کرده اند که آب استنجا نیز میباید از جمله مد مذکور
بوده باشد و گفته اند آبی که در وضو صرف میشود اغلب آنست که بمد نمیرسد پس آب
استنجا را چنانچه از ظاهر این حدیث مستفاد میشود از انجمله باید دانست تا مقدار آن
بمد رسد و سنت بعمل آید و این نهایت دوری مینماید چرا که هیچ شک نیست که آب
وضوی تمامی که مشتمل باشد بر شستن سر و دستها و مضمضه و استنشاق که هر کدام
بسه کف آب متحقق میشود و غسل هر یک از رو و دستها چنانچه اعتقاد ایشانست
دران دو مرتبه بعمل آمده باشد بمد شرعی میرسد بلکه نزدیکست که گمان شود که مد وفا
بآن نتواند کرد که مد شرعی بمذهب مشهور زیاده از دویست و هفتاد و دو درهم
شرعی نیست و مقدار مذکور چنانچه بعد از رجوع بحساب ظاهر میشود زیاده از چهار یک
من تبریز که تخمینا دو سیر و نیم بسنگ متعارف اکنون باشد درین زمان نیست پس
چون تواند شد که آب استنجا نیز از انجمله محسوب شود و مخفی نماند که امر حضرت امیر علیه السلام
فرزند خود محمد حنفیه را باوردن آب از برای وضو و آوردن او آب را برای وضو

حضرت که این حدیث اشعار بآن دارد بحسب ظاهر دلالت دارد بر آنکه آوردن غیر
آب وضو را از جمله استعانتی که فقها در وضو مکروه دانسته اند نیست و ازینجاست
که بعضی حکم کرده اند که فعل مذکور در وضو مکروه نیست و حمل فعل حضرت بر اینکه غرض ایشان
بیان جواز استعانت در وضو باشد و تنبیه بر عدم حرمت آن اگرچه ممکن است اما بعید دور است

حدیث ششم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ الطایفه محمد بن الحسن الطوسی رحمه الله
از شیخ بزرگوار محمد بن محمد بن النعمان المفید از احمد بن محمد از پدر او محمد بن الحسن بن احمد از سعد بن
عبد الله بن ابی خلف الاشعری القمی که شیخ قمیان و فقیه ایشان و صاحب کتب و ثقه
بوده است و بتاریخ سنه احدی و ثلثمایه برحمت حق واصل شده و بعضی گفته اند سنه تسع و تسعین
و مائتین والله اعلم از احمد بن محمد بن عیسی بن عبد الله الاشعری که او نیز شیخ قمیان و فقیه
ایشان و ثقه و جلیل القدر بوده و ادراک صحبت امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلام
نموده از علی بن الحکم بن الزبیر النخعی که از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده است و از کتب
رجال جرح و تعدیل او ظاهر نیست از داود بن النعمان که خال علی بن الحکم مذکور است و علامه
در خلاصه رجال میگوید داود بن النعمان ثقة عین که گفت سوال کردم از امام بحق ناطق
امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از کیفیت تیمم فقال ان عمارا اصابته جنابة فتمعک
کما تتمعک الدابة فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و هو یهزء به یا عمار تمعکت کما تتمعک الدابة
فقلنا له فکیف التیمم فوضع یدیه علی الارض ثم رفعهما فمسح وجهه و یدیه فوق الکف قلیلا شرح
کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول
راوی گوید پس حضرت در جواب من فرمودند عمار یاسر را جنابتی دست داده بود چون
او را مانعی از غسل بود بازداشت اینکه جمیع بدن خود را بدل آب بخاک رساند در میان خاک

غلطید همچنانچه چارپایان در خاک غلطند حضرت رسول صلی الله علیه و آله از روی ظرافت
و مطایبه باو خطاب کردند که ای عمار در خاک غلطیدی چنانچه چهارپایان و دواب در خاک
میغلطند پس گفتیم ما باو علیه السلام که پس تیمم را چون باید کرد حضرت در مقام بیان آن
در آمده هر دو دست مبارک را بر زمین نهادند بعد از آن برداشته مسح کردند بآن
دستها روی خود را و دستهای خود را از بالای کف باندکی و مراد بکف اینجا از بند
دست تا سر انگشتان و مراد بمسح آن مسح پشت آن بکف دست دیگر چنانچه از روایات
دیگر فهمیده شده است پیش دوم فتمعکت کما تتمعک الدابة یعنی غلطید زدم و گردیدم در خاک مانند غلطیدن
دواب مراد آنست که جمیع بدن خود را مماس خاک ساخت گویا چون ملاحظه
کرده بوده است که تیمم بدل غسل است و در غسل جمیع بدن را آب میرسانند پس در تیمم
نیز جمیع بدن را بخاک میباید رسانید و هو بهمزة مفتوحة بضم با در لغت بمعنی تحریک
یعنی تحرک کردن و استخفاف و تهدید آن در لغت عرب گاه بیا میباشد و گاه بهمز
چنانچه میگویند بهمزة به و هزئت تمعکت کما تمعک الدابة یعنی ای عمار در خاک گشتی آنچنانچه
دواب و چهارپایان در خاک میگردند میتواند بود که این کلام استفهام انکاری
باشد یعنی آنچنین بنابایست کرد و میتواند بود که جمله خبری باشد و لازم معنی از آن
اراده شده باشد یعنی ما را معلوم شد که آنچنین کرده و استعمال جمله خبری برین وجه در لغت
آمده چنانچه بکسی که توریة را از بر کرده است میگویند حفظت التورية بغرض اعلام مخاطب
بعلم خود بآنکه او حفظ توریة کرده است چه اخبار او بفعل خودش وجهی ندارد نهایتش
وجه اول انسب است بقول حضرت که و هو یهزء به فقلنا له فکیف التیمم این عبارت را
دو احتمال است اول آنکه کلام راوی باشد که داود بن النعمان است یعنی بعد از آنکه
حضرت امام علیه السلام عمل عمار را نقل کردند ما از و پرسیدیم که پس تیمم را چون باید کرد

وحضرت امام تیمم مذکور را بر وجه مذکور بعمل آوردند دوم آنکه کلام صحابه باشد رضوان الله
علیهم یعنی وقتی که عمل مذکور بر آن وجه از عمار واقع شد و حضرت رسالت باو آن خطاب
فرمودند و از آن معلوم شد که تیمم بر آن وجه مرضی حضرت نیست صحابه که در آن مجلس با عمار
حاضر بودند از حضرت رسالت سؤال کرده باشند از کیفیت تیمم و تیمم مذکور بر وجه
تعلیم ایشان از رسول صلوات الله علیه صادر شده باشد و بعد از آن ایشان صورت
مجلس را نقل کرده باشند و تعبیر از سؤال خود از حضرت به فقلنا کرده و امام علیه السلام
کلام ایشان را بلفظ حکایت فرموده باشند و الا سیاق کلام اقتضای آن میکند
که بجای فقلنا فقالوا گفته شود و برین تقدیر ضمیر غایب در وضع و رفع و مسح راجع به
پیغمبر صلوات الله علیه و آله خواهد بود و مؤید توجیه ثانیست آنچه ابن بابویه در
کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که آن
حضرت فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله ذات یوم لعمار فی سفر له یا عمار
بلغنا انک اجنبت فکیف صنعت قال تمرغت یا رسول الله فی التراب قال فقال له کذلک
یتمرغ الحمار افلا صنعت کذا ثم اهوی بیدیه الی الارض فوضعهما علی الصعید ثم مسح جبینه باصابعه
و کفیه احدیهما بالاخری ثم لم یعد ذلک یعنی رسول خدای صلوات الله علیه و آله روزی
بعمار خطاب کرده فرمودند ای عمار بما رسیده است که تو جنب شده بودی چون
آب نبود که غسل کنی چون کردی عمار گفت بدن خود را در خاک گردانیدم ای رسول
خدای امام علیه السلام گفت بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باو گفتند الاغلطند
فلان بر نه وجه در خاک میغلطند چرا آنچنین نکردی و هر دو دست مبارک را بجانب
زمین فرود آوردند و بر خاک نهادند و بعد از آن مسح کردند پیشانی خود را بانگشتان
خود و هر دو سر دست را یکی را بدیگری و اعاده نکردند بواسطه مسح دستها دست

نهادن بر خاک را و روایتی که مجی السنه که از علما اهل السنه است در کتاب
مصابیح نقل کرده است و عبارت ان اینست قال عمار کنا فی سریة فاجنبت فتمعکت فصلیت
فذکرت للنبی صلعم فقال انما کان یکفیک هکذا فضرب النبی صلی الله علیه و آله بکفیه الارض و نفخ
فیهما ثم مسح بهما وجهه و کفیه یعنی عمار گفت در لشکری با پیغمبر بودیم و مرا جنابتی دست
داد پس در خاک غلطیدم و نماز کردم بعد ازان نقل کردم آنرا بحضرت پیغمبر صلوات الله
علیه و آله چون بخدمت آنحضرت رسیدم حضرت فرمودند بدرستی که ترا اینقدر کافی
بود که بعمل می‌آوردی و هر دو کف مبارک را بر زمین زدند و برداشته نفس بران دمیدند
که اگر خاکی بران گرفته شده باشد دور شود و بعد ازان مسح کردند بان روی خود را و پشتهای
خود را و ممکن است که حمل بر وجه اول که قلنا کلام راوی باشد نه کلام صحابه بهتر باشد چرا که
حمل برانکه قلنا حکایت از کلام صحابه است بغایت دورست و در حدیث صحیحی که زراره
بن اعین روایت کرده است باین عبارت واقعست که فوضع ابو جعفر علیه السلام کفیه
علی الارض ثم مسح وجهه و کفیه و دلالت روایت ابن بابویه برانکه تیمم مذکور فعل پیغمبر
صلوات الله علیه باشد در معرض منعست چه احتمال دارد که ضمیر اهوی در روایت مذکوره
راجع بامام علیه السلام باشد و بر تقدیر تسلیم که راجع به پیغمبرست صلوات الله علیه لازم
نمی‌آید که عمار این روایت نیز چنان باشد چه میتواند بود که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه
بجهت عمار بیان کرده باشند و امام علیه السلام بجهت داود بن نعمان اگر گویند احتیاج
عمار و امثال او بمعرفت کیفیت تیمم چندان دور نیست چرا که میتواند بود که واقعه مذکوره
در مبدا اسلام بوده باشد قبل از انکه آیت تیمم نازل شود و کیفیت آن اشتهار یابد اما
احتیاج داود بن نعمان بمشاهده کیفیت تیمم امام علیه السلام بغایت دورست و نهایت
استبعاد دارد چرا که راوی مذکور از افاضل راویان حدیث است و همه کس تعریف او

بفضل و کمال کرده است و احادیث بسیار ازو روایت شده چون تواند بود که کیفیت
تیمم که دانستن آن از ضروریات دینست برو مخفی مانده باشد پس حمل روایت برانکه استفسار
مذکور از عمار و اصحاب واقع شده باشد و تیمم مذکور فعل حضرت پیغمبر صلوات الله علیه اولی باشد
بلکه متعین جوابش آنست که احتیاج داود بن نعمان بمشاهده تیمم امام م به بواسطه آن بوده
است که او میدانسته است که تیمم غلطیدن در خاک نیست بلکه بواسطه اختلافی که در کیفیت
تیمم میان اهل اسلام بوده چرا که فرق امت را اقوال مختلف در ان هست چه بعضی مسح تمام
روی و تمام دستها را تا مرفق واجب میدانند و بعضی تخصیص کرده اند وجوب مسح را به پیشانی
و سر دستها از زند و بعضی در مطلق تیمم خواه بدل از غسل باشد و خواه بدل از وضو یکمرتبه زدن
دست را بر زمین واجب میدانند و بعضی دو مرتبه و بعضی تفصیل داده اند و میگویند در تیممی
که بدل از وضو باشد یکمرتبه واجبست و در تیمم بدل از غسل دو مرتبه و بعضی گفته اند سه مرتبه واجبست
یکمرتبه بجهت مسح جبهه و یکمرتبه بجهت مسح دست راست و یکمرتبه بجهت مسح دست چپ پس بعد از
مشاهده این اقوال مختلف اگر داود اراده کرده باشد که بالمعاینه از حضرت امام علیه السلام
مشاهده کند تا او را اطمینان خاطری بهم رسد و شبهه که از ملاحظه اختلاف مذکور او را
رو داده باشد رفع شود چندان دور نخواهد بود و الله اعلم تمثیل اول قول امام علیه السلام
درین حدیث نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله که و هو یهزء به تعجب ظاهر در معرض انکار است
و احتیاج بتوجیه دارد چرا که استهزاء و تمسخر سزاوار مرتبه نبوت نیست و از جهت است
که چون قوم موسی علی نبینا و علیه السلام باو گفتند اتتخذنا هزوا یعنی آیا بجا استهزا
و تمسخر میکنی و ما را قابل آن اخذ کرده قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین گفت پناه میجویم
بپروردگار خود از انکه از جمله جاهلان باشم کنایت از انکه استهزاء و تمسخر عمل ارباب
جهالت و نادانیست و کسی که بوئی از معرفت و دانائی بمشام ایشان رسیده است حق را

از باطل تمیز کرده اند پیرامون آن نمیکردند پس امری که مثل موسی پیغمبر که از اعاظم
اولو العزمست آنرا عمل جاهلان خوانده است چون تواند بود که از حضرت مقدسهٔ
مصطفوی علیه من التحیات ازکاها و من التسلیمات انماها وقوع یابد و بر تقدیر تسلیم
جواز وقوع آن از حضرت صلوات الله علیه نسبت بجمعی که قابل آن باشند صدور آن
از حضرت نسبت بعمار یاسر که از اعیان صحابه رضوان الله علیهم بوده است و مرتبهٔ بزرگی
درمیان ایشان داشته و بثبوت پیوسته است که حضرت صلوات الله علیه و آله بهشت
او را گرامی میداشته اند و با او بتعظیم و توقیر سلوک میکرده اند و نهایت محبت و توجه
باو داشته اند چنانچه نسبت باو بر زبان معجز بیان جاری ساخته اند که عمار جلدة بین
عینی تقتله الفئة الباغیة یعنی عمار بمنزلهٔ پوست میان چشمهای منست یعنی جبههٔ من که از شرفی
که بر سایر اعضا دارد محل سجدهٔ پروردگار واقعست هر آینه شهید خواهند ساخت او را جمعی
که از اهل بغی و ضلالت باشند و آخر در حرب صفین بر دست لشکر معاویه کشته شد
چون مجوز باشد و نهایت آنچه درین باب توان گفت آنست که استهزا اینجا از معنی حقیقی
مستعمل نیست بلکه معنی مجازی از آن اراده شده و مراد نوعی از مزاح و مطایبه است
که از جانب شرع حرجی در آن نیست و صدور آن از حضرت و اصحاب در اخبار نقل شده
و وقوع آن نسبت بعمار و امثال او خللی در شان ایشان نمیرساند بلکه مشعر بر زیادتی
مرتبه و قرب ایشانست نزد حضرت صلوات الله علیه چرا که آن از بزرگان وقوع
یابد مگر نسبت بجمعی که بزیادتی قرب و مرتبه نزد ایشان موصوف باشند چه جبلی انسانست
که بهر کس خصوصیت و محبت بیشتر دارد و موانست با او بیشتر کرده است بیشتر او را در معرض
مزاح و مطایبه که از نتایج انبساط خاطر ناشی میشود درمی آورد و بثبوت پیوسته
از حضرت رسالت صلوات الله علیه فرموده اند که انی امزح و لا اقول الا الحق یعنی

من مزاح و مطایبه واقع میشود نهایتش میگویم مگر آنچه حق باشد و دامان فضل از آلودگی کذب
و باطل آلایش نمیدهم و حکایت مطایبه حضرت با پیرزالی که از ایشان التماس کرد
که بجهت او دعا کنند که حضرت عزت او را بهشت ارزانی دارد مشهورست و آنچنان بوده
که حضرت در جواب او بر سبیل مطایبه فرموده اند اما علمت ان الجنة لا تدخلها العجائز
یعنی هنوز ندانسته که جنت جای امثال تو پیرزالان نیست و عجایز داخل آن نمیشوند
پیرزال مذکور شروع در قلق و اضطراب نموده که گناه پیرزالان چه باشد که ازین سعادت
محروم مانند آنحضرت چون اضطراب او را مشاهده کردند تبسم فرموده این آیت را
تلاوت کردند که انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا یعنی بدرستی که ما آفریدیم در بهشت
ایشانرا از ابتدا آفریدن تازه که نه بر وجه حمل و ولادت باشد پس بکر گردانیدیم ایشانرا
دختران باکره که هرگاه نزد شوهران خود آیند بکر نمایند و دوست و مهربان شوهران
باشند و همه بایکدیگر همسال باشند در سن سی و سه سالگی یکی پیر و یکی جوان نباشند
نقلست از ام سلمه که از پیغمبر صلوات الله علیه و آله پرسید که ایشان کیانند حضرت
فرموده اند هن اللواتی قبضن فی دار الدنیا عجائز شمطا رمصا یعنی جمعی اند از زنان که قبض
روح ایشان شده باشد در حالتی که عجوزه و پیر شده باشند و موی سر سفید کرده
و گوشهای چشم ایشان ریم گرفته و در بعض تفاسیر مذکورست که دختران خرد را بآن
سن رسانند و پیران سال دار را بآن سن رد نمایند و بشوهران خود که در دنیا داشته
اند دهند و اگر شوهران ایشان متعدد باشند بشوهر آخرین دهند و اگر در دنیا شوهر نداشته
باشند یا داشته باشند بهشتی نباشند یکی از جوانان بهشت دهند و در حدیث
وارد است که شوهران را نیز بسن مذکور نقل مینمایند چنانچه از پیغمبر صلوات الله
علیه روایت شده است که فرموده اند یدخل اهل الجنة الجنة جردا مردا مکحلین

جهاد ذا احبنا ثلث و ثلثین سنه یعنی داخل میشوند اهل بهشت بهشت را در حالتی که بی
موی و امرد باشند و خوش چشم و سرمه کشیده و جعد موی و در سن سی و سه سالگی
نمایش دوم وضع یدین بر ارض در حال تیمم که در متن واقعست اگرچه در بعض احادیث
دیگر نیز باین عبارت واقع است اما در اکثر احادیث تعبیر ازان بضرب یدین شده است
یعنی زدن دست بر خاک که آن عبارت از وضع با اعتماد دست نه وضع مطلق و والد بزرگوار
را درین مقام تحقیقی است که در شرح رساله الفیه که نگاشته قلم تصنیف اوست ایراد ان کرده است
و چون مقام مقتضی ذکر آن نیست کسی که اراده اطلاع بران داشته باشد بشرح مذکور
رجوع نماید و بر هر تقدیر خلافست میان علمای ما در آنکه فعل مذکور جزو افعال تیممست
و واجبست که نیت تیمم بران مقدم باشد یا آنکه بمنزله اغتراف در وضوست که عبارت
از برداشتن آبست بدست بواسطه شستن روی و چنانچه آنرا از افعال وضو نشمرده
اند این نیز از افعال تیمم نیست و ظاهر کلام اکثر علما رضوان الله علیهم اشعار بر اختیار
شق اول دارد که جزو است و نهایتش شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب نهایة الاحکام
شق ثانی را اختیار کرده است و فعل مذکور را خواه وضع ید باشد و خواه ضرب
ید جزو تیمم نمیداند چنانچه اغتراف جزو وضو نیست بلکه فعل مذکور بمذهب او فعلیست واجب
خارج افعال تیمم و شیخ شهید علیه الرحمه برو در اختیار این مذهب دو اعتراض کرده است
اول آنکه اغتراف در وضو فی نفسه واجب نیست بلکه اگر بوجه دیگر رسانیدن
آب بر روی میسر باشد مثل زدن روی بر آب یا داشتن روی در زیر ناودان و امثال
ان و امثال آن وجوب اغتراف ساقط خواهد بود بخلاف فعل مذکور در تیمم که فی نفسه
واجبست و محل دیگر مثل وضع پیشانی بر خاک و امثال آن بدل ان نمیتواند شد
پس میان آن و اغتراف فرق باشد و جوابش آنست که فرق مذکور بمذهب علا

ضرری ندارد و او نیز قایل است بآنکه فعل مذکور در تیمم فی نفسه واجبست نهایتش
شرط نمیداند نه جزو و حرجی نیست از آنکه فعلی در عبادتی واجب باشد و جزو نباشد چنانچه
در اعتکافی که در شهر رمضان واقع باشد گفته اند که روزه ایام اعتکاف مذکور شرط است
و جزو اعتکاف نیست مگر آنکه غرض شیخ شهید علیه الرحمه آن باشد که قیاس آن بر
اغتراف خوب نیست چرا که بنابر تفرقه مذکور قیاس مع الفارق میشود و قیاس مع
الفارق را علما اعتبار نکرده اند دوم آنکه اگر حدثی واقع شود میان اغتراف و شستن روی
همه اتفاق دارند بر آنکه خلل در وضو نمی نماید و چون بهمان آب نیت کرده روی را بشوید
وضو صحیح است بخلاف فعل مذکور در تیمم که بعد ازان و قبل از مسح جبهه اگر حدثی واقع شود
بآن دست مسح جبهه نمیتوان کرد و اعاده ضرب یا وضع ید بر ارض واجبست و جوابش
آنست که اگر غرض شیخ شهید علیه الرحمه آنست که وقوع حدث میان ضرب ید و مسح
جبهه بمذهب علامه نیز موجب ابطال تیمم است و واجبست اعاده آن لا نسلم که چنان
باشد چه او در نهایة الاحکام تصریح کرده است بآنکه وقوع حدث مذکور خلل در صحت
تیمم نمیکند و موجب اعاده ضرب ید بر ارض نیست و اگر غرض او آنست که خلل مذکور بمذهب
دیگران است که فعل مذکور را جزو تیمم میدانند بعلامه ضرری نخواهد داشت و بباید
دانست که علامه قدس سره با وجود آنکه حکم بعدم جزئیت فعل مذکور کرده است
جایز دانسته است که نیت تیمم مقارن آن واقع شود و بنابرین برو وارد است که هرگاه
چنان واقع شود لازم می آید که نیت مقارن هیچ جزو از اجزاء تیمم نشده باشد چه
مقارنت نیت متحقق نیست مگر بمقارن داشتن آن بجزو اول و حال آنکه مقارنت
نیت در جمیع عبادات واجبست اجماعا پس نگوید که در وضو نیز تجویز شده است
که نیت را مقارن شستن سر دستها یا مضمضه یا استنشاق دارند و حال آنکه هیچکدام

از انها جزو وضو نیست پس تجویز مقارنت نیت تیمم بفعلی که جزو نباشد متضمن عدم تحقق
مقارنت واجب نباشد چرا که انها اگرچه بالاصاله جزو وضوی واجب نیست اما بعد از
مقارنت نیت بان جزو وضوی کامل میشود چنانچه از علما تصریح بان واقع شده است
پس مقارنت نیت بان متضمن مقارنت نیت بوضوی کامل خواهد بود و وضوی کامل فرد
وضوی واجبست پس مقارنت نیت بوضوی واجب نیز متحقق میشود باشد مگر انکه گویم
مذهب علامه نیز انست که فعل مذکور نیز بالاصاله جزو تیمم نیست بحیثیتی که واجب باشد تقدم
نیت بران مانند مسح جبهه و بدین اما هرگاه نیت مقارن ان شود جزو تیمم میشود در نسبت
اغتراف در وضو و بنابرین هیچ تفرقه میان فعل مذکور و اغتراف نخواهد بود
ظاهر فعل امام علیه السلام که فرمود وجهه اشعار بان دارد که در تیمم مسح تمام رو واجب باشد
واین مذهب علی بن بابویه است از علمای ما و بعض احادیث دیگر نیز درین حکم موید او است
نهایتش سید مرتضی علم الهدی اجماع نقل کرده است بر انکه مسح تمام رو واجب نیست و بعضی
احادیث معاضد قول او نیز هست که بعضی از انها ناطق است بوجوب مسح جبهه و بعضی بمسح
جبین و شیخ ابو القاسم رحمه الله حکم کرده است بتخییر میان مسح تمام روی و بعض روی یعنی
جبهه که هر کدام اختیار شود واجب در ضمن آن بفعل آمده است و نقل مذهب مذکور از ابن
ابی عقیل نیز کرده است و گویا واجب نبودن مسح تمام رو را که در کلام سید مرتضی رحمه الله
واقعست حمل کرده است بر عدم وجوب بعینه واما استیعاب دستها در مسح بحیثیتی
که مسح دستها تا مرفقین واجب باشد این حدیث صریحست در عدم آن نهایتش علی بن
بابویه آنرا واجب دانسته بواسطه انکه در بعض اخبار بر این نحو وارد شده است و اگر
دران نیز قایل بتخییر شویم میان مسح دستها تا مرفق و میان مسح سر دستها تا زندها ماند دره
چندان دور نخواهد بود والله اعلم تأسیس تتمیم باید دانست که ظاهر این حدیث دلالت

بر انکه امام علیه السلام در حال اخبار از تیمم حضرت رسالت صلم یا حضرت رسالت صلوات الله
علیه در حال بیان تیمم بعمار علی الاحتمالین المذکورین در زدن دستها بر ارض یکمرتبه
اکتفا کرده باشند و هیچ شک نیست که سخن از تیمم جنب میکذشته است بواسطه
انکه عمار بواسطه رفع جنابت تیمم کرده بود چنانچه سبق ذکر یافت پس این حدیث
بحسب ظاهر حجت جمعی تواند بود که در مطلق تیمم خواه بدل از وضو باشد و خواه
بدل از غسل یکمرتبه زدن دست را بر زمین کافی میدانند و میان التیممین تفرقه
نکرده اند مثل سید مرتضی علم الهدی و شیخ مفید علیهما الرحمه و موید مذهب
ایشانست حدیث موثقی که زراره درین باب روایت کرده و حدیث حسنی که از ابن
مقدام نقل ان بثبوت رسیده است مترجم گوید حدیث موثق مذکور حدیثیست
که عبد الله بن بکیر از زراره ابن اعین روایت کرده است که او گفت سالت ابا جعفر علیه
السلام عن التیمم فضرب بیده الارض ثم رفعها فنفضهما ثم مسح بهما جبهته و کفیه مرة واحدة یعنی
سوال کردم از امام محمد باقر علیه السلام از کیفیت تیمم یعنی پرسیدم از ان حضرت
که تیمم را چون باید کرد امام علیه السلام در بیان تعلیم آن بمن درآمده زدند هر دو دست
مبارک را بر زمین بعد ازان برداشتند و تکان دادند که اگر خاکی بران گرفته باشد
بریزد و بعد ازان مسح کردند بان دستها پیشانی خود را و هر دو سر دست خود را یکمرتبه و
حدیث حسن مذکور حدیثی که عمر ابن ابی المقدام از امام بحق ناطق امام جعفر صادق
علیه السلام نقل کرده است که انه وصف التیمم فضرب بیده الارض ثم رفعهما فنفضهما
ثم مسح علی جبینه و کفیه مرة واحدة یعنی بیان کردند امام علیه السلام کیفیت تیمم
را برین وجه که زدند هر دو دست مبارک را بر زمین پس برداشتند و تکان دادند
بعد ازان مسح کردند بر جبین و هر دو سر دست خود را یک مرتبه چون درین دو حدیث

تخفیف نیافته است تیمم به تیمم بدل از وضو یا تیمم بدل از غسل و هر دو حدیث صریحست
در انکه امام علیه السلام در هر دو مسح بیک ضرب اکتفا کردند هر اینه موید و مقوی مذهب
سید مرتضی و شیخ مفید علیهما الرحمه است که در مطلق تیمم خواه بدل از غسل و خواه بدل از وضو
یکمرتبه زدن دستها را بر زمین کافی میدانند و میگویند که در تیمم بدل از غسل احتیاج
بدو ضرب نیست و چون عبد الله بن بکیر که راوی حدیث اول است اگرچه ثقه و در
مذهب خود عادل بوده است فطحی مذهب بوده است یعنی بعد از امام جعفر صادق
علیه السلام عبد الله افطح پسر بزرگ او را امام میدانسته و با مامت امام موسی
کاظم قایل نبوده و عمر بن ابی المقدام راوی حدیث دوم اگرچه امامی مذهب بوده
و علماء رجال مدحش کرده اند و صفات نیک او را ذکر کرده اما عادل و ثقه نبوده است
حدیث اول را موثق نامند و حدیث دوم را حسن و مراد بحدیث موثق انست که راویان
آن تا معصوم همه ثقه و راست گو باشند و علمای رجال از راست گویی و ثقه
بودن ایشان خبر داده باشند ولیکن همه امامی مذهب نباشند بلکه بعضی از ایشان
یا همه مخالف مذهب باشند و مراد بحدیث حسن انکه راویان ان همه امامی مذهب
باشند و ممدوح ولیکن همه محکوم بتوثیق و عدالت نباشند و حدیثی که راویان
آن تا معصوم همه امامی مذهب و عادل باشند آن را صحیح میگویند چنانچه سبق ذکر
یافت و آنچه غیر این سه قسمت ضعیف می نامند و آن نیز چند قسمت چنانچه
در محل خود تفصیل یافته است و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب مختلف
از استدلال مذکور بر دو وجه جواب گفته است که این حدیث و امثال ان را دلالت
نیست بر انکه تیممی که امام علیه السلام وصف آن کردند بدل از غسل بود یا بدل از وضو
و جنب بودن عمار دران وقت و قصه او دلالت ندارد بر انکه حضرت بیان تیمم

بدل غسل کرده باشند چه میتواند بود که سایل بعد از مطایبه حضرت بعمار یا بعد از اخبار
امام علیه السلام ازان از کیفیت تیمم مطلق سوال کرده باشد یا از کیفیت تیممی که بدل از
وضو باشد مخفی نماند که این تاویل که علامه رحمه الله مرتکب ان شده اند بغایت دور است
و سوق کلام ابای تمام ازان دارد و حدیث قصه عمار که ابن بابویه علیه الرحمه از
زراره بر وجه صحیح نقل کرده و در بحث دوم سبق ذکر یافت صریحست در انکه
تیمم حضرت رسول صلوات الله علیه و آله بیان تیمم بدل از غسل بوده نه تیمم مطلق چرا که بعد
از انکه عمار نقل تیممی که بدل از غسل جنابت کرده بود بحضرت کرد حضرت بر وجهی که گذشت
با و خطاب کرده فرمودند چرا انچنین نکردی و تیمم مذکور را بیان فرمودند و این صریحست
در انکه تیممی که عمار را بدل از غسل جنابت می بایست کرد انچنان می بایست واقع شود و نیز
حدیث مذکور صریحست در انکه زیاده از یک مرتبه دستهای مبارک را بر زمین نزدند
چه در اخر حدیث واقع است که و لم یعد ذلک یعنی اعاده نکردند حضرت زدن دستها را
بر زمین پس بنابرین مذهب سید مرتضی علم الهدی و شیخ مفید علیهما الرحمه خالی از
قوتی نباشد و بعض احادیث و روایات که دلالت دارد بر تعدد ضرب ید بر ارض در
تیمم ممکنست که محمول شود بر استحباب ضرب ثانی تا موافقت بهم رسد میان حدیث
صحیح زراره که مذکور شد و میان انها و توفیق میان ایشان بر نوجه بهترست از توفیقی
که دیگران کرده اند و گفته اند احادیثی که دال بر تعدد ضربست محمول است بر تیممی
که بدل از غسل باشد و احادیثی که اشعار بر وحدت ضرب دارد بر تیممی که بدل از وضو باشد
چنانچه میان متاخرین مشهورست چرا که در بعض احادیث نزدیک بصریحست در انکه در تیمم
بدل از غسل نیز ضرب یکمرتبه واجبست و انچه بعضی گفته اند که چون عمل وضو خفیف است
از غسل مناسب انست که در تیمم بدل از وضو یکمرتبه ضرب واقع شود و در تیمم بدل از غسل

دو مرتبه قابلیت آن ندارد که دلیل حکمی از احکام شرعی شود و حدیث صحیحی که شیخ ابو
جعفر طوسی علیه الرحمه بوساطت زراره از امام محمد باقر ع نقل کرده است بر نوعی که زراره
گفت سوال کردم از امام علیه السلام از کیفیت تیمم فرمودند هو ضرب واحد للوضوء
والغسل من الجنابة تضرب بیدیک مرتین ثم تنفضهما مرة للوجه ومرة لليدين اگرچه
شیخ ابو القاسم رحمه الله نیز در کتاب معتبر با او موافقت کرده است در فهم تفصیل مشهور
ازان اما بعد از تامل ظاهر میشود که دلالت بر تفصیل مذکور ندارد بلکه بعضی دعوی کرده اند
دلالت آن را بر تعدد ضرب در مطلق تیمم خواه بدل از وضو باشد و خواه بدل از
غسل تا آنکه ابن بابویه بان استدلال کرده است بر تعدد ضرب در تیمم مطلقا و حق
آنست که این حدیث نسبت بانچه شیخ قدس سره و شیخ ابو القاسم ازان فهمیده اند
و نسبت بانچه ابن بابویه ازان استنباط کرده محتمل است و نص در هیچ کدام نیست
چرا که قول امام علیه السلام که هو ضرب واحد محتمل است که بمعنی هو نوع واحد باشد
یعنی تیمم همه یک نوعست و آنچنان نیست که تیمم بدل از وضو نوعی باشد و تیمم بدل از غسل نوع
دیگر و آمدن ضرب بمعنی نوع در عرف اهل شرع شیوع تمام دارد چنانچه گفته اند الطهارة
ضربان مائية و ترابية یعنی طهارت بر دو نوع است طهارت باب و آن وضو و غسل است
و طهارت بخاک و آن تیممست و امثال آن و کلمه والغسل مجرور خوانده شود بعطف
آن بر الوضوء چنانچه ظاهر آنست و جمله تضرب بیدیک الی آخره تفسیر ضرب مذکور بوده باشد
یعنی در مطلق تیمم خواه تیمم بدل از غسل و خواه تیمم بدل از وضو می باید که ضرب ید بر وجهی
بوده باشد که دستها دو مرتبه بر زمین زده شود و هر مرتبه بعد از برداشتن از
زمین تکانده شود یک مرتبه بواسطه مسح رو و یک مرتبه بواسطه مسح یدین و محتمل است
که ضرب بمعنی خود باشد چنانچه ظاهر آنست و کلمه والغسل مرفوع خوانده شود که ابتدا

کلام بوده باشد نه جزو کلام اول یا مجرور خوانده شود بحرف جر محذوف متعلق
بتضرب که کلام درین تقدیر باشد که و تضرب بیدیک للغسل من الجنابة مرتین
الی آخره و عطف از قبیل عطف جمله فعلی باشد بر جمله اسمی و حاصل معنی آنکه
تیمم از برای وضو یک ضربست و از برای غسل دو ضرب چنانچه مشهورست و بالجمله بر هر دو
تقدیر ناچارست در حدیث مذکور از ارتکاب خلاف ظاهر اما بر حمل اول بواسطه آنکه
ظاهر از ضرب درین مقام آنست که بمعنی زدن دست باشد نه بمعنی نوع و اما بر حمل ثانی
بواسطه آنکه ظاهر عطف مفرد بر مفردست نه عطف جمله بر جمله و تقدیراتی که در کلام مذکور
شد نیز خلاف اصل است و بخاطر میرسد که ممکنست که ضرب محمول شود بر ضرب ید بر ارض
چنانچه ظاهر آنست و کلمه والغسل مجرور خوانده شود و معطوف باشد بر الوضوء همچنانچه ظاهر
آنست نیز نهایتش مراد از قول حضرت که ضرب واحد وحدت نوعی باشد نه وحدت
عددی یعنی ضرب ید بر ارض در مطلق تیمم خواه بدل از وضو باشد و خواه بدل از غسل
یک نوع است یعنی آنچنان نیست که انحای آن در تیممین مختلف باید که واقع شود مثل
آنکه در یکی باید اعتماد در ضرب بیشتر باشد و در دیگری کمتر یا در یکی علوق تراب شرط
باشد و در دیگری نباشد و امثال آن از اختلافات محتمله و حمل وحدت بر وحدت نوعی
نیز که درین حمل ارتکاب شده اگرچه خلاف ظاهرست اما برین تقدیر ارتکاب خلاف
ظاهر چنانچه مخفی نیست کمترست از حملین سابقین والله اعلم انجام بباید دانست که میان
علمای ما رضوان الله علیهم اشتهار یافته است که در تیمم علوق تراب بر دستها شرط نیست
یعنی لازم نیست که زدن دستها بر زمین بر وجهی وقوع یابد که قدری خاک بعضی
از کفها گرفته شود و ابن جنید از علمای ما و جمعی از علمای اهل سنت علوق مذکور
را در تیمم شرط میدانند و بر مذهب مشهور برین وجه استدلال شده است که بعض روایات

صحیحه وارد است که دلالت بر استحباب نفض دارد که عبارت از تکانیدن دستها است
بعد از برداشتن از زمین و اگر علوق تراب شرط می بود نفض مذکور سنت نمی بود
چه هیچ شک نیست که نفض بواسطه آنست که اگر خاکی یا گردی در دستها مانده باشد
بریزد و در وقت مسح رو بر رو کشیده نشود پس هرگاه دور کردن خاک از دست
سنت باشد چون تواند بود که علوق آن واجب باشد و والد بزرگوار در شرح الفقیه
اشاره بضعف این استدلال کرده اند و گفته اند تجربه حاکم است بانکه بمجرد تکانیدن
دست جمیع انچه از خاک در کفها گرفته شده نمی ریزد بلکه اجزای صغیر غباری باقی
میماند پس میتواند بود که غرض از نفض آن باشد که اگر خاک بسیاری در دستها بوده
باشد که مسح بآن باعث آن باشد که رو خاک آلود و بدنما شود پاره ریخته شود و آن مرتبه
باقی نماند نه آنکه مطلقا اثری از آن در دست نماند پس استحباب نفض منافات نداشته
باشد باشتراط علوق و بروایات مذکوره استدلال بر عدم اشتراط علوق نتوان
کرد بلکه میتوان دعوی کرد که دلالت بر اشتراط آن میکند چرا که استحباب نفض
در روایات مذکوره مطلق واقع شده بی آنکه مقید بحال علوق تراب باشد و ظاهر است
که تا علوق تراب متحقق نباشد نفض واقع نمیتواند شد و پس مشتمل نخواهد بود پس
علوق تراب شرط باشد و نهایت انچه در جواب توان گفت آنست که این استدلال
برین وجه کاهی تمام است که نفض مذکور واجب باشد و هیچکس از علما قایل بوجوب
آن نشده است و بعد از آن در مقام تقویت استدلال ابن جنید شده اند بآیه کریمه
فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه بر این وجه که من در کلمه منه ظاهر آنست که من تبعیض باشد
یعنی مسح کنید در حال تیمم بعضی از روی خود را و بعضی از دستهای خود را بعضی
از خاک چرا که اگر محمول بر من ابتدائیه شود باین معنی که مسح رو و دستها را ابتدا کنید

که ابتدا آن از خاک باشد معنی نجابت ناخوش و بی محصل میشود و هرگاه من تبعیض
باشد لازم خواهد بود که مسح ببعضی از خاک واقع شود و این متحقق نمیتواند شد مگر بعلوق قدری
از خاک در دستها پس علوق واجب باشد و گفته اند آنچه روایت صحیح زراره که از
امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده اشعار بآن دارد که ضمیر منه راجع بتیمم است منافات
بآن ندارد که من من تبعیض باشد چه عبارت حدیث مذکور در این باب آنست که امام علیه السلام
بعد از ذکر آیت وضو و تفسیر آن فرموده ثم قال فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا
فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه فلما ان وضع الوضوء عمن لم یجد الماء اثبت بعض الغسل مسحا لانه
قال بوجوهکم ثم وصل بها وایدیکم منه ای من ذلک التیمم لانه علم ان ذلک اجمع لا یجری علی
الوجه لانه یعلق من ذلک الصعید ببعض الکفین ولا یعلق ببعضها ثم قال ما یرید الله لیجعل
علیکم فی الدین من حرج والحرج الضیق یعنی حضرت عزت تعالی وحده العزیز بعد از فراغ از
بیان وضو فرموده اند که اگر موجب وضو بهم رسد شما را پس نیابید آبی که بآن طهارت
کنید پس تیمم کنید بخاک پاک برین وجه که مسح کنید بعضی از روی خود را و بعضی از دستهای
خود را یعنی از آن پس چون وضع کرد و ساقط ساخت وضو را از کسی که آب نیابد بدل
بعضی از غسل مسح را قرار داد بواسطه آنکه گفت مسح کنید بعضی از رو را و بعد از آن
متصل ساخت بآن و گفت مسح کنید دستهای خود را یعنی بعضی از دستهای خود را
بآن یعنی بآن تیمم بواسطه آنکه میدانست که خاک بتمامه بر رو جاری نمیشود چرا که بعضی از کفها
دست خاک گرفته میشود و بعضی نمیشود و بعد از آن گفت ما یرید الله لیجعل علیکم
فی الدین من حرج یعنی نگردانیده است پروردگار شما در امور دین بر شما حرجی و مراد
بحرج تنگی است و دلیل ساخته اند کلام حضرت را در آخر حدیث مذکور که لا یعلق
من ذلک الصعید ببعض الکفین ولا یعلق ببعضها بر اشتراط علوق تراب در تیمم چنانچه

مذهب ابن جنید است و کویا وجه دلالت کلام مذکور برین مطلب آنست که از روایت
دلالت کرد بر آنکه حضرت عزت چون دانسته که خاک مذکور در وقت مسح روی
بر جمیع رو جاری نمیشود بواسطه آنکه بعضی از دست میکیرد و بعضی نمیکیرد کفته مسح کنید
بعضی از روی و از بعضی از دستهای خود را بعضی از خاک و کسی که در عبارت
روایت مذکور و تعلیل امام علیه السلام چنانچه حق تامل نماید اشعار روایت
مذکور بر وجوب علوق تراب در دست بر وی مخفی نخواهد ماند و برو معلوم خواهد شد
کریمه که امام علیه الصلوة و السلام ضمیر منه را راجع باو ساخته اند مراد بان خاکیست
که تیمم بان واقع میشود نه نفس تیمم و الله اعلم

حدیث هشتم

روایت شده است بسند مذکور از شیخ سعید شیخ شهید قدس الله روحه که گفت
خواندم بر شیخ فخر الدین ابن مطهر دام فضله در خانه شیخ مشار الیه که در حله واقع بود
آخر روز جمعه بیستم شهر جمادی الاولی سال هفتصد و پنجاه و شش هجری و شیخ
مذکور گفت خواندم بر پدر بزرگوار خود شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه و او گفت روایت
کرد مرا پدر من شیخ سدید الدین از سید رضی الدین بن طاوس که از اعیان علما
امامیه است و مصنف چندین کتاب و رساله است و از نهایت احتیاط که در دیانات
داشته اند با وجود اهلیت فتوی و اجتهاد در مقام تصنیف کتب فقهی نشده اند و آنچه
نوشته اند در ادعیه و آداب نوشته اند روح الله روحه العزیز از سید شمس الدین
فخار از شیخ محمد بن ادریس از شیخ عربی بن مسافر العبادی از الیاس بن هشام
الحایری از شیخ ابی علی المفید از والد او شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره از شیخ جلیل
شیخ مفید رحمه الله از ابو القاسم جعفر بن محمد از محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن ابراهیم
از پدر او ابراهیم از ثقه صدوق حماد بن عیسی الجهنی البصری که گفت قال لی ابو عبد الله جعفر

بن محمد الصادق علیه السلام یوما یا حماد تحسن ان تصلی قال فقلت یا سیدی انا
احفظ کتاب حریز فی الصلوة فقال لا علیک یا حماد قم فصل قال فقمت بین یدیه متوجها
الی القبلة فاستفتحت الصلوة و رکعت و سجدت فقال یا حماد لا تحسن ان تصلی ما اقبح
بالرجل منکم یاتی علیه ستون سنة او سبعون سنة فلا یقیم صلوة واحدة بحدودها
تامة قال حماد فاصابنی فی نفسی الذل فقلت جعلت فداک فعلمنی الصلوة فقام ابو عبد الله
مستقبل القبلة منتصبا فارسل یدیه جمیعا علی فخذیه قد ضم اصابعه و قرب بین قدمیه
حتی کان بینهما قدر ثلث اصابع منفرجات و استقبل باصابع رجلیه القبلة لم یحرفهما
عن القبلة فقال بخشوع الله اکبر ثم قرا الحمد بترتیل و قل هو الله احد ثم صبر هنیة بقدر
ما یتنفس و هو قائم ثم رفع یدیه حیال وجهه و قال الله اکبر و هو قائم ثم رکع و ملا کفیه
من رکبتیه منفرجات و رد رکبتیه الی خلفه ثم سوی ظهره حتی لو صب علیه قطرة من ماء
او دهن لم تزل لاستواء ظهره و مد عنقه و غمض عینیه ثم سبح ثلثا بترتیل فقال سمع الله
لمن حمده ثم کبر و هو قائم و رفع یدیه حیال وجهه ثم سجد و بسط کفیه مضمومتی الا
صابع بین یدی رکبتیه حیال وجهه فقال سبحان ربی الاعلی و بحمده ثلث مرات
و لم یضع شیئا من جسده علی شیء منه و سجد علی ثمانیة اعظم الکفین و الرکبتین
و انامل ابهامی الرجلین و الجبهة و الانف و قال سبعة منهن فرض یسجد علیها
التی ذکرها الله عز و جل فی کتابه فقال و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا
و هی الجبهة و الکفان و الرکبتان و الابهامان و وضع الانف علی الارض سنة
ثم رفع راسه من السجود فلما استوی جالسا قال الله اکبر ثم قعد علی فخذه الایسر و قد
وضع قدمه الایمن علی بطن قدمه الایسر و قال استغفر الله ربی و اتوب الیه ثم
کبر و هو جالس و سجد السجدة الثانیة و قال کما قال فی الاولی و لم یضع شیئا من

علی شیء منه فی رکوعه و لا سجوده وکان متجنحا ولم یضع ذراعیه علی الارض فصلی رکعتین علی
هذا و یداه مضمومتا الاصابع و هو جالس فی التشهد فلما فرغ من التشهد سلم وقال یا
حماد هکذا فصل **شرح** کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام **آغاز**
مشتمل بر دو بخش **بخش اول** خلاصه معنی کلام راوی آنکه گفت پس روزی امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام گفت ای حماد آیا نیکو میگذاری نماز را من گفتم
ای سید و مهتر کائنات من حفظ میکنم کتاب حریز را که در علم نماز تصنیف کرده است
چون تواند بود که نماز را نیکو نتوانم گذارد امام علیه السلام فرمودند هیچ مانعی نیست ترا
برخیز و نماز کن تا ببینم که چون بآن قیام مینمایی راوی گوید برخاستم در برابر امام
و روی توجه بقبله اسلام آوردم و افتتاح نماز بتکبیر احرام کردم و رکوع
و سجود و سایر آنچه همیشه در نماز بجا می آوردم بجا آوردم پس امام علیه السلام خطاب
کرده فرمودند ای حماد نیکو نمیگذاری نماز را و از روی تعجب گفتند بسیار قبیح مینماید
بمردی از شما که از عمر او شصت سال یا هفتاد سال گذشته باشد و یکنماز را تمام بحدود
و شروطی که از جانب شارع مقرر شده برپای نداشته باشد راوی گوید که از خطاب
تعرض امیز امام علیه السلام من نهایت حزن و الم نفس مرا دست داد و پس گفتم جان
من فدای تو باد تعلیم کن من نماز را تا بعد ازین بر انوجه بجای می آورده باشم امام
علیه السلام بواسطه بیان نماز من برپای خاستند و روی توجه بقبله کرده راست
ایستادند و هر دو دست مبارک را فرو گذاشته بر روی رانها نهادند و انگشتها را
بهم ضم کردند و پاهای مبارک را از هم دور گذاشتند چنانچه فاصله میان ایشان
مقدار سه انگشت از هم گشاده بود و سر انگشتان پا را محاذی قبله کردند چنانچه
بهیچ جانب انحراف نداشت پس از روی خشوع تمام افتتاح نماز کرده گفتند الله اکبر

بعد از ان سوره فاتحه را بترتیل قرائت کردند و سوره قل هو الله احد را بعد از ان
خواندند و بعد از فراغ از قرائت زمانی اندک که گنجایش نفس زدنی در ان باشد
درنگ کردند و هم انچنان ایستاده هر دو دست مبارک را برداشته برابر روی
گرفتند و گفتند الله اکبر و بعد از تکبیر برکوع رفتند و پر کردند کف دستها را
از سر زانوها و انگشتان دست را از هم گشاده داشتند و زانوها را بجانب
عقب شکستند و پشت مبارک را انچنان مستوی و راست نگاه داشتند که اگر
قطره آب یا روغن بر میان ان میریختند بهیچ جانب حرکت نمیکرد چرا که هیچ جانب
از ان جانب دیگر پست تر نبود که طبیعت آب اقتضای حرکت بآن جانب کند و گردن را کشیده
داشتند و چشمها را برهم گذاشتند و سه مرتبه با رعایت ترتیل این تسبیح را بر زبان
معجز بیان جاری ساختند که سبحان ربی العظیم و بحمده بعد از ان راست ایستادند
و چون همه اندام همایون ایشان برقرار ایستاد گفتند سمع الله لمن حمده و هم در
حال ایستادن تکبیر گفتند بعد از انکه هر دو دست مبارک را برابر روی برداشته بودند
و بعد از ان بسجود رفتند و هر دو کف دست را در برابر زانوها پهن کردند و انگشتها را
بهم ضم کرده محاذی روها گذاشتند و سه مرتبه این تسبیح را گفتند که سبحان ربی الاعلی و بحمده
و در حال سجده هیچ یک از اعضای خود را چنان نگذاشتند که بر عضو دیگر نهاده شود و بر هشت
عضو سجده کردند یعنی چنان کردند که بر وجه اعتماد هشت عضو ایشان بر زمین
نهاده شد هر دو کف دست و هر دو آینه زانو و هر دو انگشتان شست پا و جبهه
و انف که عبارت از بینی است و فرمودند سجده بر هفت عضو از جمله فرض است که اگر
ترک شود نماز باطل میشود و ان هفت آنست که حضرت عزت در کلام مجید یاد فرموده
اند درین آیت کریمه **ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا** و آن هر دو کف دست و دو

زانو و دو سر انگشت شصت پا و جبهه و سجده بر انف که نام من آنهاست سنت است
یعنی بفعل آوردن آن متضمن ثواب بسیار است و بر ترک آن عقابی مترتب نیست
و بدون آن نیز نماز صحیحست بعد ازان برداشتند سر مبارک را از سجود و چون راست
نشستند گفتند الله اکبر بعد ازان بر ران چپ خود نشستند و گذاشتند پشت پای راست
را بر شکم پای چپ و گفتند استغفر الله ربی و اتوب الیه یعنی طلب مغفرت
و آمرزش مینمایم از خدای که پروردگار منست و رجوع میکنم در همه حال باو و بسط
کلام در معنی توبه و حقیقت آن در حدیث سی و هشتم بیاید ان شاء الله تعالی بعد ازان
در حال نشستن تکبیر گفتند و بسجده دوم رفتند و گفتند در آن آنچه در سجده اول گفته
بودند یعنی سه مرتبه گفتند سبحان ربی الاعلی و بحمده و هیچ یک از اعضای بدن مبارک
را بر عضو دیگر نگذاشتند که نهاده شود نه در سجود و نه در رکوع و در هر دو حال مجنح
بودند یعنی بال گشاده و کنایه از آنکه ساعدها و بازوها را از بدن مبارک جدا گرفتند
و چنان نکردند که بر بدن نهاده شود و بعد ازان بتشهد نشستند و در حال تشهد انگشتان
دست را بهم ضم کرده بر روی ران گذاشتند و چون از تشهد فارغ شدند مبادرت
بسلام نمودند و مراد بمعرض خطاب در آورده فرمود ندای حماد بر این وجه نماز بگذار
بینش دوم یا حماد تحسن ان تصلی مراد حماد بن عیسی جهنی است که منسوبست بقبیله
جهینه بضم جیم از قبایل عرب و او از ثقات راویان حدیث شیعه است و بخدمت
امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا علیهم السلام رسیده و از هر یک ایشان
صلوات الله علیهم حدیث روایت کرده نقلست که کاظم علیه السلام از برای او دعا
کرد که خدای تعالی او را خانه و زنی و خدمتکاری روزی کند و توفیق پنجاه حج دهد
ببرکت دعای آنحضرت همه را دریافت و چون بقصد حج پنجاه و یکم بجحفه رسید که میقات

احرام اهل شامست در حالی که میخواست غسل احرام بجای آورد غرق شد و عمر شریفش
از هفتاد سال گذشته بود و بهشتاد نرسیده رحمة الله علیه انا احفظ کتاب حریز حریز
بجای بی نقطه و در آخرش رای نقطه دار حریز بن عبد الله سجستانیست که اصل
او از کوفه بوده و چون بسجستان سفر بسیار میکرد بسجستانی مشهور شده است و از اصحاب
امام جعفر صادق علیه السلام است و علمای رجال حکم بثقه بودنش کرده اند و چند جلد
کتاب تصنیف دارد لا علیک لا لای نفی جنس است که اخفش را حذف کرده اند و حذف
اسم لا در امثال این عبارت شایعست و کلام درین تقدیر است که لا بأس علیک
ما اقبح بالرجل منکم فصل کرده اند حضرت درین کلام میان فعل تعجب که اقبح است و معمول
آن که الرجل است بظرف جمهور علمای نحو در جواز آن خلاف کرده اند اخفش و مبرد هر دو تجویز
نکرده اند و مازنی و فرا در ظرف جایز داشته اند و دلیل ایشان وقوع آنست در کلام
عرب چنانچه درین مثال که ما احسن بالرجل ان یصدق یعنی چه نیکو مینماید از مرد
راستگویی و هیچ شک نیست که وقوع آن در کلام امام علیه السلام اقوی دلیل است
بر جواز آن چنانچه مذهب مازنی و فراست و کلمه منکم حالست از الرجل که بحسب معنی
مفعول اقبح است یا صفت اوست و چون الف لام او الف لام جنس است مانعی نیست
از آنکه صفت او غیر معرف بالف لام واقع شود خصوصا گاهی که صفت ظرف باشد چه در
ظرف توسعه هست که در غیر ظرف نیست و مراد اینست که چه قبیح مینماید بمرد در حالتی
که از شما باشد یعنی شیعه باشد یا از صلحای شیعه یا بمردی که صفت او اینست که از شماست
یعنی شیعه است یا از صلحای شیعه تجد و دیا تامة جار و مجرور متعلق است بتجد و تامة
حالست از حدود یا صفت ثانی صلاة فقال تخشع مراد بتخشع فروتنی نمودن
و خوار داشتن نفس است در موقف عبادت و ترس آوردن او از معبود با یعنی ۱

تفسیر کرده اند مفسرین خشوع را در آیه کریمه والذین هم فی صلوتهم خاشعون
که در صفت اهل ایمان وارد شده است یعنی آنچنان کسانی که در نماز خود خشوع
دارند و در صحاح وارد است که خشع بصره ای غضه یعنی خشوع بچشم یعنی برهم
نهادن چشمست و باز داشتن آن از مشاهده محسوسات پس خشوع بدل کنایه
از فارغ داشتن آنست از خیالات و افکار و خشوع باعضا کنایه از بارام
داشتن آن و مانع آمدن ان از حرکات عبث و روایت کرده است شیخ بزر
گوار شیخ ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان از حضرت رسالت پناه
صلوات الله علیه و آله که آنحضرت دیدند مردی را که در اثنای نماز با ریش خود
بازی میکرد فرمودند اما انه لو خشع قلبه لخشعت جوارحه یعنی هر آینه اگر خشوع
میداشت دل او بخشوع میبود جوارح و اعضای او یعنی حرکتهای عبث نمیکرد و
گفته است بعد از ذکر روایت مذکور که درین حدیث دلالتست بر آنکه خشوع در نماز
هم بدل میباید و هم باعضا اما خشوع بدل آنست که فارغ دارد دل خود را از جمیع
آنچه غیر نماز است و همگی همت او را مصروف نماز دارد و چنان نکند که در خانه دل
عابد غیر معبود و عبادت او چیزی راه یابد و اما خشوع بجوارح و اعضا آنست
که چشم خود را از همه چیز بپوشاند که اشتغال او بدین اشیا باعث شغل دل
او بامر غیر عبادت نشود و همگی اعضا متوجه نماز باشد و بهیچ جانب التفات و میل
نکند و جمیع اعضا را از فعل عبث و حرکات بیکار باز دارد دوم قرائت الحمد بترتیل ترتیل
عبارت از رعایت تانی و آهستگی است در قرائت که تند و بشتاب خوانده نشود
و واضح کردن حروف و الفاظ بر وجهی که جمعی که بشنوند حرف حرف از او توانند
شمرد و ماخوذ است از قول عرب در صفت دندانهای از هم گشاده که ثغر رتل و مرتل

و ثغر دندانست و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که آنحضرت
فرمودند الترتیل حفظ الوقوف و بیان الحروف یعنی ترتیل رعایت کردن وقف
تام و وقف حسن است در حال قرائت و ادا نمودن حروف بر صفاتی که قرا اعتبار
کرده اند مثل همس و جهر و استعلا و اطباق و غنه و امثال آن و ترتیل مذکور بهر یک
ازین دو تفسیر که مذکور شد سنت است و قرائت بدون رعایت آن نیز در نماز
مجزیست و بعضی که امر را در آیه مذکوره بر وجوب حمل کرده اند گفته اند ترتیل بیرون
آوردن حروفست از مخارج خود بر وجهی که از یکدیگر متمایز باشند و بهم مخلوط
نباشند چنانچه توان میان ایشان تمیز کرد هنیئة بقدر ما یتنفس هنیئة بصیغه تصغیر
بمعنی لمحه قلیل و زمان اندک و یتنفس بصیغه مجهول حیال وجهه یعنی برابر روی کنایه از آنکه
دستها را در حال تکبیر زیاده از برابر روی بلند نباید کرد و ملأ کفیه من رکبتیه
یعنی مماس سازند سر زانوها را بتمام کف و برسیدن سر انگشتان بزانو که
قدر واجبست اکتفا نکند چه ظاهر آنست که مراد بکف اینجا مجموع باطن دستست
داخل انگشتان و بباید دانست که انحنای در رکوع تا حدی که انگشتان بسر زانو
برسد واجبست و زیاده بران که حضرت بعمل آورده اند سنت چنانچه حدیثی که
زراره روایت کرده است بآن ناطقست فقال سبحان ربی العظیم و بحمده سبحان
مصدریست همچو غفران بمعنی تنزیه و همیشه مضاف مستعمل میشود و نصبش بمفعول
مطلق بودنست و فعلش مقدریست همچو فعل معاذ الله که درین تقدیریست که اعوذ
معاذ الله پس سبحان ربی درین تقدیریست که اسبحه سبحان ربی ای انزهه تنزیها
عما لا یلیق بجناب قدسه یعنی دور میگردانم و پاکی یاد میکنم پروردگار خود را
از جمیع آنچه سزاوار مرتبه الوهیت نیست و برین تقدیر اضافه سبحان برب

از قبیل اضافه مصدر خواهد بود بمفعول و بعضی تجویز کرده اند که اضافه آن از قبیل
اضافه مصدر بفاعل باشد بمعنی تنزه و تقدیرش چنین باشد که سبح اللّه سبحان ربی
یعنی دوری و پاکی موصوف پروردگار من از جمیع آنچه درخور مرتبه جبروت
و کبریایی او نیست و واو وبحمده یا واو حالیست که جمله وبحمده حال باشد از فاعل فعل محذوف
یعنی دور میگردانم پروردگار خود را از اموری که نسبت آن متضمن نقص باشد
و حال آنکه من مشتغلم بحمد و ستایش او بر توفیقی که بمن داده است در آنکه او را بدور
از جمیع قبیحها صفت کنم و بر قابلیت و اهلیتی که بمن ارزانی داشته است تا عبادت
او را شایسته باشم یا حرف عطف است بتقدیر فعلی که جمله مذکور معطوف باشد بر فعل
مقدر و تقدیر کلام چنین باشد که انزهه تنزیها و اشتغل بحمده یعنی تنزیه او میکنم
و یاری میجویم بحمد و ستایش او در آن یا در قیام بعبادت او و گویا چون نسبت
تسبیح و تنزیه پروردگار بخود داده است گمان برده است که شاید نفس او را عجبی و گمانی
زیادتی رتبه بهم رسیده باشد از ارتکاب این چنین فعل بزرگی و خواسته است
آنرا از نفس خود زایل سازد ملحق ساخته است جمله حالی یا جمله عاطفه را بآن جمله کنایه
از آنکه این کار بتوفیق و تمکین او شده است نه بقوت و اقتدار من چنانچه مفسرین
در تفسیر آیه کریمه ایاک نعبد و ایاک نستعین که بعد از حمد و توصیف پروردگار بصیغه
غیبت بصیغه خطاب واقع شده است برین وجه نکته گفته اند سمع اللّه لمن حمده و تضمین
شده است در سمع معنی استجاب و باعتبار آن متعدی شده بلام چنانچه در کریمه
لا یسمعون الی الملاء الاعلی تضمین اصغا که عبارت از گوش انداختن است در آن
شده و بآن اعتبار متعدی شده است بالی و الا قیاس آنست که متعدی بنفس باشد
بین یدی رکبتیه یعنی گذاشتند دستهای مبارک را پیش زانوهای خود نزدیک

بسر زانو و تحقیق معنی بین یدی فلان در ضمن شرح حدیث ثالث سبق ذکر یافت
و ان المساجد للّه تفسیر مساجد درین آیت باعضای سبعه مذکوره که این حدیث
بآن ناطقست میان مفسرین مشهورست و از امام محمد جواد علیه السلام نیز منقول است
که وقتی که معتصم عباسی از ایشان از معنی این آیه استفسار کرد برین وجه بیان فرمودند
و بنابرین معنی فلا تدعوا مع اللّه احدا این خواهد بود که شریک مسازید در سجود خود
غیر پروردگار خود را و اما آنچه بعض مفسرین گفته اند که مراد بمساجد درین آیت
همین مسجدهای متعارفست یعنی این مساجد را مختص بخدا دانید و چون در آن
مشغول عبادت شوید دیگری را غیر خدای خود شریک در عبادت مسازید و بغیر عبادت
او بکار دیگر اشتغال منمایید بعد از آنکه تفسیر آیت از دو امام معصوم علیهما السلام
بر آن وجه روایت شده باشد از معرض اعتبار ساقط خواهد بود و کان مجنّحا
بجیم و نون مشدد و حاء بی نقطه بمعنی بال گشاده کنایه از آنکه هر دو مرفق را
در حال سجود از زمین برداشته بودند چنانچه دستها مانند دو بال شده بود که مرغان
پهن کنند و قول حضرت که و لم یضع ذراعیه علی الارض عطف تفسیری است
تنبیه اول باید دانست که افعالی که این حدیث ناطق است بصدور آن از امام
علیه السلام در حال نماز از واجب و سنت مشترکست حکم آن میان مرد و زن سوای
شش فعل از آنجمله که مخصوص بمردست و نسبت بزنان بر آن وجه سنت نیست
اول فرو گذاشتن دستها در حال قیام بواسطه آنکه زنان را سنت آنست که هر یک
از دستها را بر بالای پستانی گذارند که محاذی آن دست است دوم جدا گذاشتن
پاها از یکدیگر بقدر سه اصبع که ایشان را سنت آنست که نزدیک هم گذارند بر وجهی
که فاصله میان ایشان نباشد سیم تجافی که عبارت از نگذاشتن هیچ عضوست

از اعضا بعضوی دیگر کر ایشان از ترک آن سنت است چهارم تجنیح و بال
گشاده بودن بطریقی که مذکور شد چرا که نسبت بایشان سنت ترک آنست
پنجم تورک در حال جلوس میان دو سجده که عبارت از نشستن بر ران
چپ است بحیثیتی که پشت پای راست در شکم پای چپ واقع شود و چه نسبت بایشان
سنت آنست که بر وجهی نشینند که زانوها مرتفع باشد و ساقها بر رانها منضم و کفهای
پا بر زمین ششم گذاشتن دستها بر سر زانو در حال رکوع که ایشان را سنت آنست
که دستهای خود را بالاتر از آن گذارند بواسطهٔ حدیث صحیحی که زراره بن اعین روایت
کرده است و در کتب حدیث مذکورست ولیکن واجبست ایشان را نیز که مقدار انحنائی
که مردان را واجبست منحنی شوند بمذهب جمهور علما و بعضی احتمال این راه داده‌اند
که نسبت بایشان کمتر از آن کافی باشد و اینقدر دوتا شدن واجب باشد که دستهای
ایشان بر ران رسد بالای زانوها چنانچه روایت زراره مذکوره اشعاری بآن
دارد چرا که دران روایت سبب استحباب گذاشتن دستها بر ران بالای
زانوها نسبت بایشان برین وجه ایراد شده است که لئلا تطأطأ کثیرا فترتفع
عجیزتها یعنی تا منحنی نشود که نشستگاه او بلند شود و ظاهرست که این معنی
بزیادتی انحنا مترتبست نه بر گذاشتن دستها بر زانو و این احتمال چندان دور نیست
و بباید دانست که آنچه این حدیث بآن ناطق است که حضرت صلوات الله
علیه در حال رکوع چشمهای مبارک را برهم گذاشته‌اند منافات دارد بآنچه میان
علما مشهورست و در مصنفات خود ذکر کرده‌اند که سنت است که در حال رکوع
نظر مصلی بر مابین قدمین افتد بواسطهٔ روایت زراره که درین باب از
امام علیه السلام نقل کرده و شیخ قدس سره در کتاب نهایة الاحکام هر دو روایت

عمل کرده است و گفته است مصلی مخیرست میان این دو عمل هر کدام که در حال رکوع
بعمل آورد سنت از و بفعل آمده نهایتش برهم گذاشتن چشمها را که این حدیث
دال است بران دران حالت افضل دانسته است از نظر افکندن بر میان قدمین
و شیخ ابو القاسم در کتاب معتبر عمل باین حدیث کرده و نظر افکندن مذکور را سنت
ندانسته و شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب ذکری جمع کرده است میان هر دو
روایت برین وجه که چون نظر افکندن مصلی بر مابین قدمین در حال رکوع حال او
نزدیکست بحال کسی که چشمها را پوشانیده باشد درین حدیث تعبیر از آن حال بپوشیدن
چشم شده و همان مرادست و جمع برین وجه چنانچه مخفی نیست بقدری دورست و احتمال تخییر
مصلی میان برهم گذاشتن چشم که این حدیث بآن ناطق است و میان نظر
افکندن بر میان قدمین که میان علما اشتهار یافته است و حدیث زراره نیز
دلالت بران دارد چنانچه مختار شیخ قدس سره است خالی از وجهی نیست والله اعلم
بیست و نهم ظاهر آنست که سجود بر انف که این حدیث دلالت بر استحباب
آن دارد غیر از ارغام باشد که در بعض روایات دیگر اشعار بر سنت بودن
آن در سجود هست چرا که ارغام عبارت از نهادن انف بر رغام است و رغام را
که بمعنی خاکست و سجود بر انف که حدیثی که از امیر المؤمنین علیه السلام روایت
شده است دلالت بر استحباب آن دارد چنانچه در ضمن ارغام متحققست
در ضمن نهادن انف بر دیگر اشیائی که سجود بران را جایز دانسته‌اند مثل حجر
و بوریا و حصیر و برگ درخت و امثال آن از چیزهائی که ماکول و ملبوس نیست عادة
نیز متحققست و حدیث مذکور اینست لاتجزی صلوة لایصیب الانف ما یصیب
الجبین یعنی مجزی و مقبول نیست نمازی تا نرسد بانف آنچه بجبین رسیده است

و بعضی گفته اند که ارغام مذکور متحقق میشود بر پسانیدن انف بخاک واگرچه بر وجه
اعتماد که در سجود معتبر است نبوده باشد پس بنابرین میان ارغام و سجود بر انف
نسبت عموم من وجه خواهد بود بمعنی چنانچه صحیح است که هر دو باهم در یک ماده
متحقق باشند مثل آنکه وضع با اعتماد بر خاک واقع شود صحیح خواهد بود که هر یک
بدون دیگری یافت شود چرا که اگر وضع با اعتماد بر غیر تراب واقع شود سجود
بر انف متحقق خواهد بود و ارغام نه و اگر وضع انف بر تراب بر وجه اعتماد نباشد ار
غام بنابر آنچه آن بعض گفته اند متحقق خواهد بود و سجود بر انف نی و در کلام شیخ
شهید علیه الرحمه اشعار بان هست که سجود بر انف و ارغام یکچیز است و میان ایشان فرق
نیست و حال آنکه خود در بعض مصنفات خود هر کدام از ارغام و سجود بر انف را سنت
علیحده شمرده است و بر تقدیری که ارغام وضع انف بر تراب باشد خواه با اعتماد و
خواه بی اعتماد آیا در ضمن وضع انف بر مطلق ما یصح السجود علیه و اگرچه خاک نباشد
سنت ارغام عمل می آید یا نه شیخ زین الدین علیه الرحمه حکم بران کرده اند و وضع بر غیر
را بمنزله دانسته و درین حکم نظر است چرا که محکی درین خلاف نکرده است که ارغام است
وضع انف بر خاک است و قیاس جمیع ما یصح السجود علیه بر خاک قیاس مع الفارق
و قیاس مع الفارق از معرض اعتبار ساقط **انجام** ظاهر قول راوی که فصلی گفتیم بین
علی هذا اشعاری بان دارد که امام علیه السلام در هر دو رکعت بعد از قرائت الحمد سوره
توحید خوانده باشند و این منافات دارد با استحباب مغایرت سوره رکعت ثانیه
بسوره رکعت اول و مکروه بودن تکرار سوره واحد در هر دو رکعت که میان علمای ما
اشتهار یافته است گاهی که مصلی سوره دیگر غیر آن از آنکه تواند خواند و روایت
علی بن جعفر از برادر خود امام موسی کاظم علیه السلام بران دالست و موید مذهب

جمعیت از علما که سوره اخلاص را ازین حکم مستثنی میدانند و میگویند که کراهت
اعاده سوره رکعت اول در رکعت ثانی نسبت بغیر سوره اخلاص است و این ا
خوبست و مویدست بحدیثی که زراره از امام محمد باقر ع روایت کرده است
و حدیث مذکور اینست ان رسول الله صلی الله علیه و آله صلی رکعتین و قرأ فی کل منهما قل
هو الله احد یعنی رسول خدای صلوات الله علیه و آله دو رکعت نماز گزاردند و در هر دو رکعت
بعد از حمد سوره قل هو الله احد خواندند و حمل فعل حضرت صلوات الله علیه بر اعلام
جواز آن و تنبیه بر عدم حرمت اگرچه ممکن است اما بغایت دورست و گویا سوا کردن
سوره اخلاص ازین حکم بواسطه زیادتی مرتبه و شرف آنست بر سایر سور قرآنی چنانچه
شیخ صدوق محمد بن بابویه رحمه الله روایت کرده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد
الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند من مضی علیه یوم واحد فصلی فیه خمس
صلوات و لم یقرأ فیه بقل هو الله احد قیل له یا عبد الله لست من المصلین یعنی کسی را
که گذشته باشد برو روزی و پنج نماز وظیفه آن روز را بجا آورده باشد و در هیچکدام
سوره قل هو الله احد نخوانده باشد باو خطاب کنند که ای بنده خدای تو از جمله نماز
گزاران نیستی و نمازهای ترا مرتبه قبول نیست و روایت کرده است شیخ بزرگوار
شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر خود از ابو ذر و او از حضرت رسالت ص که آن سرور فرموده اند
ایعجز احدکم ان یقرأ ثلث القرآن فی لیلة قلت یا رسول الله و من یطیق ذلک
قال اقرأوا قل هو الله احد خلاصه کلام معجز نظام آنکه آیا عاجز می آید یکی از شما
که در شبی ثلث قرآن را تلاوت نماید من گفتم که طاقت آن تواند بود ای رسول
خدای آن سرور فرمودند بخوانید سوره قل هو الله احد را که خواندن آن برابر
بخواندن ثلث قرآن مینماید و بعض علما در وجه برابر بودن سوره مذکور بثلث

قرآن کلامی ایراد کرده اند که حاصل معنیش اینست که مقاصد قرآن بعد از تحقیق
راجع به سه معنی است معرفت خدای تعالی و طریق پی بردن بشناخت او و معرفت
سعادت و شقاوت اخروی و علم باینکه دران نشاه بچه عمل و کدام اعتقاد بمرتبه سعادت
فایز میتوان شد و بچه عمل و کدام اعتقاد انیکس از جمله اشقیا و ارباب ضلال میشود و سوره
اخلاص متضمن معنی اول است که عبارت از معرفت الله است و توحید و تنزیه او از مشابهت
غیر و نفی والد و ولد و کفو از وجهی آنچه سوره فاتحة الکتاب را ام القرآن میگویند بواسطه اشتمال آن
بر هر یک از معانی ثلثه این سوره را نیز معادل ثلث قرآن دانسته اند بواسطه اشتمال آن بر یکی ازان والله اعلم

حدیث [illegible] هشتم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن
ابراهیم ابن اسحق از هرون بن مسلم بن سعدان که ثقه و جلیل القدر بوده و بسعادت
ملاقات امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام رسیده از مسعدة بن صدقه که
مکنی بابو محمد بود و ادراک صحبت امام محمد باقر و امام جعفر صادق نموده و بعضی گفته اند بصحبت
امام موسی کاظم ع نیز رسیده از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که انحضرت
فرموده اند قال النبی صلی الله علیه و آله یوما لاصحابه ملعون کل مال لایزکی ملعون کل جسد
لایزکی ولو فی کل اربعین یوما مرة فقیل یا رسول الله اما زکوة المال فقد عرفناها فما زکوة
الاجساد فقال لهم ان تصاب بآفة قال فتغیرت وجوه الذین سمعوا ذلک منه قال فلما
رآهم قد تغیرت الوانهم قال لهم بل تدرون ما عنیت بقولی قالوا لا یا رسول الله قال بلی
الرجل یخدش الخدشة و ینکب النکبة و یعثر العثرة و یمرض المرضة و یشاک الشوکة و ما اشبه
هذا حتی ذکر فی حدیثه اختلاج العین **شرح** کلام بلاغت انتظام آن خلاصه آفرینش در ضمن
دو مبحث **مبحث اول** خلاصه معنی کلام امام علیه السلام آنکه پیغمبر صلوات الله علیه و آله

فرموده اند از خیر و برکت دور است هر مالی که زکات آن داده نشود و از رحمت
و غفران الهی دور است هر بدنی که زکات آن نداده باشند و اگرچه در هر چهل روز یکمرتبه
باشد بعضی از حضار مجلس در مقام استفسار درآمده گفتند ای رسول خدای زکات مال
را دانسته ایم که چه معنی دارد مراد از زکات بدنها چیست حضرت فرمودند زکات
بدن آنست که آفتی از آفات باو برسد امام ع فرمودند که از شنیدن این حدیث
از حضرت رسالت ع رنگ روی جمعی از صحابه که حاضر بودند تغیر یافت و فتور عظیمی در ایشان
هم رسید حضرت رسالت چون اثر تغیر در بشره ایشان یافتند دانستند که گمان برده
اند که مراد بآفت واقعه صعب و بلیه عظیمه است که بسیار است که سنوات متعدده ایشان
ازان فارغند چه جای چهل روز پس در مقام تسلی خاطر ایشان درآمده فرمودند آیا میدانید
که من ازین کلام چه معنی اراده کرده ام گفتند نه ای رسول خدای حضرت فرمودند
گاه هست که از مهر خاریدن و امثال آن اندک خراشی در بدن آدمی بهم میرسد
و گاه او را کدورت خاطر و حزنی دست میدهد و گاه هست که وقت راه رفتن پای
او بلغزش درمی آید و گاه او را اندک ناتوانی و بیماری دست میدهد و گاه خاری در پا
یا در بدن او میرود و آنچه مانند آنها باشد میشمردند تا آنکه پریدن چشم را نیز در ضمن
آنها ذکر کردند کنایه از آنکه مراد بآفت امثال این امور است و ادای زکوة بدن در ضمن
هر یک از آنها متحقق و کم کسی است که در اثنای چهل روز یکی ازین امور نسبت باو وقوع
نیابد و زکوة بدن او داده نشود **مبحث دوم** ملعون کل مال لایزکی یعنی از خیر و برکت
دور است و صاحبش ازان خیر نخواهد دید هر مالی که زکات آن داده نشده باشد
کنایه از آنکه ادای زکوة متضمن خیر و برکت در مال چنانچه شاعر گوید زکات مال بدر کن
که فضله رز را چو باغبان ببرد بیشتر دهد انگور و میتواند بود که ملعون بمعنی خود مستعمل باشد

که دوری از رحمت است و مراد بمال صاحب مال باشد بحذف مضاف یعنی ملعون است و از رحمت الهی دور کسی که زکات مال خود ندهد بر قیاس پس فقرهٔ دیگر از کلام یعنی ملعون کل جسد لا یزکی کاز ملعون در ان این معنی اراده شده است ایا بید دانست که ذکر زکوة در فقرهٔ ثانی واقت بدنی را زکات گفتن از باب مشاکله است که یعنی آن در حدیث چهارم مذکور شد چه بمناسبت فقرهٔ اول تعبیر از ان بزکات شده والا بحسب حقیقت اطلاق زکوة بران صحیح نیست ومیتواند بود که بطریق استعاره مبنی باشد که تشبیه شده باشد وصول افت ببدن با داشتن زکات از مال در انکه هر دو بحسب ظاهر موجب نقصانند یکی در مال و یکی در بدن و هر دو بحسب نفع اند و آن در مال حصول خیر و برکت است و در بدن وصول برحمت الهی و ثواب غیر متناهی تخدش الخدشه تخدش درین کلام بصیغه مجهول است و همچنین نکبت و مراد بخدشه تفرق اتصالیست که از زخم ناخن و امثال آن در پوست بدن بهم رسد خواه خون ظاهر شود و خواه نه و تعثر العثره مراد بعثر لغزیدن پاست ومیتواند بود که اعم باشد از لغزیدن پا و لغزش زبان در حال تکلم و یکی بقدر دورست و یشاک الشوکه عرب میگوید شاکته الشوکه یعنی خاری در بدن او خلید و منصوب بودن الشوکه درین فقره بمفعول مطلق بودنست و همچنین الخدشه والنکبه والعثره والمرضه در فقرهای دیگر اگر گویند آنها مصدرست و صحیحست که مفعول مطلق واقع شود بخلاف الشوکه که مصدر نیست پس چون تواند بود که نصب آن باعتبار مفعول مطلق بودن باشد جوابش آنست که گاه هست که مفعول مطلق غیر مصدر میباشد بنا بر مناسبت و ملابستی که بمصدر داشته باشد بر نهجی که آلت مصدر باشد یا صفات مصدر یا مانند آن مثل ضربته سوطا که سوطا با انکه مصدر نیست مفعول مطلق واقع شده است بواسطه انکه سوط بمعنی تازیانه است و آن آلت ضربست و ضرب مصدرست

و اگر قبول نکنند که مفعول مطلق غیر مصدر می باشد میگوییم منصوب بودن آن بنزع خافض است چنانچه از پیش رفت و کلام درین تقدیرست که یشاک بالشوکه و ما اشبه هذا می تواند بود که کلام پیغمبر صلوات الله علیه باشد یعنی زکات بدن وقوع این امورست و آنچه مانند آن باشد حتی پریدن چشم و میتواند بود که کلام امام علیه السلام باشد یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امثال اینها دیگر چیزها ذکر کردند تا انکه پریدن چشم را نیز مذکور ساختند و سبب انکه حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله اختلاج عین را نیز که عبارت از پریدن چشمست از ان جمله شمرده اند آنست که اختلاج عین نیز بنا بر آنچه اطبا ذکر کرده اند آفتیست از آفات بدنی چه آن حرکتی سریع پی در پی که بر غیر عادت از جزو بدن واقع میشود بسبب زیادتی رطوبت غلیظ چسبنده که در بدن بهم میرسد و بعد از انکه که اخته شد باد بخاری غلیظی میشود و چون طبیعت در مقام دفع آن میشود بواسطه غلیظی که دارد قوت دافعه با آسانی از عهده دفع آن بر نمی آید و باعث حرکت و اضطراب عضو میشود و الله اعلم بحقایق الامور

حدیث نهم

روایت شده است بسند مذکور از شیخ بزرگوار ثقة الاسلام محمد بن یعقوب رحمه الله از احمد بن حسن القطان از احمد بن سعید الهمدانی که ثقه و جلیل القدر و صاحب کتب بوده و با انکه در مذهب زیدی بوده چون حدیث بسیار از روات امامیه نقل کرده و خلطه بسیار با ایشان داشته از اصحاب ما شمرده اند و بعضی از و نقل کرده اند که گفته است من صد و پنجاه هزار حدیث با سندان تا بخبر یاد دارم و از سیصد هزار حدیث حرف میتوانم زد از علی بن الحسن بن فضال که از فقهای کوفه بوده و نهایت معرفت باحادیث داشته و علمای

رجال مدحش کرده اند از پدر او حسن بن فضال که از معتمدین رجال است از
امام هشتم و قبلهٔ هفتم ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه شرایف التحیه والثنا از
پدر بزرگوار آن عالی تبار امام موسی کاظم علیه السلام از پدر عالیمقدار آن قبلهٔ احرار
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه التحیه والاکرام از پدر قدسی اطوار آن قدوهٔ
ارباب باطن و ظاهر امام محمد باقر علیه من التحیات والتسلیمات الحظ الکامل والقسط
الوافر از پدر عبادت آثار آن برگزیده خالق لیل و نهار امام زین العابدین علی بن الحسین
علیه سلام الله ملاء الخافقین از پدر عالی گهر آن خجسته سیر امام حسین بن علی علیهما السلام ثم
الملک الوفی از پدر ولایت قران والا گهر امیر المؤمنین و یعسوب الدین
و سید الوصیین و قاید غر المحجلین امام المشارق والمغارب علی بن ابی طالب علیه و آله
شرایف الصلوة والسلام من الله الغالب قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله خطبنا
ذات یوم فقال ایها الناس انه قد اقبل الیکم شهر الله بالبرکة والرحمة والمغفرة شهر
هو عند الله افضل الشهور و ایامه افضل الایام و لیالیه افضل اللیالی و ساعاته افضل
الساعات هو شهر دعیتم فیه الی ضیافة الله و جعلتم فیه من اهل کرامة الله انفاسکم فیه
تسبیح و نومکم فیه عبادة و عملکم فیه مقبول و دعاؤکم فیه مستجاب فاسئلوا الله ربکم بنیات
صادقة و قلوب طاهرة ان یوفقکم لصیامه و تلاوة کتابه فان الشقی من حرم غفران الله فی
هذا الشهر العظیم واذکروا بجوعکم و عطشکم فیه جوع یوم القیمة و عطشه و تصدقوا علی فقرائکم و
مساکینکم و وقروا کبارکم وارحموا صغارکم وصلوا ارحامکم واحفظوا السنتکم و غضوا عما لا
یحل النظر الیه ابصارکم و عما لا یحل الاستماع الیه اسماعکم و تحننوا علی ایتام الناس یتحنن
علی ایتامکم و توبوا الی الله من ذنوبکم وارفعوا الیه ایدیکم بالدعاء فی اوقات صلواتکم
فانها افضل الساعات ینظر الله تعالی فیها بالرحمة الی عباده و یجیبهم اذا ناجوه و یلبیهم اذا نادوه

و یستجیب لهم اذا دعوه ایها الناس ان انفسکم مرهونة باعمالکم ففکوها باستغفارکم
و ظهورکم ثقیلة من اوزارکم فخففوا عنها بطول سجودکم واعلموا ان الله تعالی جل ذکره
اقسم بعزته ان لا یعذب المصلین والساجدین و لا یروعهم بالنار یوم یقوم الناس
لرب العالمین ایها الناس من فطر منکم صائما مؤمنا فی هذا الشهر کان له بذلک عند الله
عتق رقبة و مغفرة لما مضی من ذنوبه فقیل یا رسول الله و لیس کلنا یقدر علی ذلک
فقال علیه السلام اتقوا النار و لو بشق تمرة اتقوا النار و لو بشربة من ماء ایها الناس من
خفف منکم فی هذا الشهر عن ما ملکت یمینه خفف الله علیه حسابه و من کف فیه شره کف
الله عنه غضبه یوم یلقاه و من اکرم فیه یتیما اکرمه الله یوم یلقاه و من وصل فیه رحمه
وصله الله برحمته یوم یلقاه و من قطع فیه رحمه قطع الله عنه رحمته یوم یلقاه و من تطوع
فیه بصلوة کتب الله له براءة من النار و من ادی فیه فرضا کان له ثواب من ادی سبعین
فریضة فیما سواه من الشهور و من اکثر فیه الصلوة علی ثقل الله میزانه یوم تخف الموازین
و من تلا فیه آیة من القرآن کان له مثل اجر من ختم القرآن فی غیره من الشهور
ایها الناس ان ابواب الجنان فی هذا الشهر مفتحة فسالوا ربکم ان لا یغلقها علیکم
و ابواب النیران مغلقة فسالوا ربکم ان لا یفتحها علیکم و الشیاطین مغلولة فاسئلوا
ربکم ان لا یسلطها علیکم قال امیر المؤمنین ع فقمت و قلت یا رسول الله ما افضل
الاعمال فی هذا الشهر فقال یا ابا الحسن افضل الاعمال فی هذا الشهر الورع عن محارم الله
عزوجل ثم بکی فقلت ما یبکیک یا رسول الله فقال ابکی لما یستحل منک فی هذا الشهر
کانی بک و انت تصلی لربک و قد انبعث اشقی الاولین والاخرین شقیق عاقر ناقة
ثمود فضربک ضربة علی قرنک فخضب منها لحیتک فقلت یا رسول الله و ذلک فی
سلامة من دینی فقال صلی الله علیه و آله فی سلامة من دینک ثم قال یا علی

من قتلك فقد قتلني ومن ابغضك فقد ابغضني لانك مني كنفسي وطينتك من طينتي
وانت وصيي وخليفتي على امتي **شرح** کلام معجز نظام در ضمن آغاز و دو نمایش
و انجام **آغاز** مشتمل بر دو نمایش **نمایش اول** خلاصه کلام امیر المومنین علیه السلام
آنکه روزی رسول خدای صلی الله علیه وآله خطبه بر ما خواندند و در اثنای خطبه فرمود
ای معاشر مردم بدرستی که بشما رو آورده است و نزدیک شده ماه پروردگار
شما مقرون ببرکت و رحمت بی نهایت و آمرزش گناهان و مغفرت بی پایان ماهی
که نزد پروردگار شما بهترین ماههاست و ایام آن بهترین روزها و شبهای
آن بهترین شبها و ساعتهای آن بهترین ساعات ماهیست آن که پروردگار شما
شما را در آن بمهمانی خود خوانده است و گردانیده است در آن شما را از اهل کرامت
خود هر نفسی که درین ماه از شما بر می آید تسبیح اوست و خوابی که در آن میکنید عبادت
او و هر عملی که در آن از شما وقوع می یابد از اعمال خیر در درگاه احدیت قبول است
و هر دعای که در آن میکنید مستجاب پس طلب کنید با خلوص نیت و صدق عقیدت
و دلهای پاک از پروردگار خود توفیق قیام بوظایف عبادت و طاعت او را
درین ماه از روزه داشتن ایام آن و تلاوت کلام الله و امثال آن چه بدرستی
که شقی و بی سعادت کسیست که درین ماه بزرگوار از رحمت و آمرزش او محروم ماند
و یاد آورید از گرسنگی و تشنگی خود درین ماه گرسنگی و تشنگی روز قیامت را و صدقه
دهید از مال خود بفقیران و مسکینان خود را و گرامی دارید درین ماه جمعی را از خود که
بکبر سن و طول عمر موصوف باشند و ترحم کنید بر خردان و ضعیفان خود و صله رحم
با خویشان خود بجای آورید و زبان خود را از بیهوده گویی و تکلم بغیر حق نگاه دارید
چشم خود را بپوشانید از چیزهایی که نظر بران بر شما حلال نیست و گوشهای خود را از چیز

۲۵۳

شنیدن آن شما را جایز نه و مهربانی و شفقت کنید بر یتیمان مردم تا بعد از شما با یتیمان
شما بشفقت و مهربانی سلوک نمایند و توبه کنید و بخدای بازگردید از گناهان
خود و بردارید دستهای خود را بدرگاه الهی بدعا و طلب رحمت در اوقات
نمازهای خود بواسطه آنکه اوقات نماز برای آن بهترین اوقاتست و حضرت
عزت نظر لطف و رحمت خود را در آن وقت بر بندگان میگمارد که چون مناجات
کنند بدرگاه او ایشان را جواب دهد و چون ندا کنند او را لبیک گوید و چون
دعا کنند دعای ایشان را مستجاب سازد ای گروه مردم بدرستی که نفسهای شما
در رهن عملهای شماست پس آنرا باستغفار و طلب آمرزش از پروردگار خود از
رهن برآرید و پشتهای شما گرانبار گناهان شماست بدراز کشیدن سجده خود در نماز
ثقل آنرا از خود دفع کنید و بدانید بدرستی که حضرت عزت جل ذکره قسم یاد
کرده است ببزرگی و کبریایی خود که عذاب نکند روز قیامت نمازگزاران و جمعی را
که سجده او از روی اخلاص میکنند و نترساند ایشان را باتش دوزخ روزی که مردم
در موقف پرسش او در می آیند ای گروه مردم هر کس از شما افطار فرماید
و بگشاید روزه مومنی را درین ماه هر آینه خواهد بود او را نزد خدای تعالی
ثواب کسی که بنده در راه خدا از قید بندگی رهانیده آزاد نماید و سبب آمرزش
او خواهد شد از جمیع گناهان گذشته او پس جمعی که حاضر بودند گفتند ای رسول خدا
ما را همه قدرت بران نیست و استطاعت آن نداریم که افطار کسی توانیم فرمود
حضرت پیغمبر صلوات الله علیه وآله فرمودند پرهیز کنید و خود را بازدارید از
آتش دوزخ اگرچه بنصف خرما باشد پرهیز کنید و خود را بازدارید از آتش دوزخ
اگرچه بجرعه آب باشد بگشاید از آنکه کسی که روزه مومنی را درین ماه بگشاید اگرچه بنصف

خدا یا یکدم آب باشد ثواب مذکور را در می ماند ای معاشر ناس کسی که درین ماه
از گرفتاران در ربقه بندگی خود کرانی کاری را بردارد و تکلیفی از تکلیفات خود
ازو رفع کند خدای تعالی روز قیامت حساب او را سبکی و آسانی بگذراند
و کسی که درین ماه شر خود را از کسی باز دارد خدای تعالی غضب خود را ازو باز دارد
روزی که در معرض خطاب الهی در آید و کسی که گرامی دارد درین ماه یتیمی را حضرت
عزت گرامی و عزیز دارد او را روزی که در موقف لقای او حاضر شود و کسی
که صله رحم درین ماه بجای آورد و با خویشان و اقربای خود نیکی نماید حضرت عزت
رحمت خود را با او ارزانی دارد روزی که او را در معرض لقای خود در آورد و کسی
که درین ماه قطع رحم کند و بخویشاوندان خود بدی نماید قطع کند حضرت عزت رحمت
خود را ازو در آن روز و هر کس درین ماه یک نماز سنتی بجای آورد بنویسد حضرت
عزت برات آزادی او را از آتش دوزخ یعنی او را از آتش دوزخ آزاد نماید
و هر کس ادا کند واجبی را از واجباتی که برو فرض شده است درین ماه در می یابد
ثواب کسی را که هفتاد واجب مثل آنرا در غیر این ماه ادا کرده باشد و کسی که درین
ماه برمن صلوات بسیار بفرستد سنگین گرداند حضرت عزت ترازوی اعمال
او را روزی که ترازوی اعمال بندگان سبک میکنند و کسی که تلاوت کند آیتی از
قرآن درین ماه اجنان باشد که تمام قرآن را ختم کرده باشد در غیر آن از ماههای
دیگر ای معاشر ناس درهای بهشت درین ماه بر روی شما گشاده است از پروردگار
خود سوال کنید که دیگر بر روی شما نبندند و درهای دوزخ بسته است دعا کنید
که دیگر بر روی شما نگشایند و شیاطین که شما را بر معاصی میدارند درین ماه در بندند
دعا کنید که دیگر ایشان را بر شما تسلط ندهند امیر المومنین ع فرمود که از جا برخاستم

۳۴

وگفتم ای رسول خدای درین ماه کدام عمل بهترین اعمال است حضرت فرمودند یا ابا
الحسن بهترین اعمال درین ماه باز داشتن خودست از آنچه خدا برین کس حرام کرده
بعد از ان بگریه افتادند پرسیدم که چه چیز سبب گریه شده است ای رسول خدای
فرمودند میگریاند مرا امری که نسبت بتو صدور آن از جمعی بر خود حلال خواهند ساخت
درین ماه و چنین می بینم که در انوقت من با تو خواهم بود و تو بنماز مشغول از برای عبادت
پروردگار خود که بر ان جهت خواهد شد کسی که بدبخت ترین و شقی ترین اولین و آخرین
باشد مانند کسی که ناقه ثمود یعنی قوم صالح پیغمبر را علی نبینا و علیه السلام پی کرد و باعث
وقوع آن بلیت عظمی بر ثمود گردید پس ضربتی بر یکجانب سر تو خواهد زد و محاسن مبارک
ترا از خون رنگین خواهد ساخت پس من گفتم ای رسول خدای در ان حین دین من
بسلامت خواهد بود و در ایمان من خللی راه نخواهد یافت حضرت رسالت صلوات الله
علیه و آله فرمودند بلی دین تو بسلامت خواهد بود و ایمان تو ایمانی نیست که خلل و فتور
بآن راه تواند یافت بعد از ان فرمودند ای علی کسی که ترا شهید کند بتحقیق که مرا شهید
کرده است و کسی که ترا دشمن دارد بتحقیق که مرا دشمن داشته است چرا که تو از من
بمنزله نفس منی و طینت تو از طینت من است و تو وصی منی برامت من و خلیفه منی
بعد از من که از نیابت من امیر امت من باشی و ایشان را با وامر و نواهی من
بداری **پینش دوم** خطبنا ذات یوم تضمین شده است در خطب معنی وعظ و باعتبار
آن متعدی بنفس شده است و الا خطب بمعنی خود لازم است بمعنی تکلم بالخطبه و چون
خواهند متعدی سازند متعدی بحرف میشود و چنانچه در متعدی بنفس تضمین معنی فعل متعدی
بحرف می نمایند و بآن اعتبار متعدی بحرف میشود در متعدی بحرف نیز تضمین معنی فعل متعدی
بنفس مینمایند و باعتبار ان متعدی بنفس میشود و مثل با نحن فیه که قیاس اینست که خطب

۳۵

چون متعدی شود متعدی بلام شود و تضمین معنی وعظ کرده اند و باعتبار ان متعدی
بنفس شده است و مثل قوله تعالی وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ که قیاس انست که تعزموا
متعدی بعلی باشد گفته اند که تضمین معنی تنووا داران شده است و باعتبار ان متعدی
بنفس شده است و روزی که حضرت امیر المومنین علیه السلام در کلام خود بطریق
ابهام ذکر کرده اند و تعبیر از ان بذات یوم کرده در بعض روایات دیگر تصریح
شده است بانکه روز جمعه آخر ماه شعبان بوده است و عطف فقال را بر خطبنا بفای
تعقیبی با انکه قول همان عین خطبه است و تعقیب و بعدیتی در میان نیست بر دو وجه توجیه
میتوان کرد اول انکه خطبنا درین تاویل باشد که اراد ان یخطبنا یعنی اراده کردند
حضرت که خطبه بخوانند از برای ما پس گفتند و ظاهر است که اراده خطبه بر قول که نفس
خطبه است تقدم دارد چنانچه مفسرین در تفسیر ایه کریمه وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا
بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ عطف فجاءها بأسنا را بر فا با انکه آمدن باس الهی را نسبت
با هلاک او ایشان تعقیب و بعدیتی ظاهر نیست بلکه آمدن باس همان عین
اهلاک است برین وجه تاویل کرده اند و گفته اند کلام درین تقدیر است که اردنا اهلاکها
فجاءها تا عطف بفا صحیح باشد و توجیه دوم تثبیت بر انچه بعض محققین از نحات ذکر کرده اند
و آن آنست که تعقیبی که از عطف بفا اراده میشود بر دو نوع است حقیقی معنوی مثل جاء زید
فعمرو که دلالت دارد بر انکه آمدن عمرو بعد از آمدن زید است و مجازی ذکری و آن
عطف مفصل است بر مجمل چنانچه میگوئی توضأت فغسلت وجهی و یدی و مسحت راسی
و رجلی بعطف غسل و مسح مذکور بر وضو بفای تعقیبی یعنی وضو کردم پس شستم روی
و دستهای خود را و مسح کردم سر و پای های خود را با انکه غسل و مسح مذکور عین وضو است
و تعقیبی میان ایشان نیست بواسطه انکه معطوف در کلام مذکور تفصیل معطوف علیه است

و حق تفصیل انست که در ذکر بعد از اجمال بوده باشد چنانچه مفسرین عطف فقال را بر نادی
در آیه کریمه وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي بفا با انکه چنانچه از تفسیر ان ظاهر
میشود ندا و قول نوح عین یکدیگر اند و تعقیب و بعدیتی در میان نمی گنجد برین وجه
تصحیح کرده اند و خلاصه معنی ایه والله اعلم انست که نوح پیغمبر علی نبینا و علیه السلام
در وقتی که در کشتی نشست و مشاهده کرد که طوفان بمثابه طغیان کرده که همه کس را
فرا گرفت حتی پسر او را ندا کرد بدرگاه احدیت و گفت بار خدایا بدرستی که پسر من
از اهل منست یعنی سزاوار انست که چنانچه مرا و اهل مرا بکشتی مرحمت خود
در آورده نجات داده او را نیز بکشتی برسانی خطاب رسید از درگاه احدیت که
إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ یعنی او از اهل تو نیست و سزاوار ان نیست که از اهل
تو باشد بدرستی که عملهای او از اصلاح و سداد بیگانه است بگذار تا ببلای غرق
گرفتار شود انه قد اقبل الیکم شهر الله تاکید این حکم بان با انکه روی آوردن
شهر رمضان و قرب آن امری نبود که در معرض تردد و شک کسی بوده باشد تا مقام
اقتضای تاکید کند میتواند بود که از باب بر آوردن کلام باشد از انچه ظاهر مقتضای
آن میکند و منکر انگاشتن امری که کسی انکار ان نداشته باشد بواسطه ظهور
علامات انکار آن از جمعی که روی سخن با ایشان است کنایه از انکه اگر منکر آن
می بودند نسبت بان بران وجه سلوک نمیداشتند مثل ان بنی عمک فیهم رماح
که بعضی از شعرای عرب گفته اند خطاب بشقیق نام مردی که با انکه نیزه بدست داشته است
گویی اعلام او همه نیزه و رنده و نیزه ها در میان ایشان هست در وقتی که بقوم
جنگ ایشان میرفت است نیزه خود را بر عرض بدست گرفته بی پروایانه رو
با ایشان داشته است یعنی بدرستی که در میان بنی عم تو نیزه وران هستند و نیزه ها

وادارند کنایه از آنکه اگر تو منکران نبودی و اعتقاد آن میداشتی اینچنین بی
پروایانه روی بایشان نمیرفتی و نیز خود در ارات میگرفتی پس چون حضرت
جمعی را که در معرض خطاب ایشان بوده اند ملاحظه کرده اند که اصلا در استعداد
لوازم شهر رمضان نمیشند و تهیه قوت و طعامی بواسطه افطار روزه داران
و صدقه دادن دران نمیکنند و علامات مسرت و خوشحالی بآمدن اینچنین ماه بزرگی
که متضمن آمرزش سیآت و قبول طاعات و استجابت دعوات است از ایشان
ظاهر نیست مانند جمعی که منکر قرب آن باشند حال ایشانرا بحال منکرین تشبیه کرده
ایشان را در معرض خطاب منکرین درآورده اند تا تنبیه بلیغی باشد ایشانرا بر آنکه بهتر
ازین توجه بآن باید نمود و لهذا بتاکید حکم بان اکتفا نکرده در مقام ابهام ان
بضمیر شان و ایراد قد تحقیق نیز درآمده و میتواند بود که تاکید مذکور موافق
مقتضای ظاهر باشد چرا که اگرچه نزد دو انکار ایشان در اقبال و قرب ماه رمضان
محقق نیست اما احتمال دارد که آمدن آنرا بر نحوی که متضمن فوز بسعادات اخروی و بخشش
گناهان و شمول رحمت الهی نسبت به بندگان است اعتقاد نداشته باشند و تردد و شک
دران داشته باشند یا آنکه خطاب بجمعی باشد که بعضی از ایشان منافقین بوده اند و
انکار این امور داشته از قبیل تغلیب جمعی که متصف بامری باشند بجمعی که اتصاف
بآن نداشته باشند و اسناد اقبال و روآوردن بشهر با آنکه ظاهر است که اقبال
فعل شهر نیست مجاز عقلیست که عبارتست از مجاز در نسبت یعنی نسبت دادن فعلی بچیزی
که در واقع فاعل آن نیست بواسطه علاقه و مناسبتی که بفاعل آن داشته باشد و نتواند
بود که اسناد حقیقی باشد و ارتکاب مجاز در طرف شده باشد یعنی یکی از طرفین اسناد
که عبارت از مسند و مسند الیه است در معنی مجازی مستعمل باشد اما در مسند برین وجه

که از اقبال قرب و نزدیکی اراده شده باشد بطریق مجاز مرسل و معنی حقیقی لازم
آوردن نیست و علاقه ظاهر است و اما در مسند الیه بطریق استعاره بالکنایه که تشبیه
شده باشد شهر رمضان در قرب و نزدیکی بانسانی که رو باینکس داشته باشد
و اکتفا شده باشد در کلام بذکر مشبه تنها و هیچکدام از مشبه به و ادوات تشبیه مذکور نشده
باشد چنانچه قاعده استعاره بالکنایه است و اثبات اقبال از برای او بطریق
تخییل باشد که عبارت است از اثبات بعضی از لوازم مشبه به از برای مشبه تا
دلالت بر تشبیه مذکور کند و ممکن است که اسناد حقیقی باشد و هر یک از طرفین
نیز در معنی خود مستعمل باشند و اعتبار شده باشد تشبیه تلبس و ربط غیر فاعلی که عبارت
از تلبس شهر رمضانست بقرب و نزدیکی بتلبس و ربط فاعلی مثل تلبس انسان مواجه باقبال
و استعمال شده باشد دران الفاظی که موضوع است از برای تلبس فاعلی از قبیل
استعاره تمثیلیه مثل اراک تقدم رجلا و تؤخر اخری که تشبیه شده است تردد خاطری
که مخاطب در امری داشته بحال شخصی که در وقت اراده رفتن بجائی پائی پیش گذارد
و پای پس دارد و استعمال شده است الفاظی که دران مقام مستعمل میشود همان بمعانی خود والله
اعلم و اضافه شهر بالله که یا بواسطه زیادتی اختصاص آنست باو از سایر ماهها چنانچه
از حدیث مشهوری که اهل سنت و شیعه همه نقل آن کرده اند فهم آن میشود و حدیث
مذکور اینست ان الله تعالی یقول ان الصوم لی و انا اجزی علیه یعنی هر پرستشی که روزه
بمن تعلق دارد و جزای آن بر منست و میتواند بود که اشارت بآن باشد که
رمضان یکی از نامهای خداست چنانچه بآن ناطق است حدیثی که روایت کرده است
شیخ بزرگوار قدوة المحدثین محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از جمعی از
راویان حدیث ما از احمد بن محمد از احمد بن ابی نصر از هشام بن سالم از سعد بن سالم که

کفت بودیم مانزد امام محمد باقر علیه السلام که تتقریبی اسم رمضان بر زبان ماجاری
شد حضرت فرمودند لا تقولوا هذا رمضان ولا ذهب رمضان ولا جاء رمضان فان
رمضان اسم من اسماء الله تعالی وهو عزوجل لا یجئ ولا یذهب ولکن قولوا شهر رمضان
الحدیث یعنی رمضان را تنها ذکر مکنید و مکویید که این رمضان است و رمضان
رفت و رمضان آمد چرا که رمضان نامیست از نامهای خدای تعالی و رفتن و آمدن
و امثال آن بر خدای تعالی روا نیست بلکه هرگاه خواهید آنرا ذکر کنید بازید بگویید
شهر رمضان یا ماه رمضان فان الشقی من حرم غفران الله انحصار شقاوت در بی سعادتی
و محرومین از غفران الهی درین ماه که از تعریف اسم انّ بالف لام جنس فهم
میشود بنا بر آنچه در عربیت مقرر شده که هرگاه مبتدا یا اسم انّ و اخواتش معرف بالف
لام واقع شوند خواه الف لام جنس باشد و خواه الف لام استغراق افاده حصر آن
میکند در خبر مثل الامیر زید و الشجاع عمرو که افاده کرده است منحصر بودن امارت
را در زید و شجاعت را در عمرو اما بر تقدیر استغراق بودن الف لام بواسطه آنکه منزله
آنست که بگوییم کل امیر زید و کل شجاع عمرو و اما بر تقدیر جنسیت بواسطه آنکه باین معنیست
که جنس امیر با زید متحد است و جنس شجاع با عمرو و بهر تقدیر انحصار مذکور فهم میشود
از روی مبالغه در شقاوت محرومیت کنایه از آنکه شدت شقاوت ایشان
بمرتبه ایست که کویا غیر ایشان کسی شقی نیست و شقاوتها همه در ایشان مجتمعست
و تصدق علی فقرائکم و مساکینکم استدلال کرده اند بعضی بعطف مساکین بر فقرا درین
فقره بنا بر آنکه مغایرت میان معطوف و معطوف علیه شرطست بر آنکه مساکین غیر فقرا
اند و هر دو یکجماعت نیستند چنانچه مذهب جمعیست و باید دانست که خلاف نیست
در آنکه هر دو مشترکند در معنی که قوت سال خود و عیال خود نداشته باشند و کسی نباشد

ایشان را که حاصل آن بقوت حال ایشان وفا کند خلاف در آنست که کدام پریشان
حال ترند یعنی کدامند که مطلق چیزی نداشته باشند نه مالی که بآن معاش بگذرانند
توانند کرد و نه کسبی که وسیله تحصیل آن توانند ساخت فرا و تغلب از علمای اهل سنت
و ابن سکیت بران رفته اند که ایشان مساکینند و ابوحنیفه نیز با ایشان موافقت
کرده است و از علمای امامیه رضوان الله علیهم شیخ طوسی قدس سره در نهایة الاحکام
و ابن جنید و سلار نیز این مذهب را اختیار کرده اند و استدلال کرده اند
بر مطلب مذکور بقوله تعالی او مسکینا ذا متربة چه مراد بذا متربه کسی است
که از نهایت احتیاج بر خاک افتاده باشد قال فی الصحاح و مسکین ذو متربة
ای لاصق بالتراب و بآنکه بعضی از شعرای عرب که وثوقی بر کلام ایشان هست
در شعر خود اثبات مالی از برای فقیر کرده اند چنانچه گفته اند شعر اما الفقیر الذی کانت
حلوبته وفق العیال فلم یترک له سبد یعنی اما فقیری که حلوبت او یعنی شیری که از حیوانات
او حاصل میشود آنقدرست که عیال او را بس باشد و از برای او قلیلی باقی نماند
که ذخیره او باشد در صحاح آورده که عرب میکوید ماله سبد و لا لبد ای لا قلیل و لا کثیر
و جمعی دیگر مثل اصمعی و شافعی از علمای اهل سنت و شیخ محمد بن ادریس حلی از علمای
امامیه برانند که فقرا پریشان حال ترند و شیخ ابوجعفر طوسی قدس سره نیز در
مبسوط و خلاف رجحان این مذهب داده است بچند دلیل اول آنکه حضرت عزت در
کلام مجید در جایی که ذکر هر دو طایفه کرده است ابتدا بفقرا کرده و قال تعالی انما
الصدقات للفقراء و المساکین و ابتدا بآن دلالت بر زیادتی اهتمام دارد بشان
ایشان و آن درین مقام نیست مگر بواسطه زیادتی احتیاج دوم آنکه حضرت
مقدسه نبوی صلوات الله علیه و آله از فقر دوری کرده اند و در مقام استعاذه از آن

در آمده و مسکنت را خوشش کرده اند و بدعا از خدای خود خواسته چنانچه فرموده
اند اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین یعنی بارخدایا مرا
در زندگی مسکین دار و در مسکنت بمیران و در قیامت در زمرهٔ مسکینان محشور ساز
پس مراد بفقر بی چیزی مطلق باشد که لازم دارد احتیاج بخلق را بواسطه وجوب
تحصیل قوت لایموت که الفقر سواد الوجه فی الدارین کنایه از انست و مراد بمسکین انکه
آنقدر که رفع احتیاج ضروری نماید داشته باشد و بجهت قوت لایموت
محتاج بکسی نباید شد بود سیوم انکه فقر ماخوذ از کسر فقارست یعنی شکستن استخوان پشت
و ظاهرست که پشت طاقت و شکیبائی کسی کاهی شکسته میشود که نهایت احتیاج که عبارت
از بی چیزی مطلق است حاصل باشد والعیاذ بالله من ذلک و از دلایل خصم بر بودن
جواب گفته اند که آیه بی چیزی مطلق را لازم ندارد و اثبات مال از برای فقیر کرده
شعر لبید واقع شده است معارض است با آیت سفینه که متضمن اثبات مال از برای
مسکین است قال تعالی أما السفینة فکانت لمساکین و حق انست که مسکین پریشان حال
ترست از فقیر و مذهب اول رجحان دارد نه بواسطه دلایل مذکوره که جواب ازان
گفته شد بلکه بواسطه حدیث صحیحی که شیخ ابوجعفر طوسی قدس سره در کتاب تهذیب
حدیث روایت کرده است از محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از احمد بن
محمد از احمد بن خالد از عبدالله بن یحیی از عبدالله بن مسکان از ابی بصیر که گفت رسیدم
از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از تفسیر ایه کریمه انما الصدقات للفقراء
والمساکین که مراد از فقیر درین آیه چیست و مساکین کیانند حضرت صلوات الله علیه
فرمودند که الفقیر الذی لا یسأل الناس والمسکین اجهد منه والبائس اجهدهم یعنی فقیر انست
که از کسی طلب نکند و مسکین را مشقت و تعب در تحصیل معاش و بی چیزی از فقیر بیشترست و بائس

از هر دو بیشتر و قول حضرت که فقیر انست که از کسی چیزی طلب نکند ظاهرا انست
که کنایه ازان باشد که او را اندک مالی یا کسبی باشد که بان قناعت تواند نمود و الا احتیاج
بقوت لایموت که ضروری انسانست مانع خواهد بود از عدم طلب و قول حضرت
که مسکین را مشقت و تعب بی چیزی از و بیشترست کنایه از انکه مسکین انست
که هیچ چیز نداشته باشد نه مالی که وفا بقوت لایموت او تواند نمود و نه کسبی که حاصل آن
وسیله سد رمق تواند شد چه حمل آن بر انکه چیزی داشته باشد اما از فقیر کمتر خلاف مجمع علیهاست
چه انها که قایل بفرق اند اتفاق دارند بر انکه یکی از ایشان می باید بمعنی بی چیزی مطلق
باشد چنانچه شیخ فخر الدین در ایضاح تصریح بان کرده است و کلام صحاح نیز مشعرست
بران و اگر مراد ان نباشد استدلال بشعر عرب و آیه سفینه را که از طرفین مذکور شد
وجهی نخواهد بود نهایتش بنابرین توجیه فقره دیگر از کلام حضرت که والبائس اجهدهم
مشکل میشود چرا که معنی این فقره انست که بائس را مشقت و تعب از رهگذر بی چیزی
از هر دو بیشترست زیرا که جهد بفتح جیم بمعنی مشقت و ظاهرست که از بی چیزی مطلق
مشقت بیشتر داشتن وجهی ندارد مگر انکه بگوئیم میتواند بود که زیادتی مشقت
بائس از رهگذر بی چیزی نباشد بلکه از رهگذر ضعف بدنی و عجز از تردد در تحصیل معاش
و امثال آن باشد چنانچه قتاده در فقیر ازین اعتبار کرده است والله اعلم
و باید دانست که فایده خلاف در انکه فقیر و مسکین هر دو بیک معنی است یا غیر
یکدیگرند و اثری که بر خلاف مذکور مترتب میشود انست که اگر کسی خواهد که زکات
مال خود را بر اصناف هشتگانه که مستحق زکوتند و آیت زکوة متضمن تفصیل انست
تقسیم نماید یا نذر کند که چیزی بفقرا و مساکین بدهد یا وصیت کند که از مال او چیزی
بعد از فوت او بایشان بدهند با دادن بیکطایفه از عهده وفا بان برمی آید

باند د فاین خلاف درانکه کدام طایفه بمعنی پی چیز مطلق اند انکه اگر کسی نذر کند که
تصدقات خود را همیشه بفقرا میرساینده باشد یا وصیت بآن کند که چیزی از مال
او بمساکین دهند بکدام طایفه باید داد و بعضی گفته اند که از جمله مواضعی که فایده خلاف
دران ظهور دارد کفاره است چه آیه کفاره دلالت بر اختصاص آن بمساکین دارد
که او اطعام مساکین پس بر تقدیر ترادف صرف آن بر هر یک از فریقین جایز خواهد
بود و بر تقدیر تخالف اختصاص خواهد داشت بیکی از ایشان علی اختلاف المذهبین
و بعضی از متاخرین علمای ما مثل شیخ محمد بن فهد حلی وجمعی که بعد ازو رخش دعوی
در میدان دانش تاخته اند ظهور فایده خلاف را در ماده مذکور رد کرده اند و گفته اند
که آیه بمذهب قایلین بفرق نیز دلالت بر اختصاص باحد الفریقین ندارد زیرا که همه
اتفاق دارند بر انکه هر یک از لفظ فقیر و مسکین هرگاه در کلام تنها واقع شود شامل
هر دو فرقه است خلاف میان علما در انست که جایی که هر دو لفظ باهم مذکور شده باشد
مثل آیت زکات و امثال آن هر دو بیک معنی است و تفنن در عبارت ارتکاب
شده یا هر کدام بمعنیست بتفصیلی که سبق ذکر یافت و شیخ طوسی و غیر او
تصریح باینمعنی کرده اند پس چون در آیت کفارت لفظ مساکین تنها واقع است
باتفاق معنی اعم ازان مراد خواهد بود و خلاف مذکور در حکم مستنبط ازان
تاثیری نخواهد داشت و درین رد نظر است زیرا که حقیقت بودن معنی اعم گاهی
که تنها مستعمل شود در معرض منعست چنانچه شیخ شهید در بیان تصریح بآن کرده و بر
تقدیر تسلیم ظاهر انست که استعمال مذکور عرف جدید باشد چه وقوع آن در زمان
پیغمبر ثابت نیست و می تواند بود که اتفاقی که مذکور شد بعد از زمان پیغمبر شده باشد
بلکه البته چنانست و الا میان علما خلاف نمی شد در جواز بذل کفارت بفقرا

وحال انکه خلاف مذکور مشهورست تا انکه علامه قدس سره در کتاب قواعد الاحکام
اشارت بتوقف خود دران کرده است و ایضا اگر اتفاق مذکور حادث نباشد و در
زمان پیغمبر صلوات الله علیه وآله نیز انچنان باشد استدلال بحیث خلوه آیه که گذشت
از حلیه استقامت عاری خواهد بود چنانچه بر ارباب طبع سلیم مخفی نیست و بالجمله بحث
مذکور از متاخرین بغایت عجب است والله الهادی و وقروا کبارکم مراد بتوقیر
تعظیم و احترام است و کبار جمع کبیرست یعنی بزرگ اعم از انکه بزرگ بحسب
زیادتی عمر باشد یا بزرگ بحسب زیادتی مرتبه و شان مثل استاد و معلم و امثال آن
وصلوا ارحامکم بعضی از علما رحم را در مقام مخصوص دانسته اند بقرابتی که حرام باشد نکاح
و زناشوهری او و ظاهر انست که مراد برحم مطلق خویشاوند و قرابت باشد و اگرچه [illegible]
و خویشی او دور باشد و سبب حرمت نکاح نشود و موید انست انچه علی بن ابراهیم
در تفسیر آیه کریمه فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم
نقل کرده است و گفته است که آیت مذکوره در شان بنی امیه نازل است بواسطه
سرزنش و توبیخ ایشان بر انچه از ایشان نسبت باهل بیت علیهم السلام
صادر شده است چه نسبت خویشی بنی امیه با ایشان ظاهرست که دورترست
از انکه احتمال حرمت نکاح و زناشوهری میان ایشان گنجد [illegible] و همچنین موید
عموم مذکورست انچه در تاریخ ابن خلکان نقل شده که مهدی عباسی در حینی که امام
موسی کاظم را علیه السلام از مدینه ببغداد طلبیده و امر بحبس آنحضرت نمود شبی در
واقعه دید که امیر المومنین علیه السلام این آیت را بر وی میخواند چون بیدار شد ربیع را
نزد خود طلبیده نقل واقعه مذکوره باو کرد و باواز حزین آیه را بر وی خواند و او را
نزد امام علیه السلام فرستاد که رعایت خاطر او نمود و او را در همین شب نزد من

حاضر پس از چون امام علیه السلام آمدند مهدی برخاسته امام را در بغل گرفت
و تعظیم بسیار نموده نزد خود جای داد و گفت یا ابا الحسن امشب جد تو امیر المؤمنین علی
علیه السلام را در واقعه دیدم که این آیت را بر من میخواندند دانستم که بواسطه خاطر
تشویشیست که از من بتو رسیده است چه شود که عهد کنی که بر من و اولاد من قصد
خروج نکنی و داعیهٔ امامت را از سر بگذاری تا من تدارک خاطر تو نموده دست از تو کوتاه
تو باز دارم حضرت فرمودند والله ما فعلت ذلک و لا هو من شأنی یعنی بخدا قسم که تا حال
دران مقام نشده ام و آنچه تو بخاطر آورده کار من نیست مهدی گفت راست گفتی
ای ربیع برخیز و سه هزار دینار طلا از خزانه بگیر و در وجه خرج راه حضرت مقرر داشته
او را بتعظیم تمام روانه خانه خود کن ربیع گوید نگذاشتم که صباح شود و در همان شب سرانجام
کار حضرت کرده ایشان را روانه مدینه طیبه نمودم و تا زمان هارون الرشید
در مدینه مبارکه بسر میبردند بعد از آن هارون الرشید باز ایشان را ببغداد آورده
در حبس خود داشت تا بمرتبه شهادت فایز شدند و وجه تایید نقل مذکور و مناسبت
ذکر آن بمقام بر طبع سلیم مخفی نخواهد بود و خلاصه معنی آیه آنست که آیا مناسبت
و متوقع هست از شماهای منافقان چون متولی امور خلایق شوید و امر امارت و سلطنت را
بر گردن گیرید که فساد کنید در روی زمین و قطع صلهٔ رحم نمایید از روی کبر و استغنای
نقل أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ آن گروه که مفسد ند و اعراض از صلهٔ رحم مینمایند آنانند
که لعنت کرده است خدای تعالی و رانده است از رحمت خود ایشان را و مراد بصلهٔ رحم
درین حدیث و در دیگر احادیث امر بآن واقع شده است رعایت اهل این حرمت
کنسبت بایشان نیکی و احسان باشد و در عرف آن را احسان گویند و اگرچه بمعنی
در سلام و امثال آن باشد چنانچه در حدیث از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده

که صلوا ارحامکم و لو بالسلام اما هیچ شک نیست که هرچند نیکی و احسان درباره ایشان
بیشتر رعایت شود بیشتر متضمن ثواب و اجر خواهد بود و تحننوا علی ایتام الناس حنن
الی الشی عبارت از شوق و میل نفس است بسوی آن و حنان بتخفیف نون بمعنی
رحمت و ازان ماخوذ است حنّان بتشدید نون که یکی از اسمای حضرت عزت
تعالی شانه بمعنی رحیم و فی الصحاح تحنن علیه ای ترحم علیه پس معنی کلام این خواهد
بود که مهربانی و ترحم نمایید بر یتیمان مردم تا ایتام شما نیز مشمول مهربانی و ترحم باشند
و انفسکم مرهونة باعمالکم یعنی اعتبار کرده اند درین فقرهٔ تشبیه توقفی که خلاص نفس از
عذاب الهی بر عمل صالح دارد بتوقفی که خلاصی رهن بر ادای دین دارد تا کلام
استعاره بالکنایه باشد و ذکر فکوها تخییل آن و حق آنست که درین فقرهٔ رعایت
استعاره بالکنایه نشده است چه طرفین تشبیه که نفس و شیٔ مرهونست هر دو
مذکورست و استعاره بالکنایه چنانچه سبق ذکر یافت آنست که سوی مشبه امری از
ارکان تشبیه مذکور نباشد بلکه کلام تشبیه بلیغ است که عبارت از رعایت
تشبیه است میان دو شی با حذف ادوات تشبیه مثل زید اسد که درین تقدیر زید کالاسد
است و بواسطهٔ مبالغه در تشبیه کاف که از ادوات تشبیه است حذف شده است
و بر نیمقیاس باید دانست فقرهٔ دیگر از حدیث را که و ظهورکم ثقیلة من اوزارکم
چه تشبیه شده است پشت ایشان در تحمل گناهان به پشت حیوانی که بواسطهٔ بسیاری
بار گرانبار شده باشد و ادوات تشبیه در کلام محذوفست و لا یرزعهم رزع
بمعنی فزع و ترس است که یزع و غهم بتشدید دال بمعنی بخوفهم باشد یعنی میرساند ایشان را
باتش و نمیگذارد که خایف و ترسان باشند ازان چنانچه عرب میگوید رزعت
فلانا هرگاه ترسانیده باشد او را اتقوا النار و لو بشق تمرة یعنی و لو کان بشق

ثمره که کان با اسم خود از کلام محذوف باشد و صاحب کشاف واو را درینمقام واو حالی
دانسته یعنی پرهیز کنید و از خود دور دارید آتش دوزخ را در حالتی که پرهیز
شما بسبب بذل نصف خرمایی باشد و بعض محققین واو را واو استینافی دانسته اند
و بعضی گفته اند واو عاطفه است و معطوف علیه محذوف است چنانچه در حدیث
مشهور اطلبوا العلم و لو بالصین گفته اند که درین تقدیریست که اطلبوا العلم لو لم یکن
بالصین و لو کان بالصین یعنی طلب کنید علم را و در تحصیل آن بکوشید و اگرچه
در ملک چین باشد یعنی بواسطه تحصیل آن تعب و مشقت بملک چین را که از همه بلاد دور
ترست متحمل باید شد و شق یعنی نصف است قال فی الصحاح الشق بالکسر نصف الشیء کان له
ثواب من ادی سبعین فریضه میتواند بود که از سبعین درینمقام همین عدد خاص
اراده شده باشد که هفتادست و ثواب ادای یک فریضه درین ماه معادل ثواب
ادای هفتاد فریضه مثل آن کند در ماههای دیگر و میتواند بود که سبعین کنایه
از عدد بسیار باشد چه در میان عرب بمنزله مثل شده است که هرگاه خواهند تنبیه
بر کثرت عددی کنند و بسیاری آنرا وانمایند تعبیر از آن بسبعین میکنند چنانچه آن
تعبیر در آیه کریمه ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم که در شان جمعی از کفار
و منافقین نازل شده یعنی اگر استغفار کنی ای محمد از برای ایشان و مغفرت
ایشان را هفتاد مرتبه از خدای خود درخواهی که چون ایشان قابلیت آن نیست
هرگز در معرض آمرزش و غفران الهی در نخواهند آمد سبعین را بر مبالغه در کثرت
استغفار حمل کرده اند و خصوص عدد هفتاد را دخل نداده و سبب آنکه سبعین را
از میان باقی عددها بواسطه این معنی اختیار کرده اند در کلام بعضی برینوجه وارد است
که در سبعین اکمل آحاد که سبعه است بعدد عدد کاملی که عشره است تکرار یافته است

یعنی هفت مرتبه مکرر شده است و هفتاد حاصل شده اما آنکه عشره عدد کامل است
بواسطه آنکه بر جمیع مخارج کسور تسعه که عبارت از نصف و ثلث و ربع و خمس و سدس
و سبع و ثمن و تسع و عشر است اشتمال دارد چه مخرج کسر عبارت از اقل عددیست که آن
کسر از آن عدد صحیح بیرون آید مثل سه که مخرج ثلث است و چهار که مخرج ربع است
و برین قیاس و بواسطه آنکه جمیع اعداد مافوق عشره یا باضافه آحاد باو حاصل میشود
یا بتکرار او یکمرتبه یا بیشتر یا باضافه و تکرار هر دو چنانچه بعد از ملاحظه اعداد ظاهر
میشود و اما اینکه سبعه اکمل آحادست و در آحاد عددی که از سبعه تا نه از آن کاملتر
نیست بواسطه آنکه کثیر عدد و فردیست از آحاد که براکثر اقسام عدد اشتمال دارد چرا که
عدد یا زوجست یا فرد یا فرد اول است یا غیر اول یا مجذورست یا غیر مجذور یا زوج الزوج
یا زوج الفرد یا تامست یا زاید یا ناقص و سبعه بر جمیع این اقسام مشتمل است الا
زاید و فرد غیر اول مترجم گوید بیان این اجمال آنکه ارباب علم حساب عدد را باین
اقسام منقسم ساخته اند و از زوج عددی میخواهند که نصف صحیح داشته باشد مثل
چهار که نصفش دو است و دو که نصفش یکست و از فرد عددی که نصف صحیح نداشته باشد
مثل سه و پنج و از فرد اول عدد فردی که عدد غیر واحد عد آن نتوانند کرد یعنی غیر
از واحد عددی نبوده باشد که تمام اجزای آن توانند کرد و چون چند مرتبه او را
از آن کم نمایند چیزی باقی نماند مثل پنج و سه که چون دو را دو مرتبه از اول و یک
مرتبه از ثانی کم کنند یک باقی میماند و از فرد غیر اول فردی که غیر واحد عددی
انچنان یافت شود مثل نه که چون سه را سه مرتبه از آن کم کنند چیزی باقی نمیماند و از
عدد مجذور عددی که جذر داشته باشد و جذر عدد عددیست که چون او را در نفس

خود ضرب کنند آن عدد حاصل شود مثل چهار که دو جذر اوست و نه که جذر او سه است
و از غیر مجذور آنکه جذر نداشته باشد مثل پنج و شش و از زوج الزوج آنکه قبول
تنصیف بعدد صحیح کند تا واحد مثل چهار که نصفش دو است و نصف دو واحد است
و زوج الفرد آنکه قبول تنصیف صحیح کند اما تا واحد و قبل از وصول نصفش بواحد
کسر پیدا شود مثل شش که نصفش سه است و نصف سه منکسر است و عدد تام عددیست
که چون اجزای عادهٔ او یعنی کسوری را از آن که عدد آن تواند کرد جمع کنند
برابر آن باشد مثل شش که اجزای عادهٔ آن نصف است که سه است و ثلث که دو است
و سدس که یکیست و حاصل جمع ایشان همان شش است و زاید آنکه حاصل جمع
اجزای عادهٔ او زیاده برو شود مثل دوازده که چون نصفش را که شش است با ثلثش
که چهار است و ربعش که سه است و سدسش که دو است جمع کنی پانزده حاصل میشود
و ناقص آنکه حاصل جمع اجزای او کمتر ازو شود مثل چهار که حاصل جمع نصف و ربعش
سه میشود و کسری دیگر ندارد و اشتمال سبعه بر جمیع این اقسام سوای آنچه استثنا شده در ضمن
ذکر امثلهٔ اقسام مذکور بظهور رسید فقد ثقل الله میزانه ثقل شدن ترازوی عمل کنایه
از بسیاری حسنات و کثرت اعمال صالحه است و راجح آمدن آن بر اعمال سیئه و باید
دانست که میان اهل اسلام اختلاف است در آنکه بمیزان درآوردن اعمال و کشیدن
آن در آن نشاه که قرآن و حدیث بآن ناطق است بر چه نهج است آیا کنایه از
بخاطر آوردن انست از روی عدل و انصاف که کدام رجحان دارد بر دیگری و
بطریق مجاز تعبیر از آن بکشیدن در ترازو شده است یا آنکه در واقع عین اعمال را
بکشش در می آورند و بترازوی حقیقی میکشند بطریق سایر اجناس بعضی شق اول
را اختیار کرده اند و مذهب خود ساخته بنابر آنکه اعمال از مقوله عرض است و عرض

قابل کشیدن بترازو نیست و جمهور اهل اسلام بر احتمال ثانی رفته اند و کلام
بر حقیقت حمل کرده بواسطه آنکه در قرآن و حدیث وصف آن بسنگینی و سبکی واقع
شده و حمل بسنگینی و سبکی بر رجحان و عدم رجحان بحسب کثرت و قلت
عمل بسیار دور است بعضی از ایشان بر آن رفته اند که صحایف کردار و نامهای اعمال
بکشش در خواهد آمد و بعضی گفته اند که نفس عمل در آن نشاه بصورت جسم در خواهد آمد
و کشیده خواهد شد والله اعلم الورع عن محارم الله باید دانست که بعضی محققین ورع
را چهار درجه و مرتبه قرار داده اند اول ورع ارباب توبه و انابت و آن امر
که اینکس را از فسق و مناهی باز میدارد و اهل آن می سازد که گواهی او را ارباب
شرع ظاهر در معرض قبول آورند دوم ورع ارباب صلاح است و آن باز داشتن
خود است از ارتکاب اموری که شبهه در حلیت و جواز آن بوده باشد و احتمال حرمت
در آن رود از خوف آنکه مبادا از ایشان امری سانح شود بی اطلاع ایشان
که در واقع مخالفت بشرع اشرف داشته باشد چنانچه عرب میگوید مَن رَتَعَ حولَ
الحِمَی اوشک ان یدخله یعنی کسی که در حوالی غرقگاه سیر کند بیم آن هست که در آن داخل
شود و کنایه از آنکه نباید در آن حوالی گردید که مبادا داخل آن شوند و مورد اعتراض گردند
و در حدیث از حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه و آله روایت شده است که دَع ما
یریبک الی ما لا یریبک یعنی واگذار امری را که ترا فعل آن در شک اندازد که مبادا کردن
آن خوب نبوده باشد و عمل آر آنچه ترا فعل آن در شک نمیدارد و بیقین دانی که ترا جایز است
ارتکاب آن سیوم ورع متقین و ارباب تقوی و عفت و آن عبارت از باز داشتن
نفس است از ارتکاب امری که هیچ شک در حلیت و جواز آن نباشد از ترس آنکه
مبادا منجر بارتکاب امری شود که حرام باشد چنانچه اشارت بآنست کلام معجز نظام خلاق

کلمات صلوات الله علیه و آله ذوی الکرامات که لا یکون الرجل من المتقین حتی یدع ما لا
باس به مخافة ما به باس یعنی کسی در زمرهٔ متقین و اهل تقوی در نمی آید تا وا نگذارد آنچه
ارتکاب آن متضمن قصور و منهی از جانب شارع نیست بواسطهٔ ترس در افتادن بامری
که قصور روا داشته باشد و از جانب شرع اذن مباشرت بآن حاصل نباشد مثل انکه نگاه
کردن از احوال مردم را که هیچ شک در جواز آن نیست ترک نماید که مبادا منجر بغیبت شود
چهارم ورع صدیقین و ارباب صدق و یقین است و آن باز داشتن نفس است
از جمیع آنچه غیر خداست تعالی وحده العزیز و همگی او شدن و در هر چه نگریستن او را دیدن
از ترس انکه مبادا لحظهٔ از عمر عزیز در غیر یاد و فکر معبود حقیقی صرف شود و نفس بچیزی
مشغول شود که متضمن حصول قرب باو نباشد فان ذلک عند هم خسران عظیم و مراد بورع
در کلام حضرت مقدس مصطفوی درین خطبه مستوا اند بود که مرتبه اول باشد از مراتب اربعه
مذکوره چه انسان بزیاده بران مکلف نیست و اگر مرتبه دوم و سیم نیز اراده شده
باشد چندان دور نخواهد بود والله و رسوله اعلم علی فرنک قرن معنی جانب سر است قال
فی الصحاح القرن جانب الراس و ذلک فی سلامة من دینی ذلک اشارتست بشهادت
حضرت امیر المومنین علیه السلام که کلام سابق را بران دلالت واضحست
و فی درین فقره بمعنی مع است چنانچه در آیهٔ کریمه ادخلوا فی امم قد خلت من قبلکم من الجن
والانس فی النار مفسرین گفته اند که فی در فی امم بمعنی مع است و من
بمعنی فی است چنانچه در آیهٔ کریمه اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة انجنان است
نمایش اول بباید دانست که حمل خطبنا در کلام حضرت امیر المومنین علیه السلام بر
تضمین معنی وعظنا تا تعدیهٔ آن بنفس صحیح باشد چنانچه سبق ذکر یافت اولیست
از حمل آن بر نزع خافض چرا که تضمین در لغت عرب بیشتر وارد است و بلاغت در تضمین

آن بیشتر حاصل چنانچه بعضی آنرا مجاز ندانسته اند و بر تقدیری که مجاز باشد متضمن
حذف و اضماری در کلام نیست بخلاف نزع خافض و حق آنست که تضمین حقیقت
نه مجاز و متضمن اضماری در کلام نیست چه انچنان نیست که لفظ در هر دو معنی استعمال
شده باشد تا مجاز باشد یا انکه بواسطهٔ افادهٔ معنی دیگر لفظی در کلام مقدر باشد یا
در کلام اضماری شده باشد بلکه لفظ همان در معنی حقیقی مستعمل است و بس و مقصود
بالاصاله از ان معنی حقیقیست نهایتش بتبعیت آن معنی دیگر نیز قصد شده است
بی انکه لفظ مذکور در ان مستعمل باشد یا لفظ دیگر در کلام از برای افادهٔ ان مقدر باشد
پس خطب بر تقدیر تضمین در معنی خود مستعمل است نهایتش از متعدی شدن آن بنفس
فهم شده است که معنی وعظ نیز بتبعیت آن مقصودست که باعتبار ان متعدی بنفست
و همچنین در آیهٔ کریمه ولتکبروا الله علی ما هدیکم مفسرین حکم بتضمین معنی حمد کرده اند لفظ
تکبیر را در معنی خود استعمال یافته است و از متعدی شدن آن بعلی یافته اند که بتبعیت
این معنی حمد نیز مقصودست بی انکه ارتکاب مجازی شده باشد یا اضماری در کلام
مرعی باشد مگر انکه کسی توهم دلالت لفظ بر معنی بتبعیت معنی حقیقی نیز مجازست چنانچه
بعضی بران رفته اند نمایش دوم حق آنست که آنچه دران نشاه بکشش در می آید
نفس اعمال است نه صحایف عمل چنانچه سبق ذکر یافت و آنچه در رد آن مذکور شد
که اعمال عرض اند و بوزن در آمدن اعراض در معرض قبول عقل در نمی آید کلامیست
عام پسند که بحسب ظاهر صورتی یافته و آنچه واقعست و اهل تحقیق بران رفته اند آنست
که اصل اشیا و حقیقت آن امریست مغایر صورتی که در نظر حواس ظاهری بآن صورت
جلوه گر میشوند و در معرض درک مدارک باطنی بآن لباس در می آیند که آنست
که آن صورت بحسب اختلاف موطن و تبدل مکان و تغیر جا تغیر می یابد و بصورت دیگر

میگردد و آن اصل بحال خودست که در هر مکانی بلباسی جلوه گرست و در هر نشاه بصورتی
خود را مینماید چنانچه گفته اند لون الماء لون انائه یعنی رنگ آب تابع رنگ ظرفیست
که در وست و رنگ آب بسبب اختلاف الوان ظروف متعدد و بالوان مختلف در می آید
اما حقیقت اصل مذکور که بعضی تعبیر ازان بروح میکنند و بعضی بجنس می نامند و بعضی روحش
میگویند امریست که غیر علام الغیوب کسی پی بان نبرده است پس در امدن آنچه درین
نشاه بصورت عرض است در نشاه دیگر بصورت جوهر یا جسم ممکن باشد و در معرض مشاهده
نباشد نشاید نشود که آنچه در اجسام بحس بصر دیده میشود چون در معرض ادراک
حس مشترک در می آید از بعضی لوازم جسمیت که لازم دیدن با آن تکوثت مثل بودن بهیات
خاص و وضع خاص و نسبتی که بواسطه دوری و نزدیکی بباصره دارد و امثال آن دور
میشود و ازان عاریست و آنچه در بیداری بصورت علم مشاهده میشود که از مقوله عرضست
گاه است که در عالم خواب بصورت شیر مینماید و ازینجهت است که ارباب تعبیر شیر را که در خواب
دیده شود بعلم تعبیر میکنند و ظاهرست که در هر دو نشاه اصل یکیست که بواسطه اختلاف
موطن و باعتبار مغایرت نشاه بصور مختلف جلوه گر شده است و بلباسهای غیر مکرر در آمده
و نامهای مختلف پیدا کرده است در موطنی لباس عرضیت را اختیار کرده و آثار اعراض
عرضش میگویند و در موطنی بکسوت جوهریت در آمده است و بان نسبت تعبیر ازان بجوهر
میکنند و انشاء الله تعالی در همین کتاب حقیقت امر مذکور بیشتر ازین ظهور خواهد یافت
والله الموفق **انجام** می تواند بود که فی در کلام حضرت در آخر این حدیث که فی سلامة
من دینی در معنی خود که ظرفیت است مستعمل باشد نهایتش ظرفیه الفی بطریق مجاز باشد
نه حقیقت بچند وجه **اول** بطریق استعاره تبعیه که تشبیه شده باشد ملابست و ارتباط
شهادت حضرت امیر علیه السلام بسالم بودن دین در جمع شدن باهم ملابست

و مقارنت مظروف بظرف و استعمال شده باشد لفظ فی در معنی مجازی بعلاقه
تشبیه مذکور **دویم** بطریق استعاره تمثیلیه که تشبیه شده باشد هیأتی که منتزعست از شهادت
و سالم بودن دین و جمع بودن ایشان باهم بهیأتی که منتزعست از مظروف و ظرف
و مقارنت ایشان با یکدیگر و اکتفا شده باشد از الفاظی که بازای مشبه به است
بذکر لفظ فی که در دلالت بر هیأت مشبه به عمده آنست و باقی بتبعیت آن در ضمن
الفاظ منویه ملاحظ باشد و برین تقدیر لفظ مذکور در معنی حقیقی مستعمل خواهد بود نه معنی مجازی
سیم بطریق استعاره بالکنایه که سالم بودن دین در حال شهادت تشبیه شده باشد
بانچه ظرف و محل شی واقع میشود و ذکر لفظ فی تخییل آن باشد چنانچه بعضی محققین از
ارباب تفسیر قوله تعالی أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ را در قرآن برین وجه توجیه
کرده اند و معنی اقسام استعاره مذکوره و تخییل بیشتر گذشته است و درینمقام تحقیق
طول الذیل هست که مقام را گنجایش ذکر ان نیست و در حواشی که بر مطول نوشته شده است
مذکورست کسی که طالب آن باشد بکتاب مذکور رجوع نماید والله الهادی الی المقاصد

حدیث دهم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار شیخ ابوجعفر طوسی قدس سره
از شیخ جلیل شیخ مفید علیه الرحمه **از** شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه القمی **از**
محمد بن حسن بن الولید که علمای رجال حکم بثقه بودنش کرده اند **از** محمد بن الحسن الصفار
که اگرچه ابن داود در کتاب رجال ممدوحش دانسته نه ثقه اما ظاهر انست که همان محمد
بن الحسن الصفار ابن فروخست که همه ثقه دانسته است و مدح مذکور از روی اشتباهست
که در اسم او کرده و الله اعلم **از** موسی بن قاسم که پیش همه از ثقات رجال حدیث
و مصنف سی جلد کتاب **از** صفوان و ابن ابی عمیر که از اعیان ثقات رجال اند **از**

معاویة بن عمار که بعضی ثقه اش دانسته اند و بعضی ممدوح و نقل است که عمر او بیک صد
هفتاد و پنج سال رسیده است و بر سبیل اتفاق عدد مذکور تاریخ سال رحلت اوست
از هجرت چه تولد او در سال اول از هجرت واقع شده از امام بحق ناطق ابی عبد الله
جعفر بن محمد الصادق از آبای بزرگوار عالیمقدار آنحضرت صلوات الله علیهم از
امیر المؤمنین و یعسوب الدین امام المشارق والمغارب علی بن ابی طالب علیه السلام
که گفت ان رسول الله صلی الله علیه وآله لقیه اعرابی فقال له یا رسول الله انی خرجت
ارید الحج ففاتنی وانا رجل ممیل فمرنی ان اصنع بمالی ما ابلغ به مثل اجر الحاج فالتفت الیه رسول
الله صلی الله علیه وآله فقال له انظر الی ابی قبیس فلو ان ابا قبیس لک ذهبة حمراء انفقته فی
سبیل الله ما بلغت ما بلغ الحاج ثم قال ان الحاج اذا اخذ فی جهازه لم یرفع شیئا ولم یضعه
الا کتب الله له عشر حسنات ومحی عنه عشر سیئات ورفع له عشر درجات فاذا رکب
بعیره لم یرفع خفا ولم یضعه الا کتب الله له مثل ذلک فاذا طاف بالبیت خرج من ذنوبه فاذا
سعی بین الصفا والمروة خرج من ذنوبه فاذا وقف بعرفات خرج من ذنوبه فاذا وقف
بالمشعر الحرام خرج من ذنوبه فاذا رمی الجمار خرج من ذنوبه قال فعدد رسول الله صلی الله
علیه وآله کذا وکذا موقفا اذا وقفه الحاج خرج من ذنوبه ثم قال انی لک ان تبلغ ما یبلغ
الحاج شرح کلام معجز نظام آن نور دیده آفرینش در ضمن دو بخش بخش اول خلاصه
کلام حبیب خیر الانام علیه وعلیه شرایف التحیة والسلام آنکه بدرستی که رسول خدای را
صلوات الله علیه وآله اعرابی ملاقات نمود و گفت ای رسول خدای احرام حج بستم بقصد
زیارت خانه خدای برآمدم و نتوانستم بآن سعادت رسید و توفیق آن در نیافتم و من
مردی ام مالدار بفرمای تا از مال خود در راه خدای آن مقدار بذل نمایم که ثواب
آن برابری بثواب حاجی تواند نمود و من از ادراک ثواب آن محروم نمانم پس رسول خدا

صلوات الله علیه وآله بجانب او التفات نمود و فرمود ای اعرابی بکوه ابو قبیس
نظر کن بدرستی که اگر کوه ابو قبیس تمام طلای احمر شود و همه را در راه خدا صرف
نمائی و باریاب استحقاق نفقه کنی بنتوانی رسید بثوابی که برابری بثواب حج بیت الله
الحرام تواند نمود بعد از آن حضرت فرمودند بدرستی که هر گاه حاجی شروع در استعداد
و تهیه سفر حج نماید بر ندارد چیزی از اسباب سفر مذکور و نگذارد آنرا مگر آنکه حضرت
عزت عمت عطاءه بازای هر برداشتن و گذاشتنی بنویسد در صحایف حسنات او ده
حسنه و محو گرداند از نامه سیئات او ده سیئه یعنی ده گناه از گناهان او را بیامرزد و بلند
گرداند مرتبه و قرب او را نزد خود ده درجه پس هر گاه بر مرکوب خود سوار شود بر ندارد
مرکوب او پای و نگذارد پای مگر آنکه حضرت عزت بهر برداشتنی و گذاشتنی بنویسد
بجهت او مثل آنچه اول نوشته بود و چون بطواف خانه مبارک قیام نماید از جمیع
گناهان بیرون آید و چون میان صفا و مروه سعی نماید از جمیع گناهان بیرون آید و چون
بعرفات آید و وقوف عرفات از و بعمل آید از جمیع گناهان بیرون آید و چون رمی جمره را
بعمل آورد از جمیع گناهان بیرون آید فرمودند که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله برنوجه موقف
موقف از مواقف حج را شمردند و در هر موقف فرمودند چون حاجی در آن وقوف
نماید از جمیع گناهان بیرون می آید بعد از آن خطاب باعرابی کرده فرمودند که کجا
ترا مقدار مال که بوسیله بذل آن بثواب حج بیت الله الحرام توانی رسید بخش دوم
لغة اعراب اعرابی بفتح همزه منسوبست باعراب که عبارت از سکان بادیه و متوطنان
صحرا اند و سکنه شهرها را عرب میگویند و عرب اسم جنس است و اعراب جمع آن نیست
بلکه اعراب جمعیست که واحد ندارد چنانچه صاحب صحاح تصریح بآن کرده است نظر الی ابی
قبیس ابو قبیس اسم کوهیست در مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما که چون اول کسی که بر آن کوه خانه

بناکرده است مسمی باین اسم بود و بنام او اشتهار یافته است پس اگر ملاقات اعرابی
مذکور با حضرت رسالت صلی الله علیه وآله در مکه اتفاق افتاده است یا جایی که نزدیک بمکه بود
ظاهر آنست که نظر در معنی خود مستعمل باشد و مراد دیدن بچشم باشد والا مراد دیدن
بدل خواهد بود که بمعنی یاد کردن و بخاطر آوردن است اذا اخذت فی جهازه اخذ اینجا بمعنی
شروع است و جهاز بفتح جیم وکسر جیم هر دو آمده است بمعنی اسباب و ما یحتاج
سفر قال فی القاموس جهاز العروس والسفر بالکسر والفتح ما یحتاجون الیه کتب
الله له مثل ذلک ظاهر آنست که مراد از مثل ذلک ده چندین باشد که در نامه حسنات
نوشته میشود میتواند بود که اعم ازان باشد و از محو سیئآت و رفع درجات
نیز والله اعلم خرج من ذنوبه تشبیه شده است مفارقت او از گناهان و خلاصی
از تبعات آن به بیرون آمدن شخص از خانه یا امثال آن و کلام از قبیل استعاره
مصرحه متعارف است و میتواند بود که تشبیه شده باشد گناهان بجامه و پیراهن و اثبات
آن کنایه از آنکه چنانچه آنها بدن را فرا میگیرند گناهان نیز احاطه بانکس میکنند چنانچه
کلام مجید بآن ناطق است که واحاطت به خطیئته و کلام استعاره بالکنایه و تشبیه
و تخییل پیشتر یاد کرده شد فتذکر فاذا سعی بین الصفا والمروة خرج من ذنوبه بعد از خروج
من ذنوبه یعنی بیرون آمدن از گناهان در جزا اعمال درین حدیث با آنکه بعد از
بیرون آمدن دیگر بحسب ظاهر بیرون آمدنی متصور نیست میتواند بود که بواسطه تاکید
باشد و در دور شدن از گناهان و تعبیر از هر مرتبه دوری بخروج شده باشد یا آنکه
مراد بهر خروج بیرون آمدن مفارقت نوعی از انواع گناه باشد چه گناه بحسب
نوعیت بعضی مالیست و بعضی بدنی و بدنی بعضی قولیست و بعضی فعلی و فعلی نیز باعتبار
اختلاف آلات و اعضا بانواع مختلف میگردد چنانچه از ملاحظه گناهان ظاهر میشود

و از بعض احادیث و اخبار اختلاف و تعدد انواع آن از یکدیگر نیز فهم میشود
چه در حدیث وارد است که گناهان بعضی باعث تغیر نعمت و بعضی منشا نزول بلا و
بعضی موجب تنگی و حبس رزق و بعضی سبب هتک ستر و بی عرضی و بعضی باعث
قرب و نزدیک شدن هلاک و فنا و بر قیاس پس چنانچه از امام بحق ناطق امام جعفر
صادق علیه السلام روایت شده که الذنوب التی تغیر النعم البغی والتی تنزل النقم
الظلم والتی تحبس الرزق الزنا والتی تهتک الستر شرب الخمر والتی تعجل الفنا
قطیعة الرحم خلاصه مضمون بصدق مقرون کلام امام علیه السلام آنکه گناهی که تغییر
دهنده و برگرداننده نعمت بغی است که عبارت از ستم و تعدی کردنست
و علو و زیادتی جستن و امثال آن و گناهی که باعث نزول بلا و حصول نقمت ظلمست
که بمعنی تصرف در حقوق مالی و عرضی مردم است از روی قهر و تعدی و برخلاف
مقتضی عدالت سلوک کردن و آنچه مورث تنگی رزق و عسرت در روزیست
زناست که عبارت از وطی زنانست برخلاف قانون شریعت مطهره و آنچه منشاء
هتک ستر و رسوایی میان مردم است شرب خمرست که ام الخبائثش دانسته اند و آن
در حدیث و اجماع اهل اسلام ناطق است بر حرمت آن و آنچه متضمن نزدیکی هلاک
و فنا و قرب اجل است قطع صله رحم است که حقیقت آن سبق ذکر یافت پس
همچنانکه هر دوایی اختصاص بازاء مرضی از امراض بدنی دارد و هر دارویی مخصوص
بدردیست بواسطه بعض مناسبتها و خصوصیات که آن دوا را با آن مرض و آن
دارو را بآن درد هست مثل ضدیت در کیفیت و تاثیر خاصیت و امثال آن می
تواند بود که هر فعل از افعال حج را نیز اختصاص بتکفیر نوعی از انواع گناه بود
باشد بواسطه بعض مناسبات و خصوصیات که غیر علام الغیوب کسی بآن عالم نیست

و نمونه است حدیثی که غزالی در احیای علوم روایت کرده است از امام جعفر
صادق علیه السلام از آبای بزرگوار آنحضرت از حضرت با رفعت رسالت پناه
که آن سرور فرمود ان من الذنوب ذنوبا لا یکفرها الا الوقوف بعرفه یعنی بدرستی
که از جمله گناهان گناهانیست که رفع آن نمیکند و کفاره آن نمیشود مگر وقوف بعرفات
که در ضمن افعال حج واقع شود و امثال این احادیث و اخبار درین باب بسیارست

حکایت یازدهم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن بابویه القمی از
حسین بن ادریس از پدر او ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن یحیی الخزاز
کوفی که ثقه و معتمد علیه است و از اصحاب امام جعفر صادق حدیث بسیار روایت
کرده است از موسی بن اسمعیل از پدر او اسمعیل بن امام موسی الکاظم ع والا مقدار
او امام مجمع عالم امام موسی کاظم ع از آبای عالیمقدار آنحضرت بترتیب معلوم
از امیر المؤمنین و یعسوب الدین امام المشارق و المغارب علی بن ابی طالب
علیه السلام اسد الله الملک الغالب که ان رسول الله صلی الله علیه و آله بعث سریة
فلما رجعوا قال مرحبا بقوم قضوا الجهاد الاصغر و بقی علیهم الجهاد الاکبر قیل یا رسول
الله و ما الجهاد الاکبر قال جهاد النفس ثم قال علیه السلام افضل الجهاد من جاهد نفسه
التی بین جنبیه شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و نمایش و انجام
آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول در بیان آنکه رسول خدای صلوات الله علیه و آله
فرستادند جمعی را از لشکر هدایت اثر که بمراسم جهاد قیام نمایند چون باز گشتند
حضرت فرمودند خوش آمدند جمعی که بمراسم جهاد اصغر قیام نمودند و جهاد
اکبر بر ذمت همت ایشان باقیست که می باید بآن نیز قیام نمود گفتند ای رسول خدا

جهاد اکبر کدامست فرمودند جهاد اکبر جهاد با نفس اماره است بعد از آن گفت
که بهترین جهادها آنست که کسی با نفس خود که در میان دو پهلوی او واقعست جهاد نماید
بینش دوم بعث سریة سریه بفتح سین و کسر راء و تشدید یای مفتوحه پاره لشکر را
میگویند از پنج نفر تا سیصد نفر یا چهار صد قال فی القاموس السریة من خمسة
انفس الی ثلثمائة او اربعمائة مرحبا بقوم مرحبا از رحب بضم را گرفته شده که بمعنی
توسعه و فراخیست یا از رحب بفتح را که بمعنی واسع و فراخست و نصب آن
بمفعولیت که حذف ان در کلام لازم است از روی سماع یعنی هرگز از عرب شنیده
نشده که ذکران کرده باشند مانند اهلا و سهلا که در اصل اتیت اهلا و وطئت سهلا بوده
و کلام درین تقدیرست که اتیت بکم رحبا و سعة یعنی رو آورد بمن بسبب آمدن شما وسعتی
در حال و فراخی در معاش و منال و بای بقوم بای سببی است یا بای مصاحبت
و مبرد که یکی از اعاظم علمای نحوست نصب مرحبا را بمفعول مطلق بودن میداند که درین
تقدیر باشد که رحبت بلادک مرحبا یعنی وسیع ساختی و توسعه و فراخی بخشیدی
دیار خود را بآمدن خود توسیع و فراخی بخشیدنی جهاد النفس مراد بجهاد نفس مقهور
ساختن و در تحت حکم خود در آوردن نفس است و وا داشتن او بر ملازمت طاعات
و اجتناب منهیات و در معرض حساب در آوردن او که در سودایی که با پروردگار
خود کرده است فایده او چند شده و نقصان او چندست و تدارک نقصان بچه
میتواند کرد یعنی از آنچه که متضمن فوز بسعادات اخرویست و منجر ادراک فواید
صوری و معنوی چه عمل آورده و از اموری که باعث نقصان پذیرفتن مراتب و درجات
و سبب ناخشنودی پروردگار از وجه سر زده و جبران بچه میتواند کرد و بریاضت
فرمودن و باز داشتن از میل شهوات و مرغبات در مقام کسر قوای شهوانی

وبسبب او در آمدن و بسلوک او را باعتدال آوردن و امر مذکور را وسیله فلاح
و فیروزی خود ساختن چنانچه بآن ناطق است آیه کریمه قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها
یعنی بدرستی که فلاح و فیروزی یافت کسی که در مقام تزکیه و تطهیر نفس در آمده پاک
ساخت دامان عفت او را از آلایش بادناس رذایل و معایب بسبب قایم داشتن
او بطاعات و اجتناب فرمودن او از منهیات و محرمات یا پرورش داد و نشو و
نما داد او در نهال نجات و رستگاری او را بزلال مواعظ و نصایح و کسب انواع کمالات
و فضایل علی اختلاف التفسیرین و بدرستی که خایب و بی بهره ماند کسی که نفس خود را
در پرده اختفا و نقص داشته از حضیض جهالت و مباشرت مناهی بر تیاورد و باوج
فضایل و طاعات نرسانید و گفته اند که تزکیه نفس موجب تصفیه باطن و صفای خاطرست
و هرگاه نفس از شوائب هوا و هوس مزکی شد و از آلایش نقص و عیب پاک دل
نیز از لوث تعلقات ماسوی مصفی میگردد و از کدورت خیالات باطله و توهمات
فاسده بری آید و تا آن نشود فوز باین سعادت میسر نیست و عروج باین پایه ممکن
نه چنانچه شاعر گوید بیت تا نفس مبرا ز مناهی نشود ؛ دل آینه نور الهی نشود ؛ افضل الجهاد
من جاهد نفسه محل خبر درین کلام که جمله من جاهد نفسه است بر بسته اند که افضل الجهاد است
بحسب ظاهر صحیح نیست چنانچه بعد از رجوع بمعنی ظاهر میگردد پس جهاد را که مصدر است
بمعنی اسم فاعل اخذ باید کرد که کلام درین تقدیر باشد که افضل المجاهدین من جاهد نفسه
یا آنکه خبر را محذوف دانسته کلام را بر حذف مضاف محمول باید ساخت تا تقدیر چنین
شود که افضل الجهاد جهاد من جاهد نفسه التی بین جنبیه بعضی استدلال کرده اند باین فقره این
حدیث بر آنکه نفس ناطقه مجرد نیست چه اگر مجرد باشد مستغنی خواهد بود از مکان و درین
کلام اثبات مکان از برای او شده پس مجرد نباشد و حق آنست که حدیث

دلالتی بر مدعی مذکور نیست بلکه کنایه از نهایت قرب و کمال نسبت نفس است
ببدن چه تجرد نفس ناطقه ظاهرتر از آنست که گنجایش اجرای دلیل بر نفی آن بوده باشد
و براهین قاطعه عقلیه بران قایمست و شواهد صادقه نقلیه بآن حاکم و مکاشفات ذوقیه
باطنیه معاضد چنانچه در محل خود مذکور است نمایش بباید دانست که جهاد نفس چنانچه
این حدیث بآن ناطق است بهترین جهادهاست و حضرت عزت جل شانه بر ذمت
فضل و کرم خود لازم ساخته است که جمعی را که بآن قیام نمایند در معرض هدایت
خود در آورده ایشان را براه حق که جاده نجات و صراط المستقیم عبارت از آنست
برسانند چنانچه در کلام مجید میفرماید که والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یعنی جمعی که
در راه محبت ما با نفس خود جهاد نموده اند و او را از مشتهیات خود باز آورده
بطاعات و عبادات و اجتناب منهیات و اکتساب فضایل و کمالات اخروی
داشته اند هر آینه هدایت میکنیم ما ایشان را و میرسانیم براههای خود
که سلوک در آن از ضلالت و گمراهی ایمن بوده بی شایبه شبهه و شک بمقصد رسند
پس بر هر کس واجبست که جهاد نفس را بر خود لازم شناسد و همیشه نفس خود را
در معرض محاسبه و مراقبه داشته از لذات دنیه فانیه باز آورد و در جمیع حال
متجسس احوال او بوده از حرکات و سکنات و خطرهای که او را در آنها هست غافل
نباشد و بداند که هر نفسی که از و بر می آید دریست بی بها و جوهریست گرانمایه که
هیچ شی از اشیا را قابلیت آن نیست که قایم مقام آن تواند بود و یا عوض آن
تواند شد بلکه نقدیست که بآن میتواند خرید گنجی را از کنوز رحمت الهی که ابد الآباد
از رواج فیض آن بهره مند توان بود و نفع آن از وصمت فنا و زوال ایمن
و مصون باشد و ضایع گذاشتن یا صرف کردن آن در امری که متضمن ادراک

سعادتی بوده باشد نقصانیست بس عظیم و خسرانیست بس بزرگ که هیچ عاقل
باختیار پیرامون ان نگردد که بضعف عقل منسوب نشود و هیچ زیرک و دانا
آنرا بر خود روا ندارد که نزد ارباب درک و تمیز نادان و بی تمیز نماید پس چون منع
سحری بخروش سبوح قدوس در آید و موذن صبح ندای حی علی الصلوة در دهد
بادای دوگانه واجب قیام باید نمود و بعد از فراغ ازان نفس را محراب محاسبه
خود ساخته باو خطاب باید کرد که ای نفس مرا بضاعت و سرمایه که توانم وسیله
نجات و رستگاری خود ساخت سوای این چند روزه عمر فانی نیست و انچه
ازان رفته است و در معرض فنا و زوال در آمده در حقیقت نقصانیست که براس المال
و سرمایه من راه یافته است و این روز نوبتیست که از اجل مهلت حیات آن یافته
و حضرت عزت نعمت زندگانی در ان ترا بتو ارزانی داشته است تا بعبادت او
قیام نمائی و فایده که وسیله نجات و رستگاری تو باشد دران بدست آری اگر
احیانا از برای اجل مهلت آن نمی یافتی و امروز در سلک اموات منتظم بودی
هر آینه از خدای خود درخواست میکردی که حیات امروز دیگر بتو ارزانی دارد
که تدارک ایام گذشته نموده عملی دران بجای آری که متضمن روسفیدی و رفع
خجالت تو بوده باشد همان پندار که امروز آن روزیست که آرزوی حیات آن
کرده و آرزوی ترا بر آورده اند و حیات در ان ترا بتو ارزانی داشته و بعمل آر دران
انچه دران روز بعمل خواهی آورد و بر تو باد که حیات این روز را غنیمت شماری
و ساعات آنرا ضایع و باطل نگذاری و بدان ای نفس که شبانروزی بر بیست و
چهار ساعت تقسیم یافته است و در حدیث وارد است که ینشر للعبد لساعات
الیوم و اللیلة اربع و عشرون خزانة فتفتح له منها خزانة فیراها مملوة نورا من حسناته

التی عملها فی تلک الساعة فیناله من الفرح والسرور والاستبشار ما لو وزع علی
اهل النار لاشغلهم ذلک عن الاحساس بالمها و تفتح له منها خزانة
اخری فیراها مظلمة یفوح نتنها و تغشاه ظلامها و هی الساعة التی عصی الله تعالی فیها فیناله
من الهول والفزع ما لو قسم علی اهل الجنة لنغص علیهم نعیمها و تفتح له خزانة اخری
فیراها فارغة لیس فیها شیء و هی الساعة التی نام فیها او اشتغل بشیء من مباحات
الدنیا فیتحسر علی خلوها و یندم علی ما فاته من الربح العظیم الذی کان قادرا علی تحصیله
فی تلک الساعة و هکذا تعرض علیه خزاینه فی طول عمره یعنی بازای بیست
چهار ساعت شبانه روزی از برای هر کس بیست و چهار خزانه مخلوق
شده که عمل هر ساعت از ساعات بیست و چهارگانه او با مراتبی در یکی ازان خزاین
گذاشته میشود و چون روز قیامت در رسد یک یک خزانه را بر وی عرض نموده
بر روی او میگشایند پس چون خزانه را بگشایند که تعلق بساعتی داشته است
که در ان اعمال حسنه و کردار نیک صرف شده است خزانه بنظر آورد مملو از نور رحمت
الهی که اعمال حسنه او در آن ساعت بان تبدیل یافته پس او را از مشاهده آن
فرح و سروری دست دهد که اگر آنرا بر اهل دوزخ تقسیم نمایند جمیع دوزخیان از کثرت
التذاذی که ایشانرا ازان حاصل شود احساس الم عذاب ننمایند و چون خزانه را
بگشایند که بساعتی تعلق داشته که صرف معصیت و مناهی و اعمال ناشایست شده
بمرتبه تاریک و هولناک و متعفن بنظر آید که اگر هول و فزعی که از مشاهده آن او را
روی نماید بر اهل بهشت تقسیم شود جمیع نعمتها و عیشهای بهشت بر ایشان منغص شود
از لذات ان محروم مانند و چون خزانه را در نظر او آورند که تعلق بساعتی
داشته است که آنرا ببطالت و بیکاری گذرانیده است یا در خواب بسر برده است

یا در افعال مباحه که رجحان اخروی نداشته است صرف نموده از اعمالی باید از همه
چیز پس حسرت و ندامت تمام او را دست دهد که چرا با وجود مهلت اجل و قدرت
بر پر کردن آن از حسنات بران وجه سلوک داشته است و همچنین یکیک خزانه از
خزاین ساعات هر روز عمر او را بر وی عرض میکرده باشند و او را حالات تمنه
دست میداده باشد تا با تمام رسد پس جهد کن ای نفس درین روز که خزاین
ساعات آنرا مملو از حسنات سازی تا با نوار آن از ظلمات قیامت ایمن گردی
و چنان مکن که بواسطه اندک کاهلی و میل باستراحت و فراغت خاطر چنان شود
که چون نظر تو در او رند همه را خالی یابی و بر حسرت و ندامت تو بران فایده مترتب
نباشد و حال تو مثل حال تاجری باشد که بر سودای از دست رفته تاسف داشته باشد
و همیشه بر سودی که ازان متصور بوده حسرت میبرده باشد و نفعی بران مترتب نشود
چه جای آنکه بنحوی سلوک داری که چون در آن را بر روی تو گشایند از هول
ظلمت و آزار نتن و تعفن آن نتوانی قرار گرفت و همیشه از آثار آن در عذاب
باشی اجارنا الله و ایاکم عن ذلک **انجام** بدان ای عزیز که نفس ناطقه انسانی
واقعست درمیان دو قوت یکی قوت شهوانی که بان ادراک لذات بدنی و حظوظ
حیوانی مینماید مثل خوردن و آشامیدن و جماع کردن و غلبکی جستن بر خصم و امثال
آن از لذات عاجله فانیه دوم قوت عاقله که بان تمیز میکند نیک را
از بد و خیر را از شر و حریص میشود در کسب کمالات عقلیه و تحصیل علوم حقیقیه و اکتساب
صفات حمیده و تخلق باخلاق پسندیده که متضمن فوز بسعادات ابدیه است
و ادراک فیوض کامله باقیه و کلام معجز نظام الهی که و هدیناه النجدین یعنی نمودیم
ما انسان را راه خیر و راه شر اشارتست باین دو قوت و همچنین آیه کریمه

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا که خلاصه معنی آن بنا بر آنچه بعض مفسرین
ذکر کرده اند والله اعلم آنست که بدرستی که نمودیم ما انسان را راه حق و طریق خیر
که در آمدن بان متضمن رستگاری و نجاتست و راه باطل و سبیل شر را که سلوک در ان
باعث گمراهی و هلاک یا آنست که براه حق سلوک خواهد نمود و چون آن نخواهد بود دگر
آنکه داند که نعمتیست از جانب پروردگار او که باو عنایت شده و بوظایف شکرگذاری
قیام نموده از جمله شاکران خواهد گشت یا راه باطل را اختیار خواهد کرد و ببلای
کفران نعمت گرفتار گردیده در سلک کافر نعمتان مندرج خواهد شد و بعضی گفته اند
که مراد بسبیل در آیه کریمه راه حق و طریق مستقیم است و راه باطل و طریق شر مقابل
آن معلوم میشود یعنی بدرستی که نمودیم ما انسان را راه راست و طریق حق بنصب
دلایل واضحه و انزال آیات بینه یا آنست که قدر نعمت دانسته ایمان آورده
و شاکر خواهد بود یا از ضعف دیده باطن ازان عدول نموده ببادیه ضلالت گرفتار خواهد
گشت و بکفران نعمت منسوب خواهد گردید پس اگر بدیده بصیرت در نگری و قوت
شهوانی را مطیع و منقاد قوت عاقله سازی هر آینه بسعادات عظیمه و کمالات
کریمه فایز خواهی بود و بصراط المستقیم که راه نجات و سبیل حق است خواهی
رسید و اگر آنرا بر قوت عاقله سلطنت دهی و چنان کنی که قوت عاقله اطاعت
و انقیاد او را واجب همت خود ساخته همگی اوقات خود را در تحصیل مشتهیات
او صرف نماید و بر مقتضای رضا و اراده او جاری دارد از اهل ضلالت و هلاک
گردیده در معرض خطاب **وضیعتم انفسکم** در خواهی آمد ای عزیز وجود تو نسخه
مختصریست از عالم الهی و آنچه درین عالم موجودست از بسایط و مرکبات و مجردات
و مادیات همه در تو موجودست و تو خود عالم کبری بلکه عالم اکبری چنانچه بآن

ناطق است کلامی که منسوب است بسرخیل ارباب حال و سرچشمهٔ جویبار هدایت
وکمال امیر المومنین و سید الموحدین صلوات الله علیه و آله اجمعین که **نظم**
دواک فیک و ما تبصر ٭ و داءک منک و ما تشعر ٭ وتزعم انک جرم صغیر
وفیک انطوی العالم الاکبر ٭ و ترجمهٔ آن رعایة لموافقة الفرع مع الاصل در ضمن این رباعی
در معرض بیان درمی آید **رباعیه** از تست دوای تو اگر باخبری ٭ هم از تو بود
درد اگر در نگری ٭ از خردی جسم بشری بد نبری ٭ تو عالم اکبری چه شد گر بشری ٭
و بدانکه هرچه در عالم کون و فساد موجود است ترا نحوی از انحا شباهتی بآن
حاصل است و از ان یگانه نیستی نهایتش انچه در تو بیشتر ظهور دارد و ربط ان
از اشیای دیگر بتو زیاده است چهار صفت اول ملکی که ترا بر افعال ملایکه مقربین
واخلاق فرشتگان خجسته آیین ترغیب و تحریص نموده بر عبادت و طاعت
پروردگار و تلاش تحصیل قرب و رضای خالق لیل و نهار میدارد دوم سبعی
که ترا بر افعال سباع و اطوار حیوانات درنده مثل دشمنی و سرعت انتقام
و غلبه جستن بر خصم بدشنام دادن و زدن و کشتن و امثال آن ترغیب میفرماید
سوم بهیمی که باعث بر انگیختن شهوت و شره است بخوردن و آشامیدن و جماع
کردن و انچه مانند آن باشد از افعال بهایم چهارم شیطانی که خصال شیطان
لعین را از مکر و حیله و شعبده و امثال آن در نظر تو جلوهٔ استحسان داده طبع ترا
بجانب آن مایل میسازد بلکه اگر نیک در نگری می یابی که هیکل وجود تو محل اجتماع
چهار چیز است **ترجمه** چون در نگری بدیده بینائی ٭ یابی تن خویش را عجب ماوائی
کانجا سگ و خوک و ملک و شیطانی ٭ جمع آمده بر بساط استیلائی ٭ سگ عبارت از قوت
غضبی است که بآن اشرار را از یگانه تفرقه کرده در مقام انتقام از بنی نوع خود

ضرب و قتل و امثال آن درمی آیی و خوک کنایه از قوت شهوانی که چون بر تو
غالب شد نیک را از بد و خیر را از شر فرق نکرده بمقتضای ارادت او مبادرت
بمنهیات و شیطان حیله و تزویریست که بآن شر را در کسوت خیر درمی آورد و
باطل را در لباس حق جلوه ظهور میدهد پس اگر بجهاد این سه دشمن خانگی قیام
نموده رفع کید و مکر شیطانی کردی و سگ و خوک را برهم انداخته غلبه خوک را بتسلیط
و لا دادن سگ بر او درهم شکستی و گیرندگی و بیحیائی سگ را بشیرک ساختن و حمله
دادن خوک بر او از خود رفع کردی و چنان شد که هر سه در قلادهٔ فرمانبرداری و
اطاعت تو در آمده مقهور و محکوم تو شدند هر آینه از صحبت ملک بهره مند گشته
برتبه ملکی فایز خواهی شد و بمؤدای این حدیث از عهدهٔ قیام بافضل الجهاد بر آمده
ذمت همت خود را از اقدام بان بری خواهی ساخت و کار دنیا و آخرت
تو نظام یافته عاملان عدل و انصاف در مملکت بدن تو که عالم اکبرش دانسته راه
عمل خواهند یافت و چنان خواهد شد که هیچکدام قدم از جادهٔ استقامت بیرون
نتوانند نهاد و اگر والعیاذ بالله در جهاد با ایشان مساهله و کاهلی نموده دقیقه
خود را معاف داشتی و ذرهٔ رعایت جانب ایشان مؤدی هر آینه ترا ذلیل
و منقاد حکم خود ساخته بزیر لجام اطاعت و انقیاد درمی آورند و بر تو سوار شده
بهر جانب که ارادهٔ ایشان تعلق گرفت می رانند و چنان میشود که همگی اوقات
تو صرف تحصیل مشتهیات و حصول مرادات ایشان شود و تو در معنی همیشه بعبادت
کلب و خنزیر مشغول خواهی بود و بپرستش ایشان اقامت خواهی داشت چنانچه
حال اکثر ابنای این زمانست که همگی همت ایشان مصروف اطاعت حکم و در جست
و شب و روز عداوت و نفاق مردم را شعار و دثار خود ساخته بلوازم آن

قیام دارند و طرفه تر آنکه کافران را بر پرستش اصنام انکار مینمایند و بر عبادت
اوثان بضعف عقل و نادانی منسوب میسازند و حال آنکه اگر بدیدهٔ انصاف در نگرند و پردهٔ
غفلت از روی کار خود برداشته حقیقت امر را بر وجهی که بر ارباب کشف و ریاضت
منکشف میشود و بعین الیقین مشاهده نمایند هر آینه می یابند که گاهی دست خدمت
بر سینهٔ اطاعت نهاده بعبادت خوک مشغولند و دامان اعمال خود را در خدمت او بمیان
کرده گاهی بجهت او در رکوعند و گاهی در سجود و همیشه انتظار دارند که بخدمتی از جانب
او مامور شوند تا بذل جهد خود نموده نهایت سعی و کوشش در تحصیل مراد او بتقدیم
رسانند و گاهی در ملازمت سگی بدو زانوی ادب درآمده به پرستش او قیام دارند
و شب و روز در فکر آنند که از جانب او چه اشارت صادر شود که در حال بمقتضای آن
بعمل آورند و همگی همت ایشان مصروف آنست که در آنچه رضای شیطان مقرون
بآن باشد و ارادهٔ او بآن تعلق گیرد و متضمن خشنودی و مسرت او باشد بپای
باشند و در سر انجام آن حیلها انگیزند چرا که هر یک از کلب و خنزیر مذکور را او برای
انگیزانند که ایشان را بر خدمات خود بدارند و مشتهیات خود را از ایشان طلبند پس
در حقیقت عبادت و طاعت شیطان میکرده باشند و قلادهٔ بندگی او را در گردن
انداخته داخل باشند در سلک جمعی که از جانب حضرت عزت در معرض این خطاب
که الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین
یعنی معهود نبود مرا با شما ای فرزندان آدم و نگفتم بشما که عبادت شیطان
نکنید که او دشمنست مر شما را در دشمنی ظاهر پس ای عزیز باید که در همه حال متحرز
خود باشی و از حرکات و سکنات و قیام و قعود و تکلم و سکوت خود غفلت جایز
نداری که مبادا چنان شود که تمام عمر تو صرف عبادت شیطان و اطاعت کلب

و خنزیر میشده باشد و آن نهایت ظلمی باشد که بر خود روا داشته باشی چرا که نفس
خود را که در ملک بدن تو حاکم و مالک آفریده اند در آنوقت محکوم و مملوک جمعی اخسه
خواهی بود و با آنکه توانی سید و مولی بود خود را بنده و فرمانبردار گردانیده
بواسطه آنکه عقلی که بتو کرامت شده مرتبه او در اقلیم بدن مرتبه ریاست
و سلطنت است و جمیع قوی و آلات و حواس را مقرر داشته اند که در اطاعت
و فرمان او باشند تو او را خادم و مطیع ساخته حکم جمعی را بر او جاری ساخته خواهی
بود و بعضی مفسرین در تفسیر آیه کریمه وسخر لکم ما فی السموات وما فی الارض جمیعا منه
ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون گفته اند که سبب آنکه ما فی السموات
و ما فی الارض را در قبضه تسخیر تو در آورده اند آنست که تو خود را مسخر هیچ شی
از آنها نسازی و چنان نکنی که چیزی از آنها ترا در حیطه تسخیر خود تواند در آورد بلکه
مسخر کسی باشی که سموات و ارض و ما فیها همه گردن بندگی در حلقه تسخیر او دارند پس
با وجود این همه عنایت و فضل الهی که شامل حال تو شده است و ترا در مرتبه داشته اند
که مخلوقات عالم بالا دم از تسخیر تو میزنند بواسطه آنکه سر تسخیر دیگری فرو بیاوری
و بعبادت غیری قیام نمائی هرگاه تو خود را در قبضه تسخیر دیگران در آورده
عبادت و اطاعت ایشان را بر عبادت و طاعت او اختیار نمائی و فضل او را
بر خود ضایع و ناچیز گذاشته در مقام کفران نعمت او در آئی و با آنکه ترا بواسطه آنکه عبادت
او کنی آزاد گردانیده است از بندگی ماسوی تو خود را بنده و منقاد دیگران ساخته
دست از عبادت او باز داری هیچ شک نیست که از اهل ظلم و عدوان خواهی بود
و از جانب حضرت عزت در معرض این خطاب که افتتخذونه وذریته اولیاء
من دونی وهم لکم عدو بئس للظالمین بدلا یعنی آیا فرا میگیرید شیطان

وذریت واتباع او را دوستان ومعاون امور خود از غیر من یعنی مرا کذاشته
ایشان را دوست وولی امور خود میدانید واطاعت وفرمان برداری ایشان را
وجهه همت خود ساخته بدل من انگاشته اید وحال آنکه ایشان مر شما را دشمن اند
بد بدلیست که ظالمان وستمکاران از برای من قرار داده اند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا

حدیث دوازدهم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن ابراهیم
از هارون بن مسلم از مسعدة بن صدقه که در ضمن حدیث هشتم ذکر احوال ایشان شد
از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق ع که قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان الله عز وجل
لیبغض المؤمن الضعیف الذی لا دین له فقیل له وما المؤمن الذی لا دین له یا رسول الله
قال الذی لا ینهی عن المنکر قال مسعدة وسئل ابو عبد الله ع عن الامر بالمعروف والنهی
عن المنکر اواجب هو علی الامة جمیعا فقال لا فقیل له ولم قال انما هو علی القوی المطاع العالم
بالمعروف من المنکر لا علی الضعفة الذین لا یهتدون سبیلا والدلیل علی ذلک من کتاب الله
عز وجل قوله تعالی ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون عن
المنکر فهذا خاص غیر عام کما قال عز وجل ومن قوم موسی امة یهدون بالحق
وبه یعدلون شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و دو نمایش وانجام
آغاز مشتمل بر دو بینش نمایش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه فرموده است
رسول خدای صلوات الله علیه وآله که بدرستی که حضرت عزت جل ذکره دشمن میدارد
مومن ضعیف الایمانی را که نبوده باشد مراورا دین کامل گفتند کدام است مومنی که دین
کامل ندارد ای رسول خدای حضرت فرمودند مومنی که مباشر نهی منکر نشود ومردم
از مباشرت منهیات وارتکاب محرمات باز ندارد وراوی مذکور گوید از امام علیه السلام

سوال کردند از امر معروف ونهی منکر که آیا آن واجب بر جمیع است امام علیه السلام
فرمودند نه بر جمیع امت واجب نیست بلکه مخصوص ببعضی است گفتند بکه مخصوص است
وسبب اختصاص چیست امام ع فرمودند بر کسی واجبست که قدرت بران داشته باشد
وچون دران مقام شود مردم اطاعت او کنند وداند که معروف کدام است
ومنکر کدام نه بر جمعی از ضعیفان امت که بران قادر نباشند وایشان را حالت تمیز
معروف از منکر ومنکر از معروف نبوده باشد ودلیل بر آنکه وجوب آن ببعض امت
اختصاص دارد کلام الهی است در قرآن مجید ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر
ویامرون بالمعروف وینهون عن المنکر یعنی باید که بعضی از شما ای امت محمد امتی باشند
که مردم را بخیر خوانند ومامور سازند ایشان را بمعروف وفعل خیر وباز دارند از
منکر ومبادرت بمنهیات پس وجوب آن خاص باشد ببعض امت ونسبت بجمیع امت
عموم نداشته باشد چنانچه اخبار الهی از حال امت موسی پیغمبر علی نبینا وعلیه السلام
مشعر بر آنست قال الله عز وجل ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون
یعنی از قوم موسی گروهی اند که مردم را هدایت میکنند بسبب حق وراستی که ایشان
است وبحق وراستی عدل میکنند بینش دوم ان الله عز وجل لیبغض المؤمن
الضعیف مراد بدشمنی حضرت عز وجل ذکره آنست که با او بروجهی سلوک
نماید که کسی که با کسی دشمن باشد با او بران وجه سلوک میداشته باشد وخال
سازد با او آنچه بر دشمنی وعداوت مترتب است یعنی جزای بد و برنقصان پس است
اکثر صفاتی که بحضرت عزت تعالی وصف نسبت میدهند مثل رحمت که در لغت بمعنی
رقت قلب ومایل داشتن دلست بجانب مردم وباعتبار غایت یعنی اثری
که بر رقت قلب مذکور مترتب میشود بحضرت عزت اسناد میکنند واو را تعالی

وحده العزیز رحیم میگویند و آن درگذرانیدن از زلات و تقصیرات و بخشیدن
مظالم و عفو سیئات و بذل احسان و ایصال نعمت بی پایان و الآمر مرتبه کبریائی
بلندتر است از اتصاف بامثال این صفات گاهی که بمعانی خود مستعمل باشد الذی
لانهی عن المنکر مراد منکر در مقام هر امریست که از جانب شارع حکم بحرمت آن شده
باشد و در نظر شرع فعل آن قبیح نماید و مراد معروفی که در مقابل آن مستعمل میشود
وحسنی است که فعل آن بر ترک بحسب شرع اولی پس رجحان یافته باشد مثل واجب
وسنت نه حسنی که در مقابل حرام است که شامل مباح و مکروه نیز هست اما مراد معروف
در قول راوی که وسئل ابو عبد الله علیه السلام عن الامر بالمعروف والنهی عن المنکر او در
کلام امام ع در جواب او اخص از معنی مذکور است و معنی واجب است چه امر بسنت
بر هیچکس واجب نیست بلکه سنت است و مراد از وجوب بر جمیع است که راوی سوال
از آن از امام علیه السلام کرد و جواب آنست بر هر فرد علی التعیین خواه قادر باشد
بر آن و خواه نباشد و خواه عالم بمعروف و منکر بوده باشد و خواه جاهل والدلیل علی ذلک
یعنی دلیل بر وجوب آن بر بعضی امت آیه مذکور است پس مشار الیه ذلک امری
خواهد بود که از حصر وجوب بر جمعی که بصفات مذکوره اتصاف داشته باشند لازم
می آید که وجوب بر بعض است نه نفس حصر چنانچه از عبارت ظاهر است چه دلالت
آیه مذکوره بر حصر مذکور در معرض منعست ولکن منکم امة کلام امام علیه السلام صریحست
در انکه من درین آیت من تبعیضی است پس انچه در بعض تفاسیر مذکور است که من
مذکوره من بیانیت یعنی باید که باشید شما امتی که بامر معروف و نهی منکر قیام نموده
باشید از صواب دور باشد و بعید از تصریح حضرت درین حدیث برخلاف آن از
معرض اعتبار ساقط والله اعلم فهذا خاص غیر عام یعنی امر الهی و طلب او از بندگان

امر معروف و نهی منکر را مخصوص بعض امت است و عام نیست که شامل جمیع امت باشد
نمایش اول بباید دانست که علماء امامیه رضوان الله علیهم خلاف کرده اند در انکه
وجوب امر معروف و نهی منکر که تعبیر از آن بحسبت نیز میکنند وجوب عینی است
یعنی بر هر فرد از افراد جمعی که شروط وجوب آن در ایشان متحقق باشد بخصوصه واجبست
مانند نماز و روزه و امثال آن یا وجوب کفایی است که تا کسی مرتکب آن نشده باشد
بر هر فرد از ایشان واجب است و چون بعضی بآن قیام نمودند از دیگران ساقط
میشود مثل نماز میت و جواب سلام و امثال آن شیخ ابو جعفر طوسی و شیخ ابو القاسم
حلی و ابن ادریس و جمعی از متاخرین علمای ما که از انجمله شیخ شهید است در شرح ارشاد
و شیخ علی اعلی الله شانه در بعض مصنفات خود بر وجوب عینی رفته اند و بقیام بعضی
بآن از دیگران ساقط نمیدانند و سید مرتضی علم الهدی و ابو الصلاح و شیخ جمال الدین
مطهر علیهم الرحمه و بعض دیگر از متاخرین مثل شیخ زین الدین رحمه الله واجب کفایی
میدانند و حکم کرده اند بانکه هر گاه جمعی بآن قیام نمایند و ظن حاصل شود بانکه قیام ایشان
بآن در حصول مقصود کافیست از دیگران ساقط میشود و ایشانرا بر عدم ارتکاب
آن اثمی نخواهد بود و ما از برای تحقیق محل نزاع و توضیح مقام در مقام ایراد مثالی
در آمده میگوییم هر گاه فرض کنیم که در شهری شخصی بترک نماز و شرب خمر مثلا اقدام
مینموده باشد و در آن شهر ده نفر باشند که شروط وجوب حسبت در ایشان
متحقق باشد و از قیام بآن ضرری مالی یا بدنی بایشان عاید نشود و چون یکی از ایشان
شروع در آن نماید و بر فعل او ترتب اثر مطلوب که مداومت آن شخص است بنماز
و باز آمدن او از شرب خمر مظنون دیگران باشد بجهت ظن مذکور قبل از انکه اثر مذکور
بر فعل آن یک کس مترتب شود و آن شخص ترک فعل خود کند آیا وجوب حسبه از نه نفر باقی

ساقط میشود یا بر ایشان نیز واجبست که ظن مذکور با او مشارکت نمایند و اگر دران
مساهله کنند آثم خواهند بود و جمعی که بر وجوب عینی رفته اند شق ثانی را اختیار
کرده اند و تقاعد نفر باقی را با وجود ظن مذکور تجویز نکرده اند و جمعی که واجب کفایی میدانند
میگویند مشارکت دیگران با او واجب نیست و بمجرد شروع آن یک کس دران از
ایشان ساقط میشود و جماعت اول استدلال کرده اند بر مطلب خود بعد ازین بحدیث
چه ظاهرش دلالت بر وجوب حسبه بر هر مؤمن دارد و بعض احادیث دیگر که در معنی
بآن نزدیکند مثل حدیثی که روایت شده است از امیر المؤمنین علیه السلام که من
ترک انکار المنکر بقلبه و یده و لسانه فهو میت فی الاحیاء یعنی هر کس ترک کند نهی منکر
و انکار آنرا بدل خود و بدست خود و یا بزبان خود چنانچه بعد ازین بتفصیل مذکور خواهد شد
مرده‌ای خواهد بود در میان زنده‌ها و اثری که بر حیات مترتبست بر زندگی او مترتب
نخواهد بود و روایتی که منقول است از امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند
باصحاب خود که انه قد حق لی ان آخذ البری منکم بالسقیم و کیف لا یحق لی ذلک و انتم
یبلغکم عن الرجل منکم القبیح فلا تنکرون علیه و لا تهجرونه و لا تؤذونه حتی یترکه یعنی بدرستی
که سزاوارست مرا که بیگناه شما را ای اصحاب در عداد گناهکاران درآورده مؤاخذه
نمایم و چون مرا اینمعنی سزاوار نباشد و حال آنکه بشما میرسد که مردی از شما مبادرت
باعمال قبیحه مینماید و انکار فعل او نمیکنید و از وی دوری نمیجویید و او را در معرض ایذا و آزار
در نمی آورید تا ترک آن کند و امثال این احادیث که درین باب وارد است و استدلال
مذکور بر وجوبیست که مشاهده میشود یعنی ضعیف است و دلالت احادیث مذکوره
بر زیاده از وجوب مطلق در معرض منع و صدر این حدیث نیز نص مطلب مذکور نیست
چنانچه بعد از رجوع بمعنی آن ظاهر میشود و جمعی که واجب کفایی میدانند استدلال

کرده اند بایت کریمه و لتکن منکم که با ترجمه اش سبق ذکر یافت و بقول حضرت
در آخر این حدیث که و هذا خاص غیر عام و بخاطر میرسد که آیت و حدیث مذکور
هیچکدام زیاده برین دلالت ندارند که امر مذکور بر جمیع افراد امت واجب نیست
و قائلین بوجوب عینی نیز بآن قایلند چه ایشان نیز بر جمعی که جامع شرایط آن نباشند
واجب نمیدانند و زیاده ازین نمیگویند که بر بعضی که جامع شروط مذکور باشند
بر هر فرد بخصوصه واجبست و بفعل دیگری از و ساقط نیست و هیچ یک از آیت و حدیث
دلالت ندارد بر آنکه از جمعی که جامع شرایط مذکوره باشند هرگاه از بعضی مبادرت بآن
واقع شود قبل از ترتب اثر مطلوب بر فعل او از دیگران ساقط میشود و نزاع بین الفریقین
بر سر اینست و سقوط وجوب آن از جمعی که جامع شرایط وجوب نباشند اقتضای آن
نمیکند که واجب کفایی باشد چرا که بسیاری از واجبات از آن قبیل باشند و باتفاق
واجب عینی اند مثل حج و جهاد و زکوة و امثال آن نهایتش بخاطر میرسد که اگر قایل شویم
بآنکه هرگاه یکی از ده نفر مذکور در مثالی که سبق ذکر یافت بآن قیام نماید اگر دیگرانرا
مظنه این باشد که مشارکت ایشانرا اصلا دخل در ترتب اثر مطلوب نیست و باعث
رسوخ آن شخص در فعل و ترک مذکور نیز نمیشود بلکه اگر باز آمدن او از آن امر در معرض
امکان وقوعی باشد همان فعل یک کس کافیست و الا مشارکت ایشان نیز مفید نیست
و وجود و عدم آن علی السویه است مشارکت ایشان واجب نیست و وجوب آن بر ایشان
قبل از شروع آن یک کس دران کفاییست و الا بر هر یک بر ایشان مبادرت بآن
واجبست و وجوب عینی است و میتواند بود که کلام ابن البراج که ظاهرش وجوب
کفایت برین محمول شود بخلاف کلام سید مرتضی و جمعی که حکم بوجوب کفایی مطلق کرده اند
و عبارت ایشان تاب این تفصیل ندارد پس آنچه علامه در کتاب مختلف گفته است

که مذهب ابن البراج همان مذهب سید مرتضی است بعینه محل بحث باشد و استدلال کرده
علامه قدس سره در کتاب تذکرة الفقها بر کفایی بودن وجوب مذکور بانکه غرض از
امر معروف ونهی منکر که از جانب شارع امر بآن واقع شده وقوع معروف است
و ارتفاع منکر پس هرگاه مقصود مذکور بفعل بعضی حاصل شود تکلیف دیگران بآن عبث
خواهد بود وحکم بوجوب آن بر ایشان وجهی نخواهد داشت و برو وارد می آید که اگر مراد
او از حصولی که گفته است هرگاه بر فعل بعضی مترتب شود حصول بالفعل است یعنی هرگاه
وقوع معروف و ارتفاع منکر بفعل بعضی متحقق شود وجوب ان از دیگران ساقط است
انمعنی محل نزاع نیست وکسی درین خلاف نکرده بلکه خلاف در وقت ظن آنست واگر
مراد او حصول بالقوه است یعنی ظن حصول اگر از عبث بودن امر ونهی دیگران عبث
بودن در بعضی اوقات خواسته است یعنی وقتی که وجود و عدم مشارکت خود را با جمعی
که قیام بآن دارند مساوی دانند چنانچه گذشت نفع او نمیکند چه او قایل بوجوب
کفایی مطلق است واگر مراد او نیست که لازم می آید که مبادرت ایشان بآن بعد از
صدور آن از بعضی در جمیع اوقات عبث باشد دعوی مذکور در معرض منعست
وسند منع تفصیلی است که در ضمن مثال مذکور گذشت **فایده دوم** بباید دانست که انچه از
شروط وجوب حسبت عینًا یا کفایةً علی اختلاف القولین میان فقهای رضوان الله
علیهم اشتهار یافته چهار شرطست **اول** علم بانکه معروف کدام است ومنکر کدام وحالت
تمیز ایشان از یکدیگر تا از غلط ایمن باشد یعنی منکر را معروف انگاشته امر بآن نکند
ومعروف را بتصور منکر کرده در مقام نهی ازان نشود **دوم** احراز ان تخمین بر ترک
معروف وفعل منکر وظاهر نبودن علامت ارتفاع آن ازو **سیوم** تجویز تاثیر فعل او
یعنی ترتب اثر مطلوب بر فعل او ودر معرض احتمال باشد چه اگر تاثیر مذکور را احتمال ندانسته باشد

ودانند که بر قیام او بامر ونهی مذکور اثری مترتب نمیتواند شد تکلیف بآن وجهی نخواهد داشت
چهارم آنکه ضرر مالی یا عرضی یا بدنی بر آمر ونهی مذکور مترتب نمیشده باشد نسبت
بآمر وناهی ونه نسبت بدیگران از اهل اسلام واز جمله این چهار شرط انچه درین حدیث
مذکور است وحدیث را بر آن اشعاری هست دو شرطست که شرط اول وشرط ثالث
باشد وشرط ثانی ورابع از احادیث دیگر فهم شده است وبباید دانست که مراتب
انکار چنانچه اشارت بآن سبق ذکر یافته سه است اول انکار بدل ومراتبش
مذکور خواهد شد دوم انکار بزبان که اول مرتبش موعظه ونصیحت است وآخر
مراتبش توبیخ وملامت سیوم انکار بدست که عبارت از شکستن آلات فسق و
دور کردن فاعل آن از مقام فعل مذکور وزدن او اگر بانکار سابق متاثر نشود
وامثال آن وانچه ازین مراتب بشروط اربعه مذکوره مشروطست مرتبه دوم
وسیوم است واما مرتبه اول یعنی انکار بدل وجوب جمیع انواع آن مشروط
بجمیع این شروط نیست بلکه آن را چند نوعست و هر نوع را حکمیست **اول**
اعتقاد وجوب فعلی که ترک شده وحرمت فعلی که بعمل آمده وترتب عقاب الهی
بر فعل وترک مذکور ورضا نداشتن بآن ووجوب این نوع همین مشروط بشرط اول
که علم بوجوب وحرمت باشد وبعدم تحقق شروط دیگر ساقط نمیشود **دوم**
دشمن داشتن تارک معروف وفاعل منکر بر ترک وفعل مذکور که بغض فی الله
که در بعضی احادیث امر بآن واقعست عبارت ازانست ووجوب آن مشروط
بدو شرط اول است وبشرط ثالث ورابع که تجویز تاثیر وعدم ترتب ضررست
مشروط نیست **سیم** اظهار کراهت خاطر بفاعل وتارک مذکور که بتغییر زبان
ودست باشد مثل عدم مکالمه وترک اختلاط وامثال آن واین نوع ازین مرتبه

بر نسبت مراتب دیگر مشروط بجمیع شرایط اربعه است و بعدم تحقق یکی از انها جواز
ان ساقط نهایتش شمردن ان از انواع انکار قلبی که از قوم وقوع یافته
مبنی بر مسامحه است که دران کرده اند و ازین تقریر ظاهر شد که انچه شیخ ابو القاسم
و علامه علیهما الرحمه و جمعی دیگر از فقها بران رفته اند که انکار قلبی بهیچ یک از شروط
اربعه مذکوره مشروط نیست از جاده استقامت برکنارست و مخفی نماند که اطلاق نهی
بر هر یک از انواع انکار قلبی بطریق مجازست و همچنین اطلاق امر و نهی
بر جمیع انواع حسبت سوای بعض افراد امر و نهی لسانی نمایش شاید اطلاق مذکور
حقیقت شرعی شده باشد و در معرض اصطلاح اهل شرع در امده و پس تخصیص تجوز بمرتبه
اولی از مراتب انکار قلبی که از کلام بعض علمای ما ظاهر میشود محل بحث باشد
چه اگر مراد ایشان تجوز لغویست تخصیص را وجهی نخواهد بود و اگر مجاز شرعی
اراده کرده اند مجاز بودن نوع اول نیز در معرض منعست فتدبر انجام بباید دانست
که انچه از شروط حسبت در کتب علمای ما رضوان الله علیهم مذکورست و همه بران
اتفاق دارند این چهار شرطست که سبق ذکر یافت و بعضی شرط دیگر نیز
اعتبار کرده اند و انرا شرط خامس دانسته و آن اجتناب آمر و ناهیست
از محرمات و ارتکاب مناهی یعنی کسی که مبادرت بامر معروف و نهی منکر میکند
میباید خود مرتکب مناهی نباشد و عادل باشد و استدلال کرده اند بر مطلب
مذکور بچند دلیل اول ایه کریمه أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ
یعنی ایا امر میکنید مردم را به نیکوئی یعنی مبادرت بطاعات و اجتناب
از مناهی و فراموش میکنید نفسهای خود را و با انکه آن اولیست بمامور ساختن
بان و دست ازان باز میدارید کنایه از انکه اینچنین نباید کرد دوم

و قوله تعالی كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ یعنی بزرگ
گناهی است نزد پروردگار شما انکه بگوئید و بفرمائید مردم چیزی را
که خود آنرا بعمل نمی آورده باشید سیوم حدیثیکه روایت شده است
از حضرت مقدس مصطفوی صلوات الله علیه و اله که مررت لیلة اسری بی بقوم
تقرض شفاههم بمقاریض من نار فقلت من انتم فقالوا کنا نامر بالخیر و لا ناتیه و ننهی
عن الشر و ناتیه یعنی شبی که مرا بمعراج میبردند گذشتم بر جمعی که لبهای ایشانرا
بمقراضهای اتشین قطع میکردند از ایشان پرسیدم که شما چه کسانید و بچه
گناه مستوجب این عقوبت شده اید گفتند بودیم ما جمعی در دار دنیا که مردم
را بخیر و اعمال نیک مامور میساختیم و خود مبادرت بان نمی نمودیم و ایشانرا
از مناهی منع میکردیم و خود مرتکب آن بودیم و دامان کردار ما بآن آلوده بود
چهارم انکه هدایت کردن غیر فرع هدایت یافتن است و برپای داشتن
غیر بعد از برپای بودن و گفته اند ان الاصلاح زکوة نصاب الصلاح یعنی
بصلاح آوردن اعمال غیر زکوة صلاح اعمال خودست پس چنانچه تا مال بنصاب
خود که صلاح است نرسد اصلاح اعمال غیر که زکوة انست مناسب نخواهد
بود و حق انست که امر مذکور شرط نیست و بر کسی که خود مرتکب معاصی است
و از دیگری نیز مشاهده ان مینماید دو چیز واجبست ترک فعلی که خود مرتکب
انست و انکار غیر بر فعلی که از و مشاهده نموده است و بترک یکی از دو واجب
مذکور واجب دیگر از و ساقط نمیشود و این حدیث و بعض دیگر احادیث که دلالت
بر وجوب حسبت دارد چنانچه دلالت بر وجوب آن بر عادل دارد دلالت
بر وجوب آن بر غیر عادل نیز دارد و انکاری که از ایشان مذکورتین فهم شد اشعاری

بتخصیص وجوب ندارد چه انکار مذکور بر عدم مبادرت اوست بآنچه دانسته است
که معروفست و مردم نمیکویند و ایشانرا بران میدارد نه بر قول و فعل مذکور و
همچنین آنچه حدیث معراج افاده آن کرد ترتب عقاب مذکورست بر عدم اتیان
ایشان بآنچه بآن امر میکرده اند و اتیان ایشان بآنچه مردم را از آن باز
میداشته اند نه بر امر و نهی ایشان و اما امر وعیت و بعضی تشبیهات که مذکور
کلامیست شعری و قابلیت آن ندارد که دلیل احکام شرعی واقع تواند شد و نیز قایل
باین قول زیاده بر عدالتی شرط نکرده است و هیچ شک نیست که از عادل نیز گاهی
واگرچه بر سبیل ندرت باشد صغیره و سر میزند پس اگر استدلال مذکور تمام باشد
عدم جواز آن بر عادل نیز لازم می آید و لازم می آید که امر معروف و نهی منکر جایز
نباشد مگر بر کسی که هرگز ازو معصیتی بوجود نیامده باشد نه صغیره و نه کبیره و این چنان
کسی نیست مگر معصوم پس وجوب حسبت در وقتی که معصوم در میان نیست بهیچکس
واقع نباشد و راه آن بالکلیه مسدود باشد و التزام این معنی ظاهرست که چه صورت دارد والله الهادی

حدیث سیزدهم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی از
ابی جعفر محمد بن یحیی العطار قمی که شیخ علمای زمان خود بوده و حدیث بسیار ازو
روایت شده و چند کتاب در حدیث تصنیف دارد و ثقه و جلیل القدرست از احمد بن محمد
وجمعی از راویان حدیث ما که مراد اینجا علی بن محمد بن علان و محمد بن ابی عبدالله و محمد
بن الحسن و محمد بن عقیل الکلینی است از سهل بن زیاد رازی که از امام محمد تقی و امام
علی نقی و امام حسن عسکری علیهم السلام هر سه حدیث روایت کرده است واگرچه
بعضی علماء رجال مثل نجاشی و غیره ضعیفش دانسته اند و نسبت کذب و فساد

مذهب باو داده اما شیخ طوسی در بعض تصانیف ثقه اش دانسته والله اعلم از
حسن بن محبوب کوفی که ثقه و جلیل القدرست و از اصحاب امام رضا علیه السلام
بوده و از شصت کس از اصحاب امام جعفر صادق ع حدیث نقل کرده است و بعضی
او را از جماعتی شمرده اند که اجماع اصحاب یعنی علمای شیعه منعقد شده است بر
آنکه آنچه روایت آن از ایشان بصحت رسیده صحیحست و همه کس تصدیق ایشان
بفقه و علم کرده و وفات او در سال دویست و چهار هجری اتفاق افتاده
رحمه الله علیه از ابی حمزه ثمالی که از رجال مقبول حدیثست و بعضی ثقه اش
دانسته اند و بعضی ممدوح و گفته اند که امام رضا علیه السلام فرموده اند که او لقمان
عصر خود بوده و از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق ع هر دو حدیث
روایت کرده است از امام الباطن والظاهر امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت
فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی حجة الوداع الا ان الروح الامین
نفث فی روعی انه لا تموت نفس حتی تستکمل رزقها فاتقوا الله و اجملوا فی الطلب
ولا یحملنکم استبطاء شیء من الرزق ان تطلبوه بشیء من معصیة الله فان الله
تعالی قسم الارزاق بین خلقه حلالا و لم یقسمها حراما فمن اتقی الله و صبر اتاه رزقه من
حله و من هتک حجاب ستر الله عز و جل و اخذه من غیر حله قص به من رزقه الحلال
و حوسب علیه یوم القیمة شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و نمایش و انجام
آغاز مشتمل بر دو بخش بخش اول فرموده است رسول خدای صلوات الله علیه و آله
در اثنای حجة الوداع که حج آخرین آنسرور بود بدرستی که جبرئیل امین در
دل من دمید و بخاطر من آورد که نمیرد و بعالم آخرت نقل نکند هیچ نفسی از نفوس انسانی
تا روزی که از روزی او مقدر شده است بتمام و کمال بوی عاید نگردد پس بترسید از خدای تعالی

وعصیان او مکنید و اجمال کنید در طلب روزی یعنی کد بسیار و کوشش زیاده
در تحصیل آن منمایید و شب و روز از پی آن در تک و پوی مباشید که آنچه مقدرست
بی آن نیز بشما میرسد و باید که دیر رسیدن روزی مقدر شما را بران ندارد
که بواسطه آن مرتکب عصیان خدا شوید و معصیت او را وسیله تحصیل آن سازید
که هر کسی که رزاق بی منت عمت عطیاته روزی بندگان خود را از وجه حلال
برایشان قسمت کرده است و نصیب هر کس را فراخور مرتبه و حال او تعیین نموده و
از وجه حرام قسمت آن از برای ایشان مقرر نداشته است و روا نداشته که از حرام
اخذ آن نمایند پس هر کس از جاده پرهیزکاری قدم بیرون ننهد و بر تاخیر
در رسیدن قسمت او با او صبر و شکیبایی پیش آورد هر آینه روزی که از وجه حلال
قسمت او شده است باو عاید میشود و کسی که رعایت حرمت اوامر و نواهی الهی
ننموده پرده ناموس شریعت را بناخن معصیت بدرد هر آینه بریده میشود وظیفه
روزی او از وجه حلال و چنان میشود که قسمت مقدر نیز باو نرسد و روز قیامت
او را در موقف حساب در آورند و حساب از او از طلب داشته برارتکاب
آن عتاب نمایند حدیث دوم نفث فی روعی نفث بنون و ثای سه نقطه یعنی
نفخ و دمیدنست و روع بضم را و سکون واو بمعنی عقل و دل و حاصل معنی آنست
که در ضمن حدیث اول مذکور شد واجملوا فی الطلب اجمال در طلب چنانچه گذشت کنایه
از ترک کد و کوشش بسیارست در طلب قول حضرت صلوات الله علیه و آله که اتقوا
الله واجملوا فی الطلب دو محل دارد اول انکه مراد این باشد که بترسید از خدای تعالی
درین کد و کوشش کنایه از انکه مبادرت بآن ننمایید چنانچه میگویند اتقوا الله فی
فعل کذا یعنی که مباشر آن فعل مشوید دوم انکه مراد این باشد که اگر شما شیوه پرهیزگاری

راه پیش گیرید و از خدای خود ترس داشته باشید احتیاج بکد بسیار و تعب زیاده
در بدست آوردن روزی نخواهید داشت و روزی حلال شما بی آن بشما خواهد رسید
و انتظار باید بود که آیه کریمه و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب
که خلاصه تفسیرش والله اعلم آنست که کسی که شیوه تقوی و پرهیزکاری پیش گرفته
از خدای تعالی بترسد حضرت عزت بیرون شد او را در امور او با و کرامت او را
در امور او با و کرامت کند و رزق او را باو رساند از وجهی که گمان او بآن پی
نبرده باشد و لا یحملنکم استبطاء شیء من الرزق ان تطلبوه بشیء من معصیة الله یعنی لا
یبعثکم و لا یحملکم و ان در ان تطلبوه ان مصدریست که فعل را بتاویل مصدر میبرد و مصدری
که از انضمام آن با مدخولش بیرون می آید منصوبست بنزع خافض و کلام درین تقدیرست
که لا یبعثکم استبطاء شیء من الرزق علی طلبه من المعصیه یعنی برنینگیزاند و ندارد
شما را دیر رسیدن روزی حلال که بجهت شما مقدرست برانکه طلب نمایید آنرا از
معصیت و مبادرت بعصیان الهی قسم الارزاق بین خلقه حلالا لا حلالا درین کلام
بحسب ترکیب حال است از ارزاق که معقول قسم است و نصبش بر حالیت یا مفعول
قسم است بتضمین معنی جعل و نصبش بر مفعولیت و کلام باین تاویل که قسم الارزاق
بین خلقه و جعلها حلالا لا من هتک حجاب ستر الله هتک ستر یعنی دریدن و پاره کردن
انست و اضافه حجاب بستر اضافه بیانیست اگر ستر بکسر سین خوانده شود چه ستر
بکسر سین بمعنی پرده و حجابست و اضافه لامیست اگر بفتح سین باشد که بمعنی مصدرست
و بر هر تقدیر در کلام استعاره مصرحه تبعیه ارتکاب شده است با ترشیح چه تشبیه
شده است شریعت الهی و قانونی که در سلوک از جانب او گذاشته شده در انکه
حایل میشود میان بندگان و گناه به پرده که حایل میشود میان اینکس و غیره و اکتفا

شده است از ادات تشبیه بذکر مشبه به بصیغه فعل چنانچه قاعده استعاره و مقرر
است و بیان آن از پیش رفت و ذکر چنگ که از ملایمات مشبه به است ترشیح
نمایش بباید دانست که جمهور اشاعره که اغلب فقهای اهل سنت در اصول و کلام تابع
ایشان شده و مذهب ایشان هستند بابو الحسن اشعری که شاگرد ابی علی جبائی که از اعیان
معتزله است و اشعر نام بزرگ قبیله ایست در یمن و این جماعت باو منسوبند بر آن
رفته اند که رزق اعم است از حلال و حرام و میگویند هرچه ذی حیات از آن
انتفاع می یابد خواه انتفاع مذکور باکل و شرب باشد و خواه بنحو دیگر رزق است اعم از آنکه
حرام باشد یا حلال و بعضی از ایشان مخصوص دانسته اند بماکول و مشروب و غیر آنرا
رزق نمیدانند و معتزله که اصول و کلام شیعه اغلب موافق مذهب ایشان است
و مذهب ایشان منسوبند بواصل بن عطا اتفاق دارند بر آنکه حرام رزق نیست
رزق چیزیست که صحیح باشد انتفاع حیوان از آن و کسی را نرسد که او را از انتفاع
از آن منع نماید یعنی حرام نباشد اعم از آنکه انتفاع مذکور بر وجه اکل و شرب
باشد یا بر وجه دیگر و استدلال کرده اند بر مطلب خود باین حدیث که صریح است
در اختصاص رزق بحلال و عدم صحت اطلاق آن بر حرام و بکلام الهی که در مقام مدح
و تعریف اهل ایمان نازل شده که وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ بر نهجی که معنی آیه
والله اعلم آنست که از آنچه ما رزق ایشان ساخته ایم انفاق میکنند و بذل آن
بغیر مینمایند پس اگر رزق اعم باشد از حرام لازم می آید که انفاق ایشان از
حرام نیز مقتضی مدح الهی باشد ایشان را و هیچ شک نیست که انفاق از حرام مقتضی
مدح الهی نیست پس رزق مخصوص باشد بحلال و شامل حرام نباشد و استدلال بر نحو
را شیخ ابو جعفر طوسی در تفسیر خود که بتبیان موسوم است ایراد کرده است و بعضی دیگر

مذکور را بر توجه استنباط دلیل کرده اند که تقدیم ظرف در آن بر متعلق افاده حصر
مینماید و حصر انفاق در رزق تقاضای آن میکند که آنچه قابلیت انفاق دارد
دو نوع باشد یکی رزق که از جانب الهی بایشان کرامت شده و ایشان
چون آنرا از خود باز گرفته انفاق نموده اند مستحق مدح الهی شده اند و دیگری
غیر رزق که انفاق آن مقتضی مدح نیست و اگر هر چه ایشان از آن منتفع بوده اند
و قابلیت انفاق داشته است رزق باشد حصر مذکور را وجهی نخواهد بود و
وقوع کلام الهی بر آن وجه از حلیه بلاغت عاری خواهد نمود مگر آنکه گویند تقدیم
ظرف بواسطه حصر نیست بلکه بنا بر رعایت سجع است در فقرات کلام والله
اعلم و اشاعره بر مذهب خود استدلال کرده اند بآنکه اگر حرام رزق نباشد
لازم می آید که کسی که در تمام عمر خود بغیر حرام قوتی نخورده باشد و هرگز غذائی
از حلال نیافته مرزوق نباشد و حال آنکه حضرت عزت در کلام مجید فرموده است
که وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا یعنی نیست جنبنده در روی
زمین مگر آنکه حضرت عزت عطیاته بر ذمت رازقیت و کرم خود فرض کرده است
که رزق او را باو برساند پس حرام رزق باشد والا کذب کلام مذکور
لازم آید و کذب بر خدا روا نیست و جوابش آنست که رزق نزد معتزله چنانچه
سبق ذکر یافت اعم است از ماکول و مشروب و از اشیای دیگر که حیوان از آن
انتفاع می یابد حتی استنشاق هوا و امثال آن و انتفاع مذکور را اعم میدانند
از انتفاع بالفعل و از انتفاع بالقوه یعنی قابلیت انتفاع داشته باشد و قدرت
بر آن حاصل باشد خواه فعلیت پیدا کرده باشد و خواه نه پس شخص مذکور
کاهلی باده و تقشف میتوانسته بود که در طول ایام زندگانی بهیچ نحو انتفاع از حلال نکرده

باشد حتی استنشاق هوا و قدرت بران نیز لمحه نیافته باشد و ظاهر است که
وجود این قسم ذی حیاتی بر تقدیری که متصور باشد تحقق آن در خارج در معرض
منع خواهد بود و ماده نقض میباید محقق باشد و نیز میرسد ایشان را که بگویند جوابی
که بعد از ولادت قبل از آنکه کام حیات را بچیزی از ماکولات و مشروبات دنیا
شیرین کرده باشد بعالم آخرت شتابد بنا بر آنچه شما بان قایلید لازم می آید که مرزوق
نبوده باشد و حال آنکه مفاد آیه مرزوقیت جمیع حیوانات است پس آنچه شما را
جواب ازین ماده تواند شد جواب ایشان نیز ازان ماده میتواند بود و دیگر
که روایت کرده است صفوان بن امیه و گفته است کنا عند رسول الله صلی
الله علیه و اله اذ جاء عمرو بن قرة فقال یا رسول الله ان الله کتب علی الشقوة فلا
ارانی ارزق الا من دفی بکفی فاذن لی فی الغناء من غیر فاحشة فقال صلی الله علیه
و اله لا اذن لک و لا کرامة و لا نعمة کذبت ای عدو الله لقد رزقک الله طیبا فاخترت
ما حرم الله علیک من رزقه مکان ما احل الله لک من حلاله اما انک لو قلت
بعد هذه المقالة ضربتک ضربا وجیعا یعنی بودیم نزد رسول خدای صلوات الله علیه و اله
که عمرو بن قره که یکی از اصحاب بود درآمد و گفت ای رسول خدای بدرستی که خدای تعالی
بدبختی بر سرنوشت من کرده است که همیشه مفلس و بی چیز باشم و علاجی نمی بینم سوای آنکه
روزی خود را از دف زدن بدست خود بهم رسانم رخصت ده مرا که بغنا و خوانندگی
قیام نموده باشم بی آنکه در ضمن آن فاحشه از من صادر شود حضرت فرمود
که اذن ما بان مقرون نیست و نه ترا کرامت و نعمتی دران حاصل ای دشمن خدای
بدرستی که حضرت عزت عمت عطیاته رزق ترا از وجه حلال طیب مقدر کرده
است و تو بوالهوسانه اندک بی چیزی که بر وصول آن داری اختیار کرده چیزرا

که بر تو حرام گردانیده است از رزق خود بجای آنچه بر تو حلال کرده است
از حلالهای خود و هر آینه اگر دیگر این قسم حرفی بر زبان تو جاری گردد از جانب
من تادیب بلیغی خواهی یافت و ضرب شدیدی بتو خواهد رسید پس چون درین
حدیث اطلاق رزق بر حرام شده است حرام رزق باشد و جواب اول
طعن در سند حدیث است یعنی جمعی که حدیث را نقل کرده اند تا بمرتبه
عادل و ثقه نرسیده اند و اعتمادی بر صدق قول ایشان نیست و بر تقدیر صحت سند
میتواند بود که اطلاق رزق بر حرام که در کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله
واقع شده است بر سبیل مجاز باشد نه حقیقت و قرینه بران آنکه اگر بطریق
حقیقت میبود سوق کلام تقاضای آن میکرد که بجای ما حرم الله علیک
من رزقه ما حرم الله علیک من حرامه گفته شود چنانکه فقره ثانیه آن
که ما احل الله لک من حلاله است بران وجه واقع است پس چون اینچنان
واقع نشده و تغیر در اسلوب عبارت شده است میدانیم که حرام دران فقره
بنا بر مشاکله فقره دیگر است یعنی لقد رزقک الله طیبا چنانچه جمعی که ثنا را مخصوص
بوصف لسانی دانسته اند اطلاق ثنا را در کلام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
که لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک بر توصیف حضرت الهی نفس خود را
بران حمل کرده اند و مشاکله اگرچه نوعیست از مجاز و حمل کلام بران
خلاف ظاهر است اما اهل عربیت آنرا از محسنات معنوی شمرده اند و در
قرآن و حدیث و عبارات بلغا نظما و نثرا بسیار وارد است پس حمل بران چندان دور
نباشد خصوصا که متضمن رفع تنافی و تخالف از احادیث صحیحه بوده باشد

حدیث چهاردهم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن بابویه القمی از
صالح بن عیسی بن احمد از محمد بن محمد بن علی بن عمر بن رباح که مثل برادران وی
بوده از محمد بن الفرج الرخجی که از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده و ادراک
صحبت امام محمد تقی و امام علی نقی علیهما السلام نیز نموده و ثقه و معتمد الیه است از
عبدالله بن محمد العجلی از عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی بن علی بن الحسن بن زید
بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام که قبر مبارک او در شهر ری واقعست
و احادیث بسیار در شان او نقل شده از انجمله روایت شده است بسند معتبر از احمد
بن خالد البرقی که معاصر او بوده و از وی بواسطه روایت کرده است که او
از سلطان وقت گریزان شده بشهر ری آمده و در کوچه موالی در زیر زمینی که در
خانه یکی از شیعیان آنجا بود ساکن شد و مدتی مدید دران موضع بعبادت پروردگار
خود قیام نموده روزه میداشت و شبها بنماز و شب زنده داری میگذرانید و گاهی
بر وجه مخفی بیرون آمده بزیارت قبری که الحال در برابر قبر اوست اقدام
مینمود و باز بجای خود میرفت و اظهار میکرد که این قبر یکی از فرزندان
امام موسی کاظم است و همیشه برین وجه مسلوک میداشت تا آنکه بعضی از شیعیانرا
که دران شهر بوده معرفت بحال او بهم رسید و درین اثنا یکی از شیعیان پیغمبر را
بخواب دید که باو میفرمود که یکی از فرزندان من درین شهر در کوچه موالی مقام
دارد و نزدیک درخت سیبی که در باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب واقعست
مدفون خواهد شد و اشاره بدان سرزمین فرمودند چون آن مرد بیدار شد
نزد صاحب آن درخت و آن زمین رفت که شاید از او بخرد و چنان شود
که موضع دفن آنحضرت در ملک او واقع شود چون صاحب آن مکان از سبب این

اراده استفسار نمود خواب مذکور را باو نقل کرد آن مرد قسم یاد کرد که من
امشب همین خواب دیده ام و چون بیدار شدم آن درخت را با جمیع باغ وقف
کردم که آنحضرت و شیعیان او در انجا مدفون شوند درین اثنا بیماری بر مزاج
شریفش طاری شده بجوار رحمت ایزدی پیوست در وقت غسل چون در مقام
کندن لباس او در آمدند رقعه از گریبان جامه او بر آمد که بران نوشته بود انا
ابو القاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی
بن ابی طالب علیه السلام و حقیقت نسب شریفش بر همگنان ظاهر و هویدا گردید
و روایت کرده محمد بن علی بن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه از علی بن
احمد از حمزه بن قاسم العلوی رحمه الله از محمد بن یحیی العطار از یکی از مردم ری
که بخدمت امام علی نقی علیه السلام استسعاد یافته بود که او گفت چون بخدمت آنحضرت
رسیدم فرمودند که این کنت یعنی کجا بودی گفتم بزیارت امام حسین علیه السلام
رفته بودم امام ع فرمودند اما انک لو زرت قبر عبدالعظیم عندکم لکنت کمن
زار الحسین بن علی علیه السلام یعنی بدرستی که اگر بزیارت قبر عبدالعظیم
که در ملک شما واقعست قیام مینمودی هر آینه می بودی مثل کسی که زیارت
امام حسین علیه السلام کرده باشد و ثواب آنرا بی مونت سفر در می یافتی از
پدر او عبدالله بن علی از ابان غلام زید بن علی از عاصم بن بهدله که گفت قال لی
شریح القاضی اشتریت دارا بثمانین دینارا و کتبت کتابا و اشهدت عدولا
فبلغ ذلک امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع فبعث الی مولاه قنبر فاتیته
فلما دخلت علیه قال یا شریح اشتریت دارا و کتبت کتابا و اشهدت عدولا و
وزنت مالا قلت نعم قال یا شریح اتق الله فانه سیاتیک من لا ینظر فی کتابک

ولا یسألک عن بینتک حتی یخرجک من دارک شاخصا ویسلمک الی قبرک خالصا
فانظر ان لا تکون اشتریت هذه الدار من غیر مالکها ووزنت مالا من غیر حله
فاذا انت قد خسرت الدارین جمیعا الدنیا والآخرة ثم قال علیه السلام یا شریح
فلو کنت عند ما اشتریت هذه الدار اتیتنی فکتبت لک کتابا علی هذه النسخة اذا
لم تشتر بالدرهمین قال قلت وما کنت تکتب یا امیر المؤمنین قال کنت اکتب
لک هذا الکتاب بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اشتری عبد ذلیل من میت ازعج
بالرحیل اشتری منه دارا فی دار الغرور من جانب الفانین الی عسکر الهالکین
وتجمع هذه الدار حدود اربعة فالحد الاول منها ینتهی الی دواعی الآفات والحد الثانی
منها ینتهی الی دواعی العاهات والحد الثالث منها ینتهی الی دواعی المصیبات
والحد الرابع منها ینتهی الی الهوی المردی والشیطان المغوی وفیه یشرع باب
هذه الدار اشتری هذا المفتون بالامل من هذا المزعج بالاجل جمیع هذه الدار
بالخروج من عز القنوع والدخول فی ذل الطلب فما ادرک هذا المشتری من
درک فعلی مبلی اجسام الملوک وسالب نفوس الجبابرة مثل کسری وقیصر وتبع وحمیر
ومن جمع المال الی المال فاکثر وبنی فشید ونجد فزخرف وادخر بزعمه للولد اشخاصهم
جمیعا الی موقف العرض لفصل القضاء وخسر هنالک المبطلون شهد علی ذلک
العقل اذا خرج من اسر الهوی ونظر بعین الزوال لاهل الدنیا وسمع منادی الزهد
ینادی فی عرصاتها ما ابین الحق لذی عینین ان الرحیل احد الیومین تزودوا من
صالح الاعمال وقربوا الآمال بالآجال **شرح** کلام بلاغت نظام در ضمن انجام
آغاز مشتمل بر دو بخش **بخش اول** خلاصه کلام راوی آنکه گفت من شریح قاضی
خانه خریدم بهشتاد دینار وسندی بر طبق آن نوشتم وجمعی را از عدول

مؤمنین بران گواه گرفتم پس ناگاه این خبر بامیر المؤمنین علی بن ابی طالب
رسید غلام خود قنبر را طلب من فرستاد چون بخدمت آنحضرت رسیدم مرا
در معرض خطاب در آورده فرمود که ای شریح خانه خریده و سندی بران
نوشته و جمعی را از عدول بران گواه گرفته و بهای آن مالی داده گفتم بلی
حضرت فرمودند ای شریح از خدا بترس و شیوه پرهیزکاری پیش آر که زود
باشد که بر تو وارد شود شخصی که نگاه نکند بسند تو و از گواهان تو چیزی نپرسد تا آنکه
بیرون برد ترا از خانه تو در حالتی که چشمهای تو باز باشد و روح از قالب تو مفارقت
کرده باشد و بسپارد ترا بقبر تو بی آنکه چیزی از زخارف دنیا همراه تو باشد
پس بدیده بصیرت در نگر مبادا که این خانه را خریده باشی از کسی که در واقع مالک
آن نباشد و داده باشی بهای آن مالی که از وجه حلال بدست نیاورده باشی
و تو در آن هنگام بتحقیق که متحمل نقصان دنیا و آخرت خواهی بود بعد از آن فرمودند
ای شریح اگر وقتی که اراده خریدن آن داشتی پیش من می آمدی سندی
درین باب برای تو مینوشتم برین نسخه که چون آنرا بخاطر می آوردی اگر بیک درهم
بتو میفروختند نمیخریدی شریح گوید گفتم چه چیز مینوشتی ای مولی مؤمنان
فرمودند مینوشتم از برای تو این سند را و عبارتی ادا فرمودند که ترجمانش
اینست بسم الله الرحمن الرحیم این سرایست که خریده است آنرا بنده ذلیل و خوار
از میتی که کنده شده است از مکان مالوف دنیا و براه آخرت شتافته خریده
از دو سرای را که واقعست در شهر غرور و فریب و مسافت آن از جانب
فنا و زوالست تا لشکر هلاک و ارتحال و احاطه کرده است باین سرای
چهار حد حد اول آن منتهیست بدواعی آفات و اموری که متضمن بلایا و محن اند حد

دوم آن انتهای مآبد بدواعی عاهات واسباب شدایدوکربات وحد سوم
آن نهایت می پذیرد بدواعی مصیبات وامور یکه مورث کلفت ومحنت اند وحد
چهارم اتصال دارد بهوای نفس که باعث هلاک وخبث وبشیطان مغوی
که گم راه کننده پاکان راه یقین است ودرین حد کشوده میشود ودرین سرا که محل
دخول وخروج است خریده است این گرفتار فتنه امید وامل ازین
آواره شده نا امیدی واجل جمیع این سرا الخروج از غرقابت واد
ودخول در ذل خواهش وخواری طلب وچون این مشتری درین معامله درکی بهم
رسد یعنی کسی برو دعوی نماید که این حق من بوده است که او بغیر حق متوفی وجهات
وتو بغیر حق دران تصرف کرده ابراز هم ریزاننده وخاک سازنده اجسام بادشاهان
وزایل سازنده حیات متکبران وجباران مثل کسری بادشاه عجم وقیصر سلطان
روم وتبع وحمیر والیان یمن وجمعی که مال را بر روی مال گذاشته در مقام انکار
وبسیاری آن در می آیند وبناهای رفیع نموده روی آن را بگچ وامثال
آن می اندایند وبرفعت اساس وکرسی دادن یا کسترانیدن فرش خوب
وطلاکاری در ودیوار زیب وزینت میدهند ومال بسیار ذخیره میکردند
بگمان آنکه فایده فرزندان ایشان خواهد کرد وبا وتعلق خواهد گرفت یعنی موت که
ایشان را یعنی بایع ومشتری وصاحب درک را در موقف عرض وپرسش حاضر
سازد تا مهم دعوی ایشان فیصل یابد وهر آینه در انوقت خسران وزیان
کاری ارباب بطلان را خواهد بود گواهست بر معامله مذکور عقل گاهی که خود را
از قید اسیری هوا وهوس آزاد سازد وبدیده بصیرت نظر کند بر مآل حال
ارباب دنیا وفنا وزوال ایشان وبگوش هوش استماع نماید که منادی از

در ترک دنیا ندا میکنند در ساحت الخانه یا در ساحت دنیا که چه ظاهر وهویداست
حق بر کسی که دو چشم بینا داشته باشد یعنی بصیرت وبینائی او در عواقب امور
مرتبه کمال یافته باشد بدرستی که خانه آمدن بدنیا را روزی بود واشغال ازان را
نیز روزی مقرر شده که از وصول آن گزیری نیست جهد کنید که بواسطه سفر
خود توشه راهی داشته باشید از اعمال صالحه وکردار نیک ونزدیک گردانید
املها وامید خود را با جلهای خود یعنی آرزوهای خود را کم کنید وطول امل
از خود بیاد آوردن موت ونوائب آن زایل سازید **متن دوم** حتی یخرجک من
دارک شاخصا هرگاه وچشمهای شخصی گشوده ماند چنانچه نتواند برهم گذاشت
عرب میگوید شخص بصره وبفتح خا فهو شاخص وشاخصا درین فقره حال واقع
شده از مفعول یخرجک یعنی تا بیرون بردان شخص ترا از خانه تو در حالتی که چشمهاد
تو از هم باز باشد وشخص مذکور کنایه از موت ومیتواند بود که از شخص من البلد
که بمعنی ذهب وسار است ماخوذ باشد یا از شخص السهم که با نمعنی است که بلند رفت
وبالای نشانه را گرفت پس مراد این باشد که تا بیرون برد ترا بر وجهی که بر کتفهای
مردم بار شده باشی یعنی مرده باشی وجمعی تابوت ترا برداشته باشند وسلمک
الی قبرک خالصا هرگاه شخصی بکسی چیزی عطا کرد واو گرفت از وعرب میگوید
سلمه بتشدید لام الیه یعنی اعطاه فتسلمه منه ومراد بنجا الصاکه بحسب ترکیب
حال واقعست از مفعول یسلمک خالص بودن از دنیا وزخارف آنست یعنی ترا تسلیم کند
بقبر تو در حالتی که خالص وفارغ باشی از همه چیز وهیچ چیز از دنیا ومتاع آن
با تو همراه نباشد فانظر ان لا یکون اشتریت هذه الدار من غیر مالکها ان درآن
لایکون ان مصدریست وحرف جر در کلام مقدرست ومصدری که از آن ومعمولش

بر می آید منصوب بنزع خافض و کلام درین تقدیرست که فانظر لان لا یکون
اگر حرف مقدر لام باشد یا فی ان لا یکون اگر فی باشد و تاویلش این که فی عدم کونه
نارًا لکهما من غیر مالکهما و فی اداء ثمنها من غیر حله یعنی تامل کن و بخاطر آر که نبود
باشد که خرید تو از غیر مالک آن واقع شده باشد و زر دادن تو در بهای آن
از غیر وجه حلال باشد فاذا انت قد خسرت اذا درین کلام اذا فجائیه است
مثل اذا که واقعست در آیت کریمه فاذا هم خامدون و حاصل معنی آنکه مقارن عمل
مذکور بتحقیق که از اهل خسران و زیان کاری خواهی بود بی آنکه زمانی فاصله شود و اذن
لم نشترها بدرهم اذن حرفیست که بر سر جزا و جواب در می آید و در اکثر استعمالات
بعد از ان و لو شرطی واقع میشود و در رسم کتابت آن خلافست جمهور بر آنند که
می باید بالف نوشته شود بشکل اذای حرف شرط و مازنی که از علماء عربیت میگوید
بنون می باید نوشت و فرا میگوید اگر عمل در مابعد خود میکند بالف باید نوشت و
اگر عمل نمیکند بنون ازعج بالرحیل ازعج بصیغه مجهول است بمعنی اقلع قال فی الصحاح ازعجه
ای اقلعه من مکانه یعنی بکند او را از مکان خود تجمع هذه الدار ای تحویها و تحیط بها
یعنی فرا میگیرد این خانه را و احاطه میکند بان یشرع باب هذه الدار شرع بصیغه
مجهول است بمعنی بفتح قال فی القاموس اشرع بابا الی الطریق ای فتحه بالخروج
من عز القنوع بار بالخروج با، عوضست مثل بای خذ هذا بهذا و قنوع بضم قاف
بمعنی قناعت است فما ادرک هذا المشتری من درک ما ما شرطیست و ادرک بمعنی
لحق است از درک بمعنی لاحق شدن قال فی القاموس الدرک اللحاق ادرکه لحقه
و هذا که اسم اشارتست مفعول اوست و درک بفتح را بمعنی تبعه است که عبارت
از عقوبت و سزای بدست و هر امر ناخوشی که بر فعلی مترتب شود بعد از وقوع آن

قال فی الصحاح الدرک التبعة یحرک و یسکن یقال ما لحقک من درک فعلی خلاصه یعنی درک
بمعنی تبعه است بفتح را و سکون را هر دو خوانده شده و عرب میگوید ما لحقک من
درک فعلی خلاصه یعنی هر که لاحق شود بتو عقوبتی بر من است خلاص ساختن تو از آن
و مراد اینجا آنست که در پیش اول سبق ذکر یافت فعلی مبلی اجسام الملوک مبلی
بر وزن مکرم ماخوذ از بلای بکسر باست که بمعنی دثور و اندراس است یعنی از هم پاشیدن
و ریزه ریزه شدن و علی مبلی که جار و مجرورست خبرست از اشخاصهم که مقدم شده است
بر و مثل کسری و قیصر و تبع و حمیر کسری بفتح کاف و کسر کاف لقب پادشاه فرس است
معرب خسرو که در زبان فارسی بمعنی وسیع الملک است و چون عرب بزبان خود
نقل کرده اند بواسطه دشواری تلفظ ایشان بالفاظ فارسی تغییر از ان
کسری کرده اند و امثال این در لغت ایشان بسیارست و اهل عربیه این قسم
لفظی را معرب نامیده اند و قیصر لقب پادشاه رومست و تبع بضم تای دو نقطه و تشدید
بای یکنقطه مفتوح لقب پادشاه یمن است و لفظ او مفردست و جمعش تبابعه
آمده چو بای یکنقطه بر وزن فراعنه و حمیر بکسر حا و سکون میم و فتح یا بزرگ قبیله ایست
در یمن که بعضی از ایشان در زمان سابق پادشاه بوده اند و بنی فتشید شید بکسر
شین و سکون یا چیزیست که دیوار خانه را بان می اندایند مانند گچ و امثال آن و شید
بفتح شین مصدرست بمعنی گچکاری کردن عرب میگوید شاد یشید شیدا فهو
مشید و نقل بباب تفعیل که درین فقره ارتکاب شده بواسطه مبالغه در شیدست
یعنی بنا کنند و مبالغه تمام در گچکاری آن بکار برده مشید بتشدید و فتح یا بر وزن مؤید
بمعنی مطول نیز آمده قال فی الصحاح المشید بالتشدید المطول و نجد ذو خرف نجد بنون
و جیم بتشدید و دال بی نقطه مشتقست از نجد که بمعنی ما ارتفع من الارض است یعنی

انچه از زمین بلند باشد و درین مقام کنایه از رفعت نباتست و میتواند بود که انجد که بمعنی با نجده است ماخوذ باشد یعنی انچه زینت دهند بان خانه را از فرش و پردهای رنکین و توشک و امثال آن و زخرف بضم زا و را بمعنی طلاست و زخرفه بمعنی زینه اشخاصهم لفصل القضا اشخاص بکسر همزه مصدر باب افعالست بمعنی احضار و ضمیر هم راجعست ببایع و مشتری و مبیع و صاحب درک یعنی ببلی اجسام ملوک که کنایه از موتست متعهد و متکفل حاضر ساختن ایشانست بموقف قضا و پرسش تا مهم ایشان فیصل یابد و استعارات و صنایع معنوی و لفظی که درین کلام رعایت رعایات شده است بر صاحبان بصیرت و معرفت بصنایع غریبه مخفی نخواهد بود فی عرصات عرصات جمع عرصه است و عرصه بمعنی ساحت و فضاست و ضمیر ها راجعست بدار که بمعنی خانه باید بیاد اول اکرچه بحسب لفظ دورتر واقعست و رعایت جانب لفظ اقتضای رجوع باقرب مینماید ما اعجب معنی انسبست ما ابین الحق الذی عینین ما ما تعجب است مثل ما احسن وجهه و ابین بمعنی اظهر است و مراد بذی عینین صاحب بصیرت کامله و کلام درین تاویلست که ما اظهر الحق لصاحب البصیرة ان الرحیل احد الیومین یعنی چنانچه فرزند آدم را روز قدوم و در امدنی هست باین دنیای فانی و آن روز ولادت اوست همچنین روز رحلت و بیرون رفتنی نیز هست و آن روز موتست پس سزاوار انست که انرا فراموش نکند و همیشه متذکر ان باشد والله الموفق (انجام) میتواند بود که دار در کلام حضرت امیر المومنین علیه السلام که اشتری منه دارا ازخ باشد برای بدن و مراد بمشتری نفس ناطقه انسانی باشد که در زوایای ظلمانی آن محبوسست و بسبب آن از نورانیت عالم تجرد که از عوالم قدس است محروم مانده و بایع کنایه از پدر و مادر باشد که باعث حصول اجزاء صلبیه

منویان شده اند و خانه جا کرده اند که مبدا ان آن از جانب فناست که عدم اولی باشد و منتهاش بلشکر هلاک که مقدمات موتست و این بدن اگرچه مرکب نفس ناطقه است و وسیله سیر و سلوک او در تحصیل کمالات و فضایل اما قوای بهیمیه که در همه حال ملازم اویند دواعی افات و اسباب عاهات و مصیبات اویند و او را باتباع هوای نفس و پیروی شیطان میدارند پس حضرت امیر المومنین علیه السلام قوای مذکوره را بمنزله حدود خانه بدن انکاشته اند که از چهار جانب ان در آمده اند و چون خروج از ولایت شریعت الهی و دخول در مملکت ضلالت و بطلان باتباع هوای نفس و پیروی شیطان واقع میشود مناسب دانسته اند که در آن خانه را از ان حد قرار دهند و چون خروج نفس از عز قناعت و استغنای از ماسوی که در عالم تجرد با آن بوده و دخول در ذلت خواهش و طلب که از لوازم سکنای این خانه است و سبب ان تعلقیست که بان دارد چنانچه کویا این خانه را بان خریده است تشبیه کرده اند حضرت آنرا بهائی که از لوازم شریست و تعلق بمبیع سبب بذل آن میشود و چون موت خلایق را خواهی نخواهی بموقف عرصات میکشاند تا معاملاتی که با یکدیگر درین نشاه کرده اند و فیصل نیافتن آنرا حواله بآن روز کرده بر وجه عدل فیصل یابد و ظاهر شود که بر که تعدی کرده است و ظالم کیست و مظلوم که تشبیه کرده اند آنرا حضرت بشخصی که ضامن درک میشود و تعهد مینماید که اکر درکی بهم رسد اصحاب معامله را با درک مذکور بدار القضا حاضر ساخته مهم ایشانرا فیصل دهد و چنان کند که بعدالت میان ایشان منقضی شود و حق بمن له الحق عاید کردد اینست انچه در تاویل این کلام بلاغت نظام بخاطر رسیده است و میتواند بود که حضرت امیر المومنین معنی دیکر اراده کرده باشند و فکر علیل بی بآن نبرده باشد و نظر قاصر بآن نرسیده والله اعلم

حدیث یازدهم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی
از علی بن محمد بن بندار که از کتب رجال مشهور بجرح و تعدیل او معلوم نمیشود از
ابرهیم بن اسحق الاحمری النهاوندی که اگرچه علمای رجال اکثر حکم بضعفش کرده اند
و گفته اند نقصی در اعتقادش بوده اما فاضل و مصنف کتب بوده از عبد الله بن حماد
الانصاری که از مشایخ علما شیعه و مصنف کتب است و حدیث او را اگرچه در مرتبه
حدیث صحیح نداشته اند اما گفته اند شاهد و موید حدیث دیگر میتواند شد. از
علی بن ابی حمزه الطائی قال کان لی صدیق من کتاب بنی امیه فقال لی استاذن لی
علی ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فاستاذنت له فاذن له
فلما دخل وسلم جلس ثم قال جعلت فداک انی کنت فی دیوان هولاء القوم فاصبت
من دنیاهم مالا کثیرا واغمضت فی مطالبه فقال ابو عبد الله علیه السلام لولا ان
بنی امیه وجدوا من یکتب لهم ویجبی لهم الفیء ویقاتل عنهم ویشهد جماعتهم لما سلبونا
حقنا ولو ترکهم الناس وما فی ایدیهم ما وجدوا شیئا الا ما وقع فی ایدیهم فقال الفتی
جعلت فداک فهل لی مخرج منه قال ان قلت لک تفعل قال افعل قال فاخرج
من جمیع ما اکتسبت فی دیوانهم فمن عرفت منهم رددت علیه ماله ومن لم تعرف
تصدقت به وانا اضمن لک علی الله الجنة فاطرق الفتی طویلا ثم قال قد فعلت جعلت
فداک قال ابن ابی حمزة فرجع الفتی معنا الی الکوفة فما ترک شیئا علی وجه الارض
الا خرج منه حتی ثیابه التی علی بدنه قال فقسمنا له قسمة واشترینا له ثیابا وبعثنا
الیه بنفقة قال فما اتی علیه الا اشهر قلایل حتی مرض فکنا نعوده قال فدخلت علیه
یوما وهو فی السوق قال ففتح عینیه ثم قال یا علی وفی لی والله صاحبک قال ثم

مات وتولینا امره فخرجت حتی دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فلما نظر الی
قال یا علی وفینا والله لصاحبک قال فقلت صدقت جعلت فداک هکذا والله قال لی
عند موته **شرح کلام بلاغت نظام** درضمن آغاز و تمامش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو چیش
چیش اول راوی گوید دوستی داشتم از نویسندگان سلاطین بنی امیه
بمن گفت روزی که اراده ملاقات امام جعفر صادق علیه السلام دارم از خدمت
آنحضرت اذن حاصل کن که بمجلس او حاضر شده و بسعادت صحبتش فایز گردم پس من
بخدمت امام علیه السلام رفتم و بجهت او اذن طلبیدم و امام علیه السلام اذن
دادند چون بخدمت آنحضرت رسید زمین خدمت بوسید و سلام کرد و در مجلس
آنحضرت نشست بعد از آن گفت جان من فدای تو باد بدرستی که من از عمال دیوان
آنجماعت بودم و از دنیای ایشان چندین مال بسیار عاید شده است که در بدست
آوردن آن اغماض عین بسیاری کرده ام و ملاحظه حلیت و حرمت آن نکرده ام
امام علیه السلام فرمودند اگر نمیبود اینکه بنی امیه بواسطه خود نویسندگان و ارباب
عمل پیدا کنند وکسی نمی یافتند که مرتکب عمل دیوان ایشان شود و بواسطه
ایشان جمع خراج نماید و از جانب ایشان با مردم جدال کند و در جماعت و مجمع
ایشان حاضر شود هر اینه در مقام اخذ حق ما که امامت و خلافه پیغمبر است
صلوات الله علیه واله نمیشدند و اگر مردم ایشان را با انچه در دست ایشان
بود وا میگذاشتند و در مقام اعانت و امداد ایشان در نمی آمدند مالک
چیزی نمیشدند سوای انچه در دست ایشان بود و قدرت بر سلب حق ما از ما هم
نمیرسانیدند پس جوانی که اظهار حال خود کرده بود و این جواب شنیده گفت جان من
فدای تو باد ای فرزند رسول خدای آیا مرا خلاصی و بیرون شدی ازین عمل که

کرده ام هست و میتواند بود که گناه من آمرزیده شود امام علیه السلام فرمو
دند اگر بتو بگویم که بواسطه استخلاص ازین ورطه ترا چه میباید کرد عمل خواهی آورد
گفت بلی ای فرزند رسول خدای عمل خواهم آورد حضرت فرمودند از جمیع آنچه از دیوان
ایشان کسب کرده و در ایام عمل ایشان بدست آورده جدا شو بعد ازان بخاطر
آور آنچه از انها تعلق بجمعی داشته باشد که ایشانرا شناسی و پی بایشان توانی
برد ایشان را بده اگر و مال ایشانرا تسلیم ایشان نمای و آنچه صاحب آنرا نشناسی
و ندانی که از کجا بهم رسانیده و که بتو داده است از جانب صاحبش بفقرای
مسلمانان تصدق کن که بعد ازان که چنین کرده باشی من ضامنم که حضرت
عزت جل ذکره گناه ترا در معرض عفو و مغفرت خود در آورده و بهشت را بتو ارزانی
دارد پس آن جوان زمانی طویل سر در پیش انداخته تامل نمود و بعد ازان سر بر داشت
و گفت کردم آنچه فرمودی و عزم آنرا تصمیم دادم جان من فدای تو بادای فرزند
رسول خدای راوی گوید آن جوان نویسنده بعد از مکالمه مذکور در خدمت امام
علیه السلام چون ما عازم مراجعت بکوفه بودیم با ما رفیق شده بکوفه آمد جمیع
آنچه بر روی زمین داشت حتی لباسی که پوشیده بود از خود جدا کرد و بر وجهی که
از جانب امام ع بآن مامور شده بود بعضی را بصاحبان حق رسانید و بعضی
را که معرفت بصاحبان آن نداشت بر فقرا و ارباب استحقاق قسمت نمود چنانچه
از برای او وجهی نماند که صرف کسوت و نفقه او شود راوی گوید پس ما جمعی که بر حال
او مطلع بودیم جزوی بجهت او میان خود توجیه کردیم و بعضی را ازان بواسطه
پوشش او رختی چند خرید کردیم و بعضی دیگر را بواسطه آنکه صرف نفقه او شود نزد
او فرستادیم بعد ازان ماهی چند اندک بران بگذشت که بیمار شده و با عیادت

او مینمودیم تا آنکه روزی بعیادت او رفتیم و دیدیم که بیماری او اشتداد
تمام یافته است و در حال نزع است چون دانست که ما آمدیم چشم باز کرد و چون چشمش
بر من افتاد گفت ای علی بخدا قسم که آنچه صاحب تو یعنی امام علیه السلام بمن
وعده کرده بود وفای بآن کرد یعنی بهشتی که بجهت من ضامن شده بود بمن ارزانی
داشت شد و ذمه او از ضمان مذکور بری شد بعد ازان جان شیرین بقابض ارواح
تسلیم نمود و ما در مقام تجهیز و تکفین او شدیم و چون از منزل او بیرون آمده بخدمت
امام علیه السلام شتافتیم چون چشم امام بر من افتاد سبقت بکلام کرد گفت ای
علی بخدا قسم که آنچه بصاحب تو که با خود آورده بودی وعده کرده بودیم وفا بآن
کردیم و از عهده ضمان خود برآمدیم راوی گوید گفتم جان من فدای تو باد بخدا قسم
که او نیز ازین دنیا رفت تا شکر این نعمت بجا نیاورده بما گفت آنچه تو فرمودی
بیست و دوم من کتاب بنی امیة کتاب جمع کاتب است و مراد اینجا نویسندگان دیوان جباران
عمل دیوانند اغمضت فی مطالبه ضمیر مجرور راجعست بمال یعنی مسامحه و بی ملاحظگی
کرده ام در تحصیل مالی که از دیوان ایشان بهم رسانیده ام و اجتناب نکردم
از آنچه شائبه حرمتی داشت و شبهه در حلیت آن بود و اصل آن از اغماض
عین ماخوذست که بمعنی برهم گذاشتن چشمست یجبی لهم الفی الجبی بجیم و بای یکنقطه
بمعنی جمع است و بنای آن بیائی و واوی هر دو آمده است قال فی الصحاح جبیت
الخراج جبایة و جبوته جباوة ای جمعته و مراد بفی خراج مالست که عبارت
از مال و جهات دیوانیست الا اخرج منه بیرون آمدن از مال که این فقره متضمن
آنست کنایه از مفارقت آنست و از تصرف خود برآوردن و بنای کلام بر استعمال
بالکنایه است بالتخییل چه تشبیه شده است مال بچیزی که محیط میشود بانسان و بدو

او در می آید مانند جامه و امثال آن و اکتفا شده است در کلام مذکور به تشبیه تنها چنانچه قاعدهٔ
استعارهٔ بالکنایه است و اثبات خروج از برای آن که از ملائمات مشبه به است
تخییل است فقسمناه قسمة یعنی قرار دادیم میان خود از برای او چیزی و قسمت
نمودیم آن را بر یکدیگر که هر کدام چیزی از آن بدهیم اشهر فلایل وصف اشهر بقلایل با آنکه
چون اشهر از صیغ جمع قلت است افادهٔ قلت عدد آن میشناید بواسطهٔ تأکید و مبالغه
در قلت است کنایه از آنکه عدد شهور مذکور بسه که اقل مراتب جمع قلت است نزدیکتر
بوده بده که اکثر مراتب است و نیست توانند بود که مشترک باشد میان جمع قلت و جمع کثرت
تا توصیف مذکور بر تأسیس که افادهٔ معنی جدید است محمول تواند شد زیرا که جمع کثرت
آن شهور آمده است و شرط صحت استعمال صیغهٔ جمع قلت در جمع کثرت است که صیغهٔ
دیگر مخصوص بجمع کثرت آن نباشد مانند اذرع و رجال که چون صیغهٔ دیگر مخصوص جمع کثرت
آن نیافته اند مشترک دانسته اند میان هر دو و در هر دو ماده استعمال مینمایند و هو
فی السوق سوق عبارت از نزعت یعنی جان کندن قال فی القاموس ساق المریض
سوقا و سیاقا شرع فی نزع الروح نمایش از کلام امام علیه السلام که لولا ان
بنی امیة وجدوا من یکتب لهم تا آخر آنچه متضمن بحکایت حضرت است از صدور آن
مستفاد میشود که اعانت و یاری دادن ارباب ظلم و عدوان جایز نیست و مرتکب
آن در معرض سخط و غضب الهی است و اگر چه امری که اعانت ایشان در ضمن آن بعمل
آید فی نفسه مباح و جایز باشد زیرا که از جملهٔ اموری که امام علیه السلام در مقام حکایت
از صدور آن از مردم مذکور ساخته شده و حکایت مذکور مشعر است بر حرمت آن حضور
در جماعت و مجمع ایشانست چنانچه وشهدوا جماعتهم اشارت بآنست و هیچ شک نیست
که امر مذکور قطع نظر از آنکه متضمن اعانت ایشانست حرام نیست و ارتکاب آن

جایز است پس معلوم شد که مطلق اعانت حرامست خواه در ضمن فعل حرام باشد
مثل جمع کردن خراج و امثال آن و خواه در ضمن فعل مباح مانند حضور در جماعت
و خیاطت ثوب و آنچه از آن قبیل باشد و مؤید آنست حدیث حسنی که شیخ ابو جعفر
طوسی قدس الله سره از ابن ابی یعفور روایت کرده است که او گفته است کنت عند ابی
عبد الله علیه السلام اذ دخل علیه رجل من اصحابه فقال له اصلحک الله انه ربما اصاب
الرجل منا الضیق او الشدة فیدعی الی البناء یبنیه او النهر یکریه او المسناة یصلحها
فما تقول فی ذلک فقال ابو عبد الله علیه السلام ما احب انی عقدت لهم عقدة
او وکیت لهم وکاء وان لی ما بین لابتیها لا ولا مدة بقلم ان اعوان الظلمة
یوم القیمة فی سرادق من نار حتی یحکم الله بین العباد یعنی بودم من روزی نزد
امام جعفر صادق علیه السلام که ناگاه شخصی از اصحاب آنحضرت در آمد و لب بثنا
و دعاء آنحضرت گشوده گفت اصلحک الله بدرستی که گاه هست که مردی از ما که
اصحاب توییم تنگی و شدتی در معاش دست میدهد و مضطر میشود که بواسطهٔ قوتی
مباشر کسبی شویم و ما را ارباب حکم میخوانند که بجهت ایشان بنائی کنیم یا نهری در زمین
بکنیم که مجرای آب ایشان باشد یا سدی که در پیش آب بسته اند و از هم پاشیده است
باصلاح آوریم درین باب چه میفرمایید آیا ما را مبادرت بآن رواست یا نه امام
علیه السلام در مقام تنبیه بر منع از آن در آمده فرمودند که دوست نمیدارم که از جانب
تو در اعانت ایشان گرهی بر ریسمان زده شود یا سر مشکی بسته شود و بوده باشد
مرا بازای آن ما بین لابتین این شهر یعنی مدینهٔ طیبه کنایه از آنکه تمام مدینه را
بمن دهند راضی نمیشوم که این قدر کار بواسطهٔ ایشان از تو در وجود آید ولا یعنی
زمین سنگلاخ سیاهست که گیاه در آن نروییده باشد و چون از دو جانب

مدینهٔ طیبه دو زمین سنگلاخ برین وجه در آمده است چنانچه شهر در میان
هر دو واقعست و غیر ازان با این لابتین میگفتند و آنها را لابتین مدینه میگویند
حضرت فرمودند دوست نمیدارم اعانت ایشان را با فعال مذکوره نه بسیاهی
که بنوک قلم ایشان داده شود تا بآن چیزی نویسند بدرستی که جمعی که اعانت ایشان
مینمایند و یاری ایشان از جهت ممد خود ساخته اند روز قیامت در سرا پرده آتشین
مقام خواهند داشت و مرکز وار آتش ایشان را در میان خواهد گرفت چنانچه سرا
پرده خیمها را در میان میگیرد که بهر جانب روند عبور ایشان بر آتش باشد تا وقتی
که حاکم علی الاطلاق حکم خود را در میان بندگان جاری سازد و حدیث صحیحی
که از یونس بن یعقوب نقل آن بصحت رسیده است ذکرگشت قال لی ابو عبد الله
علیه السلام لا تعنهم علی بناء مسجد یعنی یاری مده ایشان را در بنای مسجدی که از افعال
مستحبه است چه جای فعل مباح و حرام و روایت کرده است ابن بابویه رحمه الله
از حسن بن زید از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق از آبای بزرگوار آنحضرت
صلوات الله علیهم که قال رسول الله صلی الله علیه و آله الا و من علق سوطا بین یدی
سلطان جائر جعل الله ذلک السوط یوم القیمة ثعبانا من نار طوله سبعون ذراعا
یسلطه الله علیه فی نار جهنم و بئس المصیر یعنی فرموده است رسول خدای صلی الله
علیه و آله که هر کس تازیانهٔ در برابر سلطان جایری بر کمر خدمت بندد که چون
سوار شود بدست او دهد یا چون اشاره بزدن کسی کند حاضر داشته باشد بگرداند
خدای تعالی روز قیامت آن تازیانه را ماری از آتش که درازی او هفتاد گز باشد
و مسلط سازد آن مار را در دوزخ بر او که همیشه معذب او باشد و بد عاقبت
این است زاد و امثال این احادیث بسیار که درین باب وارد است هیچ شک

نیست که چنانچه احادیث مذکوره دلالت بر حرمت اعانت ایشان در ضمن فعل حرام
میکند دلالت بر حرمت آن در ضمن فعل حلال نیز دارد بلکه در ضمن فعل سنت نیز چنانچه
حدیث یونس بن یعقوب که و لا تعنهم علی بناء مسجد مشعر بر آنست و شاید از آیه کریمه ولا
ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار نیز استنباط تعمیم مذکور توان کرد زیرا که مدلول آیه
مذکوره آنست که میل مکنید بجانب جمعی که دامان کردار خود را بظلم آلوده اند که در می یابد
شما را آتش دوزخ و در ضمن اعانت ایشان میل بجانب ایشان حاصل است خواه بفعل
حرام متحقق شود و خواه بفعل حلال خصوصا که بعض مفسرین رکون را بمیل ضعیف تفسیر کرده اند
و گفته اند که نهی از میل قوی بقیاس بطریق اولی معلوم میشود و الله اعلم بمقاصد کلامه
و از کلام بعض فقهای ما رضوان الله علیهم که در مبحث مکاسب ذکر آن کرده اند ظاهر میشود
که حرمت اعانت ارباب ظلم مخصوص است بفعلی که فی نفسه حرام باشد و اعانت ایشان
بامور مباحه مثل خیاطت ثوب و بنای عمارت و امثال آن حرام نیست اگر برین حکم
اجماعی متحقق شده باشد که عبارت از اتفاق علمای مذهبست در یک عصر بر آن چون
اجماع فی نفسه دلیل احکام شرعی میتواند شد مضایقه با ایشان در آن نیست و الا جای
بحث است چرا که احادیث صحیحه و نصوص قاطعه چنانچه سبق ذکر یافت نص است
بر خلاف آن و قطع نظر از آن بر تقدیر مذکور تخصیص حرمت را باعانت ارباب
ظلم وجهی نخواهد بود چه فعل حرام فی نفسه حرامست خواه متضمن اعانت ظالم باشد
و خواه نه مگر آنکه بگوئیم مراد بحرمت آن شدت حرمت است نه اصل حرمت هر چند
این معنی محتاج بذکر نیست چه هر گاه حرمت اصل فعل ثابت باشد بی آنکه متضمن اعانت
ظالم باشد شدت حرمت آن گاهی که متضمن اعانت ظالم باشد بقیاس بطریق
اولی معلوم خواهد بود و عجیبست از علامه قدس سره که در کتاب تذکرة الفقها

حرمت اعانت را مخصوص داشته است باعانتی که در ضمن فعل حرام متحقق
شود و استدلال کرده است بر مطلب مذکور باحادیث مذکوره و حال آنکه چنانچه
از ترجمه آنها بوضوح رسید جمیع آنها صریحست در تعمیم فتامل مترجم گوید که با حکم قایل
بواسطه آنست که میتواند بود که مقصود علامه استدلال بر اختصاص فعل مذکور با
بزیادتی و شدت حرمت از سایر افعال حرام نه بر اختصاص آن باصل حرمت
و تفصیل مذکور را حمل کرده باشد نهی از بعض افعال مباحه و مستحبه را که بعض احادیث
مذکوره متضمن آنست بر نهی تنزیهی و زیادتی مبالغه در ترک اعانت والله اعلم
و ظاهر آنست که مراد باعانت ظالمین که ازین حدیث و از بعضی دیگر احادیث
که مذکور شد حرمت آن ظاهر میشود هر امری باشد که در عرف اطلاق اعانت بران
کنند و مرتکب آن را معاون ایشان گویند و بعض امور جزئیه که در عرف اطلاق
اعانت بران نشود و مثل حاضر ساختن ماکولی یا سقایه آبی و امثال آن داخل
دران نباشد و آنچه از بعض اکابر نقل آن بثبوت رسیده که در جواب سوال
خیاطی که بدوختن جامه سلطان وقت اشتغال داشته و از وی پرسیده است
که آیا من باین عمل در سلک اعوان ظلمه داخلم و عقابی که بر اعانت ایشان مترتبست
بر عمل من نیز ترتب دارد گفته است الداخل فی اعوان الظلمة من یبیع الابر والخیوط
واما انت فمن الظلمة انفسهم یعنی داخل در اعوان ظلمه کسیست که بتو سوزن و ریسمان
میفروشد که بجهت ایشان بآن جامه دوزی اما تو که خود مباشر آنی از جمله ظالمانی
نه از اعوان ایشان ظاهر آنست که محمول بر نهایت مبالغه دران باشد و الا کار چنانچه
مخفی نیست باشکال میکشد نسأل الله العصمة والتوفیق انجام مخفی نماند که اخبار آن جوان
نویسنده در حال احتضار بوفات امام علیه السلام بآنچه باو وعده کرده بود بحسب ظاهر

دلالت دارد برآنکه در حالت نزع روح قبل از حصول موت و انقطاع کلام احوال
آن نشأه و اینکه دران مقام از اهل نجاتست یا مستوجب عقاب بر انسان ظاهر
میشود و درین باب بطریق مخالف و موالف احادیث متعدده وارد است از آنجمله
بهر دو طریق روایت شده است که پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده اند
لن یخرج احدکم من الدنیا حتی یعلم این مصیره و حتی یری مقعده من الجنة او النار
یعنی بیرون نرود یکی از شما ای امت من از دار دنیا تا بداند که جایی که محل رفتن او
کجاست و تا به بیند نشیمن خود را در بهشت اگر بهشتی باشد یا در آتش دوزخ اگر
از اهل دوزخ باشد و روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب
جنایز از کلینی از علی بن عقبه از پدر او عقبه در ضمن حدیث طویلی که قال لی ابو عبدالله
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام یا عقبة لا یقبل الله من العباد یوم القیمة الا هذا الامر
الذی انتم علیه وما بین احدکم و بین ان یری ما تقر به عینه الا ان یبلغ نفسه الی هذه ثم
اهوی علیه السلام بیده الی الورید الحدیث یعنی بمن خطاب کرد امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و گفت ای عقبه در معرض قبول حضرت عزت
در نمی آید روز قیامت مگر امری که شما یعنی تو و جمعی که در ولای ما با تو شریکند برآن
یعنی مذهبی که دارید و دینی که از میان ادیان اختیار کرده اید و حایل نیست
میان دیده بصیرت هر یک از شما و میان دیدن آنچه متضمن چشم روشنی اوست
یعنی علم بحقیت مذهب خود و رستگاری دران دنیا مگر رسیدن نفس او باینجا
و دست مبارک را گذاشتند بر رگ گردن خود و اشارت بآنکه چون روح باینجا
برسد پرده خفا از پیش نظر برداشته خواهد شد و حقیقت احوال آن نشأه بعین الیقین
مشاهد خواهد گشت و از بعض اصحاب قلوب و ارباب باطن نقل کرده اند که در وقت

احتضار چشم باز کرد و تبسم کنان گفت فلمثل هذا فلیعمل العاملون یعنی مثل این باید بعمل آورند جمعی که مرتکب عمل میشوند و ارباب حدیث شیعه احادیث بسیار نقل کرده اند که همه صریحست در انکه در حال احتضار حضرت مقدسه مصطفوی صلوات الله علیه واله و جناب ولایتمآب مرتضوی بنفس نفیس ببالین هر کس حاضر میشوند و تبشارت میدهند او را بانچه مآل حال اوست اگر از اهل سعادت باشد بسعادت و حسن احوال و اگر از ارباب شقاوت است بشقاوت و سوء مآل و مصاحب این معنیست بعض ابیات که درین باب منسوبست بامیر المومنین و سید الموحدین امام المشارق والمغارب علی بن ابی طالب علیه السلام که در مخاطبه حارث همدان که از خیار اصحاب آنحضرت بوده است و چنانچه در دیباچه اشارت بآن شد نسب شریف مصنف دام ظله باو میرسد بر زبان گوهر بیان جاری ساخته اند که یک بیت از انها اینست شعر یا حار همدان من یمت یرنی * من مومن او منافق قبلا یعنی ای حارث همدان هر کس از دنیا رحلت مینماید در وقت مردن مرا معاینه می بیند در مقابل خود خواه از اهل ایمان باشد و خواه از ارباب نفاق و عدوان همه را دران حال بشارت بسعادت و حسن مآل روزی باد بمحمد خیر العباد علی اکرم الاولاد

حدیث شانزدهم

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ جلیل محمد بن بابویه القمی از محمد بن بکران النقاش که از اهل قمست و در کتب رجال اگرچه اسم او مذکورست اما تصریح بجرح و تعدیل او نشده است از احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن بن زیاد الشیعی الهمدانی که اگرچه در مذهب زیدی بوده اما نزد ارباب حدیث ثقه و جلیل القدرست و بخوبی حافظه و کثرت حفظ حدیث مشهور چنانچه از و نقل کرده اند که میگفته است سیصد هزار حدیث حفظ دارم که از انجمله صد و پنجاه هزار را با اسناد تا پیغمبر صلی الله علیه و آله حفظ کرده ام و بجمیع رجال سند آنها را میدانم مولدش در سال دویست و چهل و نه از هجرت بوده و وفاتش در سال سیصد و سی و دو و از جید بن حمدون الرواسی از حسین بن نضر از پدر او از عمرو بن شمر ابی عبد الله الجعفی که از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام است و علماء رجال ضعیفش دانسته اند از جابر بن عبد الله الانصاری که از خیار صحابه است و در واقعه بدر با پیغمبر صلوات الله علیه و آله همراه بوده و در هیجده معرکه در رکاب ظفر انتساب آن سرور بغزای کفار قیام نموده و تا زمان امام محمد باقر علیه السلام در ربقه حیات بوده و بسعادت خدمت پنج امام معصوم فایز شده و نقلست که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله باو خبر داده بود که تا زمان امام محمد باقر ع زنده خواهی بود و بسعادت دیدار او فایز خواهی گشت چون بخدمت او برسی باو از جانب ما سلام برسان و این وا این بگو و از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که او آخرین کسیست از صحابه کرام که از دار دنیا براه آخرت شتافته اند و رحلت او بعد از همه وقوع یافته است در سال هفتاد و هشت هجری و بعضی در نود و نه گفته اند روح الله روحه العزیز از ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام از پدر بزرگوار آن خلاصه روزگار امام زین العابدین از والد عالی مقدار آن عبادت آثار حسین بن علی بن ابی طالب از امیر المومنین و یعسوب الدین سلام الله علیه و علیهم اجمعین که آنحضرت فرمودند شکوت الی رسول الله صلی الله علیه واله دینا کان علی فقال یا علی قل اللهم اغننی بحلالک عن حرامک و بفضلک عمن سواک فلو کان علیک مثل صبیر دینا قضاه الله

عنك وصبر جبل بالیمن لیس بالیمن جبل اعظم منه یعنی شکایت کردم بسوی رسول
خدای صلی الله علیه واله از رهگذر قرضی که بر ذمت من بود و قدرت بر ادای
آن نداشتم حضرت فرمودند یا علی بخوان این دعا را اللهم اغننی بحلالک عن حرامک و
بفضلک عمن سواک که اگر قرض تو مثل صبیر باشد ببرکت خواندن این دعا حضرت
عزت عمت عطیاته ترا توفیق ادای آن میدهد و ذمت ترا از شغل آن فارغ
میسازد و صبیر کوهیست در ولایت یمن که در یمن کوهی از آن بزرگتر واقع نیست
و خلاصه معنی دعا آنکه بارخدایا غنی ساز مرا بانچه حلال کرده آنرا بر بندگان خود
از انچه حرام ساخته تصرف در آنرا و بی نیاز ساز مرا بفضل و کرم خود از کسی که غیر
تو باشد مصنف دام ظله بعد از ذکر این حدیث عبارتی ایراد کرده است که ترجمه اش
اینست میگوید جامع این احادیث عفی الله عنه که در بعضی سنوات قرض این بسیار شده
بود چنانچه مبلغ آن از هزار و پانصد مثقال طلا تجاوز نموده و صاحبان آن تشدد
بسیار در طلب آن از من مینمودند و تشویش تقاضای ایشان مرا از اکثر کارها
باز خود باز داشته بود و نمیتوانستم بهیچ کاری پرداخت و دست من بعلاجی
بواسطه ادای آن نمیرسید و وسیله نداشتم که از و استمداد آن نمایم پس بمضمون
این حدیث عمل کردم و بخواندن این دعا مداومت نمودم و هر روز بعد از نماز
صبح بتکرار آن قیام داشتم و گاه بود که بعد از نمازهای دیگر نیز بخواندن آن تبرک
میجستم تا آنکه ببرکت خواندن دعای مذکور در اندک زمانی ادای آن وجه شد و اثر
از آن قرض نماند بسبب بعضی امور که هرگز بخاطر نرسیده
بود و فکر من پیرامون آن نگشته والله الموفق

حدیث بیست و نهم

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ صدوق ثقة الاسلام
محمد بن بابویه القمی از تمیم بن عبدالله القرشی از پدر او عبدالله بن تمیم از احمد بن
سلیمان النیسابوری از علی بن الجهم در ضمن حدیث بزرگی که بمقدار حاجت از آن
اخذ شده قال قال المامون لابی الحسن الرضا علیه السلام ما معنی قول الله تعالی ولما
جاء موسی لمیقاتنا وکلمه ربه قال رب ارنی انظر الیک الآیه کیف یجوز ان یکون کلیم الله
موسی بن عمران لا یعلم ان الله تعالی لا یجوز علیه الرؤیة حتی یساله هذا السوال فقال
الرضا علیه السلام ان موسی علیه السلام علم ان الله تعالی جل ان یری بالابصار ولکنه لما
کلمه ربه و قربه نجیا رجع الی قومه واخبرهم ان الله تعالی کلمه و قربه و ناجاه فقالوا لن
نؤمن لک حتی نسمع کلامه کما سمعت وکان القوم سبعمائة الف رجل فاختار منهم
سبعین الفا ثم اختار منهم سبعة آلاف ثم اختار منهم سبعمائة ثم اختار منهم سبعین
رجلا لمیقات ربه فخرج بهم الی طور سیناء فاقامهم فی سفح الجبل وصعد موسی الی الطور وسال
الله تعالی ان یکلمه ویسمعهم کلامه فکلمه الله تعالی وسمعوا کلامه من فوق واسفل ویمین
وشمال ووراء وامام لان الله تعالی احدثه فی الشجرة ثم جعله منبعثا منها حتی سمعوه
من جمیع الوجوه فقالوا لن نؤمن لک بان هذا کلام الله حتی نری الله جهرة
فلما قالوا هذا القول العظیم بعث الله علیهم صاعقة فاخذتهم بظلمهم فماتوا فقال موسی
یا رب ما اقول لبنی اسرائیل اذا رجعت الیهم وقالوا انک ذهبت بهم فقتلتهم
لانک لم تکن صادقا فیما ادعیت من مناجاة الله تعالی ایاک فاحیاهم الله وبعثهم
معه فقالوا انک لو سالت الله تعالی ان یریک تنظر الیه لاجابک وکنت تخبرنا کیف
هو ونعرفه حق معرفته فقال موسی یا قوم ان الله لا یری بالابصار ولا کیفیة
له وانما یعرف بآیاته ویعلم باعلامه فقالوا لن نؤمن لک حتی تساله فقال موسی



یارب انک قد بعثت مقالة بنی اسرائیل وانت اعلم بصلاحهم فاوحی الله تعالی
الیه یا موسی سلنی ما سألوک فلن اواخذک بجهلهم فعند ذلک قال موسی رب ارنی
انظر الیک قال لن ترانی ولکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی فلما
تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا فلما افاق قال سبحانک تبت الیک یقول رجعت
الی معرفتی بک عن جهل قومی وانا اول المومنین منهم بانک لا تری فقال المامون
لله درک فاخبرنی من قول الله تعالی ولقد همت به وهم بها لولا ان رآی برهان ربه
فقال الرضا علیه السلام لقد همت به فلولا ان رای برهان ربه لهم بها کما همت به لکنه کان
معصوما والمعصوم لا یهم بذنب ولا یاتیه فقال المامون لله درک یا ابا الحسن فاخبرنی
عن قول الله تعالی وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فقال الرضا
علیه السلام ذاک یونس بن متی ذهب مغاضبا لقومه فظن بمعنی استیقن ان لن
نقدر علیه ان لن نضیق علیه رزقه ومنه قول تعالی واما اذا ما ابتلیه ربه فقدر علیه
رزقه ای ضیق وقتر فنادی فی الظلمات ظلمة اللیل وظلمة البحر وبطن الحوت ان لا اله
الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین بترکی مثل هذه العبادة التی فرغت لها فی
فی بطن الحوت فاستجاب الله له وقال سبحانه فلولا انه کان من المسبحین للبث
فی بطنه الی یوم یبعثون فقال المامون لله درک یا ابا الحسن فاخبرنی عن قول الله عز وجل
لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر قال الرضا علیه السلام لم یکن احد عند
مشرکی مکة اعظم ذنبا من رسول الله صلی الله علیه وآله لانهم کانوا یعبدون من دون
الله ثلثمایه وستین صنما فلما جاءهم علیه السلام بالدعوة الی کلمة الاخلاص کبر ذلک
علیهم وعظم وقالوا اجعل الالهة الها واحدا ان هذا لشیء عجاب وانطلق الملأ منهم ان
امشوا واصبروا علی آلهتکم ان هذا لشیء یراد ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة ان هذا الا اختلاق

فلما فتح الله تعالی علی نبیه صلی الله علیه وآله مکة قال یا محمد انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک
الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر عند مشرکی اهل مکة بدعائک الی توحید الله فیما تقدم وما
تاخر فقال المامون لقد شفیت صدری یا ابن رسول الله واوضحت لی ما کان ملتبسا فجزاک
الله عن انبیاء الله وعن الاسلام خیرا **شرح کلام بلاغت نظام** درشرح آغاز و دو نمایش و انجام
آغاز مشتمل بر دو بینش **بینش اول** راوی گوید مامون عباسی از امام رضا ع در مقام
استفاده بعضی مسایل واستکشاف بعضی مشکلات خود درآمد و گفت چه معنی دارد
کلام خدای تعالی در قرآن مجید که **ولما جاء موسی لمیقاتنا وکلمه ربه قال رب ارنی انظر الیک**
که ظاهرش دلالت بران دارد که موسی علیه السلام چون بوعده گاه پروردگار خود
آمد و پروردگار او با او سخن کرد گفت ای پروردگار من خود را بمن نمای که بدیده
ظاهر در تو نگرم چون روا باشد که موسی بن عمران که بمرتبه کلیم اللهی فایز باشد
نداند که عظمت وکبریای الهی زیاده بر آنست که دیده ظاهر را گنجایش مشاهده
جمال او بوده باشد وتجرد ذات وتقدس او از مقارنت ماده ومقابله وجهت
ومکان که از شروط رؤیت بچشم سرست ظاهرترست از آنکه توهم رؤیت او
توان کرد تا آنکه در مقام طلب آن درآید واز پروردگار خود آنرا درخواهد امام
رضا علیه السلام فرمودند بدرستی که موسی علیه السلام میدانست وعالم بود بکم
پایه عظمت وجلال او رفیع ترست از آنکه دست ادراک بصری بآن تواند رسید
وبچشم سر او را توان دید ولیکن چون از جانب عزت بمرتبه کلیمی فایز شد وسعادت
مکالمه ومناجات او دریافت بجانب قوم خود بازگشت ودر مقام اظهار نعمت
پروردگار خود با ایشان درآمده خبر داد ایشانرا از مرتبه قرب الهی که باو کرامت
شده بود وسعادت مکالمه ومناجات حق که روزی او گشته پس قوم در مقام

انکاران درآمده گفتند ایمان نمی آوریم بتو ای موسی و تصدیق سخن تو نمیکنیم تا
خود کلام حق را نشنویم چنانچه تو دعوی شنیدن آن میکنی و ایشان هفتصد
هزار مرد بودند موسی از میان ایشان هفتاد هزار کس اختیار کرد و از انجمله هفت
هزار کس برگزید و از میان ایشان هفتصد کس گزین کرده هفتاد کس ایشان را که القدر
امتیازی از ما بقی داشتند رفیق خود ساخت که با او بوعده گاه مکالمه پروردگار
حاضر شوند و بشنوند انچه او شنیده بود و گواهی دهند بر صدق قول او نزد باقی
قوم چون برگردند پس با ایشان از میان قوم برآمده بجانب طور سینا که وعده
گاه مکالمه و مناجات او بود با پروردگار روان شد و چون بآنجا رسید ان جماعت
را در دامن کوه گذاشته خود بکوه برآمد و درخواست کرد از حضرت عزت جل
ذکره که مرتبه دیگر با او بسخن درآید و بشنواند از ابقوم او که همراه اویند تا بصیقل
آن غایت زنگ شک و اعتقاد بد از آینه خاطر ایشان زدوده شود و بعین الیقین
مشاهده مرتبه و قرب او نموده باقی قوم او را نیز ازان خبر دهند پس حضرت عزت
جل شانه دعای او را در معرض اجابت درآورده مرتبه دیگر انار مکالمه خود را ظاهر ساخت
و ایشان همه کلام حق را شنیدند چنانچه صدای آن از جانب فوق و تحت و یمین
و یسار و پیش و عقب بگوش ایشان میرسید بواسطه انکه حضرت عزت تعالی شانه
کلام مذکور را در درختی که در انمقام بود خلق کرده بود و چون صدای آن ازان درخت
ظاهر میشد نسیم قدرت هوای ملاصق آن را بهمه جانب منتشر میساخت و از همه طرف
بگوش ایشان میخورد پس با وجود مشاهده آن حال بر انکار خود رسوخ ورزیده
گفتند لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة هرگز ایمان نمی آوریم بتو ای موسی و تصدیق نمیکنیم باینکه
این کلام الهی است تا انکه ما او را بر وجه آشکارا نبینیم و بدیده ظاهر مشاهده

جمال او روشنی نکنیم پس چون جرأت تکلم باین سخن بزرگ از ایشان بظهور رسید
دریای غضب الهی بجوش درآمده صاعقه قهر او بر ایشان وزید و بسبب ظلم و گناهی
که بگفتن این سخن بر خود روا داشتند خرمن وجود همه را بباد فنا و هلاک برداد
موسی علیه السلام چون مشاهده آن حال نمود بمناجات درآمده گفت بار خدایا چگونه
بنی اسرائیل چون بجانب ایشان برگردم و ایشان مرا در معرض خطاب و عتاب
درآورده گویند تو این جماعت را با خود بردی و چون نتوانستی صدق سخن خود را
بر ایشان ظاهر ساخت همه را در معرض هلاک درآوردی بواسطه انکه در سخن خود
که میگفتی با خدای تعالی سخن کرده ام و سعادت مناجات و رازگویی او را دریافته
صادق نبودی و ازان ترسیدی که چون زنده نزد ما آیند تکذیب سخن تو کنند
و ترا بر کذب قول خود اعتراف باید نمود بواسطه رفع این تهمت از خود بچه حیله
توسل جویم کنایه از انکه از سر عقاب عاجل ایشان درگذر و مرتبه دیگر خلعت حیات
در ایشان پوشان تا من ببلای تهمت گرفتار نگردم پس حضرت عزت دعای موسی را
مستجاب کرده ایشان را زنده ساخت و باتفاق موسی نزد قوم فرستاد پس
باز خطاب بموسی کرده گفتند براستی که اگر از خدای تعالی درخواست مینمودی
که خود را بتو نماید تا بدیده ظاهر مشاهده جمال او کنی هر آینه دعای تو مرتبه اجابت مییافت
و بسعادت لقای او فایز میشدی و خبر میدادی ما را از کیفیت ذات او و بما میگفتی
که او بر چه کیفیت واقعست و چنانچه حق شناسایی اوست ما را معرفت بکمال او حاصل
میشد موسی گفت ای قوم خدای تعالی را بدیده ظاهر نمیتوان دید و ذات او را
کیفیت و چگونگی نیست که علم کسی پی بآن تواند برد و او را تعالی شانه بآیات
و علامات میتوان شناخت و بدلیل و برهان پی بشناخت او میتوان برد

نگشاید و جان ایشان باین سخن تسلی نشد گفتند ایمان بتو نمی آوریم و تصدیق
حرف تو نمیکنیم تا آنکه رؤیت او را از درخواهی موسی علیه السلام چون از قبول نصیحت
ایشان مایوس شد رو بدرگاه الهی کرده گفت پروردگارا شنیدی که جماعت بنی اسرائیل
چه گفتند و مرا بر چه کار میدارند و تو بصلاح حال ایشان داناتری از من و بهتر میدانی
که خیر ایشان در چیست وحی الهی نازل شد که ای موسی سوال کن از من آنچه ایشان از تو
سوال میکنند و بخواه آنچه از تو میخواهند که ترا بران مواخذه نیست و ما بر سرایر
و عقاید همه مطلعیم و بگناه دیگری کسی را در معرض عقاب در نمی آوریم و علم کسی را بجهل دیگری
ضایع نمیگردانیم پس بعد از صدور امر الهی موسی لب باین کلام گشود که رَبِّ أَرِنِي
أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ
تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا
أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ
یعنی ای پروردگار من بنمای بمن خود را تا نظاره جمال تو کنم و مرا بر رؤیت خود
ممکن ساز کلام الهی در جواب او بر نحوه مخلوق شد که هرگز نتوانی دید مرا ای موسی
و دیده ظاهر ترا قابلیت مشاهده جمال خود نداده ایم ولیکن نگاه کن بسوی این کوه
که بلندترین کوههای این ملک است و قوت و توانایی او از تو و امثال تو بیشتر است پس
اگر این کوه در جای خود قرار گیرد و تواند تحمل تجلی ما نمود زود باشد که تو نیز مرا
ببینی و دران وقت طاقت مشاهده جمال من بنحو دیگران بر و اگر ببینی که کوه را تو
انایی تحمل پرتوی از تجلی ما نیست و بمجرد وصول ذره از خورشید لقای ما بران ریزریز
شده از هم می پاشد تو نیز از تمنای آن درگذر و دل بر ظلمات هجران دیدار ما بنه
پس چون تجلی کرد پروردگار موسی بران کوه چنانچه گفته اند بمقدار سوفار سوزنی

یا برابر درمی از نور خود بران کوه افکند بعد از آنکه حیات و قدرت و علم دران آفریده
بود آنرا ریزریز گردانید و پاره پاره ساخته از هم فرو ریخت چون موسی آن
حال را مشاهده نمود از هول و دهشتی که او را دست داد بروی درافتاد و از
هوش رفت و چون بهوش آمد در مقام تسبیح و تنزیه پروردگار خود درآمده
گفت بپاکی یاد میکنم ترا از هر چه لایق حضرت تو نیست و رجوع کردم و بازگشتم
از جهل قوم خود به تنزیه ذات تو از امکان رؤیت و اموری که متضمن نقص است
بسوی معرفت و شناخت خود با آنکه تقدس ذات تو از آن برترست که گنجایش
آن بوده باشد و من اول گروندگانم بانکه ترا نمیتوان دید و دیده ظاهر محروم تماشای
جمال تو نیست پس مامون تشفی خاطر از جواب امام علیه السلام حاصل کرده لب
بدعای آنحضرت بگشاد و گفت بعد درک خیر دهاد ترا خدای تعالی خبر ده مرا از معنی قول
الهی در باب یوسف پیغمبر علیه السلام وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ
و رفع کن از خاطر من اشکال این را که چون تواند بود که یوسف صدیق علیه السلام با
وجود مرتبه نبوت و عظمت قصد مخالطت زلیخا نماید و عزم مباشرت با او از وی علیه السلام
وقوع یابد و حال آنکه فعل مذکور برو جایز نبود امام علیه السلام در مقام تفسیر آیه بر وجهی
که رفع اشکال او در ضمن آن بشود درآمده فرمودند که تفسیر آیت آنست که زلیخا قصد
کرد مخالطت و صحبت یوسف را و اگر نبود آنکه یوسف مشاهده برهان پروردگار
خود که عبارت از نور عظمت و لمعه عصمت و نبوت کرده بود و دامان عفت
او از آلایش معاصی پاک گشته قصد میکرد مخالطت او را چنانچه او قصد کرده بود
ولیکن یوسف علی نبینا و علیه السلام بمرتبه عصمت فایز بود و از معصوم قصد معصیت
واقع نمیشود و ایشان بگناه میل نمی آید مامون گفت بعد درک یا ابا الحسن خبر ده مرا

از معنی قول خدای تعالی که وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ
یعنی رفع کن از خاطر من اشکالی را که از ملاحظهٔ ظاهر معنی آن دست داده است
چه ظاهر معنیش خبر میدهد از آنکه ذاالنون پیغمبر وقتی که غضب بر وی مستولی شد و از
میان قوم بیرون رفت ظن کرد و گمان برد که ما قدرت بر او نخواهیم یافت چون
تواند بود که از پیغمبر خدای این قسم ظنی وقوع یابد و حال آنکه بمذهب حق پیغمبران
می باید بمرتبهٔ عصمت فایز باشند امام رضا علیه السلام فرمودند مراد بذی النون
یونس بن متی است که از قوم خود غضبناک شده از میان ایشان بیرون رفت
و ظن درین آیت بمعنی استیقن استعمال یافته و أن لن نقدر علیه بمعنی ان لن نضیق
علیه رزقه چنانچه در آیهٔ کریمهٔ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ قدر علیه
بمعنی ضیق و تنگ استعمال یافته است و معنی آیت والله اعلم آنست که صاحب ماهی
یعنی یونس پیغمبر علیه السلام وقتی که از قوم خود در غضب شد که چرا باو ایمان نیاوردند
و قبل از آنکه وحی الهی نازل شود از میان قوم خود بیرون رفت پس یقین داشت
که ما روزی او را بر وی تنگ نخواهیم کرد و هر جا که باشد باو خواهیم رسانید تا آنکه
بدریا درآمد و بزندان شکم ماهی گرفتار شد فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ پس ندا کرد یونس علیه السلام
در میان تاریکیها تاریکی شب و تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ
سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ باینکه نیست معبودی بحق مگر تو بپاکی یاد میکنم ترا از جمیع
آنچه سزاوار بمرتبهٔ تو نیست و ترا از جمیع معایب و مناقص بری میدانم بدرستی
که من بودم پیش ازین از جملهٔ ظالمان و ستمکاران بر خود بسبب آنکه تارک
بودم مثل این عبادتی را که الحال در شکم ماهی بآن قیام دارم پس حضرت عزت
تعالی وعده العزیز دعای او را مستجاب ساخت و تسبیح او را شرف قبول داده گفت

فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ اگر نه آنست
که یونس از جملهٔ تسبیح کنندگان بود و گفت لا اله الا انت سبحانک انی
کنت من الظالمین هر آینه درنگ میکرد در شکم ماهی و دران مقام میداشت
تا روزی که آدمیان برانگیخته شوند و قیامت قایم شود ولیکن ببرکت ذکر و
تسبیح پروردگار او را از آن حبس خلاص ساختیم پس مأمون در مرتبهٔ دیگر بوی
دعای حضرت قیام نموده گفت لله درک یا ابا الحسن خبر ده مرا از قول خدای تعالی
که بعد از فتح مکه بر حضرت مقدسهٔ رسول صلوات الله علیه و آله نازل شد که لِيَغْفِرَ لَكَ
اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ نسبت ذنب برسول خدای صلوات الله علیه
و آله چون صحیح تواند بود و حال آنکه عصمت جمیع انبیا بطفیل عصمت اوست
امام رضا علیه السلام فرمودند مراد بگناه باعتقاد باطل مشرکین اهل مکه است
نه گناه واقعی زیرا که نزد ایشان گناه هیچکس بزرگتر از گناه رسول خدای صلوات
الله علیه و آله نبود بواسطه آنکه ایشان همه بعبادت اصنام و پرستش بت قیام
داشتند و سیصد و شصت بت را غیر از خدای تعالی محراب عبادت خود ساخته بودند
پس چون آن سرور علیه السلام ایشان را دعوت کرد بگفتن کلمهٔ اخلاص یعنی کلمه
طیبه لا اله الا الله و توحید خواند ایشان را بعد از آنکه نهایت رسوخ در شرک
داشتند بزرگ نمود آن نزد ایشان و تکلیف آن را امر عظیمی دانستند پس بزرگان
و ارباب شعور ایشان بمنزل ابوطالب جمع شدند و گفتند أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَٰهًا
وَاحِدًا إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ
إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَٰذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ
آیا گردانید محمد خدایان متعدد ما را خدای یگانه یکتا بدرستی که یکتایی و یگانگی

خدای امریست بنهایت عجب و چون دیدند که ابو طالب بفریاد ایشان نمیرسد
از خانهٔ او برآمده روان شدند و بیکدیگر می گفتند در حال رفتن که در رفتن شتاب
کنید و صبر و شکیبایی ورزید بر پرستش خدایان خود و بدرستی که مخالفت محمد با ما
و پیش آمدن کار او حادثه ایست از حوادث و هرکه اراده شده است برای ما و از
وقوع آن چاره نیست یا دعوتی که محمد ما را میکند و اراده که کرده است امریست
که مقرون بحقیقت و صواب باشد بلکه بواسطهٔ طمع بزرگی و ریاست عرب و عجمست
و این امریست که همه کس را اراده آن هست و مراد همه کس است علی اختلاف
التفسیرین و نشنیده ایم ما این را که او ما را بران میدارد در ملت آخرین که ملت
خود را بران یافته ایم یا ملت عیسی که آخرین ملل است زیرا که ایشان برا
اعتقاد بودند که دین عیسی بر تثلیث است نه بر توحید نیست این توحید که او ما را
بان میخواند مگر فرا بافتن دروغی از نزد خود پس چون فتح کرد حضرت عزت
تعالی شانه بر پیغمبر خود صلوات الله علیه مکه را او را در معرض امتنان خود
درآورده گفت انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تا[خر]
بدرستی که ما فتح کردیم از برای تو ای محمد فتحی ظاهر و روشن بر همه کس تا آمرزیده
شود از جانب خدای تعالی آنچه از گناهان تو از پیش رفته است و آنچه بعد
ازین خواهد بود و نزد مشرکان اهل مکه یعنی آنچه ایشان اعتقاد گناه و آن نموده اند
و خواهند داشت بسبب خواندن تو ایشان را بتوحید پروردگار در زمان
گذشته و آینده و پس مأمون گفت بدرستی که شفا دادی سینهٔ مرا از رنجی که ازین
امور در وهم رسیده بود ای فرزند رسول خدای و واضح و روشن ساختی آنچه
بر من ملتبس گشته بود و حقیقت آن را نمیدانستم جزای خیر دهاد ترا حضرت

عزت عصمت عطیهٔ از جانب انبیای خود که رفع توهم گناه در مادهٔ ایشان
از ما کردی و از جانب ملت اسلام که باین تقریر حل این اعتقاد در اسلام
بر طرف ساختی پنجش دوم قربه نجیا نجی فعیل است بمعنی فاعل از مناجات که بمعنی
مساره و راز گفتن است و میتواند بود که مصدر باشد مثل نجوی چنانچه صاحب
صحاح تصریح بان کرده است و هذه عبارته قال الفراء و قد یکون النجی و النجوی اسما
و مصدرا و بر هر تقدیر بحسب ترکیب حال است از فاعل قربنا که ضمیر مستتریست
در و راجع بخدای تعالی یا از مفعول او که ضمیر بارزیست متصل باو راجع بموسی ع
الی طور سینا مترجم گوید طور بضم طا بمعنی کوه است مرادف جبل و مراد اینجا کوهیست
واقع در نواحی شام که موسی علی نبینا و علیه السلام بران استماع کلام الهی نموده است
و سینا نام درختی است که دران کوه واقع است و بان نسبت اضافه شده است
کوه بان و بفتح سین و کسر سین خوانده شده است و فتح را نحویان بهتر دانسته اند
قال فی الصحاح و طور سینا جبل بالشام و هو طور اضیف الی سیناء و هو شجر
و قرئ سیناء بالفتح و الکسر و الفتح اجود فی النحو لانه لیس فی ابنیة العرب
فعلاء ممدود بالکسر و بعضی گفته اند سینا نام مکانیست که کوه مذکور آنجا واقع است
و از ابن عباس و عکرمه نقل شده که سینا و سینین بزبان حبشه بمعنی حسن و نیکو است
و بعضی گفته اند بمعنی مبارک است پس طور سینا باین معنی خواهد بود که کوه حسن
و مبارک یعنی با خیر و برکت و اضافه آن از قبیل اضافهٔ موصوف خواهد بود بصفت
مثل یوم الاحد و بقلة الحمقاء و بعضی گفته اند سینا و سینین کوه پر گیاه پر درخت را میگویند
و برین تقدیر نیز اضافه ازان قبیل خواهد بود و بعضی گفته اند که سینا و سینین کنایه
از درخت میوه دارست و چون دران کوه درخت میوه داری چند بوده است

که مردم از میوه آن منتفع بوده اند تعبیر ازان بطور سینا کرده اند از قبیل اضافه
بادنی ملابست و صاحب تغییر واحدی گفته است که اولی آنست که سینا و سینین اسم
مکانی باشد که موقع کوه مذکورست و سبب تسمیه ان مکان بان حسن و مبارکی ان
باشد حاصل اگر سینا خود بمعنی حسن و مبارک باشد چنانچه گذشت اضافه طور با و اضافه
موصوف خواهد بود بصفت و آن جایز نیست حتی نری الله جهرة یعنی عیانا و نصبش
بمفعول مطلق بودنست باین تقدیر که نعاین عیانا یا بر حالیت از فاعل نری که ضمیر
متکلم است یا از مفعول آن که الله است یعنی نه بینیم خدا را او آشکارا شود بر ما
آشکارا شدنی یا نه بینیم او را در حالتی که ما آشکارا باشیم نه نهان یا او بر ما
آشکارا باشد جعله دکا دک بمعنی دق و کوفتن است قال فی الصحاح الدک الدق
و اینجا بمعنی اسم مفعول مستعمل شده است که کلام درین تقدیر باشد که جعله مدکوکا
مراد لازم معنی است یعنی ریز ریز شده و از هم پاشیده و خر موسی صعقا
خر بمعنی سقوط و بروی در افتادنست و صعقا مفعول مطلق فعل محذوفست یعنی
صعق صعقا و میتواند بود که حال باشد از موسی که فاعل خرست یعنی بیهوش
شده بیهوش شدنی یا برو در افتاد در حالتی که بیهوش بود قال فی القاموس
صعق کسمع صعقا و یحرک غشی علیه و گفته اند که از عشا روز پنجشنبه عرفه تا عشای
جمعه عید اضحی بیهوش بود ولقد همت به وهم بها هم بمعنی قصد و عزم ان کنی
و مراد اینجا والله اعلم آنست که در بخش اول مذکور شد پس قوله تعالی وهم بها
بحسب ترکیب جواب لولاست که برو مقدم شده یا دال بر جواب ان چنانچه مشکو
قتلتک لولا ان اخاف الله که درین تقدیرست که لولا ان اخاف الله قتلتک
که بعضی حمل بر تقدیم جواب بر لولا کرده اند و بعضی گفته اند قتلتک آخر محذوفست

و قتلتک اول دال است بران و زیادتی تحقیق درین باب در نمایش دوم بیاید بعون الله
تعالی بمعنی استیقن ان لن نضیق علیه از قدر یعنی نقدر از قدرت ماخوذ نیست بلکه
مشتق از قدر بمعنی ضیق و تنگیست چنانچه یقدر در آیه کریمه الله یبسط الرزق لمن
یشاء و یقدر زان مشتق است یعنی حضرت عزت بسط میکند و وسیع میگرداند روزی
را از برای کسی که مشیت او بتوسعه روزی او تعلق گیرد و تنگ میسازد روزی را
بر کسی که خواهد در معرض امتحان خود در آورد و ماده او را قابلیت زیاده بران
نباشد و مراد اینجا والله اعلم آنست که یونس علیه السلام چنین میدانست که ما روزی
او را ای الکه بر وی تنگ سازیم یا دیر رسانیم خواه در میان قوم باشد و خواه از ایشان
هجرت کند و هیچ شک نیست که حق در تفسیر این آیه و توجیه آن بر وجهی که منا
فات بعصمت انبیا نداشته باشد اینست که بر زبان امام علیه السلام جاری شده است
پس التفات نباید کرد بانچه بعضی مفسرین ذکر آن کرده اند که مراد اینست که یونس علیه
السلام ظن کرد که تقدیر نکرده ایم که با و عقوبتی برسانیم چون قبل از نزول وحی
از قوم خود هجرت گزید که نقدر از قدر بمعنی قضا و قدر ماخوذ باشد یا آنکه مراد تمثیل
حال او باشد بحال کسی که گمان داشته باشد که ما بران قدرت نداریم یا آنکه مراد و
شیطانی باشد که در وهم او جا کرده بوده است و بواسطه شدت آن وهم تعبیر ازان
بظن شده و واقعه مذکور قبل از بعثت او بوده است چه قبل از پیغمبری تجویز شده
که انبیا را بعضی وساوس شیطانی دست دهد و امثال این تاویلات که بعدم التفات
سزاوار ترند و منه قوله تعالی و اما اذا ما ابتلیه ربه فقدر علیه رزقه
ضمیر ابتلیه راجع است بانسان که در اول آیت گذشته و معنی آیه بنا بر آنچه بعض مفسرین
ذکر کرده اند والله اعلم آنست که اما چون انسان را بیازماید پروردگار او بدرویشی

و بحتی پس تنگ سازد بر او روزی او را فیقول ربی اهانن پس او گوید
آفریدگار من اهانت فرمود و خوار کرد مرا و هیچ تنگ نیست که این از نهایت
قصور نظر و قلت فهم اوست چه آسایش در درویشی بسیار و آرامش در درویشان افزون
از حد شمارست قدس الله اسرارهم در درویشی هیچ خانگی پخته و آبکی بر و ریخته نیست
یار از و گردی و نه کف یار از و وردی بیت ای دل اگر بدیده تحقیق بنگری
درویشی اختیار کنی بر توانگری سبحانک انی کنت من الظالمین تبرکی مثل
هذه العبادة التی فزعت لها فی بطن الحوت سبب نسبت ظلم بخود بر نهجیکه بر زبان
حضرت جاری شده است در هیچ یک از تفاسیری که تا غایت بنظر رسیده
دیده نشده و موید آنست آنچه بعضی ارباب کشف و عرفان گفته اند که مرتبه و حالتی
که یونس علیه السلام را در شکم ماهی حاصل شد قبل از آن او را حاصل نبود و بعد از آن
نیز حاصل نشد تا آنکه فرو بردن ماهی او را معراج او دانسته اند و درین باب
حدیثی از حضرت رسالت نقل کرده اند و عارف رومی در مثنوی آنرا بر نهجیکه
بنظم در آورده است گفت پیغمبر که معراج مرا نیست بر معراج یونس اجتبا ان من
بر چرخ و آن او نشیب زانکه قرب حق برونست از حسیب قرب نه بالا و پستی
رفتن است قرب حق از حبس هستی رستن است بنمایش اول جمهور اهل اسلام
اتفاق دارند بر آنکه درین نشاه یعنی در دار دنیا دیدن ذات مقدس الهی بدیده
ظاهر ممکن نیست و او را تعالی شانه درین دنیا نمیتوان دید نهایتش خلاف
شده است در آنکه آیا در آن نشاه یعنی در آخرت رؤیت او بر وجه مذکور ممکنست
یا نه اشاعره بران رفته اند که ممکنست و خواص مومنین در بهشت بسعادت لقای
الهی بدیده ظاهر و چشم سر فایز خواهند شد و لیکن نه بر وجهی که در مقابل ناظر باشند

یا در یکی از جهات سته قرار گیرد یا مکانی محل او واقع شود چه امور مذکوره از لوازم
دیدن درین دنیاست و در آخرت مشاهده او بر وجهی میسر خواهد بود که باین
امور احتیاج نباشد و معتزله میگویند ممکن نیست زیرا که چنانچه دیدن درین نشاه محتاج
بمقابله و جهت و مکانست در آن نشاه نیز چنین است چه عقل حاکمست بآنکه دیدن
بچشم سر بدون امور مذکوره متصور نیست خواه درین نشاه باشد و خواه در آن نشاه
و لقای مومنین در آن نشاه که در قرآن و حدیث وارد است بمعنی انکشاف
تام و ظهور جلیست چه آنچه از معارف و علوم درین نشاه انسان را بدلیل و برهان حاصل
میشود در آن نشاه بدیهی او خواهد بود و بر وجهی علم او بآن احاطه خواهد داشت که گویا معاینه
می بیند و مشاهده اوست قال امیر المومنین علیه الصلوة و السلام لا تدرکه العیون بمشاهدة
العیان و لکن تدرکه القلوب بحقایق الایمان یعنی دیده ظاهر را بمشاهده عیانی
طاقت ادراک او نیست و لیکن دیده باطن بنور ایمان و عمل صالح بمشاهده جمال
او فایز خواهد بود بیت بچشم دل جمالی میتوان دید که چشم سر در آن محرم نباشد
و قال ایضا الحمد لله الذی لا تدرکه الشواهد و لا تحویه المشاهد و لا تراه النواظر و لا تحجبه
السواتر یعنی سپاس و ستایش خدایرا که مشاهده بندگان پی بادراک او نمیتواند
برد و دیده نظر کنندگان او را نمی تواند دید و هیچ ستری حاجب او نیست
و هیچ پرده بر او گرفته نشده و اشاعره در اثبات مذهب خود متمسک شده اند
بآنکه در سوال اول از اسوله این حدیث اراده یافته است از دو وجه اول
آنکه معلق و مشروط ساخته است خدای تعالی رؤیت موسی را علی نبینا و علیه السلام
در آیت مذکوره بر قرار گرفتن و از هم نریختن جبل که فان استقر مکانه
فسوف ترانی و قرار گرفتن و از هم نریختن جبل امریست فی نفسه ممکن و هرچه معلق بممکن بود

بامر ممکن باشد عقلاً ممکنست پس رویت الهی ممکن باشد و معتزله در جواب آن میگویند
که انچه رؤیت موسی علیه السلام در آیت مذکور معلق و مشروط بان شده قرار
گرفتن واز هم نپاشیدن جبل مطلق نیست زیرا که در وقت تعلق مذکور
هیچ شک نیست که جبل آرام داشت و رؤیت حاصل نبود و بالفعل نیز جبل مذکور
بر قرار است و رؤیت حاصل نیست بلکه قرار گرفتن و آرامش جبل است در حال ظهور
تجلی نور الهی بران و قرار گرفتن و آرامش جبل در حال مذکور لا نسلم که ممکن باشد
بلکه محال است زیرا که خدای تعالی رؤیت موسی را معلق و مشروط ساخت بان
بعد ازان که خبر داده بود بانکه رؤیت او وقوع نخواهد یافت که وقال لن ترانی
و هیچ شک نیست که وقوع رویت بعد از اخبار الهی بعدم وقوع آن محال است
نه ممکن پس قرار گرفتن و آرامش جبل که رویت موسی معلق و مشروط شده است
بان محال باشد و کلام مذکور از قبیل تعلیق امر معلوم الامتناع باشد بر امری
تا دلالت کند بر امتناع وقوع ان امر مثل انکه گفته شود در جواب کسی که مجادله
و نزاع در امر معلوم الصدق داشته باشد که ان کان کلامک هذا حقاً فشریک الباری
موجود که اراده شده باین کلام امتناع حق بودن کلام او چنانچه وجود شریک
باری ممتنع است و با انکه معلق و مشروط شده در ین کلام وجود شریک باری
بر امری که فی نفسه ممکن است از قول مذکور اعتراف بامکان وجود شریک
باری که کفرست لازم نمی اید و قایل آن منسوب بکفر نمیشود و بواسطه معلوم بودن
کذب کلام او نزد قایل فتدبر **مترجم گوید** مصنف دام ظله در حاشیه بعد از انکه
این سخن را بشیخ جمال الدین میثم بحرینی نسبت داده وجه تدبر را برین وجه
ذکر کرده است که این سخن گاهی تمام میتواند بود که لن از برای نفی مؤبد باشد

دلالت داشته باشد بر آنکه هرگز رویه محقق نخواهد بود نه در دار دنیا و نه در دار
آخرت و ثبوت آن در معرض منعست پس میتواند بود که مراد نفی رویه در دار
دنیا باشد و بس و بخاطر میرسد که در ابطال دلیل مذکور همان منع امکان قرار جبل
در حال ظهور تجلی کافی باشد و احتیاج بتذییل آن بدلالت لن بر نفی مطلق
نداشته باشد تا بحث مذکور راید و قطع نظر ازان بنقض اجمالی نیز ابطال دلیل
مذکور توان کرد برین وجه که اگر این دلیل بجمیع مقدماته حق باشد دلالت
خواهد کرد بر امکان رویه در دنیا چه هیچ شک نیست که انچه بر استقرار جبل
معلق شده است رؤیت در آخرت و آن باطلست باتفاق پس دلیل مذکور
بجمیع مقدماته حق نباشد فتدبر **وجه دوم** انکه اگر رؤیت محال باشد چنانچه معتزله
میگویند هر آینه موسی علیه السلام طلب آن از پروردگار خود نمیکرد زیرا که
طلب امر محال از طور عقل دورست و عاقل باختیار در ان اقدام نمیشود پس طلب
موسی علیه السلام آنرا از پروردگار خود دلالت داشته باشد بر آنکه موسی
اعتقاد امکان آن داشته چنانچه ما میگوییم پس انچه معتزله بران رفته اند مقتضای
آن داشته باشد که مثل موسی پیغمبری که از اعاظم اولوالعزم باشد و بزیور کلیم اللهی
محلی نداند که بر خدای تعالی چه چیز رواست و چه چیز نه و احاد معتزله جمعی
که بهره از علم کلام یافته اند دانند و هیچ شک نیست که این طریقت معوج
و راهیست کج که هیچ عاقل اختیار سلوک آن نمینماید و معتزله نیز در اثبات
مدعای خود که امتناع رویت است متمسک شده اند بهمین آیه برین وجه که اگر
رویت ممکن باشد و روا باشد که مردم بدیده ظاهر خدا را به بینند چنانچه اشاعره
میگویند پس طلب موسی علیه السلام نبوده باشد مگر از امر ممکن پس بچه سبب

در معرض خطاب و عتاب الهی در آمد و امر مذکور از و باین مرتبه بزرگ نمود
که اطلاق ظلم بران شد و سبب آن کوه را از هم ریزیدانیدند و صاعقه غضب
الهی بر ایشان وزید چنانچه همه را هلاک ساخت چنانچه ازان خبر میدهد قول خدای تعالی
که فقد سئلوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم
و اشاعره در جواب ایشان میگویند که سبب بزرگ داشتن سوال مذکور این
بود که موسی علیه السلام در دنیا طلب سوال آن کرده بود و ما قائلیم باآنکه در دنیا
رویت الهی ممکن نیست چرا که رویت در دنیا چنانچه گذشت موقوفست بر مقابله
و جهت و مکان و امثال آن و امور مذکوره بر خدا روا نیست و معتزله را میرسد
که بگویند که این معنی نیز تقاضای آن میکند که موسی هم جاهل باشد از آنکه بر خدا تعالی
چه چیز رواست و چه چیز روا نیست و آحاد اشاعره و جمعی که بهره از علم کلام دارند
عالم با آنچه شما در مقام تشنیع بر ما ذکر کردید و نسبت آن بما دادید والله الهادی
نمایش دوم اکثر نحاة بران رفته اند که تقدیم جزا بر شرط جایز نیست بواسطه
آنکه معنی شرطی مقتضی صدر کلام است بیان این اجمال آنکه چون کلامی ترکیب
یابد از دو کلام ناقص که مضمون یکی ازان سبب تحقق مضمون دیگری باشد
جزو سببی را شرط مینامند و بواسطه افاده سببیت مذکور یکی از ادات
شرط که ان و لو و اذا است بر سر او در می آورند و جزو دیگر را که مسبب
آنست و مترتب بران جزای آن و گاه فا جزائیه بر سر آن در می آورند
و گاه بی فا ذکر میکنند مثل ان تکرمنی اکرمک و ان تکرمنی فانا اکرمک
یعنی اگر گرامی داری مرا من نیز گرامی میدارم ترا که گرامی داشتن مخاطب
متکلم را سبب گرامی داشتن متکلم شده است مر مخاطب را درین قسم ماده اکثر

علما نحو بران رفته اند که واجبست که شرط بر جزا مقدم باشد و مقدم داشتن
جزا بر شرط جایز نیست و اگر کلام بوجهی واقع شود که چنان نماید که جزا تقدم یافته است
آنرا جزا نباید دانست و جزای دیگر بعد از شرط تقدیر باید کرد که آنچه مذکورست
مفسر آن باشد مثلا در مثل این کلام که انا ظالم ان فعلت کذا اگر بحسب ظاهر جزا
مقدم شده است بر شرط انا ظالم دیگر بعد از ان فعلت کذا مقدر باید داشت
که کلام درین تقدیر باشد که ان فعلت کذا انا ظالم و انا ظالم اول مفسر آن باشد
و دلالت کند بر تقدیر آن در کلام و بعضی دیگران بران رفته اند که تقدم جزا بر شرط
جایزست پس در مثال مذکور همان انا ظالم مذکور جزا خواهد بود و احتیاج بتقدیری
در کلام نخواهد شد و هیچ شک نیست که کلام امام علیه السلام درین حدیث در جواب
سوال دوم که تفسیر کرده اند قوله تعالی و هم بها لولا ان رای برهان ربه را که ازین
قبیل است که لولا ان رای برهان ربه لهم بها نص بر هیچ یک از مذهبین نیست و
چنانچه میتواند بود که غرض حضرت این باشد که لهم بها در کلام مقدرست و تقدیر
کلام برین وجهست میتواند بود که مدعا این باشد که و هم بها مذکور جزاست
و چون مرتبه آن تاخرست معنی کلام باین آیل میشود نهایتش چون حضرت
جزا را با لام ابتدایی ذکر کرده اند و هم بها که در کلام مذکورست بی لام است ظاهر
ازان احتمال اولست پس دعوی میتوان کرد که کلام حضرت موید مذهب
بعضی محققین از ارباب تفسیرست که گفته اند که و هم بها جواب لولا نیست چرا که
لولا اگرچه از ادات شرط نیست اما در حکم ادات شرطست درین که جواب آن
جایز نیست که بران مقدم واقع شود چنانچه جزا بر شرط مقدم نمیشود بلکه جواب
لولا محذوفست و آنچه مذکورست دال است بران و مفسر آنست و تقدیر کلام

اینست که لولا ان رأی برهان ربه لهم بها اما انچه صاحب کشاف واکثر مفسرین
ذکر کرده اند که تقدیر کلام در آیت اینست که لولا ان رأی برهان ربه لخالطها یعنی
اگر یوسف علیه السلام برهان پروردگار را ندیدی و نور عظمت و لمعهٔ نبوت را مشاهده
ننمودی بصحبت زلیخا و مخالطت او قیام مینمود از جمله اموریست که سزاوار آنست
که بان التفات ننمایند و از معرض اعتبار و اعتمادش ساقط دانند زیراکه توجیه
مذکور بحسب ظاهر اشعار بآن دارد که از یوسف علیه السلام قصد و عزم بمعصیت
واقع شده است و بواسطهٔ رفع این احتمال احتیاج می افتد بارتکاب مجاز و تاویل
کلام از ظاهر خود بی انکه بآن احتیاج باشد چنانچه گفته شود که مراد اینست که در نفس
یوسف هم بواسطهٔ اقتضای قوت شهوانی که در طبیعت انسان مرکوز است میل بان
بهم رسیده بود و چون میل مذکور از غایت شدت شبیه بود بعزم و قصد
تعبیر ازان بهم شده است که بمعنی قصد است بطریق استعاره یا انکه اطلاق هم
بر میل مذکور بمشاکله و همت فقرهٔ دیگر است که فعل زلیخاست یا انکه از قبیل تسمیهٔ مشرف
بر شی است باسم آن شی مثل قتل قتیلا که اطلاق شده است قتیل که بمعنی کشته
شده است بر کسی که مشرف بر قتلست و امثال این تاویلات که موجب گردانیدن
کلامست از حقیقت خود بی انکه ضرورتی بآن قاضی باشد یا امری بان باعث دیگر
انکه میدان تقدیر وسیع است و هر کاه در او ان واشد هر کسی را میرسد که آنچه
خواهد تقدیر کند **نمایش سیوم** بباید دانست که مراد برهان پروردگار تعالی شانه
که یوسف علی نبینا و علیه السلام بسبب دیدن آن پیرامون قصد مذکور نگشت بعد
دلایل عقلیه و شواهد نقلیه است بر وجوب باز آمدن آز محرمات و دوری کردن
از معاصی و سیئات که از جانب حضرت عزت تعالی وحده العزیز وقوع یافته است

و از کلام امام علیه السلام که المعصوم لایهم بذنب ولا یاتیه که دلالت دارد بر انکه
قصد معصیت نیز منافی عصمت است مستفاد میشود که قصد معصیت نیز از جملهٔ معاصی است
و مبادرت بآن مستوجب عقاب و سخط الهی مگر انکه بگوییم که از منافی بودن امر مذکور
بعصمت و عدم جواز وقوع آن از معصوم لا نسلم که لازم اید که معصیت باشد چه
میتواند بود که از قبیل سهو و نسیان بوده باشد که باعتقاد علمای امامیه رضوان الله
علیهم وقوع آن نسبت بمعصوم روا نیست و منافی عصمت و حال انکه باتفاق معصیت
نیست و جمعی که تجویز کرده اند که از انبیا علیهم السلام ارتکاب معاصی واقع شود و ایشانرا
معصوم نمیدانند هم یوسف علیه السلام را باین تفسیر کرده اند که یوسف هم مبادرت
بگشودن بند زیرجامهٔ خود نموده در محلی از زلیخا نشست که ارباب مجامعت هنگام
ارادهٔ آن کار انجا می نشینند و برهان رب را بانکه آوازی از عالم غیب بگوش او
رسید که ایاک و ایاها یعنی بر تو باد ای یوسف که پیرامون مباشرت زلیخا نگردی
و او متنبه نشد و انچنان بر قصد خود اصرار داشت تا انکه مرتبهٔ دیگر آواز مذکور
را شنید و مفید نیفتاد بعد ازان مرتبهٔ سیم تبدیل باین عبارت یافت که اعرض
عنها یعنی دور دار نفس خود را از زلیخا و پیرامون مباشرت او مگرد و او
همچنان بران رسوخ داشت تا انکه یعقوب علیه السلام در برابر او آمده و انگشت
ملامت بدندان ممانعت گرفته خود را برو جلوه داد و بعضی گفته اند آوازی
شنید که یا یوسف لاتکن کالطایر کان له ریش فلما زنی قعد لاریش له یعنی ای یوسف
مباش مانند مرغ که پری داشت که بآن پرواز میکرد ناگاه ارادهٔ زنا کرد
و چون بان عمل اقدام نمود بال و پر او ریخت و از پای در افتاده از پرواز خود
باز ماند و بعضی گفته اند که دستی پیدا شد میان او و زلیخا که بقلم قدرت بران

نوشته بود که وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ یعنی بدرستی که بر شما یعنی
بر کردار و گفتار شما نگاهبانانند از ملایکه کرام که نویسندگانند افعال و اقوال شما را
وانچه میکنید و میگویید میدانند و از روی دانستگی در نامه اعمال تمامی نویسند با
وجود آن ازان اراده باز نیامد تا باز دران نوشته دید که وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَىٰ
إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا یعنی نزدیکی مکنید بزناکاری بدرستی
که زنا فاحشه ایست بزرگ و اقدام بان سبیلی است بد و فایده نکرد باز دران
ثبت دید وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ یعنی شیوه پرهیزکاری پیش آرید
و بترسید از روزی که رجوع و بازگشت شما در ان روز بسوی پروردگار است
و اثری بران مترتب نشد و همان بر سر اقدام بان عمل بود تا انکه خطاب الهی
در رسید بجبرئیل م که أَدْرِكْ عَبْدِي قَبْلَ أَنْ يُصِيبَ الْخَطِيئَةَ یعنی دریاب بنده مرا
پیش ازانکه از وخطایی در وجود آید پس جبرئیل بامر ملک جلیل نازل شد برو و گفت
یا یوسف أَتَعْمَلُ عَمَلَ السُّفَهَاءِ وَأَنْتَ مَكْتُوبٌ فِي دِيوَانِ الْأَنْبِيَاءِ یعنی ای یوسف مباشر
میشوی عمل سفیهان و ناقصان عقل را و حال انکه نام تو در دیوان انبیا و ارباب
وحی ثبت است و ما میگوییم حضرت عزت باتش غضب خود بسوزاند جمعی را که اعتقاد
الایش بمعاصی بانبیای خدا دارند باین مرتبه که با وجود ملاحظه این امور و مشاهده
امثال این تنبیهات جلی خود را ازان باز ندارند و رسوخ در متابعت شیطان ورزیده
ورزیده بان اصرار نمایند و چه خوب واقع شده است تشنیع زمخشری صاحب
کشاف که در تفسیر خود بعد از نقل این اقوال از ایشان بر ایشان کرده است
والحق داد انصاف داده چه بعد از نقل کلام ایشان و بیان انچه مقصود ایشان
است ازان عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست این امور و آنچه مثل آنست از

اموریست که ارباب حشو و جبر که دین ایشان مبنی است بر بهتان و افترای بر
خدای تعالی و پیغمبران ایراد ان میکنند و تجویز صدق آن مینمایند و ارباب
عدل و توحید یعنی معتزله در روایات و مقالات ایشان راه این حرفها نیست
و هرگز راضی بنسبت امثال این امور بجمعی که برتبه نبوت و هدایت خلق فایز
نمیشوند و اگر احیانا از یوسف علیه السلام ادنی زلتی واقع میشد هرآینه در معرض
تشنیع و ملامت در می آمد توبه و انابتی که ازو واقع میشد در کلام مجید مذکور میبود
چنانچه زلت و تقصیر آدم صفی علیه السلام در کلام مجید مذکور است و همچنین انچه
از داود و نوح و ایوب و یونس علی نبینا و علیهم السلام واقع شده و توبه که
بعد ازان کرده اند و استغفاری که از ایشان واقع شده ذکر همه در قران است
و چون تواند بود که از یوسف علیه السلام مبادرت بامثال این امور واقع شود
و حال انکه حضرت عزت در کلام مجید او را ثنا کرده است و مخلص نامیده قال تعالی
وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا و قال تعالی إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ پس بیقین باید
دانست که پای عفت انجناب در ان مقام لغزنده نهایت قرار و ثبات داشته است
و بروجهی بانفس خود جهاد کرده است که ارباب قوت و عزم بر انوجه جهاد
مینمایند و دران حال نظر بصیرت بر دلایل حرمت و وجه قبح آن داشته است
تا انکه بسبب آن از حضرت عزت مستحق آن شده است که ثنا و ستایش او در
کتابهای آسمانی که قبل از نزول قران برانبیای سابق نازل شده واقع شود
بعد ازان در قران مجید که حجت الهی است بر باقی کتابهای او و انچه دران
مذکورست از آیات و بینات مصداق انهاست نیز ثنا و ستایش الهی سمت
گذارش یافته است و اکتفا نشده است الا باستیفای قصه او و بیان تمام قصه

او در ضمن سوره کامله علیحده تا بزبان صدق و راستی تقریر کند حکایت او را تا جمعی
که بعد از وی باشند تا آخر الزمان چنانچه نسبت بجد بزرگوار او ابراهیم خلیل
بعمل آمده و تا اقتدا کنند باو و پیروی او نمایند در عفت و پرهیزکاری و پا در جای
استوار و ثبات ورزیدن در مواقعی که محل لغزش پای کردارست و مقام در افتادن
باعمال دور از کار پس بی بهره کرداند حضرت عزت ایشان را از رحمت بی نهایت
خود بسبب ارادهٔ ایشان امری را که منجر شود بانکه نازل ساختن الهی سوره را در
کلام مجید که هی احسن القصص آیه آیت در شان آن بواسطه آن [illegible] اقتدا کنند
مردم به پیغمبری از پیغمبران خدا در نشستن میان پای زن زنا کننده و گشودن
بند ازار او باراده مباشرت بروجه حرام و در انکه نهی کند پروردگار او او را از آن
کار سه مرتبه و سه دفعه در ضمن آیات قرانی باواز بلند بگوش او رسانند و سرزنش
و ملامتهای عظیم نمایند او را بواسطه ارادهٔ آن کار و در مقام تهدید و وعید
او در آیند بحدی که تشبیه کنند او را بمرغی که پر او ریخته باشد و از پای در افتاده
و پای عزم و ارادهٔ او اصلا تزلزل نیابد و بقبح آن عمل متنبه نشود تا آنکه
حضرت عزت جبرئیل را بفرستند که او را از آن عمل باز دارد و حال آنکه اگر حریص‌ترین
مردم در زناکاری و دلیرتر و چشم سخت‌ترین ایشان در آن کار ادنی مراتب
آنچه ایشان به پیغمبر خدا نسبت دیدن آن داده اند مشاهده نماید هیچ شک نیست که
نه در رگ او حرکت می ماند و نه در اعضای او قدرت و قوت و الحق جای تعجب
ایشان از اختیار مذهبی که افحش ازان متصور نیست و از در افتادن بضلال
و گمراهی که هیچ خبر ازان روشن‌تر و ظاهرتر نه تمام شد ترجمهٔ کلام صاحب
کشاف جزاه خیرا بار حضرت عزت او را از جانب پیغمبران خود و فخر رازی

نیز در تفسیر کبیر درین باب کلامی ایراد کرده که ترجمه اش چون مناسب مقامست
برین وجه سمت گذارش می یابد هیچ شک نیست که جمعی که ایشان را اطلاعی برین
واقعه بوده و در میان این کار ربوده اند زیاده بر هفت کس نیستند اول یوسف
علیه السلام که روی سخن همه جا با اوست دوم زلیخا سیم عزیز شوهر او چهارم
زنانی که زلیخا ایشان را طلب کرده بود تا بر حال او اطلاع یابند پنجم گواهان
که یوسف بر صدق دعوی خود آورده بود که وشهد شاهد من اهلها ششم حضرت عزت
تعالی شانه که عالم السر و الخفیاتست هفتم ابلیس لعین که محرک سلسله فساد و
افسادست و این هفت کس همه اعتراف کرده اند بر پاکی دامان یوسف ع درین
واقعه از مبادرت بگناه و ارتکاب معصیت پس توقف در آن باب
نسبت بهیچ مسلمانی سزاوار نباشد اما اعتراف یوسف ع آنجا که گفت هی را
ودتنی عن نفسی یعنی زلیخا درخواست مرا از نفس من که کام خود را از من بر آرد و من
تن باو در ندادم و از و کناره میگرفتم و جای که گفت رب السجن احب الی
مما یدعوننی الیه یعنی بار خدایا زندان را دوستتر میدارم از آنچه این
زنان مرا بان میخوانند یعنی مبادرت بزنا و اما اعتراف زلیخا آنجا که گفت
ولقد راودته عن نفسه فاستعصم یعنی بتحقیق که در خواستم یوسف را از نفس او
و آرزوی وصل او کردم پس نگاه داشت او خود را و تن بان در نداد
و همچنین بعد از انکه زنانی که طلبیده بود که بر حقیقت حال او اطلاع یابند اطلاع
یافتند و اعتراف کردند نزد عزیز بر بیگناهی یوسف گفت الآن حصحص الحق
انا راودته عن نفسه یعنی اکنون ظاهر و هویدا شد آنچه حق و راستی است
من جستم یوسف را از نفس او و آرزوی وصل او نمودم و اما اعتراف شوهر

و عزیز زانکه بعد از انکه دید که پیراهن یوسف ع از عقب دریده شده است
رو بزنان خود کرد و گفت انه من کیدکن ان کیدکن عظیم یعنی بدرستی که این کار
از مکر و حیله شماست و تحقیق که کید و مکر شما بزرگست و زود در نفوس تاثیر
میکند و اما اعتراف زنان جائی که گفتند امرأة العزیز تراود فتیها عن نفسه
قد شغفها حبا انا لنریها فی ضلال مبین در کشاف آورده که پنج زن بودند از این پنج نفر از
خواص عزیز با هم در شهر مصر نشسته غیبت زلیخا میکردند و گفتند زن عزیز یعنی
زلیخا طلب کرده است غلام خود را از نفس او یعنی آرزوی آن کرده است که کام
او را برآرد بدرستی که شگافته است غلاف دل او از دوستی یعنی دوستی و محبت
یوسف بدرون دل او درآمده است بدرستی که ما می بینیم زلیخا را در گمراهی
و خطائی ظاهر و پیدا که با وجود شوهری مثل عزیز مصر شیفته درم خریده گردیده
که گفتند حاش لله ما علمنا علیه من سوء یعنی پاکست خدای تعالی از آنکه عاجز آید از
آفریدن مردی پرهیزکار پاکیزه روزگار مانند یوسف ندانستیم ما بر وی
بد و ناسزاوار باشد و اما اعتراف شهود قوله تعالی وشهد شاهد من اهلها ان کان
قمیصه قد من قبل فصدقت وهو من الکاذبین وان کان قمیصه قد من
دبر فکذبت وهو من الصادقین فلما رای قمیصه
قد من دبر قال انه من کیدکن ان کیدکن عظیم
چون یوسف نسبت این اراده را بزلیخا داد و دامان عفت خود را از آلایش
بان پاک وانمود عزیز گفت چون براستی این حرف بر من ظاهر شود و هیچکس
غیر از شما ازین واقعه خبردار نیست یوسف گفت دران خانه کودکی بود چهار ماهه
عزیز گفت کودکی دران سن چه داند و چگونه سخن گوید یوسف علیه السلام فرمود

که خدای من قادر است بر آنکه او را بسخن درآورد نقلست که عزیز از آن کودک پرسید
که تو چه میگوئی کودک بقدرت ربانی بسخن درآمده گفت راست میگوید و خدای تعالی
ازین قصه خبر میدهد که وشهد شاهد من اهلها یعنی گواهی داد گواهی دهنده از کسان
زلیخا و گفته اند که او پسر عم زلیخا بود و از روی حکمت گفت اگر گریبان یوسف از پیش
پاره شده باشد زلیخا در دعوی خود صادقست و او کاذب و اگر از عقب
پاره شده باشد او صادق است و زلیخا کاذب چون بخاطر آوردند گریبان او از عقب
پاره بود و صدق دعوی او بر عزیز ظاهر شد و اما شهادت حضرت عزت بر عفت
و بیگناهی یوسف قوله تعالی کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء
انه من عبادنا المخلصین بعد از آن که خبر داد از آنکه زلیخا قصد مباشرت یوسف کرد و اگر نمیبود
انکه یوسف مشاهده برهان پروردگار خود مینمود هر آینه قصد زلیخا میکرد یعنی
چون مشاهده برهان ما کرد قصد او نکرد میفرماید که همچنین او را ثبات دادیم
در اطاعت حق و برهان خود را باو نمودیم تا بگردانیم از و بدی و اعمال ناشایست را
یعنی زناکاری بدرستی که او از بندگان خالص ماست یعنی پاک گردانیده شده از هر
ناشایست و اما اقرار ابلیس بآن جائی که میگوید فبعزتک لاغوینهم اجمعین
الا عبادک منهم المخلصین یعنی بعزت و بزرگی تو که پروردگار عالمیانی قسم
که در مقام اغوا و گمراهی جمیع فرزندان آدم درخواهم آمد الا جمعی از ایشان که
بصفت اخلاص متصف باشند یعنی بر ایشان دست نخواهم داشت و دانسته شد
که یوسف از بندگان مخلص بود پس گوئیم جمعی که نسبت ارتکاب این عمل بیوسف
علیه السلام میدهند اگر از اتباع حقند شهادت حق را جل و علا بطهارت
دامن او از آلایش بان عمل قبول کنند و اگر از اتباع شیطانند باقرار

و اعتراف او عمل نمایند تا اینجا بود ترجمه کلام امام فخر رازی با ترجمه آیاتی
که ایراد کرده است والحق این کلامیست در غایت لطافت و بیانیست مقرون
بکمال حسن و ظرافت والله الهادی انجام کلام بعضی مفسرین که تجویز نسبت خطا
به پیغمبران علیهم السلام نکرده اند و ایشان را از گناهان کبیره و صغیره معصوم میدانند
در تفسیر آیه وافی هدایتی که بر سوال چهارم مامون اشتمال دارد یعنی قوله تعالی
لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ چون بحسب ظاهر مشعرست
بر صدور گناه از حضرت مقدسه مصطفوی صلوات الله علیه وآله در زمان گذشته
و آینده مضطرب و مختلف است و بچند وجه در مقام توجیه و تاویل آن در آمده اند
وحق درین باب آنست که بر زبان معجز بیان امام علیه السلام جاری شده است
و بعد از بصحت رسیدن نقل این حدیث جای شک و تردد دران باب نیست
و بعضی از ارباب تواریخ و اصحاب سیر ذکر کرده اند که مشرکان مکه قبل از آنکه
فتح مکه شود میگفتند اگر محمد علیه السلام بر خانه خدا متمکن شود و حکم او در حرم الهی جریان
یابد معلوم ما خواهد شد که او علیه السلام پیغمبر بر حقست و دعوی که ما را بر ترک
عبادت اصنام و پرستش اوثان میکند مقرون بصوابست و چون مکه معظمه
زادها الله شرفا و تعظیما بر دست آنحضرت مفتوح شد اقوام مشرکین همه اعتراف
بحقیت دین پیغمبر نمودند فوج فوج بشرف اسلام که دین الله عبارت از آنست
در آمده اذعان نبوت محمد علیه السلام کردند چنانچه سوره کریمه إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ
الْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا بآن ناطق است و انکاری
که بر حضرت داشتند بر آنکه ایشان را بر ترک پرستش اصنام دعوت مینموده است
زایل گردید و گناهی که بحضرت نسبت میدادند بسبب دعوت مذکور باعتقاد ایشان

مغفور و آمرزیده گشت چنانچه درین حدیث از امام علیه السلام تصریح بآن واقع
و اگر باین تاویل قایل نشویم و حمل کنیم ذنبی را که در آیت واقعست بر ظاهر چنانچه اکثر
مفسرین فهمیده اند تعلیل فتح مکه بآمرزش گناهان مقدم و موخر صحیح نخواهد بود
زیرا که مفتوح ساختن الهی مکه را بجهت حضرت صلاحیت آن ندارد که سبب
غفران گناه او شود مگر آنکه مرتکب بعضی تاویلات بعیده شده مثل آنکه گفته شود
که چون فتح الهی مکه را بدست آنحضرت متضمن جهاد آنحضرت بود با کفار و جهاد با کفار
عبادتست و عبادت بمقتضای إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ باعث غفران گناه پس
فتح مکه سبب آمرزش گناه بوده باشد و امثال این توجیهات دور از کار و اما
بنا بر آنچه امام علیه السلام فرموده اند سبب بودن فتح مکه مر آمرزش
گناه حضرت را ظاهرتر از آنست که احتیاج به بیان داشته باشد و گنجایش
شک و ریبی دران نیست و عجبست از اکثر علمای امامیه و مفسرین ایشان
رضوان الله علیهم مثل شیخ الطایفه شیخ ابوجعفر طوسی و امین الاسلام شیخ ابوعلی
طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان و سید مرتضی علم الهدی که باوجود تصانیف
بسیار که در تفسیر و حدیث و علم کلام دارند هیچ یک از کتب خود متوجه
ذکر این جواب از سوال مذکور نشده اند و وجهی چند درین باب ذکر کرده اند
که نهایت ضعف و تکلف با آنها هست با آنکه این حدیث در بعض مصنفات
علی بن بابویه مثل عیون اخبار الرضا و غیر آن مذکورست و زمان ابن بابویه
بر زمان ایشان مقدم است اما جمعی که تجویز صدور گناه از انبیا علیهم السلام
کرده اند و ایشان را معصوم نمیدانند بعضی که تجویز صدور صغیره و کبیره هر دو کرده
اند گناه را در آیت بر معنی ظاهر حمل کرده اند و گفته اند که مراد بما تقدم و ما تاخر گناهانیست

که پیش از نبوت از حضرت واقع شده و گناهایی که بعد از نبوت بعد و رسیده
ما انچه پیش از فتح مکه و بعد از ان بعمل آمده یا انچه تا حال که زمان نزول آیت واقع
شده و انچه بعد ازین واقع خواهد شد یا گناهان پدر و مادر او علیه السلام که پیشتر بوده
اند یعنی آدم و حوا و گناهان امت که بعد از و خواهند بود و بعضی که تجویز صغیره تنها
کرده اند و امان عصمت ایشان از الایش کبائر پاک میدانند گناه را در آیت
بر گناه صغیره حمل کرده اند و توجیه ما تقدم و ما تاخر بر وجوهی کرده اند که مذکور شد
و جمیع این وجوه چنانچه مخفی نیست مشترکست در انکه معجع تعلیل فتح مکه با مرزش
گناهان حضرت نیست مگر بتاویل بعید و باید دانست که بنا بر تفسیر امام علیه السلام
حمل ما تقدم و ما تاخر بر گناهایی که پیش از نبوت و بعد از ان بعمل آمده حمل نیست
زیرا که دعوت مشرکین بدین حق و ترک پرستش اصنام که باعتقاد ایشان گناه
بوده پیش از نبوت واقع نبوده است و همچنین نمیتوان بر پیش از فتح مکه و بعد
حمل کرد یوا بطه انکه بعد از فتح اعتقاد ایشان بر گناه بودن آن باقی نماند
و همه مسلمان شدند مگر انکه بگوییم ما تاخر نظر بجمعیت که خبر فتح تا مدتی بایشان
نرسیده و تا آن وقت بران اعتقاد باقی بودند و اگر حمل شود بر انچه قبل از هجرت
و بعد از هجرت از حضرت واقع شده چندان دور نخواهد بود والله اعلم بمقاصد کلامه

حدیث سی و هفتم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار ثقة الاسلام
محمد بن یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب حدیث ما که عبارت از علی بن ابراهیم
بن هاشم قمی ثقه صحیح المذهب و علی بن محمد بن عبد الله بن اذینه و احمد بن عبد الله
بن امیه و علی بن الحسن باشد از احمد بن محمد بن خالد البرقی که احوال او در صدر حدیث

دوم سبق ذکر یافت از شریف بن سابق تفلیسی که اصل او از کوفه بوده است
و چون از انجا بتفلیس نقل کرده بتفلیسی اشتهار یافته و اکثر علماء رجال ضعیفش دانسته‌اند
اما گفته‌اند که صاحب فضل بوده و کتابی در حدیث تصنیف کرده‌اند از فضل بن عمره
تمیمی سندی که اصل او از آذربایجانست و از انجا بارمنیه نقل کرده و علماء رجال
ضعیفش دانسته‌اند از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که گفت

قال رسول الله صلی الله علیه و آله قالت الحواريون لعيسى يا روح الله من نجالس قال
من يذكركم الله رؤيته ويزيد في علمكم منطقه ويرغبكم في الآخرة عمله شرح

کلام بلاغت نظام در ضمن دو بخش بخش اول گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله
و سلم که گفتند حواریان بعیسی علی نبینا و علیه السلام که ای روح الله ما با که مجالست
و همنشینی نماییم عیسی فرمودند با کسی که دیدن او خدا را بیاد شما دهد و سخن کردن
او علم شما را زیاده گرداند و علم او باعث رغبت شما شود بآخرت بخش دوم
قالت الحواريون حواریون جمع حواریست و حواری بمعنی یاری دهنده
مطلق است یا یاری دهنده پیغمبران و مراد اینجا جمعی اند از اصحاب عیسی علیه السلام
که بسمت اختصاص بآنحضرت داشتند و انصار او بودند و گفته‌اند ایشان را بواسطه
ان حواریان میگفتند که حرفت ایشان گازری بود و جامها را از اوساخ و چرکها
پاک ساخته سفید میکردند زیرا که حواری مشتق از حور است بفتح حا بمعنی سفید کردن
قال في القاموس حوّره اى غسّله وبيّضه و بعضی علما گفته اند که ایشان در
واقع گازر و اهل حرفت نبودند و اطلاق این نام بر ایشان کنایه از انست که
بزلال مواعظ و نصایح نفوس مردم را از اوساخ اوصاف ذمیمه و اخلاق ناپسندیده
پاک میکردند و بعالم نور که موقف قرب و رضای حق است رسانیده از ظلمات

جهل و نادانی میرمانید ندمن تذکرکم الله رؤیته توصیف کرده است جمیع
علی نبینا و علیه السلام درین حدیث کسی را که تجویز مجالست و همنشینی او
فرموده اند به صفت اول آنکه دیدن او باعث بیاد آمدن خدا باشد چنانچه
از دیدن ارباب زهد و عبادت و مشاهده اصحاب کشف و ریاضت این معنی
مشاهده میشود دویم آنکه کلام او موجب زیادتی علم همنشینان باشد و باعث
خلاصی ایشان از ظلمت نادانی و جهل سیوم آنکه عمل او باعث رغبت باخرت
شود یعنی دیدن اعمال و عبادات او باعث اقبال و میل خاطر باشد بقیام باعمال
اخروی و باز داشتن نفس از اشغال دنیوی و باید دانست که مراد بمجالست
و همنشینی درین حدیث هر امریست که متضمن الفت و زیادتی مخالطت و مصاحبت
بوده باشد و این معنی اشعار بآن دارد که کسی که متصف باین صفات نباشد نباید
با او مجالست و مخالطت نمود و ترک مصاحبت او باید کرد چنانچه شاعر گوید رباعی
با هر که نشستی و نشد جمع دلت ۰ وز تو نرهید زحمت آب و گلت ۰ زنهار ز صحبتش گریزان
میباش ۰ ورنه نکند روح عزیزان بحلت ۰ چه جای کسی که بضد این صفات متصف
باشد مثل اکثر ابنای این زمان که دیدن ایشان باعث دور شدن از یاد خداست
و کلام ایشان باعث زیادتی جهل و غوا و مشاهده کردن اعمال ایشان باعث
دلیری و در افتادن باعمال بد و کردار ناشایست پس خوشحال کسی که توفیق کناره
گرفتن از ایشان یافته باشد و شیوه عزلت و انزوا و موانست و الفت بجناب باری
تعالی پیش گرفته چه بسا باشد که مخالطت و مصاحبت ایشان منجر باماتت قلب
و فساد اعتقاد شود و منتهی بحصول صفات و اخلاقی که متضمن هلاک نفس و زیان
دنیا و آخرت نعوذ بالله من ذلک و در حدیث وارد است فر من الناس

فرارک من الاسد یعنی بگریز از مردم چنانچه از شیر درنده میگریزی و
از معروف کرخی رضی الله عنه نقل است که با امام جعفر صادق علیه السلام گفت
وصیتی کن مرا که از آن منتفع شوم حضرت فرمودند اقلل معارفک یعنی آشنایان
خود را کم کن باز گفتم زدنی یعنی زیاده کن ای فرزند رسول خدای حضرت
فرمودند انکر من عرفت منهم یعنی منکر شو کسی را که با او آشنا شده یعنی ترک
آشنائی او کن و بخدا پرداز و روایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ احمد بن
فهد حلی در کتاب تحصین که از مصنفات اوست از ابن مسعود که گفت رسول خدای
صلی الله علیه و آله فرمودند لیأتین علی الناس زمان لا یسلم لذی دین دینه
الا من یفر من شاهق الی شاهق و من حجر الی حجر کالثعلب باشباله قالوا و متی
ذلک الزمان قال اذا لم تنل المعیشة الا بمعاصی الله فعند ذلک حلت العزوبة قالوا
یا رسول الله امرتنا بالتزویج قال بلی ولکن اذا کان ذلک الزمان فهلاک الرجل
علی یدی ابویه فان لم یکن له ابوان فعلی یدی زوجته و اولاده فان لم یکن له
زوجة و لا ولد فعلی یدی قراباته و جیرانه قالوا و کیف ذلک یا رسول الله
قال یعیرونه بضیق المعیشة و یکلفونه ما لا یطیق حتی یوردونه موارد الهلکة یعنی هرآینه
خواهد آمد بر مردم زمانی که دین هیچ صاحب دینی بسلامت نماند الا کسی که بگریزد
از سر کوهی بسر کوهی و از سوراخی بسوراخی مانند روباه با بچها خود جمعی که حاضر
بودند گفتند کی خواهد بود آن زمان ای رسول خدای حضرت فرمودند گاهی که مردم تحصیل
معیشت نتوانند نمود مگر بارتکاب معاصی خدا و دست زدن باموری که ارتکاب
آن بر ایشان جایز نیست پس در آن هنگام عزب بودن حلال خواهد بود و مردم
را بر ترک کدخدائی حرجی نخواهد بود گفتند ای رسول خدای نه تو ما را امر کرده بکدخدائی

وزن کردن حضرت فرمودند بلی چنین است ولیکن چون آن زمان برسد هلاک
مرد در دست مادر و پدر او خواهد بود و اگر پدر و مادر نداشته باشد در دست
زن و فرزندان او و اگر زن و فرزند نداشته باشد در دست قرابتان و همسایگان
او گفتند چون خواهد بود آن ای رسول خدای فرمودند سرزنش و ملامت
او خواهند کرد بر تنگی معیشت و ناداری و تکلیف او خواهند نمود بامور یکه طاقت
او بآن نرسد تا آنکه برسانند او را بجاهایی که باعث ارتکاب معاصی و هلاک دین
او باشد پس همان بهتر که از صحبت خلق بصحبت حق اشتغال نمایی و عزت دنیا
و آخرت خود را در عزلت و انزوای از ماسوا دانی مصنف گوید رو بعزلت آرای
فرزانه مرد ؛ وز جمیع ماسوی الله باش فرد ؛ هر کرا توفیق ره آمد دلیل ؛ عزلتی
بگزیده رست از قال و قیل ؛ عزت اندر عزلت آمد ای فلان ؛ تو چه جویی ز اختلاط این و آن
گر تو خواهی عزت دنیا و دین ؛ عزلتی از مردم عالم گزین ؛ چون شب قدر از همه مستور شد
لاجرم از پای تا سر نور شد ؛ اسم اعظم چونکه کس نشناسدش ؛ سروری بر جمله اسما باشدش
گر تو هم از خلق پنهانی سزی ؛ لیلة القدری و اسم اعظمی

حدیث شانزدهم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار عماد الاسلام محمد بن بابویه
از حسین بن ادریس از پدر او ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن یحیی خزاز
از موسی بن اسمعیل المروزی از اسمعیل پدر او که در صدر حدیث یازدهم احوال ایشان
گذشت از امام موسی کاظم علیه السلام از آبای بزرگوار آنحضرت از امیر المؤمنین و امام
المتقین علیه و علیهم سلام الله الملک الامین که آنحضرت گفت ان یهودیا کان له علی
رسول الله صلی الله علیه و اله دنانیر فتقاضاه فقال یا یهودی ما عندی ما اعطیک قال

فانی لا افارقک یا محمد حتی تقضینی فقال علیه السلام اذاً اجلس معک فجلس علیه السلام
معه حتی صلی فی ذلک الموضع الظهر والعصر والمغرب والعشاء الآخرة والغداة وکان
اصحاب رسول الله صلعم یتهددونه و یتواعدونه فنظر رسول الله صلی الله علیه و اله
الیهم فقال ما الذی تصنعون به فقالوا یا رسول الله یهودی یحبسک فقال علیه السلام لم
یبعثنی ربی عز و جل بان اظلم معاهداً ولا غیره فلما علا النهار قال الیهودی اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و شطر مالی فی سبیل الله اما والله ما فعلت
بک الذی فعلت الا لانظر الی نعتک فی التوریة فانی قرأت نعتک فی التوریة
محمد بن عبد الله مولده بمکة و مهاجره بطیبة و لیس بفظ و لا غلیظ و لا سخاب و لا
مترنن بالفحش و لا قول الخنا و انا اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و هذا
مالی فاحکم فیه بما انزل الله و کان الیهودی ذا المال ثم قال علی علیه السلام
کان فراش رسول الله صلی الله علیه و اله عباءة و کان مرفقته ادم حشوها لیف فثنیت
له ذات لیلة فلما اصبح قال لقد منعنی الفراش اللیلة الصلوة فامر علیه السلام
ان یجعل بطاق واحد شرح کلام بلاغت نظام آن خلاصه آفرینش در ضمن دو بخش
بخش اول خلاصه کلام معجز نظام حضرت امیر ع آنکه بدرستی که یهودی را
بر رسول خدای صلی الله علیه و اله دیناری چند بود وقتی تقاضای آن وجه از
حضرت نمود حضرت فرمود ای یهودی نزد من چیزی نیست که بتو دهم کنایه از آنکه چند
روز صبر کن که چیزی بهم رسد یهودی گفت بدرستی که مفارقت نمیجویم از تو ای محمد
تا حق مرا ادا کنی حضرت فرمودند اینک با تو می نشینم تا وقتی که تو رضا بآن داشته
باشی و نزد او نشستند تا وقتی که در همان موضع نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را
گزاردند اصحاب چون آن حال را مشاهده کردند در مقام تهدید و وعید یهودی

درآمدند پس نظر حضرت صلوات الله علیه و اله برایشان افتاد و فرمودند چه دارید با این یهودی و باو میخواهید چه کنید گفتند ای رسول خدا این یهودی در مقام حبس تو شده است چون توانیم این را گذاشت فرمودند خدای من که عزیزست و بزرگ مرا از برای آن بر خلقان خود نفرستاده است که بر جمعی که در امان من درآمده اند و با ایشان عهد کرده ام که در امان من باشند ستم نمایم و نه بر غیر ایشان پس چون آفتاب بلند شد و حضرت همچنان در آن مقام ثبات داشت یهودی زبان بکلمه اسلام گشود و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اینک شطر مال من مبذول از برای خدا است بخدا قسم که من مرتکب این عمل نشدم و در مقام حبس تو در نیامدم مگر بواسطه آنکه بخاطر آورم و به بینم که وصف ترا که در توریت دیده ام آنچنان هست یا نه و یقین من بر حقیقت تو حاصل شود چرا که من نعت و ستایش ترا در توریة برین وجه خوانده ام که محمد پسر عبد الله مولد او مکه معظمه خواهد بود و مکان هجرت او از مکه بمدینه طیبه نه بدخلق خواهد بود و نه سنگین دل و نه درشت گو و نه بلند آواز و در مقام ایذای کسی بدشنام و سخنان ناخوش نخواهد بود و اینک من گواهی میدهم که خدا و ندی سزای پرستش نیست مگر معبود بی همتا و بآنکه تو رسول خدای بحقی و اینست مال من حکم کن بآن انچه خدا فرموده است و یهودی مذکور صاحب مال بود و جمعیت تمام داشت بعد از آن امیر المومنین علیه السلام فرمودند که فراش یعنی جامه خواب حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه و اله عبای آنحضرت بود و بالشی که بران تکیه میفرمودند از پوست بود و حشو آن لیف خرما شبی از شبها بر سبیل اتفاق عبای مذکور را دو تا کرده فراش حضرت ساخته بودند چون صباح شد و از خواب بیدار شدند بر زبان مبارک آوردند که امشب آسایش جامه خواب مانع آمد مرا از قیام بنماز شب
۲۴

بس امر کرد که دیگر آنچنان نکنند و بهمان انداختن یک لا اکتفا نمایند [illegible]
بان اظلم معاهدا معاهد اسم مفعول است از عهد بمعنی امان یعنی امان داده شده یا از عهد بمعنی ذمه یعنی کافر ذمی شطر مالی فی سبیل الله شطر بمعنی نصف است و بمعنی جزو هم آمده خواه نصف باشد و خواه نه و اینجا هر دو معنی محتمل است نهایتش قول یهودی بعد ازین کلام که فاحکم فیه بما انزل الله گویا ناظرست باحتمال دوم چرا که تعیین جزو که چندست بحکم خدا اشعار احتیاج دارد که نصف چه نصف امر است معین الا لانظر الی نعتک فی التورية یعنی تا بدانم که نعت و ستایشی که در توریة هست نعت و ستایش تست یا نه و اختصار شده است در کلام بواسطه دلالت مقام بر مقصود متکلم مولده بمکه مک بمعنی نقص و هلاکت قال فی القاموس مکه اهلکه و نقصه و این که بلد الحرام را مکه نامیده اند بواسطه انست که محل نقص و کم شدن گناهان فانی و مرتفع گردیدن آن یا بواسطه انکه هر کس قصد آن شهر کند از روی ظلم و عدوان هلاک میکرد و چنانچه نسبت باصحاب فیل واقع شد و مهاجره بطیبه مهاجر بفتح جیم موضع هجرتست و هجرت بکسر ها و ضم ها هر دو آمده و بمعنی بیرون آمدن از ملکی بملک دیگر و طیبه بفتح طا و سکون یا مدینه رسول است صلوات الله علیه و اله لیس بفظ و لا غلیظ و لا سخاب فظ و غلیظ در معنی نزدیک بهم اند یعنی بدخلق و سنگین دل و درشت گو و سخاب بسین بی نقطه و خا مشدده و قبل از الف و بای بیک نقطه صیغه مبالغه سخب است بتحریک خا که بمعنی شدت صوت و فریاد کردن است عرب میگوید تساخب القوم یعنی تصایحوا و تضاربوا یعنی بر یکدیگر فریاد کردند و یکدیگر را زدند و لا مترنن بالفحش و لا قول الخنا مترنن برای بی نقطه و دو نون از ترنن بفتح را و تشدید نون ماخوذست که بمعنی آوازست قال فی القاموس الرنة الصوت

...بر آن رخنا صباح و خنا بفتح خای نقطه دار و بعد ازان نون مرادف فحشت
یعنی هر دو یک معنی اند و نفس در عبارت واقع شده است کان فراش رسول الله
جباه های جباه میتواند بود که ضمیر غایب باشد راجع بحضرت رسالت صلی الله علیه
واله و میتواند بود که تای اصل کلمه باشد که در حالت وقفی ها میشود چه جبار و جباة
هر دو در لغت آمده قال فی القاموس الجباء کساء معروف کالجباة و کانت مرفقة
ادم تا مرفقة بمعنی بالش است و آدم بفتح همزه و دال جمع ادیم که بمعنی پوست است
یعنی بالش حضرت پوستی چند بود که باهم بخیه کرده بودند لقد منی الفراش اللیلة الصلوة
یعنی چون فراش من امشب دولا شده بود لینت و نرمی که ازان محسوس میشده مانع
آمد نفس مرا از قیام نماز و نفس من اقبال بان نکرد که ازان مفارقت جویم و نماز شب
بر خیزم و گویا که حضرت صلوات الله علیه و آله از نماز در تمام بعض نماز شب را خواسته
باشند چه علمای ما رضوان الله علیهم بر آنند که بر پای داشتن بعضی شب و قیام نماز و تر
واجبات مختص بانحضرت بود و ترک آن بر ایشان جایز نبوده و الله اعلم بالصواب

حدیث بیستم

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی
از جمعی از اصحاب ما که در صدر حدیث هجدهم بیان ایشان شده از احمد بن محمد بن
خالد البرقی که احوالش در صدر حدیث دوم سبق ذکر یافت از منصور بن عباس
ابو الحسن الرازی که از سکنه بغداد است و کتاب بزرگی در نوادر منسوب باوست از
سعید بن جناح که جلیل القدر و ثقه بوده است و خدمت امام علی نقی علیه السلام کرده
از عثمان بن سعید العمری که مکنی بابی عمرو بوده و ثقه و جلیل القدر است و از اصحاب
امام علی نقی علیه السلام از عبد الحمید الکوفی از مهاجر بن زید الاسدی که هر دو از

اصحاب صادق علیه السلام اند از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که انحضرت
فرموده اند که مر عیسی بن مریم علیه السلام علی قریة قد مات اهلها و طیرها و دوابها فقال
اما انهم لم یموتوا الا بسخطة و لو ماتوا متفرقین لتدافنوا فقال الحواریون یا روح الله و کلمته
ادع الله ان یحییهم لنا فیخبرونا ما کانت اعمالهم فنجتنبها فدعا عیسی علیه السلام ربه فنودی
من الجو باللیس علی سر ان نادهم فقام عیسی علیه السلام باللیل علی شرف من الارض
فقال یا اهل هذه القریة فاجابه منهم مجیب لبیک یا روح الله و کلمته فقال ویحکم ما کانت
اعمالکم قال عبادة الطاغوت و حب الدنیا مع خوف قلیل و امل بعید و غفلة فی لهو
و لعب فقال کیف کان حبکم للدنیا قال کحب الصبی لامه اذا اقبلت علینا فرحنا
و سررنا و اذا ادبرت عنا بکینا و حزنا قال کیف کانت عاقبة امرکم فقال بتنا لیلة
فی عافیة و اصبحنا فی الهاویة فقال و ما الهاویة قال سجین قال و ما سجین قال جبال من جمر
توقد علینا الی یوم القیمة قال فما قلتم و ما قیل لکم قال قلنا ردنا الی الدنیا فنزهد فیها قیل
لنا کذبتم فقال ویحک کیف لم یکلمنی غیرک من بینهم قال یا روح الله انهم ملجمون
بلجم من نار بایدی ملائکة غلاظ شداد و انا کنت فیهم و لم اک منهم فلما نزل العذاب
عمنی معهم فانا معلق بشعرة علی شفیر جهنم لا ادری اکبکب فیها ام انجو منها فالتفت
عیسی علیه السلام الی الحواریین و قال یا اولیاء الله اکل الخبز الیابس بالملح الجریش
و النوم علی المزابل خیر کثیر مع عافیة الدنیا و الاخرة **شرح کلام** معجز نظام که متضمن
اغازه و دو نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول** خلاصه کلام امام علیه السلام
آنکه مرور کرد عیسی بن مریم علیه السلام بدیهی دیه که اهل آن دیه همه بر جای خود
مرده اند و کسی مباشر دفن ایشان نشده و از مرغان و سایر حیوانات
و دواب آن نیز اثری نمانده رو باصحاب خود کرده گفت ان بدرستی که اینها

مرده اند مگر بغضب الهی که بسبب گناهی که از ایشان در وجود آمده ایشان را فرا
گرفته است چه اگر متفرق و جدا جدا فوت می شدند یکدیگر را دفن میکردند
پس حواریان که صفت ایشان از پیش رفت گفتند ای روح الله و ای کلمة الله
دعا کن بدرگاه الهی که ایشان را زنده گرداند از برای ما تا خبر دهند بما که اعمال
ایشان چه بوده و بچه عمل مستوجب این عقوبت شده اند تا ما پیرامون آن عمل نگردیم
و از ان مجتنب باشیم پس عیسی علیه السلام ملتمس ایشان را در معرض انجاح در آورد و
دعا کرد بدرگاه احدیت و احیای ایشان را از خدای خود درخواست پس دعای او را
در معرض اجابت در آورده ندا در دادند که طلب کن ای عیسی ایشان را که جواب تو خواهند
داد پس عیسی علیه السلام در اثنای شب و وقت تصفیهٔ هوا از کدورت انفاس
خلایق برخاست و بر جای بلندی از زمین برآمد و گفت ای اهل این دیه شخصی از
ایشان مبادرت بجواب او نموده گفت لبیک یا روح الله و کلمته عیسی گفت جای
رحم است بر شما خبر دهید مرا که اعمال شما در دار دنیا چه بوده و بچه سبب مستوجب این
عقوبت شده اید آن شخص گفت عمل ما عبادت طاغوت بود و دوستی دنیا با ترس کم
و آرزوی بسیار و نهایت غفلت در گرفتاری بلهو و لعب عیسی گفت دوستی شما بدنیا
چون بود گفت مانند دوستی طفل با مادر خود که هرگاه روی بما می آورد خوشحال و خرم
می شدیم و هرگاه روی از ما برمیتافت میگریستیم و غمگین میشدیم عیسی علیه السلام گفت
عبادت شما مر طاغوت را چون بود گفت اطاعت میکردیم ارباب معاصی را و آنچه ما را
بران میداشتند بعمل می آوردیم عیسی گفت آخر کار شما چون شد گفت خوابیدیم شبی
بعافیت بدن و رفاهیت حال و صباح خود را در هاویه دیدیم پرسید که هاویه
چه چیز است گفت سجین گفتند سجین کدام است گفت کوههای آتش که بجهت سوختن ما بر می

افروزد و شعله میکشد از برای سوختن ما تا روز قیامت عیسی علیه السلام گفت در آن وقت
شما چه گفتید و شما را چه گفتند گفت گفتیم ما را باز فرستید بدنیا تا بزهد و پرهیزکاری اقدام
نمائیم و تلافی تقصیری که از ما در وجود آمده بکنیم جواب گفتند دروغ میگوئید چون بدنیا باز
گردید بقول خود عمل نخواهید کرد عیسی علیه السلام گفت چونست که غیر تو کسی از ینها این
سخن در نیامد و این امر بتو اختصاص یافت گفت ای روح الله ایشان را بزیر لجامهای
آتشین در آورده اند و سر آنرا بدست ملایکه غلاظ داده و من اگر چه در میان ایشان
بودم اما از ایشان نبودم و عمل ایشان از من واقع نشده بود پس چون عذاب
بر ایشان نازل شد مرا نیز با ایشان فرا گرفت پس مرا بموی در آویخته بر کناره دوزخ
بر داشته اند مشرف بر افتادن در ان چنانچه نمیدانم که بروی در خواهم افتاد
در آتش یا رهایی از ان خواهم یافت پس عیسی علیه السلام روی مبارک بجانب
حواریان کرد و گفت ای دوستان خدای معاش کردن بنان خشک و نمک
نیم کوفته و خوابیدن بر مزبلها حالیست بسیار خوب گاهی که با عافیت دنیا و آخرت
باشد سخن دویم اما انتم اما بتخفیف میم حرف استفتاح است که در اول جمله در می آید
بواسطهٔ تنبیه و آگاه کردن مخاطب بر شنیدن آن و گوش انداختن تا وقتی که تمام
گفته شود و گاه هست که الفش را حذف میکنند مثل اَمَ والله زید قایم که در اصل اما
والله بوده لم یوتوا الا بسخطه سخط بفتح سین و خا و ضم سین و سکون خا هر دو آمده
بمعنی غضب و لو ماتوا متفرقین لتدافنوا اظهر آنست که تدافنوا درین فقره
بمعنی دفنوا استعمال یافته باشد مثل توانی که در لغت عرب بمعنی وَنی مستعمل است
و ممکنست که بر همان معنی خود که مشارکت دو کس است یا زیاده در فعل باقی
باشد نهایتش بضربی از تکلف چنانچه مشارکت محمول شود بر مشارکت اقوام و قبایل

ایشان تاکید یکرچه مشارکت انحصاص چنانچه ظاهرست منصور نیست یا روح الله و کلمه
منه چسیم گوید در اختصاص عیسی علیه السلام باین دو اسم اقوال بسیارست و درین کتاب
بذکر سه قول از انجمله از برای هر یک اقتصار میرود واما در تسمیه بروح الله قول اول انکه چنانچه روح
حیات عیسی علیه السلام باحیای اموات یا احیای قلوب یا احیای دین قیام مینمود و چون
ان نبود مگر بامر الله او را روح الله نامیدند دوم انکه او روحی بود که بدست صنع الهی صورت
بسته بود بی واسطه مساس بشری سیم انکه روح بمعنی نفخ است یعنی بادی که از راه دهان
دمند و عیسی علیه السلام بنفخ جبرئیل علیه السلام در پیراهن مریم در وجود آمده بود و چنانچه
باعتقاد انکه ان نبود مگر بامر الله واما در تسمیه او بکلمة الله قول اول انکه بکلمه کن موجود شده بود
بی واسطه پدر دوم انکه در گهواره بامر خدا تکلم باین کلمه نمود که انی عبد الله آتانی الکتاب سیم
انکه مردم باو هدایت می یافتند چنانچه بقران که کلام الله است هدایت می یابند فنودی انکه
جو بفتح جیم و تشدید واو فضای ما بین آسمان و زمینست علی شرف مراد بشرف مکان بلند
و گفته اند که از ینجاست که شریف را شریف نامیده اند چه تشبیه کرده اند بلندی و رفعت
مرتبه را بلندی و رفعت مکانی فقال و تحکم و یح اسم فعلست بمعنی ترحم همچنانچه ویل بمعنی عذاب
و بعضی از ارباب لغت هر یک را در مکان دیگری استعمال میکنند یعنی گاه در مقام ترحم
ویل میگویند و در مقام عذاب ویح و گاه بر عکس عبادة الطاغوت طاغوت بر وزن
فلعوت از طغیان که بمعنی در گذشتن از حد و اندازه است و در اصل طغیوت بوده که
لام الفعل آن را بر خلاف قاعده و قیاس بر عین الفعل مقدم داشته اند بعد از ان قلب کرده
یا را بواسطه تحفیف بالف و طاغوت را بر چند معنی اطلاق میکنند یعنی کاهن و شیطان و اصنام
و هر کس بزرگ و رئیس اهل ضلال باشد و هر کس مانع آید کسی را از عبادت خدای تعالی
و هر که عبادت کند کسی را غیر از خدای تعالی و گاه در کلام مفرد مستعمل میشود چنانچه در آیت کریمه

یُرِیدُونَ أَنْ یَتَحَاکَمُوا إِلَی الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ یَکْفُرُوا بِهِ یعنی میخواهند منافقان
که با وجود دعوی ایمان مرافعه خود را بسوی طاغی باغی برند که میان ایشان محاکمه نماید و حال
انکه مامور بترک اند و سبب نزول این آیت آن بود که یهودی را با منافقی مخاصمه افتاده بحاکم
محتاج شدند که پیش او مرافعه مهم خود کنند یهودی منافق را بمحکمه نبوت کشید و بحکم حضرت
مقدسه نبوی راضی شد و منافق بحکومت کعب بن الاشرف که از جمله منافقان بود میل نمود
و بحکم حضرت رضا نداد پس حضرت عزت این آیت را فرستاد و گاه جمع استعمال می یابد چنانچه
در آیت کریمه وَالَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُمَاتِ
که صفت جمع واقع شده یعنی آنانی که کافر شده اند و حق را پوشیده اند دوستان ایشان
و متولی امور ایشان طاغوتند که این معاندان و بتان و دیوان که طاغوت در مقام
عبارت از ایشانند بیرون می آورند ایشان را از نور که عبارت از ایمان است بسوی
ظلمات که عبارت از کفر و زندقه است و غفلة فی لهو ولعب استعمال لفظ فی درین مقام
از روی مجازست چنانچه در النجاة فی الصدق گفته اند زیرا که لهو و لعب بحسب حقیقت
ظرف غفلت نیست بلکه تشبیه شده بمعیتی که با غفلت دارد بمعیتی که مظروف را
با ظرف است و بعلاقه تشبیه مذکور لفظ فی استعمال شده و میتواند بود که فی اینجا بمعنی مع باشد
چنانچه در کریمه ادخلوا فی امم گفته اند که بمعنی مع امم است یا از برای سببیه باشد مثل قوله تعالی
فذلکن الذی لمتننی فیه که بمعنی لمتننی بسببه است اذا اقبلت علینا فرحنا و سررنا و اذا ادبرت
عنا بکینا و حزنا این هر دو شرطیه در موقع مفسر جمله سابقه و اقعه که حب الصبی لامه
باشد یعنی بیان میکنند که حب صبی بمادر بر چه وجه است و وجه مشابهت جهت فانا معلق
بشعرة علی شفیر جهنم کنایه از انست که مشرف بوده است بر افتادن در ان و میتواند
بود که از ان معنی صریح اراده شده باشد و در واقع او را بموی معلق داشته باشند و شفیر

معنی جانب و کنارات الکبکب فیها الکبکب بصیغه مکلّم مجهولست یعنی برو درانداخته می‌شوم دران بالملح الجریش یعنی نمک نیم کوفته قال فی القاموس جرش الشیء فهو جریش لم ینعم دقه

نمایش اول بدان ای عزیز که آنچه افروزنده شد بعیسی علیه السلام تقریر کرد از احوال اهل آن قریه و صفاتی که وا نمود کرد که ایشان بران بوده اند از خوف کم و امل بسیار و گرفتاری بلهو و لعب و فرح تمام باقبال دنیا و حزن بسیار از ادبار آن بعینه احوال و اوصاف ابنای این زمانست بلکه اگر نیک در نگری می‌یابی که اکثر ایشان بخوف کم نیز متصف نیستند و خود را بکلی از ترس عذاب الهی فارغ دارند نعوذ بالله من الغفلة و سوء الخاتمه و چه نیکو واقعست آنچه نقل کرده است از الشیخ صدوق محمد بن بابویه قمی رحمه الله در کتاب اکمال الدین از بعض حکما در تشبیه حال انسان و شره و میل او بدنیا و زخارف آن و در افتادن او بلذات فانیه آن که بانواع کدورات و کثافات ممزوجست و غفلت او از مرگ و آنچه بعد از آن در پیش است بحال شخصی که ریسمانی در کمر او بسته باشند و او را بچاهی آویخته و در ته آن چاه ماری بزرگ دهن گشاده منتظر آن باشد که چون بیفتد لقمه خودش سازد و بر بالای چاه دو موش یکی سفید و یکی سیاه بآن ریسمان در آویخته اندک اندک از آن می‌بریده باشند چنانچه لحظه از آن عمل باز نیایند و دیوار آن چاه آلوده باندک عسلی باشد که بخاک دیوار آن چاه ممزوج شده باشد و زنبوری بسیار بران هجوم آورده و آن شخص با آنکه آن مار را بان صفت در زیر خود می‌دیده باشد و مشاهده آن موشان و عملی که بان مشغولند میکرده باشد اصلا التفات بایشان و مآل کار خود نکند و همگی همت خود را مصروف لیسیدن دیوار و التذاذ و کام گرفتن از آن عسل بخاک مخلوط دارد و همیشه بعداوت و دشمنی آن زنبوران قیام داشته باشد که چرا از استیفای حظ او مانع می‌آیند و با او دران امر مشارکت دارند پس چاه دنیاست و ریسمان عمر فانی

و مار بزرگ دهان گشوده مرگ و موشان روز و شب اندک اندک از آن کم میکنند و لحظه از آن کار خالی نیستند و عسل ممزوج بخاک لذتهای فانیه دنیاست که بانواع کدورات و آلام ممزوجست و زنبوران ابنای زمانند که بر سر جیفه دنیا ازدحام دارند و شب و روز با یکدیگر در مخاصمه و مجادله اند و الحق تمثیلی باین مناسبت و مثالی باین مطابقت کم بنظر آمده و نسئل الله النصرة و الهدایة

نمایش دوم بسا باشد که گمان برده باشی که اطلاق عبادت بر اطاعت و تبعیت اهل عصیان که درین حدیث بعمل آمده بر سبیل مجاز باشد نه حقیقت و حال آنکه نه چنین است بلکه بحسب حقیقت است و عبادت در حقیقت امری نیست سوای خضوع و خوار داشتن نفس در مقام اطاعت و انقیاد و ازین جهت که حضرت عزت در کلام مجید تبعیت هوای نفس را عبادت او نامیده است قال تعالی **افرأیت من اتخذ الهه هواه** یعنی آیا دیدی ای محمد کسی را که خدا و معبود خود هوای نفس خود را داشته و پیوسته بعبادت او قیام دارد و در جای دیگر اطاعت شیطان را عبادت او گفته است چنانچه میفرماید **الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان** و نظیر آن بابلغ کلام در باب مذکور در شرح حدیث یازدهم سبق ذکر یافت و روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در باب زی و تجمل از کتاب خود که بکافی موسومست و بکلینی مشهور از امام الباطن و الظاهر امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند من اصغی الی ناطق فقد عبده فان کان الناطق یؤدی عن الله فقد عبد الله و ان کان یؤدی عن الشیطان فقد عبد الشیطان یعنی هر کس گوش فرا دارد بگوینده بتحقیق که عبادت او کرده است پس اگر گوینده مذکور از خدا گوید بدرستی که بعبادت خدا قیام نموده خواهد بود و اگر از شیطان گوید بعبادت شیطان و نیز روایت کرده است در کتاب مذکور در آخر باب شرک از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت بر زبان مبارک جاری

ساخته اند که من اطاع رجلا فی معصیة فقد عبده یعنی کسی که اطاعت نماید مردی را
در معصیتی پس بتحقیق که بعبادت او قیام نموده است و همچنین در کتاب علل از کتاب
مذکور روایت کرده است از ابی بصیر که گفت گفتم بامام جعفر صادق علیه السلام و پرسیدم
از حقیقت تفسیر قول الهی در قرآن مجید که اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله یعنی گرفتند
علما و پیران خود را که اطاعت و انقیاد ایشان میکنند خدایان و معبودان خود دانسته
اند از غیر الله تعالی حضرت فرمودند والله ما دعوهم الی عبادة انفسهم ولو دعوهم ما اجا
بوهم ولکن احلوا لهم حراما وحرموا علیهم حلالا فعبدوهم من حیث لا یشعرون یعنی
بخدا قسم که علما و پیران ایشان ایشانرا بعبادت نفس خود نخوانده اند و اگر بآن میخواندند
اجابت دعوت ایشان نمیکردند ولیکن حلال ساختند برایشان حرامی چند را و حرام
کردند برایشان حلالی چند را ایشان بآن گرویدند و بعبادت ایشان قیام نمودند یعنی
اطاعت ایشان در آنها کردند بر وجهی که شعور بآن نداشتند یعنی نمیدانستند که آنچه
بآن قیام دارند در واقع عبادت ایشانست و هم در باب مذکور روایت کرده است
بطریق دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام که در جواب سؤال از آیت مذکوره فرمودند
والله ما صلوا لهم و ما صاموا لهم ولکن احلوا لهم حراما وحرموا علیهم حلالا فاتبعوهم یعنی
بخدا قسم که از برای ایشان نمازی نکردند و روزه نداشتند ولیکن حلال
کردند بجهت ایشان حرام را و حرام ساختند برایشان حلالی را و آنها تبعیت نمودند
ایشانرا در آن و هرگاه چنانچه دانسته شد تبعیت غیر و انقیاد اوامر و نواهی او
در حقیقت عبادت او باشد پس اکثر ابنای این زمان در حقیقت بعبادت هوای نفس
دنی و شهوت بهیمی و سبعی که بانواع متعدده و اجناس مختلفه میگردد اقامت داشته
باشند و آنها در معنی بتان ایشان باشند که همیشه بر پرستش آن بشمایند و شریکانی

که از غیر خدا بعبادتشان قیام دارند و ایشانرا بر آن شعوری نیست و شرک خفی
عبارت ازین حالت نسئل الله سبحانه العصمة والتوفیق وچه خوب واقعست کلام را
بعه رضی الله عنها درین مقام لک الف معبود مطاع امره دون الاله و تدعی التوحید
یعنی ترا هزار معبود است که در اطاعت ایشان نهایت اهتمام داری غیر از خدای تعالی
که معبود بر حقست و هنوز دم از توحید میزنی انجام بودن اهل آندیه در کوههای آتشین که بواسطه
سوختن ایشان افروخته شده است تا روز قیامت چنانچه این حدیث بآن ناطق است
صریحست در آنکه در مدت برزخ که عبارت از مابین موت و قیامتست عاصیانرا عذاب
خواهد بود و بر همین معنی اجماع منعقد شده است و احادیث نبوی نیز بآن ناطق است و آیات
قرآنی بران شاهد و علمای اکثر مذهب اسلام اگرچه در حقیقت و کیفیت آن خلاف کرده اند
اما بر اصل وقوع آن اتفاق دارند و آنچه بر ما واجبست تصدیق بوقوع عذابیست بعد از
موت و قبل از حشر و اما کیفیت و تفصیل آن که بچه وجه و چه کیفیت خواهد بود و کدام وقت
تحقق پیدا خواهد کرد بدانستن آن مکلف نیستیم بلکه اکثر آن از آن قبیل است که عقول انسانی
بدرک آن نمیتواند رسید و فهم کیفیت و چگونگی آن نمیتواند نمود پس از بیان تفاصیل
آن و بحث از چگونگی و کیفیتش ساکت باید بود و معظم اوقات خود را صرف باید کرد در امری
که اهم از آنست یعنی در تدبیری که ما را از آن بهر کیفیت و هر نوع که باشد برهاند و استحقاق
آنرا از ما دفع کند و آن نیست مگر مواظبت و مداومت بطاعات الهی و اجتناب
و دوری کردن از منهیات او تا آنکه حال ما در اشتغال بحث از آن و تفحص از کیفیت
و حقیقت آن و فارغ بودن از فکر اموری که ما را از آن نجات دهد مثل حال شخصی نباشد
که سلطان وقت او را بقید در آورده باشد و مقرر داشته که چون فردا شود دست او را
بازای گناهی که از و صادر شده قطع نمایند و گوش و بینی او را ببرند و او اصلا در تدبیر آن

نباشد که حیله انگیزد و کاری کند که دست او بسلامت ماند و گوش و بینی او از آفت
قطع بریده و همیشه فکر آن داشته باشد که آیا دست و اعضای مذکور را بکار رد خواهند
برید یا بشمشیر و قاطع آن زید خواهد بود یا عمرو و بعضی احادیث که درین باب از ائمه اهل بیت
علیهم السلام وارد شده است در آخر کتاب انشاء الله تعالی بتفصیل ایراد خواهد شد و درین وقت
بذکر یک حدیث از انجملا اقتصار میرود که روایت کرده است آنرا شیخ صدوق محمد
بن بابویه رحمه الله بسندی که میرساند آنرا بامام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام
که آن حضرت فرموده اند اَنَّ بین الدنیا والآخرة الف عقبة اَهونها وایسرها الموت
یعنی ما بین دنیا و آخرت که عبارت از میان موت و قیامت باشد هزار عقبه در پیش است
که از همه سهل تر و آسان تر موت است شعر در ره عشق تو زان سوی فنا صد خطر است تا نگوئی که چو عمرم
بسر آمد رستم و گویا اگر بدیده بصیرت ملاحظه شود درین مقام همین حدیث کافی باشد و الله
الهادی و پوشیده نماند که آنچه امر د تقریر کرد که خود در میان ایشان بوده است و
از ایشان نبوده و چون عذاب الهی نازل شده او را نیز با ایشان فرا گرفته است اشعار بان
دارد که از اهل معاصی و جمعی که مرتکب اند کناره باید کرد و از ایشان عزلت باید گزید و بالکه
بودن در میان ایشان باعث آنست که باتش ایشان باید سوخت و در عذاب با ایشان شریک
باید بود و اگرچه در اقوال و افعال شرکت با ایشان واقع نشده باشد و موافقت تمام باین
معنی دارد کلام معجز نظام الهی که اِنَّ الَّذِیْنَ تَوَفّٰهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ ظَالِمِیْٓ اَنْفُسِهِمْ
قَالُوْا فِیْمَ كُنْتُمْ قَالُوْا كُنَّا مُسْتَضْعَفِیْنَ فِی الْاَرْضِ قَالُوْٓا اَلَمْ تَكُنْ اَرْضُ
اللّٰهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوْا فِیْهَا فَاُولٰٓئِكَ مَاْوٰىهُمْ جَهَنَّمُ وَسَآءَتْ مَصِیْرًا
در اخبار آمده که چون جماعتی از مسلمانان مثل قیس بن فاکه و قیس بن ولید و امثال
ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون رؤسای قریش بجانب بدر می آمدند

ایشان نیز همراه کافران بحربگاه حاضر گشتند و بتیغ مسلمانان کشته شدند حضرت عزت
در شان ایشان این آیت فرستاد یعنی بدرستی که آنانکه ملائکه یعنی ملک الموت و اعوان او
قبض روح ایشان مینمودند در حالتی که ایشان ستمگاران بودند بر نفس خود بواسطه
ترک هجرت از مکه با وجود قدرت بران گفتند ملائکه مذکور با ایشان از روی سرزنش
که در چه کار مشغول بودید از امور دینی و با کدام قوم اختلاط داشتید با مشرکان یا موحدان
ایشان گفتند بودیم ما ضعیفان و عاجزان در روی زمین و کفار بر ما غالب بودند فرشتگان
در مقام تکذیب ایشان درآمده گفتند آیا زمین خدا واسع و فراخ نبود تا شما هجرت کنید از جای
خود بطرف دیگر از آن چنانکه مهاجران بحبشه و مدینه طیبه کردند پس آن گروه تارکان هجرت
جای ایشان دوزخ است و بد بازگشتیست دوزخ ایشان را و حدیثی که روایت کرده است شیخ بزرگوار
محمد بن یعقوب کلینی در باب مجالست اهل معاصی از کتاب کافی از امام موسی کاظم علیه السلام
که آنحضرت نهی فرمودند بعض اصحاب خود را از مجالست و همنشینی مردی از اهل ضلالت و گمراهی
آن شخص گفت بر من چه چیز لازم آید هرگاه آنچه او میگوید نگویم و بر اعتقاد خود ثابت و راسخ
باشم امام علیه السلام فرمودند اما تخاف ان تنزل به نقمة فتصیبکم جمیعا یعنی نمی ترسی از آنکه از شومی
عقیده و کردار او بلای برو نازل شود و آتش وار تر و خشک را در معرض هلاک در آورده همه شما را
فرا گیرد و بالجمله اگر بر از زواو عزلت از مردم شوی این فایده مترتب نباشد همین فایده کفا
و حال آنکه فواید و منافع آن از تعداد حد و شمار بیرونست همگنان را توفیق دران روزی باد بمنه و کرمه

حدیث بیست و یکم

روایت شده است بسندی که اتصال دارد بشیخ بزرگوار عماد الاسلام محمد بن یعقوب کلینی
از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم از حماد بن عیسی که ذکر احوال ایشان از پیش رفت از
ابراهیم بن عمر الیمانی که اگرچه اکثر ضعیفش دانسته اند اما نجاشی حکم بتوثیقش کرده است از

ابان بن ابی عیاش که از راویان علی بن حسین است از سلیم بن قیس الهلالی که از امیر المؤمنین
و حسنین و علی بن الحسین علیهم السلام هر چهار حدیث روایت کرده است که گفت قلت لامیر المؤمنین
علی علیه السلام انی سمعت من سلمان والمقداد وابی ذر شیئا فی تفسیر القرآن واحادیث عن نبی
الله صلی الله علیه وآله غیر ما فی ایدی الناس ثم سمعت منک تصدیق ما سمعت منهم ورایت
فی ایدی الناس اشیاء کثیرة من تفسیر القرآن ومن الاحادیث عن نبی الله صلی الله علیه
وآله انتم تخالفونهم فیها وتزعمون ان ذلک کله باطل افتری الناس یکذبون علی رسول الله
صلی الله علیه وآله متعمدین ویفسرون القرآن بآرائهم قال فاقبل علی علیه السلام فقال قد
سالت فافهم الجواب ان فی ایدی الناس حقا وباطلا وصدقا وکذبا وناسخا ومنسوخا وعاما وخاصا
ومحکما ومتشابها وحفظا ووهما وقد کذب علی رسول الله صلی الله علیه وآله فی عهده حتی قام خطیبا
فقال ایها الناس قد کثرت علی الکذابة فمن کذب علی متعمدا فلیتبوا مقعده من النار ثم کذب
علیه من بعده وانما اتاکم الحدیث من اربعة لیس لهم خامس رجل منافق یظهر الایمان متصنع
بالاسلام لا یتأثم ولا یتحرج ان یکذب علی رسول الله صلی الله علیه وآله متعمدا فلو علم الناس انه
منافق کذاب لم یقبلوا منه ولم یصدقوه ولکنهم قالوا هذا صحب رسول الله صلی الله علیه وآله ورآه
وسمع منه فاخذوا عنه وهم لا یعرفون حاله وقد اخبره الله عن المنافقین بما اخبره ووصفهم فقال
عز وجل واذا رایتهم تعجبک اجسامهم وان یقولوا تسمع لقولهم ثم بقوا بعده فتقربوا الی ائمة
الضلال والدعاة الی النار بالزور والکذب والبهتان فولوهم الاعمال وحملوهم علی رقاب الناس
واکلوا بهم الدنیا وانما الناس مع الملوک والدنیا الا من عصم الله فهذا احد الاربعة ورجل سمع
من رسول الله صلی الله علیه وآله شیئا لم یحفظه علی وجهه ووهم فیه ولم یتعمد کذبا فهو فی یده
یقول به ویعمل به ویرویه ویقول انا سمعته من رسول الله صلی الله علیه وآله فلو علم المسلمون انه
وهم لم یقبلوه ولو علم هو انه وهم لرفضه ورجل ثالث سمع من رسول الله صلی الله علیه وآله

شیئا امر به ثم نهی عنه وهو لا یعلم او سمعه ینهی عن شیء ثم امر به وهو لا یعلم فحفظ منسوخه ولم یحفظ
الناسخ ولو علم انه منسوخ لرفضه ولو علم المسلمون اذ سمعوه منه انه منسوخ لرفضوه وآخر رابع لم
یکذب علی رسول الله صلی الله علیه وآله مبغض للکذب خوفا من الله وتعظیما لرسول الله صلی الله علیه وآله
لم یسه بل حفظ ما سمع علی وجهه فجاء به کما سمع لم یزد فیه ولم ینقص منه وعلم الناسخ من المنسوخ
فعمل بالناسخ ورفض المنسوخ فان امر النبی صلی الله علیه وآله مثل القرآن ناسخ ومنسوخ وخاص
وعام ومحکم ومتشابه وقد کان یکون من رسول الله صلی الله علیه وآله الکلام له وجهان کلام
عام وکلام خاص مثل القرآن وقال الله عز وجل فی کتابه ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم
عنه فانتهوا فیشتبه علی من لا یعرف ولم یدر ما عنی الله به ورسوله صلی الله علیه وآله ولیس کل
اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله کان یسأله عن الشیء فیفهم وکان منهم من یسأله ولا یستفهمه حتی
ان کانوا لیحبون ان یجیء الاعرابی والطاری فیسأل رسول الله صلی الله علیه وآله حتی یسمعوا
وقد کنت ادخل علی رسول الله صلی الله علیه وآله کل یوم دخلة وکل لیلة دخلة فیخلینی فیها ادور
معه حیث دار وقد علم اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله انه لم یصنع ذلک باحد من الناس غیری
وربما کان یاتینی رسول الله صلی الله علیه وآله اکثر ذلک فی بیتی وکنت اذا دخلت علیه بعض منازله
اخلانی واقام عنی نساءه فلا یبقی عنده غیری واذا اتانی للخلوة معی فی منزلی لم تقم عنی فاطمة
ولا احد من بنی وکنت اذا سالته اجابنی واذا سکت عنه وفنیت مسائلی ابتدانی فما نزلت
علی رسول الله صلی الله علیه وآله آیة من القرآن الا اقرانیها واملاها علی فکتبتها بخطی وعلمنی تاویلها
وتفسیرها وناسخها ومنسوخها ومحکمها ومتشابهها وخاصها وعامها ودعا الله ان یعطینی فهمها وحفظها فما نسیت
آیة من کتاب الله عز وجل ولا علما املاه علی وکتبته منذ دعا لی بما دعا وما ترک شیئا علمه الله
من حلال ولا حرام امر ولا نهی او شیء کان او یکون ولا کتاب منزل علی احد قبله من طاعة
او معصیة الا علمنیه وحفظته فلم انس حرفا واحدا ثم وضع یده علی صدری ودعا الله لی ان یملا قلبی علما

وبکا و نوار فقلت یا نبی الله بابی انت وامی قد دعوت الله بما دعوت فلم افهم شیئا ولم
یفتنی شی ثم اکتبه افتتخوف علی النسیان فیما بعد فقال لا لست اتخوف علیک النسیان والجهل

شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو جنبش
پیش سؤال راوی گوید گفتم با میر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام بدرستی که من شنیده ام
از سلمان فارسی و مقداد اسود و ابی ذر غفاری چیزی از تفسیر قرآن و احادیث که از پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله روایت میکردند غیر آنچه در دست مردم است و شنیده ام از تو تصدیق
آنچه از ایشان شنیده ام و دیده ام در دست مردم چیزهای بسیار از تفسیر قرآن و احادیث
مصطفوی صلوات الله علیه و آله که شما مخالفت میکنید ایشان را در آنها و زعم شما آنست که همه
آنها باطل و کذبست آیا می بینید مردم را که بر پیغمبر خدای صلوات الله علیه و آله دروغ می بسته
باشند از روی دانستگی و عمد و تفسیر میکرده باشند کلام خدا را از پیش خود بی آنکه از
کسی شنیده باشند راوی گوید بعد ازین سؤال امیر المومنین علی علیه السلام روی بمن آورد
و فرمود که سوالی کردی جواب آنرا بفهم بدرستی که در دست مردم حق هست و باطل هست
راست هست و دروغ هست ناسخ هست که رفع حکم از آیه و حدیث دیگر کرده و منسوخ هست
که حکم آن بآیت دیگر یا حدیث دیگر باطل شده و عام هست که شامل چند چیز است و خاص هست
که ببعض افراد اختصاص یافته است و محکم هست که معنی مراد از آن واضحست و برچیزی که عبارت
بلغت باشند ظاهر و متشابه هست که بر خلاف آنست محفوظ هست که آنچنانچه هست
بیاد مانده و موهوم هست که توهم آن کرده اند و در واقع نه آنچنانست و بتحقیق که دروغ
بستند مردم بر رسول خدای صلی الله علیه و آله در عهد آن حضرت تا آنکه برخاست روزی
باراده خطبه خواندن و گفت در آن خطبه که ای گروه مردم بدرستی که بسیار شده است دروغ
گوی بر من پس هر کس بر من از روی دانستگی و عمد دروغ بندد هر آینه قرار باید منزل خود

او در آتش و همچنین دروغ بستند مردم بر او صلی الله علیه و آله بعد از وی بدرستی که حدیث
از چهار کس بشما میرسد که ایشانرا پنجم نیست اول مردی که ببلای نفاق مبتلاست بظاهر
خود را مومن وانمیماید و اسلام ساختگی بر خود بسته و در باطن بر کفر خود باقیست و تجنب
گناه نمیکند و حرجی بران اعتقاد ندارد که از روی عمد و دانستگی بر رسول خدای صلوات الله
علیه و آله دروغ بندد و اگر مردم بدانند که او منافق و دروغ گوست سخن او را در معرض قبول
در نمی آورند و آنچه او نقل نماید درست نمیدانند ولیکن میگویند این مرد از اصحاب
رسول خداست صلی الله علیه و آله و بشرف رؤیت آنحضرت مستسعد شده است و حدیث
از آن حضرت استماع نموده و از و حدیث فرا میگیرند و ایشانرا بر حقیقت حال و نفاق او معرفتی
حاصل نیست و حال آنکه خبر داده است حضرت عزت از ارباب نفاق بآنچه خبر داده است و وصف
کرده است ایشانرا بآنچه وصف ایشان کرده است پس گفت است در حق ایشان واذا رأیتهم
تعجبک اجسامهم وان یقولوا تسمع لقولهم کانهم خشب مسندة آورده اند که ابن ابی مردی جسیم بود و خوش
روی و شیرین سخن و جمعی دیگر از منافقان نزدیک بهمین صورت بودند چون بمجلس پیغمبر صلوات
الله علیه و آله می آمدند مشاهده ایشان باعث تعجب آنحضرت می شد حضرت عزت این آیت فرستاد
یعنی چون می بینی منافقانرا بشگفت می آورد ترا جسمهای ایشان از فربهی و تری و تازگی و اگر
سخن میگویند گوش میکنی مر سخن ایشانرا و حال آنکه در عدم عقل و فطنت گویا ایشان چوبهای خشک
شده اند بدیوارها باز نهاده و می شخی چند اند خالی از علم و فطرت بس مانده بعد از آن حضرت
صلوات الله علیه و آله تقرب و نزدیکی جستند بائمه ضلال و جمعی که مردم را بآتش دوزخ میخوانند
بسبب دروغ و بهتانی که می بندند پس ایشانرا متولی امور ساختند و در رقاب مردم را
در ربقه اطاعت ایشان نهادند و خوردند بسبب ایشان دنیا را و بدرستی که مردم بالطبع
با پادشاهان و دنیا اند مگر کسی که حضرت عزت نگاه داشته باشد او را در پناه خود اینست

یکی از چهار کس که مذکور شد دوم مردی که از پیغمبر صلوات الله علیه و آله شنیده است چیزی را
و آنچنانچه شنیده است حفظ نکرده است و در وهم افتاده پس اگرچه از روی دانستگی دروغ بر آنحضرت
دروغ نبسته اما آنرا که اعتقاد دارد که از پیغمبر شنیده است و در واقع خلاف آنست در دست
گرفته بمردم میگوید و عمل بمضمون آن مینماید و بهر کس روایت آن میکند و میگوید که من از رسول
خدای صلی الله علیه و آله اینچنین شنیده ام و اگر مسلمانان میدانستند که او در آن وهم کرده و آنچنانچه
هست حفظ نکرده است در معرض قبول سخنش در نمی آورند و عمل بمضمونش نمیکنند و اگر او خود نیز میدانست که وهم
کرده است هر آینه ترک آن مینماید سیوم مردی که از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیده است
چیزی را که آنحضرت امر بآن کرده است و بعد از آن نهی از آن فرموده و او را علم بآن نیست
یا شنیده است از آنحضرت که نهی از چیزی کرده است و بعد از آن امر بآن فرموده و او
نمیداند از این حفظ کرده است منسوخ حدیث را بی آنکه عالم بناسخ باشد و اگر بداند که آن منسوخ شده است
هر آینه ترک میکند آنرا و اگر بدانند مسلمانان وقتی که از وی میشنوند که آن منسوخ است هر آینه
در مقام ترک آن میشوند چهارم کسی که هرگز دروغ بر رسول خدای نه بسته است و دشمن میدارد
دروغ را بسبب ترسی که از خدای دارد و بجهت تعظیمی که در باره رسول خدای رعایت میکند
و فراموش نکرده است بلکه آنچه شنیده است چنانچه هست حفظ کرده است و چنانچه شنیده
نقل آن میکند بی آنکه چیزی بر آن زیاده کند یا از آن کم نماید و میداند که ناسخ کدام است و منسوخ کدام
و بناسخ عمل میکند و منسوخ را ترک میدهد چرا که امر پیغمبر صلوات الله علیه و آله مثل قرآن ناسخ
می باشد و منسوخ می باشد خاص می باشد و عام می باشد محکم می باشد و متشابه می باشد و لیکن
بود اینکه از رسول خدای صلوات الله علیه و آله کلامی صادر میشد که آنرا دو روی بود و کلامی صادر
می شد که عام بود و کلامی میرسید که خاص بود مثل قرآن و حضرت عزت در کلام مجید فرموده
است که ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا یعنی هر آنچه امر کند رسول خدای آنرا فرا گیرید

و فرمان برید و هر چه نهی کند شما را از آن ترک آن کنید که هر که مرتکب امر او شود نجات یابد
و هر که از نهی او اجتناب نماید در ورطه هلاکت افتد پس مشتبه میشود بر کسی که معرفت بآن ندارد
و نمیداند که خدای تعالی و رسول او صلی الله علیه و آله از آن چه معنی خواسته اند و نیست اینچنین که هر یک
از اصحاب رسول خدای صلوات الله علیه و آله آنچه سوال میکردند از آنحضرت جواب آنرا میفهمیدند
چه بودند بعضی از ایشان که سوال میکردند و جواب آنرا خوب نمی فهمیدند چنانچه دوست میداشتند
که اعرابی تازه بیاید و مسئله از رسول خدای صلی الله علیه و آله پرسد تا ایشان بشنوند آنرا و بود سببی
که بودم من که داخل میشدم بر رسول خدای صلی الله علیه و آله هر روز یکمرتبه و هر شب یکمرتبه پس خلوت
میکردند با من در آن داخل شدنها و من با آنحضرت میگشتم هر جا میگردیدند چنانچه اصحاب رسول
خدای صلی الله علیه و آله همه میدانستند که یکی دیگر غیر از من با آنحضرت بر آن وجه سلوک نمیداشتند
و آن سلوک مخصوص من بود و بسیار بود که رسول خدای صلی الله علیه و آله بخانه من می آمدند و هرگاه
من داخل میشدم بخدمت آن حضرت در بعضی منازل ایشان برای من خلوت میکردند و ازواج طاهره
خود را از پیش من برمیخیزانیدند چنانچه کسی غیر از من پیش آنحضرت نمی ماند و چون آنحضرت از جهت
خلوت با من در می آمدند در منزل من نه فاطمه را علیها السلام از پیش من برمیخیزانیدند و نه کسی را
از فرزندان من بواسطه محرمیت آنحضرت با ایشان یا محرمیت ایشان باسرار آنحضرت بر خلاف
ازواج طاهره و هر گاه سوال میکردم از آنحضرت جواب من میفرمودند و چون خاموش میشدم
و سوالهای من تمام می شد خود ابتدا بکلام میکردند و نازل نشد بر رسول خدای آیتی از قرآن
مجید مگر آنکه مرا بخواندن آن وا داشتند و بر من خواندند آنرا پس نوشتم آنرا بخط خود و تعلیم کردند
بمن تاویل آنرا و تفسیر آنرا و بر من ظاهر ساختند که ناسخ است یا منسوخ محکم است یا متشابه خاص است
یا عام و دعا کردند بخدای تعالی که توفیق فهمیدن و یاد گرفتن آنرا بمن کرامت نماید پس بحق
برکت آن دعا فراموش نکردم آیتی را از کتاب خدای که عزیز است و بزرگ و از یاد ندادم

ای آن من کرد و من آنرا نوشتم از وقتی که دعا کرد بجهت من بانچه دعا کرد و نگذاشت
چیزی را که حضرت عزت باو تعلیم داده بود نه از حلال و نه از حرام و نه امر و نه نهی و نه چیزی
که قبل ازین بوده و نه چیزی که بعد ازین خواهد بود و نه کتابی را که بر یکی از انبیای سابق نازل بود
قبل ازو در طاعت یا معصیت مگر اینکه تعلیم کرد آنرا بمن و من یاد گرفتم و حفظ کردم آنرا
و فراموش نکردم حرفی را از آن بعد از آن دست مبارک را بر سینه من گذاشت و دعا
کرد بخدای تعالی که پر گرداند دل مرا از علم و حکمت و نور معرفت پس گفتم ای رسول خدای پدر
و مادرم فدای تو باد از وقتی که دعا کرده خدای را بانچه دعا کرده چیزی را فراموش نکرده‌ام
و چیزی از من فوت نشد که ننوشته باشم آیا می‌ترسی بر من که بعد ازین چیزی را فراموش کنم
حضرت فرمودند نمی‌ترسم بر تو که چیزی را فراموش کنی یا جهل بچیزی داشته باشی پنجم
دویم محکما و متشابها محکم در لغت بمعنی مضبوط و استوار است و در اصطلاح اطلاق میکنند
بر کلامی که معنی آن واضح باشد و مقصود از آن بر کسی که عارف بلغت باشد ظاهر و بر کلامی که از
نسخ یا تخصیص یا از هر دو محفوظ باشد و بر آنچه نظم آن مستقیم و خالی از خلل باشد و بر آنچه در
تاویل آن بسوی یک وجه بکشد و بهر یک از معانی مذکوره متشابه در مقابل انست یعنی بر معنی اول
متشابه انست که معنی آن وضوح نداشته باشد و مقصود از آن ظاهر نباشد و بر معنی ثانی که
نسخ یا تخصیص یا هر دو در آن راه یافته باشد و برین قیاس و اینجا از محکم و متشابه هر یک از
معانی مذکوره مراد میتواند بود والله اعلم قد کثرت علی الکذابة کذابه بفتح کاف و تشدید
ذال بر وزن سیاره صیغه مبالغه است و جار و مجرور که علی باشد میتواند بود که بان
متعلق باشد یعنی بسیار شده است دروغ گوی بر من و میتواند بود که متعلق بکثرت باشد بتضمین
معنی اجتمعت و مانند آن یعنی بسیار شده‌اند در حالتی که مجتمعند بر من ارباب کذب و دروغ
فلیتبوا مقعده من النار یعنی لیتنزل منزله منها بدرستی که فرود آید در منزل خود که از آتش

فیا باشد و کنایه از دوزخ و این حدیث را یعنی من کذب علی متعمدا فلیتبوا مقعده من النار
را از احادیث متواتره شمرده‌اند و حکم بتواتر آن کرده و متصنع بالاسلام یعنی بزور خود را
بر اسلام میدارد و از روی تدلیس خود را مسلمان و امینمایدمی انکه در نفس الامر متصف
باسلام باشد و لایتاثم و لایتحرج عطف لایتحرج بر ان عطف تفسیرست یعنی نفس خود را آثم و گناه
کار نمیدانند بدروغ بستن بر رسول خدای صلی الله علیه و آله و قد اخبره الله عن المنافقین بما
اخبره مراد اینست که منافقان ظاهری داشتند نیکو و بسیار خوش کلام و شیرین گوی بودند
و سخنان روی اندود داشتند که موجب فریفته شدن مردم بود بآن و باعث تصدیق
مردم ایشان را در آنچه نقل میکردند از رسول خدای صلی الله علیه و آله از احادیث و مرشد
بانست کلامی که حضرت عزت پیغمبر خود را صلوات الله علیه و آله در معرض خطاب بآن در آورده
است که و اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم یعنی چون ببینی ایشان را یعنی منافقان را
بشگفت می‌آورد ترا اجسام ایشان از غایت صباحت و حسن منظر که ظاهر ایشان
بان آراسته است و ان یقولوا تسمع لقولهم و چون بسخن در می‌آیند گوش می‌اندازی بران بواسطه
طلاقت لسان و حسن بیان که کسب آن کرده‌اند بالزور والکذب متعلقست بتقربوا یعنی
تقرب و نزدیکی ایشان بائمه ضلال که مردم را باتش دوزخ میخوانند بسبب زور و کذبست
و عطف کذب بر زور عطف تفسیرست چه زور بمعنی کذبست ناسخ و منسوخ خبر ثانی ان است
و خبر اولش مثل القرآنست و میتواند بود که خبر مبتدا محذوف باشد یعنی بعضه ناسخ و بعضه
منسوخ یا بدل باشد از مثل و ممکنست که مجرور خوانده شود که بدل از قرآن باشد و کسی نگوید
چون تواند بود که بدل از قرآن باشد و حال آنکه نمی‌تواند قایم مقام او شد چه مثل اگر بر
او در آید معنی فاسد میشود زیرا که نزد اکثر محققین لازم نیست که بدل قایم مقام مبدل
منه واقع تواند شد چنانچه صاحب کشاف الجن را در آیت کریمه وجعلوا لله شرکاء الجن

کاداشته و حال آنکه در آیت مذکور قایم مقام شرکا واقع نمی تواند شد چنانچه
ظاهرست و قد کان یکون من رسول الله صلی الله علیه وآله اتم الکلام لهٔ وجهان یکی آن در این
فقره ضمیر شان است مستتر در کان و ضمیر شان عبارت از ضمیری است که قبل از جمله می آورند
مرجع بلکه راجع بمضمون جمله مثل هو در کریمه قل هو الله احد که بمذهب بعضی ضمیر شان و قصه است
و مرجع ندارد و بمذهب بعضی راجعست بالله و یکون از افعال تامه است که بخبر احتیاج
ندارد و او با اسمش که الکلام است خبر کان است و لهٔ وجهان صفت الکلام است
اگرچه معرف بالف ولام است وصفت آن نمی باید واقع شود مگر معرف بالف ولام که لا یوصف ذو اللام
الا بمثله اما اینجا در حکم نکره است بواسطه عموم که از آن اراده شده و میتواند بود که حال باشد از او
چه اسم کان بمنزله فاعل است و میتواند بود که یکون ناقصه باشد که بخبر محتاجست و برین تقدیر
لهٔ وجهان خبر او خواهد بود فتشبه فاء فای تفریعیت و جمله متفرعست بر ما قبل آیت که له وجهان
خاص و عام باشد و لم یدر ما عنی الله به مای موصول مفعول یدر است و محتمل است که فاعل فتشبه باشد
و مفعول لم یعرف و لم یدر در کلام مقدر باشد که تقدیر کلام چنین باشد که فتشبه ما عنی الله به علی
من لم یعرف و لم یدر انّ لهٔ وجهان فیخلینی فیها ادور معه یخلینی یا از خلوت ماخوذ است یا از تخلیه
و حاصل معنی آنکه میگذاشت مرا که با او دوران کنم هر جایی که میگشت و ظاهرست که مراد
دوران بجسم نیست بلکه مراد دوران بعقلست یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله مطلع میساخت
مرا بر اسراری که از دیگران آنرا مخفی میداشت و میگذاشت مرا که خوض کنم با او در معارف
الهی و علوم ملکوتی که مرتبه اش بلندترست از آنکه هر کسی پی بآن تواند برد ما زاد و از یک
کس بعد از یک کس بران مطلع تواند شد و علمنی تاویلها و تفسیرها تاویل عبارت از برگردانیدن
و منصرف ساختن کلامست از معنی ظاهری بمعنی که از آن مخفی تر باشد و آنرا از آل بمعنی رجوع
گرفته اند بمعنی رجع یرجع و مقرر شده است که هر آیتی را ظاهری و باطنی هست و مراد اینجا آنست

که حضرت صلی الله علیه وآله مطلع ساخت او را بر باطن هر آیت که بر هیچ کس ظاهر نیست و تعلیم داد او
علیه السلام اسراری را که بر هیچ کس منکشف نبود و تفسیر در لغت بمعنی کشف و هویدا ساختن
معنی لفظست ماخوذ از فسر که قلب سفرست بمعنی کشف عرب میگوید اسفرت المراة عن وجهها
اذا کشفت و اسفر الصبح اذا اظهر و در اصطلاح علمیست که بحث کنند در آن از کلام خدای تعالی
که بقصد اعجاز نازل شده از حیثیت دلالت کردن آن بر معنی که مراد خداست از آن و قید
قصد اعجاز بواسطه بیرون رفتن بحث از حدیث قدسیست که عبارت از کلامیست که از جانب
حضرت عزت نازل شده باشد و نه بقصد اعجاز باشد من طاعة او معصیة یعنی از امری که موجب
طاعت خدای باشد یا باعث معصیت او ان یملأ قلبی علما و حکما یعنی حکمة حکم بضم حا و سکون
کاف بمعنی حکمت نیز آمده است و در نسخه است که حکما بکسر حا و فتح کاف تواند بود که خوانده شود
که جمع حکمت باشد نمایش هیچ شک نیست در آنکه بنا بر بعض اغراض فاسده و مطالب باطله
مثل قرب ملوک و رواج بازار آرای ضایعه باطله دروغ بسیار بر رسول خدای صلوات الله
علیه وآله بسته شده است و اینکه بعضی دعوی کرده اند که صرف قلوب از آن شده است و کسی را
تمکین اراده آن نداده اند ظاهر البطلانست و نقل راوی درین حدیث از پیغمبر صلوات الله
علیه وآله که قد کثرت علی الکذابه دلیلست بر وقوع آن زیرا که کلام مذکور خالی از آن نیست
که کلام پیغمبر صلوات الله علیه وآله هست یا نه و بر هر تقدیر مطلوب حاصل است و دلیل دیگر
بر مطلب مذکور وجود بعض احادیث است که مضامین ایشان منافی یکدیگرست
چنانچه جمع میان ایشان بهیچ وجه ممکن نیست و یقین معلومست که بعضی از آن ناسخ بعضی
نیستند و بالجمله وضع احادیث بواسطه قرب ملوک که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام درین
حدیث اشارت بآن کرده اند بسیار واقع شده است از آنجمله حکایت کرده اند که غیاث بن
ابراهیم بمجلس مهدی عباسی داخل شد و چون مهدی را محبت و میل بسیار بلعب کبوتر بود و

خورش ما گفت پیغمبر خدای صلوات الله علیه وآله فرموده است لا سبق الا فی خف
او حافر او نصل او جناح و حال آنکه چنانچه در شرح حدیث اول سبق ذکر یافت او جناح داخل حدیث
نیست مهدی را الحاق او خوش افتاده فرمود که ده هزار درهم در وجه انعام او رسانند و چون
از مجلس مذکور رخصت انصراف یافته برآمد مهدی بفراست دریافت که حال چیست گفت
اشهد ان قفاه قفا کذاب علی رسول الله گواهی میدهم که قفای او قفای کیست که بر رسول
خدای صلوات الله علیه وآله دروغ بسته است هرگز پیغمبر صلوات الله علیه وآله نگفته است که
او جناح نمایش این مرد خواست که بما نزدیکی نماید و خوش آمدی در کار ما کرده و در حال فرمود
که کبوتران را ذبح کردند و گفت من او را برین عمل داشتم یعنی که میلی که از من بلعب کبوتر
ظاهر بود او را برین الحاق داشت و بعض از زنادقه حدیث بسیاری وضع کرده اند و بعضی
غلات و خوارج چنانچه از بعض ایشان روایت کرده اند که بعد از آنکه از گمراهی و نفاق
خود برگشته هدایت یافته گفتند بر دم که نظر کنید باین احادیث و بخاطر آورید که از که
فرا میگیرید زیرا که ما چنین بودیم که هر گاه رائی می پسندیدیم از برای رواج آن حدیث
بسیاری وضع میکردیم که مطابق واقع نبود و بعض علما مثل حسن بن محمد صغانی که در علم لغت
امام و ثقه بوده و تصانیف بسیار در هر علم دارد و غیر او از امثال او چند کتاب در بیان
احادیث موضوعه ترتیب داده اند و از آنجمله این احادیث را شمرده که السعید من وعظ بغیره
سعادتمند کیست که بغیر خود پند یاب شده باشد و از مشاهده اخلاق و احوال او پند خود
حاصل کرده باین معنی که آنچه از افعال و اخلاق و بنظر عقلش خوش آمده باشد خود را بآن
متخلق و متصف ساخته باشد و آنچه خوش نیامده باشد اجتناب و احتراز از آن لازم
شناخته مترجم گوید اگر اندک آگاهی باشد مشاهده خود نیز درین باب کفایت و احتیاج
بغیر خود نیست چنانچه از آن خبر میدهد حدیثی که منسوبست بامیر المؤمنین علیه السلام که انظر

وجهک فی المرآت فان کان حسنا فافعل ما یناسبه وان کان قبیحا فلا تجمع بین قبیحین
نظر کن در آینه اگر روی تو نیکو نماید عمل آنچه مناسب روی نکوست و اگر زشت باشد میان
دو زشتی که روی زشت و فعل بد باشد جمع مکن و زشتی روی را به نیکویی کردار مجبور ساز
الشقی من شقی فی بطن امه بدبخت و بی سعادت کیست که در شکم مادر بدبخت و بی سعادت
در ازل خلقت او بران وجه مقدرست و از ابتدا خلقت آثار آن از و بظهور میرسد
الجنة دار الاسخیا بهشت خانه ارباب سخاوت و کرمست کنایه از آنکه سخاوت و کرم و بذل
مال بوجوه خیر بیش از اعمال حسنه دیگر باعث دخول بهشت میشود طاعة النساء ندامة پیروی
و اطاعت زنان در کارها باعث ندامت و پشیمانی است در آن کار کنایه از آنکه در باب
ایشان می باید بمصداق حدیث شاوروهن و خالفوهن عمل آید تا پشیمانی دست ندهد
دفن البنات من المکرمات دفن کردن و در قبر گذاشتن دختران خود را از امور گرامی
داشته شده است نزد عقل اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه طلب کنید و بجوئید خیر و نیکی را
نزد خوبرویان که گفته اند روی نیکو دلیل خلق نکوست لا هم الا هم الدین ولا وجع الا
وجع العین نیست اندوهی مگر اندوه قرض و نیست دردی سوی درد چشم کنایه از آنکه
صعوبت اندوه قرض و شدت درد چشم بمرتبه ایست که الم آنها و دردهای دیگر در جنب
آن محسوس نمی نماید الموت کفارة لکل مسلم مرگ کفاره است مر گناه هر مسلمانرا یعنی کسی
که بزیور اسلام محلی است می باید غم گناه نداشته باشد که الم مردن او که او را از آن گزیر
نیست کفاره گناهان او خواهد شد ان التجار هم الفجار سوداگران همه فاجرانند و فاجر معنی
مال دارد و در فکو هر دو آمده است و هر دو معنی مناسب مقامست نمایش شاید معنی تمام
اقرب باشد والله اعلم و صغانی مذکور که منسوبست بصغانیان که دهی بزرگست از ولایت
ماوراء النهر در کتاب در الملتقط که از مصنفات اوست ذکر کرده است که از جمله احادیث

موضوعه حادیثست که بعضی گمان برده اند که پیغمبر صلوات الله علیه و آله در شان ابی بکر
اظهار گفته است مثل الله یتجلی للخلایق یوم القیمة عامة و یتجلی لک یا ابا بکر خاصة یعنی
بدرستی که حضرت عزت جلوه میدهد خود را روز قیامت بر جمیع خلایق بعموم و جلوه
میکند بر تو ای ابا بکر بخصوص و حدثنی جبرئیل ان الله تعالی لما خلق الارواح اختار
روح ابی بکر من بین الارواح یعنی جبرئیل بمن گفت بدرستی که چون حضرت عزت خلق
ارواح ابی بکر را از میان ارواح برگزید و امثال این احادیث بسیار که در شان ابا بکر
نقل کرده اند بعد از ان صغانی میگوید که من با آنکه نسبت می یابم بعمر و از نسل اویم میگویم
در باب او آنچه حقست بواسطه آنکه حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده اند که قولوا
الحق ولو علی انفسکم و الوالدین و الاقربین یعنی بگوئید راست را و حق را پنهان مکنید
و اگر چه ضرر این سخنهای شما و پدر و ما در شما و اقارب شما عاید باشد پس میگویم از جمله
موضوعات آنست که روایت کرده اند از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که آنحضرت
فرموده اند اول من یعطی کتابه بیمینه عمر بن الخطاب و له شعاع کشعاع الشمس قیل فاین ابو بکر
قال سرقته الملایکة یعنی اول کسی که روز قیامت نامه اعمال او را بدست راست او
دهند عمر بن خطاب خواهد بود و او را درخشندگی خواهد بود در آن روز مثل درخشندگی
آفتاب گفتند پس ابو بکر کجا خواهد بود فرمودند ملایکه او را دزدیده خواهند بود از غایت
میل خاطر که باو داشته باشند و از جمله موضوعات اینست که من سب ابا بکر و عمر قتل و من
عثمان و علیا جلد یعنی کسی که دشنام دهد و ناسزا گوید ابا بکر و عمر را مستوجب قتلست
و کسی که دشنام دهد و ناسزا گوید [illegible] و علی را مستوجب حد و امثال این احادیث
بسیار که در باب عمر وضع کرده اند و از جمله موضوعات زر غبا تزدد حبا یعنی زیارت
کنید و به بینید یکدیگر را یکروز در میان که زیارت برین وجه باعث ازدیاد محبت کند

از آنکه هر روز باید دید النظر الی الخضرة یزید فی البصر یعنی دیدن سبزه زیاد میکند
نور چشم را من قاد اعمی اربعین خطوة غفر الله له یعنی هر کس چهل قدم کوری را براه برد
می آمرزد خدای تعالی او را العلم علمان علم الادیان و علم الابدان یعنی علم که علمیت را می شاید بحضرت
در دو علم علم ادیان که عبارت از فقه و تفسیر و حدیث و کلام باشد و علم ابدان که مراد از آن
علم طب است علما و عقلا تا اینجا ترجمه کلام صغانی بود بطریق انتخاب و نقلست که در ولایت
هندوستان بعد از ششصد سال از هجرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله مردی پیدا شده بود
نام او بابا رتن و دعوی میکرد که من از اصحاب رسولم صلوات الله علیه و آله که تا امروز زنده ام
و جمعی از اباطیل هند تصدیق دعوی او کرده بودند و او احادیث بسیاری وضع کرده است
و میگفته است که من اینها را از پیغمبر صلوات الله علیه و آله شنیده ام و صاحب قاموس که محمود
بن یعقوب فیروزآبادی باشد میگوید من آن احادیث را از اصحاب اصحاب او شنیده ام و
کتابی تصنیف کرده است در اثبات کذب احادیث مذکور و آنرا کسر وثن بابا رتن نام
نهاده و بالجمله احادیث موضوعه زیاده بر آنست که زبان بیان از عهده تعداد آن بر تواند
آمد **انجام** باید دانست که انجاء این حدیث متضمن آنست که حضرت پیغمبر صلوات الله
علیه و آله تعلیم کردند حضرت امیر المومنین را علیه السلام آنچه شده است و آنچه خواهد شد
ممکنست که محمول شود بر احکام شرعی در مسایلی که واقع شده است و مسایلی که واقع خواهد شد
و می تواند بود که محمول بر بعض علوم غیب شود که حضرت عزت جل ذکره رسول خود را صلی الله
علیه و آله بران اطلاع داده بود چه بدرستی که اصحاب سیر و تواریخ از سنی و شیعه نقل کرده اند
که امیر المومنین علیه السلام از اکثر مغیبات خبر میدادند مثل آنکه وقتی که طلحه و زبیر از آن
حضرت اذن خواستند که بقصد عمره آوردن متوجه حرم آلهی شوند فرمودند والله ما یریدان
العمرة و لکن یریدان البصرة و ان تعاسیر دکیدهما و ظفرنی بهما یعنی بخدا قسم که ایشان اراده

خود خواهند یک اراده دارند که ببصره رفته در مقام فتنه انگیزی و فساد شوند بدرستی
که حضرت عزت تعالی عنقریب بر خواهد گردانید کید و مکر ایشان را بر ایشان و ظفر خواهد
داد مرا بر ایشان و مثل اخبار آنحضرت بر عدم عبور خوارج نهروان از نهر و فرمودن که
کیف یعبرونه وقد اخبرنی رسول الله صلی الله علیه وآله ان مصرعهم دونه یعنی چگونه تواند بود
که عبور کرده باشند از نهر و حال آنکه حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه وآله خبر داده اند مرا
که محل در افتادن ایشان بر خاک فنا که کنایه از مکان کشته شدن ایشان باشد اینجانب نهر خواهد
بود و مثل خبر دادن آنحضرت بکشته شدن خود قبل از وقوع آن بسه شب چنانچه در ان شب
زیاده بر مقداری که سد رمق تواند کرد غذا تناول نفرمودند و گفتند الحق الله خمیصا یعنی ملاقات
میکنم بخدای خود در حالتی که گرسنه ام و مثل اخبار حضرت کمیل زیاد را بانکه حجاج بن یوسف
قصد او خواهد کرد و آخر جان شد و مثل خبر دادن ایشان وقتی که بجانب صفین متوجه بودند
چون بزمین کربلا رسیدند بشهادت امام حسین علیه السلام در ان زمین و مثل خبر دادن
آنحضرت بزوال دولت بنی عباس بر دست ترکان و غیر اینها از آنچه در کتب سیر و تواریخ
مذکور است و در السنه و افواه مشهور و در کثیری از اخبار وارد است که پیغمبر صلوات الله
علیه وآله املا میکردند و تقریر میفرمودند و حضرت امیر می نوشتند کتاب جفر و کتاب
جامع را که علم آنچه گذشته و آنچه خواهد آمد تا روز قیامت در ان ثبت بود و شیخ بزرگوار
محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام احادیث بسیار نقل کرده است
مشعر بر آنکه کتابهای مذکور نزد آنحضرت علیه السلام بود و بعد از حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام بیک یک از اولاد امجاد ایشان که بمرتبه امامت و عصمت فایز بودند صلوات
الله علیهم انتقال می یافت و از یکدیگر میراث می بردند تا بصاحب الامر علیه السلام
رسید و میر سید شریف در شرح مواقف در مبحث تعلق علم واحد بدو معلوم کلامی اراده

کرده است که ترجمه اش اینست جفر و جامع دو کتاب اند منسوب بامیر المؤمنین علیه السلام
که بطریق علم حروف جمیع حوادث روزگار تا انقراض عالم در انها ثبت است و ائمه
معروف از اولاد آنحضرت را بهمه علم بانها حاصل بود و از روی انها حکم کردندی
و از وقایع آینده خبر میدادند و در کتاب قبول عهدی که امام رضا علیه السلام بمامون
عباسی نوشته است مذکور است که انک قد عرفت من حقوقنا مالم یعرفه آباؤک فقبلت
منک عهدک الا ان الجفر والجامعة یدلان علی انه لا یتم یعنی بدرستی که تو ای مامون
دانسته از حقوقی که ما را بر مردمست که حق امامت و ریاست باشد آنرا که پدران تو ندانسته
بودند پس قبول کردم من عهدی را که با من در میان داری ولیکن جفر و جامع دلالت دارند
بر خلاف آن و خبر میدهند از آنکه این عهد باتمام نخواهد رسید و زود در معرض نقض در خواهد آمد
و بعض از مشایخ مغرب را بهره از علم حروف هست که بعد از آن خبر از بعضی وقایع عالم کون
و فساد میدهند و خود را در آن نسبت میدهند باهل بیت علیهم السلام و من نظمی دیده ام
در شام که متضمن رمزی چند بود از احوال پادشاهان مصر و شنیدم که آنرا
از جفر و جامعه استخراج کرده اند والله اعلم تا اینجا ترجمه کلام میر سید شریف بود در شرح مواقف

حدیث بیست و دوم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ الطائفه محمد بن حسن الطوسی که او گفت روایت
کرده است مرا شیخ محمد بن محمد بن نعمان المفید در اثناء ماه مبارک رمضان سال چهارصد و نه
از هجرت که روایت کرده است مرا محمد بن علی الصیرفی معروف بابن الزیات که روایت کرده
مرا محمد بن همام الاسکافی که از ثقات رجال و جلیل القدر است و ابو محمد هارون بن موسی
از و نقل کرده است که پدر من بامام حسن عسکری نوشت که فرزند من هرگز صحیح نمی ماند در
وقت اهل مرا حملی هست رسیده دعا کن بدرگاه احدیت که فرزند من درین حمل پسر باشد

وصحیح نمانند و امام علیه السلام بر همه رر قعه هم بخط مبارک نوشتند که دعا کردم و حضرت
حق فرزند نرینه صحیحی بتو کرامت کرد بعد از آن در وجود آمدم و کتاب الانوار فی تاریخ
الائمة الاطهار از مصنفات اوست **که** روایت کرده است بمن جعفر بن محمد بن مالک که اکثر علماء
رجال تضعیفش دانسته اند و بعضی نسبت وضع حدیث باو داده اما شیخ طوسی در رجال خود ثقه اش
دانسته و حکم بتوثیقش کرده والله اعلم **که** روایت کرده است بمن احمد بن سلامت غنوی
که روایت کرده است بمن محمد بن حسین عامری **که** روایت کرده است بمن ابو معمر **از** ابو بکر
عباس **از** فجیع العقیلی **که** گفت حدیث کرد مرا حسن بن علی ابی طالب علیهما السلام و گفت
لما حضرت ابی الوفاة اقبل یوصی فقال هذا ما اوصی به علی بن ابی طالب اخو محمد رسول الله
وابن عمه وصاحبه اول وصیتی انی اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسوله وخیرته اختاره بعلمه
وارتضاه بخیرته وان الله باعث من فی القبور وسائل الناس عن اعمالهم عالم بما فی الصدور ثم
انی اوصیک یا حسن وکفی بک وصیا بما اوصانی به رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فاذا کان
ذلک یا بنی فالزم بیتک وابک علی خطیئتک ولا تکن الدنیا اکبر همک واوصیک یا بنی بالصلوة
عند وقتها والزکوة فی اهلها عند محلها والصمت عند الشبهة والعدل فی الرضا والغضب وحسن الجوار
واکرام الضیف ورحمة المجهود واصحاب البلاء وصلة الرحم وحب المساکین ومجالستهم والتواضع
فانه من افضل العبادة وقصر الامل وذکر الموت والزهد فانک رهین موت وغرض بلاء وطریح
سقم واوصیک بخشیة الله فی سر امرک وعلانیتک وانهاک عن التسرع فی القول والفعل واذا عرض
شیء من امر الآخرة فابدأ به واذا عرض شیء من امر الدنیا فتأنه حتی تصیب رشدک فیه وایاک
ومواطن التهمة والمجلس المظنون به السوء فان قرین السوء یغر جلیسه وکن لله یا بنی عاملا وعن الخنا
زجورا وبالمعروف آمرا وعن المنکر ناهیا وواخ الاخوان فی الله واحب الصالح لصلاحه ودار
الفاسق عن دینک وابغضه بقلبک وزایله باعمالک لئلا تکون مثله وایاک والجلوس

فی الطرقات ودع المماراة ومجاراة من لا عقل له ولا علم واقتصد یا بنی فی معیشتک واقتصد
فی عبادتک وعلیک فیها بالامر الدائم الذی تطیقه والزم الصمت تسلم وقدم لنفسک تغنم
وتعلم الخیر تعلم وکن لله ذاکرا علی کل حال وارحم من اهلک الصغیر ووقر منهم الکبیر ولا تاکلن
طعاما حتی تصدق قبل اکله وعلیک بالصوم فانه زکوة البدن وجنة لاهله وجاهد نفسک واحذر
جلیسک واجتنب عدوک وعلیک بمجالس الذکر واکثر من الدعا فانی لم آلک یا بنی
نصحا وهذا فراق بینی وبینک **شرح** کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و انجام **آغاز** مشتمل
بر دو بخش **بخش اول** خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه چون پدر مرا اوان وفات
نزدیک رسید روی بمن آورده در مقام وصیت شد پس گفت اینست آنچه وصیت می کند
بآن علی بن ابی طالب برادر رسول خدای صلوات الله علیه وآله و پسر عم و مصاحب آن سرور
اول وصیت من آنست که بدرستی که من گواهی میدهم بآنکه نیست خدای سزای پرستش و معبود
بحق سوای یکتای بی همتا و بآنکه محمد رسول و فرستادهٔ اوست بر عالمیان که برگزیده است
او را بواسطهٔ علم او و پسندیده است او را از میان مردم بسبب دانش و آگاهی او و بآنکه خدای
تعالی برانگیزاننده جمعیت که در قبرها آسوده اند و سوال کننده مردم است از اعمال ایشان
و داناست بآنچه در سینهها مرکوز است و در خاطرها منقوش پس بدرستی که وصیت میکنم
ترا ای حسن و کفایت ترا فضیلت وصیتی بآنچه وصیت کرده است مرا بآن رسول خدای صلوات الله
علیه وآله پس چون آنچه واقع شدنیست واقع شود و قضای من در رسد ای فرزند من ملازم
خانه خود باش و بر گناهی که از تو در وجود آمده بگری و باید که بزرگترین غمهای تو غم دنیا نباشد
و وصیت میکنم ترا ای فرزند به برپای داشتن نماز نزد رسیدن اوقات آن و به
ادا کردن زکوة بجمعی که مستحق آنند چون وقت آن در رسد و باختیار صمت و خاموشی
جائی که شبهه بوده باشد یعنی راست بدروغ و حق بباطل مشتبه باشد و رعایت کردن

عدل و انصاف در حالت رضا و حال غضب و حسن سلوک بهمسایگان و گرامی داشتن مهمانان
و رحم آوردن بر ارباب تعب و مشقت و جمعی که ببلا و محنتی گرفتار باشند و رعایت
صلهٔ رحم و نیکی با خویشان و دوست داشتن فقرا و مساکین و همنشینی ایشان و تواضع
بسیار با ایشان زیرا که تواضع و فروتنی کردن با مردم بهترین عبادتهاست و کوتاه کردن
امل و امید و بیاد آوردن مرگ و ترک دادن دنیا که بدرستی که نفس تو مرهون مرگ و نشانهٔ
تیر بلاست و افتاده و خوار شدهٔ امراض و بیماریها و محنتهاست وصیت میکنم ترا بترس الهی
در سر و علانیه و پنهان و آشکارا و نهی میکنم ترا از شتاب کردن در قول و فعل و باید که چون
امری از امور آخرت ترا پیش آید زود بآن مبادرت نمائی و بوقت دیگر نیندازی
و چون بکاری از کارهای دنیا مبادرت باید نمود زود بسر آن نروی و صبر کنی تا رشد
خود را دران بیابی و دانی که اقدام بآن متضمن ضرر دنیا و آخرت تو نیست و بر تو باد که
از مواطن تهمت و مجالسی که بدی دران مظنون تو باشد احتراز نمائی که همنشین بد همیشه در
مقام فریب دادن و از راه بردن جلیس خود است و چنین باش ای فرزند من که عمل
تو خاص از برای خدای باشد و از فحش و سخنان قبیح مجتنب و محترز باش و مردم را بمعروف
و کردار نیک امر کننده باش و از منکر و امور بد بازدارنده و علانیت و نرمی کن با
برادران خدائی و دوست دار مردم صالح را و مدارا کن با کسی که از دین تو بیگانه باشد و
در دل با او دشمن باش و در اعمال و کردار با او مباین تا مثل او نباشی و بر تو باد که در میان
راهها و محل عبور مردم نه نشینی و واگذار مجادله و ستیزه کردن را و مکالمهٔ بسیار با سفیهی
که از حلیهٔ عقل و علم عاری باشد و میانه گزین باش در معیشت یعنی چنان کن که از امساک
و تنگ گیری بگذرد و بحد اسراف و تبذیر نرسد **نظم** بر اندازه کن بر انداز خویش ۞
که باشد میانه نه اندک نه بیش ۞ نه بذلی که طوفان برآرد ز مال ۞ نه صرفی که سختی در آرد بحال ۞

و میانه گزین باش در عبادت خود یعنی در تقلیل آن انقدر مکوش که [illegible]
و در اکثار و بسیاری آن انقدر اهتمام نداشته باش که طبع تو ازان کلال گیرد و رغبت
تو بآن زوال پذیرد و بر تو باد در عبادت بامری که همیشه طاقت آن داشته باشی و لازم
ساز بر خود خاموشی را تا از هر خطری سلامت مانی و از پیش فرست چیزی را از برای نفس
خود تا غنیمت یابی و تعلیم گیر خیر را تا عالم باشی و مر خدا را یاد آرنده باش در هر حال
و رحم آر از اهل و عشیرت خود بر کوچکان و خردان و بزرگ و گرامی دار پیران ایشان را
و طعامی تناول مکن تا پیش از خوردن آن چیزی تصدق نکنی و بر تو باد که بروزه داشتن
مبادرت نمائی که روزه زکوة بدن است و سپریست مباشر خود را از آتش دوزخ و با نفس
خود جهاد کنی و از همنشین خود در حذر باشی و از اختلاط دشمن خود احتراز و اجتناب نمائی
و بر تو باد که بمجالس ذکر حاضر شده باشی و بدعای بسیار اقدام نمائی که بدرستی که من
باز نداشتم از تو نصیحت را و اینست جدائی میانه من و تو **بیان دوم** و ارتقضاه بخبرته
خبرة و خبرة بخای نقطه دار مضمومه و بای یک نقطه ساکنه مرادف علت و هر دو یک معنی دارند
و این جمله بمنزلهٔ تأکید جملهٔ ما قبل است **فاذا کان ذلک** درین مقام اشارتست
بحلول اجل و وقت وصول رحلت آنحضرت و کان تامه است که بی خبر تمامست **عند محلها** محل بکسر حاء
و ضمیر مجرور راجعست بزکوة یعنی نزد فرا رسیدن وقت زکوة و مراد بآن انقضای سال
در زر طلا و نقره و حیوانات و سال زکوة در مذهب امامیه یازده ماهست زیرا که بعد از
گذشتن یازده ماه تمام بر مالک بودن قدر نصاب از اجناس مذکور و شروع در ماه دواز
دهم زکات آن واجب میشود **وحسن الجوار** از پیغمبر صلوات الله علیه و آله مرویست که ما زال جبرئیل
یوصینی بالجار حتی ظننت انه سیورثه یعنی همیشه جبرئیل وصیت میکرد مرا در باب همسایه و حسن

سلوک با او تا آنکه گمان بردم که عنقریب او را وارث مال من خواهد ساخت و درین باب
احادیث بسیار وارد است و بباید دانست که حسن سلوک با همسایه منحصر در رفع آزار خود
از ایشان نیست بلکه متحمل آزار ایشان نیز می باید بود و از جمله حسن سلوک با همسایه آنست
که در سلام بر وی پیشی گیرند و در بیماری بعیادت و پرسش او قیام نمایند و چون او را
مصیبتی پیش آید تعزیت دهند و چون فرح و مسرتی روی نماید تهنیه گویند و اگر زلت
و تقصیری در اختلاط و آشنائیها از جانب او واقع شود در گذرانند و در مقام اطلاع بر عیوب
و عورات او نباشند و در بعضی چیزها که او را بآن احتیاج افتد با او مضایقه ننمایند مثل
آنکه خواهد سر چوبی بر دیوار خانه اینکس گذارد یا ناودانی رو بخانه اینکس نصب نماید
که شرعا او را رسد و آنچه مانند این باشد و اکرام الضیف در حدیث از پیغمبر صلوات الله علیه و آله
روایت شده است که من کان یؤمن بالله و بالیوم الآخر فلیکرم ضیفه یعنی کسی که ایمان
آورده باشد بخدا و روز قیامت باید که گرامی دارد مهمان خود را و امثال این درین
باب احادیث بسیار وارد است و از جمله اموری که گرامی داشتن مهمان بضمن آن
متحقق شود حاضر ساختن طعام است که انتظار بسیار نبرد و گشاده رویی و بشاشت
نمودن با او که فهم دلگرانی میزبان از جهت خود ننماید و سخنان نیکو گفتن با او و در وقت
طعام خوردن و مشایعت و همراهی نمودن با او هنگام رفتن تا دروازه خانه و رعایت
امثال این امور که مبنی بر تواضع و تعظیم باشد و از جمله اموری که ازین باب شمرده اند
حاضر ساختن میوه است تر و قبل از طعام بواسطه آنکه بطبیعت موافق تر است و از ضرر دورتر
چنانچه گفته اند حضرت عزت بواسطه تنبیه باین معنی در کلام مجید فاکهه را بر طعام مقدم
آورده است که وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ و ترجمه المحو در حمت بعضی محققان

کردن و مایل ساختن دل است و جهد بفتح جیم و ضم جیم بمعنی تعب و مشقت قال فی القاموس
الجهد الطاقة و المشقة یعنی مهربانی کردن و رحم آوردن بر کسی که بتعب و مشقت گرفتار باشند و حب
المساکین و مجالستهم روایت شده است از امام السید العلی امام حسن علیه السلام که روزی در مدینه طیبه
براهی سواره عبور مینمود دید که جماعتی از مساکین نشسته اند و خشک پاره چند نهاده بخوردن آن
مشغولند پس بر ایشان سلام کرد ایشان گفتند خوش باشد ای فرزند رسول خدای فرود آی که
با ما غذائی تناول نمائی پس امام علیه السلام فرود آمده و با ایشان بر روی زمین نشست
و در خوردن آن خشک پاره با ایشان رفاقت نمود تا از اکل آن فارغ شدند پس برخاست
و سوار شد و همچنین مرویست که آنحضرت علیه السلام روزی مرور کردند بر جماعتی که بمرض
جذام گرفتار بودند و با هم نشسته اکلی در میان داشتند و امام علیه السلام آنروز روزه بود
ایشان گفتند غذائی حاضر است اگر تمام رغبت بآن می افتد حضرت فرمودند من روزه دارم
باز بخاطر مبارک آوردند که مبادا حرف مذکور باعث تنگ خاطر ایشان باشد و برین محمل کنند
که حضرت از ایشان محترز است فرمودند که امشب مهمان منید بیائید تا با شما افطار نمائیم پس
ایشان وقت شام بخدمت امام علیه السلام استسعاد یافتند و حضرت با ایشان بر یک سفره
طعام تناول کردند بنا بر جبر خاطر ایشان و بعضی این معنی را از امام زین العابدین علیه السلام
روایت کرده اند والله اعلم و قصر الامل در حدیث وارد است که اذا اصبحت فلا تحدث نفسک
بالمساء و اذا امسیت فلا تحدث نفسک بالصباح و خذ من حیاتک لموتک و من صحتک لسقمک
فانک لا تدری ما اسمک غدا یعنی چون صباح بر تو بگذرد با نفس خود حکایت شام مکن و چون
شام کنی در فکر صباح مباش و در حال حیات بواسطه موت خود ذخیره بردار و در وقت صحت
فکر اوان مرض بکن که تو نمیدانی چه نام خواهی داشت یعنی در سلک زندها انتظام خواهی داشت
یا در شمار مرده ها در خواهی آمد ترا ازین درست خواهند گفت یا بیمار خواهند نامید و میتواند بود که مرد

بعد از فردای قیامت باشد یعنی نمیدانی که فردای قیامت کردار نیک ترا مرتبهٔ قبول
داده ترا سعید خوانند یا مید یا بشامت افعال زشت و بد کرداری در جرگهٔ اشقیا درآورده
نام ترا شقی خوانند گذاشت و از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که انحضرت فرمودند
انما اخاف علیکم اثنتین اتباع الهوا و طول الامل اما اتباع الهوا فانه یصد عن الحق واما طول الامل
فانه ینسی الاخرة یعنی بدرستی که بر شما بیشتر میترسم از دو چیز متابعت هوای نفس که فرمان برداری
اوست در افعال و اعمال و طول امل که عبارت از درازی آرزو و امیدهاست اما از متابعت هوای
نفس بواسطه آنکه آن مانع می آید شما را از متابعت و فرمان برداری حق که یک خانه دو مهمان نگنجد
واما از طول امل بجهت آنکه فراموش می سازد از خاطر شما آخرت را و فکر آنرا از یاد شما می برد
و روایت شده است از اسامه بن زید که کنیزی بجهت خرید بموعد یکماه بصد دینار طلا چون این خبر
بسمع مقدس نبوی رسید فرمودند که الا تعجبون من اسامة المشتری الی شهر ان اسامة لطویل الامل
یعنی آیا تعجب نمیکنید از فعل اسامه که بموعد یکماه چیزی میخرد بدرستی که اسامه بطول امل گرفتارست
و نباید دانست که سبب طول امل نیست مگر دوستی دنیا و میل بزخارف و لذات آن زیرا که
چون انسان را موانست و الفت بدنیا و لذات او بهم رسید مفارقت و جدائی او بر دل گران
می آید و همیشگی آن در نظر او شیرین میشود پس خود را از فکر مرگ و خیال مردن که سبب جدائی
اوست از دنیا دور میدارد بجهت آنکه چون دوستی چیزی در دل کسی جا کرد فکر امری که سبب
زوال آنست بخاطر راه نمیدهد پس همیشه در فکر بقا و دوام دنیاست و همگی اوقات او صرف
آرزوی بهم رسیدن مایحتاج زندگانی میشود و شغل اهل و مال و اسباب و ادوات و آنچه از این
قبیل باشد چنانچه فکر او مستغرق آن میشود و امری که بخاطر او نمیرسد مرگست و اگر بر سبیل ندرت
بخاطر او خطور کند که می باید مرد و توبه و انابتی پیش می باید گرفت و ببعضی اعمال آخرت نیز مشغول
می باید شد چون قرار بقا و دوامی بخود داده است بتاخیر می اندازد آنرا از روزی بروزی

وازماهی بماهی وازسالی بسالی و میگوید چون اوان جوانی بگذرد و بسن کهولت برسم
در ان مقام خواهم شد و چون توفیق وصول بان سن یافت میگوید چون بسن شیخوخت
و اوان پیری رسم و چون بان نیز رسید میگوید تا فلان عمارت باتمام رسد و چون آن
نیز شد میگوید تا فلان فرزند خود را داماد کنم و از فلان سفر مراجعت نمایم و همچنین توبه
و تدارک مافات را از ماهی بماهی می اندازد و از سالی بسالی حواله مینماید و هرگاه
از شغلی که باعتقاد او مانع آنست فارغ شد شغل دیگر او را پیش می آید بلکه شغلها تا آنکه
بیکبار می بیند که رایت اجل در رسید و می باید مرد و فرصت هیچ کار نماند و از این معنی
غافل بوده و اصلا استعدادی از برای آن نکرده که بسهولت تن بان تواند در داد و جز
که باو می ماند حسرت و ندامت بسیارست در آخرت که چرا بران وجه سلوک داشته است
و ذلک هو الخسران المبین نعوذ بالله منه فانک رهین موت رهین فعیل بمعنی مفعول است
یعنی مرهون کنایه از آنکه چنانچه مرهون مال راهن است که چند روزی بتصرف مرتهن داده است
و چون حلول اجل شد و مدت رهانت بسر رسید باز بتصرف او در می آید انسان نیز
مال مرگ است که چند روزی او را مرهون حیات مستعار ساخته است و عنقریب اجل موعود
و مدتی که بران مقرر شده منقضی خواهد شد و فک رهانت مذکور شده باز بتصرف او در خواهد
آمد غرض بلایا غرض بفتح غین و ضاد نقطه دار بمعنی هدف و نشانهٔ تیرست که غرض بلایا یعنی هدف
و نشانه سهام بلا باشد و طریح سقم طریح نیز فعیل بمعنی مفعول است که بمعنی مطروح باشد کنایه از آنکه
چنانچه مطروح و افتاده شده کسی ذلیل و خوار او می باشد چنانچه نهایت قدرت و تمکن خود را
بر و می یابد انسان نیز خوار و ذلیل سقم و بیماریست که هر نحو تصرفی که میخواهد در ملک بدن
او میکند زیرا که بدن انسان ترکیب یافته است از اجزائی که ضد یکدیگرند و تلاش جدا
شدن از هم دارند و مستعد درد و اسقام و امراض است و سقم بفتح سین و قاف

و بضم خاء و سکون شین هر دو آمده است مانند حزن و حزن و اوصلک بخشیة الله خواجه
نصیر طوسی قدس سره العزیز در بعض از مولفات خود کلامی ایراد کرده است که حاصل
ترجمه اش اینست که خوف و خشیت اگرچه در لغت هر دو بیک معنی اند اما صوفیه و ارباب
قلوب میان ایشان فرقی کرده اند و ایشان را غیر هم میدانند و گفته اند خوف عبارت از متالم
شدن نفس است از عقابی که انتظار آن داشته باشد بسبب گناهانی که میداند که
ازو در وجود آمده است و تقصیری که در قیام بطاعات و عبادات ازو واقع شده و آن
اکثر خلایق را حاصلست اگرچه نسبت بهر کس مراتب آن متفاوت است و نهایت اختلاف
دارد و اعلی مراتب آن میسر نیست مگر جمعی قلیل را و خشیت عبارت از حالتیست که نزد در
یافت عظمت و کبریای الهی و قرار گرفتن هیبت او در خاطر و ترس بسیار از وقوع امری که
مانع لقای او باشد نفس را بهم میرسد و این حالت حاصل نیست مگر کسی را که اطلاع یافته باشد
بر مرتبه جلال و عظمت و لذت قرب و رضای او را چشیده باشد و ازین جهت است که حق سبحانه
و تعالی در کلام مجید میفرماید إِنَّمَا یَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ پس خشیت خوف خاصی باشد نه مطلق
خوف و گاه هست که اطلاق خوف نیز بران میکنند انتهی ترجمه کلامه و مراد از خشیت بر علانیه
که درین حدیث وارد است ظاهر ساختن آثار و علامات آنست در افعال و صفات خود مثل
بسیاری گریه و سوزش و گداز آتش همیشه و مداومت طاعات و عبادات و قلع و قمع شهوات
و لذات از صفحه خاطر بحدی که جمیع آنها مکروه طبیعت گردد چنانچه طعم عسل بر مذاق کسی که از
زهری بآن ممزوج است مکروه میشود و هرگاه جمیع شهوات و لذات باتش خوف
الهی سوخته شد بالضروره دل را تذلل و خشوع و انکساری که مطلوبست بهم میرسد و صفات
مذمومه مثل حقد و حسد و کبر و امثال آن ازو زایل میشود و همگی همت او مصروف فکر خطر
عاقبت و مآل میشود و نفس را نمیدهد که بخاطر خود غیر حق را و شغل و کار او منحصر میشود در مراقبه

با حق و محاسبه با نفس و جهاد کردن با او چنانچه از پیش رفت و احتراز او اجتناب نمودن
از ضایع گذاشتن انفاس عمر و اوقات زندگانی و اما خوفی که هیچ یک از آثار مذکوره بران
مترتب نباشد و این علامات از ان بظهور نرسد صلاحیت آن ندارد که اسم خوف بران
اطلاق کنند بلکه آن نیست مگر حدیث نفس و حکایت دل و ازین جهت است که بعض از
ارباب عرفان گفته اند اذا قیل لک هل تخاف الله فاسکت عن الجواب فانک ان قلت لا
کفرت و ان قلت نعم کذبت یعنی چون از تو پرسند که از خدای می ترسی ساکت شو چه
اگر گویی آری کاذب خواهی بود و انهاک عن التسرع فی القول و الفعل مراد بتسرع در قول و فعل
شتاب کردن و بر سر آن رفتن است بی آنکه تامل و تدبیری در ان واقع شود و قفانها ای قفانها
سکتت که در وقت انقطاع کلام در آخر کلمه در می آورند و می تواند بود که از باب حذف و ایصال
باشد و کلام درین تقدیر باشد که قف فیه که فی حرف جر را حذف کرده باشند و متصل
ساخته باشند ها را بفعل مواطن التهمة تهمة بتحریک هاست نه بسکون قال فی القاموس التهمة کهمزة
ادخل علیه التهمة کهمزة ای ما یتهم علیه و در اصل وهمة بوده که واو قلب یافته است بتا و لا یغرنک جلیه یغر مشتق
از غرر بمعنی خدعه و فریب و در انداختن بباطل است قال فی القاموس غره غرورا فهو مغرور
خدعه و اطمعه بالباطل و حاصل معنی در ضمن پیش اول مذکور شد و لکن تعبد یا بنی عاملا لقصد قربت
درین فقره بواسطه افاده حصر است یعنی می باید عمل تو نباشد مگر از برای خدای و تحصیل رضای
او بی شایبه غرض دیگر حتی آنکه فایز شدن بثواب و خلاصی از عذاب نیز در ان منظور نباشد چنانچه
حضرت امیر المومنین علیه السلام فرموده اند و الله ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک
و لکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک یعنی بخدا قسم که من عبادت نکردم ترا بواسطه ترسی
که از دوزخ تو داشتم و نه بواسطه طمعی که در بهشت تو آوردم و لیکن ترا اهل آن یافتم که عبادت
تو کنند پس بعبادت تو قیام نمودم و این مرتبه ایست بس بلند و پایه ایست بس رفیع

واین که کلام را باین معنی حمل کردیم بواسطه آنست که باقی مراتب اخلاص ظاهر از آنست
که احتیاج بوصیت آن باشد و درین باب پیش ازین شنیده و خواهد شد در شرح حدیث
سی و هفتم ان شاء الله تعالی ومن الخناء جور را خنا یعنی فحش وبیهوده گویست و جور صیغه فعول است
یعنی فاعل یعنی باید که زاجر باشی از فحش و از گفتن آن مانع آئی خود را و غیر خود را وارع
الاخوان فی الله راع بجای منقوطه ماخوذ از مراعات بمعنی نرمی و ملایمت کردن است
در مقابل تشدد و سخت گیری و زایله باعمالک مزایله بمعنی مباینت است یعنی باید
که اعمال تو مباین و مخالف باشد باعمال او و دع المماراة ومجاراة من لا عقل له مماراة
بمعنی خصومت و ستیزه کردن است و مجاراة باکسی سخن راندن واقتصد یا بنی فی معیشتک
واقتصد فی عبادتک اقتصاد بمعنی میانه گزینی و توسط میان افراط و تفریط است کرم
باقتصاد در معیشت که این فقره متضمن امر بآنست توسط میان اسراف و تبذیر و تنگ
گیری و تقتیر باشد و لعله در من قال نظم فراخ دستی از اندازه مگذران چندان
که آفتاب معاشت بدل شود بسها ٭ نه نیز در پی امساک لاابالی باش ٭ چنانکه دامن همت کشی ز [illegible]
چو هر دو قسم نکوهیده خصلتی آمد ٭ بر بصیرت ارباب فضل و صدق و صفا ٭ پس اختیار توسط نمایی ات امور
بدان دلیل که خیر الامور اوسطها ٭ و مراد باقتصاد در عبادات اتیان بآنست بر وجهی که بدن را
مشقت و تعب زیاده دست ندهد تا باعث تنفر و عدم رغبت طبع بآن نشود و روایت
کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق ع که
آنحضرت فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه وآله لامیرالمؤمنین علیه السلام یا علی
ان هذا الدین متین فاوغل فیه برفق لا تبغض الی نفسک عبادة ربک ان المنبت
یعنی المفرط فی السیر لا ظهرا ابقی ولا ارضا قطع فاعمل عمل من یرجو ان یموت هرما واحذر حذر
من یتخوف ان یموت غدا یعنی گفت رسول خدای صلوات الله علیه وآله بامیرالمؤمنین

علیه السلام که ای علی بدرستی که این دینی که من بآن مبعوث شده ام دینیست متین و محکم پس
در آن در آی بنرمی و سهولت و دشمن مساز بر نفس خود عبادت خدای را بدرستی که کسی که در سیر
سرعت مینماید نه مرکبی را میگذارد که فکار نکند و نه زمینی را قطع مینماید کنایه از آنکه اگر
خواهد زمینی قطع شود و مسافتی راطی نماید می باید شتاب در سیر نکند و بنرمی و آهستگی
براه رود و بس باید که قیام تو بعبادت و اعمال مثل قیام کسی باشد بآن که امید آن داشته باشد
که بعد از آنکه بمرتبه پیری برسد خواهد مرد یعنی شتاب و غلوی زیاده در بسیاری آن مکن
بخلاف کسی که آن امیدوار د تبانی و آهستگی بآن قیام نماید و باید که ترس تو از خدای خود
مثل ترس کسی باشد که گمان داشته باشد که فردا خواهد مرد یعنی بامید آنکه بعد ازین توبه و تدارک
خواهی کرد مرتکب مناهی مشو و تعویق و تسویف در عبادات موظفه منمای که بر عمر اعتماد
نیست والزم الصمت تسلم یعنی خاموشی را بر خود لازم ساز تا سلامت یابی از آفات زبان
وگناهانی که از زبان ناشی میشود و آن بسیارست زیرا که نیست هیچ موجودی و معدومی و خالقی
و مخلوقی و معلومی و موهومی که زبان او را در نیابد و متعرض او نشود بنفی یا اثبات و این خاصیت
هیچ عضو دیگر از اعضای انسان حاصل نیست بواسطه آنکه ادراک چشم نمیرسد مگر بالوان و اضواء
و گوش در نمی یابد غیر آوازها و اصوات را و دست نمیرسد مگر باجسام و زبان را میدان فراخست
و او را در هر خیر و شری مدخل هست چنانچه روایت شده است از معاذ جبل که گفت گفتم ای
رسول خدای آیا بآنچه میگوئیم روز قیامت مواخذ خواهیم بود و مارا بر سخنی که از ما صادر شود
عقاب خواهند کرد حضرت فرمودند ثکلتک امک وهل یکب الناس فی النار علی مناخرهم الا
حصائد السنتهم یعنی مادر برای تو گریه کناد آیا مردم را بروی در می اندازد باتش دوزخ چیزی
سوای آنچه از زبان ایشان در وجود می آید ونیز روایت شده است از آنحضرت صلوات
الله علیه وآله که من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیقل خیرا او لیسکت یعنی هر کس ایمان آورده است

بجای حسنات و روز قیامت باید که بگوید آنچه متضمن خیرست یا ساکت شود کنایه از آنکه
بغیر آنچه متضمن خیر او و دیگران باشد تکلم ننماید که در تکلم خطرهاست و دیگر احادیث درین
باب بسیار واردست که ذکر آن موجب تطویل است فانی لم آلک یا بنی نصحا الواو
اصل معنی تقصیرست لیکن بسیار هست که تضمین معنی منع در وی میشود و بآن اعتبار متعدی میشود
بدو مفعول چنانچه درین مقام شده زیرا که لم آلک اینجا بمعنی لم امنعک است و مارا
درین مقام بر بعض علما بحثی هست که در شرحی که بر حاشیه خطائی نوشته ایم ایراد آن کرده ایم هر
که اراده آن باشد بکتاب مذکور رجوع نماید و هذا فراق بینی و بینک می تواند بود که بطریق اضافه
مصدر بظرف خوانده شود چه در ظرف توسع آن وسعت میتواند بود که فراق بتنوین خوانده شود
که ظرف صفت او باشد و برین دو وجه خوانده شده است قوله هذا فراق بینی و بینک
اعلم باید دانست که آنچه صدر این حدیث متضمن آنست یعنی قول حضرت که داء کب علی
خطیئتک بحسب ظاهر موافقت ندارد بقواعد مذهب امامیه که قایل اند بعصمت ائمه اثنا عشر صلوات الله
علیهم و مثل این عبارات که ظاهرش بآن مخالف است در بعض ادعیه که از ائمه اطهار صلوات الله
علیهم نقل آن بصحت رسیده بسیار واقع است چنانکه روایت شده است از امام موسی کاظم ع که
در سجود شکر میفرموده اند رب عصیتک بلسانی ولو شئت وعزتک لاخرستنی وعصیتک
ببصری ولو شئت وعزتک لاکمهتنی وعصیتک بسمعی ولو شئت وعزتک لاصممتنی یعنی بار خدایا
عصیان تو کرده ام بزبان خود و اگر میخواستی بعزت و بزرگی تو قسم که هر آینه مرا گنگ میکردی
وعصیان تو نموده ام بچشم خود و اگر خواستی تو بآن تعلق میگرفت بعزت و بزرگی تو قسم که هر آینه
مرا کور میکردی وعصیان تو نموده ام بگوش خود یعنی اموری که نبایست شنید می شنیدم و اگر
میخواستی بعزت و بزرگی تو قسم هر آینه مرا کر میکردی که هیچ چیز نتوانم شنید و در صحیفه کامله که منسوب است
بامام الموحدین امام زین العابدین علیه السلام از این قبیل فقرات بسیار واقعست که اشعار

بر صدور عصیان از ایشان صلوات الله علیهم دارد بلکه از حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه وآله
نیز حدیثی چند روایت شده است که بحسب ظاهر اشعار بر عدم عصمت آنحضرت دارد از آنجمله
روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در باب استغفار از کتاب کافی از امام
جعفر صادق ع که ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان یتوب الی الله عز وجل کل یوم سبعین مرة
یعنی بدرستی که رسول خدای صلی الله علیه وآله رجوع مینمود از معاصی و کردار ناشایست
بسوی خدای که عزیز و بزرگست هر روز هفتاد مرتبه و اهل سنت نیز در کتب حدیث خود
روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه وآله فرموده اند که انی لاستغفر الله واتوب الیه
فی الیوم اکثر من سبعین مرة یعنی بدرستی که من استغفار مینمایم و طلب آمرزش میکنم از خدای
خود و رجوع میکنم بسوی او از معاصی در روزی بیشتر از هفتاد مرتبه و امثال این روایات
و عبارات در طرق شیعه و سنی بسیار واردست و بهتر جوابی که رفع این شبهه تواند کرد آنست
که بهاء الدین علی بن عیسی اربلی جامع کتاب کشف الغمه در کتاب مذکور افاده آن کرده و آن اینست
که انبیا و ائمه علیهم السلام بر وجهی مسلوک میداشته اند که جمیع اوقات عمر ایشان مستغرق یاد خدا
بوده است چنانچه لمحه از آن دلهای خود را فارغ نمیداشته اند و خاطرهای ایشان متعلق
بملاء اعلا و مربوط بعالم بالا بوده و ایشان حق را همیشه در نظر بصیرت خود داشته در مراقبت
و مواصلت او بسر می برده اند چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند اعبد الله کانک
تراه فان لم تکن تراه فانه یراک یعنی عبادت خدا قیام نمای چنانکه گویا او را می بینی چه
اگر تو او را نمی بینی بدرستی که او ترا می بیند پس چون ازین مرتبه رفیعه فرود می آمدند مشغول
بکار دیگر می شده اند از اموری که لازمه زندگانیست مثل خوردن غذائی یا آشامیدن آبی
یا مباشرت حلالی یا مثل آن امری از امور مباحه آنرا پیش خود گناهی بزرگ می شمرده اند
و خطائی عظیم میدانسته و در حال در مقام استغفار از آن در می آمده آمرزش آنرا از خدای

خود را پسته اندمی بینی که بعض خدم و بندگان ارباب دنیا اگر در جائی که نظر صاحب
ایشان بر ایشان باشد و دانند که صاحب ایشان ایشان را می بیند لحظه با کل و شرب یا جماع
مشغول شوند در نظر مردم گناه کار و مستحق ملامت مینمایند پس چه گمان داری کاهی که این
امر نسبت بصاحب همه صاحبان و مالک جمیع مالکان وقوع یابد و باین اشارت است
کلام حضرت علیه السلام که انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی الیوم مأیة مرة و قول او علیه السلام
که حسنات الابرار سیئات المقربین این بود خلاصه کلام صاحب کشف الغمه رحمه الله و قاضی
بیضاوی صاحب تفسیر انوار التنزیل در کتاب شرح مصابیح که هم از مصنفات اوست جائی
که شرح حدیث پیغمبر صلوات الله علیه واله که انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی الیوم مأة مرة
مینماید گفته است که غین در لغت بمعنی غیم و ابر است و استعمال یافته و غان علی کذا بمعنی غطا علیه
است و ابو عبیده که از ائمه لغت است بر این وجه این حدیث را معنی گفته است که بدرستی
که در پوشید دل من چیزی را که می پوشید او را و از اصمعی بمن رسیده است که از معنی این حدیث
از و سوال کردند در جواب آن سائل گفت در باب دل که روایت شده است این حدیث
گفت در باب دل پیغمبر صلوات الله علیه واله اصمعی گفت اگر غیر دل پیغمبر صلوات الله علیه واله می بود
در مقام تفسیر آن از برای تو در می آمدم فاما گوید خدای خیر دهاد اصمعی را که درین مقام سلوک
طریق ادب نموده و در مقام تعظیم و بزرگ داشتن دلی شده است که حضرت عزت جل ذکره
آنرا موقع وحی و منزل تنزیل خود ساخته و بدرستی که دریافت این معنی را مرتبه ایست که راه آن
بر ارباب بیان و اصحاب قال بسته است و طریق وصول بآن بر اهل حقیقت و ارباب
حال مفتوح و ترجیح دادن و بعبارت در آوردن آن نیست مگر حق مشایخ صوفیه که رازداران
انجمن قرب و آشنایان اسرار حق اند و ما را نیز جسوری که از مشکات ولایت ایشان مقتبس است
براه درآمده میگوئیم که چون دل مبارک آن سرور که مستغرق دریای عرفان بوده در صفا و نورانیت

دلها زیادتی داشته است و آنحضرت با آن حال تعین شرع بود که قرار شرع و حکمت
و بنای دین و سنت را تجدید دهد بر وجهی که متضمن سهولت و آسانی باشد نه عسرت و اشکال
ناچار بود او را که از مرتبه قرب و اتصال بجانب بعض رخصتهای آلهی نزول نموده بعض حظوظ
نفسانی التفات نماید با آنچه از جانب خدا در معرض امتحان امت در آمده بود و مکلف
بان شده از احکامی که لازم بشریت است پس هر گاه مرتکب چیزی از آن میشدند غباری از آن
بر آئینه دل ایشان می نشست و بواسطه نهایت صفا و نورانیتی که داشت از آن متاثر می شد
زیرا که هر چند رقت و صفای اشیا بیشتر است تاثیر کدورات در آن زودتر ظاهر میشود
و آنحضرت صلی الله علیه و آله هر گاه احساس بچیزی از آن میکردند آنرا از نفس خود گناه
بزرگ می شمردند و در مقام استغفار و طلب آمرزش از آن در می آمدند تا اینجا بود خلاصه کلام
بیضاوی در کتاب مصابیح و زبدة العارفین شیخ کمال الدین عبد الرزاق کاشی را درین
مقام کلامیست بغایت لطیف که بواسطه خوف تطویل انجامیدن کلام در
کتاب در مقام ذکر آن نشد بهمین اختصار نمود والله الهادی

حدیث بیست و سوم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق محمد بن بابویه از جعفر بن علی
بن الحسن الکوفی از جد او حسن بن علی بن عبدالله از جد او عبدالله بن المغیره از اسمعیل
بن مسلم از امام بحق ناطق امام جعفر صادق از آبای بزرگوار آنحضرت رتبت معلوم
علیهم سلام الله الملک القیوم از امیر المومنین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام
آنحضرت فرمودند قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عجبت لمن یحتمی عن الطعام مخافة
الداء کیف لا یحتمی عن الذنوب مخافة النار یعنی عجب دارم از کسی که پرهیز میکند از
طعام از ترس آنکه مبادا مرضی یا دردی باو عاید شود چگونه پرهیز نمینماید از گناهان از ترس

آتش دوزخ و مخفی نماند که اطلاق حمیت که بمعنی پرهیز کردن است بر اجتناب از گناهان
مجازست از باب مشاکله بفقرهٔ سابق که حمیت دران در معنی خود استعمال یافته است فتذکر

حدیث بیست و چهارم

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی
بعض اصحاب ما از احمد بن محمد بن خالد البرقی که در صدر حدیث مجدهم احوال ایشان مذکور شد
از عثمان بن عیسی عامری کلابی که مکنی بابی عمرو است و از وکلاء معتمد علیه امام موسی کاظم علیه السلام
است و اگرچه در مذهب واقفی بود اما کشی که از علماء رجال است این احتمال راه داده که
از جملهٔ جماعتی باشد که علما اتفاق دارند در آنکه آنچه روایت ان از ایشان بصحت رسیده
صحیح است و نقلست که در کوفه منزل داشت شبی در خواب دید که در حایر امام حسین علیه السلام
می میرد احرام حایر بسته آنجا مقام داشت تا فوت شد و چند جلد کتاب در علم فقه و حدیث
باو نسبت یافته از عمر بن محمد بن عبد الرحمن بن اذینه که شیخ اصحاب حدیث بصره بوده و ثقه
و جلیل القدر است و مصنف چند جلد کتاب و بخدمت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما
السلام استسعاد یافته و از ایشان حدیث روایت کرده از ابان بن ابی عیاش تابعی که بخدمت
امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام رسیده و علمای رجال
ضعیفش میدانند از سلیم بن قیس که مکنی بابی صادق است و کتابی در حدیث تصنیف کرده
و از اصحاب امیر المومنین علی علیه السلام بوده و بخدمت امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین
و امام محمد باقر علیهم السلام استسعاد یافته از امیر المومنین علی علیه السلام که گفت قال رسول الله
صلی الله علیه و آله ان الله حرم الجنة علی کل فحاش بذی قلیل الحیاء لا یبالی بما قال و لا ما قیل
له فانک ان فتشته لم تجده الا لغیة او شرک شیطان قیل یا رسول الله و فی الناس شرک شیطان
فقال صلی الله علیه و آله اما تقرء قول الله عز و جل و شارکهم فی الاموال و الاولاد شرح

کلام معجز نظام در ضمن آغاز و انجام آغاز مشتمل بر دو بخش بخش اول گفت رسول خدای صلی الله
علیه و آله بدرستی که حضرت عزت حرام ساخته است دخول بهشت را بر هر فحش گوی کم حیای
که هیچ پروا نکند در آنچه میگوید پس بدرستی که اگر در مقام تفتیش و تفحص احوال او در آئی نخواهی
یافت او را مگر اندخته شده یعنی متولد از زنا یا شریک شیطان گفتند ای رسول خدای
در میان بنی آدم شریک شیطان می باشد حضرت صلوات الله علیه و آله فرمودند نخوانده
آیه در قرآن قول خدای تعالی را که و شارکهم فی الاموال و الاولاد یعنی شریک شوای
شیطان بنی آدم را در اموال و اولاد که ترا بر بندگان خالص ما دست نخواهد بود بخش دوم
ان الله حرم الجنة گویا مراد حضرت بحرام ساختن خدای تعالی بهشت را برایشان حرام
ساختن است که مدتی طویل و زمان بسیار حرام ساختن دائمی زیرا که اگر مراد حرام
دائمی باشد بعض عاصیان امت اجابت که بزیور ایمان محلی اند مشکل میشود چه بالاتفاق
رجوع ایشان بهشت خواهد بود و اگرچه مکث ایشان در دوزخ بطول بکشد بذی بباء یک
نقطهٔ مفتوحه و ذال منقوطه مکسوره و یای مشدده فعیلست بمعنی فاعل از بذاء بفتح باء و مد الف
که بمعنی فحش است قال فی القاموس و البذی کرضی الرجل الفاحش من البذاء و هو الکلام
القبیح قلیل الحیاء مراد بآن معنی ظاهر است که کم حیا باشد چنانچه در بخش اول مذکور شد
یا مراد بی حیاست که باین عبارت ادا شده چنانکه میگویند فلان کم خیرست و از ان
بی خیر اراده میکنند لم تجده الا لغیة می تواند بود که بضم لام باشد و سکون عین نقطه دار و فتح
یای مد و نقطهٔ تحتانی بوده باشد بمعنی ملغا یعنی انداخته شده و کنایه از آنکه از زنا مخلوق
شده باشد چنانچه گذشت و میتواند بود که بضم لام و فتح عین بی نقطه مفتوحه یا ساکنه
و نون مفتوحه بوده باشد از لعن باین معنی که عادت او آن باشد که لعن مردم میکرده
باشد یا آنکه مردم لعن او میکرده باشند از غایت خبث ذات که داشته باشد و در کتاب

ادب الکاتب آورده است که فعلا بضم فا و سکون صین از صفات مفعول است و بفتح میم از صفات فاعل مثل همزه که بسکون میم بمعنی من یهزأ به است و بفتح میم بمعنی من یهزؤ بالناس

و همچنین لعنه و لعنه بفتح عین و سکون عین انتهی ترجمة کلامه مترجم گوید اگر چه درین مقام احتمال دیگر نیز باقیست که مصنف دام ظله ذکران نکرده اند و آن کسر لام و فتح یا کسر عین نقطه دار و تشدید یاست که جار و مجروری باشد متعلق بکاهلا مقدر چنانچه در لغت آمده است قال فی القاموس لدغیة و لحرای زنیة و از بعض اذکیا شنیده شد که شمس الفضلا و المحدثین مولانا میرزا محمد استرابادی مجاور خیر البلاد خلد ظلاله که استعداد و تدرب او در فن حدیث و رجال در معرض اذعان فضلای عصر است این حدیث را در کلینی برین وجه تصحیح کرده است و هیچ شک نیست که برین تقدیر عطف او شرک شیطان بران بمعنی ظاهری خود صحیح خواهد بود و بنابر ویلائی که مذکور خواهد شد احتیاج نخواهد داشت اما در متن حدیث وثوق و اعتماد بر تصحیح مشایخ سلف و نقل از ثقات نه بمعاضدت کلام صاحب صحاح و قاموس و غیر ایشان از ائمه لغت و از مصنف دام ظله بالمشافهه شنیده شد که شقوق محتمله این لفظ درین حدیث زیاده بر آنچه در اصل مذکور شده است از مشایخ سند ما بما رسیده است و این شق اگر چه بنابر آنچه از کلام ارباب لغت ظاهر میشود صحة آن در معرض احتمال است اما چون منقول نبوده مذکور نشد او شرک شیطان مصدر بمعنی اسم فاعلست یا بمعنی اسم مفعول یعنی شریک باشد پدر او با شیطان یا شیطان شریک باشد با پدر او در او بالجمله مفسرین نیز در تفسیر کریمه وشارکهم فی الاموال والاولاد گفته اند که مشارکت و شریک شدن شیطان ایشان را در اموال آنست که ایشان را بر تحصیل و جمع آن از وجوه حرام بدارد و بر صرف آن در جائی که جایز نیست ترغیب نماید و دور دارد ایشان را از رعایت اعتدال در انفاق آن برین وجه که بسر حد اسراف و تبذیر رساند که زیاده از آنچه

باید خرج کند یا بخیلی و تنگ گیری اندازد که آنچه باید کرد نکنند و امثال این امور و مشارکت او ایشان را در اولاد آنکه ایشان را بر پیدا کردن اولاد باسباب حرام مثل زنا و امثال آن تحریص نماید یا برین دارد که اولاد خود را نامهای بد گذارند مثل عبد العزی و عبد اللات و امثال آن یا گمراه کند اولاد ایشان را بدر انداختن ایشان بمذاهب باطله و ارتکاب افعال قبیحه و امور ناشایست و شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره حدیثی روایت کرده است که ازان معنی دیگر از برای مشارکت او در اولاد فهم میشود و آن آنست که در کتاب تهذیب حدیث در باب استخاره کردن از برای نکاح روایت کرده است از ابی بصیر که امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام خطاب بمن کرده فرمودند که اذا تزوج احدکم کیف یصنع یعنی چون یکی از شما کدخدا شود چه باید پیش کرد گفتم نمیدانم جان من فدای تو باد فرمودند فاذا هم بذلک فلیصل رکعتین

و یحمد الله و یقول اللهم انی ارید ان اتزوج فاقدر لی من النساء اعفهن فرجا و احفظهن لی فی نفسها

و فی مالی و اوسعهن رزقا و اعظمهن برکة و اقدر لی منها ولدا طیبا تجعله خلفا صالحا فی حیوتی

و بعد موتی فاذا ادخلت علیه فلیضع یده علی ناصیتها و یقول اللهم علی کتابک تزوجتها و فی امانتک

اخذتها و بکلماتک استحللت فرجها فان قضیت فی رحمها شیئا فاجعله مسلما سویا و لا تجعله

شرک شیطان یعنی چون قصد کدخدائی نماید باید که دو رکعت نماز بگذارد و وظایف شکر الهی بجای آورد و این دعا را بخواند که اللهم انی ارید ان اتزوج تا آخر دعای که گذشت و خلاصه معنیش آنست که بار خدایا بدرستی که اراده دارم که کدخدا شوم پس روزی کن مرا از زنان کسی را که در امر ناموس از همه پرهیزکارتر باشد و در محافظت نفس خود بواسطه من و نگاهبانی مال من از همه زنان در پیش باشد و از همه فراخ روزی تر و بزرگ برکت تر باشد و روزی کنی از برای من از و فرزندی نیکو و بگردان او را خلف صالح در حیات من و بعد از موت من پس چون زن بخلوت او در آید دست خود بر پیشانی او نهاده بگوید اللهم علی کتابک

تزوجتها با آخرت رعایت کرد در حدیث گذشته یعنی بار خدایا بر موافقت کتاب تو خواستم او را
و با مانت تو گرفتم او را و بکلام تو بر خود حلال ساختم مباشرت او را پس اگر تقدیر کرده باشی
که از رحم او نطفهٔ از من بهم رسد بگردان آن را مسلمان مستوی الخلقه و مگردان او را شرک شیطان راوی
گوید گفتم چگونه می باشد شرک شیطان حضرت فرمودند ان الرجل اذا دنی من المرأة وجلس مجلسه
حضرة الشیطان فان هو ذکر اسم الله تنحی الشیطان عنه وان فعل ولم یسم ادخل الشیطان ذکره
فکان العمل منهما جمیعا والنطفة واحدة یعنی بدرستی که چون مرد نزدیکی کند بزن خود و باراده مباشرت
او نشیند حاضر میشود او را شیطان پس اگر نام خدای بر زبان آورد شیطان از وی دور میشود
و اسمی از و با و نمیرسد و اگر بنام خدای توسل نجوید شیطان در ان عمل با او شارکت مینماید
و چنان میشود که عمل از هر دو واقع شده باشد و نطفه یکی باشد گفتم بچه چیز این معنی بر ما ظاهر شود ای
فرزند رسول خدای حضرت فرمودند بحبنا و بغضنا یعنی بدوستی ما و بدشمنی ما کنایه از آنکه تا شیطان
در مجامعت پدر او با ما در شراکت نموده باشد دشمنی ما را اختیار نمیکند و این حدیث معاضد
قول جمعیت که شیاطین را اجسام شفافهٔ لطیفه میدانند که قادرند بر آنکه در شکم حیوانات
داخل شوند و ممکن است ایشان را که بهر شکل که خواهند در آیند و موجب ضعف مذهب جمعی است
از حکما و فلاسفه که میگویند ایشان نفوس ارضیه اند که مدبر عالم عناصر میکنند و امور آن را اصلاح
و سداد می آورند یا نفوس ناطقهٔ انسانی اند که بواسطهٔ شرارتی که داشته اند چون از بدنهای خود
جدا شده اند و ایشان از نوع الفت و موانستی بنفوس شریره که متعلق ببعض
ابدان اند بهرسیده بس مدد و معاون انها میشوند در احداث شر و فساد والله اعلم بحقیقة مخلوقاته

حدیث بیست و نهم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن
ابراهیم پدر او از ابراهیم که در حدیث نهم احوال ایشان سبق ذکر یافت از ابن ابی عمیر از

حماد بن عثمان الناب که از مشاهیر رجال است و ثقه و جلیل القدر بوده و از جماعتست که اجماع
علما نقل شده در آنکه آنچه روایت ان از و بصحت رسیده باشد صحیحست و کتابی در علم دین
باو نسبت یافته است از محمد بن علی بن ابی شعبه حلبی که مکنی بابی جعفر است و از وجوه اصحاب شیعه است
و ثقه و معتمد الیه است و کتابی در تفسیر قران تصنیف کرده از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام
قال ان بریرة کانت عند زوج لها وهی مملوکة فاشترتها عایشة فاعتقتها فخیرها رسول الله صلی الله
علیه وآله وقال ان شاءت ان تقر عند زوجها وان شاءت فارقته وکان موالیها الذین باعوها
اشترطوا علی عایشة ان لهم ولاءها فقال رسول الله صلی الله علیه وآله الولاء لمن اعتق وتصدق علی
بریرة بلحم فاهدته الی رسول الله صلی الله علیه وآله فعلقته عایشة وقالت ان رسول الله صلی الله علیه وآله
لا یاکل لحم الصدقة فجاء رسول الله صلی الله علیه وآله واللحم معلق فقال ما شان هذا اللحم لم یطبخ فقالت
یا رسول الله صدق به علی بریرة وانت لا تاکل الصدقة فقال صلی الله علیه وآله هو لها صدقة ولنا هدیة ثم
امر بطبخه فجاء فیها ثلث من السنن شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و انجامش
انجامش مشتمل بر دو بخش بخش اول امام علیه السلام فرمودند بدرستی که بریره نزد شوهری که
او را بود قرار داشت و او کنیزی بود در ربقهٔ بندگی پس عایشه او را خرید و آزاد کرد و چون
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بران مطلع شد او را اختیار داد میان آنکه اگر خواهد نزد
شوهر خود برقرار باشد و اگر خواهد از و مفارقت نماید و جمعی که آن کنیز را بعایشه فروخته بودند
شرط کرده بودند بر عایشه که ولایت میراث ایشان را باشد یعنی چون آزاد شود و بمیرد میراث
او از ایشان باشد چون این معنی بسمع مقدس نبوی صلی الله علیه وآله رسید فرمودند
که ولایت میراث مر کسی راست که آزاد کرده است کنایه از آنکه ایشان چون او را فروختند
ایشان را ولایت میراث نیست و شرط مذکور باطل است و روزی پاره گوشت به بریره
بصدقه داده بودند و او گوشت مذکور را برسم هدیه بجهت حضرت مقدس مصطفوی صلوات الله

علیه وآله آورد در پیش او از گوشت در جائی پخت و گفت بدرستی که رسول خدای گوشت
صدقه را نمیخورد پس رسول خدای صلی الله علیه وآله بخانه در آمد و گوشت آنچنان را دید پخته بود
فرمود که این گوشت را چه واقعست که پخته نشده است و انچه پس آورده عایشه گفت که این گوشت
که به بریره صدقه داده اند و چون صدقه بر شما حرام است در مقام طبخ آن بواسطه شما ندادیم
حضرت فرمود که آن بر او صدقه بود و بر ما هدیه است بعد از آن طبخ آن فرمان دادیم
پس در باب بریره سه حکم از شریعت پیغمبر صلوات الله علیه وآله منضمه ظهور رسیده پنجم
ذکر ان بریره کانت عند زوج لها بریره بفتح بای یک نقطه و یای دو نقطه زیرین که
درمیان دو رای بی نقطه واقعست و در آخر ان ها به تصغیر نام آن کنیز است و نام شوهرش
مغیث بود بضم میم و کسر غین نقطه دار و سکون یای دو نقطه زیرین و ثای سه نقطه
و خلاف شده است در انکه او بنده بوده است یا آزاد و از جهت است که فقها خلاف
کرده اند در انکه هر گاه کنیزی که شوهر او آزاد باشد آزاد شود آیا او را اختیار هست
در فسخ نکاح یا نه ان شاءت ان تقر عند زوجها تقر بفتح قاف است بمعنی بگذشت و بکسر
قاف نیز جایز است عرب میگوید قررت بالمکان اقر بکسر را در ماضی و فتح قاف در مستقبل
و قررت اقر بفتح را و کسر قاف بر عکس آن ان لهم الولاء ولاء بفتح واو است و در
اصل بمعنی دنو و نزدیکیست و در اصطلاح اهل شرع اطلاق میکنند آنرا بر علاقه میان دو شخص
که باعث آن شود که یکی از ایشان از دیگری میراث برد بغیر علاقه نسب و علاقه زن و شوهر
و مراد اینجا علاقه ایست که بر آزادی مترتب است لا یاکل لهم الصدقه صدقه آنچیزیست که ببخشند
از القصد قربت که هدیه نباشد پس بنا برین تعریف داخل است در آن زکات واجب
و نذر و کفاره و امثال آن و بعض فقها برین وجه تعریف کرده اند که صدقه عطیه ایست که
از روی تبرع یعنی بخشش بی عوض بکسی دهند بقصد قربت بی انکه نصابی داشته باشند

و برین تعریف زکات شامل نیست فجاز فیها ثلث من السنن این کلام امام علیه السلام است
نه کلام پیغمبر صلوات الله علیه وآله و احکام ثلاثه اول مخیر بودن کنیزی که آزاد شود و در تحت شوهر
که آزاد باشد یا بنده علی الخلاف میان فسخ نکاح خود و باقی گذاشتن آن دوم ثبوت
ولایت میراث مر آزاد کننده را و عدم آن مر فروشنده را که شرط آن کرده باشد
سیوم انکه صدقه که بر بنی هاشم حرامست هر گاه مستحق که از ان صدقه گرفته باشد بجهت
هاشمی هدیه آورده باشد گرفتن آن بر هاشمی حرام نیست تنبیه اول باید دانست
که در مخیر بودن کنیز شوهر داری که آزاد شود میان فسخ نکاح و برقرار گذاشتن آن که
این حدیث متضمن آنست کسی خلاف نکرده است گاهی که شوهر او بنده باشد اما اگر شوهر
او آزاد باشد اکثر علما حکم بثبوت خیار مذکور کرده اند و ابو حنیفه نیز با ایشان موافق است
بواسطه انکه در بعضی روایات وارد است که شوهر بریره که حضرت حکم بثبوت خیار او کردند
آزاد بوده است و بواسطه حدیث صحیحی که ابی الصباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلام
نقل کرده است و آن اینست ایما امة اعتقت فامرها بیدها ان شاءت اقامت وان
شاءت فارقت یعنی هر کنیزی که آزاد شود امر او بدست اوست اگر خواهد برقرار باشد
و اگر خواهد جدائی کند چه این حدیث بظاهر خود بعمومیت شامل هر دو قسم است و بعضی
از علما بر عدم ثبوت خیار مذکور رفته اند و شافعی و مالک و حنبل با ایشان موافقند
بواسطه انکه از ابن عباس روایت شده است که ان زوج بریره کان عبدا اسود و کانی
انظر الیه یطوف خلفها فی سکک المدینه یبکی و دموعه تسیل علی لحیته یعنی بدرستی که شوهر
بریره غلامی بود سیاه و گویا من میدیدم او را وقتی که بریره از وی جدا شده بود که از
عقب او در کوچهای مدینه میگردید و گریه میکرد و اشک او بر اطراف محاسن او
سیلان مینمود باید دانست که آنچه این حدیث متضمن آنست که عایشه بریره را آزاد

گردد ظاهر شرح آنست که تمام او را آزاد کرده باشد نه بعض را و همچنین ظاهر حدیث صحیحی
که ابی الصباح کنانی روایت کرده پس اَمَهٔ مُبعّضه را یعنی کنیزی را که پاره ازو آزاد شده
باشد و پاره بنده باشد خیار مذکور نباشد و اگر چه آنچه آزاد شده باشد بیشتر باشد از آنچه
بنده باشد چه هر گاه نص برخلاف اصل واقع باشد بر فرد ظاهر ازان محمول میشود و اصل
اینجاها بقای نکاحست و عدم ثبوت خیار پس نصی که برخلاف آن وارد است بر فرد
ظاهر حمل باید کرد و نیز باید دانست که از بعض احادیث و اخبار مستفاد میشود که آزادی
بریره بعد از دخول بوده است چه روایت شده است که مغیث شوهر او بواسطه او گریه بسیار
بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله میکرد حضرت بواسطه خاطر او به بریره گفتند لو راجعته
فانه ابو ولدک یعنی چه میشود اگر بشوهر خود باز گردی و او را بشوهری خود اختیار نمائی
چرا که او پدر فرزندان تست بریره گفت ای رسول خدای مرا امر میکنی بان حضرت
فرمودند لا انما انا شافع یعنی نه امر میکنم و خیار تو باقیست ولیکن شفاعت میکنم
بجهت او بریره گفت مرا باو حاجت نیست و او را نمیخواهم نمایش علمای ما رضوان
الله علیهم خیار مذکور را ثابت داشته اند خواه آزادی مذکور قبل از دخول باشد و خواه
بعد از دخول بنا بر عمومی که از صحیح ابی الصباح فهم میشود و گفته اند اگر قبل از دخول بوده باشد
و فسخ کند مهر او ساقط میشود و اگر بعد از دخول باشد ساقط نمیشود و صاحب او را میرسد
که طلب مهر نماید [illegible] استثنا کرده اند فقها از صور تخییر امهٔ معتقه یک صورت را
و آن صورتیست که مهر کنیز مساوی ثلث مال صاحبش باشد و بهای او مساوی ثلث دیگر
مثل آنکه مهر ده دینار باشد و بهای او ده دینار و مال صاحب منحصر در ده دینار که مجموع سی
دینار باشد و صاحب او وصیت کرده باشد که بعد از فوت او او را از مال او آزاد کنند
و آزادی مذکور پس از دخول شوهر باو واقع شده باشد زیرا که درین صورت

اگر خیار داشته باشد و فسخ نکاح کند چون فرض آنست که پیش از دخول است مهر او ساقط میشود
و هر گاه مهر ساقط شد آزادی در تمام او سرایت نخواهد کرد چرا که وصیت در ثلث مال
معتبر است و برین تقدیر بهای او ثلث مال نخواهد بود بلکه آنچه ازو بازای ثلث مال است
که بر فرض مذکور بیست دینار است آزاد خواهد شد و باقی بر رقیت خود باقی خواهد ماند و از
پیش رفت که هر گاه تمام او آزاد نشود او را در فسخ و ابقا اختیار نیست پس خیار او مستلزم
رفع خیار او باشد پس درین صورت خیار متحقق نباشد مترجم گوید اگر چه ظاهر عبارت مصنف
دام ظله درین مقام که و استثنی الفقهاء من صور تخییر الامة المعتقة صورة واحدة [illegible] آنست
که صورت مستثنی منحصر درین صورت باشد که تصویر یافته است و صورت دیگر نداشته باشد
اما بعد از تامل ظاهر میشود که دیگر صور نیز متصور است که چون درین مفسده شریک اند ظاهرا آنست
که همین حکم داشته باشند مثل آنکه در ماده مذکور فرض کنیم که قیمت کنیز بصفت مهر باشد و باقی
مال صاحب او مساوی مجموع قیمت و مهر مثلا مهر ده دینار باشد و قیمت بیست دینار و باقی
مال سی دینار چنانچه مجموع شصت دینار باشد چه درین صورت نیز هر گاه مهر ساقط شد آنچه از
کنیز بازای ثلث باقی مال است که برین فرض پنجاه خواهد بود آزاد خواهد شد و باقی بر رقیت
باقی خواهد ماند پس خیار که موقوفست بر آزادی کل متحقق نخواهد بود و برین قیاس [illegible]
باید دانست که تقریر مقدسه حضرت نبوی صلی الله علیه و آله مر قول عایشه را که انت لا تأکل
الصدقة و نفی آن نکردن چنانچه این حدیث دلالت دارد بران بحسب ظاهر اشعار بران دارد
که مطلق صدقه بر آنحضرت حرام بوده خواه صدقه واجب باشد و خواه صدقه سنت زیرا که
الف لام در الصدقه یا الف لام جنس است یا الف لام استغراق چه بحسب ظاهر عهدی
درین میان نبوده که الف لام عهد تواند بود و بر هر تقدیر عموم مذکور فهم میشود و همچنین دلالت
بر عموم مذکور دارد آنچه روایت شده است که حضرت امام حسن علیه السلام در اوان صغر سنی

لازم آمده بود و بر داشتند که تناول نماید پیغمبر صلوات الله علیه و آله با و خطاب کرده گفتند
کخ کخ تا چند از دو بیرون نمودند که ما نشرت انا لا ناکل الصدقة یعنی مشهور پیدا نکرده با که ما صدقه
نخوریم و تناول آن بر ما حرام است و بالجمله خلاف نشده است میان اهل اسلام در آنکه
صدقه واجبی بر آن حضرت حرام بوده است خلاف در صدقه سنتی است که آیا بر ایشان
حرام بوده یا نه علامه در کتاب تذکرة الفقها حکم کراهت آن بر آنحضرت کرده است بواسطه
علو شان و رفعت مرتبه آنحضرت و عدم لیاقت آن بمرتبه نبوت و منزلت رسالت
او چه هیچ شک نیست که قبول آن متضمن ذلت و خواریست نسبت باخذ و تسلط و تفوق
صدقه دهنده بر او و منصب نبوت و مرتبت رسالت بلندتر است از تحمل آن و این
یکی از دو قول شافعیست درین مسئله و اما ائمه عالیمقام که در حقیقت پارهای جگر او یند علیه
و علیهم السلام ظاهر آنست که درین حکم با آنسرور شریک باشند و بر ایشان نیز قبول صدقه سنتی
حرام باشد چنانچه واجبی حرام است و علامه نیز در کتاب مذکور رجحان این قول داده است و حکم
بر حرمت آن بر ایشان کرده و اما آنچه اهل سنت از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت
از سقاخانهائی که در میان مکه و مدینه واقعند آب می آشامیدند روزی با آنحضرت گفتند از روی
تعجب و انکار که آب صدقه می آشامید حضرت در جواب فرمودند که انما حرم علینا الصدقة المفروضة
یعنی بدرستی که بر ما حرام نشده است مگر صدقات واجبی از امور یست که اهل سنت در روایت
آن متفردند و در طریق آن ضعف تمام هست اما باقی بنی هاشم و سادات جمیع علما اتفاق
دارند بر آنکه صدقه سنتی بر ایشان حرام نیست و قبول آن بر ایشان جایز است خواه از نسل خود
باشد و خواه از غیر و شافعی را در جواز آن دو قول است در بعضی تصنیفات خود جایز داشته و در بعضی
حکم کراهت کرده و در حرمت صدقه واجبی بر ایشان نیز خلاف کرده اند در آنکه حرمت
مذکور مخصوص زکات است یا شامل دیگر صدقات واجبی نیز هست مثل نذر و کفاره و امثال آن

ظاهرا اکثر علمای ما عموم است و در بعض روایات و احادیث اشعاری بتخصیص آن بزکات هست
که تخصیص علامه رحمه الله که قایل بتخصیص مذکور شده و جایز داشته است که منذوره و کفاره بایشان
دهند آنست و در استثناء مذکور نظر است و هیچ کس خلاف نکرده است در آنکه بنی هاشم را
اخذ زکات و دیگر صدقات واجبی از هاشمی مثل خود جایز است اما آیا حکم مذکور مخصوص است
بما عدای پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام که درین حکم مذکور ملحقند باو یا شامل
ایشان نیز هست که بر ایشان نیز جایز است که از بنی هاشم قبول صدقه نمایند از علما تصریحی درین
باب بنظر نرسیده و نهایتش مناسب علو شان و رفعت مرتبه ایشان آنست که مطلق
صدقه بر ایشان حرام باشد خواه صدقه واجبی خواه سنتی و خواه از هاشمی باشد و خواه از غیر
هاشمی والله اعلم انجام بعضی از اصحاب حال و ارباب کمال که عبارت از ملا جلال الدین محمد دوانیست
در حاشیه شرح هیاکل در تحقیق آنکه آل پیغمبر که صدقات بر ایشان روا نیست کیانند کلامی ایراد
کرده است که چون ذکر آن مناسب مقام است مبادرت بآن واقع میشود و حاصل آن آنست
که آل پیغمبر هر آن کسیست که با آنحضرت آیل شود و رجوع او با آنحضرت باشد و آن بر دو قسمت
اول جمعی که رجوع ایشان بآنسرور رجوع صوری جسمانیست مثل اولاد آنحضرت و جمعی
که در مرتبه اولادند از اقارب و عشایر که در شریعت ظاهر زکوة بر ایشان حرام شده و دوم
جمعی که رجوع ایشان بآنحضرت رجوع معنوی روحانیست و ایشان اولاد روحانی اند از علما
اعلام که در علم رسوخ تمام دارند و اولیای کرام که بمرتبه کمال رسیده اند و حکمای عالیمقام
که در حکمت الهی خوض تمام نموده اند و از مشکات انوار آنحضرت اقتباس نور تحقیق نموده
خواه در زمان آنحضرت سبقت یافته باشند و خواه بعد از آن باو علیه السلام ملحق شده باشند
یا ملحق شوند و هیچ شک نیست که نسبت طبقه دوم بیشتر و تمام تر است از نسبت طبقه اولی
و اگر هر دو نسبت در یک کس جمع شده باشد نور علی نور خواهد بود مثل ائمه معصومین از عترت

طاهره وآل سرور صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین پس همچنانچه بر اولاد صوری صدقه
صوری حرامست چنانچه گذشت بر اولاد معنوی صدقه معنوی که عبارت از تقلید غیرست
در علوم ومعارف وکسب کمالات حرامست تا اینجا بود خلاصه کلام او والحق بسیار اوا
قست که باب طلا بر مردمک دیده نوشته شود ونه بمداد بر اوراق نم کشیده

حدیث بیست و سیم

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ الطایفه شیخ ابوجعفر طوسی از شیخ مفید
علیه الرحمه از عمر بن محمد از علی بن مهرویه القزوینی که کتابی باو نسبت یافته وجرح وتعدیل
او در کتب رجال مذکور نیست از داود بن سلیمان بن جعفر ابو محمد القزوینی که کتابی از امام رضا
علیه السلام روایت کرده وشیخ مفید در کتاب ارشاد خود اورا از خواص امام موسی کاظم
علیه السلام شمرده واز کتاب مذکور ظاهر میشود که ثقه وباورع واز اهل علم وفقه بوده والله اعلم
از امام الوری ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از آبای بزرگوار آنحضرت بترتیب
معلوم علیهم سلام الله الملک القیوم از امیر المؤمنین علیه السلام که گفت قال رسول الله
صلی الله علیه وآله قال الله عزوجل یا بنی آدم کلکم ضالٌّ الا من هدیت وکلکم عائل الا من
اغنیت وکلکم هالک الا من انجیت فاسئلونی اکفکم واهدکم سبیل رشدکم وان من عبادی
من لا یصلحه الا الفقر ولو اغنیته لافسده ذلک وان من عبادی من لا یصلحه الا الغنی ولو افقرته
لافسده ذلک وان من عبادی من لا یصلحه الا الصحة ولو امرضته لافسده ذلک وان من عبادی
من لا یصلحه الا المرض ولو اصححت جسمه لافسده ذلک وان من عبادی من یجتهد فی عبادتی وقیام
اللیل فالقی علیه النعاس نظرا منی الیه فیرقد حتی یصبح ویقوم حین یقوم وهو ماقت لنفسه
زار علیها ولو خلیت بینه وبین ما یرید لدخله العجب بعمله ثم کان هلاکه فی عجبه ورضاه عن نفسه
فیظن انه قد فاق العابدین وجاز باجتهاده حد المقصرین فیتباعد بذلک منی وهو یظن انه یتقرب

الی الا فلا یتکل العاملون علی اعمالهم وان حسنت ولا ییأس المذنبون من مغفرتی لذنوبهم وان
کثرت لکن برحمتی فلیثقوا وبفضلی فلیفرحوا والی حسن نظری فلیطمئنوا وذلک انی ادبر
عبادی بما یصلحهم وانا بهم لطیف خبیر **شرح** کلام آن خلاصه آفرینش درضمن دو بحث
بحث اول گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله که حضرت عزت جل ذکره العزیز فرموده
که ای فرزندان آدم شما همه گمراهانید وراه بحق نمی برید مگر کسی که من هدایت کرده ام اورا
وبحق رسانیده ام وشما همه فقیر ومحتاجید مگر کسی که من غنی ساخته ام اورا وشما همه در معرض
فنا وهلاکید مگر کسی که من نجات داده ام اورا پس سؤال کنید وطلبید مرا که باز میدارم شمارا
از اعمال وکردار ناشایست وهدایت میکنم شمارا براهی که رشد شما در سلوک آنست وبدرستی
که از بندگان من کسی هست که بصلاح نمی آرد حال اورا مگر فقر وبی چیزی پس اگر غنی سازم اورا هر آینه
در فساد می اندازد غنی اورا واز بندگان من کسی هست که حال اورا اصلاح نمی آرد مگر غنا
ومالداری پس اگر فقیر ومحتاج سازم اورا هر آینه بفساد میکشاند فقر وبی چیزی کار اورا واز
بندگان من کسی هست که اورا بصلاح نمی آرد مگر صحت مزاج وسلامتی از جمیع امراض پس اگر
بیمار سازم اورا هر آینه بفساد می اندازد بیماری اورا واز بندگان کسی هست که صلاح حال او
در بیماریست پس اگر صحیح وسالم دارم اورا بفساد می آرد صحت حال اورا وبدرستی که از
بندگان من کسی هست که نهایت جد وجهد در عبادت وبرپای داشتن شبها بکار میبرد پس گاهی خواب را
بر او غالب می سازم بواسطه نظر عنایتی که مرا بسوی اوست پس بخواب آسایش میرود
تا صباح شود وبرمیخیزد از خواب وقتی که از برای برخاستن او مقررست ودشمنست
در آن حال نفس خود را وعتاب میکند با او که چرا وقت او بخواب گذرانیده است
واگر واگذارم اورا میان خود وآنچه اراده میکند یعنی نگذارم که عبادتی که اراده کرده است از وی فوت شود
هر آینه عمل مذکور باعث عجب ونخوت او خواهد شد وبعد از آن هلاک او در آن عجب خواهد بود

رضایی که از نفس خود او را بسبب آن عبادت بهم خواهد رسید و گمان حرام
کرد که بسبب آن عمل بر جمیع ارباب عبادت فایق آمده است و بر همه زیادتی
کرده است و بآن عمل از حد تقصیر در گذشته است و کاری که او را می بایست کرد کرده است
پس دور خواهد شد بسبب آن از مرتبهٔ قرب من و او را امکان خواهد بود که من نزدیک
شده است پس می باید که ارباب عمل بعمل خود اعتماد ننمایند و اگر چه در نظر ایشان نیکو نماید
و گناهکاران از رحمت من ناامید نشوند و اگر چه گناهان ایشان بسیار باشد بلکه باید
که برحمت من وثوق و اعتماد کنند و بفضل و احسان من امیدوار باشند و بانکه نظر نیکوی
من بسوی ایشان است مطمئن خاطر و با آرام باشند چه بدرستی که من میدارم بندگان
خود را بانچه صلاح حال ایشان در آنست و من با ایشان بر سر لطفم و از حال ایشان خبردار
پنجم دوم کلکم ضال الا من هدیت لفظ کل هرگاه اضافه شود بضمیر جمع چنانچه درین فقره واقعست
چون لفظ او مفرد است و در معنی جمع جایز است که جانب لفظ او رعایت شود و ضمیری
که راجع باشد باو یا خبری که محمول شود بر و مفرد آورده شود و جایز است که جانب معنی رعایت
شود و ضمیر یا صفت مذکور بصیغهٔ جمع ادا شود چنانکه میگویند کلهم قائم و کلهم قائمون و اینجا جانب
لفظ رعایت شده است چنانچه در آیهٔ کریمهٔ وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا انجمان معمول آمده
و خلاصهٔ معنیش والله اعلم آنست که جمیع افراد انسان روز محشر فرد و تنها بعرصهٔ گاه قیامت
در خواهند آمد و هدایت بمعنی دلالت بلطف است یعنی دلالتی که بلطف باشد یعنی نزدیک
گردانند و باشد بطاعت و دور گردانند و باشد از معصیت خواه در ضمن دلالت موصل
بمطلوب متحقق باشد مثل قوله تعالی وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا که در شرح حدیث
یازدهم تفسیر آن گذشت و قوله تعالی وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ سَيَهْدِيهِمْ
یعنی آنانی که کشته شده اند در راه خدا و ضایع نگذاشته اند اعمال خود را زود باشد که هدایت کند

خدای تعالی ایشان را و بصلاح آید حال ایشان و خواه در ضمن دلالت علی ما یوصل الی
المطلوب و از این طریق مثل قوله تعالی وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى
و إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا که تفسیرش در شرح حدیث یازدهم از پیش رفت و قوله تعالی
وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ که چنانچه گذشت عبارت از راه خیر و راه شر است و مراد نمودن
و رسانیدن بآن زیرا که آیت در معرض امتنان نازل است و ظاهر است که در ضمن رسانیدن
براه شر امتنانی نیست و ازین تحقیق ظاهر شد که تفصیلی که متاخرین علما داده اند که
که اگر هدایت بمفعول ثانی بنفس متعدی شود مراد از آن دلالت موصل بمطلوب است و اگر
بالی یا بلام متعدی شود دلالت علی ما یوصل الی المطلوب ضعیف است سرحم کلام بیان این
اجمال آنست که بعض از متقدمین هدایت را تفسیر کرده اند بدلالت موصله بمطلوب
که عبارت از رسانیدن بمطلوب است و بعضی دیگر بدلالت علی ما یوصل الی المطلوب
که معنی ارائهٔ طریق و نمودن راه است و بر تفسیر اول اعتراض کرده اند که منتقض است بآیهٔ کریمه
ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى زیرا که معنی آیه والله اعلم آنست که اما ثمود که قوم صالح پیغمبر بودند
پس ما هدایت کردیم ایشان را پس ایشان اختیار کردند کوری و ضلالت را بر هدایت یافتن
و هدایت یافتن نیافتند و اگر معنی هدایت آن باشد معنی چنین خواهد بود که ما ایشان را بمطلوب
که دین حق است رسانیدیم پس ایشان اختیار ضلالت بر آن کردند و ظاهر است که بعد از رسیدن
بمطلوب و در آمدن بدین حق دیگر اختیار عمی و ضلالت بر آن متصور نیست پس معنی
هدایت آن نباشد و بر تفسیر ثانی وارد می آید که منتقض است بآیهٔ إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ
اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ یعنی بدرستی که تو ای محمد هدایت نمیکنی هر کس را دوست میداری و میخواهی
که هدایت یابد ولیکن حضرت عزت هر کس را که مشیت او بآن قرار گیرد هدایت میکند
زیرا که اگر معنی هدایت ارائهٔ طریق و نمودن راه باشد نفی آن از پیغمبر صلوات الله علیه و آله مناسب

نحو ... در زیرا که او علیه السلام بواسطه آن مبعوث بود که راه حق را بهمه کس نماید و هیچکس را
از آن محروم نگذارد و متاخرین علما بواسطه تفصی از اعتراضات مذکوره قاین بتفصیل شده
اند و گفته اند هدایت دو مفعولیست و تعدیه آن بمفعول ثانی گاه بنفس است و گاه بالی گاه بلام مثل
قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم و قوله تعالی والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
پس جائی که بمفعول ثانی بنفس متعدی شده باشد مراد از آن دلالت موصله است و جائی
که بالی یا لام متعدی شده باشد مراد از آن دلالت علی ما یوصل و اگر مفعول ثانی در کلام
مذکور نباشد باید دید که مقام تقاضای کدام معنی دارد و کدام معنی مناسب مقام است
و موافق آن تقدیر باید کرد مثلا در آیه ثمود چون بر تفسیر اول معنی فاسد میشود بالام یا الی
تقدیر باید کرد و باید گفت تقدیر آیت اینست که اما ثمود فهدیناهم للحق او الی الحق و در آیه
من احببت باید گفت تقدیر آنست که انک لا تهدی الحق من احببت تا معنی کلام
باستقامت آید و اعتراض مندفع شود و چون این تفصیل منتقض است بکریمه وهدیناه
النجدین که با آنکه در آیت مذکوره هدایت مفعول ثانی که نجدین است بنفس متعدی
شده نمیتواند بود که از آن دلالت موصله مراد باشد زیرا که آیت مذکوره در معرض امتنان
نازل است و مراد بنجدین چنانچه از پیش رفت راه خیر و راه شر است و اگر مراد از هدایت
دلالت موصله باشد معنی اینچنین خواهد بود که ما رسانیدیم ایشانرا براه خیر و راه شر و ظاهر
که در ضمن رسانیدن براه شر امتنان متحقق نیست پس نتواند بود که هدایت بران معنی
محمول شود و همچنین منتقض است بآیه انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا
که با آنکه متعدی بنفس است اگر بر معنی ایصال بمطلوب محمول شود معنی فاسد میشود چه کفران
دران صورت متحقق نخواهد بود و لهذا مصنف دام ظله از آن عدول کرده هدایت را بدلالت
بلطف تعبیر کرده است که مشترک معنوی باشد میان هر دو معنی و مستند او کلام قاضی

بیضاوی است در تفسیر خود حیث قال عند قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم و الهدایة دلالة
بلطف و مراد بلطف هر امریست که نزدیک گرداننده بطاعت باشد و دور سازنده
از معصیت و این معنی چنانچه گذشت اعمست از ایصال بمطلوب و از ارائه طریق موصل
راه حق پس هر چه مقام اقتضا کند بران محمول باید ساخت خواه متعدی بنفس باشد و خواه
بحرف جر و کلکم عایل الا من اغنیت عایل بمعنی محتاج است قال فی القاموس عال
یعیل عیلا و عیلة و عیولا افتقر و اهدکم سبیل رشد کم مراد بهدایت ایجاد دلالت موصله است
زیرا که دلالت علی ما یوصل و ارائه طریق بی آنکه سوال کنند حاصل است پس از برای سوال
ایشان مترتب ساختن چنانچه میگوید فاستهدونی اهدکم و اهدکم یعنی سوال کنید از من تا شما را
هدایت کنم وجهی نداشته باشد و بباید دانست که هدایت خدای تعالی مر بندگان را چنانچه از
کلام بعض اعلام فهم میشود بر چهار نوعست اول عطا کردن قوتی چند که ایشانرا بسبب آن
استعداد هدایت یافتن بهم رسد مثل قوت عقلیه که عبارت از قوت دراکه است و حواس
پنج گانه ظاهری که عبارت از باصره و سامعه و شامه و ذایقه و لامسه است و مدارک پنج گانه باطنی
که عبارت است از حس مشترک و خیال و واهمه و متخیله و حافظه دوم نصب دلایل عقلیه که جدا
میکند در نظر بصیرت ایشان حق را از باطل و صلاح را از فساد چنانکه قوله تعالی
وهدیناه النجدین اشارت بآنست سیم ارسال پیغمبران و انزال کتب و آیات چنانچه
میفرماید ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم چهارم آنکه منکشف سازد بر دلهای ایشان آنچه
مخفی و مستورست و بنماید بایشان اشیائی را که باعث هدایت ایشان شود بسبیل خوابهای
راست و الهام و وحی و امثال آن چنانچه میفرماید والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا
پنجم آنکه دور کند از ایشان ظلمت بدنهای ایشانرا و نفس ایشانرا از گرفتاری بتدبیر
و تصرف آن فارغ سازد و پرده تعلق بآنرا از پیش نظر ایشان بردارد که تجلیات الهی را

بالمعاینه مشاهده نتوانند نمود بسبب آنکه بهای آنها بیند و خودپرستی که سنگ راه
ایشان شده از هم پاشیده شود و خود را هباء منثورا دیده همه او شوند و آنچه فیما دست
همه را در معرض هلاک و فنا آورند و پرده تعلق ماسوی را که در پیش نظر دارند از هم
دریده بگویند لمن الملک الیوم لله الواحد القهار ثم کان هلاکه فی عجبه و رضاه من نفسه هیچ شک نیست
که کسی که مبادرت باعمال صالحه و کردار نیک نماید مثل روزه و نماز و برپای داشتن
شب بعبادت و امثال آن نفس او را ابتهاج و سروری دست میدهد پس اگر آن از آن
حیثیت باشد که توفیق بآن عطیه ایست که از جانب حضرت عزت باو کرامت شده و
که از جانب حق یافته است و با آن خایف و هراسان باشد که مبادا عمل مذکور از و ناقص
و ناتمام بعمل آمده باشد و در معرض قبول الهی نیاید و ترس تمام از زوال آن داشته باشد
که مبادا دیگر توفیق آن نیابد و همیشه از خدای تعالی توفیق زیاده کردن آن را درخواست
میکرده باشد هر آینه ابتهاج و سرور مذکور عجب نخواهد بود بلکه باعث نجات و رستگاری
او خواهد بود و اگر والعیاذ بالله از آن جهت باشد که کاری از و بعمل آمده است و متصف
بصفتی شده که او را در ضمن آن نجاتی حاصل شده و مرتبه بزرگی یافته و خود را بسبب آن
از ناحیت تقصیر برکنار داند و چنان پندارد که بسبب آن منتی بر خدا دارد که بواسطه او کاری
کرده است عین عجب خواهد بود و او را از آن بزرگتر گناهی نخواهد بود چنانچه روایت شده است
از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که فرموده اند لو لم تذنبوا لخشیت علیکم ما هو اکبر من ذلک العجب العجب
یعنی اگر از شما گناهی در وجود نیاید می ترسم بر شما از امری که بمراتب از گناه بدتر است
و آن عجب است عجب و از امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که سیئة تسوءک خیر من حسنة
تعجبک یعنی گناهی که ترا بعذر آورد بهتر است از حسنه که ترا بعجب آورد و الا فلا یتکل العاملون
علی اعمالهم وان حسنت یعنی باید که اعتماد نکنند ارباب عمل صالح در دخول بهشت بمحض اعمال صالحه

که از ایشان در وجود می آید و اگر چه بر وجه نیکو بعمل آمده باشد و رعایت جمیع ارکان و شرایط
آن نموده باشند زیرا که اعمال را مفسدات پنهان بسیار است که ایشان را بر آن اطلاع نیست
و کم عملی است که از آن خالی باشد چنانچه مؤید آنست حدیثی که روایت کرده است شیخ عارف
جمال الدین احمد بن فهد حلی در کتاب عدة الداعی از معاذ بن جبل از رسول خدای صلی الله علیه و آله که
ان الله تعالی خلق سبعة املاک قبل ان یخلق السموات فجعل فی کل سماء ملکا قد جللها بعظمته و جعل علی
کل باب من ابواب السموات ملکا بوابا فیکتب الحفظة عمل العبد من حین یصبح الی حین یمسی ثم
ترتفع الحفظة بعمله وله نور کنور الشمس حتی اذا بلغ سماء الدنیا فتزکیه و تکثره فیقول قفوا و اضربوا بهذا
العمل وجه صاحبه انا ملک الغیبة فمن اغتاب لا ادع عمله یجاوزنی الی غیری امرنی بذلک ربی
قال ثم تجیء الحفظة من الغد و معهم عمل صالح فتمر به فتزکیه و تکثره حتی تبلغ السماء الثانیة فیقول الملک
الذی فی السماء الثانیة قفوا و اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انما اراد بهذا عرض الدنیا انا
صاحب الدنیا لا ادع عمله یجاوزنی الی غیری قال ثم تصعد الحفظة بعمل العبد مبتهجا بصدقة و صلوة
فتعجب به الحفظة و تجاوزه الی السماء الثالثة فیقول الملک قفوا و اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه
و ظهره انا صاحب الکبر انه عمل و تکبر علی الناس فی مجالسهم امرنی ربی ان لا ادع عمله یجاوزنی
الی غیری قال و تصعد الحفظة بعمل العبد یزهر کالکوکب الدری فی السماء له دوی بالتسبیح و الصوم
و الحج فتمر به الی السماء الرابعة فیقول لهم الملک قفوا و اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه و بطنه
انا ملک العجب انه کان یعجب بنفسه و انه عمل و ادخل نفسه العجب امرنی ربی ان لا ادع عمله یجاوزنی
الی غیری قال و تصعد الحفظة بعمل العبد کالعروس المزفوفة الی بعلها فتمر به الی ملک السماء الخامسة بالجهاد
و الصدقة ما بین الصلاتین و لذلک العمل ضوء کضوء الشمس فیقول الملک قفوا انا ملک الحسد اضربوا
بهذا العمل وجه صاحبه و احملوه علی عاتقه انه کان یحسد من یتعلم و یعمل لله بطاعته و اذا رای لاحد
فضلا فی العمل و العبادة حسده و وقع فیه فیحمله علی عاتقه و یلعنه عمله قال و تصعد الحفظة بعمل العبد فتجاوز السماء

السادسه فیقول الملک قفوا انا صاحب الرحم اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه واحسوا علیه ان
صاحبه لا یرحم شیئا اذا اصاب عبدا من عباد الله ذنبا للآخرة او ضرا فی الدنیا شمت
به امرنی ربی ان لا ادع عمله یجاوزنی قال وتصعد الحفظة بعمل العبد بفقه واجتهاد وورع وله صوت
کالرعد وضوء کضوء البرق ومعه ثلثة آلاف ملک فیمر بهم الی ملک السماء السابعة فیقول الملک قفوا
واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملک الحجاب احجب کل عمل لیس لله انه اراد رفعة عند القواد
وذکرا فی المجالس وصیتا فی المداین امرنی ربی ان لا ادع عملا یجاوزنی الی غیری ما لم یکن لله خالصا
قال وتصعد الحفظة بعمل العبد مبتهجا به من صلوة وزکوة وصیام وحج وعمرة وخلق حسن وصمت
وذکر کثیر تشیعه ملائکة السموات والملائکة السبعة بجماعتهم فیقطعون الحجب کلها حتی تقوموا بین یدیه سبحانه
فیشهدوا له بعمل ودعاء فیقول انتم حفظة عمل عبدی وانا رقیب علی ما فی نفسه انه لم یردنی بهذا العمل علیه
لعنتی فتقول الملائکة علیه لعنتک ولعنتنا الحدیث یعنی بدرستی که حضرت عزت جل برهانه بدست
قدرت وعظمت خود هفت فرشته آفریده است قبل از آنکه آسمانها بیافریند و گذاشته است
در هر آسمانی فرشته را از ملائکه سبعه که احاطه کرده است و فرا گرفته است آن آسمان از بزرگی خود
و بر در هر آسمانی فرشته را دربان ساخته است پس حفظه که کاتبان اعمال آدمی اند می نویسند عمل بنده
مومن را از وقتی که صباح میشود تا وقتی که شام میرسد بعد از آن بالا می برند آن عمل را
که بموقف عرض رسانند در حالتی که مر آن عمل را از غایت نیکویی نوری باشد درخشنده مانند
نور آفتاب تا آنکه بآسمان دنیا که آسمان اولست میرسند و عمل مذکور را بپاکی و بسیاری می ستایند
پس بگوید بایشان فرشته که موکل آن آسمانست بایستید و بزنید این عمل را بر روی صاحبش
که من فرشته غیبتم و کسی که مرتکب غیبت شده نمیگذارم که عمل او از من در گذرد پروردگار
مرا باین کار واداشته است حضرت فرمودند که بعد از آن روز دیگر فرشتگان مذکور
بیایند با ایشان عمل صالحی باشد که از صاحب آن در آن روز غیبت واقع نشده باشد پس

بآن عمل از آسمان اول بگذرند تا آنکه برسند بآسمان دوم پس فرشته که در آسمان دوم است
بگوید بایشان که بایستید و بزنید این عمل را بر روی صاحبش که او باین عمل عرض دنیا اراده کرده
و من صاحب دنیام نمیگذارم که عمل او از من بگذرد و بدیگری برسد حضرت فرمودند بعد از آن
فرشتگان مذکور عمل بنده را بدست آورند که از عرض دنیا پاک باشد و بآن عمل عروج نمایند تا بآسمان
سیوم برسند پس بگوید بایشان فرشته که در آن مقام دارد بایستید و بزنید این عمل را بر روی
صاحبش و بر پشت او من فرشته کبرم بدرستی که او این عمل را بجای آورده است و بر مردم در
مجالس ایشان تکبر نموده پروردگار من مرا فرموده است که نگذارم عمل او از من در گذرد و بدیگری
برسد حضرت فرمودند بعد از آن فرشتگان عمل بنده را بالا روند که میدرخشیده باشد مانند ستاره
درخشنده در آسمان و مر آنرا آوازی باشد بتسبیح و روزه و حج یعنی می سراییده باشد که من آن
اعمالم و حال آنکه صاحب او در عمل مذکور عرض دنیا نداشته باشد و مرتکب عجب و تکبر در مجالس
نشده باشد پس صعود کنند تا بآسمان چهارم برسند پس بگوید بایشان فرشته که جای او آنجاست
بایستید و بزنید این عمل را بر روی و بر شکم صاحبش که من ملک عجبم بدرستی که او را بسبب
این عمل در نفس خود عجبی بهم رسیده است امر کرده است مرا پروردگار من که نگذارم عمل او از من
در گذرد حضرت فرمودند بعد از آن صعود کنند کاتبان اعمال بعمل بنده از بندگان که مانند
عروس آرایش کرده باشد که بسوی دامادش می برده باشند پس بسبب پاکی صاحب
آن عمل از ذمایم مذکوره عروج نمایند تا بآسمان پنجم برسند و آن عمل متضمن جهاد و صدقه ما بین
الصلوتین بوده باشد و بوده باشد مر آنرا روشنی مانند روشنی آفتاب پس بگوید
بایشان فرشته آسمان پنجم که بایستید که من ملک حسدم و بزنید این عمل را بر روی صاحبش
و بار کنید از بر کتف او بدرستی که او حسد برده است بر کسی که علم می آموخته است
و بر کسی که عبادت خدای خود میکرده است و هر گاه در کسی زیادتی در علم و عبادت میدید

بر وجه می برده است فرباد در افتاده در هام بدی اوشنیده است پس فرشتگان مذکور
عمل مذکور را بر رو تاوان کرده برگشت او بار شده و آن عمل بر و لعنت میکرده باشد حضرت
فرمودند که باز صعود کنند کاتبان اعمال عمل بنده که ازین زمره نیز بری باشد پس بگذرند تا باسمان
ششم برسند پس فرشتهٔ آسمان ششم بایشان بگوید بایستید که من فرشتهٔ رحمم و بزنید این عمل را
بر روی صاحبش و بپوشانید بان بصیرت چشمهای او را بدرستی که صاحب این عمل اصلا رحم بر
کسی نمیکند و چون بنده از بندگان خدا اراده گناهی نماید که در آخرت باعث عقاب او باشد
یا ضرری در دنیا باو عاید شود شماتت مینماید او را بان و ازان فرخناک میشود امر کرده است
مرا پروردگار من که نگذارم عمل او از من درگذرد حضرت فرمودند بعد ازان حفظه بالا روند با عمل بنده
که از روی دانائی و اجتهاد و نهایت پرهیز کاری بفعل آمده باشد و مراورا آوازی بوده باشد
در شدت و صلابت مانند آواز رعد و روشنی بوده باشد مثل روشنی برق و با او سه هزار فرشته همراه
باشند تا باسمان هفتم برسند پس بگوید بایشان فرشته که موکل آسمان هفتم است بایستید و بزنید
این عمل را بر روی صاحبش من فرشتهٔ حجابم حاجب می آیم هر عملی را که محض از برای خدای تعالی
نباشد بدرستی که او اراده کرده است باین عمل بلندی مرتبهٔ خود را نزد ارباب حکم و مذکور ساختن
خود را در مجالس و محافل و صیت و آوازهٔ خود را در شهرها و ولایتها امر کرده است مرا پروردگار
من که نگذارم عملی از من درگذرد و بدیگری برسد مادام که خالصا لوجه الله نباشد حضرت
فرمودند بعد ازان صعود کنند کاتبان اعمال عمل بنده از بندگان و حال آنکه آن عمل مشتمل
باشد بر نماز و زکوة و روزه و حج و عمره و حسن خلق و خاموشی و ذکر بسیار و مشایعت آن
نموده باشند ملایکه جمیع آسمانها و فرشتگان هفتگانهٔ مذکور با جمعهم پس طی کنند جمیع مرتبهای
حجابها را تا بموقف قرب الهی برسند و در برابر پروردگار ایستاده شهادت دهند از برای
او بنیکوئی عمل مذکور و دعا کنند که از جانب او مرتبهٔ قبول یابد پس خطاب الهی در رسد باشان

گر شما گناه بانان عمل بنده نمیدید و من مطلعم بانچه در باطن اوست بدرستی که او باین عمل مرا اراده
نکرده است که لعنت من بر و باد پس ایشان در مقابل گویند لعنت تو بر و باد و لعنت
ما هم که بر اسرار او اطلاع نداشتیم و این حدیث بزرگ که ما بقدر احتیاج ازان ذکر
کردیم ترا آگاه ساخته هم بر آنکه عملی که از شوایب نقص خالص باشد بغایت کم یابست نسئل الله
العصمة والتوفیق ولا ییاس المذنبون من مغفرته لذنبهم وان کثرت یعنی باید که مایوس و ناامید
نشوند گناهکاران از مغفرت و آمرزش من و اگرچه گناه ایشان بسیار باشد چنانچه حضرت
عزت در کلام مجید میفرماید ان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم یعنی بدرستی که پروردگار
تو ای محمد آمرزنده است مر مردم را بر ظلمی که از ایشان بر نفس خود وقوع می یابد بسبب ارتکاب
معاصی و اقدام مناهی و نیز میفرماید **قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله**
ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم یعنی بگو ای محمد که ای بندگانی که ظلم کرده
اید بر نفسهای خود بواسطهٔ ارتکاب معاصی و مبادرت بمناهی ناامید مشوید از رحمت خدای بدرستی
که خدای تعالی می آمرزد گناهان را بتمامه بدرستی که او نیک آمرزنده و مهربانست بر بندگان حق د

توبه وحشی

در روضة الاحباب آورده است که در بعضی کتب سیر اسلام وحشی که قاتل حمزه
بن عبد المطلب است و در روز حرب احد سلطان حرص تمام بر قتل او داشت شد و در روز فتح
مکه زادها الله شرفا از مکه بگریخت باین طریق منقول شده است و نقل آن از ابن عباس صحت
پیوسته که گفت وحشی نزد حضرت مقدسهٔ مصطفوی صلوات الله علیه و آله امد و گفت آمده ام
که مرا امان دهی تا کلام الهی را بشنوم شاید باعث هدایت من شود حضرت فرمودند دوست
میداشتم که چشم من بر تو افتدی اکنون که طالب امان باشی ولیکن چون طالب امانی امانت دادم
تا کلام حق تعالی بشنوی وحشی گفت من شرک ورزیده ام و خون ناحق کرده ام و بزنا و دیگر مناهی
اشتغال نموده ام آیا با این حالات تواند بود که حضرت عزت توبهٔ مرا در محل قبول درآورد

رسول صلوات الله علیه و آله چنانچه عادت ایشان بود لحظه خاموش گشت منتظر وحی الهی شد
که این آیه نازل شد و الذین لا یدعون مع الله الها آخر و لا یقتلون النفس التی حرم الله الا
بالحق و لا یزنون و من یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمة و یخلد فیه مهانا الا من
تاب و آمن و عمل عملا صالحا فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما
یعنی عباد الرحمن آنانند که نخوانند و نپرستند با خدای تعالی خدای دیگر و نکشند نفسی را که حرام
کرده است خدای تعالی کشتن او را مگر بحق یعنی موجبات قتل مثل ردت و زنا و خون ناحق
و امثال آن و زنا نکنند و هر که بجا آرد این سه گناه را که از امهات معاصی است به چند
جزای بدکرداری خود را در دوزخ آماده و دو چندان شود عذاب مرکسی را که این اعمال را
روز قیامت و جاوید بماند در عذاب در حالتی که خوار و بی اعتبار باشند مگر کسی که توبه کند
از شرک و ایمان آورد و مرتکب شود عمل صالح و کردار شایسته را پس آن گروه بدل میکند
خدای تعالی گناهان ایشان را یعنی سوابق ایشان را از معاصی محو میکند و لواحق طاعات حسنات
بجای آن ثبت مینماید و هست خدای تعالی آمرزنده گناهکاران بتوبه و مهربان با ایشان
بتوفیق توبه حضرت آیه را بر وحشی خواند وحشی گفت درین آیه شرط کرده است که آمرزش
گناهان مرکسی را حاصل میشود که او بعد از توبه عمل صالح کند شاید عمل صالح از من در وجود
نیاید در جوار توام تا کلام حق بشنوم و بهتر ازین مرا امید بهم رسد آنگاه این آیه نازل شد که
ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء یعنی بدرستی که حضرت
عزت نمی آمرزد آنرا که شرک آورد با وی یعنی کفر را و می آمرزد آنچه کمتر از کفر و شرک
باشد هر کس را که مشیت الهی بآمرزش او تعلق گیرد حضرت او را طلبید و بر وی خواند گفت
شاید من از جمله آنان باشم که مشیت خداوند بغفران من تعلق نگیرد در جوار توام تا آیتی بشنوم
که در آن هیچ قیدی نباشد بعد از آن این آیه نازل شد که قل یا عبادی الذین اسرفوا علی الا

گناه بزرگ است که مذکور شد وحشی گفت این زمان قیدی و شرطی نمی بینم و مسلمان شد
در حدیث وارد است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که یغفر الله تعالی یوم القیمة مغفرة ما خطرت
قط علی قلب احد حتی ان ابلیس لیتطاول لها رجاء ان تصیبه یعنی بدرستیکه می آمرزد خدای تعالی
گناهان را روز قیامت آمرزیدنی که هرگز بخاطر کسی خطور نکرده باشد تا آنکه شیطان را
امیدواری تمام دست دهد که او نیز بهره از آن خواهد رسید اگر در دیک نداء کرم حق
عزازیل گوید نصیبی برم و روایت شده است در کتاب کافی از پیغمبر صلوات الله علیه و آله
که فرموده اند لولا انکم تذنبون و تستغفرون الله لخلق الله خلقا حتی تذنبوا ثم یستغفروا الله فیغفر لهم
یعنی اگر نبودی آنکه شما گناه میکنید و طلب آمرزش می نمایید از خدای تعالی هر آینه خدای تعالی
می آفرید جمعی را که مرتکب گناه شوند و طلب آمرزش از و نمایند تا بیامرزد ایشان را و مآثر
مغفرت و رحمت خود را ظاهر سازد و نقل کرده است غزالی در کتاب احیای علوم از امام
محمد باقر علیه السلام که میفرموده است با اصحاب خود که انتم اهل العراق تقولون ارجی آیة فی کتاب
الله عز و جل قوله تعالی قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله و نحن اهل البیت
نقول ارجی آیة فی کتاب الله قوله سبحانه و لسوف یعطیک ربک فترضی یعنی شما ای اهل عراق عرب
میگویید امیدمندترین آیتی که در کتاب الهی است این آیت که قل یا عبادی الذین اسرفوا علی
انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله و ما که اهل بیت پیغمبریم صلوات الله علیه و آله میگوییم امیدمندترین
آیت این آیت که و لسوف یعطیک ربک فترضی یعنی و هر آینه ارزانی خواهد داشت بتو پروردگار
تو ای محمد آنقدر که تو راضی شوی زیرا که پیغمبر صلوات الله علیه و آله تا یک کس از امت او در آتش
باشد راضی نخواهد بود و رضا او وقتی حاصل خواهد شد که جمیع امت او آمرزیده شوند و
بالجمله احادیثی که در باب شمول مغفرت و آمرزش الهی مر بندگان را و وفور رحمت او
بر ایشان وارد است بسیارست ولیکن ناچارست کسی را که امید برحمت او دارد

واو را چشم آن است که کیل پای او امر زیده شود از اقدام بعض اعمال صالحه که موجب
استعداد حصول آنست و فرو رفتن در گناه و معاصی که باعث زوال استعداد مذکورست
از وجا نکه جمیع همت او مصروف آن باشد و همگی اوقات او صرف آن شود چه بودن
آن نفعی بر امید و رجا مترتب نیست و بجز یاس و نا امیدی ثمره از ان حاصل نه مثلا کسی
که تخمی بیفشاند بر زمین و در وقت خود آب دهد آنرا و از ریگ و خاشاک پاک سازد و گیا
ههای بیگانه را که باعث فساد زراعت از ان دور کند و بعد از ان نشیند و انتظار برد کرم
الهی و لطف او را در باره خود و امید داشته باشد که وقت درو صد قفیز غله مثلا او را
حاصل خواهد شد این امید را ارباب عقل ممدوح میدانند و خوب می شمرند اما کسی که فرا
شغار خود سازد و مطلقا تحمل مشقت زراعت و تعب آن نشود و تمام سال همت بر آسایش و راحت
خود بگمارد و همگی اوقات خود را صرف هوا و هوس و لهو و لعب نموده باشد پس بنشیند و
انتظاری برده باشد که خدای تعالی از برای او زرعی خواهد رویانید و بواسطه او غله حاصل
خواهد ساخت و بی آنکه سعی و کدی در ان نموده باشد طمع آن داشته باشد که مثل آنچه از برای
آن کسی که تعب و روز در سعی و تعب و کد تمام گذرانیده است حاصل شده باشد از برای او
نیز بی انتها حاصل شود هیچ شک نیست که اینمعنی بر حماقت و فریب دادن خود محمول خواهد شد
نه بر رجا و امیدی که ممدوحست پس دنیا زراعت گاه آخرت است که الدنیا مزرعة الآخرة
و دل مومن زمینست و تخمی که در این کاشته میشود ایمان و طاعات و عبادات بمنزله آبیست
که بآن داده میشود و پاک ساختن نفس از اخلاق بد و صفات ذمیمه و باز داشتن آن از معاصی
و امور ناشایست بمنزله دور کردن سنگ ریزه و خاشاک از ان زمین و کندن گیاههای
بیگانه که باعث فساد زراعت و روز قیامت وقت درو است پس بر حذر باش از آنکه
شیطان ترا فریب دهد و بمحض رجا و امیدی که تعریف آن شنیدی تسلی نموده از عبادت
۸۷

باعمال صالحه و کردار پسندیده باز نیاید و نظر کن بر حال انبیا و اولیا و متقین که از اقدام
بطاعات و صرف عمر در عبادات متحمل شده اند و شب و روز خود را از ان فارغ نمیدانستند
ایا ایشان از رجا و امیدی که ما از رحمت و مغفرت حق تعالی حاصل نموده و مسرور شده ایم غافل
که بآن اکتفا نموده متحمل این قدر تعب و مشقت نشوند بلی بلکه مراتب شمول رحمت او مر بندگان
عاصی را و عموم آمرزش او از تو و امثال تو عالم تر بوده اند نهایتش چون میدانسته اند
که امید برحمت و مغفرت او بی اقدام بعمل صالح محض غرور و سفاهت است با وجود نهایت امید و رجا جمیع عمر خود را صرف طاعات
و عبادات میکرده اند و شب و روز خود را از ان فارغ نمیدانسته اند نسئل الله التوفیق والهدایة و نعوذ به من الخذلان و الغوایة

حدیث بیست و نهم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار شیخ ابو جعفر طوسی از شیخ مفید
علیه الرحمه از ابی القاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه که از ثقات اصحاب
حدیث و استاد شیخ مفید علیه الرحمه است و در فن فقه و حدیث مرتبه بزرگ داشته است
و تصانیف بسیار دارد و در سال سیصد و شصت و نه هجری بجوار رحمت ایزدی پیوسته
رحمه الله علیه از شیخ بزرگوار ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم بن هاشم از
پدر او ابراهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر که احوال ایشان سبق ذکر یافت از منصور بن حازم
که از ثقات راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم است علیهما السلام و فقیه و مصنف
کتب بود از امام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که قال رسول الله صلی الله علیه
و آله لا یمین لولد مع والده و لا للمملوک مع مولاه و لا للمرأة مع زوجها و لا نذر فی معصیة و لا یمین
فی قطیعة **شرح** کلام معجز نظام در ضمن آغاز و نمایش و انجام افاده میشود بر دو بخش
بخش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه فرموده است رسول خدای صلی الله علیه و آله
که نیست سوگندی مر فرزند را با وجود پدر و نه مر بنده را با وجود خداوند و نه مر زن را

با وجود شوهر یعنی سوگند فرزند بی اذن پدر که پدر در حیات باشد و سوگند زن شوهر دار بی اذن شوهر و سوگند بنده بی اذن خداوند منعقد نیست یا منعقد است و عمل بآن لازم نیست و باذن ایشان موقوف است علی اختلاف المذهبین در روایت نذر کردن بر امری که متضمن عصیان خدا باشد و سوگند خوردن در قطع صلهٔ رحم یعنی در امور که متضمن عصیان خدا باشد نذر نباید کرد و اگر واقع شود منعقد نیست و بر قطع صلهٔ رحم در رابطهٔ خویشان سوگند نباید یاد کرد و اگر کنند عمل بآن لازم نیست **بیان دویم** لا یمین یمین اینجا بمعنی سوگند است و در ماخذ اشتقاق آن سه قول است **اول** آنکه از یمین بمعنی قوت ماخوذست زیرا که بسوگند قوت می یابند بر فعل آنچه سوگند میخورند که آنرا بفعل آورند و بر ترک آنچه بر ترک آن سوگند یاد می کنند **دویم** آنکه مشتق از یمن بمعنی یمنت و برکت است بواسطهٔ حصول برکت و یمنت بذکر نام خدا که در ضمن آن متحقق است **سیوم** آنکه از یمین بمعنی دست راست ماخوذست بواسطهٔ آنکه در زمان پیش که سوگند میخورده اند دست راست خود را بدست راست کسی که بر دعوی او سوگند میخورده اند میداده اند و این سه قول را شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر خود که موسوم بمجمع البیان است ذکر کرده است و لولد مع والده و ولد اینجا اعم از آنست که پسر باشد یا دختر و والد اعم از آنکه آزاد باشد یا بنده اما اگر کافر باشد آیا حکم او درین باب حکم مسلم است یا نه تصریحی از علمای امامیه رضوان الله علیهم درین باب بنظر نرسیده و عموم حدیث اگرچه شامل کافر نیز هست ولیکن ممکنست که کافر بآیت رفع سبیل بیرون رفته باشد و آن این آیت است لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا یعنی نگردانیده است خدای تعالی کافران را بر مؤمنان سبیلی و لا لمملوک مع مولاه مراد مملوک بنده است خواه غلام باشد و خواه کنیز و مراد بمولا خداوند او خواه یکی باشد و خواه متعدد باشند و ظاهر آنست که مملوک نیز اعم باشد از آنکه کل او

۲۲

داشته باشد یا بعض و الله اعلم و لا للمرأة مع زوجها آیا متعه نیز درین حکم با زن شرکت دارد و او نیز اگر بی اذن متمتع سوگند یاد کند یا این حکم مخصوص زن دایمی است و آیا شرط است که شوهر بالغ باشد یا نه از اصحاب کلامی درین باب دیده نشده نهایتش ظاهر حدیث شمول است بتعمیم در مسئلهٔ دوم و تعمیم مذکور محل بحث است و نیز باید دانست که مطلقهٔ رجعیه در ایام عده که شوهر او را رجوع باو میرسد نیز درین حکم حکم زن دارد و لا نذر فی معصیة نذر در لغت بمعنی وعده است و در عرف اهل شرع لازم ساختن فعلی است یا ترک فعلی بر خود بگفتن صیغهٔ لله علی مشعر باو و فعل آن مفتوح العین است و در مضارعش ضم عین و کسر عین هر دو جایز است و لا یمین فی قطیعة مراد بقطیعه قطع صلهٔ رحم است و مراد از نفی آن نفی صحت آن یعنی سوگند بر قطع صلهٔ رحم صحیح نیست و منعقد نمیشود مثل آنکه کسی سوگند خورد که با پدر خود سخن نگوید یا با مادر خود معاشرت ننماید و میتواند بود که اراده کرده باشند حضرت صلوات الله علیه و آله بقطیعهٔ رحم آنچه شامل برادران دینی نیز باشد که در قطع ایشان نیز سوگند صحیح نباشد و الله اعلم **تنبیه اول** بباید دانست که نفیی که حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله درین حدیث فرموده اند سوگند فرزند را با وجود پدر و مملوک را با وجود خداوند و زن را با وجود شوهر میتواند بود که بر نفی صحت محمول شود و اراده کرده باشند حضرت بآن این معنی را که سوگند مذکور از ایشان صحیح نیست و در اصل منعقد نمیشود تا پیشتر از آن اذن پدر و مولی و شوهر ایشان حاصل نشود و اذنی که از ایشان بعد از سوگند ظاهر شود از معرض اعتبار ساقط است و میتواند بود که مراد نفی لزوم آن باشد که اصل سوگند منعقد باشد و هر یک از پدر و مولی و شوهر را میرسد که رفع آن کنند یعنی اگر تفویض آن کنند عمل بمقتضای آن واجب باشد و اگر تفویض نکنند نه و باین احتمال اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم مثل شیخ ابو القاسم مصنف شرایع الاسلام و غیر آن فتوی داده اند و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه نیز در کتاب

قواعد الاحکام مایل بآن شده واین قول را رجحان داده واستدلال کرده اند بر مطلب
مذکور بعموم آیاتی که دلالت بر وجوب وفای بسوگند دارد مثل قوله تعالی ولا تنقضوا الایمان
یعنی هرگاه در امری سوگند یاد کنید نقض آن مکنید و بر مقتضای آن عمل نمائید چه ظاهر آیت
عموم وجوب عمل بمقتضای سوگند است مگر جایی که دلیل اخراج آن نماید و دلیلی نیست
مگر در ماده که پدر یا مالک یا شوهر تفویض آن بکنند پس در غیر آن منعقد باشد و نفی که ازین
حدیث فهم میشود چنانچه مذکور شد همچنانچه احتمال نفی صحت دارد احتمال نفی لزوم نیز دارد
پس بر آن استدلال بر نفی صحت نتوان کرد و درین استدلال نظرست و وجه نظر بنا بر آنچه
مصنف دام ظله در حاشیه ذکر آن کرده آنکه یمینی که آیه مذکور دلالت بر وجوب عمل
بمقتضای آن دارد یمین صحیح است که شارع اعتبار آن کرده باشد و هیچ شک نیست
که بمذهب جمعی که اذن زوج و مولی را شرط میدانند یمین زوجه بی اذن زوج و یمین بنده
بی اذن مولی صحیح و منعقد نیست پس عموم ظاهر آیه بر ایشان حجت نتواند شد و بعضی متاخرین مذهب
اول را که عدم انعقاد سوگند است اختیار کرده اند و استدلال کرده اند باین حدیث زیرا که
معنی حقیقی نفی یمینی که منطوق این حدیث است نفی حقیقت یمین است و در اصول مقررست
که هرگاه بمعنی حقیقی محمول نتواند شد بر معنی مجازی حمل باید کرد که اقرب باشد بحقیقت
و اقرب بنفی حقیقت یمین نفی صحت آنست پس نفی یمین را که این حدیث دلالت
بر آن دارد بر نفی صحت حمل باید کرد نه بر نفی لزوم که از آن ابعدست و اگرچه قول ثانی مشهورترست
اما این قول از دلیل ظاهرترست والله اعلم و بباید دانست که خلاف مذکور در غیر سوگندیست
بر فعل واجب یا ترک حرام اما در سوگند بر فعل واجب یا ترک حرام هیچکس را در لزوم آن
بحثی نیست و در آنکه هیچ یک از پدر و مولی و شوهر را ولایت آن نیست که رفع آن کنند نیز
و مخفی نماند که نصی که در باب ولایت اولیای ثلثه در تفویض و عدم تفویض مذکور شد واردست

در بارهٔ یمین است و پس در بارهٔ نذر نصی وارد نیست و بعضی از متاخرین علمای امامیه
نذر را بر یمین حمل کرده اند و گفته اند که نذر آنجماعت نیز بی اذن ایشان منعقد نیست یا منعقدست
و لازم نه علی اختلاف القولین و دلیل ایشان درین حکم چندان وضوح ندارد بلی روایت
کرده است شیخ ابوجعفر طوسی در کتاب تهذیب حدیث از حسن بن علی که گفت گفتم بامام
موسی کاظم علیه السلام که ان لی جاریة حلفت فیها بیمین فقلت لله علی ان لا ابیعها ابدا فقال فِ
بنذرک یعنی براستی که مرا کنیزیست که سوگند یاد کرده ام و گفته ام که خدای راست بر من که او را هرگز نفروشم
امام علیه السلام فرمودند وفا کن مر خدای را بوعده که با او کرده و بنذر خود عمل نمای و شیخ شهید علیه الرحمه
در کتاب دروس بعد از آنکه این حدیث را نقل کرده گفته است که درین حدیث دقیقه ایست
و اراده کرده است بآن این دقیقه را که دلالت دارد بر آنکه نذر را نیز یمین می نامند پس از آن
استنباط توان کرد که نذر فرزند و بنده و زن نیز موقوف بر اذن پدر و مولی و شوهرست
بنا بر نصی که در باب توقف یمین ایشان بر اذن آنجماعت وارد شده و این تسمیه اگرچه
از کلام راوی فهم شد اما تقریر امام علیه السلام آنرا در وقت تلفظ امام علیه السلام است
بآن و تو میدانی که تقریر امام علیه السلام بر تسمیه مذکوره بر تقدیر تسلیم آن دلالت ندارد
بر آنکه تسمیه مذکور از روی حقیقت باشد چه جایزست که راوی بطریق مجاز استعمال کرده باشد
و تقریر حضرت بر مجازیت آن باشد نه بر حقیقت بودن بلکه ظاهر از کلام حضرت که فرمودند
بنذرک و تعبیر از آنچه راوی یمین نامیده است در کلام خود بنذر آنست که تنبیه بر رد آن باشد نه
تقریر آن و بالجمله امثال این دلایل ضعیفه را صلاحیت آن نیست که اثبات احکام شرعی بآن
توان نمود پس اولی آنست که بر آنچه ظاهر نص اقتضای آن دارد اقتصار شود والله اعلم بحقایق الامور
نمایش دوم بباید دانست که نذر که تعریفش سبق ذکر یافت بر دو قسمست مطلق و معلق
نذر مطلق آنست که بشرطی موقوف نباشد مثل آنکه روزهٔ فردا را نذر کند و بگوید لله علی ان اصوم غدا

یعنی خدا راست بر من که فردا روزه دارم بی آنکه شفای بیماری یا آمدن مسافری شرط و سازد
و یکی دیگر ان شفی مریضی یا ان قدم فلان من سفره فلله علی کذا و نذر معلق آنکه بامری از امور موقوف
باشد مثل ان شفی مریضی یا ان قدم مسافری فلله علی ان اصوم یوما یعنی اگر بیمار من شفا یابد یا فلان
مسافر من بیاید پس خدا راست بر من که یک روز روزه بدارم و کلام حضرت رسالت پناه
صلوات الله علیه و آله درین حدیث که لا نذر فی معصیة شامل هر دو قسم است چه نذر معصیت چنانچه
در ضمن نذر مطلق می تواند بود که متحقق شده باشد مثل لله علی ان اتزوج خامسة یعنی خدا راست
بر من که با آنکه چهار زن دارم زن دیگر که پنجم ایشان باشد بخواهم در ضمن نذر معلق نیز مشتوا
متحقق شد خواه معصیت مذکور شرط باشد و نذر جزا مثل ان شربت خمرا فلله علی ان اصلی رکعتین
یعنی اگر میسر شود مرا که شراب بخورم پس خدا راست بر من که دو رکعت نماز گذارم کاهی
که غرض زجر نفس از ان نباشد چرا که اگر غرض ان باشد نذر مذکور منعقد است بلا خلاف و خلف
آن موجب کفاره است و خواه معصیت جزا باشد و نذر شرط مثل ان شفی مریضی فلله علی ان اصوم
یوم العید یعنی اگر بیمار من شفا یابد پس خدا راست بر من که روز عید را که روزه اش حرام است
روزه دارم و سید مرتضی علیه الرحمه نذر مطلق را مطلقا صحیح نمیداند و حکم ببطلان آن کرده است
خواه معصیت باشد و خواه طاعت و گفته است که عرب از نذر نمی فهمد مگر چیزی را که معلق بشرطی
باشد چنانچه ثعلب که از ائمه لغت است تصریح بان کرده است و قرآن و سنت بر زبان ایشان
وارد است پس نذری که از قرآن و حدیث حکم بصحت آن شده می باید برین معنی محمول باشد
و آنکه از معنی لغوی بمعنی دیگر نقل شده باشد خلاف اصل است پس بی آنکه دلیلی دلالت
بران کند اعتبار ان نباید کرد و اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم درین مسئله با او خلاف
کرده اند و حکم کرده اند بآنکه نذر مطلق نیز صحیح است بچند دلیل اول اجماع علما بر صحت آن چنانچه
شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه نقل ان کرده دوم آنکه نذر در قرآن مجید مطلق وارد شده

و تقیید بشرط نیافته مثل قوله تعالی انی نذرت للرحمن صوما که بعد از آن که عیسی علیه السلام از مریم
در وجود آمد و او را نشسته در جوی پرجید نه و در کنار او گذاشتند با او این ندا رسید یعنی که ای
ای مریم از آدمیان یکی را از تو پرسد که این فرزند از کجاست بگوی بدرستی که من نذر کرده ام
از برای خدای تعالی روزه را یعنی خاموشی را چه روزه در شریعت ایشان ترک کلام بوده است
و قوله تعالی انی نذرت لک ما فی بطنی محررا و قوله تعالی یوفون بالنذر و یخافون
و اگر تقیید آن بشرطی لازم می بود در قرآن مطلق واقع نمی شد سیوم آنکه مطلق واقع شده
در کلام حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله که فرموده است من نذر ان یطیع الله فلیطعه
و من نذر ان یعصیه فلا یعصه یعنی کسی که نذر کرده باشد که اطاعت خدا نماید در امری باید وفا
بنذر خود کرده آن طاعت را بجای آورد و کسی که نذر کرده باشد که عصیان خدا کند نباید
که عصیان از و واقع شود اگر نذر مخصوص می بود بمشروط چنانچه مذهب سید مرتضی است الفاظ
مذکور مجرد نذر مناسب نمی بود بلکه می بایست گفته شود که فلیطع اذا حصل الشرط المعلق علیه یعنی باید
که وفا بان بکند گاهی که شرطی که نذر را بان معلق ساخته بحصول رسد چهارم ظاهر حدیث
صحیحی که ابی الصباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است و گفته است
سوال کردم از آنحضرت علیه السلام از مردی که گفته باشد علی نذر یعنی بر منست نذری آیا برو
باین گفتن امری واجب میشود حضرت فرمودند لیس النذر بشیء حتی یسمی شیئا لله صیاما او صدقة
او هدیا یعنی بنذر چیزی لازم نیست تا نام چیزی از برای خدا نبرد مثل روزه یا صدقه یا حج
چه امام علیه السلام مصحح نذر مجرد نام بردن روزه یا صدقه یا حج را ساخته اند و اگر شرط نیز
از جمله مصححات می بود اثر آن نیز ذکر میکردند انتهی خلاصه آنچه در استدلال برین مطلب
ذکر کرده اند بخاطر میرسد که هیچ یک از دلایل مذکوره امری نیست که بر سید مرتضی حجت تواند
بود و مخالفت بمذهبی که او اختیار کرده داشته باشد اما اجماعی که شیخ نقل کرده ظاهر

چه او حجاج را قبول نخواهد داشت و اما آیات ثلثه بواسطه آنکه زیاده برین دلالت
ندارد که نذر بر روزه داشتن و آزادی ما فی البطن و وفای بان وقتی یافته وحسن
که سید مرتضی علم الهدی حمل خواهد کرد آنرا برآنکه مشروط بشرط بوده زیرا که ما عدای نذر مشروط
پیش او نذر نیست و در آیات مذکوره تصریحی نیست بآنکه نذر مذکور از ایشان بی شرط واقع
شده و اما آیت اول بواسطه آنکه با آنکه حکایتست از آنچه در شریعت پیغمبر دیگر بوده زیاده برین
دلالت ندارد که مریم علیها السلام مامور شد بآنکه خبر دهد مردم را بآنکه نذر کرده است که روزه
دارد یعنی خاموشی اختیار کند و آنکه درین خبر ذکر شرط نکرده باشد تقاضای آن نمیکند
که در نذر خود نیز ذکر نکرده باشد و ثابت نشده است که صیغه نذر او همین کلام بوده تا آنکه توان گفت
که چون خالی از شرط مذکور شده و هر آینه است که شرطی در میان نباشد بلکه در بعض تفاسیر مذکور است
که کلام مذکور که کلام مذکور خبریست که او از نذر خود داده است که پیشتر ازو واقع شده
و اگر گویند نذر مذکور را زود بر خاموشی و عدم تکلم واقع شده بوده است پس اگر این کلام
صیغه نذر نباشد و خبر از آن نذر مذکور واقع شده باشد لازم می آید که مریم علیها السلام باین کلام
مخالفت نذر کرده باشد پس ناچار باید برین حمل کرد که نذر او عین این کلام بوده است
تا مخالفت نذر که لایق مرتبه او علیها السلام نیست لازم نیاید جوابش آنست که می تواند
بود که در وقتی که نذر کرده باشد که سخن نکند اخبار بنذر خود را استثنا کرده باشد یا آنکه بحکم که
او را تکلم باین کلام ضرورت شرع بود تا رفع تهمت ازو بشود و قوم او با وی گمان بد نبرند که آنکه
او سخن با ایشان نداد از روی عناد بود یا از نهایت شرمندگی و خجلت بود که از ایشان
داشت بواسطه کار بدی که ایشان باو گمان برده بودند و بعض مفسرین را اعتقاد آنست
که اخبار مذکور ازو بایما و اشارت واقع شده بوده است و اطلاق قول بران که در قرآن
واقع شده از روی مجازست و شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر مجمع البیان نقل کرده است

که مریم علیها السلام بعد از نذر مذکور اذن یافت از جانب حضرت عزت تعالی بآن قدر کلام بواسطه
رفع گمان قوم در حق او و بعد از آن خاموش شد و دیگر سخن نکرد و ثانی صریحست در آنکه کلام مذکور
صیغه نذر نبوده بلکه اخبار از نذر سابق بوده چنانچه گذشت و اما آیه دوم اگرچه احتمال دارد
که آن کلام که از زن عمران صادر شد صیغه نذر باشد نهایتش کلام مفسرین صریحست در آنکه
صدور کلام مذکور دعا ازو بعد از نذر بوده چنانچه صاحب کشاف میگوید روایت شده است
که زن عمران عقیم بود یعنی او را فرزند نمیشد تا آنکه پیر شد و از آن گذشت که دیگر احتمال حمل
بفرزند در و گنجد و وقتی در سایه درختی نشسته بود مرغی را دید که بچه خود را چینه میخوراند
او را آنحال خوش آمد نفس او مایل بفرزند شد و در مقام دعا در آمد و گفت اللهم ان لک علی
نذرا شکرا ان رزقتنی ولدا ان اتصدق به علی بیت المقدس فیکون من سدنته و خدمته یعنی
بار خدایا بدرستی که تراست بر من از روی شکر اگر روزی من کنی فرزندی که تصدق کنم
باو بر بیت المقدس که بجای کعبه ایشان بود تا از جمله مجاوران و خدمتکاران آن مکان شریف
باشد پس دعای او در معرض اجابت در آمد و مریم علیها السلام حامله شد تا اینجا بود ترجمه
کلام صاحب کشاف اگر گویند شیخ ابو علی طبرسی علیه الرحمه نیز روایت کرده است در کتاب
مجمع البیان جائی که تفسیر این آیت میکند از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق که آن حضرت
فرموده اند ان الله عز وجل اوحی الی عمران انی واهب لک ذکرا یبرئ الاکمه والابرص
ویحیی الموتی باذن الله وجاعله رسولا الی بنی اسرائیل فحدث امرأته بذلک وهی ام مریم علیها السلام
فلما حملت بها قالت رب انی نذرت لک ما فی بطنی محررا یعنی بدرستی که حضرت عزت جل
ذکره وحی فرستاد بعمران پدر مریم که بدرستی که من بخشیده ام مر ترا از پسری که بینا کرده باشد
بلطف نبوت نابینای مادر زاد را از علت کوری و پاک می ساخته باشد بدن مبروص را از داغ
پیسی و زنده میکرده باشد مردگان را بفرمان خدای تعالی و گردانیده ام او را رسول [illegible]

خود بر بنی اسرائیل یعنی فرزندان یعقوب چرا که اسرائیل نام یعقوب پیغمبر است علیه السلام پس
عمران این سخن را بزن خود که مادر مریم علیها السلام بود نقل کرد پس چون حمل گرفت او بمریم گفت
پروردگارا بدرستی که من نذر کردم برای تو که آنچه در شکم منست آزاد کرده شود از قید تعلقات
دنیا و خاص از برای تو بوده باشد و خدمت مسجد تو کند که بیت المقدس است و در آن
زمان خدمت مسجد قدس را بسیار بزرگ میداشته اند چنانچه درین زمان خدمت خانه
کعبه را و غیر فرزندان خود را برای آن کار نذر میکردند و در شریعت ایشان بر فرزندان انقیاد
والدین در امتثال این نذرها واجب بوده و این حدیث مشعر است باینکه این قول مادر مریم علیها السلام
صیغه نذر بوده و نذر دیگر از پیش نرفته بوده است و نبوده است چنانکه صاحب کشاف
میگوید چه بعد از اخبار آلهی ببخشیدن فرزند استدعای او از اینکه نذر که مفاد دعایست
کرده باو نسبت داده معنی ندارد جوابش آنست که درین آیه اشعاری برین معنی نیست چه در
زیاده برین دلالت نکرد که این قول از مادر مریم علیها السلام بعد از حمل او بمریم واقع بوده
و ازین فهم میشود که قبل از حمل از و این نذر واقع نشده بوده است و اخبار خدای تعالی
هم از ابخشیدن فرزند باو منافاتی بنذر مذکور که از زن او واقع شده باشد ندارد چه اخبار
مذکور بیان نبود که فرزند مذکور ازین زن حاصل خواهد شد و بر تقدیر علم زن او باینکه فرزند
از وی در وجود خواهد آمد میتواند بود که نذر مذکور را از پیش از اخبار مذکور واقع شده باشد
و بالجمله درین آیه هیچ وجه دلالت نیست بر امری که منافات داشته باشد بمذهب سید مرتضی
علم الهدی و اما آیه سیوم ذکر آن در مقام استدلال بر مطلب مذکور بغایت عجیب است
زیرا که آیه دلالت ندارد مگر بر مدح وفای بنذر و حال آنکه نذری که سبب نزول این آیه
بوده است مشروط بشرط بوده است باتفاق جمیع است و وجه آن مشهورتر است
ازانکه احتیاج بذکر داشته باشد ولیکن ما بواسطه ترک حسن باسامی جمعی که آیه مذکوره

بلکه سوره که این آیه در آن سوره است در شان ایشان نازل است ذکر آن میکنیم قاضی بیضاوی
در تفسیر خود از ابن عباس نقل کرده است که امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیمار شدند
و رسول خدای صلوات الله علیه و آله بعیادت ایشان آمدند در میان جمعی پس ایشان روی بامیر المؤمنین
علیه السلام آورده گفتند یا ابا الحسن چه شود که نذری بواسطه به شدن فرزندان خود بکنی
پس حضرت امیر و فاطمه علیهما السلام و فضه کنیز ایشان نذر کردند که اگر ایشان ازین بیماری
شفا یابند هر کدام سه روز روزه بدارند و هیچ چیز با ایشان نبود که قوت ایشان تواند شد
پس امیر المؤمنین ع از شمعون خیبری سه صاع جو قرض کرد و فاطمه علیها السلام صاعی را
ازان بدست مبارک آرد کرد و پنج قرص نان بخت پس چون وقت افطار شد نانهای
مذکور را پیش خود گذاشتند که بآن افطار نمایند که مسکینی بر ایشان وارد شد و از ایشان دریوزه
قوتی کرد پس الطعام او را بر خود اختیار کردند و آن پنج قرص نان را بسائل دادند و آن شب را
بی آنکه در آن سوای دمی آب چیزی تناول کرده باشند بروز آوردند و روزش باز روزه
گرفتند چون شام شد و طعامی که بدستور روز گذشته ترتیب داده بودند پیش خود گذاشتند
که بآن افطار نمایند یتیمی آمد و طعامی از ایشان خواست همه را باو داده خود بهمان بدم آبی اکتفا
کردند تا روز دیگر شد و ایشان بر همان نسبت بروزه آن قیام نموده وقت افطار آنرا
صرف بقیه قوت که داشتند نمودند که باز اسیری بر در ایستاد و چیزی طلب کرد و ایشان
بر همان منوال روزهای گذشته سلوک داشتند پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و این
سوره را بر پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرود آورد تا اینجا ترجمه کلام قاضی بیضاوی بود در تفسیر
خود و اما استدلال بحدیث من نذر ان یطیع الله فلیطعه اگر بیانی که در انطباق آن بر مدعا گذشت
تمام شود هر آینه دلالت خواهد کرد برآنکه نذر مشروط مشروع نباشد چنانکه بعد از تامل صادق
ظاهر میشود و شما بآن قایل نیستید پس آنچه جواب شما شود از آن جواب ما نیز میتواند بود باآنکه

سید مرتضی علیه الرحمه چنانچه سبق ذکر یافت در فتوی خبر احاد را حجت نمیداند و
بدلیل آن عمل نمیکند پس امثال این اخبار بر و حجت نتواند شد و حدیثی که ابن ابی الصباح کنانی
روایت کرده سید مرتضی نیز حکمی که از آن مستفاد میشود قایلست بی زیاده بر آن از آن فهم
نشد که نام بردن عبادتی که متعلق نذرست از جمله مصححات نذرست چنانچه حتی که از برای انتهای
غایت اشعار بآن دارد و از آن معلوم نشد که چیزی دیگر مصحح نذر نیست پس میتواند بود
که نام بردن عبادت مصحح آن باشد و دیگر مصححات نیز داشته باشد مثل تعلیق بشرط و غیر آن
و بسا باشد که استدلال کنند بر مطلب مذکور که صحت نذر مطلق است بحدیثی که روایت
کرده است آنرا شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه از منصور بن حازم از امام جعفر صادق علیه السلام
که اذا قال الرجل علی المشی الی بیت الله و هو محرم بحجة او علی هدی کذا و کذا فلیس بشیء حتی یقول لله
علی المشی الی بیته او یقول لله علی هدی کذا و کذا ان لم افعل کذا و کذا یعنی اگر بگوید شخصی
که بر منست پیاده رفتن بخانهٔ خدای بقصد بجای آوردن حج یا بر منست که این و این هدی
با خود ببرم بر او از قول مذکور چیزی لازم نمیشود تا آنکه نگوید خدا راست بر من پیاده رفتن بخانه
او یا بگوید خدا را بر منست این هدی و این هدی اگر بفعل نیاورم این را و این را بواسطهٔ
آنکه حضرت درین حدیث بیان کرده است نذر مطلق را بآنکه بگوید لله علی المشی الی بیته و نذر
معلق را بآنکه بگوید لله علی هدی کذا و کذا ان لم افعل کذا و کذا پس هر دو قسم صحیح باشند و مخفی
نخواهد بود که همچنانچه این حدیث احتمال این معنی دارد که مذکور شد احتمال معنی دیگر نیز دارد
و آن آنست که قول حضرت که ان لم افعل کذا و کذا قید مجموع هر دو نذر باشد باهم و بنذر
آخر اختصاص نداشته و مع قیام الاحتمال بطل الاستدلال انجام باید دانست که متعلق
یمین یعنی امری که سوگند بر آن میخورند خواه فعل باشد و خواه ترک میباید در وقت سوگند
خوردن رجحان و بهتری داشته باشد بحسب آخرت مثل غسل جمعه و روزه عرفه و ترک خوردن

۶۲

برنت جیب و خوابیدن بعد از نماز صبح و امثال آن از افعال مستحبه و مکروهه یا بحسب دنیا
مثل پوشیدن ثیاب فاخر و خوردن طعام لذیذ و ترک مباشرت عجایز و مبالغت الوانی
و آنچه مانند آن باشد یا آنکه متساوی الطرفین باشد یعنی فعل و ترک آن در مرتبه مساوی باشند
و هیچکدام بر دیگری رجحان نداشته باشد مثل افعال مباحه که فعل و ترک آن بحسب دنیا مساوی
باشد و سوگند بر امر مرجوح یعنی بر فعلی که ترکش بهتر و رجحان داشته باشد مثل افعال مکروهه
یا بر ترکی که فعلش راجح باشد مثل امور مستحبه منعقد نیست و اگر امور مذکوره در وقت سوگند
رجحان اخروی یا دنیوی داشته باشد متساوی الطرفین باشد و بعد از آن مرجوح شود نزد
علمای ما رضوان الله علیهم در حین مرجوحیه مخالفت سوگند جایزست و اگر باز مرجوحیه مذکوره
زایل شود در حکم سوگند رفتن واجب و برین قیاس چون مرجوحیه عود نماید جایز و چون زایل شود
واجب و اما متعلق نذر را آیا همان حکم دارد یا نه مشهور میان علمای اصحاب ما آنست که در
نذر لازمست که متعلق آن رجحان و بهتری بحسب آخرت داشته باشد خواه فعل باشد مثل
سنت و خواه ترک باشد مثل مکروه پس نذر مباح صحیح نباشد مگر نزد بعضی که نذر را نیز درین
حکم مثل یمین دانسته اند کسی نگوید که کسی که نذر کند صدقه را بخصوص دیناری مثلا واجب
میشود بر و تصدق بخصوص همان دینار و حال آنکه خصوصیت مذکور را رجحانی نیست نه در دین
و نه در دنیا پس رجحان در نذر نیز شرط نباشد بواسطهٔ آنکه منع و رد درین فرض صدقه بدیناری
خاص است نه نفس تخصیص و هیچ شک نیست که تصدق بدینار خاص قبل از نذر رجحان
داشته است بر ترک آن بی آنکه تبدیل یابد بدینار دیگر و اگر فرض کنیم که کسی نفس تخصیص را
نذر کرده باشد مثل آنکه دیناری بر و واجب باشد که تصدق کند نذر کند که این واجب مذکور را
در ضمن فلان دینار خاص بعمل آورد باز صحیح خواهد بود بهمین معنی زیرا که صادق است
بر آنکه فعلش بر ترک فی الجمله رجحان دارد و آن ترک مطلق است بی آنکه بدل باشد فتدبر

شرح حدیث از مصنف دام ظله وجه تعدد را در حاشیه برین وجه ایراد کرده است که رجحان
مذکور رجحان نفسی نیست تا تمام است و کم باشد پس مراد این باشد که جمعی که قایل بلزوم رجحان اند
متعلق نذر شده اند رجحان آن را بر ترک مطلق میخواهند و در ماده مذکور فعل منذور
قبل از نذر بر ترک مطلق رجحان ندارد بلکه لا الی بدل رجحان دارد پس نقض مذکور بر
ایشان وارد باشد یا این باشد که رجحان مذکور من حیث الخصوصیه در صحت خصوص
در رجحان مذکور بر تقدیر تسلیم هیچ دخلی نیست و بی ملاحظه آن نیز ثابت و در ماده
مذکور من حیث الخصوصیه متعلق نذر واقع شده است پس نقض وارد باشد انتهی کلامه

حدیث بیست و ششم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن یحیی
از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم از ابن محبوب که احوال ایشان
در صدر حدیث سیزدهم مذکور شد از عبد الرحمن بن الحجاج که گفت شنیدم از ابن ابی لیلی
که با اصحاب خود حکایت میکرد و میگفت قضی امیر المؤمنین علی علیه السلام بین رجلین
اصطحبا فی سفر فلما ارادا الغداء اخرج احدهما من زاده خمسة ارغفة و اخرج الآخر ثلثة ارغفة فمرّ بهما
عابر سبیل فدعواه الی طعامهما فاکل الرجل معهما حتی لم یبق شیء فلما فرغوا اعطاهما العابر
ثمانیة دراهم ثواب ما اکل من طعامهما فقال صاحب الثلثة ارغفة لصاحب الخمسة ارغفة اقسمها
نصفین بینی و بینک و قال صاحب الخمسة لا بل یاخذ کل واحد منا من الدراهم علی عدد ما اخرج
من الزاد قال فاتیا امیر المؤمنین علیه السلام فی ذلک فلما سمع مقالتهما قال لهما اصطلحا فان
قضیتکما دنیة فقالا اقض بیننا بالحق قال فاعطی صاحب الخمسة ارغفة سبعة دراهم و اعطی صاحب الثلثة
ارغفة درهما و قال الیس اخرج احدکما من زاده خمسة ارغفة و اخرج الآخر ثلثة فقالا نعم قال
الیس اکل معکما ضیفکما مثل ما اکلتما قالا نعم قال الیس اکل کل واحد منکما ثلثة ارغفة غیر ثلث

قالا نعم قال الیس اکلت انت یا صاحب الثلثة ثلثة ارغفة غیر ثلث و اکلت انت یا صاحب
الخمسة ثلثة ارغفة غیر ثلث و اکل الضیف ثلثة ارغفة غیر ثلث الیس بقی لک یا صاحب الثلثة
ثلث رغیف من زادک و بقی لک یا صاحب الخمسة رغیفان و ثلث و اکلت ثلثة غیر ثلث فاعطاهما
لکل ثلث رغیف درهما و اعطی صاحب الرغیفین و ثلث سبعة دراهم و اعطی صاحب الثلثة
ارغفة درهما یعنی حکم نمود روزی امیر المؤمنین علیه السلام میان دو مرد که در سفری
باهم رفیق بودند و چون اراده خوردن غذائی باهم نمودند یکی از ایشان پنج قرص نان از
توشه خود برآورد و دیگری سه قرص نان پس برایشان راهگذری وارد شد و ایشان او را
بر سر سفره خود دعوت کردند او دعوت ایشان را اجابت کرده با ایشان بنان
خوردن مشغول شد تا چیزی از آن نانها باقی نماند پس چون از نان خوردن فارغ شدند
آن مرد راهگذری بازای آنچه از نان ایشان خورده بود هشت درهم برآورد و بایشان داد
پس رفیقی که صاحب سه قرص نان بود گفت برفیقی که پنج قرص نان برآورده بود که این درهمها
دو قسم برابر کن میان ما و خود و صاحب پنج قرص نان گفت نه بلکه هر کدام بعدد نانی که از
توشه خود برآورده ایم زر میگیریم یعنی من پنج درهم برمیدارم و تو سه درهم بردار راوی
گوید چون میان ایشان بر سر این تقسیم نزاع شد هر دو مرافعه خود را پیش حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام آوردند که میان ایشان براستی حکم نماید پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام چون سخن هر دو را شنید و بر حقیقت قصه ایشان اطلاع یافت بایشان گفت
باهم صلح کنید که قضیه شما سهل است و قابلیت نزاع ندارد ایشان قبول نکردند
و گفتند حکم کن میان ما براستی که ما بغیر از آن راضی نمیشویم راوی گوید حضرت امیر چون دید
که میان ایشان سازگاری نمیشود در مقام تقسیم آن بر ایشان درآمد و هفت درهم از آن هشت
بصاحب پنج قرص نان دادند و یک درهم بصاحب سه قرص نان و چون ایشان از آن تقسیم

متعجب یافتند فرمودند بایشان که یکی از شما پنج قرص نان براورده بود و دیگری سه قرص
نان گفتند بلی فرمودند که مهمان شما هم از انچه هر یک از شما خورده است با شما خورده گفتند
بلی گفت نه هر یک از شما سه قرص نان خورده است الا ثلثی گفتند بلی گفت نه تو ای صاحب سه قرص
نان سه قرص نان خورده الا ثلثی و نه تو ای صاحب پنج قرص سه قرص خورده الا ثلثی و نه مهمان شما
سه قرص نان خورده است الا ثلثی و نه باقی ماند از برای تو ای صاحب سه قرص از انکه از نزد
خود براورده بودی ثلث قرص و از برای تو ای صاحب پنج قرص نان دو قرص و ثلثی پس
او داد بشما در عوض انچه از نان شما خورده بود بازای هر ثلث قرصی یک درهم پس بصاحب
پنج قرص که دو قرص و ثلثی از نان او خورده است که عبارت از هفت ثلث باشد هفت
درهم داده باشد و بصاحب سه قرص نان که ثلث قرصی را از و خورده بود یک درهم جامع
این اوراق گوید که امثال این قضایای غریب و احکام عجیب که از امیر المؤمنین علیه السلام
واقع شده بسیار است و کتاب تهذیب الاحکام و کلینی و کتاب من لا یحضره الفقیه بر بعضی
از ان اشتمال دارد و بعضی علما کتاب بزرگی درین باب نوشته اند که نهایت بسط دارد
و من ان کتاب را در خراسان دیده ام در تاریخ نهصد و هفتاد و دو از هجرت

حدیث بیست و نهم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب
از احمد بن محمد بن خالد که احوال ایشان سبق ذکر یافت از عثمان بن عیسی از کسی که او ذکر کرد
از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که گفت جاء رجل موسر الی رسول الله صلی الله
علیه وآله نقی الثوب فجلس الی رسول الله صلی الله علیه وآله فجاء رجل معسر درن الثوب فجلس الی
جنب الموسر فقبض الموسر ثیابه من تحت فخذیه فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله اخفت ان یمسک
من فقره شیء قال لا قال فخفت ان یصیبه من غناک شیء قال لا قال فخفت ان یوسخ ثیابک قال

لا قال فما حملک علی ما صنعت فقال یا رسول الله ان لی قرینا یزین لی کل قبیح ویقبح لی کل حسن وقد
جعلت له نصف مالی فقال رسول الله صلی الله علیه وآله للمعسر اتقبل قال لا فقال له الرجل لم قال اخاف
ان یدخلنی ما دخلک شرح کلام بلاغت روش در ضمن دو سخن سخن اول خلاصه
کلام امام علیه السلام انکه آمد مرد مالداری پیش رسول خدای صلی الله علیه وآله که رخت پاکیزه
پوشیده بود و نزد آنحضرت نشست پس مرد مفلسی که رخت او چرکین بود آمد و در پهلوی
او قرار گرفت چون مرد مالدار بران مطلع شد رخت خود را جمع کرده بزیر رانهای خود
درآورد که بر رخت او نخورد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله از روی ملامت باو خطاب
کرده فرمودند ترسیدی که چیزی از فقر و چیزی او دامن گیر تو شود گفت نه فرمودند ترسیدی
که از غنا و ثروت تو چیزی باو عاید گردد گفت نه فرمودند ترسیدی که رخت تو چرکین شود گفت
نه فرمودند پس چه چیز ترا برین داشت که خاطر او را آزرده کردی گفت ای رسول خدای
[illegible] که مرا همراهی است که بنظر من هر قبیحی را زینت میدهد و خوب وا مینماید و هر خوب
را قبیح میسازد و بد وا مینماید و من بازای قباحتی که باغوای او از من سر زده نصف مال خود را
باو دادم پس رسول خدای صلی الله علیه وآله بآن مرد مفلس گفتند قبول میکنی از وانچه بازای کسر
خاطری که از و بتو رسید بتو میدهد گفت نه آن مرد مالدار گفت چرا گفت میترسم که انچه در نفس تو در
آمده است که باعث اقدام باین عمل شد در نفس من در اید سخن دوم فجلس الی رسول الله صلی الله
علیه وآله الی درین فقره بمعنی مع است چنانچه در کریمه من انصاری الی الله بنابر انچه بعضی
مفسرین گفته اند بران وجه استعمال یافته یا بمعنی عند است چنانچه درین بیت که شعر یکی از فصحای
عرب است واقعست که شعر بلا سبیل الی الشباب فذکره اشهی الی من الرحیق السلسل
یعنی ایا راه بجوانی هست که بدست توانم آورد آنرا هر آینه یاد آن خوشتر آید در ترست نزد من
از شراب نیکوی خوشگوار و میتواند بود که همان در معنی خود مستعمل باشد بتضمین معنی توجه در جلس یعنی

مجلس مثنوعجالی رسول الله صلی الله علیه و آله و در نخ الثوب بدرین بفتح دال و کسر رای بی نقطه صفت مشبه است از درن بفتح دال و را که بمعنی وسخ و چرک است فیقص الموسر تیابه من تحت فخذیه می تواند بود که راجع بموسر باشد یعنی موسر جمع کرد رخت خود را و در زیر رانهای خود درآورد تا بر رخت معسر ملاصق نشود و میتواند بود که راجع بمعسر باشد یعنی موسر رخت خود را که وقت نشستن معسر زیر رانهای او درآمده بود از زیر رانهای او برآورد و جمع نمود تا چرکن نشود و من در من تحت فخذیه بر تقدیر اول بمعنی فی است یا من زایده است چه بمعنی خود چنانچه ظاهرست موافقت بان محل ندارد و بر تقدیر ثانی از برای ابتدای غایت است و در معنی خود مستعمل و لیکن ظاهر است که ضمیر مذکور راجع باشد بموسر چنانچه مرشد باشد قول حضرت که گفت آن توانگر یا نیک چرا اکر از این کلام ملامت شدید مر مخاطب را و تنبیه او بران که خوف مذکور گنجایش ندارد و قطعا که اگر رخت موسر در زیر رانهای معسر درآمده بوده است گنجایش ترس مذکور بوده است پس ملامت و تنبیه مذکور مناسب نباشد ان لی قرینا یزین لی کل قبیح مراد بقرین شیطان است یعنی مرا همنشینی که مرا شیطانیت که اغوای من میکند و بد را در نظر من خوب وا مینماید تا بعمل آورم و مستوجب ملامت شوم و خوب را در کسوت بد در می آورد تا از ان اجتناب نمایم و از اجر آن محروم مانم و این فعل شنیع که از من در خدمت تو سر زد از جملهٔ اغوا و راه بد بری او بود مر اقد جعلت له نصف مالی یعنی در مقابل انچه از من نسبت باو صادر شد نصف مال خود را باو دادم تا تدارک خاطر او بشود و نفس مرا زجری بوده باشد که دیگر این قسم عمل از و سر نزند قال اخاف ان یدخلنی ما دخلک یعنی می ترسم که انچه از کبر و غرور و بزرگی جستن بر مردم و حقیر داشتن فقرا و سایر اخلاق ذمیمه که از لوازم مال و مالداریست و در تو پیدا شد در نفس من درآید و من نیز بآن مبتلا شوم والله الهادی و علیه التکلان

حدیث سی ام

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق ثقة الاسلام محمد بن بابویه قمی رحمه الله از حمزة بن محمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام که گفت روایت کرده است برای من ابو عبد العزیز بن محمد بن عیسی ابهری که گفت برای من ابو عبد الله محمد بن زکریا جوهری بصری که گفت برای من شعیب بن واقد که گفت روایت کرد برای من حسین بن زید از امام بحق امام جعفر صادق علیه السلام از ابای بزرگوار خود صلوات الله علیهم اجمعین از امام الموحدین علی بن ابی طالب علیه السلام که قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن الاکل علی الجنابة فانه یورث الفقر و نهی عن تقلیم الاظافیر بالاسنان و قال لا تجعلوا المساجد طرقا حتی تصلوا فیها رکعتین و نهی ان یبول احد تحت شجرة مثمرة او علی قارعة الطریق و نهی ان یبول الرجل و فرجه باد للشمس او القمر و قال اذا دخلتم الغائط فتجنبوا القبلة و نهی ان یدخل الرجل فی سوم اخیه المؤمن و نهی ان یکثر الکلام عند المجامعة و قال منه یکون خرس الولد و نهی ان تتکلم المراة عند غیر زوجها و غیر ذی محرم منها اکثر من خمس کلمات مما لا بد لها منه و نهی عن الشرب فی آنیة الذهب و الفضة و نهی عن لبس الحریر و الدیباج و القز للرجال و اما النساء فلا باس و قال صلی الله علیه و آله لعن الله الخمر و عاصرها و غارسها و شاربها و ساقیها و بایعها و مشتریها و آکل ثمنها و حاملها و المحمولة الیه و قال صلی الله علیه و آله من شربها لم تقبل له صلوة اربعین یوما و ان مات و فی بطنه شیء منها کان حقا علی الله ان یسقیه من طینة خبال و هو صدید اهل النار و ما یخرج من فروج الزناة فیجمع ذلک فی قدور جهنم فیشربه اهل النار فیصهر به ما فی بطونهم و الجلود و نهی عن ضرب وجوه البهایم و نهی ان یقول الرجل للرجل لا و حیوتک و حیوة فلان و نهی عن الکلام یوم الجمعة و الامام یخطب و نهی ان یستعمل اجیر حتی یعلم ما اجرته و نهی ان یختال الرجل فی مشیته و قال النبی صلی الله علیه و آله من عرضت له فاحشة او شهوة فاجتنبها من مخافة الله عز و جل حرم الله علیه النار و آمنه من الفزع الاکبر و انجز له ما وعده فی کتابه فی قوله تعالی و لمن خاف مقام ربه جنتان و من ملأ عینه من حرام ملأ الله عینه یوم القیمة من النار الا ان یتوب و یرجع و نهی عن الغیبة و قال صلی الله علیه و آله من اغتاب امرأ مسلما بطل صومه

نماقص وضوء او و جاء یوم القیمة تفوح من فیه رائحة انتن من الجیفة یتاذی به اهل الموقف و قال علیه
السلام و آله من ذرفت عیناه من خشیة الله کان له بکل قطرة قطرت من دموعه قصر فی الجنة مکلل بالدر
والجواهر فیه ما لا عین رات و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر و قال صلی الله علیه و آله لا تحقروا
شیئا من الشر و ان صغر فی اعینکم و لا تستکثروا الخیر و ان کثر فی اعینکم و قال صلی الله علیه و آله لا کبیرة
مع الاستغفار و لا صغیرة مع الاصرار **شرح** کلام معجز نظام در ضمن آغاز و شش نمایش
و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول** خلاصه کلام حضرت امیر علیه السلام آنکه نهی کرده است
رسول خدای صلی الله علیه و آله از خوردن چیزی در حال جنابت بواسطه آنکه موجب فقر است و درویشی
می آورد و نهی کرده است از گرفتن ناخن به دندان و فرموده است که مگردانید مسجدها را راه
خود مگر آنکه بگذارید در آن دو رکعت نماز و نهی کرده است از آنکه بول کنید در زیر درختان میوه
دار یا بر میان جادهای راه که محل عبور مردم است و نهی کرده است از آنکه بول کند شخصی و عورت او
پیدا باشد بجانب قرص آفتاب یا ماه و فرموده است که هرگاه داخل طهارت خانه شوید باید که از
جهت قبله یکجانب بگردید و چنان بنشینید که روی بقبله باشید یا پشت بقبله و نهی کرده است
از آنکه داخل شود شخصی در سوم برادر مؤمن خود برین وجه که اراده نماید خریدن چیزی را که دیگری در
مقام خریدن آن در آمده است یا فروختن چیزی بمشتری که قرار خریدن آن چیز از شخص
دیگر داده است و نهی کرده است از سخن کردن بسیار هنگام مجامعت و فرموده است که گنگی
فرزندان از آن بهم میرسد و نهی کرده است از آنکه زنی نزد غیر شوهر خود یا کسی که محرم او باشد سخن کند
زیاده بر پنج کلمه که ناچار باشد او را از آن و نهی کرده است از خوردن و آشامیدن در ظروف
طلا و نقره و نهی کرده است مردان را از پوشیدن حریر و دیباج و اما زنان را حرجی نیست از
پوشیدن آنها و فرموده است صلوات الله علیه و آله که لعنت کرده است و از رحمت خود دور
داشته حضرت عزت شراب را و کسی را که شراب افشرده و کسی را که درخت انگور بقصد شراب

میکارد و کسی را که مباشر شرب آن میشود و ساقی آن را و فروشنده آن را و کسی که آنرا بخرد و کسی
که بهای آنرا صرف خورش خود نماید و بردارنده آنرا و کسی را که بجهت او برمیدارند و فرموده است
کسی که مباشر شرب آن میشود قبول نمیشود نماز او تا چهل روز و اگر بمیرد و چیزی از شراب در شکم او باشد
بر خدای تعالی لازم است که بخوراند او را روز قیامت شربت فساد را که عبارت از ریم تن دوزخیانست
و آنچه از فرج زنان زانیه برمی آید و جمع میشود آنرا در دیگهای دوزخ که چون اهل دوزخ تشنه شوند
آنرا بجای آب بیاشامند و گداخته شود بسبب آن جمیع آنچه در شکمهای ایشانست و پوستهای
بدن ایشان و نهی کرده است از زدن روی چهارپایان و نهی کرده است از آنکه بگوید شخصی بشخصی
که لا و حیوتک و حیات فلان یعنی قسم خورد بزندگی چیزی که بگوید نه بحیات و زندگی تو یا بزندگی فلان
و نهی کرده است از سخن کردن در روز آدینه وقتی که خطیب بخواندن خطبه قیام داشته باشد
و نهی کرده است از آنکه مزدور را بکار فرمایند تا نداند که مزدوری او چند است یعنی اول قرار مزد
او باید داد و بعد از آن باید کار فرمود و نهی کرده است از آنکه تکبر نماید در رفتار خود و بطریق
ارباب تکبر راه روند و فرموده است پیغمبر صلوات الله علیه و آله که کسی که کار بدی او را پیش آید
که از جانب شرع تجویز آن نشده باشد یا شهوتی دست دهد او را بواسطه ترس خدای تعالی
از آن اجتناب نماید حرام میگرداند خدای تعالی بر و آتش دوزخ را و ایمن میسازد او را از فزع
اکبر که عبارت از روز عرض اعمال یا وقت انقطاع آجال است و وفا میکند باو آنچه باو وعده کرده است
در کتاب خود جایی که فرموده است **و لمن خاف مقام ربه جنتان** یعنی از برای کسی که بترسد از موقف
پروردگار خود که بندگان را آنجا در برابر او وا میدارند یا از ایستادن نزد پروردگار خود تا
کردار خود را بعرض رساند علی اختلاف التفسیرین دو بهشت آماده است بهشت عدن و بهشت
نعیم که یکی را بسبب ایمان و عقاید درست مستحق میشود و دیگری را بسبب قیام باعمال صالحه و
کردار نیک یا یکی را بسبب اعمال صالحه و دیگری را بسبب اجتناب مناهی و ترک معصیتها یا

در مقابل عمل باو میدهند و دیگری را بمحض تفضل و موهبت بآن کی الحکت الثناد روح او مغرز میدارد
و دیگری را بسبب التیام جسم که عبارت از جهت روحانی و جهت جسمانی باشد علی اختلاف
التفاسیر و کسی که پر کند چشمهای خود را از حرام و بر چیزی که دیدن آن او را روا نیست نظر کند
پر میگرداند خدای تعالی روز قیامت چشم او را از آتش مگر آنکه توبه کند و از آن رجوع نماید و نهی کرده
از غیبت کردن و فرموده است صلوات الله علیه و آله که کسی که غیبت کند مسلمانی را هر آینه باطل
میشود روزه او و وضوی او می شکند و در می آید بعرصه گاه قیامت با بوی فاحی زشت تر
از بوی مرده بوی آن که اهل عرصات از آن نهایت ایذا داشته باشند و فرموده است صلوات الله
علیه و آله که کسی که اشک ریزاند چشمهای او از ترس خدای تعالی هر آینه بوده باشد او را بهر قطره
که از اشک او حاصل میشود قصری در بهشت مرصع بدر و جواهر که چشم هیچ بیننده مثل آن ندیده
باشد و گوش هیچ شنونده مانند آن نشنیده و ادراک هیچ بشری بآن نرسیده و فرموده است
صلوات الله علیه و آله که حقیر مدارید شر را و اگر چه در چشم شما خورد و کم نماید و بسیار مدانید خیر را و اگر
در چشم شما بسیار نماید و فرموده است صلوات الله علیه و آله که نیست کبیره با استغفار و نیست
صغیره با اصرار یعنی هر کبیره که بعد از ارتکاب آن استغفار نماید و توبه کند مغفور و آمرزیده است
و هر صغیره که بر آن اصرار نماید و قصد مکرر بعمل آوردن آن داشته باشد کبیره میشود متن
دوم حتی تصلوا فیها رکعتین حتی اینجا از برای انتهای غایت است یعنی تعیین نهایت فعل بمعنی الی و از
برای استثنا و سوی کردن ما بعد خود است از ما قبل بمعنی الا و آمدن حتی چنانچه بمعنی الی شایعست
بمعنی الا نیز در میان عرب مشهور است و بسیار استعمال یافته چنانچه شاعر گوید شعر لیس العطاء من الفضول سماحة
حتی تجود و ما لدیک قلیل یعنی نیست بخشش از زیادتی جود کسی مگر آن که بوقت ناداری و بنابر کلام
بر تقدیر اول که حتی بمعنی الی باشد آنست که راه ساختن مساجد بر شما مکروه است تا وقتی که دو رکعت
نماز در آن بجای آورید و بعد از آن کراهت آن زایل میشود و بر تقدیر ثانی آنکه راه ساختن

مساجد مکروهست مگر آنکه دو رکعت نماز کنید در آن و هر دو معنی اگر چه نزدیک بهم است
اما اندک تفرقه میان ایشان هست چنانچه بعد از تامل بظهور میرسد مترجم مراد مصنف از خلل
بتفرقه مذکور غالبا آنست که بر تقدیر دوم اگر کسی قصد گذاردن دو رکعت نماز کند و مسجد را راه
سازد و در اثنای عبور نماز مذکور را بجای آرد در راه ساختن مذکور از وجه مکروه بعمل نمی آید چه پیش
از ادای نماز و نه بعد از آن و بر تقدیر اول تا نماز نگذارده فعل مذکور از وجه مکروه بعمل می آید و چون
نماز گذارد و بر وجه مباح بی کراهت چنانچه اگر خواهد مکروه از و بعمل نیاید می باید مقارن داردن ادای
نماز را با ابتدای دخول خود در جزو اول مسجد اما اگر قصد آن نکند بر هر دو تقدیر اباحت مخصوص بعبور
بعد از نماز است چنانچه بعد از رجوع بمعنی الی و الا وضوح می یابد و اذا دخلتم الغایط الغایط بکسر یا در اصل
بمعنی زمین هموار نکون است که اسکان بادیه صحرا نشینان اغلب در وقت قضای حاجت بآنجا میرفتند
و مراد اینجا بیت الخلاءات بهر وضع که باشد فی سوم اخیه خلاف شرع است میان علما در آنکه نهی از
دخول در سوم برادر مومن که درین حدیث واقع شده یعنی که در بخش اول مذکور شد از برای تحریم است
و دلالت بر حرام بودن آن دارد یا نهی تنزیهیست و مفاد آن کراهت است و علی ای حال
حرمت یا کراهت دخول مذکور که اینست که دخول مذکور را از روی التماس واقع نشود اما اگر از کسی
که در سوم او داخل میشود التماس نماید که از سر بیع یا شرای آن بگذرد و با او گذارد هیچکس خلاف
نکرده است در آنکه حرام نیست و ظاهر آنست که مکروه نیز نباشد والله اعلم ان یکثر الکلام عند
المجامعة نهی اینجا باتفاق علما محمول بر کراهتست چه هیچ کس بر حرام بودن سخن کردن بسیار در وقت
مجامعت قایل نشده و لفظ یکثر می تواند بود که بصیغه مجهول خوانده شود و معنی چنین باشد که نهی
کرده است پیغمبر صلوات الله علیه و آله از آنکه سخن در آن وقت بسیار شود اعم از آنکه از فاعل
واقع شود یا از مفعول و امر مذکور بر هر دو مکروه باشد و مصداق آنست کلام امام جعفر صادق
علیه السلام که اتقوا الکلام عند التقاء الختانین یعنی پرهیز کنید از سخن کردن نزد بهم رسیدن

حائض که عبارت از محل حیض زن و مرد است و می تواند بود که بصیغهٔ معلوم خوانده شود و معنی حیض حائض
کردن که نهی کرده است از آنکه وقت مجامعت بسیار سخن کند و برین تقدیر ظاهر آنست که ضمیر فاعل راجع
باشد برجلی که در فقرهٔ پیشتر است و کراهت کلام مخصوص باشد بمرد و مؤید اوست کلام رسول خدای
صلی الله علیه وآله که یا علی لا تتکلم عند الجماع کثیرا و لیکن باعث ضعف آنست که مراد برجل در فقرهٔ پیشتر که
ونهی ان یدخل الرجل فی سوم اخیه است شخصست اعم از آنکه مرد باشد یا زن چنانچه در فقرهٔ پیشتر از آن
که ونهی ان یبول الرجل وفرجه باد للشمس برخلاف است چه مکروه بودن دخول در سوم و بول کردن
بران وجه اختصاص بمرد ندارد بلکه چنانچه بر مرد مکروه است بر زن نیز مکروه است طینة خبال طینت
بمعنی سرشت است و خبال بفتح خای نقطه دار و بای یک نقطه در اصل لغت بمعنی فساد و مراد
اینجا چنانچه در پیشتر اول مذکور شد ریم و چرک دوزخیانست فیصهر ما فی بطونهم یصهر بضم یای بی نقطه ماخوذ از
صهر بمعنی گدازانیدن است قال فی الصحاح صهرت الشیء فانصهر ای اذبته فذاب و مراد اینجاست
که ریم مذکور میگدازاند از نهایت حدتی که دارد احشای درون و پوست بیرون کسی را که بشکم
ایشان در می آید و نهی ان یختال الرجل فی مشیته مراد باختیال تبختر و سنگین براه رفتن است
چنانچه عادت متکبران و ارباب تجبر است ونهی درین فقره و در فقراتی که پیش ازینست باتفاق
علما محمول بر کراهت است زیرا که عدم حرمت انها از دلایل دیگر ظاهر شده است سوای سخن کردن
در وقت خطبه که در حرام بودن آن خلاف است ولمن خاف مقام ربه جنتان مقام اینجا
یا اسم مکان است و مراد بان والله اعلم موقفیست که خدای تعالی بندگان خود را آنجا وا میدارد تا از
عهدهٔ حساب او بر آیند یا مصدر میمیست بمعنی قیام بر احوال بندگان و مراقبت ایشان یا کلام
درین تقدیریست که مقام الخائف عند ربه یعنی مقام کسی که نزد پروردگار خود ترس داشته باشد
ذرفت عیناه ذرف بفتح ذال نقطه دار و سکون را بمعنی سیلان اشک است قال فی الصحاح
ذرف الدمع یذرف ذرفا و ذرفانا ای سال یقال ذرفت عینه اذا سال دمعها نماز اول

تفسیر کرده اند بعضی درخت میوه دار را حدیث متضمن نهی از بول کردن در زیر آنست بهر درختی
که از شان آن باشد که میوه بار آورد و اگرچه در زمان آینده باشد و بنا نهاده اند کلام خود را
بر قاعده که در علم اصول مقرر شده که بقای معنی مشتق منه در صدق مشتق لازم وی در حقیقت شرط نیست
و این بنا نیست بغایت عجیب زیرا که آنچه در اصول مقرر شده بر تقدیری که تمام باشد تقاضای
زیاده ازین نمیکند که چنانچه بول کردن در زیر درختی که بالفعل میوه داشته باشد مکروه است
در زیر درختی که یک وقتی میوه دار بوده نیز مکروه باشد و اگرچه بالفعل میوه نداشته باشد نه درختی
که از شان آن باشد که در زمان آینده میوه بار آورد و اگرچه هرگز میوه بار نیاورده باشد چه
اطلاق مشتق بر چیزی که بعد ازین متصف بمشتق منه خواهد شد باتفاق مجازست خلاف در آنست
که اطلاق مشتق بر آنچه وقتی بمعنی مشتق منه اتصاف داشته است و بعد از آن اتصاف مذکور
زایل شده حقیقت است یا مجاز نماز دوم ظاهر آنست که مراد بما لا بد منه در نهی زن از تکلم زیاده
بر پنج کلمه که حدیث متضمن آنست کلامی باشد که تکلم بان بحسب شرع ضرور باشد مثل اقرار کردن بحقی
که در ذمهٔ او است که اگر نکند ذمهٔ او از حق مذکور بری نشود یا ادای شهادت گاهی که از جانب حاکم
شرع بان مکلف شده باشد و امثال آن پس برین تقدیر تحدید آن به پنج کلمه وجهی نخواهد داشت
زیرا که عدم جواز کلام بر تقدیر مذکور بقدر ضرورتست باجماع علما چنانچه اگر بکمتر از پنج کلمه رفع ضرورت
میشده باشد زیاده جایز نخواهد بود و اگر به پنج کلمه نیز رفع نشود بیشتر جایز خواهد بود و بعضی حمل کرده اند
ضرورت را بضرورت عرفی که بحسب عرف و عادت بان احتیاج باشد بی آنکه ضرورت شرعی
تقاضای آن نماید مثل پرسیدن احوال غایب از اجنبی که از سفر آمده باشد که اگر نپرسد او را علم باحوال
او بهم نتواند رسید و استفسار احوال بیمار از طبیب یا کسی که از عیادت او آمده باشد و امثال آن
و باین حمل اگرچه رفع اشکال مذکور میشود ولیکن در جواز تکلم به پنج کلمه و کمتر نیز در مثل این موضع
جای بحث است و دور نیست که توان گفت که بعض علما قایل شده اند باینکه شنیدن آواز زن اجنبی

گاهی حرام است که شایبهٔ ریاء و سمعه یا بیم در افتادن بفعل حرامی بوده باشد و بدون آن حرام نیست
چنانچه شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب تذکرة الفقها این مذهب را اختیار کرده پس
بنابرین حدیث محمول است بر آنکه جائی که از آن قبیل نباشد که شایبهٔ ریاء و سمعه یا بیم در افتادن بفعل
حرامی بوده باشد تکلم بزیاده بر پنج کلمه مکروه است و همچنین کمتر از پنج کلمه گاهی که بحسب عرف و عادت
بآن احتیاج نباشد و ممکنست که عدد پنج کنایه از قلت و کمی باشد چنانچه عدد هفتاد در کریمه
وان تستغفر لهم سبعین مرة بنابر آنچه در شرح حدیث نهم سبق ذکر یافت کنایه از کثرت و بسیاریست
و خصوص پنج را در کراهت و عدم آن دخلی نباشد نمایش تحقیقی که مذکور شد چنانچه مخفی نیست
برین تقدیر نیز وارد است لا یقبل الله لشارب الخمر صلاة اربعین یوماً که یا مراد بعدم قبول نماز کسی که شراب خورده باشد تا چهل
روز آنست که بر نمازهای او در مدت مذکور ثوابی مترتب نیست نه آنکه نماز او درین مدت مجزی نیست
و او را بعد از آن قضای آنها می باید کرد زیرا که باتفاق علما نماز او مجزیست و بر او قضای آنها لازم نیست
و این معنی مؤید آنست که از کلام سید مرتضی علم الهدی مستفاد میشود که قبول عبادات امریست
مغایر مجزی بودن آن زیرا که عبادت مجزی آنست که اداء آن متضمن برائت ذمهٔ مکلف بآن باشد
یعنی مکلف چون آنرا بجای آورد ذمت او بری شود و از عقابی که از جانب شارع بر ترک آن مقرر
شده خلاصی یابد و عبادت مقبول آنکه بر فعل آن ثواب مترتب باشد و ادای آن چنانچه مرتع عقاب
مذکور باشد مورث ثواب نیز باشد و میان این دو معنی تلازم نیست و هر دو چنانچه بعضی گمان برده‌اند
یک معنی نیست بر پنج دلیل اوّل کلام خدای تعالی در قرآن مجید جائی که میفرماید انما یتقبل الله من المتقین
یعنی خدای تعالی قبول نمیکند مگر عبادت پرهیزکاران را با آنکه عبادت غیر پرهیزکاران نیز مجزیست باجماع
علما دوم کلام او جل و علا جائی که حکایت میکند از ابراهیم و اسمعیل علی نبینا و علیهما السلام که گفته‌اند
ربنا تقبل منا یعنی بار خدایا در معرض قبول در آور عبادات ما را با آنکه ظاهر است که از ایشان عبادت
غیر مجزی بعمل نیامده سیم هم کلام او تعالی شأنه جائی که میفرماید فتقبل من احدهما ولم یتقبل من الآخر

یعنی خدای تعالی قبول نمیکند مگر عبادت پرهیزکاران را با آنکه عبادت غیر پرهیزکاران نیز مجزیست
باجماع علما دوم کلام او جل و علا جائی که حکایت میکند از ابراهیم و اسمعیل علی نبینا و علیهما السلام
که گفته‌اند یعنی خدای تعالی قبول کرد قربانی یکی از ایشان را که هابیل و قابیل فرزندان آدم علیه السلام
باشند و از دیگری قبول نکرد با آنکه بآنچه مأمور بودند عمل کرده بودند و از عهدهٔ تکلیف بآن بر آمده
نقلست که چون آدم علی نبینا و علیه السلام مأمور شد بآنکه دختر هر بطنی از فرزندان خود را
به پسر بطن دیگر دهد توأم هابیل را که لیوذا نام داشت و چندان شکلی نداشت بقابیل داد و توأم
قابیل را که اقلیما نام داشت و در نهایت حسن بود به هابیل نامزد کرد قابیل از این حکم ابا نموده گفت
خواهر من شکیل تر است و با من در رحم بوده و او من اولیست آدم علیه السلام گفت حکم خدای تعالی
برین وجه صدور یافته و مرا درین امر اختیاری نیست قابیل مسلّم نداشت و گفت تو هابیل را
بیش از من دوست میداری لاجرم آنچه خوب روی تر است باو میدهی آدم علیه السلام گفت اگر سخن
مرا باور نیست هر یک از شما قربانی کنید بآنچه توانید قربانی هر کدام قبول کرده شد اقلیما از آن او باشد
هابیل گوسفنددار بود گوسفند فربهی که نجابت دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد
و نیت کرد که اگر قربان من قبول نکرد ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته گندم ضعیف
و کم دانه بیاورد و در همان موضع نهاد و با خود گفت این قربانی اگر قبول نشود و اگر نشود من از
خواهر خود دست باز ندارم فتقبل من احدهما ولم یتقبل من الآخر پس قربانی یکی از ایشان که
هابیل باشد در معرض قبول در آمد برین وجه که آتش سفیدی بی دودی از آسمان فرود آمد و گوسفند
او را بخورد و از دیگری که قابیل باشد قبول نشد و آتش از قربانی او در گذشت و بخوردن
آن ملتفت نشد قابیل را آتش خشم باشتعال در آمده و دو حسد دیده بصیرت او را کور ساخت
تا کرد با او آنچه کرد و جزای آن یافت آنچه یافت چنانچه در محل خود بتفصیل مذکورست چهارم
حدیث پیغمبر صلوات الله علیه و آله که ان من الصلوة لما یقبل نصفها و ثلثها و ربعها و ان منها لما یلف

کما یقال التوب الخلق فیقرب بها و بو صاحبها یعنی درستی که از جمله نمازها نمازیست که هر اینه قبول
میشود نصف ان و ثلث آن و ربع و باقی بواسطه قصوری که دارد در مرتبه قبول نمی یابد و بدری
کرامیکند نماز نمازیست که در هم نوردیده میشود چنانچه جامه کهنه در هم نوردیده میشود و وزده میشود
بآن روی صاحبش یعنی هیچ جزو قبول نمیشود بلکه تمام آن اجر صاحبش میزنند که بروجه مرجی بآن قیام
نموده و چه ظاهرست که مراد بنماز در حدیث مذکور نماز مجزیست زیرا که نماز غیر مجزی در حقیقت
نماز نیست پس حاصل معنی حدیث انست که بعض نمازها اگرچه مجزیست اما مرتبه قبولش نمیرساند
و ثوابی بران مترتب نمیشود بلکه امری که بران مترتب میشود اسقاط عقابست که بر ترک ان مترتبست
وبعض نمازها نصف یا ثلث یا ربعش قبول میشود یعنی گذارنده آن نصف یا ثلث یا ربع ثوابی
که بر فعل آن مترتبست می یابد و از باقی محروم میشود والله اعلم پنجم الکه مردم همیشه در پنجه
و هر شهری که علی بجای می آورند بعد از فراغ از آن قبول آنرا از خدای خود درخواست میکنند
و اگر قبول و اجزا بیک معنی می بود دعای مذکور نیکو نمی بود مگر پیش از قیام بآن عمل زیرا که بجه
بر وجه غیر مجزی عمل آید بعد از ... معنی نیست مجزی نمیشود و بعضی که قایل بعدم فرق شده اند قبول
و اجزا را بیک معنی میدانند از دلیل اول برین وجه جواب گفته اند که تقوی در پرهیزکاری از مرتبه
اول بری شدن از شرک چنانچه درین مرتبه استعمال یافته است قوله تعالی والزمهم کلمة التقوی
چه مفسرین گفته اند که مراد بکلمه تقوی درین آیه کلمه طیبه لا اله الا الله است که بگفتن آن از ظلمات کفر
نجات می یابند دوم اجتناب از معاصی و منهیات سوم بری شدن از آنچه این کس را از یاد حق
باز دارد پس بسا باشد که مراد بمتقین در آیه مذکور اصحاب مرتبه اول باشند یعنی جمعی که خود را از
شرک و کفر بری ساخته اند و هیچ شک نیست که عبادت غیر ایشان مجزی نیست چه اسلام باتفاق
در مجزی بودن عبادت شرطست و عبادت ارباب شرک و نفاق مجزی نیست و این که بعد از
اسلام قضای عبادت بر ایشان واجب نیست بواسطه آنست که اسلام جاب است اسقاط اعمال قبل میشود

و از دلیل دوم برین وجه که گاه هست از انسان طلب امری که حاصل است او را واقع میشود و مقصود
کلام و بین صاحب سخن است یا محبوب خود در ادعرض احتیاج و افتقار او در آوردن چنانچه
در تفسیر آیه کریمه ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا یعنی پروردگار ما بگیر اگر فراموش
کنیم یا خطائی از ما بعمل آمده باشد از وجوهی که بواسطه درخواست کردن امر واقع که عدم مواخذه
بر نسیانست ذکر کرده اند یکی این وجه است و از دلیل سوم برین وجه که تعبیر شده است
در آیه مذکوره از عدم اجزاء بعدم قبول یعنی مراد بعدم قبول در قوله تعالی و لم یتقبل من الآخر عدم
اجزاست که معنی اینچنین باشد که عمل یکی از ایشان مجزی و صحیح بود و عمل دیگری غیر مجزی و فاسد
گویا بواسطه خللی که در نیت یا یکی از واجبات و شروط آن بود و از دلیل چهارم انکه مراد بعدم قبول
نماز در حدیث مذکور عدم ترتب ثواب مطلق نیست بلکه مراد کم شدن ثواب و فوت شدن منتظم است
و از دلیل پنجم انکه بسا باشد که دعائی که بعد از فراغ عمل بواسطه قبول آن از مردم واقع میشود
طلب زیادتی ثواب و عدم تنقیص ان باشد و درین جوابها بحثی چند بخاطر میرسد که ذکر آن موجب
اطناب و درازی سخن است و آنچه در جواب از دلیل چهارم مذکور شد محمول است عدم قبول نماز شارب
تا چهل روز نزد غیر سید مرتضی علیه الرحمه که عدم ترتب منتظم ثواب باشد تنبیه چهارم میباید دانست
که نهی پیغمبر صلوات الله علیه و آله از غیبت یقین محمول بر تحریم است و مفاد آن باجماع علما حرام بودن
غیبت است در غیر مواضعی که تجویز شده و حکم حضرت صلوات الله علیه و آله بباطل شدن روزه و وضو
که حدیث متضمن آنست مبنی بر نهایت مبالغه است در کم شدن ثواب آنها چنانچه گویا باطل شده است
و ازین قبیلست حدیثی که روایت کرده است آن را الشیخ ابوجعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب تهذیب
الاخبار از امام جعفر صادق علیه السلام که سمع رسول الله صلی الله علیه و آله امرأة تساب جاریة و هی صائمة
فدعا رسول الله صلی الله علیه و آله بطعام فقال لها کلی فقالت انی صائمة فقال کیف تکونین صائمة و قد سببت
جاریتک ان الصوم لیس من الطعام والشراب یعنی شنید رسول خدای صلی الله علیه و آله که زنی دشنام

میداد به کنیزی که در بعضی حجرها بود و آن زن روزه دار بود پس حضرت صلوات الله علیه و آله
فرمودند طعام حاضر ساختند چون حاضر ساختند خطاب بآن زن کرده فرمودند که ازین طعام
بخور آن زن گفت من روزه دارم حضرت فرمودند چون میتوانی بود که روزه داشته باشی
و حال آنکه دشنام دادی کنیز خود را بدرستی که روزه همین باز داشتن نفس از خوردن طعام و
شراب نیست کنایه از آنکه کسی که روزه میدارد می باید از جمیع مناهی مجتنب باشد و باید دانست
که غیبت را بعضی برین وجه تعریف کرده اند که اگاه ساختن غیر است در حال غیبت انسان معین
یا کسی که در حکم انسان معین باشد بامری که در و حاصل باشد و نسبت آن با او مکروه طبیعت او باشد
و در عرف و عادت نسبت امر مذکور را با او نقص و عیب دانند خواه اگاهانیدن مذکور بطریق گفتن باشد
و خواه بطریق اشارت و ایما خواه بکنایت و خواه بتصریح و قید انسان معین بواسطه آنست که غیبت
انسان غیر معین بیرون رود چه آن جایزست باتفاق مثل آنکه بگویند یکی از مردم فلان شهر یا از
مردم فلان قبیله که عددش محصور نباشد فلان عیب دارد و مراد از کسی که در حکم انسان معین است
انسان غیر معینست از جماعتی که عدد ایشان محصور باشد مثل آنکه بگویند یکی از قاضیان شهر فلان
و حتی که معلوم باشد که چند قاضی در آن شهرست چه ظاهر آنست که آن نیز غیبت است و اگر چه بعضی از
علما متعرض آن نشده اند و قید بامری که در او حاصل باشد بواسطه آنست که بهتان و افترا از تعریف
غیبت بیرون رود زیرا که آن نیز اگر چه حرامست اما غیبت نیست و فایده قید دیگر که نسبت آن
با او مکروه طبع او باشد و در عرف و عادت نسبت آن را با او نقص و عیب دانند ظاهرست و باید دانست
که غیبت را در ده موضع جایز دانسته اند اول گاهی که نزد حاکم شرع گواهی باید داد که از فلان
کسی عمل حرامی واقع شده است مثل آنکه کسی شراب خورده باشد و حاکم خواهد که بر او اقامت حد نماید و از
گواهی طلبد یا خونی کرده باشد بر خلاف حق و وارث مقتول نزد حاکم شرع از کسی که برآن
مطلع باشد گواهی طلبد تا قصاص خون او تواند کرد که درین دو حال نسبت فعل مذکور با او جایزست

بلکه واجب دوم جایی که خواهد نهی منکر کند و با جمعی راه بخود سازد ساعتی که از صحیح آن برآید
یا قصد او این باشد که غیبت او بآن شخص برسد و از فعل خود باز ایستد سیوم گاهی که خواهد از
کسی که بر او ظلمی کرده باشد حکایت نماید تا رفع ظلم مذکور از و بشود چهارم گاهی که کسی با او مشورت
کند که با فلان شخص آیا هم سفر شوم یا معامله نمایم و آنچه مانند این باشد چه درین حال اگاه ساختن
مستشیر بر صفات ذمیمه او که از و دیده باشد تجویز شده پنجم جرح گواه و نسبت دادن فسق
با او در حضور حاکم شرع چه امر مذکور بر مدعی علیه و وکیل او باتفاق جایزست و همچنین جرح
و تفسیق راوی حدیث که علما آنرا تجویز کرده اند ششم تفضیل بعضی علما و هنرمندان بر بعضی مثل
آنکه بگویند فلان عالم افضل از فلان عالم است یا فلان از فلان بهتر می نویسد و امثال آن بشرطی که
که متضمن اهانت و تخفیف او نباشد هفتم غیبت کسی که متظاهر بفسق باشد یعنی بر علانیه فسق میکرده
و از نسبت آن با او استنکاف نداشته باشد بنا بر یک قول هشتم یاد کردن کسی که بصفت بدی
یا لقب ناخوشی مشهور شده باشد بنحوی که او را بآن شناسند مثل فلان احول یا فلان لنگ و امثال
آن گاهی که قصد احتقار و خفت او نداشته باشد نهم یاد کردن عیب کسی پیش بعضی که بران مطلع
باشند بشرطی که کسی که بران مطلع نباشد نمی شنیده باشد بنا بر قولی دهم تنبیه بر خطای کسی در مسئله از مسایل
علمی که حکم بران کرده باشد و یا بر کذب او در خبری که دهد و آنچه مثل آن باشد بقصد آنکه دیگری تابع او در آن
مسئله نشود و بضلالت نیفتد و کسی آن خبر را راست نداند تنبیه از کلام حضرت صلوات الله علیه
و آله در آخر این حدیث که لا صغیرة مع الاصرار فهم میشود که گناه صغیره گاهی که بران مصر باشند
کبیره میشود و مثل آنکه اگر مردی جامه ابریشمی پوشیده باشد و بران اصرار نماید هر آینه پوشیدن مذکور با آنکه
در اصل آنرا از صغایر شمرده اند کبیره خواهد بود و مشهور میان علما آنست که نفس اصرار بر صغیره کبیره است
نه آنکه صغیره با اصرار کبیره میشود پس گویا ایشان این حدیث را که بحسب ظاهر دلالت بر خلاف
مقصود ایشان دارد بر معنی خلاف ظاهر حمل خواهند کرد و خواهند گفت معنی حدیث آنست

که بر اصل صغیره با اصرار عقابی مترتب نیست بلکه بر نفس اصرار مترتب است کنایه از آنکه عقابی که بر صغیره
مترتب است در جنب عقابی که بر اصرار آن مترتب می باید قدر محسوس ندارد و بمنزلهٔ هیچ است
و اصرار در اصل ماخوذ از صرت که بمعنی شد و بستن است و این جهت که همیان را صره میگویند
چه موضوعست از برای آنکه در آن زر بندند یا آن را گره برند بعد از آن اطلاق شده است
بر ثبات ورزیدن بر گناهی آنکه بعد از صدور آن در مقام استغفار از آن درآید چنانچه گویا او
بر گناه یا بر ثبات بر آن بسته اند و این وجه تسمیه ماخوذ است از کلام بعض مفسرین نزد تفسیر آیهٔ کریمه
ولم یصرّوا علی ما فعلوا وهم یعلمون و بعض علما تقسیم کرده اند اصرار بر گناه را بفعلی و حکمی و گفته اند اصرار فعلی آنست
که بر فعل واحد از معاصی دوام ورزند بی آنکه توبه در میان درآید یا آنکه در مقام اکثار و بسیاری جنس
صغایر درآیند بی توبه و اگرچه صغیرهٔ واحده را مکرر بعمل نیاورند و اصرار حکمی آنکه عزم بر اعادهٔ صغیره
داشته باشند بعد از فراغ از آن اما اگر یک مرتبه صغیره بعمل آید و بعد از آن بخاطر نرسد که توبه از آن می باید
کرد و عزم بر اعادهٔ آن نیز نباشد ظاهر آنست که او در امصر بر آن نگویند انتهی ترجمهٔ کلامه و مخفی نماند
که تخصیص اصرار حکمی بعزم بر اعادهٔ آن صغیره بعد از فراغ از آن که در کلام او واقع شده مشعر بر آنست
که اگر عازم باشد بعد از فراغ از آن بر صغیرهٔ دیگر غیر آن صغیره اصرار بر صغیره از و بعمل نیامده باشد
و ظاهر از اقوال علما آنست که آن نیز اصرار بر صغیره است و تقیید بعد از فراغ از آن نیز که در کلام
او واقعست بحسب ظاهر تقاضای آن میکند که کسی که طول سال عازم پوشیدن جامهٔ ابریشم باشد
مثلا و بواسطهٔ عدم قدرت بر آن عمل نیاورده باشد او در امصر نگویند و این حکم نیز محل نظر است
نمایش ششم در تحقیق عدد کبایر و معنی کبیره میان اکابر علما اختلاف بسیار واقعست
جمعی از ایشان گفته اند کبیره هر گناهیست که خدای تعالی در قرآن مجید عقاب بر آن را وعده کرده است
و بعضی گفته اند هر گناهیست که شارع از برای آن حدی قرار داده یا تصریح بوعید در آن کرده و طایفه
بر آن رفته اند که هر معصیت است که اقدام بر آن یا دلالت کند بر کم باکی و بی پروائی فاعل وی در امور دینی

و گروهی این قول را اختیار کرده اند که هر گناهیست که حرمتش بدلیل قطعی معلوم شده باشد و بعضی
این قول را که هر گناهی که در قرآن یا حدیث وعید بعقاب شدیدی بر آن شده باشد و از ابن مسعود
نقلست که گفته است از اول سورهٔ نسا تا این آیه بخوانید که ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم
سیئاتکم آنچه این سوره متضمن نهی از آن باشد کبیره است و باقی صغیره و جماعتی گفته اند که جمیع گناهان کبیره اند
زیرا که همه در این معنی شریک اند که در ضمن آن مخالفت امر الهی بفعل می آید و آنکه اطلاق کبیره
و صغیره بر آن میکنند بطریق اضافه با فوق و ما تحتست یعنی گناهی که عقابی که بر آن مترتبست
بیشتر از عقاب گناه دیگرست نسبت بآن کبیره است و نسبت بآنچه عقاب آن بیشتر است
از آن صغیره و مثلا بوسه نسبت بزنا صغیره است و نسبت بنظر و لمس کبیره و شیخ ابو علی طبرسی
در کتاب مجمع البیان بعد از آنکه نقل این قول کرده است کلامی ایراد کرده است که ترجمه اش
اینست این قول مذهب علمای ماست رضوان الله علیهم زیرا که ایشان گفته اند گناهان همه کبیره اند
نهایتش آنکه بعضی اکبر اند و صغیره در میان گناهان نیست و آنکه بعضی را صغیره میگویند قیاس بگناهیست
که از آن بزرگترست و استحقاق عقاب بر عمل آن بیشتر هم می رسد انتهی ترجمه کلامه و بعضی گفته اند
گناهان کبیره هفت اند شرک بخدا و قتل نفس که خدای تعالی حرام کرده است آن را و قذف محصنه
و خوردن مال یتیم و زنا و گریختن از جنگ کفار و عقوق والدین مترجم گوید بیان این اجمال
آنکه بعضی از علما بر آن رفته اند که گناهان کبیره که آیت مذکور متضمن آنست منحصر اند در هفت گناه
اول شرک بالله یعنی شریک گرفتن از برای خدای تعالی در پرستش و عبادت و او را یکتای
بی همتا ندانستن قال تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به یعنی بدرستی که حضرت عزت نمی آمرزد گناهی
که متضمن شرک باو باشد و قال تعالی و من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة ومأواه یعنی هر کس شرک آرد بخدای تعالی
و مراد او در پرستش و عبادت شریک قرار دهد و او را یکتای بی همتا نداند بتحقیق که حرام میشود بر وی بهشت
و جای و مقام او همیشه در دوزخ خواهد بود دوم خون ناحق یعنی مرتکب کشتن کسی شدن بی آنکه از جانب

شرح داده اند پس رخصت آن حاصل باشد ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها یعنی هر کس بکشد از روی قصد مؤمنی را که عالم باشد بایمان او جزا وی آنکه کشتن او حرام است ... رخصت که جاوید در آن مقام کند ستم قذف محصنات یعنی بزنا نسبت دادن زنان شوهر دار که

ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا والآخرة ولهم عذاب عظیم یعنی آنانی که نسبت زنا میکنند بزنان شوهر دار که بزیور عقل و ایمان آراسته باشند لعنت کرده شده اند و در معرض سخط و غضب الهی در آمده در دنیا و در آخرت و مر ایشانرا خواهد بود عذاب بزرگ و عقاب شدید و در حدیث وارد است

که من رمی محصنا او محصنة احبط الله عمله ویسلط علیه یوم القیمة الف ملک من بین یدیه ومن خلفه ینهشون لحمه ثم

یؤمر به الی النار یعنی هر کس دشنام بزنا دهد مردی را که زن داشته باشد یا زنی را که شوهر دار باشد مرتبه قبول نه بد خدای تعالی عمل او را هر گز و مسلط سازد بر وی روز بازپسین هزار فرشته را که از پیش پس او در آیند و گوشت بدن او را می ربایند و باشند بعد از آن فرمان دهد که او را بسوی آتش دوزخ برند

چهارم تصرف در مال یتیم بر خلاف حق ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما انما یأکلون فی بطونهم نارا وسیصلون سعیرا یعنی بدرستی که آنانکه میخورند مال یتیم را و انتفاع می برند از آن از روی ستم و بیداد نیست و جز این نیست که میخورند در شکمهای خود آتش را و زود باشد که در گرفته شوند بآتش دوزخ و بباید دانست که مراد بخوردن مال یتیم درین آیه مجرد خوردن که عبارت از مضغ و ابتلاع است نیست بلکه مراد مطلق نفع یافتن از آنست خواه بعنوان خوردن باشد و خواه بنحو دیگر و تعبیر از آن بخوردن بواسطه آنست که ظاهر ترین منافع آن خوردن است و تقیید بظلم بواسطه آنست که اگر نفع بردن از آن بر وجهی باشد مثل آنکه در عوض اجره عملی که بجهت ایشان کرده باشد گرفته باشد یا آنکه بعد از رعایت غبطه یتیم بعنوان قرض بازیافت آن کرده باشد حرام نخواهد بود و عقاب مذکور بران ترتب نخواهد داشت اگر گویند هر گاه گرفتن آن بعنوان اجره عمل یا بسبیل قرض باشد هر آینه انتفاع از آن انتفاع از مال خود خواهد بود نه از مال یتیم پس بعد از اضافه مال یتیم بجهت اخراج آن احتیاج

بقید ظلما نباشد جواب گوییم آنکه ما تسلیم نمیداریم که انتفاع مذکور را در عرف انتفاع بمال یتیم نگویند بلکه انتفاع بمال یتیم هست نهایتش نه بر وجه غیر مشروع زیرا که در صدق معنی مشتق چنانچه سبق ذکر یافت بقای معنی مشتق منه لازم نیست و بر تقدیر تسلیم آن می تواند بود که تقیید بظلم بواسطه زیادتی تأکید و مبالغه باشد تنبیه بر آنکه تصرف در مال یتیم نیست مگر نفس ظلم و ستمکاری و در تفسیر کبیر آورده است که روز قیامت خورندگان مال یتیم بعرصه گاه قیامت در آیند در حالتی که آتشی که درون ایشان از آن پر باشد زبانه کشیده باشد و بر دهان و بینی و گوش و چشم ایشان ظاهر میشده باشد و اهل عرصات ایشان را باین علامات می شناخته باشند که ایشانند که در دار دنیا مبادرت بخوردن مال یتیم کرده اند همگنانرا توفیق در گذشتن از آن روزی باد پنجم زنا کردن و بر خلاف قانون شریعت غرا بمیمون مباشرت زنان شدن که ومن یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمة ویخلد فیه مهانا یعنی کسی که بفعل آورد شرک بخدا و خون ناحق و زنا را بیابد جزای بد کرداری خود را و دو چندان شود مر او را عذاب روز بازپسین و جاوید بماند در آن عذاب در حالتی که خوار و بی اعتبار باشد از عبد الله مسعود روایت شده است که گفت از رسول خدای پرسیدم که کدام گناه بزرگتر است و عقاب آن از گناهان دیگر بیشتر فرمود آنکه با خدای خود دیگری را در عبادت شریک سازی و او را بجای بی همتا دانی گفتم بعد از آن کدام گناه فرمودند آنکه فرزند خود را بکشی از ترس آنکه مبادا قسمی از طعام تو با تو بخورد گفتم بعد از آن کدام گناه فرمودند آنکه زنا کنی با زن همسایه خود و بعد از آن بواسطه تصدیق کلام آنحضرت این آیه نازل شد و اول این آیه اینست والذین لا یدعون مع الله الها آخر ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق ولا یزنون و در حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که آنحضرت از پدر بزرگوار خود امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده اند که للزانی ست خصال ثلث فی الدنیا وثلث فی الآخرة واما اللواتی فی الدنیا فانه یذهب بنور الوجه ویورث الفقر ویعجل الفناء واما اللواتی فی الآخرة فسخط الرب عز وجل وسوء الحساب والخلود فی النار یعنی مر زناکننده راست شش خصلت

چهل است سه در دنیا و سه در آخرت اما آن سه که در دنیاست آنست که نور روی را می برد
و درویشی می آورد و فنا و زوال حیات را نزدیک میگرداند و اما آن سه که در آخرت است
سخط و غضب پروردگار عز و جل است که روز قیامت او را فرا خواهد گرفت و ناخوشی و
صعوبت حساب که از دادن آن گریزی نخواهد داشت و جاوید بودن در آتش دوزخ که جزای
مشرکان و کافرانست ششم گریختن از جنگ کافران گاهی که در رکاب معصوم یا نایب او باشد
قال تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار و من یولهم یومئذ دبره
الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و مأواه جهنم و بئس المصیر یعنی ای آنان که ایمان آورده اید
و گرویده اید به پیغمبر خدای چون ببینید آنان را که کافر شده اند انبوه شده و در هم پیوسته برای جنگ
مگردانید بر ایشان پشتهارا یعنی هزیمت مکنید و مگریزید و هر کس بگرداند بر ایشان در آن روز پشت
خود را و بگریزد مگر آنکه برگردیدن او مقصد آن باشد که دشمن را بر جنگ دلیر سازد پس بجانب
او باز گردد یا پناه جوید بگروهی از مسلمانان آمده او شوند تحقیق که باز گردد بخشم بزرگی
از خدای تعالی و بازگشت او دوزخ باشد و بد جای بازگشتیست دوزخ هفتم عاق شدن
بر پدر و مادر و عصیان ایشان ورزیدن زیرا که حضرت عزت عاق پدر و مادر را جبار
خوانده است آنجا که فرموده است و برا بوالدتی و لم یجعلنی جبارا شقیا و فرموده است فلا تقل لهما اف
یعنی بر روی پدر و مادر کلمه خشونت آمیز مگوی و از ایشان بتنگ میا و صحبت ایشان را گران
مشمر و بانگ بر ایشان مزن که خشنودی خدای تعالی از تو بخشنودی و رضای ایشان
بازبسته است و در حدیث وارد است که فلیعمل العاق ما شاء فلن یدخل الجنة یعنی هر کس عاق
پدر و مادر شود هر گناهی که خواهد بعمل آرد که هرگز روی بهشت نخواهد دید و در این باب که گناهان
کبیره منحصر اند درین هفت گناه که امهات معاصی اند و آیات قرآنی بر ذم ایشان ناطق است
حدیثی از پیغمبر صلوات الله علیه و آله نیز روایت شده است و آن آنست که الکبائر سبع اعظمهن الاشراک

بالله و قتل النفس و الزنا و اکل مال الیتیم و قذف المحصنة و عقوق الوالدین و الفرار من الزحف فمن
لقی الله سبحانه و هو بری منهن کان معی فی بحبوحة جنة مصاریعها من ذهب یعنی گناهان کبیره
هفت اند بزرگترین که مذکور شد پس هر کس در موقف لقای الهی در آید و از این هفت گناه پاک باشد
هر آینه با من مقام خواهد داشت در وسط بهشتی که درهای آن از طلای احمر باشند و بعضی دیگر
گناه دیگر را نیز از کبایر شمرده اند که با آنکه در اصل بطریق اجمال مذکور است بتفصیل ذکری یابد اول
لواطه که عبارت از نزدیکی کردن با پسران و مردانست و آن گناهیست بزرگ و خطائیست عظیم
چنانچه در حدیث از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده است که لما عمل قوم لوط ما عملوا بکت الارض
الی ربها حتی بلغت دموعها الی السماء و بکت السماء حتی بلغت دموعها العرش فاوحی الله عز و جل الی السماء ان
امطری علیهم الحجارة و اوحی الی الارض ان اخسفی بهم یعنی چون قوم لوط علی نبینا و علیه السلام عمل آوردند
بگریست زمین از عظمت آن گناه بسوی پروردگار خود چندانکه اشکهای او بآسمان رسید و بگریست
آسمان چندانکه اشکهای او بعرش رسید پس وحی فرستاد حضرت عزت بآسمان که بر ایشان سنگ ببار
و وحی فرستاد بزمین که ایشان را بخود فرو کش و فرو بر و ایشان بفرموده عمل نمودند تا رسید بایشان
آنچه رسید و نقل است که قبل از قوم لوط علیه السلام از کسی اقدام باین عمل واقع نشده بود که ما سبقکم بها من احد
من العالمین و در حدیث وارد است از امیر المؤمنین علیه السلام که قال رسول الله صلی الله
علیه و آله ان الله تعالی حین امر ان یهبط آدم و زوجته و هبط ابلیس و لا زوجة له و هبطت الحیة و لا
زوج لها فکان اول من یلوط بنفسه ابلیس فکانت ذریته من نفسه ابلیس فکانت ذریته من نفسه و کذلک
یعنی هر آینه که خدای تعالی وقتی که فرمود آدم علی نبینا و علیه السلام فرود آید بزمین با زن خود و ابلیس
فرود آمد و زن با خود نداشت و مار فرود آمد و جفت او با او نبود پس اول کسی که اقدام بلواطه
نمود با نفس خود ابلیس بود پس ذریه او از و در وجود آمدند و همچنین مار و از امام محمد باقر علیه السلام
روایتست که کان قوم لوط افضل قوم خلقهم الله فطلبهم ابلیس الطلب الشدید و کان من فضلهم و خیرهم انهم

اذا خرجوا الى العمل خرجوا باجمعهم وبقي النساء خلفهم فابى ابليس عبادتهم وكانوا اذا رجعوا خرّب
ابليس ما كانوا يعملون فقال بعضهم لبعض تعالوا نرصد هذا الذي يخرب متاعنا فرصدوا فاذا هو صبي
كاحسن ما يكون من الغلمان فقالوا انت الذي تخرب متاعنا فقال نعم مرة بعد مرة فاخذوه واجتمع
رايهم على ان يقتلوه فبيتوه عند رجل فلما كان الليل صاح فقال الرجل ما لك فقال كان ابي ينوّمني
على بطنه فقال الرجل فنم على بطني قال فلم يزل بذلك الرجل حتى علمه ان يعمل بنفسه فالاول علمه ابليس
والثاني علمه هو ثم انفلت فهرب منهم فاصبحوا فجعل الرجل يخبرهم بما فعل الغلام ويعجبهم منه شيء لا يعرفونه
فوضعوا ايديهم فيه حتى اكتفى الرجال بعضهم ببعض ثم جعلوا يرصدون مار الطريق فيفعلون بهم حتى ترك
مدينتهم الناس ثم تركوا نساءهم فاقبلوا على الغلمان فلما راى ابليس لعنه الله قد احكم امره في الرجال دار
الى النساء فصيّر نفسه امرأة ثم قال ان رجالكن يفعلون بعضهم ببعض فافعلن انتن فيما بينكن ففعلن وعلى ذلك
يعظهم لوط عليه السلام ويوصيهم فلم يقبلوا منه ولم يطيعوا حتى استغنت الرجال بالنساء فلما كملت
عليهم الحجة بعث الله عز وجل جبرئيل وميكائيل واسرافيل عليهم السلام في زي غلمان عليهم اقبية فمروا
بلوط وهو يحرث فقال اين تريدون فما رايت اجمل منكم قط قالوا ارسلنا سيدنا الى رب هذه البلدة
قال اولم يبلغ سيدكم ما يفعل اهل هذه المدينة انهم ياخذون الرجال فيفعلون بهم حتى يخرج الدم فقالوا امرنا
سيدنا ان نمر وسطها قال فلي اليكم حاجة قالوا وما هي قال تصبروا ها هنا حتى ياتي اختلاط الظلام قال
فجلسوا فبعث ابنته فقال جيئي لهم بخبز وجيئي لهم بعباء يتغطون بها من البرد فلما ان ذهبت الى البيت
اقبل المطر في الوادي فقال لوط الساعة يذهب بالصبيان الوادي قالوا قوموا حتى نمضي وجعل
لوط يمشي في اصل الحائط وجعل جبرئيل وميكائيل واسرافيل يمشون وسط الطريق فقال يا بني ها هنا فقالوا
امرنا ان نمر في وسطها وكان لوط يستغنم الظلام ومر ابليس لعنه الله واخذ من حجر امرأة صبيا وطرحه في البئر
فتصايح اهل المدينة كلهم على باب لوط فلما نظروا الى الغلمان في منزل لوط فقالوا يا لوط قد دخلت في عملنا
قال هؤلاء ضيفي فلا تفضحون قالوا هم ثلثة فخذ واحدا واعطنا اثنين قال فادخلهم الحجرة وقال لوط لو ان لي بكم

قوة او اهل بيت يمنعون منكم قال فتدافعوا وكسروا باب لوط وطرحوا لوطا فقال له جبرئيل عليه السلام انا رسل ربك
لن يصلوا اليك واخذ كفا من بطحاء فضرب بها وجوههم وقال شاهت الوجوه فعمي اهل المدينة
كلهم فقال لهم لوط يا رسل ربي بما امرتم فيهم قالوا امرنا ان ناخذهم بالسحر قال فلي اليكم حاجة قالوا وما حاجتك
قال تاخذوهم الساعة قالوا يا لوط ان موعدهم الصبح اليس الصبح بقريب لمن تريد ان ياخذوا فخذ انت
بناتك وامض ودع امرأتك حتى قوم لوط پیغمبر علیه السلام فاضل ترین قومها بودند که حضرت
عزت آفریده بود ایشان را ابلیس طلب کرد و بسوی خود خواند شیطان ایشانرا خواندن از روی
شدت وجد تمام واز جمله فضل ایشان آن بود که چون بعملی بیرون می آمدند همه یکبار بر می آمدند
ومردان خود را پیش میکردند وزنان در عقب می بودند پس شیطان پسندید آنرا بر ایشان و خودرا
بر عبادت ایشان زد وایشان چنان بود که چون بر میگشتند آنچه پیش از رفتن پرداخته و ساخته
بودند همه را خراب وابتری یافتند ومیدانستند که آن عمل از که صادر میشود پس بهم گفتند
بیایید تا کمین نشینیم وببینیم که کیست این که متاع ما را خراب میکند پس چون کمین کردند دیدند
شیطانرا بصورت پسری امرد در کمال حسن وملاحت باو گفتند تویی که متاع ما را همیشه خراب
میکنی گفت بلی منم که چند مرتبه این کار کرده ام ومیکنم پس همه اتفاق کردند و رایهای خودرا
بآن قرار دادند که او را بکشند و او را بیکی از مردان خود سپردند که شب پیش او بسر برد
وچون صباح شود بسرای خودش رسانند چون شب دست داد ان پسر شروع در فریاد
کرد آن مرد از سبب فریاد پرسید گفت هر شب که پدر خود می خوابیدم پدر مرا بر روی سینه
خود می خوابانید ان مرد از سادگی که داشت گفت بیا و بر روی سینه من بخواب چون آن خیال
کرد خود را بر او میمالید و او را از استمونی کار بد میکرد تا آنکه او را بران داشت و تعلیم او کرد که با او
کار بکند پس اول کسی که تعلیم آن عمل کرد ابلیس بود دوم آن مرد بود که از ابلیس آموخته بود وبعد از آن
راهنمونی این عمل از ایشان بدیگران واقع شد پس چون آن شب را بصباح آوردند

آمد و باقی قوم خود را از آنچه شب واقع شده بود خبر داد و خوش افتاد ایشان را آن عمل که تا آن وقت
نداشته بودند پس دست در آن عمل نهادند و مردان ایشان با مردان ایشان این کار در آوردند
بعد از آن در سر راهها کمین میکردند و هر کس میگذشت او را میگرفتند و با او این عمل میکردند
تا مردم ترک آمدن شهر ایشان نمودند و ایشان دست از زنان باز داشتند و بمباشرت
پسران مشغول شدند چون شیطان دید که کار او در مردان ایشان استحکام یافت و همه فریفته
عمل او شدند متوجه زنان شد و خود را بصورت زنی برآورد و در برابر ایشان آمد و گفت
مردان شما بعضی با بعضی باین عمل مشغول شده اند شما نیز در مقابل ایشان خود را بکاری مشغول سازید
تا تلافی آن بکنید و ایشان را بر تحق و طبق زدن ترغیب نمود و ایشان نیز بآن کار در افتادند
پس لوط علیه السلام چون آن حال را در قوم خود ملاحظه نمود در مقام وعظ و نصیحت ایشان در آمد و ایشان را
وصیت بترک آن مینمود و ایشان قبول نمیکردند و سر باطاعت او در نمی آوردند تا آنکه چنان شد
که مردان ایشان بمردان از زنان مستغنی شدند و زنان بزنان از مردان غنا حاصل کردند
پس خدای سبحانه و تعالی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را بر ایشان فرستاد در صورت پسران
صاحب جمال با لباسهای نیکو و ایشان بر لوط علیه السلام گذشتند در وقتی که او بزراعت
اشتغال داشت لوط چون ایشان را دید گفت اراده کجا دارید که من بزیبائی شما هرگز کسی ندیده ام
گفتند ما را خواجه ما فرستاده است نزد بزرگ این شهر لوط گفت مگر بخواجه شما نرسیده است
که مردم این شهر در چه کارند بدرستی که ایشان مردمی را که بر ایشان وارد میشوند میگیرند و
با ایشان مباشرت مینمایند تا آنکه خون از ایشان روان میشود ایشان گفتند خواجه ما ما را گفته است
که ما از میان این شهر بگذریم لوط گفت پس مرا بشما حاجتی است اگر برآرید گفتند حاجت
تو چه چیز است گفت حاجت من آنست که اینجا صبر کنید تا شب دست دهد و عالم تاریک گردد
پس ایشان نزد او نشستند و او دختر خود را فرستاد و گفت از برای ایشان پاره نان حاضر کن

و از برای ایشان آب بیاور و جائی بیار که خود را بآن بپوشند و از سرما ایمن گردند
چون دختر بخانه رفت باران در رودخانه سر کرد لوط با خود گفت همین ساعت رودخانه
طغیان خواهد کرد و این پسران را خواهد برد و با ایشان گفت برخیزید که با شما بشهر رویم و چون
بشهر آمدند لوط در پناه دیوار براه میرفت و ایشان در میان شهر میخرامیدند لوط گفت ای
پسران من اینجا براه روید که من میروم ایشان گفتند خواجه ما ما را فرموده است که از میان
شهر بگذریم باشیم و مخالف حکم او نمیتوانیم کرد و لوط تاریکی شب را غنیمت میدانست
و بران اعتماد کرده بود که کسی ایشان را نخواهد دید تا ایشان را بخانه خود در آورد پس شیطان
حیله برانگیخت و طفلی را از کنار زنی برگرفت و در چاهی انداخت شورش در مردم شهر
افتاد و هجوم بدر خانه لوط آوردند و فریاد آغاز نهادند چون بخانه لوط در آمدند آن پسران را
آنجا دیدند زبان تشنیع بر وگشودند که ای لوط تو نیز بعمل ما در آمدی و آنچه ما را از آن منع میکردی
خود بآن قیام نمودی لوط گفت ای قوم این پسران مهمانان من اند زنهار که مرا فضیحت مکنید
و پیرامون ایشان مگردید ایشان گفتند تا از سر اینها نمیگذریم دو نفر از ایشان را بما واگذار
و خود یکی را تصرف نمای راوی گوید پس لوط ایشان را داخل حجره ساخت و گفت چه میشد
اگر مرا اهلی یا پسری بود که قوت آن میداشتند که ایشان را از من منع کنند راوی گوید
ایشان در در خانه لوط مبالغت میکردند و لجاجت مینمودند تا آنکه در خانه را شکستند
و لوط را بر کناری انداختند پس جبرئیل علیه السلام در مقام اظهار حال خود در آمده گفت
ای لوط دغدغه بخاطر راه مده که ما رسولان پروردگار توئیم که بواسطه دفع ایشان آمده ایم
و ایشان را بتو دستی نیست و در حال کفی خاک برگرفت و بر رویهای ایشان ریخت
و گفت شاهت الوجوه در حال جمیع اهل آن شهر کور شدند و چشمهای ایشان از دیدن
افتاد لوط علیه السلام دانست که ایشان بکاری آمده اند گفت ای رسولان پروردگار

حق از جانب خدای بچه کار مامور شده اید گفتند ما ماموریم با آنکه ایشان را سحر بجزای خود برسانیم
لوط گفت پس مرا با شما حاجتی هست گفتند چه چیز است حاجت تو گفت حاجت من آنست
که در ساعت بفرمود و عمل کنید و ایشان را یک ساعت دیگر مهلت ندهید گفتند ای
لوط موعد امر مذکور صباحست و صباح نزدیکست از برای اهلاک جمعی که میخواهی هلاک ایشان
پس بگیر دست دختران خود را و خود را بکناری بکش و زن خود را بگذار که او نیز بواسطه کفر خود
مستوجب عذابست تا اینجا بود ترجمه حدیث مذکور و در کلام مجید وارد است که و ما هی من
الظالمین ببعید یعنی از ظالمان امت تو ای محمد بعید نیست که مرتکب عمل قوم لوط شوند کنایه
از آنکه کسی که مرتکب آن میشود از اهل ظلم و عدوان خواهد بود و پیغمبر صلوات الله علیه و آله
فرموده است که من کان موته لوطی الرجال لم یمت حتی یدعوا الی نفسه یعنی کسی که حریص باشد
در مباشرت مردان نمیرد تا مردان را بجانب خود نخواند که با او همان عمل بجای آورند و نیز از
پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده است که من نکح امرأة فی دبرها او رجلا او غلاما حشره
یوم القیمة انتن من الجیفة یتاذی به الناس حتی یدخل جهنم و لا یقبل الله منه صرفا و لا عدلا و احبط الله
عمله و یدخل فی تابوت مسد و بمسامیر من حدید و یضرب علیه التابوت بصفایح حتی یشتبک
فی تلک المسامیر فلو وضع عرق من عروقه علی اربعمائة الف امة لماتوا جمیعا و هو اشد اهل النار عذابا
یعنی هر کس مباشرت نماید با زن از راه دیگر یا نزدیکی کند با پسری یا مردی حشر کند خدای تعالی
او را روز قیامت بحالی که بدبوی تر باشد بدن او از مرداری چنانچه در آزار باشند
اهل محشر از آن بوی تا داخل دوزخ شود و قبول نکند خدای تعالی از و صرف کردن مالی را
در راه خدای و عدالتی که در احکام بکار برد و عمل او از مرتبه قبول باطل سازد و او را
آورد او را در تابوتی که آن را بمسمارهای آهنین در هم آورده باشند و بر روی او زده
میشد و باشد صفایح آن تابوت تا از هم بپاشد و ریزریز شود در آن مسامیر پس اگر رگی از

رگهای بدن او را بر چهار صد هزار کس بگذارند همه هلاک شوند و عذاب او سخت ترین عذاب
اهل دوزخ باشد و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که اللواط ما دون الدبر
و اما الدبر فهو الکفر یعنی لواطه که این احادیث در باب عقاب آن وارد است ملاعبه بازیر
موضع مخصوص است و اما وطی موضع مخصوص کفر محض است اجارنا الله و ایاکم معاشر المسلمین
من ذلک دهم ربا یعنی سود زر خوردن که الذین یأکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم
الذی یتخبطه الشیطان من المس یعنی آنانکه سود زر میخورند بر نمیخیزند از قبرهای خود مگر چنانچه بر میخیزد
کسی که در یافته باشد او را جن از مس نعم عرب این بود که چون جن مس بدن آدمی
نماید و بدن خود را با بدن او رساند عقل او ضایع میشود و خبط دماغ بهم میرساند پس کلام الهی
بر طبق زعم ایشان نازل است و حاصل کلام آنست که خورندگان سود زر روز قیامت بشکل
دیوانها و مجانین خواهند محشور شد و اهل عرصات ایشان را باین علامت خواهند شناخت
و در مجمع البیان روایت کرده است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که لما اسری بی الی السماء
رأیت رجالا بطونهم کالبیوت فیها الحیات تری من خارج بیوتهم فقلت یا جبرئیل من هؤلاء
فقال هؤلاء اکلة الربا یعنی شبی که مرا باسمان می بردند گروهی را دیدم که شکمهای ایشان در بزرگی
مانند خانها بود و در آن ماران جا کرده بودند که از بیرون آن خانها دیده می شدند گفتم ای جبرئیل
اینها کیانند و بچه گناه مستوجب این عقوبت شده اند جبرئیل گفت اینها جمعی اند که در دنیا
سود زر خورده اند و مراد بخوردن سود زر گرفتن آن و نفع بردن از آنست خواه بعنوان
خوردن باشد و خواه بنحو دیگر و تعبیر از آن بخوردن که در آیه و حدیث ارتکاب شده بنابر آنست
که سبق ذکر یافت فتذکر و باید دانست که ربا بر دو قسمت ربای در بیع و شری و ربای
در قرض ربای در بیع و شری آنست که جنسی را بفروشند بهمان جنس که بعد از مدتی بگیرند بچیز
زیاده و بر مقدار آن و ربای در قرض آنکه نقدی را بجنس القرض بدهند بمدت معین و با

آن مدت چیزی زیاده یا نقصان یا جنس مذکور بگیرند و ربای ارج و مشترا باتفاق حرامست مگر جنسی
که معتاد در بیع و شرای آن وزن و کیل نباشد یعنی بترازو کشیده نمیشده باشد و بکیل ... مانند
مثل تخم مرغ و گردکان و امثال آن که در آنها نزد بعضی جایزست مثل آنکه ده تخم مرغ را بفروشند
که بعد از یکماه دوازده بگیرند و ربای در قرض مطلقا حرامست سیم سحر و جادوئی که لقد علموا لمن اشتراه
ما له فی الآخرة من خلاق یعنی هر آینه بتحقیق که دانسته اند یهود که هر کس بخرد سحر را یعنی بیاموزد
و بکار برد نیست او را در آخرت بهره از نیکوئی چهارم غیبت یعنی کسی ذکر یافت قال تعالی
ولا یغتب بعضکم بعضا أیحب أحدکم أن یأکل لحم أخیه میتا فکرهتموه یعنی باید که غیبت
نکند بعضی از شمای امت محمد بعضی را آیا دوست میدارد یکی از شما که بخورده باشد گوشت برادر
مومن خود را در حالتی که مردار شده باشد یعنی چنانچه مکروه میدارد خوردن آنرا باید که غیبت را
نیز مکروه دارد که الله غیبت را نیز مکروه دارد که غیبت بمنزله آنست و در حدیث وارد است که
پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده است که ایاکم والغیبة فان الغیبة اشد من الزنا ان الرجل قد
یزنی و یتوب فیتوب الله له و ایاکم والغیبة فان صاحب الغیبة لا یغفر الله له حتی یغفر له صاحبه
یعنی بر شما باد که از غیبت احتراز نمائید که غیبت از زنا بدترست و عقوبت آن از عقوبت
زنا سخت تر بدرستی که مرد گاه است که مرتکب زنا میشود چون از آن توبه کرد خدای تعالی توبه
او را قبول میکند و او را می آمرزد و بر شما باد که غیبت مکنید که غیبت کننده با وجود توبه آمرزیده
نمیشود تا شخصی که غیبت او کرده است از و درنگذراند و منقولست که خدای تعالی وحی کرد بموسی بن عمران
علی نبینا و علیه السلام که غیبت کار اگر توبه کند و توبه او قبول شود آخرین کسی که به بهشت داخل شود
او خواهد بود و اگر توبه نکند اول کسی که داخل دوزخ شود او خواهد بود و از امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که هر که روایت کند بر مومنی شخصی و مراد او غیبت و قدح در مراتب آن مومن باشد
حضرت عزت او را از ولایت خود اخراج نموده در ولایت شیطان داخل سازد پس شیطان

نیز او را قبول نکند و خال جد من روح الله روحه در بعضی از مصنفات خود آورده است که حکمت
و سببی اینکه این مقدار مبالغه و تشدید در باب غیبت شده است و آن از اکثر معاصی
بزرگتر داشته اند آنست که غیبت اشتمال دارد بر مفاسد عظیمه که منافات دارد با حکمت کلی
بخلاف دیگر مناهی بواسطه آنکه شارع را اهتمام تمام در اجتماع نفوس و مخالطت و معاشرت
مردمان با یکدیگر واقعست زیرا که اجرای اوامر و نواهی شریعت غرا بدون تعاون و توافق
میانه بنی نوع میسر نیست و اتفاق موقوفست بر حصول الفت و محبت و رفع عداوت و نفاق
و این حالت صورت پذیر نیست مگر برفع غیبت و اظهار وداد و شفقت پنجم سوگند خوردن
بدروغ در حالتی که داند که دروغست که ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا
اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة ولا یکلمهم الله ولا ینظر الیهم یوم القیامة ولا یزکیهم
ولهم عذاب الیم چه این آیت در شان جمعی نازل است از علماء یهود که بواسطه اندک نفعی که از
ایشان عاید شود پنهان کردند صفات پیغمبر صلوات الله علیه را که در توریت دیده بودند و بدل آن احکام
موافق مدعای ایشان بود نوشتند و سوگند یاد کردند بدروغ که از پیش خدای تعالی بران وجه نازل
شده تا نباشد که پیغمبر صلوات الله علیه بر ایشان غالب آید و بعضی گفته اند در شان مردی نازل است
که سوگند دروغ یاد کرده بود که متاعی که خریده است و تصرف نموده کم بر آمده است و خلاصه معنی آن
والله اعلم آنست که بدرستی که آنانکه میفروشند و بدل میکنند عهدی را که با خدای تعالی بسته اند
و سوگندان دروغ خود را که در باب صفات مصطفی صلوات الله علیه و آله و تغییر آن بصفات دیگر یاد
کرده اند ببهای اندک و گفته اند که آن متاعی چند جو و گزی چند کرباسی بود که از کعب بن الاشرف
گرفته بودند و اقدام بآن عمل نموده آن گروه هیچ بهره نیست مر ایشان را در آخرت
از ثواب خدای تعالی و سخن نکند خدای تعالی با ایشان سخنی که بدان خوشدل گردند یا مطلقا سخن کند
با ایشان و محاسبه و پرسش ایشان را بسخن کردن ملایکه با ایشان مقرون سازد علی اختلاف

النفیرین ونظر رحمت در ایشان نکرد و روز قیامت و پاک نسازد ایشان را از آلایش گناه و
مر ایشان را باشد عذابی که ابدا آن از ایشان انقطاع نیابد و در حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام
روایت شده که من حلف یمینا بالله وهو یعلم انه کاذب فقد بارز الله یعنی هر کس سوگند یاد کند
بنام خدای تعالی و داند که آن سوگند دروغ است بتحقیق که بجنگ خدای تعالی بیرون آمده است
یعنی مثل آنست که بجنگ خدای تعالی بیرون آمده است و ظاهر آنست که مراد بسوگند اینجا سوگندی
باشد که اهل شرع اعتبار آن کرده اند و آن سوگند بخداست مثل آنکه بگوید والذی نفسی بیده سوگند
بکسی که نفس من در قبضه قدرت اوست والذی فلق الحبة وبرء النسمة یعنی بکسی که شکافنده دانه است
وقت رویندن گیاه و آفریننده انسان است و امثال آن یا بنامهای خدای که مخصوص باوست
مثل والله و بالله و تالله والرحمن و امثال آن یا بنامهائی که مخصوص او نیست لیکن چون آن را
مطلق ذکر کنند ذهن منتقل نمیشود مگر باو تعالی وحده مثل والرب والخالق والرازق وانچه مانند
اینها باشد و اما سوگند بنامهای او که از این قبیل نباشد بلکه مشترک باشد میان او تعالی شانه وغیر او
مثل والموجود والحی و امثال آن یا سوگند بغیر خدای تعالی و نامهای مقدسه او مثل سوگند به پیغمبر یا بیکی از
ائمه علیهم السلام یا بمصحف و کعبه و امثال آن یا سوگند بصفات خدای تعالی مثل آنکه بگوید بجلال الله و بقدرة
الله و امثال آن سوگند شرعی نیست و تخلف از آن کفاره لازم نمیشود و همچنین بعض عبارتها که در
اراده سوگند بعض عوام بر زبان می آورند مثل آنکه خدای تعالی از او بری باشد یا او از خدای تعالی بری
باشد یا دشمنی پیغمبر و ائمه کرده باشد یا کافر باشد یا مصحف را سوخته باشد یا از دین بیگانه باشد و آنچه از این
قبیل باشد سوگند شرعی نیست و از عرض اعتبار ساقط است ششم گواهی ناحق کردن واقیموا الشهادة
لله یعنی بر پای دارید گواهی را از برای خدای و از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده که من شهد
شهادة الزور علی رجل مسلم او ذمی او من کان من الناس علق بلسانه یوم القیمة وهو مع المنافقین
فی الدرک الاسفل من النار یعنی کسی که گواهی دهد بدروغ بر مرد مسلمانی یا کافری که اهل ذمه باشد

یعنی بکتابی از کتابهای خدای که بر پیغمبران او نازل شده و ایشان داشته باشند قبول جزیه از اهل
اسلام کرده باشند و یا مانند ایشان در آمده و بعد از آن زبان او بخته خواهد شد روز قیامت بزبان خود و او با منافقان
خواهد بود در طبقه پایین تر از طبقات دوزخ که موسوم بدرک الاسفل است و از امام جعفر صادق علیه السلام
نقلست که توبة شهادة الزور ان یؤدی المال التی اتلفه بشهادته وان شهد معه آخر یغرم نصف المال
وان کانوا ثلثة یغرمون بالسویة یعنی توبه گواهی ناحق آنست که مالی را که بسبب شهادت
او از کسی تلف شده باشد بان کس ادا کند و اگر با او دیگری در آن گواهی شریک باشد نصفی را از آن
او بدهد و نصفی را آن دیگر و اگر کس یا زیاده باشند همه بشراکت بدهند برابر یکدیگر هفتم
شراب خوردن که انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان
فاجتنبوه لعلکم تفلحون یعنی اینست و جز این نیست که شراب و قمار و بتانی که نصب کرده اند
برای عبادت و تیرهای استلام که بدان فال میگیرند پلیدیست که دست حیله و تزویر شیطان
بعمل آورده است از آن پس اجتناب کنید و خود را از آن باز دارید تا باشد که رستگار شوید و
فلاح و فیروزی یابید چه درین آیت شرب خمر را در مقابل پرستش اصنام یاد کرده است کنایه
از آنکه هر دو در گناه یک مرتبه دارند و در حدیث وارد است از امام جعفر صادق علیه السلام که مدمن
الخمر یلقی الله کعابد الوثن یعنی شارب خمر در معرض ملاقات الهی در می آید مانند عبادت کننده صنم و
فرقی میانه ایشان نخواهد بود و در کتاب عقاب الاعمال که از مصنفات ابن بابویه است آورده
که از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که خوردن شراب بدتر است یا ترک نماز امام
علیه السلام فرمودند که شرب الخمر یعنی خوردن شراب بعد از آن فرمودند میدانی سبب آن چیست
آن شخص گفت نه ای فرزند رسول خدای فرمودند لانه یصیر فی حال لا یعرف ربه یعنی او را سبب خوردن
آن حالتی دست میدهد که از شناخت پروردگار خود باز می ماند و هم در کتاب مذکور روایت کرده است
از عبد الله عباس که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در ضمن موعظتی که در خطبه آخرین خود بجا میفرمودند فرمود

ومن شرب خمراً فی الدنیا سقاه الله عز وجل من الانبیاء الاردیه ومن سم العقارب شربةً بتساقط لحم وجهه
فی الاناء قبل ان یشربها فاذا شربها تفسخ لحمه وجلده کالجیفة یتاذی به اهل الجمع حتی یؤمر بها الی النار وشاربها وعاصرها
ومعتصرها فی النار وبایعها ومبتاعها وحاملها والمحمول الیه واکل ثمنها سواء فی عرضها واثمها الا ومن سقاها کافراً
یهودیاً او نصرانیاً او صابیاً ومن کان یشربها من الناس فعلیه کوزر من شربها الا ومن باعها او اشتراها
لغیره لم یقبل الله عز وجل منه صلاةً ولا صیاماً ولا حجاً ولا اعتماراً حتی یتوب منها وان مات قبل ان
یتوب کان حقاً علی الله تعالی ان یسقیه بکل جرعة فی الدنیا شربةً من صدید جهنم یعنی کسی که شراب
خورد در دنیا بخوراند او را خدای تعالی در آخرت از زهرهای فاسد شده و از هر عقرب‌ها شربتی که بریزد
از عفونت و حدت آن تمام گوشت روی او در ظرف قبل از آنکه بر لب گذارد و پس از هم بپاشد گوشت
و پوست او مانند مرداری و آزار داشته باشند از آن اهل قیامت تا آنکه فرمان دهند که او را بسوی
دوزخ برند و خورنده شراب و فشارنده آن در آتش دوزخ خواهند بود و فروشنده آن و خرنده
آن و بردارنده آن و کسی که بجهت او برمی دارند و خورنده بهای آن مساوی اند در اعمال مرتکب
برابرند در گناه آن و هر آینه هر کس مردم خوراند آنرا یهودی باشد یا نصرانی یا از دین برگشته و هر کس
بخوراند آنرا بر مردم می نویسند بر او گناه کسی که خود خورده است آن و کسی که بخورد آنرا یا بفروشد از بهر
خود قبول نمیکند خدای تعالی از او نمازی را و نه روزه را و نه حجی را و نه عمره را تا آنکه توبه کند از آن و اگر
بمیرد پیش از آنکه توبه کند بر خدای تعالی لازم خواهد بود که بخوراند او را بهر جرعه که در دنیا از آن خورده
است شربتی در آخرت از صدید جهنم که عبارت از ریم بدن دوزخیانست که در دیگها
دوزخ جمع میکنند تا چون اهل دوزخ تشنه شوند رفع تشنگی خود بآن نمایند هشتم استحلال کعبه
یعنی حلال داشتن اموری که در حرم کعبه اقدام بآن حرامست مثل کشتن هر صید و صید کردن
کبوتران حرم و امثال آن که در مواضع و بتفصیل مذکورست قال الله تعالی ومن یرد فیه بالحاد
بظلم نذقه من عذاب الیم یعنی و هر کس اراده کند

دران گردیدن از راه راست را از روی ظلم و ستمکاری بچشانیم او را عذاب دردناک
و الحاد در حرم بقول بعضی مفسرین ترک و حلال ساختن حرامست دران و گفته اند که الحاد در حرم آنکه
هر چیزیست که گناه باشد حتی دشنام دادن خادم و خوار داشتن طعام و امثال آن و اکثر علما برآنند
که اراده گناه در حرم کعبه موجب استحقاق عذاب است و اگرچه اقدام بآن واقع نشود بخلاف
مواضع دیگر غیر حرم که چون کسی اندیشه گناه نماید تا بفعل نیاورد آن مستوجب عذاب نمیشود و بمجرد
اراده آن عقابی مترتب نیست چنانچه در همین کتاب عنقریب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و ابن
مسعود رضی الله عنه نقل کرده است که اگر کسی در عدن اندیشه نماید که کسی را در حرم مکه بقتل آورد
عذاب الیم خواهد چشید و گفته اند که چنانچه حرم مکه مخصوص است بتضاعف حسنات و زیاده شدن ثواب
عبادات چنانچه نماز دران مثلاً بچندین نماز در غیر آن برابرست و احادیث بسیار درین باب وارد
شده و جزای مساوی و عقابی که بر مناهی مترتب است نیز دران بیشترست از سایر مواضع نهم
دزدی که والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما جزاء بما کسبا یعنی مردی که دزدی کند و زنی که مرتکب
دزدی شود ببرید دستهای ایشان را بجزای عملی که مرتکب شده اند و قال رسول الله صلی الله علیه و آله
اربعة لا یدخل بیتاً الا خرب ولا یعمر بالبرکة الخیانة والسرقة وشرب الخمر والزنا یعنی چهار چیزند که داخل خانه
نشوند مگر آنکه خراب کنند آن خانه را چنانچه هرگز عمارت نیابد امانت را خیانت کردن و دزدی
نمودن و مباشر شرب خمر شدن و زناکاری دهم نقض عهد و شکستن پیمان که با خدای تعالی یا
پیغمبر صلوات الله علیه و آله یا یکی از ائمه معصومین علیهم السلام بسته باشند که اولئک لهم اللعنة ولهم سوء الدار
یعنی آنانکه شکستند عهدی را که با خدای خود بسته اند بعد از محکم ساختن آن بقبول و اعتراف و بریدند
آنچه خدای تعالی فرموده است که بهم پیوندان باشند که ایمان بپیغمبران و کتابهای اوست
و فساد کردند بسبب آن در زمین مر ایشان راست سخط و عذاب الهی و دوری از رحمت او و مر ایشان
راست بدی عاقبت در دنیا و آخرت یازدهم تعرب بعد از هجرت یعنی بعد از هجرت کردن

از دیار کفر ببلاد اسلام و بشرف اسلام فایز شدن باز بدیار کفر نقل کردن و قرار اقامت
آنجا دادن و اتفاقا تعرب درین مقام بعین و قیل بعد و روایت شده است بعضی برآمدن با
اعراب بادیه نشین یا ماخوذ از غربت که معنی دور افتادن از وطن است و در نسخه‌ها اکثر بعین
بی نقطه مذکور است و روایت بغین نقطه دار ذکر شده و در کلام بعض علما مذکور است که تعرب
بعد از هجرت درین زمان بعد از اشتغال بتحصیل علم و بهره از آن یافتن ترک آن دادن است
و خود را از آن غریب ساختن والله اعلم دوازدهم یاس از خدای تعالی و ناامید شدن از رحمت او که
ولا تیاسوا من روح الله انه لا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون یعنی ناامید مشوید از رحمت خدای تعالی
بدرستی که شان این است که ناامید نشوند از رحمت او مگر گروه کافران سیزدهم ایمن بودن از
مکر خدای که فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون یعنی ایمن نمیشوند از مکر خدای مگر گروه زیانکاران که بسبب
کفر و نفاق زیان زده هر دو جهان باشند و مکر خدای کنایه از ناگاه گرفتن و بی آنکه آگاهی بایشان
بهم رسد مواخذه فرمودن است و بعضی چهارده گناه دیگر را نیز از کبایر شمرده اند سوای آنچه مذکور شد
و آنها نیز با آنکه در اصل بر وجه اجمال مذکور است بتفصیل و دلیل در معرض بیان می آید اول میته خوردن
و مراد بمیته مرده هر صنف از حیوانات و مرغان بری است که نفس سائله داشته باشند یعنی در وقت
بریدن عروق خون او بقوت و دفق بیرون آید و روح او بی تذکیه که عبارت از ذبح بر قانون
شریعت غرا است از بدن رفته باشد خواه اهلی باشد مثل گوسفند و مرغ خانگی و امثال آن
و خواه وحشی مثل آهو و نخجیر و مرغان صحرائی دوم خوردن خون و مراد بآن خونیست که روان
باشد خواه از حیوان ماکول اللحم باشد و خواه از حیوان غیر ماکول اللحم اما خونی که روان نباشد و مخلوط
باشد بگوشت حکم آن حکم گوشت است اگر از حیوان ماکول اللحم است مثل گوسفند و گاو و امثال
آن حلال است و اگر از حیوانات غیر ماکول اللحم است مثل شیر و پلنگ و مانند آن حرام و همچنین
خونی که شبیه بگوشت شده است مانند جگر مثل آن است یعنی تابع گوشت نهایتش
۱۶

در سپرز خلاف شده است میان علما بعضی حرام دانسته اند و بعضی مکروه و اجماع علمای امامیه بر حرمت
آن منعقد است سیوم خوردن گوشت خوک که پوست و استخوان و خون او مطلقا تابع گوشت است چهارم
خوردن گوشت حیوانی که در وقت ذبح آن نام خدای بر زبان آورده نشود و دلیل بر حرمت این چهار
چیز نص قرآن است که حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله به و اجماع علمای اسلام
نیز بر حرمت آن منعقد است و احادیث نبوی علیه السلام بر طبق آن وارد پنجم خوردن سحت که
وتری کثیرا منهم یسارعون فی الاثم والعدوان واکلهم السحت لبئس ما کانوا یعملون یعنی می بینی ای محمد بسیاری
از منافقان را که شتاب میکنند در اقدام بگناه و در مبادرت بظلم و تعدی بر مسلمانان و خوردن
ایشان سحت را هر آینه امریست که مرتکب شده اند ایشان آن را و دلیل می آورند و سحت در اصل لغت
بمعنی حرام است قال فی الصحاح السحت الحرام و مراد اینجا بنابر آنچه بعض مفسرین گفته اند والله اعلم رشوه است
و اینکه رشوه را سحت گفته اند از قبیل اطلاق عام است بر خاص بنابر زیادتی مبالغه در حرمت آن چنانچه
گویا حرام منحصر است در آن و غیر آن نسبت بآن حرام نیست یا بواسطه آنست که سحت بمعنی استیصال
نیز آمده که عبارت از از بیخ کنده شدن و از میان در آمدن است قال فی الصحاح سحته و اسحته استاصله
و رشوه مودی باستیصال و از بیخ کنده شدن حق است یا باعث استیصال مال کسی که رشوه را داخل
مال خود میسازد و بالجمله رشوه دادن و رشوه گرفتن خطائیست بزرگ که لعنة الله علی الراشی والمرتشی
نهایتش رشوه دادن گاهی حرام است که آن را وسیله آن سازند که بجهت شخصی برخلاف حق حکم کنند
اما اگر جانب او حق باشد و حاکم چیزی خواهد تا حکم کند رشوه دادن تا حق او ضایع نشود جایز است اما رشوه
گرفتن بر حاکم شرع مطلقا حرام است خواه بحق حکم کند و خواه بباطل و بعد از آنکه بگیرد برو واجب است که بصاحبش
برساند و اگر نرساند و پیش او تلف شود ضامن است که عوض آن یا بهای آن را باو برساند و بعضی گفته اند
که مراد بسحت درین آیه ربا و سود زر است والله اعلم ششم قمار باختن که انما الخمر والمیسر والانصاب
والازلام رجس من عمل الشیطان چه مراد بمیسر قمار است و مراد بقماری که از جمله کبایر شمرده اند هر لعبت که در آن

شرط بر چیزی شده باشد که هر کدام ببرند آن را بگیرند و لعب بدون شرط مثل نرد و شطرنج و امثال آن
بی شرط باخته شود و اگر چه اجماع علمای امامیه بر حرمت آن منعقد است اما قمار نیست و تا اصرار بر آن
ننماید صغیره است و قمار بجمیع اقسامش حرامست الا مسابقه در تیر اندازی و اسب دوانی
و آنچه ملحق است بآن چنانچه در شرح حدیث اول سبق ذکر یافت **هفتم** بخس در کیل و وزن که عبارت
از کم کشیدن و کم کیل کردن است گاهی که چیزی فروشند و همچنین زیاده کشیدن و زیاده کیل کردن
گاهی که خرند قال تعالی **وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَإِذَا كَالُوهُمْ
أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ** یعنی وای مر کاهندگان در کیل و وزن را آنانکه چون ستانند بپیمانه
از مردمان برای خود تمام می ستانند و چون می پیمایند برای ایشان یا می سنجند برای ایشان
می کاهند و زیان بایشان میرسانند در فصول سبعین آورده که هر که در کیل و وزن خیانت کند
فردای روز قیامت او را بقعر دوزخ در آورند و میان دو کوه از آتش بنشانند و گویند کیلها و ترازوها
یعنی بپیمای و بسنج این دو کوه آتش را و او ایشان را می پیمود و باشد و سوخته باشد **نظم** تو کم دهی و بیش ستانی
نگاه وزن در روزی بود که از کم و بیش خبر کنند **هشتم** اعانت و یاری دادن ارباب ظلم و کافیست
درین باب آنچه در شرح حدیث یازدهم بتفصیل و بیان سبق ذکر یافت **نهم** تاخیر در ادای حق مردم
با وجود قدرت بر ادای آن زیرا که در حدیث وارد است از امام جعفر صادق علیه السلام که من
حبس حق المؤمن اقامه الله یوم القیمة خمس مائة عام علی رجلیه حتی تسیل من عرقه اودیة و ینادی مناد من
عند الله عز و جل هذا الظالم الذی حبس علی المؤمن حقه قال فیوبخ اربعین یوما ثم یؤمر به الی النار یعنی هر که
حبس کند و پیش خود نگاه دارد حق مؤمن را ایستاده دارد او را خدای تعالی روز قیامت در
عرصه عرصات موازی پانصد سال بر پاهای او تا آنکه از عرقهای او رودخانها جاری شود آنگاه
و منادی ندا کند از جانب خدای تعالی که این ظالمیست که حبس کرده است بر مؤمن حق او را با وجود
قدرت بر ادای آن در مقام ادای آن نشده پس چهل روز سرزنش او کرده باشند و بعد از آن
٢٦

فرمان حق در رسد که به دوزخش برند و نیز در حدیث روایت شده از امام مذکور علیه السلام
که ایما مؤمن حبس مؤمنا عن ماله و هو محتاج الیه لم یذق والله من طعام الجنة و لا یشرب من الرحیق المختوم یعنی هر
مؤمنی که در مقام حبس مؤمن در آید از مال خود و او بآن مال احتیاج داشته باشد بخدا قسم که هرگز نچشد طعام
بهشت را و نیاشامد هرگز از رحیق مختوم که عبارت از شراب اهل بهشت است **دهم** اسراف یعنی مال
خود بیشی زیاده بر آنچه در کار باشد صرف کردن که **ان الله لا یحب المسرفین** بدرستی که خدای تعالی
دوست نمیدارد اسراف کنندگان را و در کتاب نزهة القلوب آورده است که دو نوبت خوردن
در روزی اسراف است و از بعض پیشینیان نقل کرده اند که گفته است دنی ترین مردمان آنست
که همت او مصروف اکل و شرب باشد **نظم** خواجه را بین که از سحر تا شام * دارد اندیشه شراب و طعام
شکم از خوشدلی و خوش حالی * گاه پر میکند گهی خالی * فارغ از خلد و ایمن از دوزخ * جای او مزبله است یا مطبخ
شیخ الاسلام انصاری که از اعیان صوفیه است فرموده است که اگر دینار القمه سازی و در دهان درویشی
نهی اسراف نباشد اسراف آن بود که آنرا برضای خدای تعالی صرف نمائی و از مجاهد نقلست که فرموده است
اگر برابر کوه احد در وجوه خیر صرف کنند اسراف نباشد و اگر جوی یا حبه در باطل خرج نمایند اسراف باشد
نظم بجوانی که خیر دایم داشت * پند میداد راهبی در دیر * گفت لا خیر فی الاسراف * گفت لا اسراف
فی الخیر **یازدهم** تبذیر یعنی ضایع کردن مال و در جائی که نباید صرف کرد صرف کردن آن **ان
المبذرین کانوا اخوان الشیاطین** یعنی بدرستی که ضایع کنندگان مال در معنی برادران شیطانند که در عمل کور
پیروی کجی او کرده اند در دوزخ قرین او خواهند بود **دوازدهم** خیانت کردن در مال غیر چنانچه
روایت شده است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که در ضمن خطبه آخرین خود فرموده اند من خان امانة
فی الدنیا و لم یردها الی اربابها مات علی غیر دین الاسلام و لقی الله و هو علیه غضبان فیؤمر به الی النار
فیهوی به فی شفیر جهنم ابد الآبدین یعنی هر که خیانت کند امانتی را در دار دنیا و آنرا بصاحبانش نرساند
تا بمیرد هر آینه بر غیر دین اسلام مرده خواهد بود و در عرصه لقای الهی در خواهد آمد در حالتی که غضبناک

باشد خدای تعالی بر وی پس خزنان دهند که او را به دوزخ برند پس او را برده بر کنار دوزخ بدارند و فرشت
بر افتادن در آن ابد الآباد و منجم و اشتغال بملاهی که عبارت از شنیدن و نواختن سازها است
که باجماع علمای امامیه جمیع اقسام آن حرام است سوای دف بی جلاجل که در عروسی یا ختنه سوری
زنان نوازند بشرطی که نامحرم آواز ایشان نمی شنیده باشند و شعر باطل که متضمن بر کذب و معایب مردم
باشد یا آن خوانده شود و نهایتش مادام که اصرار بان نداشته باشند بعضی صغیره واش میدانند و بعضی
از جمله کبایرش شمرده اند و استدلال کرده اند بحدیث حسنی که محمد بن مسلم از امام محمد باقر روایت
کرده است و گفته است از آنحضرت شنیدم که میفرمودند الغنا مما وعد الله علیه النار یعنی غنا از جمله گناهانی است
که خدای تعالی آتش دوزخ را بران وعده کرده است و این آیت را از کلام مجید تلاوت کردند که
ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم ویتخذها هزوا اولئك لهم عذاب مهین
یعنی از مردمان کسی هست که میخرد سخن فریب دهنده و مشغول کننده از ذکر حق را یعنی بدل
میکند سخن حق را بان تا گمراه سازد مردم را از راه خدای تعالی یعنی تا باز دارد از شنیدن قرآن
و خواندن اقلی دانش و برهانی و فرا میگیرد آیات قرآن را بسخریت و افسوس آن گروه مرایشان
راست عذاب خوار کننده که سختی و ننگ است در دنیا و عذاب و زجر در آخرت چه آیت مذکور
بنابر آنچه بعضی مفسرین گفته اند در شان انمات که کنیزان مغنیه خریده بودی و مردمان را باستماع اصوات
و الحان ایشان از شنیدن سخن حق باز داشتندی پس بمذهب جمعی که کبیره هر گناهی را میدانند
که حضرت عزت در کلام مجید عقاب بر آن را وعده کرده است غنا کبیره باشد والله اعلم چهاردهم اصرار
بر صغیره و چنانچه از پیش رفت و این چهارده گناه را ابن بابویه در کتاب عیون اخبار الرضا از امام
رضا علیه السلام نقل کرده است که آنحضرت از کبایر شمرده اند و این ده مذهب که مذکور شد است
در عدد گناهان کبیره و بر هر مذهب جمعی از علما رفته اند نمایش دلیلی بر هیچکدام از مذاهب عشره قائم
که باعث اطمینان خاطری در آن باب تواند شد و یکی که در اخفا و ظاهر شودن آن بر مردم مصلحتی است

که معقول باشی آن نتواند بود چنانچه در اخفاء عدم ظهور شب قدر و صلاة وسطی که در آیه کریمه حافظوا علی ال
الصلوات والصلاة الوسطی واقعست و اسم اعظم بران وجه است و از ابن عباس نقل کرده اند
که از او سوال کردند که آیا گناهان کبیره هفت اند یا بیشتر گفت عدد آن بهفتصد نزدیکتر است که بهفت ظاهرا
شاید بخاطر رسد که آنچه علمای امامیه رضوان الله علیهم بران رفته اند که گناهان همه کبیره اند چنانچه شیخ ابو علی طبرسی
رحمه الله تصریح بان کرده منافات دارد با آنچه مقرر شده است که اجتناب صغیره باعث آمرزش گناهان
کبیره است کما قال تعالی ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم وندخلکم مدخلا کریما
و ترجمه اش سبق ذکر یافت زیرا که امر مذکور تقاضای آن میکند که کبایر گناهی چند باشند متخص
و ممتاز از گناهان صغیره تا چون از آن اجتناب نمایند دانند که صغایر ایشان آمرزیده است
و حاصل آنکه آمرزش صغایر باجتناب از کبایر چنانچه مدلول آیه کریمه است بر تقدیری که کبایر از
صغایر ممتاز باشند و هر کدام گناهی چند باشند علیحده صورت معقول دارد اما هرگاه گناهان
همه کبیره باشد و وصف بصغیره و کبیره اضافی باشد چنانچه از پیش رفت امر مذکور متصور نیست
و مفاد آیت را محصلی نبیدا نه پس چون حکم مذکور صحیح تواند بود جوابش آنست که مراد از آمرزش
صغایر بسبب اجتناب کبایر که مدلول آیت بران تقدیر آنست که اگر بر کسی دو امر مثلا واقع شود
از اموری که ارتکاب آن گناه باشد و نفس او بهر دو رغبت نماید چنانچه نتواند خود را از هر دو
باز آورد چون از گناه بزرگتر باز ایستد و خردتر را بعمل آورد ثوابی که بترک گناه بزرگتر او را
حاصل میشود باعث رفع عقاب ارتکاب گناه خردتر و سبب آن ترک این فعل آمرزیده
میشود و مثل آنکه کسی را سبب بزنی که بر و حرام باشد بوسه از روی شهوت و نظر کرام میسر شده و نفس او بهر دو
رغبت نمود اگر نظر را اختیار کند و پیرامون بوسه نگردد نظر کردن مذکور مغفور خواهد بود دیگر چه
ذکر کرده اند و درین سخن نظر است و وجه نظر چنانچه مخفی نیست ظاهر العلم الانکه در معرض بیان آمد ظاهر
میشود که آنچه گفته اند عادل آنست که از گناهان کبیره مجتنب باشد و بر صغیره اصرار ننماید با تم

مراد از آن این باشد که هرگاه دوام بر و وارد شود که گناهی یکی بیشتر از گناه دیگری باشد خود را
از ارتکاب گناه بزرگ تر باز دارد و بر گناه خرد تر اصرار ننماید و اگر چه این معنی میان
علما مشهور نیست و در هیچ یک از مصنفات ایشان مذکور نه بلکه مشهور میان ایشان خلاف
آنست نمایش بر مذهب مذکور فکر صایب تقاضای غیر این معنی نمی نماید پس آنکه بعض اعلام گوئیده
که هرگاه گناهان همه کبیره باشد و وصف بصغیره و کبیره باضافه باشد لازم می آید که هر گناهی باعث رفع
عدالت باشد وارد نباشد و مخفی نماند که کلام شیخ ابو علی طبرسی چنانچه گذشت مشعرست بر آنکه این که
گناهان همه کبیره اند متفق علیه علمای امامیه است رضوان الله علیهم و مرتبه او میان علمای آن شایست
که کلام او در صدق این دعوی کافی باشد چنانچه گفته اند نظم هر کلامی که نکو میگوید راست آنست که او
میگوید اما بعض افاضل متاخرین تصریح کرده اند بانکه علمای امامیه درین مسئله مختلف اند و بعضی از ایشان
بعض اقوال سابقه قایل شده اند و قول مذکور را بشیخ مفید و ابن البراج و ابی الصلاح و ابن ادریس و شیخ
ابو علی طبرسی نسبت داده اند و تحقیق آنچه حقست درین باب احتیاج ببسطی در سخن دارد که تمام

حدیث سی و یکم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم
از پدر او ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی عمیر که احوالش از پیش رفت از هشام بن سالم که از
راویان ثقه امام جعفر صادق علیه السلام است و از امام موسی کاظم علیه السلام نیز حدیث روایت
کرده از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند من سمع شیئا
من الثواب علی شیء فصنعه کان له اجره وان لم یکن علی ما بلغه شرح کلام بلاغت نظام نور ایده
اثر بخش در ضمن آغاز و دو نمایش آغاز مشتمل بر دو بخش بخش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه اگر کسی
بشنود ترتب چیزی را از ثواب بر عملی چون آیا عدم آن یعنی باو برسد که اقدام بفلان عمل یا ترک
فلان عمل فلان ثواب دارد و بفعل آورد آنرا یا ترک نماید این را بوده باشد مر او را ثواب آن

و اگر چه نبوده باشد آن بر وجهی که باو رسیده بخش دویم من سمع شیئا من الثواب
می تواند بود که مراد بشنیدن ثواب اینجا مطلق رسیدن باو باشد خواه بعنوان شنیدن از زبان راوی
یا معنی باشد و خواه بعنوان دیگر مثل آنکه در کتابی از کتب حدیث یا فقه به بیند که بران وجه نوشته اند
و مؤید این تعمیم است آنکه در بعض احادیث که درین باب بطریق دیگر منقولست بجای من سمع شیئا
من الثواب من بلغه شیء من الثواب واقعست و میتواند بود که مراد شنیدن از زبان راوی
یا معنی باشد و از بلوغ که در حدیث دیگر واقعست نیز بلوغ بطریق سماع اراده شده باشد زیرا که
در آن زمان چنانچه در شرح حدیث اول سبق ذکر یافت برین وجه شایع بوده و نوشتن احادیث
و تدوین کتب احکام بعد از آن بهم رسیده و اما آنکه محمول شود سماع و بلوغ مذکور بر کل آن بر
از وجوه شش گانه که در شرح حدیث مذکور اشاره بآن از پیش رفت اگر چه ممکنست اما تقدیر دو
و چون عبارت مطلق واقع شده ظاهر آنست که ظن راستگوئی ناقل در ترتب ثواب مذکور
شرط نباشد بلکه اگر احتمال صدق و کذب او هر دو در نظر سامع یکمرتبه داشته باشد و عمل بقول
او کند ثواب مذکور را در می یابد بلی شرطست که ظن دروغ باو نداشته باشد بواسطه قیام بعض شواهد
و قراین بر آن و ظاهر آنست که تصریح راوی بخصوص ثواب نیز شرط نباشد بلکه ذکر ثواب نیز در
کار نیست و مجرد شنیدن آنکه فلان عمل سنت است یا فلان عمل مکروهست در ترتب ثواب
بر فعل آن و ترک این کافیست کان له اجره ضمیر اجره یا عایدست بشیء یعنی خواهد بود مر او را
ثواب آن شیء که بعمل آورده یا ترک کرده یا راجعست بمن موصول یعنی خواهد بود مر او را ثواب او
یعنی ثوابی که بطمع آن اقدام بفعل یا ترک مذکور نموده وان لم یکن علی ما بلغه اسم کان درین فقره
ضمیر شأن است که در یکن مستترست و می تواند بود که راجع باشد بشیء یعنی و اگر چه نبوده باشد آن
شیء که استحباب یا کراهت آنرا شنیده است بر وجهی که شنیده است یا بثواب یعنی و اگر چه
نبوده باشد ثوابی که ترتب آن بر فعل یا ترک مذکور شنیده بر وجهی که باو رسیده یا بمسموع

یعنی واگرچه نبوده باشد آنچه شنیده است بروجهی که شنیده است یعنی بران وجه از پیغمبر صلی الله علیه وآله صادر نشده باشد و مؤید این احتمال است آنکه در حدیث دیگر وان لم یکن الحدیث کما بلغه وارد است

نمایش اول باید دانست که طریق این حدیث حسن است و علما همه در معرض قبولش درآورده اند و ببعض احادیث دیگر نیز تایید یافته مثل حدیثی که روایت کرده است امام شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی در کتاب کافی از محمد بن یحیی از محمد بن الحسین از محمد بن سنان از عمران زعفرانی از محمد بن مروان که گفت شنیدم از امام الباطن والظاهر امام محمد باقر علیه السلام که میفرمودند من بلغه ثواب من الله علی عمل فعمل ذلک العمل التماس ذلک الثواب اوتیه وان لم یکن الحدیث کما بلغه یعنی هر کس برسد باو ثوابی از جانب خدای تعالی بر عملی پس بجای آورد آن عمل را بطلب آن ثواب می یابد آنرا واگرچه نبوده باشد آن حدیث چنانچه باو رسیده است و حدیثی که روایت کرده است آنرا محمد بن بابویه در کتاب ثواب الاعمال از پدر خود علی بن بابویه از علی بن موسی از احمد بن محمد از علی بن الحکم از هشام از صفوان از امام جعفر صادق علیه السلام انه قال من بلغه شیء من الثواب علی شیء من الخیر فعمله کان له اجر ذلک وان کان رسول الله صلی الله علیه وآله لم یقله یعنی هر کس رسیده باشد او را ترتب چیزی از ثواب بر چیزی از اعمال خیر پس عمل آورده باشد آنرا بوده باشد مر او را اجر آن عمل چنانچه باو رسیده واگرچه رسول خدای صلی الله علیه وآله نگفته باشد آنرا و باین سبب است که فقهای ما رضوان الله علیهم در بحث از دلایل سنت بودن بعضی اعمال مسامحه بسیار نموده اند و باحادیث ضعیفه بعض اعمال را سنت دانسته اند و حکم کرده اند بر ترتب ثواب بران پس بر ایشان وارد نباید که با آنکه متفق علیه جمیع علماست که بحدیث ضعیف حکم شرعی ثابت نمیشود ایشان استحباب را که حکمیست از احکام خمسه بحدیث ضعیف اثبات کرده اند زیرا که حکم باستحباب آن اعمال بآن احادیث ضعیف نیست بلکه باین حدیث حسن است که با آنکه مشهور است معتضد ببعض احادیث دیگر نیز است چنانچه مذکور شد بلی بمذهب جمعی که اثبات

۵۲

حکم شرعی نزد ایشان صحیح نیست مگر باحادیث صحیح و بحدیث حسن و موثق حکم شرعی ثابت نمیشود واگرچه مشهور و معتضد باحادیث دیگر باشد این بحث وارد است نمایش این مذهب نادر است و جمعی که اختیار آن کرده اند بغایت قلیل اند و سبب آنکه در حکم بوجوب بعض اعمال که احادیث ضعیفه دلالت بران دارد مستند باین حدیث نشده اند و این معنی را مخصوص اعمال سنتی دانسته اند ظاهر است زیرا که این حدیث دلالت ندارد مگر بر ترتب ثواب بر قیام بعض اعمال که حدیث ضعیف در باب استحباب آن وارد باشد و این معنی تقاضای امر بقیام بآن عمل نمیکند و مستلزم وجوب امر بقیام عمل است

نمایش دهم ظاهر شد که وجه آنکه اصحاب ما رضوان الله علیهم در اعمال سنتی عمل باحادیث ضعیف را تجویز کرده اند چه چیز است و در حقیقت دلیل ایشان در استحباب عمل مذکور این حدیث حسن است نه آن حدیث ضعیف

نمایش چون بطریق مخالفین این حدیث نقل نشده است بعض اعلام از علمای ایشان بعد از نقل این اشکال که قوم تجویز کرده اند بلکه سنت دانسته اند عمل کردن بحدیث ضعیف را در اعمال سنتی چنانچه نووی که از مشاهیر علمای ایشان است در کتاب اذکار تصریح بآن کرده است با آنکه همه اتفاق دارند بر آنکه احکام شرعی باحادیث ضعیف ثابت نمیشود درین وجه ازان بیرون شد بیان کرده است که تجویز مذکور که از قوم واقع شده این معنی دارد که هرگاه حدیث ضعیفی یافت شود که دلالت بر استحباب عملی از اعمال داشته باشد وآن عمل ازان قبیل باشد که احتمال حرمت یا کراهت در آن نرود جایز است بلکه سنت است عمل بمدلول این حدیث و اقدام بآن عمل بر سبیل رعایت جانب احتیاط چه در اقدام بآن امکان حصول نفع و ادراک ثواب هست و احتمال خطر و در افتادن بگناه نیست زیرا که عمل مذکور بران تقدیر دایر خواهد بود میان اباحت و استحباب پس احتیاط تقاضای جواز بلکه استحباب آن خواهد کرد اما اگر دایر باشد میان حرمت و استحباب مثل آنکه حدیث ضعیفی در باب استحباب عملی وارد باشد که احتمال حرمت در آن رود حکم باستحباب آن وجهی ندارد و احتیاط مقتضی آن نیست و اگر دایر باشد میان مکروه و مستحب مثل آنکه حدیث ضعیفی در باب

استحباب عملی وارد باشد که احتمال کراهت دران گنجد باید دید اگر مرتبهٔ استحبابش بر مرتبهٔ کراهت
رجحان داشته باشد مثل آنکه ثوابی که بر تقدیر استحباب بر فعلش مترتب باشد زیاده باشد بر ثوابی
که بر تقدیر کراهت بر ترکش مترتب است احتیاط مقتضی بعمل آوردن آن خواهد بود و اگر مرتبهٔ کراهت
راجح باشد و ثوابی که بر تقدیر کراهت بر ترکش مترتب دارد زیادتی داشته باشد بر ثوابی که بر تقدیر
استحباب بر فعلش مترتب است احتیاط تقاضای ترکش خواهد کرد و اقدام بآن مستلزم
بود و اگر هردو در یک مرتبه باشند در مبلغ هردو ثواب مساوی باشد یا مرتبهٔ هر یک معلوم نباشد جای تو
وکمان آنست که دران وقت عمل اولی باشد زیرا که مباحات بمحض نیت قربت عبادت میشود و ثواب
بران مترتب است چه جای مباحی که احتمال استحباب بواسطهٔ ورود حدیث ضعیف دران رود و پس
جواز عمل بحدیث ضعیف در اعمال سنتی مشروط باشد بآنکه احتمال حرمت دران نرود و استحباب
عمل مشروط بآنکه احتمال حرمت نباشد و جانب احتمال کراهت رجحان نداشته باشد بعد ازان
گفته است درین مقام بحثی مانده و آن آنست که هرگاه احتمال حرمت در فعل نرود جواز آن بواسطهٔ
حدیث ضعیف نخواهد بود چه بر تقدیری که حدیث ضعیف نباشد نیز اقدام بآن جایز خواهد بود زیرا که
مفروض انتفای احتمال حرمت است کسی نگوید که حدیث ضعیف باعث انتفای احتمال حرمت است
زیرا که انتفای حرمت نفس اباحت است و اباحت حکمیست از احکام شرعی و دانسته شد که حکم
شرعی بحدیث ضعیف ثابت نمیشود پس حدیث ضعیف سبب انتفای حرمت نتواند شد و بسا باشد
که غرض محقق از ذکر جواز توطئهٔ استحباب باشد و حاصل جواب او آن باشد که در مادهٔ مذکوره جواز
عمل از خارج معلوم است بواسطهٔ آنکه مفروض انتفای حرمت است و استحباب آن بقاعدهٔ
اصولی ثابت میشود که مبنی بر استحباب احتیاط در اعمال دینیه است پس هیچکدام از جواز و استحباب
مذکور بحدیث ضعیف ثابت نشده باشد تا خلاف متفق علیه ایشان لازم آید بلکه حدیث ضعیف
باعث تحقق مادهٔ احتیاط است و سبب آنکه عمل باحتیاط که استحبابش بدلیل دیگر ثابت شده

باید کرد مانند خروج وقت از برای وجوب نماز تا اینجا بود خلاصهٔ کلام بعضی اعلام و درین نظرست
زیرا که خوف در افتادن بحرام در مادهٔ عملی که حدیث ضعیف دلالت بر استحباب آن دارد
حاصلست هر وقت بعمل آورد مکلف آنرا باید آنکه ثواب آن باو عاید شود چه حصول ثواب میسرست
مادام که قصد قربت دران بکنند و فعل آنرا بر ترک راجح ندانند زیرا که مدار صحت اعمال بر نیاتست
که انما الاعمال بالنیات پس فعل او بر هر تقدیر دایر خواهد بود میان آنکه چنانچه مفاد حدیث ضعیف است
سنت باشد و ارتکاب آن مستوجب عقاب و هیچ شک نیست که ترک سنت اولی است
از در افتادن ببدعت و تشریع پس فعل مذکور در هیچ وقت نتواند بود که دایر باشد میان مباح
و سنت و نه میان مکروه و سنت بلکه همیشه دایرست میان حرام و سنت و تارک آن هیچ
معاقب نیست و فاعل آن از استخلاص از عقاب متیقن نه بلکه اینکه تقسیم عمل مذکور را دایرست
میان حرام و سنت از روی ملاحظات و همراهی با خصم است و الا میتوان دعوی کرد که احتمال
غیر حرمت دران نمیگنجد و بر تقدیری که دست باین حدیث حسن زنیم و نگوییم که استحباب
آن باین حدیث ثابت است الخ فعل مذکور حرام بعمل می آید چه صادق است برآنکه اقدام
بفعلیست بقصد قربت که دلیلی که مثبت احکام شرعی تواند بود دلالت بر استحباب آن
نکرده است و اقدام بفعل کذائی باتفاق بدعت و تشریعست والله اعلم و بعض فضلا برین وجه
بیرون شد از اشکال مذکور کرده اند که مراد قوم ازآنکه گفته اند در اعمال سنتی عمل بحدیث
ضعیف میتوان کرد و در اعمال واجبی و افعال حرام نمیتوان کرد آنست که هرگاه در باب
استحباب عملی حدیث صحیحی وارد باشد و استحباب آن بآن حدیث ثابت شود و حدیث
ضعیفی نیز باشد که دلالت بران کند که ثواب آن فعل مستحب فلان چیز است جایز است
عمل کردن بآن حدیث ضعیف و حکم کردن بآنکه ثواب مذکور بران مترتبست و هیچ شک نیست
که حکم مذکور از احکام شرعیه نیست که بحدیث ضعیف ثابت نتواند شد و بعضی برین وجه

که کلام ایشان با آنکه هیچ یک از احکام خمسه بحدیث ضعیف ثابت نمیشود این معنی دارد که حدیث
ضعیف در اثبات حکم مذکور مستقل نیست و بانفراده نمی تواند اثبات آن نمود نه آنکه موید
و موکد حدیث دیگر نیز نمی تواند بود و تجویز ایشان عمل بحدیث ضعیف را در اعمال سنی
این معنی که هرگاه دو حدیث در باب استحباب عملی وارد شود یکی صحیح و یکی ضعیف
مکلف را جایز است که در حال اقدام بان عمل ملاحظه دلالت حدیث ضعیف نیز بران نموده
موید و موکد حدیث صحیح داند و خللی که درین هر دو وجهست مخفی نیست اما در وجه اول
بواسطه آنکه تقریر مخالفت دارد با منطوق عبارت قوم زیرا که کلام ایشان صریحست
در جواز اتیان بعمل کاهی که حدیث ضعیفی دلالت بر استحباب ان کند و اصلا قابل این
این تاویل دور از کار نیست و اما وجه ثانی بواسطه آنکه با وجود ناخوشی و دوری آن تعا
ضای ان میکند که تخصیص حکم مذکور را باعمال سنی وجهی نباشد چه عمل بحدیث ضعیف
باین معنی که موید و موکد حدیث صحیح سازند مطلقا جایز است خواه در
اعمال سنی باشد و خواه در اعمال واجبه و اعمال حرام والله اعلم بحقایق الامور

حدیث بیست و دوم

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی از
پدر او علی بن بابویه که فقیه و عظیم الشان و مصنف کتب و ثقه بوده است و نقل کرده اند
که بعد از آنکه در بغداد بملاقات ابو القاسم حسین بن روح رسید و از و استکشاف بعض
مسایل نموده برگشت باو نامه نوشته التماس نمود که رقعه که با آن نامه همراه بود بصاحب الامر
رساند و دران رقعه از انحضرت التماس دعای فرزند کرده بود و حسین بن روح حاجت
او را بر آورده و آن رقعه را در عالم باطن بحضرت رسانید پس دیدند که در حاشیه آن رقعه
نوشته شده است باو که قد دعونا الله لک فرزقک ولدین ذکرین خیرین و بعد از آن ابو جعفر
٢٦

و ابو عبدالله از و در وجود آمدند و ابو جعفر رحمه الله پیش اقران خود فخر میکرده است با آنکه من بدعای
صاحب الامر علیه السلام در وجود آمده ام و نعم الافتخار و در سال سیصد و بیست و نه از
هجرت دعوت حق را لبیک اجابت گفته بجوار رحمت ایزدی پیوست از سعید بن
عبدالله بن ابی خلف قمی که از معتمدین علمای رجالست و بعضی گفته اند که بسعادت ملاقات
امام حسن عسکری علیه السلام رسیده و در سنه احدی و ثلثمایه از دنیا رحلت کرده است از احمد بن محمد
از حسین بن سعید بن حماد بن مهران که ثقه و عظیم الشان و صاحب تصانیف بوده و اصل
او از کوفه است از انجا باهواز آمده و از اهواز بقم منتقل شد و در قم مدفون است از ابن
ابی عمیر که احوالش سبق ذکر یافت از معاویة بن وهب البجلی که از راویان امام جعفر صادق
و امام موسی کاظم علیهما السلام است و علمای رجال حکم بتوثیقش کرده اند از عمر بن نهیک
النخعی الکوفی از سلام المکی که هر دو از راویان امام جعفر صادق علیه السلام اند از امام محمد
باقر علیه السلام که گفت اتی رجل النبی صلی الله علیه و آله فقال له شیبة الهذلی فقال یا رسول الله
انی شیخ قد کبرت سنی و ضعفت قوتی عن عمل کنت عودته نفسی من صلوة و صیام و حج
و جهاد فعلمنی یا رسول الله کلاما ینفعنی الله به و خفف علی یا رسول الله فقال اعده فاعادها ثلث
مرات فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ما حولک شجرة و لا مدرة الا و قد بکت من رحمتک
فاذا صلیت الصبح فقل عشر مرات سبحان الله العظیم و بحمده و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
فان الله عز و جل یعافیک بذلک من العمی و الجنون و الجذام و الفقر و الهرم فقال یا رسول الله
هذا للدنیا فما للآخرة قال تقول فی دبر کل صلوة اللهم اهدنی من عندک و افض علی من فضلک
و انشر علی من رحمتک و انزل علی من برکاتک قال فقبض علیهن بیده ثم مضی فقال رجل لابن
عباس ما اشد ما قبض علیها خالک فقال النبی صلی الله علیه و آله اما انه ان وافی بها یوم القیمة لم
یدعها متعمدا فتحت له ثمانیة ابواب الجنة یدخل من ایها شاء شرح کلام بلاغت روش نیست

دو بیستش حدیث نوز خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه آمد شخصی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله که او را
شیبه هذلی میگفتند و گفت ای رسول خدای من پیر شده ام و سن من بالا رفته است و مرا توانائی
آن نمانده که عملی که نفس خود را بآن عادت نموده بودم از نماز و روزه و حج بیت الله الحرام
و جهاد با کفار بسهولت قیام توانم نمود تعلیم ده مرا ای رسول خدای کلامی که منتفع سازد
مرا خدای تعالی بآن و سبک ساز عمل را بر من ای رسول خدای حضرت صلوات الله علیه و آله
فرمودند اعاده کن این کلمات را او سه مرتبه اعاده کرد پس حضرت رسول الله صلوات الله
علیه و آله فرمودند نیست در گرد و پیش تو درختی و نه کلوخی مگر آنکه بگریه افتاده است از عجز
و رقت قلبی که بکار بردی پس چون نماز صبح را گذاردی ده مرتبه بگوی سبحان الله العظیم
و بحمده و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بدرستی که خدای عز و جل نگاه میدارد ترا بسبب گفتن
آن از کوری و دیوانگی و جذام و ناداری و خرفت و پیری پس گفت ای رسول خدای این از برای
دنیاست از برای آخرت چه باید کرد فرمودند بگوی در عقب هر نماز که گذاردی اللهم اهدنی
من عندک و افض علی من فضلک و انشر علی من رحمتک و انزل علی من برکاتک امام علیه السلام
گفت فراهم آورد یعنی شیبه هذلی این کلمات را بدست خود یعنی بواسطه شمردن آن انگشتان
خود را بهم نهاد و برفت پس گفت شخصی که آنجا حاضر بود بابن عباس که چه از ردی شدت فراهم
آورد این کلمات را بدست خود گفت تو پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند هر آینه بدرستی که اگر
وفا کند بآنچه با او گفتم یعنی بعد از هر نماز بگفتن این کلمات قیام نماید و آن را وا نگذارد
گشوده شود از برای او هشت در بهشت که از هر کدام خواهد داخل بهشت شود حدیث دوم
یقال له شیبة الهذلی شیبه بحروف نقطه دار است و هذلی بضم ها و فتح ذال نقطه دار منسوبست
بهذیل بضم ها که نام طایفه ایست از عرب و قیاس تقاضای آن میکند که منسوب
بهذیل هذیلی بیاید باثبات یا بعد از ذال نه هذلی بحذف یای مذکور لیکن مگر از قبیله

که مضاعف نباشد مانند جشنی که بجشنه منسوب است و اینجا که با وجود عدم تحقق شرط مذکور حذف
شده است شاذ است یعنی مخالف قیاس است نهایتش چون موافق استعمال است
وقوع آن در قرآن و حدیث منافی بلاغت نیست بخلاف شاذی که مخالف قیاس و استعمال
هر دو باشد که آن در قرآن و حدیث واقع نمیشود فقال اعدها تانیث ضمیر بواسطه آنست
که راجعست بکلماتی که هذلی گفت یعنی آنچه گفتی مرتبه دیگر بگوی الحکایت ضعف و ناتوانی او
یعنی حکایت مذکور را باز از سر گیر یا ثلثا و یعنی سوالی که کردی اعاده نمای فاعادها ثلث
مرات درین فقره صنعت تغلیب بکار رفته زیرا که در گفتن اول معنی حقیقی اعاده که اتیان
ثانویست متحقق نیست و اگر بر اعاده حقیقی حمل شودی باید چهار مرتبه گفته شده باشد و الله اعلم شجرة
و لا مدرة مدره بفتحه مانند شجره پاره گل خشک شده و را بگوید سبحان الله العظیم و بحمده
بیان معنی آن در شرح حدیث هفتم سبق ذکر یافت و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حول
بمعنی قدرت است یعنی نیست قدرت و توانائی کسی را مگر بامر خدای بلند مرتبه بزرگ و الفقر
و الهرم مراد بفقر بی چیزی و احتیاج بخلق است که الفقر سواد الوجه فی الدارین کنایت از آنست
و هرم بفتحتین ها و را نهایت مرتبه پیریست و مراد اینجا ضعف و سستی است که لازم رسیدن
بآن مرتبه است از قبیل تسمیه لازم باسم ملزوم فی دبر کل صلوة دبر بضم دال و سکون با هر دو آمده
بمعنی عقب شیء اللهم اهدنی من عندک معنی هدایت خدای تعالی و بیان آنکه هدایت او بر پنج نوعست
در ضمن حدیث بیست و ششم سبق ذکر یافت و مراد اینجا اعطای نوع اول و نوع سوم است
و افض علی من فضلک فیض در لغت بمعنی کثرت و سیلان آبست قال فی القاموس
فاض الماء یفیض فیضا و فیوضة ای کثر حتی سال یعنی بسیار گردید و سیلان در اثر برمن فضل
و کرم خود را و کلام از قبیل استعاره بالکنایه است یا تخییل چه تشبیه شده است فضل الهی در زیادی
شدن و سیلان کردن بآب و اکتفا شده است بذکر مشبه و ذکر افاضه که از ملایمات

[illegible] ل است و از [illegible] عالی من جر کانک حسنی نازل [illegible] برمن
[illegible] بر انسان همراهی خود تشبیه شده است درین فقره برسانیدن خدا [illegible] بر لشکای خود را
بما بانزال که عبارت از ایصال خیریت از بالا است تشبیه بر سبیل استعاره چه تشبیه شده است
بلندی و پستی محل برتبه بلندی و پستی مکانی و استعاره شده لفظی که از برای ان موضوع است
که درین معنی استعمال یابد دران معنی فقبض علیهن بیده ظاهر انست که ضمیر علیهن راجع بکلمات
چهارگانه اخر باشد و ظاهر اراده بقبض بران بدست شمردن انها باشد بانگشتان و بهم نهادن
انگشتان بواسطه شمردن آن مانند ما قبض علیها فالک مراد بنجال اینجا مصاحبت عرب
کاهی که او را زیادتی نسبت و اختصاص باهی بهم رسیده میگویند انا خال الفرس و نستواند
بود که مراد بنجال معنی خودش باشد و در واقع عبدالله عباس قرابت نسبیه بذلی بوده باشد از جانب مادر والده ام

حدیث سی و سیم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از محمد
بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب که در صدر حدیث سیزدهم احوال ایشان گذشت
از سدیر الصیرفی که از مرد وجیه روات امام جعفر صادق است علیه السلام و نقل است از وی
شحام که گفت روزی در دور خانه کعبه طواف مینمودم و دست من بدست امام جعفر صادق
علیه السلام بود و انحضرت اشک بر روی مبارک میریخت و میگفت یا شحام ما رایت ما صنع ربی
الی ثم بکی و دعا ثم قال یا شحام انی طلبت الی الهی فی سدیر و عبد السلام بن عبد الرحمن و کانا فی السجن
فوهبهما لی و خلی سبیلهما یعنی ای شحام نه دیدی که چه کرد با من پروردگار من بعد از ان گریه کردند و دعا
فرمودند و گفتند ای شحام بدرستی که من از پروردگار خود طلب کردم سدیر را و عبد السلام
بن عبد الرحمن را که ایشان را بمن بخشد و ایشان در زندان بودند پس خدای تعالی هر دو را
در عوض قبول و اجابت در آورده ایشان را بمن بخشید و از زندان رهائی یافتند

وکافیست [illegible] این حدیث در مدح [illegible] امام جعفر صادق [illegible] و در متن حدیث [illegible]
المومن من [illegible] سبح معه مثال یقدمه امامه کلما رای المومن هولا من اهوال یوم القیمة قال له
لا تفزع و لا تحزن و ابشر بالسرور و الکرامة من الله عز و جل حتی یقف بین یدی الله عز و جل
فیحاسبه حسابا یسیرا و یامر به الی الجنة و المثال امامه فیقول له المومن یرحمک الله نعم الخارج خرجت
معی من قبری و ما زلت تبشرنی بالسرور و الکرامة من الله عز و جل حتی رایت ذلک فمن انت
فیقول انا السرور الذی کنت ادخلته علی اخیک المومن فی الدنیا خلقنی الله عز و جل منه شرح
کلام بلاغت نظام در ضمن دو بخش است بخش اول خلاصه کلام امام علیه السلام انکه هرگاه برانگیزد
خدای تعالی مومنی را از قبر او و بعرصه گاه محشر در آورد بیرون می آید با او صورتی که پیش پیش او
میرفته باشد و او را دل میداده باشد و از خوف و هراس آن روز میرهانیده باشد و هرگاه چند
آن مومن هولی را از اهوال قیامت بادیگفته باشد فزع مکن و اندوه مکن و خوش باش و بشارت
یاب بشاد شدن و نوازش یافتن از جانب خدای عز و جل تا وقتی که بایستد در برابر
خدای عز و جل پس حساب او را باسانی بگذراند و بسوی بهشتش فرمان دهد و پس چون
آن مثال پیش پیش او میرفته باشد پس بگوید آن مومن باو که رحمت خدای تعالی بر تو باد خوش
همراهی بودی که از قبر با من بیرون آمدی و همیشه مرا بشارت میدادی بشاد شدن و نوازش
یافتن از جانب خدای عز و جل تا آنکه دیدم آنرا و بانچه میگفتی رسیدم بگو که تو کیستی که مصدر
این نیکی شدی پس بگوید باو آن صورت که من سرور و خوشی ام که تو در دار دنیا بخاطر برادر
مومن خود در اورده و خلق کرده است مرا خدای که عزیز است و بزرگ از آن سرور و خوشحالی
بخش دوم خرج معه مثال یقدمه امامه مثال بمعنی صورت است و یقدم بضم یا و سکون قاف
ماخوذ است از اقدام در حرب که عبارت از شجاعت و عدم ترس است یعنی میرهانیده
باشد از ترس و قوی دل و شجاع میساخته باشد آن صورت او را و میتواند بود که فزع یا

بوده باشد بر وزن خسرو ماضی او قدم بفتح دال باشد همچون نصر بمعنی تقدم یعنی
مقام شود او را چنانچه برین وجهست قوله تعالی یقدم قومه یوم القیمة وبرین تقدیر لفظ امام تاکید
خواهد بود تاسیس نعم المخارج خرجت منی من قبری نعم از افعال مدحست و مخصوص بمدح محذوف
که فاعل آن باشد و مخصوص بمدح اینجا محذوفست بسبب دلالت مابعد آن بران و کلام در
تقدیرست که نعم المخارج انت و جمله خرجت منی که بعد از ان واقع شده مفسر انت یا بدل آن
ومیتواند بود که حال بوده باشد از ان بتقدیر قد یعنی چه خوب بیرون آمدی و تو در حالیکه
بیرون آمده با من از قبر من انا السرور الذی کنت قد ادخلته درین کلام اشارتست بانکه
اعمال دران نشاة مجسم میشود و در بعضی احادیث واردست که اعتقادات نیز بصورت جسم
در می آیند پس اعمال صالحه و اعتقادات صحیحه بصورتهای نورانی نیکو در می آیند که دیدن ایشان
نیز مومن را باعث مسرت و لذت دیگر باشد و اعمال سیئه و اعتقادات باطل بصورتهای
ظلمانی کریه در می آیند که دیدن ایشان نیز باعث حزن و اندوه تمام بوده باشد صاحبان
آن را چنانچه بعضی مفسرین گفته اند نزد تفسیر آیه کریمه یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا وما عملت
من سوء تود لو ان بینها وبینه امدا بعیدا یعنی نافرمانی کنید و بترسید از روزی
که بیابد هر کسی آنچه کرده باشد از نیکوئی حاضر گردانیده شده نزدیک خود و آنچه کرده باشد
از بدی دوست دارد که میان او و میان آن عمل مسافتی دور باشد تا نه چندان که دیدن آن
باعث زیادتی حزن او نباشد و نیز مرشد باین معنیست قوله تعالی یومئذ یصدر الناس اشتاتا
لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره یعنی آن روز که
عبارت از روز قیامت باشد باز گردند مردمان از موقف حساب پراکنده و گروه گروه
بعضی بجانب راست و بعضی بجانب چپ تا نموده شوند اعمال خود را پس هر که بعمل آرد هم سنگ
ذره نیکی به بیند آنرا و هر که بعمل آورد هم سنگ ذره بدی به بیند آنرا و ارشاد این ایت

اینست اول مقام ظاهرست و کسی که تفسیر کرده است بر و مادرین آیه بدیدن جزای عمل یا دیدن
آنرا در صحایف اعمال و ضمیر را بعمل راجع ندانسته حمل کرده است کلام را بر معنی خلاف ظاهر و بسیار
دور رفته است و در شرح حدیث نهم درین باب بعضی سخنان بمین ذکر یافت و در بعضی
احادیث آینده نیز پاره مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وحده العزیز

حدیث سی و چهارم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق محمد بن بابویه از حمزه بن محمد
العلوی از عبد العزیز بن محمد الابهری از محمد بن زکریا الجوهری از شعیب بن واقد از حسین بن زید
بن علی بن الحسین علیه السلام که از اصحاب صادق علیه السلام است از امام جعفر صادق علیه السلام
از آبای بزرگوار آنحضرت از امیر المومنین علیه السلام که قال رسول الله صلی الله علیه و آله من
سمع فاحشة فافشاها فهو کالذی اتاها ومن تطول علی اخیه فی غیبة سمعها فیه فی مجلس ردّ الله عنه
الف باب من الشر فی الدنیا والآخرة ومن کظم غیظا وهو قادر علی انفاذه اعطاه الله اجر شهید
ومن سعی لمریض فی حاجة قضاها اولم یقضها خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه ومن فرج عن مؤمن
کربة فرج الله عنه اثنین وسبعین کربة من کرب الآخرة واثنین وسبعین کربة من کرب
الدنیا ومن صلی علی میت صلی علیه سبعون الف ملک وغفر الله له ما تقدم من ذنبه فان اقام
حتی یدفن ویحثا علیه التراب کان له بکل قدم نقلها قیراط من الاجر والقیراط مثل جبل احد وقال صلی الله
علیه وآله من مطل علی ذی حق حقه وهو یقدر علی اداء حقه فعلیه کل یوم خطیئة عشار **شرح**
کلام آن خلاصه آفرینش در ضمن دو بینش **فصل اول** خلاصه قول امیر المومنین علیه السلام که فر
رسول خدای صلی الله علیه وآله که هر کس عالم شود بر گناه کسی و بشنود که از و فاحشه صادر شده
و در مقام افشای آن درآمده بر مردم ظاهر سازد مثل آنست که خود بان اقدام نموده است و کسی که
نیکی کند و منت نهد برادر مومن خود بسبب باز گردانیدن غیبت او کاهی که غیبت او را در

مجلس بشنود بر گرداند از و خدای تعالی هزار باب از بدی را در دنیا و آخرت و هر کس
او بمقام کظم غیظ شود و خشم خود را فرو نشاند در حالتی که قدرت بران داشته باشد که بمقتضای
آن عمل آورد بیابد از جانب خدای تعالی ثواب شهیدی و هر کس سعی کند در بر آوردن حاجت
بیماری خواه حاجت مذکور بر آورده شود و خواه نه بیرون آید از گناهان خود مانند روزی
که از مادر متولد شده و هر کس اندوهی را از خاطر برادر مومن خود رفع کند خدای تعالی
هفتاد و دو اندوه از اندوههای آخرت و هفتاد و دو اندوه از اندوههای دنیای او را
مرتفع سازد و کسی که نماز گذارد بر میتی نماز گذارند بر وی هفتاد هزار فرشته و بیامرزد
خدای تعالی آنچه از گناهان او گذشته است پس اگر قیام کند در سر قبر او تا او را دفن کنند
و بر خاک سازند قبر او را همراه آنیه باشد مراو را بهر قدمی که بر داشته است قیراطی از ثواب
که آن قیراط هم سنگ کوه اُحد باشد و فرموده است رسول خدای صلی الله علیه و آله که هر کس
نگاه کند و تصویب اندازد حقی را که در ذمه او باشد در حالتی که قدرت بر ادای آن داشته
باشد بر وی نویسند بازای هر روز که بران بگذرد گناه کسی که آن روز را صرف گرفتن مال
کرده باشد بحث دهم من سمع فاحشة مراد بفاحشه هر چیزیست که خدای تعالی از اقدام بآن نهی
کرده است و گاه باشد که اختصاص یافته باشد بچیزهای که قبح آن در نظر عقل و شرع زیاده
باشد و مراد بشنیدن آن اعم از آنست که از قائل بشنود یا از فاعل مثل آنکه از کسی بشنود
که دروغ میگوید یا دشنام میدهد یا غیبت میکند در غیر مواضعی که مستثنی شده و چنانچه در شرح
حدیث سی ام سبق ذکر یافت متن ترجمه گوید و ظاهر آنست که مراد بشنیدن مطلق اطلاع
بران باشد خواه بعنوان شنیدن باشد و خواه بعنوان دیدن یا از نوشته بران مطلع
شدن چنانچه در حدیث سی و یکم در من سمع شیئا من الثواب بر همین معنی محمول شده و بود و من
تطول علی اخیه فی غیبة یعنی فی رد غیبة بحذف مضاف و فی از برای سببیت است و شاید
۲۱

از اینجا استنباط توان کرد که شنیدن غیبت کسی بقصد آنکه باز گرداند آنرا جایز باشد و
در کلام هیچ یک از علما دیده نشده است که تجویز آن کرده باشد و تجویز مذکور خالی از قوتی نیست
و من کظم غیظا کظم غیظ یعنی باز گردانیدن و فرو خوردن خشم اعطاه الله اجر شهید ظاهر
این کلام منافات دارد با آنچه مشهور شده است نقل آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله که افضل
الاعمال احمزها یعنی بهترین اعمال عملیست که تعب و مشقت در اقدام بآن بیشتر باشد زیرا که
مشقت شهادت ظاهر است که بیشتر است از مشقت فرو نشانیدن خشم و بسا باشد که در جواب
آن گفته شود که شهید و فاعل هر حسنه اجر او ده مثل اجر آن عمل است که من جاء بالحسنة فله
عشر امثالها پس میتواند بود که اجر کظم غیظ بعد از آنکه ده مرتبه تضعیف یافته باشد مثل اجر
شهیدی باشد که تضعیف نیافته باشد و بباید دانست که در کظم غیظ و فرو نشانیدن خشم ثواب
بسیار حاصل است و همیشه شعار صلحا و اولیا بوده است در روایت کرده شیخ بزرگوار
محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از امام زین العابدین علیه السلام که گفت قال رسول الله
صلی الله علیه و آله ان احب السبیل الی الله عز و جل جرعتان جرعة غیظ تردها بحلم و جرعة مصیبة
تردها بصبر یعنی فرموده است رسول خدای صلوات الله علیه و آله که دوست ترین راهی بسوی
خدای تعالی دو جرعه است جرعه خشمی که بر گردانی آنرا بحلم و جرعه مصیبتی که باز گردانی
آنرا بصبر و روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که من کظم غیظا و هو یقدر علی امضائه
حشی الله قلبه امنا و ایمانا یعنی کسی که فرو نشاند خشم خود را در حالتی که قدرت داشته باشد بر عمل
کردن بمقتضای آن پر میگرداند خدای تعالی دل او را از ایمنی و گرویدن بحق و بطریق اهل
سنت و شیعه روایت شده است از امام زین العابدین علیه السلام که روزی وضو
می ساختند و کنیزی ایستاده بود و آب بر دست مبارک ایشان میریخت که ناگاه ابریق
از دست او افتاد و بر روی حضرت آمده روی مبارک ایشان را مجروح ساخت پس امام علیه السلام

سر مبارک خود را بالا کردند و بجانب آن کنیز از روی خشم نگریستند در ساعت آن کنیز خواند که
والکاظمین الغیظ حضرت فرمودند فرو نشانیدم خشم خود را بعد از آن خواند که والعافین
عن الناس فرمودند عفو کردم و از گناه تو در گذشتم پس تتمهٔ آیت را خواند که والله
یحب المحسنین حضرت فرمودند انت حرة لوجه الله یعنی تو آزادی از مال من در راه
خدای تعالی و نقلست از ابی ذر غفاری رحمه الله که شخصی در مقام درشتی با او شد و دشنام
بسیار با او داد و او شیوهٔ حلم و بردباری پیش گرفته با او گفت ای برادر زاده من بدر پیشی
که مرا در پیش عقبهٔ صعبست اگر از آن نجات یابم آنچه تو بمن گفتی نقصان من نخواهد کرد و اگر نجات
نیابم و بعواقب آن گرفتار شوم پس من بدتر باشم از آنچه تو گفتی خرج من ذنوبه ذنوب بضم
ذال نقطه دار جمع ذنب است بفتح ذال و سکون نون بمعنی گناه و فعل آن اذنب می آید
قال فی الصحاح الذنب الجرم و قد اذنب الرجل و بیرون آمدن از گناه از قبیل استعاره است
چنانچه در شرح حدیث دهم از پیش رفت و من مطل علی ذی حق حقه مطل تعویق و تعلل در ادای
حق است و تاخیر آن از وقتی بوقتی و حق اینجا شامل است حق مالی را و حق غیر مالی را از حقوق
الناس و حقوق الله چنانچه داخل است در آن تاخیر در اخراج زکات و ادای حج بعد از وجوب
و تاخیر نماز از وقت خود و آنچه مانند آن باشد خطیئه عشار عشار بفتح عین بی نقطه و شین مشدده و نقطه
دار بمعنی تمغاچی است ماخوذ است از تعشیر که بمعنی گرفتن عشرست از مال مردم بحکم ظالم

حدیث سی و پنجم

روایت شده است بسندی که اتصال دارد بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از جمعی از
اصحاب ما که از آنجمله علی بن ابراهیم است که چنانچه سبق ذکر یافت از ثقات معتمدست
از احمد بن محمد بن خالد از اسمعیل بن مهران بن محمد بن ابی نصر السکونی الکوفی که از اصحاب امام رضا
علیه السلام است و اکثر علمای رجال ثقه و معتمدش میدانند از ابی سعید القماط که از اصحاب امام موسی کاظم

علیه السلام است و در کتب رجال تصریح بثقه بودن او شده و اسم او خالد بن سعید الکوفی است
از ابان بن تغلب که بسعادت خدمت امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام
استسعاد یافته است و از هر سه ایشان حدیث روایت کرده است و در هر فن خصوصا فنون
عربیت و قرائت و فقه مهارت تمام داشته چنانچه قرائت علیحده میان قرّاء بنام او اشتهار
یافته و چند جلد کتاب تصنیف دارد و علمای رجال ثقه و جلیل القدرش میدانند و از امام محمد باقر
علیه السلام روایت شده است که با او گفت اجلس فی مسجد المدینة و افت الناس فانی احب
ان یری فی شیعتی مثلک یعنی بنشین در مسجد مدینه و فتوی ده مردم را که من دوست
میدارم که دیده شود در میان شیعه من مثل تو مردم و چون خبر فوت او بامام جعفر صادق
علیه السلام رسید گفت اما والله لقد اوجع قلبی فوت ابان یعنی بخدای قسم که درد آورد دل مرا
مردن ابان روح الله روحه از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که گفت لما اسری بالنبی
صلی الله علیه و آله قال یا رب ما حال المؤمن عندک قال یا محمد من اهان لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة
و انا اسرع شیء الی نصرة اولیائی و ما ترددت فی شیء انا فاعله کترددی فی وفات المؤمن
یکره الموت و اکره مساءته و ان من عبادی من لا یصلحه الا الغنی و لو صرفته الی غیر ذلک لهلک و ان
من عبادی من لا یصلحه الا الفقر و لو صرفته الی غیر ذلک لهلک و ما یتقرب الی عبد من عبادی بشیء
احب مما افترضت علیه و انه لیتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع
به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده التی یبطش بها ان دعانی اجبته و ان سألنی اعطیته
توضیح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بخش بخش اول خلاصه
کلام امام علیه السلام آنکه شبی که پیغمبر صلوات الله علیه و آله بجانب آسمان عروج فرمود چون بموقف
مکالمهٔ پروردگار جل برهانه رسید گفت ای پروردگار من چیست حال مؤمن نزد تو و قدر
و منزلت او پیش تو تا چه مرتبه است از جانب حضرت عزت خطاب در رسید که ای محمد

کسی که خواری رساند بدوستی که مثل اوست که بیرون آمده باشد بر من بقصد جنگ و شتاب
من در یاری دادن دوستان خود از همه کس بیشتر است و تردد نکرده‌ام هرگز در چیزی که من
فاعل آنم مثل ترددی که در وقت وفات مومن مرا دست میدهد زیرا که او را ناخوش
می‌آید مردن و مرا ناخوش می‌آید ناخوش آمدن او و بدرستی که از بندگان من بنده ایست
که صلاح حال او نیست مگر در توانگری اگر بگردانم او را از آن حال و درویش سازم هر آینه هلاک
میشود و بدرستی که از بندگان من بنده ایست که صلاح حال او نیست مگر در درویشی اگر بگردانم
او را از آن و توانگر سازم او را هر آینه حال او بهلاکت میرسد و نزدیک نمیشود بمن بنده
من بسبب چیزی که دوست تر دارم آنرا از چیزهائی که واجب گردانیده‌ام بر او اقدام بآن
را یعنی اقدام بواجبات را از همه چیز دوست تر میدارم و از همه چیز بیشتر باعث نزدیکی بمن
میشود و بدرستی که او باید نزدیکی جوید بمن باعمال سنتی نیز تا من دوست دارم او را پس چون
دوست داشتم او را هر آینه گوش او خواهم بود که بآن میشنود و چشم او خواهم بود که بآن
می‌بیند و زبان او خواهم بود که بآن سخن میگوید و دست او خواهم بود که بآن میگیرد چیزها
اگر دعا کند مرا اجابت میکنم دعای او را و اگر چیزی طلبد از من بادهم حدیث دوم لما اسری
بالنبی صلی الله علیه و آله اسری بصیغه مجهول مشتق از سری بضم سین بروزن هدی بمعنی سیر
در شب قال فی الصحاح سریت سری و مسری و اسریت بمعنی اذا سرت لیلا و یقال اسراه و اسری
بمثل اخذه و اخذ به و مقصود آن شب که در آیه کریمه سبحان الذی اسری بعبده لیلا
من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی واقع شده است بواسطه آنست که نکره آوردن لیل دلالت
کند بر کمی مدت آن شب روی با آنکه مسافتی که میان مسجد الحرام و مسجد الاقصی بود چهل شبه راه
بوده ما حال المؤمن عندک مراد بحال مومن اینجا چنانچه در شرح اول نیز فهم آن شد قدر و منزلت
اوست من اهان لی ولیا مراد بولی اینجا دوست و مراد باهانت او محاربه ظاهر ساختن محاربه

و مقصدی جنگ او شدن است ما ترددت فی شیء انا فاعله ذکر تردد اینجا بسبیل استعاره است
چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد و جمله اسمیه انا فاعله صفت شیء است و اسم فاعل دران یعنی لفظ
فاعل در انا فاعله می تواند بود که بمعنی حال باشد یعنی در چیزی که الحال من فاعل اورنده‌ام و می
تواند بود که بمعنی استقبال باشد یعنی در چیزی که من بعد ازین فاعل آن خواهم بود یکره الموت
و اکره مسائته جمله ایست مستانفه که بواسطه بیان امر مبهمی ذکر آن شده که آن سبب تردد است
و میتواند بود که جمله حالیه باشد که بیان حال مومن میکرده باشد یعنی مثل ترددم در وفات بنده
مومن در حالتی که آن مومن مکروه میدارد مرگ را و من مکروه میدارم مکروه داشتن او را اما
حمل بر استیناف اولیست و مناسبت این مقام چنانچه مخفی نیست چیزی است و مساءة بروزن
سلامت مصدر میمیست از ساء یسوء یعنی فعل ناخوش کرده و ان من عبادی من لا یصلحه الا الغنی قاعده نحو
تقاضای آن میکند که من موصول درین فقره اسم ان باشد و جار و مجرور خبر ان مقدم بر اسم نهایتش
بر این تقدیر معنی کلام اینچنین میشود که بدرستی که کسی که صلاح حال او نیست مگر در توانگری از
بندگان منست و ظاهرست که غرض اخبار از بنده بودن او نیست بلکه بنده بودن او معلومست
و مقصود اخبار حال اوست با آنکه صلاح حال او در غناست پس اولی آنست که جار و مجرور را
اسم ان بگیریم و اسم موصول را خبر تا معنی اینچنین شود که بدرستی که از جمله بندگان من بنده ایست
که نیست صلاح او مگر در توانگری و غرض خبر دادن از حالی باشد که صلاح او در آنست نه خبر دادن
از حال کسی که صلاح او در توانگریست با آنکه از بندگان منست و این معنی که موصول خبر باشد و ظرف
اسم اگرچه مخالفت دارد با آنچه متعارف ارباب نحوست اما مثل آن در عرض تجویز بعض مفسرین
در آمده چه میر سید شریف در حاشیه کشاف جائی که تفسیر آیه کریمه و من الناس من یقول آمنا
بالله و بالیوم الآخر میکند چون بنا بر آنچه متعارف علمای نحوست که در مثل این ترکیب می باید ظرف
خبر باشد و موصول اسم می باید غرض اخبار حال گوینده کلام مذکور باشد با آنکه از جمله ما شکه است

اگر گویند که فایده نیست در خبر دادن از رجالی گوینده کلام مذکور با آنکه از جمله ثابتست پس این کلام
چگونه صحیح تواند بود جوابش آنست که فایده اخبار مذکور تنبیه برآنست که صفات مذکوره
منافی انسانیت نیست چنانچه کسی که متصف بآن باشد سزاوار آنست که از انسانیت او خبر دهند
و تعجب نمایند که با وجود انسانیت متصف بآنست بعد از آن جواب مذکور را رد کرده است با آنکه
مثل این ترکیب در بعضی جاها واقعست که گنجایش این توجیه نیست و قصد نشده است در آن
بر خبر دادن از آنکه از این جنس طایفه هستند که باین صفت و این صفات اتصاف دارند مثل قوله تعالی
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ که در باب جمعی
نازل است از صحابه کرام که نذر کرده بودند که چون در حربگاه ملازم رکاب حضرت رسالت پناه
صلوات الله علیه و آله باشند ثبات قدم ورزند و کمر مقاتله بربندند و تا بمرتبه شهادت فایز نشوند
از پای ننشینند و معنی آن والله اعلم آنست که از مؤمنان مردانی هستند که راست کردند آنچیز را
که عهد بسته بودند با خدای بران که ثبات بر قتال است و کوشش نمودن در تحصیل رضای ایزد متعال
پس از ایشان کسی هست که وفا کرد بنذر خود و کارزار کرد تا شهید شد مثل حمزه و مصعب و انس رضی الله
عنهم و از ایشان کسی هست که انتظار آن می برد مثل عثمان و طلحه و بعضی دیگر از ایشان چه ظاهر است
که صفات مذکور درین آیه منافات با ایمان ندارد تا بران معنی حمل توان کرد پس اولی آنست
که مضمون جار و مجرور را مبتدا سازیم و بگوییم معنی کلام آنست که بعضی از ناس یا بعضی از مؤمنین
متصف باین صفاتند و مناط فایده ذکر صفات مذکور باشد از برای ایشان و استبعادی نیست
در آنکه ظرف بعد از تأویل بمعنی آن مبتدا واقع شود انتهی ترجمه کلامه و چون این معنی در معرض انکار
و تردد بود مناسب نمود که بآن تاکید باید کرد اگر گویند مخاطب درین کلام حضرت مقدسه نبوی بوده
صلوات الله علیه و آله و هیچ شک نیست که ایشان تردد ندیداشتند در آنکه افعال الهی مبنی بر حکمت
و مصلحت حال عبادست پس چه احتیاج بتاکید بود جوابش آنست که در امثال این خطابها که در قرآن

واقعست اگرچه مخاطب حضرت رسول است صلوات الله علیه و آله اما غرض اخبار امت است بطریق
از قبیل اسمعی یا جاره که گاهی که میخواهند سخنی را بکسی بشنوانند و خطاب با دیگری کنند بآن مثل میزنند یعنی
بشنوای همسایه که چه میگویم و غرض شنیدن اهل خانه است و اکثر خطابها که از جانب حضرت
عزت بجانب انبیا صلوات الله علیهم واقع شده ازین قبیلست و هیچ شک نیست که اکثر مردم
را در مثل این چیزی تردد خاطر حاصلست بلکه بعضی از ایشان انکار نموده اند و قایل بآن نیستند و اینقدر
الی غیر ذلک [illegible] جدا کرده اند حضرت این جمله شرطیه را از جمله صله که سابق بر آنست و بواو عطف
میان ایشان جمع نکرده اند بواسطه آنکه این جمله کاشف و مبین آنست زیرا که پاک دین
ار درویشی بودن مبین این معنی است که صلاح دین در توانگریست پس میان ایشان
نهایت اتصال بوده باشد و اما آنچه در حدیث پنجم و ششم گذشت که عطف شده بود مثل
این جمله شرطیه بر جمله صله بواو و عبارت برین وجه بود که ان من عبادی من لا یصلحه الا الفقر و لو اغنیته
لافسده ذلک الی آخره بنابر ملاحظه این معنی بود که حصول افساد امریست مغایر عدم اصلاح و در تحت
جنس آن مندرج نیست و علمای معانی و بیان تصریح کرده اند با آنکه دو جمله که میان ایشان از جهتی نهایت
اتصال باشد که موجب فصل و جدا کردن ایشان از یکدیگرست گاه هست که میان ایشان از جهتی
دیگر انقطاع و مغایرت ملاحظه میشود و عطف میکنند یکی را بر دیگری و حرف عطف در میان در می آورند
تا منافی باشد نسبت ایشان میان کمال الاتصال [بکمال الاتصال] می بینی که مفسرین در تفسیر آیه کریمه يَسُومُونَكُمْ سُوءَ
الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ گفته اند که سبب آنکه در سوره بقره برین وجه واقعست و در سوره ابراهیم
برین وجه که و یذبحون ابناءکم بعطف یذبحون بر یسومونکم آنست که درین سوره ملاحظه آن شده است
که ذبح کردن فرزندان بیان عذاب کردن ایشان است و تفسیر عذاب میکند و در سوره ابراهیم
ملاحظه آن شده است که ذبح کردن فرزند مرتبه اش فوق مرتبه عذابست و شدت آن زیاده
بران پس گویا جنس او مغایرست با جنس عذاب و در تحت جنس او مندرج نیست و ما نحن فیه الی

افتر[illegible] علیه [illegible] کلام [illegible] بحکم افعال واجب [illegible] زیاده است

[illegible] ان [illegible] عنقریب بتفصیل بیان خواهد شد و نموده وصول شامل است واجب بالا صادرا
واجبی که مکلف خود بنفس خویش و امثال آن بر خود واجب کرده باشد اگر گویند مدلول این کلام آنست
که غیر واجب نزد خدای تعالی دوست تر است از واجب نه آنکه واجب دوست و داشته تر است
از غیر واجب تا صریح دران معنی باشد که مذکور شد چه بسا باشد که هر دو مساوی یکدیگر باشند جواب
آنست که آنچه ارباب لسان ازین کلام می فهمند زیادتی مرتبه واجب است بر غیر واجب چنانچه اگر گفته شود
که در شهر کسی بهتر از زید نیست کسی ازان نخواهد فهمید مگر این معنی را که زید از جمیع اهل شهر بهتر است نه آنکه
بهتر از وی کسی در شهر نیست و می تواند بود که مساوی او باشند و اراده کردن این معنی از مثل این کلام
در اکثر زبانها شایع است وانه لیتقرب الی بالنوافل حتی احبه نوافل جمع نافله است و مراد بنافله
هر عمل غیر واجبی است که خاص از برای خدای تعالی بعمل آید خواه نماز باشد و خواه غیر نماز و تخصیص
آن بنمازهای سنتی که بر تر با نهاده اند عرف جدیدست و موافق معنی لغوی نیست و اصطلاحی
از اهل شرع بران نشده است و معنی دوست داشتن خدای تعالی مر بنده را آنست که حجاب
بیگانگی را از پیش دل او بردارد و تمکین دهد او را که بر بساط قرب و آشنائی او راه رود زیرا که
امثال این صفات را که بخدای تعالی نسبت میدهند چنانچه از پیش رفت باعتبار اثر و غایه است
که بران صفات مترتب است نه باعتبار مبادی آن صفات و علامت دوستی خدای تعالی
مر بنده را آنست که توفیق دهد او را که قطع تعلق از دار غرور نموده بعالم نور که عبارت از عالم انس
بخدا و آشنائی اوست عروج نماید و از آنچه غیر اوست بالکلیه بریده شود و چنان شود که جمیع فکرها
و خیالات او یکی شود و بعد و دوری از میان او و خدا برداشته شود و بعضی از ارباب عرفان
گفته اند که اذا اردت ان تعرف مقامک فانظر فیما اقامک یعنی چون خواهی که بدانی مقام خود را نزد
پروردگار خود در نگر در آنچه ترا بر پای داشته است دران فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و [illegible]

که صوفیه وارد [illegible] ب را درین مقا[م] [illegible] آن روح افزا [illegible] تعالی [illegible]
از استشمام روایح آن معطرست و قالب بی جان از شنیدن محاسن آن زنده از آن ترنمهاش
در یافتن معنی آن همه کس را میسر نیست و فهمیدن آنچه ازان مراد است هر کسی را مقدور نی
بلکه پی بمقصود ازان نمیتواند برد مگر کسی که احشای خود را باتش تعب و ریاضت در انداز[د]
و تن خود را در بوته تعب و محنت گداز داده از غش تعلقات پاک سازد و خود را بریاضت
و تصفیه باطن بمشرب ایشان آشنائی دهد و بمطلب ایشان مربوط سازد اما کسی که پی بمرز
ایشان نتواند برد و بمشرب ایشان آشنا نتواند شد بواسطه گرفتاری بحظوظ فانیه دنیه و دواعی
لذات ضایعه بدنیه او را از شنیدن این کلمات خطری عظیمست از در افتادن بظلمات
زندقه و الحاد و گرفتار شدن بمهالک حلول و اتحاد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و ما اینک بیان
میکنیم مقصود ایشانرا ازین کلمات و ظاهر میسازیم مطلوب ایشانرا ازین فقرات بر وجهی
که فهم آن بر تو آسان شود و پی بردن بمعنی آن بر تو مشکل نماند و میگوییم این سخنان کنایه از نهایت
قرب و نزدیکی بنده است بمبدا و بیان غلبه و تسلط محبت الهی بر ظاهر و باطن و پنهان
و آشکارا او و مراد حضرت عزت تعالی وعده العزیز والله اعلم آنست که من چون دوست
داشتم بنده را از بندگان خود میکشانم او را بمقام الفت و موانست خود و میرسانم او را
بعالم آشنائی و اتصال بخود و چنان میکنم که فکر او همه مستغرق دریای اسرار ملکوتی گردد
و حواس او حیران انوار جبروتی شود و پس ثبات ورزد در مقام قرب من اقدام جرات
او و ممزوج شود محبت و دوستی من رگ و پی و گوشت و خون او تا آنکه خود را از خود غایب
ببیند و حواس و قوای خود در او میان نبیند پس محبت و دوستی من پرده مغایرت را درهم
درد و باتش محبت من خرمن دوی را درهم سوزد و بگوید نظم پیش نظر و فکر دل و درد زبانم
یارست و همین یار و همین یار و دگر هیچ * تا که چنان شود که گوش او سوای ذکر من نشنود و چشم

او غیر مرا نه بیند بلکه گوش و چشم خود را بی بهره دارد چنانچه شاعر گوید نظم جنونی فیک لا یخفی و ناری منک لا تخبو فانت السمع والابصار والارکان والقلب ویده التی یبطش بها یبطش بکسر طا و ضم طا هر دو آمده بمعنی یاخذ و در اصل از بطش بمعنی اخذ بعنف و تعدی ماخوذ است و باید دانست که این حدیث از احادیث صحیحه است و چنانچه بطریق شیعه نقل آن بصحت رسیده در میان اهل سنت نیز اشتهار تمام دارد و ایشان نیز باندک تغییری در صحاح خود آورده اند و برین وجه از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت کرده اند که ان الله تعالی قال من عادی لی ولیا فقد اذنته بالحرب وما تقرب الی عبدی بشیء احب الی مما افترضت علیه وما یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ویده التی یبطش بها ورجله التی یمشی بها ان سالنی لاعطینه وان استعاذنی لاعیذنه وما ترددت فی شیء انا فاعله کترددی فی قبض نفس المؤمن یکره الموت واکره مسائته ولا بد له منه یعنی کسی که دشمنی کند با دوست من پس بتحقیق که اذن میدهم بحرب او یعنی او را در معرض حرب خود در می آورم و نزدیک نمیشود بمن بنده من بچیزی که نزد من دوست تر باشد از آنچه واجب ساخته ام آنرا بر او و همیشه نزدیکی میکند بنده من بسوی من باعمال سنتی تا آنکه دوست دارم او را پس چون دوست داشتم او را گوش او می شوم که بآن می شنود و چشم او میشوم که بآن می بیند و دست او میشوم که بآن میگیرد و پای او می شوم که بآن راه میرود و هرگاه از من چیزی طلبد باو عطا میکنم آنرا و هرگاه پناه می برد بمن پناه میدهم او را و تردد نکرده ام هرگز در چیزی که من فاعل آن باشم مثل ترددی که مرا دست میدهد در وقت گرفتن نفس مؤمن که ناخوش می آید مرگ او را و مرا ناخوش می آید ناخوش آمدن او از مرگ و او را گزیری از آن نیست تاویل اول نسبت تردد و خاطر بخدای تعالی که این حدیث متضمن آنست چنانچه مخفی نیست محتاج بتوجیه و تاویلست و بر چند وجه تاویل آن کرده اند اول آنکه در کلام چیزی تقدیر شده باشد و تقدیر کلام این باشد که لو جاز علی الله التردد

ما ترددت فی شیء یعنی اگر بر من تردد و آمد شد خاطر روا می بود تردد و آمد شد خاطر نمیداشتم هرگز در چیزی مثل تردد و آمد و شد خاطری که در وفات مؤمن میداشتم دوم آنکه چون عادت برین جاری شده است که در مسالکی که احترام و عزت او را لازم دانند و خاطر را تعلقی باو باشد مثل دوست نزدیک و یار موافق تردد بهم رسد و در مسالکی که او را نزد دانیکس قدر و منزلتی نباشد مثل دشمن و مار و عقرب و امثال آن تردد خاطر بهم نرسد بلکه چون بخاطر بگذرد که بدی باو رسیده در خاطر جای میدهد بی آنکه تردد و آمد شد خاطری دست دهد پس تواند بود که تعبیر کند از توقیر و احترام او بحصول تردد در حال مسائه او و از خواری و مذلت او بعدم حصول تردد در آن حال پس بنا برین میتواند بود که مراد حضرت عزت کشانه ازین کلام والله اعلم آن باشد که هیچکس از مخلوقات مرا نزد من قدر و منزلتی و حرمتی نیست مثل قدر و منزلت بنده مؤمن و حرمت او و کلام از قبیل استعاره تمثیلیه بوده باشد که معنی آن در ضمن شرح بعض احادیث سابقه سبق ذکر یافته است سوم در حدیث وارد است از طریق خاصه و عامه که خدای تعالی در وقت احتضار بنده مؤمن ظاهر میسازد برو از لطف و نوازش و بشارت بدخول بهشت و امثال آن آنقدر که کراهت مرگ از طبیعت او زایل میشود و او را رغبت تمام بانتقال ازین عالم فانی بعالم باقی بهم میرسد پس کم میشود بسبب آن ایذا و تشویش او از الم مرگ و مصایب آن و چنان میشود که او را نهایت رضا بردن بهم میرسد و رغبت تمام بآن حاصل میشود پس تشبیه کرده است خدای تعالی این معامله را بمعامله کسی که اراده کرده باشد که المی برساند بدوست خود بقصد آنکه در عقب آن نفع عظیمی باو عاید شود پس تردد داشته باشد در آنکه چگونه این الم را باو رساند که باو آزار بسیاری نرسد و همیشه مرغبات و محسنات میگفته باشد و نفعی که آن الم در عقب دارد ذکر میکرده باشد تا آنکه او را بآن رغبت تمام بهم رسد و الم تند گوارا چه خود در راحت انگارد و درین صورت نیز کلام از قبیل استعاره تمثیلیه خواهد بود و تاویل چهارم بجا باشد که توهم منافات و تخالف شود میان این حدیث و امثال این احادیثی که دلالت دارند

بر اینکه مؤمن خالص را مردن ناخوش می آید و رغبت تمام بحیات دارد و میان آنچه از پیغمبر صلوات
الله علیه وآله روایت شده است که من احب لقاء الله احب الله لقاءه ومن کره لقاء الله کره الله لقاءه
یعنی کسی که دوست دارد لقای خدا را که بعد از مفارقت روح از بدن میسر خواهد بود دوست میدارد
خدای تعالی نیز لقای او را و کسی که ناخوش آید او را لقای خدای تعالی و بمرگ رغبت ننماید خوش ندارد
خدای تعالی لقای او را و بیزار میشود و از وجه حدیث مذکور بحسب ظاهر دلالت دارد بر اینکه مؤمن
خالص کراهت از مردن نمیدارد بلکه همیشه نهایت رغبت و میل بان میدارد بواسطهٔ رغبتی که او
به لقای الهی دارد و میداند که آن بدون مردن حاصل نمیشود چنانچه از امیر المؤمنین علیه السلام روایت
شده است که میفرموده اند ان ابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه یعنی هر آینه
پسر ابوطالب را مؤانست و الفت بمرگ بیشتر است از مؤانست و الفت طفل بپستان مادر
خود و نیز فرموده اند در وقتی که ضربت ابن ملجم ملعون را متحمل شدند که فزت ورب الکعبة یعنی
فوز یافتم و بنعیم ابدی رسیدم به پروردگار کعبه قسم و شیخ شهید رحمه الله در کتاب ذکری از این
اشکال برین وجه جواب گفته است که دوستی لقای الهی مقید بوقتی دون وقتی نیست پس میتواند
بود که دوستی مذکور در حال احتضار و هنگام مشاهدهٔ آنچه مطلوب است باشد چنانچه روایت
شده است از طریق ما از امام جعفر صادق علیه السلام و روایت کرده اند ایشان در صحاح خود
از پیغمبر صلوات الله علیه وآله که آنحضرت فرموده اند من احب لقاء الله احب الله لقاءه ومن کره
لقاء الله کره الله لقاءه وقیل یا رسول الله انا لنکره الموت فقال لیس ذلک ولکن المؤمن اذا حضره
الموت بشر برضوان الله وکرامته فلیس شیء احب الیه مما امامه فاحب لقاء الله واحب الله لقاءه
وان الکافر اذا حضره بشر بعذاب الله فلیس شیء اکره الیه مما امامه کره لقاء الله فکره الله لقاءه یعنی
کسی که دوست دارد لقای الهی را حضرت عزت نیز دوست میدارد لقای او را و کسی که ناخوش آید
او را لقای خدای تعالی نیز ناخوش میدارد لقای او را گفت شخصی که ای رسول خدا همه که ما همه

که ما همه ناخوش میداریم مرگ را و بان رغبت نمیداریم پس حال ما چون خواهد بود حضرت
فرمودند مراد مرگ نیست ولیکن مؤمن را چون وقت احتضار و حال نزع روح در رسد بشارت میدهند
او را برضای الهی از او و نوازش خدای تعالی او را به خوان بهشت و آمرزش گناهان پس او را در آن حال
هیچ چیز دوست تر از آنچه در پیش اوست نخواهد بود پس دوست خواهد داشت لقای خدای تعالی را
و دوست خواهد داشت خدای تعالی لقای او را و کافر را چون وقت احتضار در رسد خبر میدهند
او را بعذاب الهی که از برای او مهیا و آماده شده است پس هیچ چیز بدتر و دشمن تر نخواهد بود
از آنچه در پیش اوست پس مکروه خواهد بود بر او لقای خدای تعالی و مکروه خواهد داشت خدای تعالی
نیز لقای او را و بعضی گفته اند که مرگ نفس لقای الهی نیست پس مکروه بودن آن بواسطهٔ زیادتی الم
که لازم آنست مستلزم کراهت لقای خدای تعالی نیست و این ظاهر است و نیز دوستی خدای تعالی
موجب تحصیل استعداد میشود مر لقای او را بمثل قیام باعمال صالحه و مبادرت بکردار نیک که فمن کان
یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً و این معنی لازم دارد کراهت مرگ را چه باعث انقطاع عمل صالح میشود
انجام این حدیث چنانچه از ترجمه اش ظاهر شد صریح است در آنکه واجب افضل است از سنت
و در اقدام بان ثواب بیشتر است و شیخ شهید علیه الرحمه و بعض دیگر از علما چند موضع را از آن استثنا
کرده اند که در آن مواضع سنت افضل است از واجب اول ابرای ذمهٔ مفلس از قرضی که بر ذمهٔ
او باشد چه آن سنت است باتفاق و مهلت دادن او گاهی که افلاس او ثابت باشد واجب
و حال آنکه ابرا افضل است از امهال و ثوابش بیشتر دوم پیشی گرفتن در سلام چه آن افضل است
از جواب دادن سلام و حال آنکه جواب سلام واجب است و سلام سنت سوم اعاده کردن نماز
که تنها گذارده شود گاهی که جماعت منعقد شود چه ثواب آن چنانچه حدیث بان ناطق است بیست
و هفت درجه از ثواب نماز تنها در پیش است و حال آنکه اعاده سنت است و آن واجب چهارم
نماز کردن در اماکن شریفه مثل مساجد و حرم مدینه و روضات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین

چه ثواب آن با آنکه نماز گذاردن در این اماکن سنت است بیشتر است از نمازی که در غیر آن گذارند جهت
خشوع و تأنی در نماز سنت است با آنکه بجو بگردواند که بجهت آن ترک کند سرعت مبادرت بنماز
جمعه را که واجب است اگرچه چنان شود که بعضی از نماز جمعه از او فوت شود و نتواند آن را بتمام اجزاء
دریافت و در استثنای بعضی ازین مواضع از حکم مذکور جای مناقشه است و وجه مناقشه
در حاشیه برین وجه بیان شده که در موضع اول میتوان گفت که واجب ترک مطالبه معسر است
خواه در ضمن ابرا متحقق شود و خواه در ضمن امهال پس ابرا فرد واجب باشد مثل امهال نه سنت
و همچنین در موضع چهارم گذاردن نماز واجبست خواه در مواضع مذکور واقع باشد و خواه در غیر آنها
پس گذاردن در آن مواضع فرد واجب باشد که بر فرد دیگر رجحان دارد نه سنت نهایتش
تخصیص آن بمکان نماز سنت باشد و آن لا نسلم که از وجهی افضل باشد و در وجه سوم گفته‌اند
جایز است که نماز اعاده را نیت وجوب کند پس میتواند که زیادتی ثواب مذکور گاهی باشد
که بنیت وجوب گذارده شود و هیچ شک نیست که بعد از نیت وجوب واجب خواهد بود
نه سنت نهایتش قصد کردن وجوب امری که استحباب آن معلوم باشد خالی از اشکالی نیست
والله اعلم

حدیث سی و ششم

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه از پدر او
علی بابویه از محمد بن القاسم ماجیلویه از محمد بن علی الصیرفی از نصر بن مزاحم قمی که از معتمدین رجال است
از عمرو بن سعد از فضیل بن خدیج از کمیل بن زیاد النخعی که گفت کنت مع امیر المؤمنین علیه السلام
فی مسجد الکوفة وقد صلینا العشاء الآخرة فاخذ بیدی حتی خرجنا من المسجد فمشی حتی خرج الی ظهر الکوفة لا یکلمنی
کلمة فلما اصحر تنفس الصعداء ثم قال یا کمیل ان هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها احفظ منی ما اقول
لک الناس ثلاثة عالم ربانی ومتعلم علی سبیل نجاة وهمج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم
یستضیئوا بنور العلم ولم یلجؤوا الی رکن وثیق یا کمیل العلم خیر من المال العلم یحرسک وانت تحرس المال

والمال تنقصه النفقة والعلم یزکو علی الانفاق یا کمیل العلم دین یدان الله به یکسب الانسان الطاعة
فی حیاته وجمیل الاحدوثة بعد وفاته یا کمیل مات خزان الاموال والعلماء باقون ما بقی الدهر اعیانهم
مفقودة وامثالهم فی القلوب موجودة آه آه ان ههنا واشار علیه السلام بیده الی صدره
لعلما جما لو اصبت له حملة بلی اصبت لقنا غیر مأمون یستعمل آلة الدین فی الدنیا ویستظهر بحجج الله
علی خلقه وبنعمه علی عباده او منقادا لاهل الحق لا بصیرة له فی احنائه ینقدح الشک فی قلبه باول عارض من شبهة
الا لا ذا ولا ذاک او منهوما باللذات سلس القیاد للشهوات او مغری بالجمع والادخار لیسا
من رعاة الدین فی شیء اقرب شبها بهما الانعام السائمة کذلک یموت العلم بموت حاملیه اللهم
بلی لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهر مشهور او مستتر مغمور لئلا تبطل حجج الله وبیناته واین اولئک
اولئک والله الاقلون عددا الاعظمون خطرا بهم یحفظ الله حججه وبیناته حتی یودعوها نظراءهم ویزرعوها
فی قلوب اشباههم هجم بهم العلم علی حقایق الامور وباشروا روح الیقین واستلانوا ما
استوعره المترفون وانسوا بما استوحش منه الجاهلون وصحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقة بالمحل
الاعلی اولئک خلفاء الله فی ارضه والدعاة الی دینه آه آه شوقا الی رؤیتهم ثم نزع یده من یدی
وقال انصرف اذا شئت **شرح** کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام **آغاز**
مشتمل بر دو بینش **بینش اول** خلاصه کلام کمیل بن زیاد رضی الله عنه آنکه در خدمت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بودم در مسجد کوفه در حالتی که گذارده بودیم با هم نماز خفتن را پس حضرت
امیر علیه السلام دست مرا گرفتند و روان شدیم تا آنکه بیرون آمدیم از مسجد و حضرت امیر علیه السلام
همچنان میرفتند تا آنکه به پشت کوفه برآمدند و درین مدت با من یک کلمه سخن نکردند پس چون
بصحرا درآمدند نفسی از روی حزن برآورده مرا در معرض خطاب درآوردند و فرمودند ای کمیل
بدرستی که این دلها ظرف چندیست مر علوم و معارف را پس بهترین آنها دلیست که فراگیرنده‌تر
و نگاه دارنده باشد یاد گیر از من آنچه میگویم بتو بدرستی که مردم بر سه قسمند دانشمند خدائی و آموزنده

علماء ربانی بقصد حصول نجات و رستگاری در آخرت و کمینه چند عوام که پیروند از ضعف عقیدهٔ خود
اند از هر شبانی را که بواسطه راندن گوسفندان میکند کنایه از آنکه هر کس ایشان را براهی
بخواند تابع او میشوند و دلالت این ندارند که محق را از مبطل تمیز کنند مایل میشوند از جهت انعطاف
بهر بادی که بر ایشان میوزد و روشنی نمیگیرند بنور علم و دانش و پناه نمی برند برکن استوار
که علم و دانش است ای کمیل علم بهتر از مال است زیرا که علم نگاهبانی تو میکند و ترا نگاهبانی مال می باید
کرد و مال نفقه کردن کم میشود و علم نفقه کردن زیاده میشود ای کمیل علم طاعتیست که اطاعت کرده
میشود بآن خدای تعالی و حاصل میکند مر انسان را اطاعت در ایام حیات او یعنی باعث این میشود
که او طاعت خدای تعالی کند یا مردم اطاعت او نمایند و نیک نامی و مدح و ستایش را بعد از
وفات او ای کمیل ذخیره کنندگان مال مرده اند و علما تا آخر فصل خود همچنان باقی اند و باقی خواهند بود
مادام که دنیا باقیست بدنهای ایشان در میان نخواهد بود اما مثالهای ایشان در دلها جا خواهد داشت
آه آه بدرستی که اینجا و اشارت کرد حضرت امیر علیه السلام بدست مبارک بسینه خود که اینجا علم بسیار
مخزونست اگر می یافتم جمعی را که حالت برداشت آن داشته باشند یعنی اگر می یافتم هر آینه
بذل میکردم با ایشان ولیکن نمی یابم آنچنان کسی که بواسطه آن میخواهم می یافت میشود بواسطه
تحمل آن فهیم زیرکی که محل اعتماد نیست بکار می برد در دنیا آنچه در دین بکار می باید برد و تفوق و برتری
میجوید بسبب دلایلی که در معرفت خدا حاصل کرده است و بسبب نعمتی که از جانب خدا باو رسیده
بر بندگان او یا کسی که مطیع و منقاد حق است و فرقهٔ دیانت لیکن بصیرت آن ندارد که باطراف
و جوانب سخن تواند رسید و غور و تعمق بسیار در دقایق علوم تواند نمود باول شبهه که او را
عارض شود شک بخاطر او راه می یابد هر آینه نه این و نه آن یا کسی که حریص لذتهای فانی است
و بی ملاحظه است در امور شهوانی یا کسی که فریفتهٔ جمع کردن و ذخیره گذاشتن مال است نیستند
یعنی حریص لذات و فریفته جمع و ادخار از مشکلان امر دین در هیچ چیز یعنی ایشان از اهل ثبات

و قابلیت والی بودن امری از امور دین نیست نزدیکترین مشابهت ایشان حیوانات چرنده اند
و همچنین می میرد علم بمردن بردارندگان آن یعنی همچنانکه معدوم میشوند جمعی که برتبهٔ دانشمندی
رسیده اند و کتب علوم و معارف الهی فوت میشود و علم نیز معدوم میشود چه هر کس را بهره ایست از آن
که دیگری را نیست آری و لیکن خالی نمی ماند روی زمین از کسی که اقامت دلایل و حجج الهی
تواند نمود و عالم با وامر و نواهی او تواند بود یا ظاهر باشد و مشهور یا مخفی و مستور تا حجتهای خدای تعالی
بر مردم مرتفع نشود و بینات آن از هم نپاشد اما کجا اند آن گروه ایشان بخدا قسم که کمترین مردم
اند از روی عدد و بزرگترین ایشان اند از روی قدر و منزلت یعنی قدر و منزلت ایشان از
همه بیشتر است و عدد ایشان از همه کمتر با ایشان نگاه میدارد خدای تعالی شواهد و حجتهای
خود را در امر دین تا آنکه بسپارند آنرا بجمعی که مانند ایشان باشند و بکارند تخم آنرا در دلهای
امثال خود که اطلاع داده است ایشان را علم لدنی بر حقایق اشیا چنانچه هر چیزی را میدانند که
در نفس امر چه چیز است و دریافته اند راست یقین در امور دین را چنانچه ایشان را شک در امری نمانده
و آسان کرده اند بر خود آنچه ارباب تنعم و اهل دنیا مشکل دانسته اند آنرا از ترک لذات دنیه و قطع تعلق
از دنیا و زخارف آن و ملازمت خاموشی و بیدار خوابی و امثال آن و انس گرفته اند بآنچه
وحشت دارند از آن جاهلان و صحبت میدارند با دنیا با بدنهائی که روحهای ایشان متعلق بعالم
بالاست ایشان خلیفهای خدا اند در زمین او و خوانندگان مردمند بدین او آه آه زهی شوقی که مرا
بدیدن ایشان است بعد از آن دست مبارک از دست من جدا کردند و فرمودند برو اگر ارادهٔ رفتن
داشته باشی **بند دوم** فلما اصحر اصحار در لغت رفتن بصحراست قال فی الصحاح اصحر الرجل ای
خرج الی الصحرا تنفس الصعدا الصعدا بضم صاد و فتح عین بی نقطه و مد الف نوعی از نفس است که از روی
حزن بر آید و نصبش بحسب ترکیب بر مفعول مطلق بودنست که از برای نوع می باشد مثل جلست القر
فصاء چه قرفصا بضم قاف و فا نوعی از نشستن است یا کمیل کمیل مذکور از اعاظم اصحاب امیر المؤمنین

علیه السلام و محرم راز او بود و در زمان حجاج بن یوسف در دوستی او کشته شد بعد از آنکه
امیر المؤمنین علیه السلام خبر از آن داده بود و آن تنزع القلوب ای تقلع و قالع و او معنی خلافت
و وعی الشیء یعیه بمعنی حفظه و جمعه که اوعاها در فقره او عاها بمعنی احفظها و اجمعها باشد عالم ربانی
یای ربانی یای نسبت است که ربانی یعنی منسوب برب باشد و زیاده شدن الف و نون پیش
از یا بر خلاف قیاس است مثل رقبانی و مراد بربانی کسیست که در شناخت پروردگار خود معرفت
بسیاری حاصل کرده باشد قال فی الصحاح الربانی المتاله العارف بالله تعالی و صاحب قاموس نیز
موافق او گفته و صاحب کشاف جائی که تفسیر این آیت میکند ولکن کونوا ربانیین ذکر کرده است
که الربانی هو شدید التمسک بدین الله تعالی و طاعته یعنی ربانی کسیست که نهایت غلو در طاعت
خدای تعالی داشته باشد و مستند قول خود ساخته است کلام محمد بن الحنفیه را بعد از فوت عبد الله
عباس که گفت الیوم مات ربانی هذه الامة یعنی امروز مرد ربانی این امت و شیخ ابو علی طبرسی
در مجمع البیان آورده که الربانی هو الذی یرب امر الناس بتدبیره له و اصلاحه ایاه یعنی ربانی
کسیست که نظام دهد امور مردم بتدبیر او و از او صلاح پذیرد و حال ایشان باصلاح او و متعلم علی
سبیل نجاة یعنی آموزنده علم بقصد حصول النجات یعنی مقصد او از آموختن علم نجات یافتن در آخرت
باشد از مهالک و آفات آن نشاه نه تحصیل حظوظ دنیا و لذات آن همچنانچه شیوه اکثر ابنای این
زمان است و همج رعاع همج جمع همجه است و همجه مگس کوچک را می گویند که بر روی و چشم حیوانات
می نشیند استعاره کرده اند حضرت آنرا بواسطه جهال عوام از روی حقیر داشتن و خواری ایشان
و مراد برعاع جمع رعاع و هی فی اللغة عوام الناس و مردم ادنی و زبون است اتباع کل ناعق نعیق
آواز چوپانست که در وقت راندن گوسفندان بکار می برد و آواز کلاغ را نیز میگویند و مراد آنست
که ایشان بواسطه عدم ثبات خود و بر عقیده از عقاید و تزلزلی که در امر دین خود دارند تابع میشوند هر کس
ایشان را براهی کشانده و اعتقاد میدارند که هر کس دعوی میکند حقست و پیرو او می باید شد و گول

هر کس را میخورند و نمیدانند که حق کدام است و باطل کدام و محق کیست و مبطل که و معنیها این فصل
بصیغه جمع آوردن و دو قسم اول را بصیغه مفرد ادائی باشد با آنکه این صنف الزم مردم بسیار بودند
و آن دو صنف کم والله اعلم والعلم یزکو علی الانفاق زکات اینجا بمعنی نمو کردن و زیاده شدن است
و علی می تواند بود که بمعنی مع استعمال یافته باشد چنانچه در کریمه وان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم
گفته اند که یعنی مع ظلمهم است و میتواند بود که از برای سببیه و تعلیل باشد چنانچه در کریمه ولتکبروا الله علی
ما هدیکم گفته اند که بآن معنی استعمال یافته است و معنی آیه آنست که و لتکبروا الله بسبب هدایته ایاکم
یعنی بزرگی یاد آورید خدای را بسبب هدایتی که شما را کرده است العلم دین یدان الله به دین اینجا بمعنی
طاعت است و تنوین از برای تعظیم است یعنی علم طاعت بزرگیست که اطاعت خدای تعالی
در ضمن آن حاصل است یکسب الانسان الطاعة یکسب بضم یاست از باب افعال و مراد آنست
که در بخش اول مذکور شد و جمیل الاحدوثة یعنی سخنان نیکو و مدح و ستایش و احدوثة مفرد احادیث
همچو اجوبه و اراجیف و امثالهم فی القلوب موجودة امثال جمع مثل بفتح میم و ثاء و مثل در اصل
بمعنی نظیر و شبیه است بعد از آن شایع شده است استعمال آن در کلامی که بر زبانها دایر شده
باشد اشارت بامر مشهوری که مورد خاص داشته باشد بعد از آن استعمال کرده اند در کلامی که شانی
و غرابتی داشته باشد و اینجا باین معنی مستعمل است یعنی حکم و مواعظ ایشان در دلهای مردم باقی
و محفوظ خواهد بود که بآن عمل میکرده باشند و بر اثر آن میرفته باشند تا روز قیامت لو اصبت
له حملة حملة بسکون حاء جمع حامل است یعنی کسانی که اهلیت و قابلیت تحمل آن داشته باشند و جواب
لو در کلام محذوفست و کلام درین تقدیرست که لو اصبت ذلک لبذلته لهم یعنی اگر می یافتم چنان
کسانی را هر آینه بذل میکردم این علم بسیار را بایشان بلی اصبت لقنا لقن بفتح لام و کسر قاف
بمعنی زیرک و فهیم است مشتق است از لقانه که بمعنی نیکوئی فهمست یستعمل آلة الدین فی الدنیا
یعنی میگرداند علم را که آلتست و سبب فوز بسعادات ابدیه دینیه است وسیله حصول لذات

بدنی و حظوظ نفسانی دنیوی مثل زیاده کردن مال و حصول جاه و جلال و اقبال خلایق و میل خاطرها
بسوی او لا بصیرة له فی احنائه احنا بفتح همزه و حای بی نقطه و بعد ازان نون جمع حنو است بمعنی
جانب قال فی الصحاح الحنو واحد الاحناء و هی الجوانب یعنی نیست او را بصیرت انکه باطراف و جوانب
سخن وا تواند رسید و غور و تعمق دران تواند کرد و در بعض نسخها فی احیائه واقع شده و بکسر همزه
و سکون حای بی نقطه و بعد ازان یای دو نقطه زیرین یعنی او را بصیرت آن نیست که آزار دای
دهد و در مقام تقویت و تایید آن در اید الا لا ذا و لا ذاک یعنی نه منقاد بی بصیرت را اهلیت آن
هست که علم خود را باو بیاموزم و نه زیرک و فهیم را که محل اعتقاد نیست و درین کلام جمله معترضه
میان معطوف و معطوف علیه او منهوما باللذات یا حریص بلذتهای فانیه و کوشش کننده در
تحصیل آنست قال فی الصحاح نهم بکذا فهو منهوم ای مولع به و منهوم در اصل لغت بمعنی کسیست که از
طعام سیر نمی شود و مناسبت بین المعنیین ظاهرست سلس القیاد للشهوات یعنی سهل الانقیادی که بی
توقف و تامل در عاقبت امور مباشر مشتهیات نفس میشود و بلذات بدنی میگراید او مغری بالجمع
والادخار اغرا بمعنی حریص ساختن و برانگیختن است چنانکه میگویند اغریت الکلب بالصید
یعنی برانگیختم سگ را بجانب شکاری و حاصل معنی آنکه یا فریفته جمع کردن مال است و مایل
ذخیره گذاشتن آن چنانچه گویا شخصی او را برانگیخته و حریص بآن ساخته لیسا من رعاة الدین فی شیء
رعاة بضم را جمع راعیست بمعنی والی و حاکم یعنی هیچکدام از منهوم بلذات و مغری بجمع و ادخار از
والیان دین نیستند یعنی ایشان را قابلیت و اهلیت آن نیست که متولی امور دین باشند
و درین کلام اشعاری بآن هست که دانشمند حقیقی والی دین است یعنی امور دین منوط برای
و رویت اوست که آنچه گوید بآن عمل باید کرد و آنچه نهی کند ازان احتراز باید جست مخفی نماند که حضرت
امیر علیه السلام درین حدیث منقسم ساخته اند جمعی را که احتمال تعلم و آموختن علم در ایشان میرود
بر چهار قسم اوّل جمعی از ارباب فسق و فجور که با آنکه استعداد فهم آن دارند و درک آن بسهولت

می توانند کرد از ادا و رسانیدن آن رضای خدای تعالی را و بقصد قربت متوجه تحصیل علم نشده
بلکه عمل ایشان مبتنی بر زیادتی شهرت میان خلقست و علم خود را وسیله ساخته اند که بآن [illegible] بلند
و وصول بلذات بدنی و شهوات نفسانی را دوم جماعتی که از اهل صلاح اند و سداد و پیرامون
فسق و فجور نمیگردند نهایتش ایشان را بصیرت آن نیست که بته هر سخنی وا توانند رسید و بر رموز
و اسرار کلام اطلاع توانند یافت بلکه همین بظاهر آن میرسند و باول شبهتی که برایشان وارد
شود شک و تزلزل بخاطر ایشان راه می یابد و در حال از راه میگردند سیّم گروهی که علم را وسیله
رسیدن بمطالب دنیوی و اعتبار میان خلق و شهرت خود نمیسازند و آنچنان نیست
که بصیرت فهم سخن نداشته باشند و باطراف و جوانب کلام نتوانند رسید و لیکن گرفتار
شهوات نفس اند و در دست قوای بهیمی و سبعی اسیر و ذلیل و در میل بلذات موهومه و ادنیه
فرو رفته اند چنانچه همگی اوقات ایشان صرف آن میشود و بکار دیگر نمیتوانند پرداخت
چهارم جمعی که از صفات ذمیمه مذکوره خلاصی یافته اند و سلوک براه راست و طریق حق را شعار خود
دارند و لیکن بصفت ناخوش دیگر گرفتارند که آن حب مال و میل بدنیاست و ذوق ذخیره گذاشتن
و بسیار کردن مال را وجهت همت ساخته علم را وسیله آن میسازند پس ناچارست کسی را
که طالب علم حقیقی است که اول نفس خود را از لوث اخلاق ذمیمه و اوصاف ناپسند شست و شوی
دهد زیرا که دانش و علم عبادت دل است و بجای نماز اوست و چنانچه نماز که وظیفه جوارح ظاهرست
درست نیست مگر بپاک ساختن اعضای ظاهری از آلایش خبث و نکایت حدث عبادت دل و نماز
او درست نیست مگر بپاک ساختن آن از آلایش اخلاق ذمیمه و خباثت اوصاف ناشایسته کذلک
یموت العلم بموت حامله یعنی چنانچه جمعی که اهلیت تحمل علوم حقیقی و فرا گرفتن معارف الهی دارند
معدوم میشوند و زوال می پذیرند علوم و معارف مذکوره نیز در معرض فنا و زوال است و بردن
علما و ارباب عرفان علم و معرفت برطرف میشود زیرا که نمی مانند آنچنان کسی را که در وقت

رفتن نتوانند علم خود را بایشان سپرد و چنان کرد که بعد از ایشان مآثر دانش ایشان باقی ماند چون
نمی باید که سلسلهٔ علم و معارف بالکلیه انقطاع یابد و مادام که نوع انسان باقیست می باید مآثر آن
در میان خلق باشند یکی از آنها حارث زمان را از امامی که نگاه دارندهٔ دین و حافظ علوم و معارف آن
باشد چنانچه مقتضای قواعد ارباب عدل و توحید است رضوان الله علیهم باز یافت کردند حضرت
این کلام را باینکه اللهم بلی لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهر مشهور او خایف مغمور یعنی آری خالی نمی
روی زمین از امامی که برپای دارد دلایل دین حق و مآثر علوم حقیقی و معارف الهی را یا بعنوان ظهور
و پیدا مثل امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ایام خلافت ظاهرهٔ ایشان که جمیع اهل اسلام
از مخالف و موالف بران اتفاق دارند یا بعنوان اختفا و بروجه پنهان بی آنکه متظاهر بدعوت امامت
و رعایت مراسم آن باشند مثل امامت آنحضرت صلوات الله علیه و آله در زمان خلفای
دیگر که پیش از ایام مذکور بودند و مثل حالت امامانی که از ذریت آنحضرت بروجه مخفی بامر امامت قیام
داشتند و نمی توانستند اظهار نمود و چنانچه درین زمانست از حال صاحب الامر علیه السلام اختفای
آنحضرت از نظر خلایق تا وقتی که ارادهٔ الهی تعلق بظهور او بگیرد هجم بهم العلم علی حقایق الامور و باشروا
روح الیقین بعد از آن شروع کردند حضرت در ذکر اوصاف امامان مذکور و فرمودند که ایشان
جمعی اند که اطلاع یافته اند بعلم لدنی که محتاج بتعلیم و تعلم نیست بر حقایق اشیا آنچنانچه هست
از محسوسات و معقولات و منکشف شده است بر ایشان آنچه در پردهٔ اختفا محجوب و مخفی بوده
پس جمیع آنرا دانسته اند و چنانچه هست در نفس الامر بعین الیقین مشاهده کرده و ایشان از شک
و تردد در ان باقی نمانده و دلهای ایشان را اطمینانی تمام بهم رسیده و ارواح ایشان از یکدیگر
آن استراحت یافته و عبارت ازین حال است حکمت حقیقی که در قرآن وارد است که ومن یؤت
الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا یعنی هر کرا حکمت داده شده بدرستی که داده شده است با وی خیر بسیار را
و روح بفتح را چنانچه گذشت بمعنی راحت است و استلانوا ما استوعره المترفون

ومکون یعنی در اصل لغت بمعنی زمین سخت و ناهموار است و در مقابل سهل و از انجا اخذ کرده معنی
مشکل استعمال میکنند قال فی الصحاح یقال جبل وعر ومطلب وعر و مترف بمعنی متنعم است ماخوذ از ترفه
بضم تا که بمعنی نعمت یعنی آسان ساختند بر خود آنچه ارباب تنعم بر خود مشکل ساخته اند از مثل
ترک شهوتهای بدنی و قطع تعلقات دنیوی و مداومت خاموشی و بیداری و تحمل گرسنگی و تشنگی
و احتراز از آنکه ساعتی عمر عزیز ایشان صرف شود در چیزی که موجب زیادتی قرب الهی و افزونی
مرتبهٔ ایشان دران نباشد و امثال آن از آنچه شعار و دثار ارباب ریاضت و اصحاب عرفان
است وصحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلی یعنی گذرانیده اند از دامان دلهای خود دنیا
تعلق باین خرابهٔ وحشت انگیز را و روی آورده است ارواح ایشان بمشاهدهٔ جمال الهی یعنی
ایشان اگرچه در صحبت ارباب دنیا و ابنای زمان است ارواح ایشان معلقست در عالم بالا
بالا که مقربین و ارواح قدسی اند و حسن اولئک رفیقا اولئک خلفاء الله فی ارضه
مسند الیه درین فقره باسم اشارت بواسطهٔ آنست که دلالت کند برانکه ایشان سزاوارند بانکه
این صفات بایشان اسناد یابد بواسطهٔ اتصاف بصفاتی که پیشتر گذشت چنانچه در تفسیر کریمهٔ اولئک
علی هدی من ربهم واولئک هم المفلحون توجیه مذکور را مفسران برین وجه نموده
کرده اند آه آه شوقا الی رؤیتهم هیچ شک نیست درانکه شوق آنحضرت بدیدار ایشان در مرتبهٔ اعلی
بوده است زیرا که جنسیت علت ضم است و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از پیغمبر صلوات الله
علیه و آله استاد ارباب عرفان و مقتدای اصحاب هدایت و اهل ایقان بوده است چنانچه همه
انوار معرفت او مقتبس و از انوار ارشاد و هدایت او مستنیر بوده اند پس بالضروره نفس مقدس همیشه
مشتاق مشاهدهٔ جمال ابنای جنس خود بوده و خاطر مبارکش دایم متعلق دریافت لقای اصحاب
خود سلام الله علیهم اجمعین تنبیه اول اشعارست آنچه این حدیث اشعار بان دارد که روی زمین هرگز
خالی نمی باشد از امامی که موصوف بصفات مذکوره باشد و همچنین آنچه مفاد حدیث مشهور من مات

و علم بوجود امام زمان نتیجه جاهلیت است که متفق علیه سنی و شیعه است یعنی کسی که بمیرد و نشناسد
امام زمان خود را بمیرد مردن ارباب جاهلیت و جمعی که از دین بیگانه اند بنابر مذهب امامیه که قایلند
باینکه امام زمان ایشان امام محمد مهدیست علیه السلام ظاهرست و مخالفان ایشان از اهل سنت
و جماعت درین امر تشنیع بسیار بر ایشان میکنند و میگویند امامی که وصول باو کسی را ممکن نباشد
و فرا گرفتن مسایل و احکام دین از و هیچ کس را میسر نه بر مجرد شناختن او چه فایده مترتب
خواهد بود که کسی که بمیرد و نشناخت او را حاصل نکرده باشد از دین بیگانه می میرد و امامیه رضوان الله
علیهم در جواب ایشان میگویند که فایده بشناختن امام زمان خود همین دیدار او و فرا گرفتن مسایل
و احکام نیست بلکه نفس تصدیق بوجود او و اعتقاد آنکه او خلیفه خداست در زمین امریست که فی ذاته مطلوبست
و رکنیست از ارکان اسلام همچنانکه جمعی که در عصر پیغمبر صلوات الله علیه و آله بودند تصدیق بوجود آنحضرت
و اعتقاد بنبوت او ضروری ایشان بود قطع نظر از دیدن او و فرا گرفتن مسایل و احکام دین ازو
و در روایت صحیح است از جابر بن عبد الله انصاری که پیغمبر صلی الله علیه و آله ذکر احوال امام
محمد مهدی علیه السلام کردند و فرمودند ذلک الذی یفتح الله عز و جل علی یدیه مشارق الارض
و مغاربها یغیب من اولیائه غیبة لا یثبت فیها الا من امتحن الله قلبه للایمان یعنی اوست آنکه فتح خواهد
کرد خدای عز و جل بر دست او تمام روی زمین را از مشرق تا مغرب غایب میشود از دوستان
خود غایب شدنی که بر تصدیق بآن ثابت نمی ماند مگر کسی که خدای تعالی امتحان کرده باشد دل او را
از جهت ایمان جابر انصاری گوید گفتم ای رسول خدای آیا شیعه و دوستان او را انتفاعی خواهد بود
ازو در ایام غیبت او حضرت صلوات الله علیه و آله فرمودند که ای والذی بعثنی بالحق نبیا انهم لیستضیئون
بنوره و ینتفعون بولایته فی غیبته کانتفاع الناس بالشمس و ان علاها السحاب یعنی آری بآن خدائی
قسم که مرا فرستاده است بحق و راستی که ایشان یعنی شیعه و اولیای او روشنی میگیرند
بنور او و منتفع میشوند بدوستی او در ایام غیبت او همچنانچه منتفع میشوند مردم از آفتاب اگرچه

در زیر ابر پنهان باشد و امامیه میگویند با ایشان تشنیعی که شما درین باب بر ما میکنید بعینه بر شما
وارد است زیرا که شما بران رفته اید که مراد بامام زمان در حدیث مذکور صاحبان شوکت اند از پادشاهان
و سلاطین دنیا هر کس باشد خواه عالم باشد و خواه جاهل خواه عادل باشد خواه فاسق پس میگوییم چه فایده
مترتب تواند بود بر شناختن جاهل فاسقی تا آنکه کسی که بمیرد و او را نشناخته باشد کافر و بیگانه
از دین مرده باشد و بعضی از مخالفان برین معنی متفطن شده اند و بران رفته اند که مراد بامام زمان
درین حدیث کتاب الهیست که قرآن مجید باشد و امامیه میگویند بنابرین تخصیص امام بزمان
مشخص که از حدیث مذکور فهم میشود وجهی نداشته خواهد بود و چه تخصیص مذکور اشعار بآن دارد
که امام هر عصری غیر امام عصر دیگر باشد و قرآن در همه عصر یکیست و تغیر و تبدیل دران راه نمی یابد تا آخر زمان
علاوه بر آن چه معنی اراده شده است از معرفت قرآن که کسی که آن را حاصل نکرده باشد کافر میمیرد
اگر مراد بآن معرفت الفاظ و عبارات و دانستن معانی آنست چنانکه مخفی نیست بر بسیاری از مردم
مشکل میشود و اگر مراد مجرد تصدیق بوجود آنست همان تشنیعی که بر ما میکردید بر شما میگردد چه خواهیم
گفت هرگاه معرفت بالفاظ آن کسی را حاصل نباشد و علم بمعنی آن نداشته باشد و نتواند که از آن استنباط
مسایل و احکام از آن نمود چه فایده مترتب خواهد بود بر تصدیق بوجود آن که کسی که حاصل نکرده باشد
آنرا چون میرد کافر مرده باشد پس تشنیع شما بر ما درین باب وجهی نداشته باشد والله الهادی
و علیه التکلان نمایش دوم حکایت کرده است سید بزرگوار رضی الدین علی بن طاوس علیه الرحمه
در بعضی از کتب خود که روزی اجتماع دست داد مرا در بغداد با بعضی از فضلای آنجا و کشانیدم سخن را
با ایشان بامر امام محمد مهدی علیه السلام که امامیه در باب او میگویند که او تا غایت در حیات است
و بواسطه مصلحتی از نظر مردم غیبت اختیار کرده تا وقتی که امر الهی بظهور او تعلق گیرد فاضلی از ایشان
که طرف بحث بود در مقام تشنیع و اعتراض شد بر کسی که تصدیق بوجود او کرده است و اعتقاد دارد
که او درین مدت مدید زنده است و انکاری تمام نمود در اثنای با او گفتم میدانی که اگر امروز مردی

حاضر شود و دعوی کند که من بر روی آب راه میروم جمیع مردم این شهر در مقام تعجب
شده بدیدن او بیرون آیند پس آن مرد بر طبق دعوی خود عمل آورد و رفتن او را بر روی آب همه
مشاهده کردند و تعجبات نمودند بعد از آن اگر باز روز دیگر شخصی آید و همان دعوی کند و جمعی بتماشا
او بر آیند و رفتن او را بر روی آب مشاهده نمایند تعجب ایشان از روز اول کمتر خواهد بود و بعد از آن
اگر مرتبه سیوم باز کسی آید و همین دعوی نماید بسا باشد که کسی بتماشای او بر نیاید و در مقام دیدن
آن نشوند مگر جمعی قلیل از مردم پس چون بعمل مذکور قیام نماید و مرتبه دیگر رفتن او را بر روی آب
ببینند بالکلیه رفع تعجب همه خواهد شد بعد از آن اگر باز کسی آید و این دعوی نماید و جمعی بر و جمع شوند
و از رفتن او بر روی آب تعجب بسیار نموده باشند بیشتر از تعجبی که مرتبه اول و دوم و سیوم نموده اند
جمیع عقلای آن شهر از تعجب ایشان متعجب خواهند شد و بر ایشان تمسخر خواهند کرد و سخنان سخیف
بر روی ایشان خواهند گفت پس حقیقت حال مهدی علیه السلام و تعجب شما از درازی عمر او و باقی ماندن
او تا امروز ازین قبیل است چه شما روایت کرده اید که ادریس علیه السلام موجودست در آسمان
و او زنده است از زمان خود تا حال و روایت کرده اید که خضر علیه السلام نیز موجودست در زمین
و زنده است تا حال و روایت کرده اید که عیسی علیه السلام زنده است و موجودست در آسمان
چهارم و چون مهدی علیه السلام ظاهر شود بزمین خواهد آمد و در نماز باو اقتدا خواهد کرد پس این نفر
آزادی زاد که عمر ایشان دراز تر شده است از عمری که ما از برای مهدی ثابت میکنیم و شما با آن
اذعان کرده اید و از آن تعجب نمیکنید چرا تعجب میکنید از آنکه شخصی از ذریه پیغمبر آخر الزمان
صلوات الله علیه و آله مثل یکی از ایشان باشد و انکار دارید این را که این معجزه ای باشد از جمله معجزات
پیغمبر صلوات الله علیه و آله که یکی از ذریه و عترت او زیاده بر آنچه متعارف عمرهای زمان است
عمر یابد **اظهر** بدرستی که خوش آمده است مرا درین مقام ذکر کلامی که شیخ العارفین شیخ محیی الدین
اعرابی در کتاب فتوحات مکی در باب سیصد و شصت و ششم از آن ایراد کرده است و آن اینست

ان لله خلیفة یخرج من عترة رسول الله صلی الله علیه و آله من ولد فاطمة علیها السلام یواطی اسمه اسم
رسول الله صلی الله علیه و آله جده الحسین بن علی علیهما السلام یبایع بین الرکن و المقام یشبه رسول الله
صلی الله علیه و آله فی الخلق بفتح الخاء و ینزل عنه فی الخلق بضم الخاء اسعد الناس به اهل الکوفة یعیش خمسا او سبعا
او تسعا یضع الجزیة و یدعوا الی الله بالسیف و یرفع المذاهب عن الارض فلا یبقی الا الدین الخالص اعداؤه
مقلدة العلماء اهل الاجتهاد لما یرونه یحکم بخلاف ما ذهب الیه ائمتهم فیدخلون کرها تحت حکمه خوفا من سیفه
یفرح به عامة المسلمین اکثر من خواصهم یبایعه العارفون من اهل الحقایق من شهود و کشف بتعریف الهی
له رجال الهیون یقیمون دعوته و ینصرونه و لولا ان السیف بیده لافتی الفقهاء بقتله و لکن الله یظهره
بالسیف و الکرم فیطیعون و یخافون و یقبلون حکمه من غیر ایمان و یضمرون خلافه و یعتقدون فیه اذا حکم فیهم
بغیر مذاهب ائمتهم انه علی ضلال فی ذلک لانهم یعتقدون ان اهل الاجتهاد و زمانه قد انقطع و ما بقی مجتهد
فی العالم و ان الله لا یوجد بعد ائمتهم احدا له درجة الاجتهاد و اما من یدعی التعریف الالهی بالاحکام الشرعیة
فهو عندهم مجنون فاسد الخیال یعنی بدرستی که مر خدا را خلیفه ایست که بیرون خواهد آمد از عترت رسول
صلی الله علیه و آله از فرزندان فاطمه علیها السلام که نام او موافقست با نام رسول خدا صلوات الله علیه و آله
و جد او حسین بن علی علیهما السلام است بیعت خواهند کرد با او مردم در حرم خدا میان
رکن یمانی و مقام ابراهیم شباهت دارد در خلق بفتح خا یعنی در نیکوئی خلقت و صورت برسول خدا
صلی الله علیه و آله و فروترست از و صلی الله علیه و آله در خلق بضم خا یعنی در حسن اخلاق و نیکوئی سلوک
سعادت یافته ترین مردم بصحبت او اهل کوفه خواهند بود زندگانی خواهد کرد میان مردم پنج سال یا هفت
سال یا نه سال و جزیه خواهد نهاد بر کافران کتابی از یهود و نصاری و امثال ایشان و خواهد خواند مردم را
بدین خدای تعالی بشمشیر و برطرف خواهد ساخت مذاهب مختلف را از روی زمین و باقی نخواهد گذاشت
مگر دین حق را دشمنان او که مقلد علما و ارباب اجتهاد باشند چون ببینند او را که برخلاف آنچه امامان
ایشان بران رفته اند حکم میکند در تحت حکم او خواهند آمد از روی اکراه و اطاعت خواهند کرد

اما مردم توانایی او را ابجت بر کسی که از شمشیر او واداشته باشند و شادان و فرخناک باشند بوجود او و عامه
مسلمانان چه شمشیر اند خاصان ایشان دوست گشته باشند بدعا رفان و دانایان از اهل حقایق و ارباب
عرفان از روی شهود و کشف بتعریف الهی یعنی بشناختی که از جانب خدای تعالی هدایت بآن
بآن می یافته باشند و او را مردی باشند از جانب خدای تعالی که بر پای دارند دعوت او را
و یاری میداده باشند او را در دعوت مردم بدین حق و اگر نباشد که شمشیر در دست او باشد هر آینه
فتوی دهند فقها بقتل او ولیکن ظاهر سازد خدای تعالی او را بشمشیر و کرم که نفع یابند و فایده گیرند فقها
و مجتهدین بکرم و انعام او و بشمشیر سید . باشند از شمشیر او و قبول کنند احکام او را بی اینکه ایمان باو
آورده باشند و در باطن بر خلاف او باشند و اعتقاد داشته باشند در باره او گاهی که در میان
ایشان حکمی کند بغیر حکمی که امامان ایشان کرده باشند که او بر ضلالت است و حکم او بر حق نیست بواسطه
اینکه ایشان را اعتقاد آنست که مجتهدین و زمان اجتهاد انقطاع یافته است و مجتهدی در عالم باقی
و خدای تعالی بعد از امامان ایشان کسی را موجود نخواهد ساخت که بدرجه اجتهاد برسد و اما کسی که بود
تعریف الهی و شناخت خدایی نماید مر احکام شرعی را تا آخره و ایشان به بوالکی و فساد و خیال و رای است
تا اینجا بود ترجمه کلام مذکور پس تامل کن در آن و بدیده بصیرت در نکر و بدستی که کوتاه نباشد از آن
بشاخسار فهم آن چیدن میوه مقصود او از ان اقدام نمای خصوصا در قول او که ان لله خلیفة فی الارض
مر خدا را خلیفه ایست در روی زمین و قول او که اسعد الناس به اهل الکوفه سعادت مندترین مردم بصحبت
او اهل کوفه خواهند بود و قول او که اعداؤه مقلدة العلماء اهل الاجتهاد دشمنان او که مقلد علماء ارباب
اجتهاد اند و قول او که لانهم یعتقدون ان اهل الاجتهاد و زمانه قد انقطع ایشان را اعتقاد آنست
که اهل اجتهاد و زمان مجتهد شدن انقطاع یافته و مجتهد دیگر در عالم نخواهد بود و بسا باشد که بیابی که مقصود
او درین عبارات چیست و ازین کلام چه اراده دارد یعنی می یابی که با اعتقاد او صاحب الامر
علیه السلام الآن بر روی زمین موجود است و سعادت یافتگان با و شیعه او نیند و زمان اجتهاد

انقطاع نیافته است و چنانچه در صدر سلف مردم بسعی و بذل جهد بسعادت اجتهاد و استنباط احکام
و مسایل دینی از قرآن و حدیث فایز می شده اند الحال نیز مانعی از آن نیست و فایز شدن ممکن است و هر کس سعی نماید
ممکنست که بآن مرتبه برسد که والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و این سخن نیست مگر نفس تشیع والله ولی التوفیق

حدیث بیست و هفتم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم
از پدر او ابراهیم بن هاشم از قاسم بن محمد از منقری از سفیان بن عیینه از امام جعفر صادق علیه السلام
فی قول الله عز و جل لیبلوکم ایکم احسن عملا قال لیس یعنی اکثرکم عملا و لکن اصوبکم عملا و انما الاصابة خشیة الله
والنیة الصادقة ثم قال العمل الخالص الذی لا ترید ان یحمدک علیه احد الا الله عز و جل والنیة افضل من العمل
شرح کلام امام علیه السلام در ضمن آغاز و پنج نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول خلاصه
کلام امام علیه السلام در تفسیر آیت کریمه الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا یعنی اوست آن خدایی که آفرید
مرگ را و زندگانی را بعلت آنکه امتحان کند شما را ای بنی آدم و ببیند که کدام یک از شما نیکو عمل تر است آنکه
مراد به نیکویی عمل درین آیه بسیاری عمل نیست و از ایکم احسن عملا این معنی خواسته نشده است
که کدام یک از شما در بسیاری عمل بیشتر کوشیده اید بلکه مراد آنست که عمل کدام یک از شما صواب تر است
و مراد از صواب بودن عمل آنست که مقرون باشد بترس خدای و نیت صادق بعد از آن فرمودند
که عمل خالص آنست که در بجا آوردن آن اراده نکرده باشی مدح و ستایش کسی را بر آن غیر از خدا
که عزیز است و بزرگ و نیت بهتر است از عمل بینش دوم لیبلوکم ایکم احسن عملا این جمله بجهت بیان علت
خلق موت و حیات است که در جمله سابق بر آن مذکور است و معنی آیه والله اعلم آنست که حضرت
عزت تعالی شانه تقدیر کرد مردن را که خواننده مردم است بحسن عمل و نیکویی کردار و موجب آنست
که مردم وثوق بسیار و اعتماد تمام بر دنیا و زندگانی آن نداشته باشند و بلذات و نعمتهای آن
که در معرض فنا و زوال است فریفته نشوند و عطا کرد حیات را که بسبب آن قدرت می یابند بر قیام

باعمال صالحه و [illegible] ازین سکوتا عمل آرد با ایشان در دار دنیا معامله کسی که در مقام امتحان و خبر گرفتن
ان باشد که کدام یک [illegible] شما نیکوعمل ترید و مقدم داشت درین آیه موت را بر حیات بواسطه انکه موت
بیشتر واعث است بر حسن عمل و مردم را بیشتر بر نیکوئی کردار میدارد و میباید دانست که این تفسیر که مذکور شد
کا[illegible]ست که محمول شود موت که در آیه مذکور است بر موتی که بعد از حیات است اما اگر حمل کنیم موت را
بر عدم اصلی که پیش از ایام حیات و قبل از دخول در دنیاست بنا بر انکه آن را نیز موت میگویند چنانچه حضرت
عزت در کلام مجید میفرماید که وکنتم امواتا فاحیاکم یعنی شما مردگان بودید پس زنده گردانید شما را خدای تعالی
معنی آیت والله اعلم این خواهد بود که تقدیر کرد خدای تعالی عدم اصلی شما را پس نقل کرد شما را ازان حال
و خلعت حیات در پوشانید بجهت انکه امتحان کند شما را یعنی که گذشت و تقدیم موت برین تقدیر
بواسطه انست که عدم اصلی مقدمست بر حیات لیس یعنی لیس از افعال ناقصه است که اسم و خبر میخواهد
و اسم او اینجا ضمیریست مستتر در و راجع بکجای [illegible] ضمیر شان است که راجع است بمبتدا الیه جمله آینده و یا بی
مرجعست علی اختلاف المذهبین فیه و جمله یعنی خبر انست خشیة الله والنیة الصادقة در معنی خشیت
و بیان فرق میان آن و خوف کلامی که از خواجه نصیر طوسی رحمه الله منقولست در شرح حدیث [illegible]
دوم ازین کتاب سبق ذکر یافت بانجا رجوع باید کرد و مراد به نیت صادق مایل ساختن دل است
بجانب طاعت خدای انکه ملاحظه شود در آن چیزی سوای قرب حصول رضای او و مثل کسی که آزاد کند
بنده خود را مثلا و ملاحظه کند در آن با قصد قربت خلاصی خود را از مشقت نفقه و کسوه او یا از زشتی
خلق و زبونی اعمال او و یا انکه تصدق کند در حضور مردم مالی را بواسطه غرض ثواب الهی و ستایش مردم
او را دران بر وجهی که اگر ستایش مذکور ملحوظ او نباشد تصدق مذکور ازو بعمل نیاید و اگر چه داند که اگر
رغبت بثواب الهی نمیداشت بمجرد رغبت بستایش مردم او را بران نمیداشت که تصدق
مذکور ازو بعمل آید و مثل انکه کسی که او را اورادی در نمازهای سنتی مثلا و عادتی در بعض تصدقات
بوده باشد که همیشه بان قیام داشته است و اتفاق افتد که در وقتی که بان قیام داشته باشد جمعی

جمعی

١٢

حاضر شوند و او دران وقت عمل مذکور را بر خود سبک تر یابد از اوقات دیگر بسبب حضور
ایشان و دران وقت در خود زیادتی سرعت و نشاطی احساس نماید بسبب انکه ایشان بر عبادت
او اطلاع یافته اند و اگر چه داند که اگر ایشان حاضر نمی شدند نیز عمل مذکور را ترک نمیکرد و فتوری
دران بهم نمیرسید زیرا که امثال این امور از اموریست که خلل دارد در صدق نیت و اخلاص کامل
و بالجمله هر عملی که قصد کنی دران قربت و حصول رضای الهی را و ضم کنی بان چیزی از حظوظ دنیا را چنانچه
که ترکیب یابد باعث بر قیام بان عمل از غرض دینی و غرض دنیوی نیست تو دران صادق نخواهد بود خواه
باعث دینی قوی تر باشد از غرض دنیوی و خواه ضعیف تر و خواه هر دو مساوی باشند العمل الخالص
الذی لا ترید ان یحمدک علیه احد الا الله عز و جل خالص در لغت هر چیزیست که صاف و بیغش باشد
و بچیز دیگر غیر جنس خود ممزوج نشده باشد خواه آن چیز ازو در مرتبه فروتر باشد و خواه نه پس کسی که تصدق
کند محض از برای انکه [illegible] و ممزوج بقصد قربت باشد صدقه او بحسب لغت خالص خواهد بود و همچنین
صدقه که محض ثواب باشد و بریا مخلوط نباشد اما در عرف تخصیص یافته است عمل خالص بعملی که قصد
قربت دران مجرد باشد از جمیع آمیزشها و این معنی را اخلاص می نامند و اصحاب قلوب و ارباب
حقیقت عمل خالص را ببعض تعریفات دیگر نیز کرده اند بعضی گفته اند هو تنزیه العمل من ان یکون لغیر الله
فیه نصیب یعنی بری ساختن عملست از انکه غیر خدا را در وی نصیبی بوده باشد و بعضی گفته اند هو اخراج
الخلق من معاملة الحق بیرون کردن خلق است از معامله که با حق تعالی کنند و بعضی گفته اند هو ستر العمل
من الخلایق و تصفیته من العلایق پوشیده داشتن عملست از نظر خلایق و صاف و پاک ساختن آن از
جمیع تعلقات و گروهی گفته اند ان لا یرید عامله علیه عوضا فی الدارین یعنی عمل خالص انست که اراده
نکرده باشد و نخواسته باشد عمل آرنده آن بازای آن عمل عوضی را از خدای نه در دنیا و نه در آخرت
و این درجه ایست بلند و پایه ایست عالی که کمتر بان میتوان رسید و اشارت بانست کلام
امیر المؤمنین و سید الموحدین صلوات الله علیه و آله در حال مناجات با پروردگار خود که ما عبدتک

تو فاعبدک و لا طمعا فی جنتک ولکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک یعنی عبادت نکردم ترا از ترس
عذاب تو و نه بواسطه طمعی که در بهشت تو داشتم ولیکن یافتم ترا لایق اگر عبادت تو کنم پس بعبادت
تو قیام نمودم **تنبیه اول** بباید دانست که بسیاری از علمای خاصه و عامه یعنی علمای شیعه و سنی بران
رفته اند که هر گاه در عبادت حصول ثواب اخروی یا خلاصی از عذاب عقاب الهی قصد شود آن عبادت
صحیح نیست و گفته اند که این قصد منافات دارد با اخلاص که عبارت از اراده محض حصول رضای الهی و اطاعت
امر اوست و کسی که قصد حصول ثواب یا خلاصی از عذاب نماید هر آینه قصد کرده خواهد بود جلب نفع و دفع
ضرر از خود نه محض رضا و اطاعت امر خدا را چنانچه کسی که تعظیم شخصی نماید و ثنا و ستایش او کند بواسطه
طمعی که در مال او داشته باشد یا بجهت ترسی که او را از او باشد و آزار او باشد هر آینه او را دادن عمل
مخلص نخواهند گفت و از جمعی که درین باب مبالغه و غلوی بسیار کرده اند رضی الدین علی بن طاوس است
قدس الله روحه و از کلام شیخ شهید رحمه الله در قواعد شهیدی نیز مستفاد میشود که مذهب اکثر علمای
امامیه رضوان الله علیهم اینست و امام فخر رازی در تفسیر کبیر اتفاق متکلمین را بر آن نقل کرده است
و گفته است که جمیع ایشان معتقدند بر آنکه کسی که عبادت خدای کند از جهت ترس عذاب او یا
بواسطه طمع ثواب او عبادت او صحیح نیست و نقل مذکور از او در نزد تفسیر قوله تعالی **ادعوا ربکم تضرعا**
وخفیة واقع است و جزم کرده است در اوایل سوره فاتحة الکتاب بآنکه اگر کسی نماز برین وجه کند
که نماز میکنم بواسطه حصول ثواب خدای تعالی یا بجهت گریز از عقاب او نماز او باطل است و کسی که گفته است
این قصد باعث فساد و بطلان عبادت میشود قبول ندارد که قصد مذکور منافی اخلاص باشد و میگوید
اراده فوز بثواب الهی و سالم ماندن از غضب و عذاب او امری نیست که مخالفت داشته باشد با طلب
حصول رضای او و چون چنین باشد و حال آنکه خود در کلام مجید مدح اصفیای خود باین کرده است **کانوا**
یسارعون فی الخیرات ویدعوننا رغبا ورهبا یعنی بودند ایشان که مسارعت میکردند در امور خیر و میخواندند
ما را بواسطه رغبتی که در ثواب ما داشتند و بجهت ترسی که از عذاب ما ایشان را بود و نیز در کلام مجید

فرموده است که **ادعوه خوفا وطمعا** یعنی بخوانید خدا را و عبادت او کنید بنا بر ترسی که از
عذاب او شما راهست و بواسطه طمعی که بثواب او دارید و جای دیگر میفرماید که **یا ایها الذین آمنوا ارکعوا**
واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون یعنی ای آنکه ایمان آورده اید و گرویده اید بخدا و دینی که رسول
او شما را بآن دعوت کرده است رکوع کنید و سجده نمایید یعنی نماز کنید و عبادت نمایید پروردگار
خود را و بکوشید در بفعل آوردن امور خیر در حالتی که بوده باشید شما امیدوار بفلاح از جانب او یا
تا آنکه فلاح یابید از جانب او علی الاحتمالین و فلاح عبارت از دریافتن ثواب است چنانچه
شیخ ابو علی طبرسی نص بران کرده است تا این غایت بود آنچه از کلام جمعی که قصد مذکور را منافی اخلاص
نمیدانند بنظر رسیده و بحث و مناقشه را درین دلایل مجالیست وسیع و میدانیست فراخ اما در آنکه
گفته که اراده مذکور مخالف بقصد قربت دارد و وجه الله ندارد و منافی اخلاص نیست آنکه این کلام
بی مغز و بیحقیقت بی آنکه حجب ظاهر صورتی یافته زیرا که فرق میان اطاعت محبوب حقیقی و پیروی اوامر
و نواهی او بنابر محض دوستی و محبت و حصول رضای او و میان اطاعت و پیروی او بواسطه عوضهای
دیگر از آفتاب ظاهر تر است و هیچ شکی نیست که شق دوم نزد ارباب بصیرت و عرفان از حیز
اعتبار ساقط است و از درجه اعتماد نازل و اما در استدلال بدو آیت قرآنی که اول مذکور شد
آنکه بسیاری از مفسرین ذکر کرده اند که معنی رغبا و رهبا آنچه مذکور شد نیست بلکه معنی رغبت در اجابت
و قبول طاعات است و ترس از رد و عدم قبول آن و اما در آیت دوم آنکه شیخ ابو علی طبرسی در کتاب
مجمع البیان ذکر کرده است که معنی لعلکم تفلحون آنست که باشد که سعادتمند شوید و فیروزی یابید
و هیچ شک نیست که حصول رضای او تعالی و عده از اعظم سعادات است و فوز بسعادت قبول طاعات
بهترین فیروزیها و تفسیر کرده است شیخ مذکور فلاح را در قول خدای تعالی که **واولئک هم المفلحون**
بنجاح و فوز که عبارت از فیروزی یافتن و سعادتمند شدن است و شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله نیز در
تفسیر خود که موسوم به تبیان است گفته است که مراد بمفلحون ارباب نجاح و فیروزی اند یعنی آنکه

اوراک کرده اند و یافته اند انچه میخواسته اند از خدای تعالی بسبب اعمال خیری که از ایشان در
وجود آمده است و باز ماندگانی که به پیغمبر و دین او آورده اند و آن نیست مگر فیروزی و سعادتمندی
و در تفسیر قاضی بیضاوی واقع است که المفلح هو الفایز بالمطلوب و همین معنی در کشاف نیز واقع
آری تفسیر کرده است شیخ ابوعلی طبرسی فلاح را در کریمه قد افلح المؤمنون بفوز بثواب نهایتش اما
فلاح در آیه مذکور باین معنی لازم ندارد که هر جا واقع شود بران معنی حمل باید کرد و بر تقدیری که بران
معنی محمول شود استدلال بآن بر مطلب مذکور گاهی تمام است که جمله لعلکم تفلحون جمله حالیه باشد اما
اگر بر تعلیل محمول شود چنانچه شیخ ابوعلی طبرسی علیه الرحمه نقل کرده است آیه مذکوره مطلقا دلالت
بر مدعا نخواهد بود چه بران تقدیر معنی چنین خواهد بود که بران وجه عمل آرید تا قابل آوردن مذکور سبب
آن شود که شما بثواب فایز شوید و از عذاب برهید و این معنی لازم ندارد که اگر باین قصد کنند
عمل صحیح باشد مثل آنکه وضو سبب سرد شدن و نظافت اعضا میشود و اگر در وضو آنرا قصد کنند
باتفاق وضو باطل است و اگر ضم کنند قصد آنرا با قصد قربت در صحت آن خلاف کرده اند چنانچه
خواهد آمد پس هر چه عمل سبب آن شود لازم نیست که قصد آن صحیح باشد و اولی آنست که استدلال
کنند بر مطلب مذکور بحدیثی که روایت کرده است آنرا شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی
بطریق حسن از هارون بن خارجه از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت العباد ثلثة قوم عبدوا الله
عز وجل خوفا فتلک عبادة العبید و قوم عبدوا الله تبارک و تعالی طلب الثواب فتلک عبادة الاجراء
و قوم عبدوا الله عز وجل حبا له فتلک عبادة الاحرار و هی افضل العبادة یعنی عبادت کنندگان سه
صنفند گروهی عبادت خدا میکنند و قصد ایشان ترس از عذاب اوست و این عبادت بندگانست
که بواسطه تادیب خداوندان باوامر و نواهی ایشان قیام مینمایند و برخی بعبادت او قیام مینمایند
بواسطه خواهش ثواب او و این عبادت مزدورانست که بواسطه بدست آوردن اجرت آن عمل قیام
مینمایند و جمعی عبادت او را بپای میدارند بواسطه محبتی که باو دارند و این عبادت خردمندان و

آزادگان و مقربانست و این عبادت بهترین عبادتهاست برین وجه که بگوید شد قول حضرت در این حدیث
که هی افضل العبادة یعنی این عبادت بهترین عبادتهاست اشعار بران دارد که آن دو قسم اول
نیز اتصاف بهی دارد پس صحیح باشد چه عبادت باطل بهیچ نحوی بهی متصف نیست پس مطلوب
که صحت عبادت است گاهی که بقصد حصول ثواب و خلاص از عذاب بعمل آمده باشد ثابت باشد

تنبیه دوم جمعی که مانع اند از آنکه در نیت قصد تحصیل ثواب و خلاص از عذاب واقع شود قصد مذکور
را چنانچه از کلام ایشان فهم میشود باعث فساد عبادت میدانند و اگر چه با قصد قربت جمع شود
و اما باقی غایاتی که عبادت سبب حصول آن میشود خواه قصد شود خواه نه مثل خلاص شدن از نفقه دادن
بنده بسبب آزاد کردن او در کفاره و پرهیز از طعام در روزه داشتن و برد و خنک شدن
اعضا در وضو و اعلام مامومین بدخول در نماز بتکبیر احرام و دفع الوقت کردن غریم باشتغال بنماز
و ملازمت طواف خانه کعبه و امثال آن از عبادات و محافظت متاع خود در برخاستن بنماز شب
و امثال آن ظاهر آنست که قصد آنها نیز پیش ایشان بطریق اولی باعث فساد عبادت باشد و اما
آنکه قصد تحصیل ثواب را باعث فساد عبادت نمیدانند خلاف کرده اند در آنکه این قصدها مبطل هست
یا نه اکثر ایشان بران رفته اند که مبطل نیست چنانچه شیخ ابوجعفر طوسی قدس سره در کتاب مبسوط
و شیخ ابوالقاسم در معتبر شرح مختصر نافع و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب تحریر الاحکام
و منتهی جزم باین کرده اند و گفته اند که امور مذکوره چون البته حاصلست قصد آن بعد از آنکه قصد قربت
متحقق باشد نقصانی ندارد و برایشان وارد می آید که لزوم حصول آن چنانچه سبق ذکر یافت
لازم ندارد صحت قصد آنرا و متاخرین علمای ما رضوان الله علیهم حکم کرده اند ببطلان عبادت
گاهی که با قصد قربت یکی از قصدهای مذکوره جمع شود و شیخ جمال الدین مطهر در کتاب نهایه
و قواعد الاحکام اختیار این قول کرده و شیخ فخرالدین ولد او در شرح قواعد و شیخ شهید
علیه الرحمه در کتاب بیان نیز تابع او شده اند و این قول را رجحان داده بنا بر آنکه اخلاص که در عبادت

مطلوب باشد بانضمام قصد امور مذکوره نیت میشود و این مذهب اصح است و شیخ شهید در قواعد
خود احتمال تفصیل نیز راه داده است برین وجه که اگر مقصود بالذات قصد قربت باشد و قصد های
دیگر تبعیت آن واقع شود عبادت صحیحست و اگر امر بر عکس باشد یا هر دو مقصود بالذات
باشند باطل است باید دانست که انچه قصد آن با نیت قربت ضم میشود اگر فی نفسه رجحان شرعی داشته باشد
یعنی واجب باشد یا سنت و قصد آن از روی وجوب یا سنت کنند مثل امساک از طعام در روزه
داشتن گاهی که بواسطه حفظ بدن امساک مذکور واجب شده باشد و اعلام ماموین بدخول در نماز
بقصد رسانیدن تکبیر مناسب انست که ضرر در صحت عبادت نکند چه قصد آن منافی قصد قربت
نیست بلکه موکد انست بحث در اموریست که در ضم ان با نیت قربت ملاحظه رجحان آن نتوان نمود
پس روزه کسی که بنیت قربت و ان قصد امساک از طعام کرده باشد بواسطه حفظ بدن صحیح خواهد بود
خواه روزه مذکور واجب باشد و خواه سنت و خواه واجب مذکور متعین باشد مثل روزه رمضان
و نذر معین و خواه غیر معین باشد مثل روزه قضا و نذر غیر معین نهایتش در خاطر است که صحت روزه غیر
معین مشکل است و عدم صحت نیز احتمال دارد و الله اعلم **باب سیم** تعریف کرده اند بعضی فقها
نیت را باراده ایجاد الفعل علی الوجه المامور به شرعا یعنی اراده بوجود ساختن فعل بر وجهی که از
جانب شارع امر بان شده و مراد او باراده اراده خالصه و فعل انجام باشد از میل (?) داشتن
نفس بر ترک فعل یا بیرون رود از تعریف مذکور اراده خدای تعالی افعال بندگان را زیرا که
آن اراده فاعل نیست و داخل شود نیت روزه و نیت احرام حج و امثال آن با آنکه بحسب ظاهر
اراده فعل نیست بلکه اراده ترک فعلست و علی الوجه المامور به شرعا متعلقست باراده نه با ایجاد
مراد انست که اراده بران وجه باشد تا توهم از تعریف بیرون رود چه در توهم لازم نیست که اراده
بران وجه باشد بلکه عزم بر فعل اراده ایجاد انست بر سبیل بت خواه بر وجه مامور به باشد و خواه
و این تعریف را علامه در کتاب قواعد الاحکام ذکر کرده و شیخ علی رحمه الله بران اعتراض

کرده است که اگر از مامور به واجب اراده کرده بنا بر آنکه امر در حقیقت از برای وجوب است
و در غیر وجوب بطریق مجاز استعمال میشود لازم می آید که شامل نیت سنت نباشد پس تعریف
جامع نخواهد بود و اگر اراده کرده است بان مطلق انچه فعل آن مطلوب باشد و از جانب شارع در جهت
آن حاصل و اگرچه بر وجه اباحت بوده باشد مثل انچه مطلوب است در قول خدای تعالی **و اذا حللتم**
فاصطادوا یعنی هرگاه محل شدید و احرام خود را باتمام رسانیدید رخصت شما راست که صید کنید
با آنکه حمل کلام است بر معنی مجازی صادق خواهد بود بر اراده بوجود آوردن افعال مباحه و حکم بر نیت
بودن آن نزد فقها بعید رد و درست تمام شد ترجمه کلام شیخ علی رحمه الله در شرح قواعد و در کلام او
نظر است زیرا که مامور به عبارت از امریست که بفعل آوردن ان بحسب شرع رجحان داشته
باشد بر ترک آن پس سنت داخل باشد و مباح خارج نزد غیر کعبی که قایل است بانکه انچه رخصت
آن نیز از جانب شارع واقع شده باشد فعلش بر ترک رجحان دارد و انچه ملاحظه میشود که
دخول سنت در مامور به منافات دارد با آنچه مختار محققین است که استعمال امر در وجوب بحسب حقیقت
است و در غیر وجوب بحسب مجاز و هر لفظی که در تعریف بمعنی استعمال می یابد ظاهر انست که بر معنی
حقیقی مستعمل باشد اصلی ندارد بواسطه آنکه مراد ایشان با مری که گفته اند بحسب حقیقت از برای وجوب است
صیغه افعلست و انچه در معنی آن باشد نه لفظ امر که مرکب از الف و میم و راست چه امر مذکور نزد
ایشان از برای معنیست که مشترکست میان واجب و سنت یعنی مطلق ترجیح و بهتری زیرا که حکم
کرده اند بانکه سنت نیز حقیقتا مامور به است چنانچه قاضی عضد در شرح مختصر اصول نقل آن کرده است
و حکم مذکور چنانچه مخفی نیست تقاضای اشتراک میکند و نهایت انچه توان گفت درین باب انست
که اعتراض شیخ علی رحمه الله مبنی بر اغماض عین باشد از آنکه مامور به شامل سنت نیز هست و ایشان
حکم بر شمول مذکور کرده اند و غرض او و ضایع ساختن تعریف در اصل نباشد بلکه بحث او با علامه
بحث الزامی باشد زیرا که علامه اگرچه در کتاب نهایه تردد کرده است در انکه سنت مامور به است

بحث تحقیقست یا نه اما در تهذیب اصول جزم کرده است باینکه نیت مامور بهٔ نیست و بحث مذکور
بالو بنا بر مذهب اوست نما یقین بنا برین جنسه ان نفی به بحث مذکور مترتب نخواهد بود با آنکه ظاهر
از کلام او آنست که مراد او اعتراض بر تعریف باشد و اثبات آنکه تعریف برین وجه خوب
نیست بحث الزامی والله اعلم تا تبحیح مرم اشتهار یافته است میان علمای ما رضوان الله علیهم
که از جملهٔ دلایل آنکه در عبادت ناچارست از نیت و تا نیت نکنند عبادت صحیح نیست قول خدای تعالی است
در کلام مجید که وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین ودر دلالت این آیه بر مطلب مذکور
نظرست زیرا که در این آیت بحسب ترکیب مفعول مخلصین واقعست وضمیر امروا راجعست باهل تورات
و انجیل و مراد آنست والله اعلم که مامور شده اند یهود و نصاری بآنکه بندگی کنند خدای را در حالتی که
مخلصین باشند در بندگی خود و کسی را شریک او در حقیقت شریک او نسازند در بندگی او چنانچه شیخ ابو علی
در تفسیر خود که مجمع الجوامع است جایی که تفسیر این آیت میکند گفته است که معنی آیت آنست که ما مور
نشده اند ایشان در تورات و انجیل مگر بدین برگزیده ولیکن تحریف کرده اند کتاب خود را و تبدیل
کرده اند احکام آنرا بانچه منسوخ است اند وصاحب کشاف نیز در کتاب خود معنی این آیه را برین وجه
ذکر کرده و نیز شیخ مذکور در تفسیر مجمع البیان یاد کرده است که مخلصین له الدین درین آیه کنایه از آنست
که می باید مخلوط نسازند عبادت او را بعبادت غیر او و قاضی بیضاوی در تفسیر خود گفته است مخلصین له
الدین باین معنیست که در بندگی او کسی را شریک او نسازند و ملا نظام الدین نیشابوری نیز در تفسیر خود
میگوید استدلال کرده اند باین آیت برانکه ایمان عبارت از مجموع اعتقاد بجنان و عمل بارکان است
زیرا که خدای تعالی یاد کرده است عبادت خود را بر وجهی که باخلاص باشد و اخلاص عبارت از توحید و یگانه
دانستن خداست و شریک نساختن کسی با او در عبادت او و بعد از آن عطف کرده است بر آن قیام
بنماز و ایتان باداء زکات را پس اشارت کرده است بمجموع و گفته است و ذلک دین القیمة
و رد کرده اند بعضی این استدلال را بانکه لا نسلم که ذلک اشارت بمجموع توحید و قیام نماز و ادای زکات
١٦

باشند چرا نتواند بود که اشارت بتوحید تنها باشد و احتمال مذکور جز و دین قیم نباشد و بانچه از سخنان این
جماعت بظهور رسید که آیت مذکور بر غیر این دلالت ندارد که اهل کتاب مامور شده اند بانکه عبادت این
مر خدای را در حالتی از ایشان واقع شود که قایل باشند بوحدانیت و یکتائی او و کسی را در عبادت
خود شریک او نسازند و اصلا دلالت ندارد بر آنکه ناچارست در عبادت از نیت هیچ یک از
دلالات مشهوره بلکه نهایت آنچه از آیه استنباط توان کرد آنست که عبادت مشرکین صحیح نیست
و کجاست این مطلب بانچه مدعای ایشانست فتدبر و چه تدبر در حاشیه بر نوعی مذکورست که می
تواند بود که مراد بشریک نساختن کسی در عبادت این باشد که عابد قصد کند در عبادت خود محض تقرب بخدا را
و نیت عبارت از آنست و ملخص سخنان مفسرین که مذکور شد نیز برین معنی محمول شود بخاطر میرسد
که این احتمال رفع بحث مذکور را از دلیل نکند زیرا که با وجود این احتمال هیچ شک نیست که احتمال اول
نیز قایمست و اذا قام الاحتمال بطل الاستدلال خصوصا که اصل عدم وجوب نیت است فتدبر و نیز باید
دانست که آیت مذکور اگر چه در باب یهود و نصاری نازل است و حکایت از تکلیف ایشان میکند
بآن و از تکلیف ایشان بامری تکلیف ما بآن امر لازم نمی اید اما قول خدای تعالی در آخر آن که و ذلک
الدین القیمة یعنی و آن عبادت مقرون باخلاص طریقهٔ ملت مستقیم است اشعار بر آن دارد که امر مذکور
در شریعت ما نیز ثابت باشد و از این جهت است که علمای ما بر مطلب مذکور باین آیه استدلال کرده اند
والله اعلم تا ابن حجم باید دانست که ناچارست در نیت از قصد بوجود آوردن فعل پس کسی که تصور
فعلی کند بی آنکه قصد کند بوجود آوردن آنرا در حقیقت نیت نکرده خواهد بود و گاه هست که اطلاق میکنند
نیت را بر نفس تصور مذکور هر چند مقرون بقصد ایجاد نباشد مجملا چنانچه در عبارت فقها واقع است
که اگر متوضی نیت کند رفع حدثی را که در واقع آن حدث ازو واقع نشده باشد اگر نیت مذکور از
روی غلط باشد و او را در آن اشتباه شده باشد وضوی او صحیحست و اگر از روی عمد و دانستگی باشد
باطل زیرا که در صورت غلط هیچ شک نیست که قاصد رفع حدث فی الجمله هست اما در صورت عمد

قصد مذکور نمیتوانند بود که ازو واقع شده باشد بلکه آنچه ازو واقع شده مجرد تصور و حکایت نفست
و ازین جهت است که حکم به بطلان عبادات او کرده اند چه عبادات او در آن صورت در حقیقت مقرون
بنیت نیست و آنچه او صورت نیت داده آنرا از قبیل ملاعبه و بازی کردن بعبادت است قال العلامة
فی بحث نیة الوضوء من نهایة الاحکام لا یجب التعرض لنفی حدث معین فان نواه و کان هو الثابت صح اجماعا
و لو کان غیره فان کان غالطا فالاقرب الصحة لعدم اشتراط التعرض لها فلا یضر الغلط فیها و ان کان عامدا
فالاقرب البطلان لتلاعبه بالطهارة یعنی واجب نیست در وضو قصد رفع حدث معین پس اگر نیت کند
آنرا و او در واقع محدث بآن حدث باشد وضوی او باجماع صحیح است و اگر حدث دیگر موجب وضوی
او شده باشد اگر قصد او از روی غلط و اشتباه باشد اقرب در فتوی آنست که وضوی او صحیحست
و اگر از روی عمد و دانستگی باشد اقرب بطلان آنست بواسطه ملاعب و بازی کردن او بطهارت
پس قول او که لتلاعبه بالطهارة و فعل او را بازی و ملاعبه بطهارت حمل کردن اشارتست باینکه در آن
صورت نیت در واقع حاصل نیست و الا از قبیل عبث و بازی نمی بود و در انفی که از علماء اهل سنت
در کتاب عزیز که از مصنفات اوست میگوید اذا نوی رفع حدث النوم و لم ینم و انما بال نظر فان کان
غالطا صح وضوءه و ان کان عامدا لم یصح لانه ملاعب بطهارته یعنی اگر نیت کند متوضی رفع حدث خواب را
مثلا و در واقع خواب نکرده باشد بلکه موجب وضوی او بول باشد نظر آورد اگر نیت مذکور بر سبیل غلط
ازو واقع شده باشد وضوی او صحیحست و اگر از روی عمد و دانستگی باشد و داند که ازو خواب واقع نشده
وضوی او صحیح نیست زیرا که او در آن صورت ملاعب و بازی کننده خواهد بود بطهارت پس
دانسته شد که فقها غلط کننده را ناوی گفته اند و عامد را لاعب و بازی کننده بواسطه آنکه در صورت
غلط قصد رفع حدث فی الجمله ازو واقعست و در صورت عمد نه و نیت گفتن آن که در عبارات
مذکور از ایشان واقع شده از روی مجازست بعلاقه تشبیه چه بسیارست که فقها بر آنچه بصورت چیزی باشد
اسم آن چیز اطلاق میکنند چنانچه گفته اند بر کافر کشتگان مسلمانان و کشتگان کفار بهم مخلوط شوند چنانچه

بعضی ایشان از کیفیة بر نتوان کرد و حیث که بر همه نماز گذارند و قصد کنند قربت نماز بر مسلمانان
با آنکه بعد از آنکه نیت مخصوص مسلمانان شد در حقیقت بر کافران نماز نخواهد بود که انما الاعمال بالنیات
و همچنین گفته اند واجب است غسل حیض بر زن ذمیه که شوهر او مسلمان باشد گاهی که از حیض پاک
شود بمذهب جمعی که قایل اند باینکه جواز وطی او موقوف بر غسلست پس با آنکه آنچه ازو بصورت غسل واقع
میشود در واقع غسل نیست بواسطه آنکه شرط غسل نیت است و نیت چون قصد قربت جزو اوست از
کافر نمیتواند واقع شد زیرا که قصد قربت که مراد ازان اینجا قصد امتثال امر شارعست از کافر
متصور نیست چه او خود را هیچ یک از اوامر شرعی مامور نمیداند اطلاق غسل بر آن کرده اند بنابر آنکه
صورت غسل دارد و بالجمله ایشان بر آنچه بصورت نیت است اطلاق نیت کرده اند از روی مجاز
و اراده نکرده اند بان آنرا که در صورت عمد در واقع ناوی امر غیر واقعست تا وارد آید بر ایشان آنچه ملا جلال
دوانی در رساله انموذج بر ایشان وارد دانسته است و گفته است که نیت عبارت از قصد است و قصد
رفع آنچه اعتقاد حصول آن نداشته باشد محال است که از حیوان واقع شود چه جای انسان پس
قصد رفع حدثی که میداند که ازو واقع نشده است متصور نباشد مگر آنکه از روی غلط و اشتباه
باشد پس تقیید آن بغلط که در کلام ایشان واقع شده غلط باشد تم کلامه اگر چه دفع ایراد فاضل دوانی
درین مقام که از مصنف دام ظله وقوع یافته است در نهایت دقت و لطف است و تحقیق کرده
بحث او منتهی بنهایتش مسئله که عنوان مبحث ساخته اند بخاطر قاصر میرسد که عباراتی که از فقها نقل کرده
و ظاهر آنست که بر سبیل استشهاد باشد نه بر سبیل تنظیر استشهاد آن نتواند شد با آنکه دعوی مذکور
که اطلاق فقهاست نیت را بر مجرد تصور فعل بی آنکه مقرون بقصد ایقاع باشد چنانچه مخفی نیست محتاج
باستشهادست پس اگر عبارتی از فقها نقل میشد که متضمن آن اطلاق می بود تا ذکر آن بی تکلف بر سبیل
استشهاد وقعی می یافت انسب می بود و بران وارد نمی آمد که چون غرض چنانچه ظاهرست
دفع بحث فاضل دوانیست از عبارات فقها عین عباراتی را که بحث او بر ایشان بران عبارات است

بر وجهت ساختن بقدر از طور مناظره دور است فتدبر اعلم ازین حدیث ظاهر شد که نیت از
اصل عمل بهتر است و فضل آن از فضل عمل بیشتر و نیز در طریق خاصه و عامه روایت شده است
از پیغمبر صلوات الله علیه وآله که نیة المؤمن خیر من عمله و علما در توجیه این معنی چند وجه ذکر کرده اند اول
آنکه مراد به نیت مومن اعتقاد حق اوست که عبارت از ایمان او باشد و هیچ شک نیست که ایمان
او بهترین اعمال اوست زیرا که اثری که بران مترتب میشود جاوید بودن در بهشت است و عدم آن
باعث جاوید بودن در دوزخ بخلاف سایر اعمال حسنه که اینچنان نیست و باین توجیه رفع اشکال دیگر
از آنچه در تتمه این حدیث روایت شده است نیز میشود چه تتمه این حدیث برین وجه منقول است
که نیة الکافر شر من عمله یعنی نیت کافر بدتر است از عمل او و این معنی بحسب ظاهر منافات دارد با آنچه
در حدیث وارد است که ان ابن آدم اذا هم بالمعصیة لم تکتب علیه حتی یعملها یعنی بدرستی که فرزند
آدم هرگاه قصد کند اقدام بگناهی را بر وی نمی نویسند آن را و عقابی بران مترتب نمی سازند تا بعمل نیاورد
آن را چه هرگاه بمقتضای مضمون این حدیث بر نیت معصیت فی نفسها عقابی مترتب نباشد و عقاب
بر مجرد عمل مترتب باشد چون تواند بود که نیت کافر بدتر از عمل او باشد پس چون بنا بر توجیه مذکور نیت
کافر عبارت از اعتقاد باطل و کفر او خواهد بود و معنی تتمه حدیث مذکور آنکه اعتقاد باطل و کفر کافر از
عمل او بدتر است و ظاهر است که این معنی منافات ندارد با آنچه مفاد حدیث مذکور است اشکال مذکور
مندفع باشد فتدبر دوم آنکه مراد آنست که نیت بی عمل بهتر است از عمل بی نیت و این توجیه را رد کرده اند
که بهتری از شیئی تقاضای آن میکند که در آن چیز نیز فی الجمله خوبی باشد و در عمل بی نیت مطلقا خوبی نیست
سیوم آنکه مومن نیت بسیاری میکند که زمانه یاری او نمینماید که منوی از و بعمل آید پس ثوابی که او را از
راه نیت بهم میرسد بیشتر باشد از ثوابی که از ممر عمل حاصل میشود و این توجیه را با بن درید لغوی نسبت میدهند
چهارم آنکه طبیعت نیت بهتر است از طبیعت عمل زیرا که بر نیت تنها عقابی مترتب نمیشود بلکه اگر نیت
خیر است بران ثواب مترتب است و اگر نیت شر است وجودش مثل عدمست و عقابی بران مترتب نیست

بخلاف عمل که قل کل یعمل علی شاکلته [illegible] پس بنابرین اعتبار نیت بهتر از عمل باشد و
این توجیه از سوانح طبع والد بزرگوار است قدس سره العزیز پنجم آنکه نیت کار دل است و عمل کار اعضا
و دل اشرف از اعضاست پس عمل او نیز اشرف باشد از عمل اعضا چنانچه خدای تعالی در کلام مجید نماز
را که عمل اعضاست وسیله یاد خود ساخته است که عمل دل است جائی که میفرماید اقم الصلوة لذکری
یعنی برپای دار ای محمد نماز را بواسطه آنکه وسیله یاد من باشد و ظاهر است که مقصود اشرف است از
وسیله و نیز اعمال دل از نظر مردم مستور است و احتمال ریا در آن نمیکند بخلاف عمل اعضا که اغلب مقرون
بریاست پس ازین رهگذر عمل دل بهتر باشد از عمل اعضا ششم آنکه مراد آنست که نیت بعض اعمال مشکله مثل
حج و جهاد و امثال آن بهتر است از نفس بعض اعمال خفیفه مثل تلاوت آیتی از قرآن و تصدق یک
درهم و آنچه ازین قبیل باشد هفتم آنکه لفظ خیر درین حدیث اسم تفضیل نیست بلکه مراد آنست که نیت
مومن عمل خیریست از جمله اعمال او و کلمه من درین عبارت تبعیضیه است و این توجیه از سید مرتضی علم الهدی منقول است
و باین رفع میشود تنافی که میان حدیث مذکور است و میان حدیثی که از پیغمبر صلوات الله علیه وآله مرویست
که افضل الاعمال احمزها یعنی بهترین اعمال عملیست که مشقت در آن بیشتر باشد چه مدلول حدیث مذکور تقاضای
آن میکند که عمل بهتر باشد از نیت زیرا که مشقت در آن بیشتر است و اشکال مشهوری که چنانچه سبق ذکر
یافت در آخر آن حدیث کرده اند که نیة الکافر شر من عمله چه بنابرین توجیه لفظ شر نیز در آن فقره اسم تفضیل
نخواهد بود و حاصل معنی این خواهد بود که نیت کافر شریست از جمله اعمال او و نهایتش این توجیه چنانچه
مخفی نیست درین حدیث که ما در صدد بیان آنیم جاری نمیتواند شد هشتم آنکه در رفع اشکال مذکور
از آخر آن حدیث باین توجیه نظر است چه اشکال مذکور بنابر آنچه گذشت منافات میان مفاد
آن فقره و میان حدیث ان ابن آدم اذا هم بالمعصیة الخ و هیچ شک نیست که چنانچه حدیث مذکور
بحسب ظاهر تقاضای آن میکند که نیت کافر بدتر از عمل او نباشد تقاضای آن میکند که نیت او شر
نیز نباشد زیرا که شر درین مقام سوای این معنی ندارد که موجب عقاب باشد و مفاد حدیث است

کر قبل از اقدام بعمل عقابی بر نیت مترتب نیست پس منافات مذکور بحال خود باشد اگر گویند مفاد
حدیث ان الله ابن ادم الخ زیاده از این نیست که قبل از اقدام بعمل شر بر نیت آن عقابی مترتب نیست
و این معنی منافات ندارد با آنکه بعد از اقدام بعمل ترتب یابد برین وجه که بر نیت جدا عقاب کنند
و بر عمل جدا و شر بودن نیت کافر میتواند بود که ازین جهت باشد میگوییم اگر این تقریر تمام شود
هنوز این توجیه نیز منافی میان حدیثین نخواهد بود زیرا که چنانچه میتواند بود که بعد از اقدام بعمل
بر نیت کافر جدا عقاب مترتب باشد و بر عمل جدا همچنین میتواند بود که عقابی که بر نیت او بعد از این
بعمل ترتب می یابد زیاده باشد از عقابی که بر عمل مترتب است پس نیت شر از عمل او بنا بر توجیه
مذکور بلکه بتوجیه اول نیز وجهی نداشته باشد فقد بر دفع این منافی و اشکال بوجهی دیگر نیز
کرده اند و آن آنست که مراد بقول حضرت که افضل الاعمال احمزها آن باشد که هر عمل یا نکس باشند
که با نحای مختلف بجای آورند بهترین انحا نحویست که تحمل مشقت و تعب در آن بیشتر باشد مثل
آنکه روزه که در ایام تابستان و بلاد گرم میسر داشته شود ثوابش بیشتر است از روزه که در ایام
زمستان و در بلاد سرد میسر دارند و زکاتی که در وقت گرانی غله یا در حال ناداری داده شود
بهتر است از زکاتی که در وقت گرانی غله یا در حال ناداری داده شود بهتر است از زکاتی که در وقت
ارزانی و در حال توانگری داده شود پس منافات نباشد میان آن و میان حدیث نیة المؤمن
خیر من عمله بلکه نیت نیز بر انحای مختلف میتواند بود که واقع شود و هیچ شک نیست که نیتی
که مقرون باخلاص صرف باشد نهایت مشقت خواهد داشت و ثواب آن بیشتر خواهد بود از بعضی
نیتها که بر آن وجه نباشد ششم آنکه مراد به نیت شاق شدن دل است نزد عمل و انقیاد او بجانب
خالق پروردگار و روی آوردن او بآخرت و برگشتن او از دنیا و لذات آن و هیچ شک نیست
که این معنی شدت پیدا میکند و زیاده میشود گاهی که جوارح و اعضا نیز مشغول طاعات و عبادات
باشند و از مباشرت معاصی و منهیات باز آید زیرا که میان دل و اعضا علاقه ایست تام

کو مشار تاثیر ایشان از یکدیگر میشود نمی بینی که اگر یکی از اعضا آفتی راه یابد سرایت میکند اثر
آن بدل و دل نیز متاثر میشود و اگر بدل المی راه یابد مثل ترس و دهشت و امثال آن اعضا در
لرز و رعشه می افتد و برقرار نمی ماند و دل در حقیقت حاکم و متبوعست و جوارح و اعضا بمنزله
رعایا و اتباع او و مقصود اصلی از عمل جوارح تاثر دلست پس گمان مبر که نهادن پیشانی بر زمین
که در نماز واجب شده است غرض رسیدن پیشانی بر زمین است بلکه غرض آنست که
بحکم عادت باعث زیادتی تواضع دل شود زیرا که کسی که نفس خود را در مقام تواضع و انقیاد یافت
اگر استعانت از اعضا بجوید و اعضای خود را نیز در صورت تواضع در آورد تواضع قلبی او شدت
می یابد اما کسی که سجده کند و از معنی تواضع غافل باشد و دل خود را باشغال دنیوی و لذات
آن مشغول دارد هیچ شک نیست که اثری از سجده او بدل نخواهد رسید بلکه وجود سجود او با عدمش
مساوی خواهد بود نظر بغرضی که از آن مطلوب است پس نیت در حقیقت روح عملست و میوه دل
و مادهٔ حیات او پس افضل از او باشد و این وجه نزدیک است بوجه هفتم که سبق ذکر یافت هفتم
آنکه نیت عبارت از مجرد این قول نیست که در وقت نماز و روزه و درس گفتن مثلا بگویی نماز
میکنم یا روزه میدارم یا بدرس گفتن قیام مینمایم تقرب بخدا و معانی این الفاظ را بخاطر گذرانی
هیهات کجاست آن معنی با آنچه ارباب تحقیق نیت میدانند زیرا که این مجرد حرکت دادن
زبانی و حکایت نفسیست و نیت در حقیقت برانگیزانیدن نفس است و مایل ساختن او
بآنچه غرض و مطلوب اوست که عبارت از حصول رضا و قرب حق است و این برانگیختن و میل
هرگاه او را حاصل نباشد بمجرد تکلم باین کلمات و تصور معانی آن نمیتواند رسید و تکلم
او باین کلمات در آن حال از قبیل گفتن سیر خواهد بود که اشتهای طعام بهم رسانم و مایل بآن
میشوم بقصد آنکه او را باین کلام اشتها و میل مذکور بهم رسد و مثل گفتن کسی که دل او از محبت
شخصی فارغ باشد عاشق میشوم فلان را و قدم در بادیهٔ دوستی و اطاعت او می نهم بلکه راهی از

برای بدست آوردن میلان خاطر بجری یا اقبال دل بسوی آن نیست مگر تحصیل اسبابی که باعث میلان
و اقبال مذکور باشد و اجتناب از اموری که منافی آنست ونفس بر انگیخته نمیشود بجانب
فعلی و میل بآن نمینماید مگر بسبب بدست آوردن اموری که مناسبتی بآن داشته باشند و مرغوب
بآن باشند بحسب صفاتی که غالب است بر آن و احتراز جستن از اموری که ضد آنست پس هرگاه
غالب شود بر دل مدرس مثلا دوستی و میل بشهوت نفس و اظهار فضیلت و رو آوردن طلبه
علم باو و انقیاد و اذعان سخنان او را هر آینه او را ممکن نخواهد بود درس گفتن بقصد قربت و غرض
انتشار علم و ارشاد جاهلان و هدایت گمراهان بلکه درس گفتن او نخواهد بود مگر بواسطه تحصیل مطالب
باطله و اغراض فاسده و اگر چه بزبان آورد که درس میگویم تقرب بخدا و بخاطر گذراند معنی آن را
و مادام که نقش صفات مذکوره را از لوح خاطر مرتفع نسازد و اصلا اختیاری بر نیت او نخواهد بود
و همچنین هرگاه دل تو نزد نیت نماز فرو رفته باشد بفکر لذات دنیا و همگی همت خود را مصروف
تحصیل آن داشته باشی میسر نخواهد بود که همگی میل خود را متوجه اقبال بنماز سازی و بدست آوری
میلان خاطر خود را بسوی آن بلکه دخول تو در نماز از روی تکلف و خود را بر آن داشتن خواهد بود
و گفتن تو که نماز میکنم از قبیل گفتن سیر خواهد بود که اشتها بهم میرسانم و گفتن فارغ دل که عاشق
میشوم حاصل الکلام کاملی که در عبادت بکار تواند آمد بر وجهی که مخلوط بمیل خاطر و اقبال بدنیا
نباشد و قلع و قمع آنچه منافی اخلاص و تقرب باشد از خاطر کرده باشد میسر نیست تا دل خود را بالکلیه از
امور دنیا و فکر آن باز نگردانی و دامان خاطر خود را از آلایش بصفات ذمیمه دنیه پاک
نسازی و قطع نظر از حظوظ عاجله دنیویه نکنی پس نیت مراتب اشق و احمز باشد از سایر اعمال و منافات
نباشد میان حدیث نیة المؤمن خیر من عمله و آنچه این حدیث متضمن آنست و میان حدیث افضل
الاعمال احمزها بلکه مؤکد و مقرر یکدیگر باشند والله ولی التوفیق

حدیث بیست و هشتم

روایت شده است بسندی که متصل است از و بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب
از احمد بن محمد از ابن فضال از کسی که او نقل کرده است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت قال
رسول الله صلی الله علیه و آله من تاب قبل موته بسنة قبل الله توبته ثم قال ان السنة لکثیر من تاب
قبل موته بشهر قبل الله توبته ثم قال ان الشهر لکثیر من تاب قبل موته بجمعة قبل الله توبته ثم قال ان الجمعة لکثیر
من تاب قبل موته بیوم قبل الله توبته ثم قال ان یوما لکثیر من تاب قبل ان یعاین قبل الله توبته
ترجمه کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بخش بخش اول خلاصه
کلام امام علیه السلام آنکه فرموده است رسول خدای صلوات الله علیه و آله که هر کس توبه کند از گناهان
خود پیش از رسیدن اجل موعود بیک سال هر آینه قبول میکند حضرت عزت توبه او را بعد از آن
فرمودند بدرستی که سال هر آینه بسیار است هر کس توبه کند پیش از مردن خود بیکماه قبول میکند
خدای تعالی توبه او را بعد از آن فرمودند بدرستی که ماه هر آینه بسیار است هر کس توبه کند قبل از
مردن خود بجمعه یعنی بیک هفته قبول میکند حضرت عزت توبه او را بعد از آن فرمودند بدرستی
که هفته هر آینه بسیار است هر کس توبه کند قبل از مردن خود بیک روز قبول میکند خدای تعالی
توبه او را بعد از آن فرمودند بدرستی که روز هر آینه بسیار است هر کس در مقام توبه شود قبل از آنکه
معاینه بکند قبول میکند خدای تعالی توبه او را بخش دوم من تاب قبل موته بسنة توبه در لغت بمعنی
رجوع و برگشتن است از امری و گاه آنرا بعبد نسبت میدهند و گاه بخدای چون بعبد نسبت
میدهند معنی آن برگشتن از معصیت و گناه کاریست بسوی طاعت و فرمان برداری و چون
بخدای اسناد کنند برگشتن از عقوبت و عذاب بجانب لطف و آمرزگاری و در اصطلاح
پشیمانی از گناه است بواسطه آنکه گناه است و قید اخیر بواسطه آنست که بیرون رود از توبه
پشیمانی از شراب خوردن مثلا بواسطه آنکه مضرت میدهد و بعضی زیاده کرده‌اند بر آن
عزم بر ترک معاودت بگناه را ابدا الآباد یعنی دل نهادن بر آنکه دیگر هرگز بر سر آن نرود و ظاهر

که عزم مذکور لازم آن پشیمانی است و هرگز از آن منفک نمیشود و کلام تمام درین مقام است
که توبه دست نمیدهد مگر بحصول سه امر اول دانستن آنکه گناه حجابیست میان بنده و خداوند که مانع می آید
از سعادت لقای او و زهریست قاتل نفس کسی که مباشر آن میشود پس چون این معنی را
دانست و یقین کرد هر آینه او را حالت دیگر دست می دهد که آن امر دوم است از امور ثلثه مذکوره
و آن اندوهگین شدن نفس است بواسطه از دست رفتن سعادت لقای محبوب حقیقی و تاسف
داشتن او بر ارتکاب اموری که باعث آن شده و این تألم و تاسف است که تعبیر از آن بندامت
و پشیمانی میکنند و هرگاه این تألم و تاسف قوی گردد و بسیار شد حالت دیگر دست میدهد
که امر سوم است از امور مذکوره و آن قصد و عزیمتیست که یکی تعلق بزمان حال دارد و یکی بزمان آینده
و یکی بزمان گذشته اما آنکه تعلق بزمان حال دارد ترک گناهیست که مباشر آن بوده و آنکه بزمان
آینده متعلق است دل نهادن بر عدم ارتکاب آنست و قرار دادن با خود که دیگر بر سر آن نرود
مدة العمر و آنچه بزمان گذشته تعلق دارد تدارک و تلافی طاعات و عبادتیست که از او فوت شده
مثل قضا کردن نمازهائی که ادای آن نکرده بوده و بیرون آمدن از مظالم و حقوق مردم که در ذمه
او قرار گرفته و امثال آن و این سه حالت یعنی دانستن ضرر گناه و پشیمانی از ارتکاب آن
و قصد امور مذکوره که تعلق بازمنه ثلثه دارد امری چند اند بیکدیگر مترتب که حصول هر یک
از آن لازم دارد حاصل بودن دوی دیگر را گاه هست که بر مجموع این سه حالت اسم توبه اطلاق
میکنند و هر سه را باهم توبه میگویند و بسیار هست که توبه را بر حالت دوم که پشیمانی مذکور است اطلاق
میکنند و حالت اول را مقدمه آن می نامند و حالت سوم را ثمره و نتیجه آن و گاه هست که مجموع آن پشیمانی
و عزم مذکور را توبه میگویند و برخی از اصحاب قلوب و ارباب عرفان توبه را بوجوه دیگر تعریف
کرده اند بعضی گفته اند التوبة رجوع الآبق عن الجرم السابق توبه باز گشتن غلام گریخته است از گناهی
که پیشتر مرتکب آن شده و بعضی گفته اند اذابة الاحشاء لما سلف من الفحشاء که از اندوه دل و اعضای

درونیست بآتش ندامت بجهت پیش رفتن از گناهان و بعضی گفته اند خلع لباس الجفاء و نشر بساط الوفاء کندن
لباس جفا و بدکرداریست و گسترانیدن بساط وفا و نیکوکاری قبل الله توبتنا مراد از قبول خدای تعالی
توبه بندگان را ساقط ساختن عقابیست که مترتب بر گناهی که از آن توبه میکنند و اینکه توبه باعث
سقوط عذاب است مجمع علیه اهل اسلام است و هیچکس از علمای خاصه و عامه درین معنی خلاف
نکرده است خلاف درین است که قبول توبه و اسقاط عذاب مذکور از تائب آیا بر خدای تعالی
واجب است که اگر نکند ظلم او لازم می آید تعالی عن ذلک یا بر سبیل تفضل و موهبت که از روی
کرم و احسان بر بندگان خود بعمل می آورد معتزله بر قول اول رفته اند و قبول توبه را بر خدای تعالی واجب
میدانند و اشاعره قول ثانی را اختیار کرده اند و میگویند از روی محض تفضل و احسان است
و بر وی واجب نیست و از علمای شیعه شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره نیز با ایشان درین مسئله موافقت
نموده است و در کتاب اقتصاد حکم بعدم وجوب آن بر خدا کرده و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه
نیز در بعض کتب کلامی خود این قول را اختیار کرده و خواجه نصیر علیه الرحمه در متن تجرید درین مسئله
توقف نموده است و هیچ یک از مذهبین را رجحان نداده و ظاهر درین مسئله با شیخ و علامه است
و دلایل وجوب مدخول است من تاب قبل ان یعاین مراد بمعاینه اینجا دیدن ملک الموت است
چنانچه از ابن عباس رضی الله عنه اینچنان روایت شده است و میتواند بود که مراد بمعاینه یقین
کردن موت و ناامید شدن از حیات باشد چنانچه گویا مرگ را بالمعاینه می بیند و می تواند بود
که مراد دیدن محمد صلوات الله علیه و آله با امیرالمؤمنین ع باشد زیرا که روایت شده است در کتاب
کافی از ابی بصیر که گفت قال ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام اذا حیل بینه و بین الکلام اتاه
رسول الله صلی الله علیه و آله و من شاء الله فجلس رسول الله صلی الله علیه و آله عن یمینه والآخر عن یساره
فیقول له رسول الله صلی الله علیه و آله اما ما کنت ترجو فهو ذا امامک و اما ما کنت تخاف منه فقد امنت منه
ثم یفتح له باب الی الجنة فیقول هذا منزلک من الجنة فان شئت رددناک الی الدنیا و لک فیها

ذهب وقته فیقول لا حاجة لی فی الدنیا الحدیث یعنی فرموده است امام جعفر صادق علیه السلام که
هرگاه حایل شود مرگ میان مومن و سخن کردن او یعنی چنان شود که از سخن کردن بیفتد می آید
نزد او رسول خدای صلوات الله علیه و آله و کسی که خدای تعالی خواسته باشد یعنی امیر المومنین علیه السلام
و می نشیند رسول خدای صلی الله علیه و آله از جانب راست او و آن دیگری یعنی امیر المومنین علیه السلام
از جانب چپ او پس میگوید با او رسول خدای صلی الله علیه و آله که اما آنچه آرزوی آن داشتی
اینک در پیش تست و آنچه از آن می ترسیدی بدرستی که از آن ایمن شدی پس میگشایند
از برای او دری بسوی بهشت و میگویند با او که اینست جا و مقام تو از بهشت اگر میخواهی ترا
باز گردانیم بدنیا و ترا در آن طلا و نقره بسیار بوده باشد پس آن شخص چون مشاهده آن حال و استماع
این بشارت نماید بگوید مرا بدنیا حاجتی نیست و باز گشت بدنیا را نمیخواهم و مراد بمن شاء الله
درین حدیث چنانچه در ضمن ترجمه آن ظاهر شد امیر المومنین علیه السلام است بنا بر آنکه در بسیاری
احادیث که درین باب وارد است تصریح باسم مبارک آنحضرت شده و گویا بسبب آوردن اسم
آنحضرت درین حدیث والله اعلم از روی تقیه و خوف از مخالفین است تنبیه اول
هیچ شک نیست که وجوب توبه بر عاصیان است را فوریست و تاخیر و تعویق در آن جایز نیست
زیرا که گناه بمنزله زهر قاتل است و دین بمنزله بدن پس چنانچه هرگاه زهر بر بدن وارد شود در حال
مبادرت باستفراغ آن می باید نمود تا بدن که اشراف بر هلاک یافته باقی ماند و بادنی تعویق
و تاخیری آنچنان نشود که از قبول دوا باز ماند واجب است بر صاحب گناه که در حال مبادرت
بتوبه نماید و دین خود را که مشرف شده است بر هلاک از هم پاشیدن نگاه دارد و کسی که در
توبه اهمال جایز دارد و از وقتی بوقت دیگر اندازد دو خطر عظیم او را در پیش است که اگر از یکی
سالم ماند بگمان نیست که از دیگری رخت سلامت نتواند برکنار کشید یکی در رسیدن اجل موعود
که وقتی خبردار میشود که می باید مرد و فرصت هیچ کار نمانده است و تدارک و تلافی ممکن نیست

و وقت آن رسیده است که حضرت عزت در کلام مجید در ضمن این آیه اشارت بآن کرده است
که وحیل بینهم وبین ما یشتهون یعنی جدائی افتاد میان ایشان و میان آنچه مایلند بآن و هرچند الحاح
نماید که یک روز و یکساعت مرا فرصت دهید جواب شنود که وقت فرصت گذشته است
و تمنای مهلت آن نیست چنانچه حضرت عزت در کلام مجید میفرماید که من قبل ان یأتی احدکم الموت فیقول
رب لولا اخرتنی الی اجل قریب و بعض مفسرین گفته اند معنی این آیه والله اعلم آنست که در وقت
جان کندن بعد از آنکه پرده از روی کار برداشته شود و آنکس بر زشتی کردار خود اطلاع یابد
میگوید ای ملک الموت چه شود اگر یک روز دیگر مرا مهلت دهی که در آن عذر گناهان خود را از
پروردگار خود بخواهم و در مقام توبه و انابت درآمده بواسطه خود توشه از عمل صالح بردارم
و جواب می شنود که فنیت الایام ایام تو منقضی شده است و روزی بواسطه تو نمانده است که
ترا فرصت آن توانیم داد پس بگوید یکساعت مهلت ده مرا جواب شنود که فنیت الساعات
ساعتهای تو نیز در معرض فنا و زوال درآمده است و مهلت آن نیز رفت پس در توبه بر روی او
بسته شود و روح او را بدوزخ کشانند و ساقی یاس و ناامیدی شراب حسرت و ندامت بر
تضییع عمر و تلف کردن اوقات بر وی پیموده باشد و بسا باشد که از هول صدمات آنحال تزلزل
در بنیان ایمان او راه یابد و اصل دین او نیز برجای نماند نعوذ بالله من ذلک خطر دوم
آنکه از تراکم ظلمت معاصی و بر هم نشستن غبار مناهی آینه دل او زنگ گیرد بشانه که بصیقل توبه و انابت
نتوان در مقام جلای آن شد چرا که هر معصیتی که انسان مرتکب آن میشود در دل او تاریکی از آن
بهم میرسد همچنانچه از نفس آدمی بر روی آینه و چون گناهان او بسیار شد آن تاریکی مرتبه مرتبه
زیاده میشود تا آنکه تمام دل را فرا میگیرد و سیاه میسازد و چون بر آن ثبات ورزید
و در مقام رفع آن بتوبه و انابت نشد آن سیاهی مرتبه مرتبه در سرشت او جا میکند و طبیعی
او میشود چنانچه بخار نفسی که بر روی آینه نشست و بسیار شد آن آینه زنگ میگیرد و چون در آن مقام

رفع آن نشده دل بسیار مانند آن زنگ در جرم آن جا میکند و جوهر آنرا بالکلیه فاسد میسازد و چنان میکند
که دیگر هرگز بصیقل نگیرد چنانچه شاعر گوید بیت آهنی را که موریانه بخورد نتوان برد ازو بصیقل زنگ
و ازین دل گاه بقلب منکوس تعبیر میکنند و گاه بقلب اسود و روایت کرده است شیخ بزرگوار
محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از امام جعفر صادق ع که گفت کان ابی یقول ما من شیء افسد للقلب
من خطیئة ان القلب لیواقع الخطیئة فلا تزال به حتی تغلب علیه فیصیر اعلاه اسفله یعنی بود پدر من که میگفت
هیچ چیز بیشتر از گناه باعث فساد دل نمیشود بدرستی که دل هر آینه بگناه درمی افتد و همیشه با گناه در زد و خورد
میباید تا مغلوب او شود پس چون مغلوب او شد و گناه برو غالب آمد بالای او زیر میگردد یعنی
سرازیر میشود و برو در می افتد چنانچه هرگز نتواند برخاست و روایت شده است در کتاب مذکور
از امام محمد باقر علیه السلام که ما من عبد الا و فی قلبه نکتة بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج فی النکتة نکتة
سوداء فان تاب ذهب ذلک السواد وان تمادی فی الذنوب زاد ذلک السواد حتی یغطی
البیاض فاذا غطی البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابدا و هو قول الله عز و جل کلا بل ران علی قلوبهم
ما کانوا یکسبون یعنی نیست بنده از بندگان مگر آنکه در دل او نقطه ایست سفید پس چون مرتکب
گناهی شد در آن نقطه سفید نقطه سیاهی بهم میرسد پس اگر در مقام استغفار شد و از آن گناه توبه کرد آن
سیاهی بر طرف میگردد و اگر در گناه باقی ماند و باز گناه دیگر کرد آن سیاهی زیاده میشود تا بحدی که
جمیع سفیدی را بپوشد پس چون سفیدی تمام پوشیده شد دیگر هرگز صاحب آن دل روی خیر نمی بیند
و اشارت باین معنیست قول خدای تعالی در کلام مجید که کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون
یعنی نه چنانست که کافران میگویند بلکه فشاده و غلبت برد دلهای ایشان پوشانیده یا زنگار
زنگار بر دلهای ایشان نهاده آنچه بودند ایشان که کسب آن میکردند از آثام و معاصی یعنی سیئات
سیئات و معاصی دلهای ایشان زنگ خورده و بجاهل شده است پس قول امام علیه السلام در این
حدیث که لم یرجع صاحبه الی خیر یعنی هرگز دیگر بازگشتی نیست صاحب آن دل را بسوی خیر دلالت

دارد بر آنکه هر کس دل او اینچنین شد دیگر هرگز از گناه بازگشت نمیتواند کرد و در مقام توبه از آن
نمیتواند شد و اگر بزبان گوید تبت الی الله رجوع کردم و بازگشت نمودم بسوی خدای تعالی
قول مذکور از و زیاده از حرکت دادن زبانی نخواهد بود و دل او از آن آگاهی نخواهد داشت
پس هیچ اثری بر آن مترتب نخواهد بود و قول مذکور از و مثل قول گازر خواهد بود که شستم و پاک ساختم
جامه را که اگر هزار بار این سخن را بر زبان آورد جامه از چرک پاک نمیشود و سفید نمیگردد و بسیار شده
که زایل شود حال صاحب این دل بسا باشد و عدم پروا در اوامر و نواهی شرع و چنان شود که ضروریات
دین در نظر او سهل نماید و وقع و اعتبار احکام الهی از خاطر او زایل گردد و طبع او نعوذ بالله از قبول
آن نفرت گیرد تا آنکه منجر شود حال او بضعف عقیده و زوال ایمان و بی ایمان از دنیا برود و این حالت
که تعبیر از آن بسوء خاتمه میکنند اجارنا الله و ایاکم من ذلک تنبیه دهم خلاف نشده است میان
علما در آنکه ناچار است در توبه از عزم بر عدم عود بگناه یعنی دل نهادن بر آنکه دیگر برسر گناه نرود و اما با
امکان صدور گناه از تایب شرط است چنانچه کسی که مباشر زنا شده باشد اگر بعد از آنکه عنین شود
توبه کند بعزم آنکه اگر قدرت بر زنا یابد پیرامون آن نگردد توبه آن شخص صحیح نیست یا شرط نیست
و توبه عنین از زنا صحیح است اکثر علما قول دوم را اختیار کرده اند و توبه را مطلقا صحیح میدانند
خواه در حال قدرت بر گناه باشد و خواه بعد از زوال قدرت بلکه بعض متکلمین اجماع علمای سلف را
برین قول دعوی کرده اند و این اولی است صحیح بودن توبه که در مرضی واقع شود که غالب ظن در آن
مردن باشد اما توبه که بعد از حضور مردن و یقین شدن مرگ بفعل آید که حال معاینه عبارت از آنست
همه اتفاق دارند بر آنکه قبول نیست و اجماع بر عدم صحت آن منعقد است و کلام الهی نیز بیان این حکم کرده
ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الآن ولا الذین
یموتون وهم کفار اولئک اعتدنا لهم عذابا الیما یعنی قبول نیست توبه مر آنانرا که عمل می
آورند گناهان را و از آن باز نمی ایستند تا آنکه چون حاضر میشود یکی از ایشان را مرگ میگوید که من

که اکنون توبه میکنم و توبه همچنین قبول نیست مر آنانرا که بمیرند و ایشان کافر اند یعنی کافرانی را
که بعد از یقین شدن موت در مقام توبه از کفر در می آیند آن کرده که بر گناهکاری ثبات ورزند
تا رسیدن وقت رحلت و آن گروه که بر کفر بمیرند آماده ساخته ایم ما بجهت ایشان عذاب
دردناک را و در حدیث از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده است که ان الله یقبل توبة العبد
ما لم یغرغر یعنی بدرستی که خدای تعالی قبول میکند توبه بنده را مادام که او بغرغره هم نرسد و غرغره عبارت
از تردد و حرکت آب و امثال آنست از اجسام مایعه در حلق و مراد اینجا تردد روح در وقت
جان کندن و محدثین امامیه رضوان الله علیهم حدیث بسیاری روایت کرده اند از ائمه اهل البیت
علیهم السلام در باب آنکه وقت حضور موت و ظهور علامات مردن و مشاهده احوال آن توبه قبول
نیست و بعضی استدلال کرده اند برین وجه که ایمان برهانیست یعنی انسان مکلف است بآنکه بدلیل
و برهان تحصیل آن نماید و مشاهده علامات موت حقیقت امر را عیان میکند و عاقبت کار را بالمعاینه
بنمایش مینماید پس در آن حال تکلیف ساقط باشد چنانچه در آخرت که جمیع معارف و اعتقادیات
بدیهی میشود و جمیع تکالیف ساقطست و بعضی مفسرین گفته اند که از جمله الطاف الهی آنست که امر کرده
قابض ارواح را که روح را از جانب انگشتان پا بیرون آورد و مرتبه مرتبه بالا می برده باشد تا بسینه
برسد و بعد از آن بحلق آورد تا او را مهلتی باشد از برای رو آوردن بخدای و مبادرت بوصیت
و توبه و امثال آن پیش از آنکه مرگ بر معاینه شود و وقت توبه بگذرد چه تا روح از سینه نگذرد
و بحلق نرسد امر مردن بر و متیقن نمیشود چنانچه گفته اند حتی یعنی آنکه میرد تا نمیرد امید از زندگانی نبرد
پس چنان میشود که در وقتی که روح از بدن بیرون میرود ذکر خدای بر زبان باشد و او را امید لطف
و غفران خدا حاصل همگنان را دریافت آن حال روزی باد فرع سیوم پوشیده نماند که در قرآن مجید
امر بتوبه نصوح واقع شده است قال تعالی فی سورة التحریم یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا
و مفسرین در معنی توبه نصوح چند وجه ذکر کرده اند اول آنکه مراد توبه نصوح توبه ایست که نصیحت

میکرده باشد مردم را که بآن کار اقتدا نمایند یعنی میخوانده باشد ایشان را بسوی خود و بران میداشته باشد
که مثل آن عمل نمایند از غایت حسن اثر و نیکوئی کردار که در صاحب آن ظاهر باشد یا توبه که صاحب
خود را نصیحت میکرده باشد که دیگر تا آخر عمر پیرامون گناه نگردد و روایت کرده است شیخ بزرگوار
محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از ابی الصباح کنانی که سوال کرد از امام جعفر صادق علیه السلام
از تفسیر قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا حضرت فرمودند یتوب العبد من الذنب
ثم لا یعود فیه یعنی توبه میکند بنده از گناه و دیگر هرگز بسر آن نمیرود و کنایه از آنکه توبه نصوح آنچنین توبه است
دوم آنکه نصوح در لغت بمعنی خالص است چنانکه عسل هرگاه از موم خوب پاک شده باشد از عسل نصوح
میگویند پس مراد بتوبه نصوح توبه ایست که خالصا لوجه الله باشد یعنی پشیمانی و ندامت او از گناه محض
این باشد که ارتکاب آن قبیح و متضمن ناخشنودی خداست نه بواسطه ترس آتش دوزخ و بیم گرفتاری
بعذاب چنانچه خواجه نصیر طوسی علیه الرحمه در کتاب تجرید حکم کرده است بآنکه پشیمانی از گناه بواسطه ترس
آتش دوزخ توبه نیست و در شرح حدیث سی و هفتم نیز درین باب بعضی سخنان گذشت که تذکر آن
درین مقام نفع تمام دارد سیوم آنکه نصوح ماخوذ از نصاحت بمعنی خیاطت و دوختن جامه است که مراد
بتوبه نصوح توبه ایست که پاره هائی که بناخن معصیت در جامه دین و شریعت بهم رسیده بدوزد و باصلاح
آورد یا آنکه جمع کند میان تایب و اولیاء الله چنانچه خیاط بهم می آورد پارچهای جامه را چهارم آنکه نصوح
در واقع صفت تایب باشد نه صفت توبه و اسناد آن بتوبه از روی مجاز باشد و حاصل معنی آیه
والله اعلم آنکه ای آن گروهی که ایمان آورده اید توبه کنید از گناهان خود بسوی خدای تعالی توبه که در آن
آن ناصح باشید مر نفسهای خود را بآنکه ایشان کشید بآن بهترین وجهی چنانچه بسبب آن بنیان
گناه تمام از بیخ برکنده شود و اثر آن بالکلیه از نامه اعمال تمام مرتفع گردد و آن نمیشود مگر بگدازانیدن نفس
خود باتش حسرت و ندامت و دور کردن ظلمت مناهی و سیئات از آینه خاطر خود بنور اعمال
صالحه و حسنات چنانچه روایت کرده است شیخ ابو علی طبرسی نزد تفسیر آیه مذکوره از امیر المومنین علیه السلام

که ان التوبة یجمعها ستة اشیاء علی الماضی من الذنوب الندامة وللفرائض الاعادة ورد المظالم واستحلال
الخصوم وان تعزم علی ان لا تعود وان تذیب نفسک فی طاعة الله کما ربیتها فی المعاصی وان
تذیقها مرارة الطاعات کما اذقتها حلاوة المعاصی یعنی بدرستی که توبه می باید فراهم آمده باشد
از شش چیز پشیمانی از گناهان گذشته و اعادهٔ فرایض و واجباتی که از تایب فوت شده باشد
ورد مظالم و حلالی خواستن از دشمنان و دل نهادن بر آنکه دیگر بسر گناه نروی و آنکه بگدازی
نفس خود را در طاعات خدای تعالی آنچنانچه تربیت داده او را در معصیت و بچشانی او را تلخی عبادت چنانکه
چشانیده او را شیرینی گناهان و سید رضی الدین علیه الرحمه در کتاب نهج البلاغه ذکر کرده است که شخصی
در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام گفت استغفر الله حضرت فرمودند ثکلتک امک اتدری ما
الاستغفار ان الاستغفار درجة العلیین وهو اسم واقع علی ستة معان اولها الندم علی ما مضی
والثانی العزم علی ترک العود الیه ابدا والثالث ان تؤدی الی المخلوقین حقوقهم حتی تلقی الله سبحانه
املس لیس علیک تبعة والرابع ان تعمد الی کل فریضة علیک ضیعتها فتؤدی حقها والخامس ان تعمد الی
اللحم الذی نبت علی السحت فتذیبه بالاحزان حتی یلصق الجلد بالعظم وینشأ بینهما لحم جدید والسادس
ان تذیق الجسم الم الطاعة کما اذقته حلاوة المعصیة یعنی مادر برای تو گریه کناد آیا میدانی که استغفار
چه معنی دارد که بآن قیام مینمائی بدرستی که استغفار درجه علا، اعلی و مرتبهٔ بزرگان عالم بالاست و آن
اسمیست واقع بر شش معنی اول پشیمانی بر گناهان گذشته دوم عزم بر آنکه دیگر بسر آن نروی
سوم ادا کردن حقوق مردم بایشان تا آنکه چون در عرصهٔ لقای الهی در آئی لوح کردار تو از نقش گناه ساده
باشد و دامان اعمال تو از لوث مناهی پاک چنانکه بسبب آن عقوبتی نبوده باشد ترا چهارم آنکه توجه نمائی
بهر فریضه که از تو فوت شده باشد و چنانچه باید از عهدهٔ حق آن برآئی پنجم آنکه توجه نمائی بسوی گوشت
بدن تو با ستخوان و بعد ازان گوشت تازه بروید ششم آنکه بچشانی جسم خود را تلخی طاعت و فرمان
برداری چنانچه چشانیده بودی از حلاوت معصیت و گناهکاری و در کلام بعضی اکابر واقعست

که چنانچه کافی نیست در جلای آینه که از بسیاری نفسی که بران دمیده شده باشد و از کثرت بخارهای
سیاهی که بر او نشسته زنگ گرفته مجرد باز داشتن نفس ازان و مانع آمدن از آنکه دیگر بخاری بران
نشیند بلکه تا آنچه اول نشسته است و باعث زنگ آن شده و ازان بصیقل سعی زایل نسازی و جرم
آنرا از زنگ پاک نکنی جلائی نیابد همچنین کافی نیست در جلا دادن آینهٔ دل از ظلمتهای معاصی که دراست
مناهی مجرد ترک مناهی و باز داشتن نفس از اقدام معاصی بلکه ناچارست که تاریکی آنرا بنور طاعات
و عبادات مرتفع سازی و زنگی که از گناه بران نشسته است بصیقل اعمال صالحه و کردار نیک زایل کنی
زیرا که چنانچه از هر گناه ظلمتی در دل می نشیند و بهر تقصیری که در واجبات واقع شود کدورتی دران بهم
میرسد از هر طاعتی نوری در آن احداث میشود و بهر عمل صالحی روشنی دران بهم میرسد و اولی است
که هر ظلمتی را که از گناهی دران بهم رسیده باشد بنور عملی زایل سازی که در مقابل آن گناه باشد
برین وجه که گناهان خود در نظر آوری و همه را بتفصیل ملاحظه نمائی و طلب کنی حسنه را که در مقابل آنست
و بر نهجی که بآن گناه قیام نموده بآن حسنه که در مقابل آنست قیام نمائی مثلا رفع کنی گناه شنیدن
ساز و غنی را بشنیدن قرآن و حدیث و مسایل دینی و بر طرف سازی گناه مس کردن مصحف را
که بی طهارت از تو واقع شده باشد بتعظیم مصحف و بوسیدن و بر چشم نهادن آن و کثرت تلاوت
ازان و گناه جنب رفتن بمساجد را باعتکاف در آن مساجد و زیادتی نماز و عبادت در کنجهای آن
و بمباشر جاروب کردن آن شدن و آنچه ازین قبیل باشد و اما در حقوق الناس و آنچه تعلق بحق
مردم داشته باشد باید که اولا در مقام ادای آن بایشان در آئی و حلالی طلبی از ایشان بعد ازان
رفع کنی گناه آزاری را که از تو بایشان رسیده است باحسان و تواضع بسیار بایشان و گناه غصب
مال ایشان را بتصدق بسیار از مال خود بواسطه ایشان و گناه غیبت ایشان را که از تو واقع شده باشد
بثنا و مدح ایشان در مجالس و محافل و منتشر ساختن اوصاف نیکوی ایشان و برین قیاس رفع کنی
هر گناه از گناهان خود را از حقوق الله و حقوق الناس بحسنهٔ از جنس او که در مقابل آن باشد همچنانچه طبیب

علاج هر مرض را بضد آن مرض میشناید حضرت عزت همگنان را توفیق بآن روزی کناد بمنه وجوده
تتمیم مشهور است میان علمای ما رضوان الله علیهم که سنت است بعد از فراغ از توبه غسل کردن
خواه توبه از کفر باشد که عبارت از اسلام آوردن کافر است وخواه از فسق ومناهی و مستند ایشان در توبه
از کفر آنست که روایت شده است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که امر کرد آنحضرت ثمامهٔ حنفی و قیس بن
عاصم را بعد از آنکه اسلام آوردند بغسل و در توبه از فسق حدیثیست که روایت کرده است آنرا شیخ ابو جعفر
طوسی علیه الرحمه در کتاب تهذیب الاخبار از امام جعفر صادق علیه السلام که مردی نزد آنحضرت آمد و گفت
بدرستی که مرا همسایه ایست و مر او را کنیزکی چند هست خنیاگر که از برای او گوینده گی میکنند و عودی می نوازند
گاه هست که چون داخل طهارت خانه میشوم بواسطهٔ شنیدن آن نشستن خود را طول میدهم و زیاده از قدر
احتیاج در آن می نشینم امام علیه السلام فرمودند لا تفعل یعنی مکن آن مرد گفت بخدا قسم که این کاریست
که من بپای خود بسر آن نرفته باشم بلکه بقصد کاری دیگر میروم و گوش من آنرا میشنود حضرت فرمودند لله
انت اما سمعت الله یقول یعنی وای بر تو مگر نشنیده قول خدای تعالی را در کلام مجید که ان السمع والبصر والفؤاد
کل اولئک کان عنه مسئولا یعنی بدرستی که گوش و چشم و دل هر یک از ایشان روز قیامت در معرض سؤال خواهند آمد
و از گناهی که از ایشان بعمل آمده پرسش خواهند نمود آن مرد گفت گویا من هرگز این آیت را از کتاب
خدای نشنیده ام نه از عربی و نه از عجمی لاجرم ترک کردم این عمل را و از آنچه بعمل آمده توبه و استغفار میکنم
بخدای پس امام علیه السلام فرمودند قم فاغتسل وصل ما بدا لک فلقد کنت مقیما علی امر عظیم ما کان اسوء حالک
لو مت علی ذلک استغفر الله واسئله التوبة من کل ما یکره فانه لا یکره الا القبیح والقبیح دعه الی اهله فان لکل
اهلا یعنی برخیز و غسل کن و نماز گذار آنچه توانی گذارد بدرستی که مقیم بودی بر کاری بزرگ چه بد بود حال
تو اگر بر آن حال میمردی استغفار کن و طلب آمرزش نما از خدای تعالی و سؤال کن از او توفیق توبه را
از آنچه بد دارد او و ناخوش باشد زیرا که نزد او ناخوش نیست مگر آنچه نزد عقل قبیح باشد و قبیح را باهل آن گذار
که هر کاری اهلی نسبت دارد و این حدیث را شیخ اگر چه در کتاب مذکور مرسل نقل کرده است و سند آنرا

درست ذکر نکرده و در هیچ یک از کتب حدیث که بنظر رسیده دیده نشده است که آنرا مسند
نقل کرده باشند یعنی رجال سند از او تا معصوم همه ذکر کرده باشند سوای کلینی علیه الرحمه مرسل بودن
آن مضر در مقصود نمیشاید زیرا که بنا بر آنچه در حدیث سی و یکم گذشت درین ابواب حدیث ضعیف
نیز کافیست ای عزیز نیکو در نگر که هرگاه زیاده نشستن در طهارت خانه را بواسطهٔ شنیدن آواز عود
که در خانهٔ همسایه نوازند باین مثابه بد داشته اند و آنرا گناه عظیم شمرده مرتکب آنرا باین غایت
تخویف نمایند و در باب او گویند که ما اسوء حالک لو مت علی ذلک و بتاکید تمام او را بتوبه
و استغفار فرمایند آیا چون خواهد بود حال ابنای این زمان با آنچه مشاهده میشود از ایشان هرگاه
بی توبه و انابت از دنیا بروند نسئل الله العصمة والتوفیق و مخفی نماند که همچنانچه این حدیث دلالت
بر استحباب غسل بعد از توبه دارد متضمن امر بنماز نیز هست پس چنانچه غسل در توبه سنت می باید
نماز نیز در توبه سنت باشد و اکثر فقهای ما رضوان الله علیهم همین باستحباب غسل اکتفا نموده اند
و سنت بودن نماز را ذکر نکرده اند و باید دانست که اکثر علمای ما غسل توبه را مطلقا سنت
دانسته اند خواه توبه از صغایر باشد و خواه از کبایر و از کلام شیخ مفید علیه الرحمه فهم میشود که استحباب
غسل مذکور مخصوص است بتوبه که از کبایر باشد و توبه از صغایر را غسل در کار نیست و شیخ شهید
اعلی الله شأنه متمسک باین حدیث شده و بر او اعتراض کرده است زیرا که این حدیث صریح است
در آنکه توبه آن مرد از شنیدن سازی بوده که کنیزان همسایهٔ آدمی نواخته اند و شنیدن ساز
را کسی از کبایر نشمرده و بخاطر میرسد که بحث مذکور بر شیخ مفید علیه الرحمه وارد نیست چه حدیث
مذکور دلالت دارد بر آنکه از آن مرد اصرار بر آن فعل واقع شده بوده است چنانچه از قول او که
گاه هست که چون داخل طهارتخانه میشوم بواسطهٔ شنیدن آن نشستن خود را طول میدهم ظاهر
میشود و چه تعبیر از معنی باین عبارت کرده است که ربما دخلت المخرج فاطیل الجلوس استماعا منی
و رب در اغلب از برای تکثیر و بسیار واقع شدن امری استعمال می یابد چنانچه در کتاب مغنی اللبیب

تصریح باین معنی کرده بلکه شیخ رضی الدین ذکر کرده است که شیوع استعمال رب در تکثیر مجدیست
که بکثیر بمنزلهٔ معنی حقیقی شده است و گاهی که در تقلیل استعمال می نمایند از قبیل مجازیست که تا
قرینه بران نباشد فهم آن نمیتوان کرد و شیخ شهید قدس سره تصریح کرده است بانکه اصرار بر صغیره
بعدد بسیاری آن حاصل میشود و هیچ شک نیست که اصرار بر صغیره کبیره است و قول امام علیه السلام
که لقد ملکت یدهما علی امر عظیم یعنی هر آینه تحقیق که قیام داشته بر امر بزرگی و ما اسوء حالک لو مت
علی ذلک یعنی چه بدحالی می بود حال تو که اگر بر آن حال می مردی نیز اشعار بر همین دارد خصوصا
که از شیخ مفید علیه الرحمه نقل شده است که او مطلق گناه را کبیره میدانند بواسطه انکه اشتمال بر مخالفت
امر الهی و خروج از طاعت او دارند چنانچه در حدیث وارد است که لا تنظروا الی ما فعلت وانظروا الی
من عصیت یعنی منگر در انچه کرده بلکه بسوی کسی که بعصیان و زنان نافرمانی او قیام نموده و گفته
است که وارد است که اطلاق صغیره و کبیره بر گناه میکنند باضافه باتحت و مافوق مثل بوسیدن زنان
بیگانه که نسبت بدیدن او کبیره است و نسبت بوطی صغیره و چنانچه تفصیل و بیان در حدیث سلیم
سبق ذکر یافت و هیچ شک نیست که انچه ازان مرد صادر شده بود متضمن سه نوع از گناه بود
شنیدن آواز زنان نامحرم که مطلقا حرام است خواه غنا باشد و خواه غیر غنا و شنیدن غنا از کنیزکان
ایشان و شنیدن ساز عود و پس مجموع این امور ثلثه باهم نسبت بهر یک تنها کبیره باشد بلکه میتوان
گفت شنیدن غنای تنها نیز نظر بشنیدن او از کبیره است و نیز بانچه ذکر کردیم منع هم میشود انچه وارد
دانسته است شیخ شهید علیه الرحمه بر کسی که استحباب غسل توبه را مخصوص میدانند بتوبه از کفر
و توبه از فسق و گفته است که از قول او لازم می آید که در توبه از صغایر که بی اصرار باشد غسل سنت نباشد
بواسطه انکه صغایر مذکوره نه کفرست و نه فسق زیرا که ارتکاب آن خلل در عدالت نمیکند و هر چه خلل در
عدالت نکند فسق نیست و حال انکه حدیث دلالت دارد بر انکه در توبه ازان نیز غسل سنت است
بباید دانست که اگر گناه تابع نداشته باشد امر دیگر را که بحسب شرع بقیام بان لازم باشد
از ظلم

مثل پوشیدن حریر و شنیدن غنا و امثال آن همین پشیمانی ازان بر وجهی که لازم داشته باشد
عزم بر ترک آن را بقصد قربت کافیست و چیزی دیگر سوای آن واجب نیست و اگر امر دیگر را تابع
داشته باشد از حقوق الله یا حقوق الناس خواه مالی باشد و خواه غیر مالی واجب است با پشیمانی
مذکور اتیان بان امر و گاه باشد که مکلف مخیر باشد میان کفارات توبه تنها و میان توبه و اتیان بان
امر اما حقوق الله مالی مثل ازاد کردن بنده در کفاره صوم مثلا واجبست با توبه که از جانب
شارع از برای بعض گناهان تعیین شده مثل قضای نماز و روزه کفاره و امثال آن نیز واجب است
بجای آوردن آن با توبه گاهی که قدرت بر آن داشته باشد و اگر محل حد شرعی باشد مکلف
مخیرست میان انکه اعتراف کند بان نزد حاکم شرع تا حاکم اقامت حد نماید یا انکه پنهان دارد انرا
و توبه نماید که میان او و خدای تعالی واقع شود اکتفا نماید و درین وقت حد ازو ساقط خواهد بود
گاهی که توبه مذکور قبل از ادای شهادت جمعی باشد بران نزد حاکم شرع و اما حقوق الناس مالی هیچ
شک نیست که واجب است بری ساختن ذمت خود را ازان و در مقام ادای آن بصاحبان حق
در آمدن با ممکن باشد و اگر صاحب حق مرده باشد وارثان او و وارثان وارثان او در هر طبقه قایم مقام
او خواهند بود و چون بایشان برساند در ایام حیات خود یا بعد از فوت او وارثان او از ترکه او برسانند
یا بیگانه در ایام حیات یا بعد از موت از روی تبرع از جانب او بایشان برساند ذمت او بری
خواهد شد و اگر کسی در مقام ادای آن نشود نه بصاحب اصلی و نه بوارث او و در ذمت او بماند تا روز قیامت
فقهای ما را در مستحق آن روز قیامت چند قول است اول انکه مستحق آن صاحب اول است
که در دنیا حق او غصب شده دوم انکه حق وارث آخرست و اگر چه امام باشد سوم انکه منتقل
بخدا میشود و بحقوق الله باز میگردد و ایشان را دران حقی نمی ماند و قول اول اصح است چنانچه از حدیث
صحیحی که درین باب از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است استنباط آن میشود
و اما حقوق الناس غیر مالی باید دید اگر اضلال و از راه بردن جمعی باشد واجب خواهد بود

هدایت و براه در آوردن ایشان و اگر قصاصی باشد مثل آنکه کسی را کشته باشد و او را بازای آن
باید کشت واجب است که مستحق آن قصاص اعلام نماید و تمکین دهد او را از احقاق آن مثل آنکه در ماده
مذکور بگوید به پسر او مسلمانم که پدر ترا کشته‌ام اگر میخواهی بکش مرا و اگر میخواهی ببخش و اگر حد باشد
مثل آنکه دشنام بزنا داده باشد مؤمنی را اگر آن شخص عالم باشد بآن واجب است تمکین آن در اقامت
حد و گذاشتن که او را حد بزند و اگر عالم نباشد آیا واجب است اعلام او بآن یا نه هر دو وجه محتمل است
اما وجوب اعلام بواسطه آنکه حق اوست و ساقط نمیشود تا او ساقط نسازد و اما عدم وجوب
بواسطه آنکه اعلام امر مذکور باو باعث تجدید ایذا و آزار اوست و تنبیه اوست برامری که باعث دشمنی
و عداوت میشود و این تفصیل در غیبت نیز میرود و کلام خواجه نصیر طوسی علیه الرحمه و عبارت
ملا قطب الدین محمد شاگرد او اشعاری بر عدم وجوب اعلام دارد بنا بر وجهی که مذکور شد و باید دانست
که ایشان بانچه اقدام بجا و لازم داشته باشد آن مثل قضای عبادتی که ادا نشده باشد و ادای حقوق
و تمکین وارث از قصاص و اقامت حد و امثال آن که مذکور شد در صحت توبه شرط است بلا اشکال
واجب است که توبه بر چند قسمت توبه از جمیع گناهان که متضمن عزم بر عدم آن باشد تا آخر عمر
و توبه متبعضه و آن توبه از بعض گناهانست دون بعضی و توبه موقته و آن توبه تا وقت معینست مثل
آنکه توبه کند از گناهان تا آخر سال یا تا آمدن شخصی از سفر و امثال آن و توبه مجمل و آن توبه از گناهست
بی آنکه ملاحظه کل یا بعض یا تا آخر عمر یا تا وقت معین در آن شده باشد و علما را در صحت سه قسم اخیر
خلاف است و اصح آنست که توبه متبعضه صحیح است و الا لازم آید که توبه از کفر صحیح نباشد هرگاه
اصرار بر صغیره داشته باشد و اما توبه موقته یعنی که گذشت چون شرط کرده اند در توبه عزم بر ترک
گناه را تا آخر عمر ظاهر آنست که صحیح نباشد و اما توبه مجمل خواجه نصیر الدین علیه الرحمه
در این توقف کرده است و حکم بصحت و عدم صحت آن نکرده و اگر قایل بصحت
شویم چندان دور نخواهد بود چه دلیلی نیست بر آنکه ملاحظه تفصیل در توبه شرط باشد و الله اعلم

حدیث بیست و ششم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم
از پدر او ابراهیم از عمرو بن عثمان و بعض از اصحاب ما از سهل بن زیاد از احمد بن محمد بن
ابی نصر و حسن بن علی از ابی جمیله مفضل بن صالح جابر از عبد الاعلی و علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی
از یونس از ابراهیم بن عبد الاعلی از سوید بن غفله که گفت فرموده است امیر المؤمنین علی علیه السلام
ان ابن آدم اذا کان فی آخر یوم من ایام الدنیا و اول یوم من ایام الآخرة مثل له ماله و ولده و عمله فیلتفت
الی ماله فیقول والله انی کنت علیک حریصا شحیحا فما لی عندک فیقول خذ منی کفنک قال فیلتفت الی ولده
فیقول والله انی کنت لکم محبا وانی کنت علیکم محامیا فما لی عندکم فیقولون نؤدیک الی حفرتک نواریک
فیها قال فیلتفت الی عمله فیقول والله انی کنت فیک لزاهدا وان کنت علی لثقیلا فما ذا عندک فیقول
انا قرینک فی قبرک ویوم نشرک حتی اعرض انا وانت علی ربک قال فان کان لله ولیا اتاه
اطیب الناس ریحا واحسنهم منظرا واحسنهم ریاشا فقال ابشر بروح وریحان وجنة نعیم ومقدمک
خیر مقدم فیقول له من انت فیقول انا عملک الصالح ارتحل من الدنیا الی الجنة وانه لیعرف غاسله ویناشد
حامله ان یعجله فاذا ادخل قبره اتاه ملکا القبر یجران اشعارهما ویخدان الارض باقدامهما اصواتهما کالرعد
القاصف وابصارهما کالبرق الخاطف فیقولان له من ربک وما دینک ومن نبیک فیقول الله
ربی ودینی الاسلام ونبیی محمد صلی الله علیه وآله فیقولان له ثبتک الله فیما تحب وترضی وهو قول الله
عز وجل یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة ثم یفسحان له
فی قبره مد بصره ثم یفتحان له بابا الی الجنة ثم یقولان له نم قریر العین نوم الشاب الناعم فان الله عز وجل یقول
اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا واحسن مقیلا قال واذا کان لربه عدوا فانه یاتیه اقبح من خلق الله
زیا وانتنه ریحا فیقول ابشر بنزل من حمیم وتصلیة جحیم وانه لیعرف غاسله ویناشد حملته ان یحبسوه
فاذا ادخل القبر اتاه ممتحنا القبر فالقیا اکفانه ثم یقولان له من ربک وما دینک ومن نبیک فیقول

لا دریت فیقولان لا دریت ولا هدیت فیضربانه بمرزبة معهما ضربة ما خلق الله عز وجل من دابة
الا تذعر منها ما خلا الثقلین ثم یفتحان له بابا الی النار ثم یقولان له نم بشر حال ویسلط الله علیه حیات الارض
وعقاربها و هوامها فتنهشه حتی یبعثه الله من قبره **شرح** کلام معجز نظام در ضمن آغاز و خاتمه تابش و انجام
آغاز مشتمل بر دو بخش **بخش اول** خلاصه کلام حضرت امیر علیه السلام آنکه بدرستی که فرزند آدم را چون بر
روزی که آخر ایام دنیا است و اول ایام آخرت ممثل میشود یعنی بصورت مثالی درآورده میشود در نظر او
مال او و فرزندان او و عملی که در ایام زندگانی از و اقدام بآن واقع شده پس باز می نگرد بسوی مال
خود و میگوید بخدای قسم که بتو رغبت تمام داشتم و بواسطه حصول تو حرص و بخل بسیار می ورزیدم اکنون
مرا بر تو چیست و چه مدد بمن میتوانی رسانید پس او بگوید بگیر از من کفن خود را که ترا زیاده ازین بر من
چیزی نیست حضرت امیر فرمودند بعد از آن باز نگرد بجانب فرزندان خود و بگوید بخدای قسم ازین شما را
دوست میداشتم و حمایت حامی شما بودم و رنج ایذا از شما میکشیدم درین وقت مرا بر شما چه چیز است
وچه مدد از شما بمن میتواند رسید ایشان بگویند در جواب او که میرسانیم ترا بقبر تو و نهان میکنیم ترا در آن
که آنچه از ما می آید در باره تو همین است حضرت فرمودند پس باز نگرد بجانب عمل خود و بگوید بخدای قسم
که من بتو بی رغبت بودم و با آنکه بر من گران بودی بتو قیام مینمودم اکنون مرا بر تو چیست و از تو بمن
چه میتواند رسید عمل بگوید در جواب که من قرین و مصاحب توام در قبر تو و در روز برآمدن تو از قبر
و با تو خواهم بود تا من و تو بموقف عرض پروردگار تو درآئیم حضرت امیر فرمودند پس اگر مرد خدای را دوست
باشد در برابر او می آید آن صورت بروجهی که بهترین مردم باشد بحسب بوی خوش و خوش آینده ترین
ایشان باشد بحسب صورت و حسن منظر و نیکوترین ایشان بحسب لباس فاخر و رخت خوب و میگوید
بشارت باد ترا براحت ابدی و روزی نیکو و بهشت پر نعمت هر آینه مقدم تو بهترین مقدمهاست و آمدن
تو نیکوترین آمدنها پس بگوید بآن صورت که تو کیستی که این بشارت میدهی و باین عنایت
در مقام خیر خاطر ما حیرت زدگان در می آئی و او در مقابل گوید من عمل صالح توام که باین صورت درآمدهام

بان رحلت کن از دار دنیا بسوی بهشت عنبر سرشت پس او از دار دنیا رحلت نماید و قبض روح او نشود
و حال آنکه او می شناخته باشد غاسل خود را و سوگند میداده باشد حاملان خود را که او را بشتاب می برده
باشند پس چون بقبر درآید درآیند بنزد او فرشتگان قبر یعنی منکر و نکیر در حالتی که میکشیده باشند
از دنبال خود موهای خود را از نهایت درازی و میشکافته باشند زمین را از شدت زدن بپاهای خود
بر آن و آواز ایشان مثل رعد غرنده باشد و چشمهای ایشان مانند برق درخشنده و پس بگویند باو که کیست
پروردگار تو و چیست دینی که اختیار کرده و کیست پیغمبری که باو ایمان آورده او بگوید در جواب که خدای
سزای پرستش پروردگار منست و دین من اسلامست و پیغمبر من محمد صلوات الله علیه و آله پس آگاه کنند فرشتگان
مر او را و بگویند ثبتک الله فیما تحب و ترضی یعنی برقرار داراد خدای تعالی ترا در آنچه دوست میدارد
آنرا و رضای او بآن مقرون است و این قول ایشان ماخوذ است از قول الهی در کلام مجید که **یثبت**
الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة یعنی ثابت و برقرار میدارد
حضرت عزت آنانی را که ایمان آورده اند بقول ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت بعد از آن وسیع
میسازند از برای او قبر او را باندازه که نظر او کار کند پس میگشایند بروی او دری از قبر او بسوی
بهشت و میگویند بخواب آسایش درای با دیده خنک و خواب کن خواب جوانان نعمت پرورده شده
که حضرت عزت فرموده است که **اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا** حضرت امیر فرمودند و اگر بوده باشد
مرد خدای را دشمن بدرستی که خواهد آمد عمل او بصورتی که بدترین صورتها باشد که خدای تعالی آفریده است
آنرا بحسب هیأت و زشت ترین ایشان باشد بحسب تن و بوی ناخوش پس بگوید باو از روی
تحقیر و استهزا که بشارت باد ترا بطعام و شرابی که از حمیم است و بسوزندگی آتش که عبارت
از نار جحیم است و او می شناخته باشد غاسل خود را و سوگند میداده باشد حاملان خود را که او را نگاه دارند
و بشتاب نمی برده باشند و چون بقبر درآید بیایند نزد او آزمایش کنندگان قبر یعنی منکر و نکیر و
از و کفن او را و بگویند باو که کیست پروردگار تو و چیست دین تو و چه کست پیغمبر تو پس او اعتراف

بجمل خود نموده در جواب ایشان بگوید نمیدانم پس ایشان در مقام نفرین او در آمده بگویند لا دریت
ولا تلیت یعنی هرگز ندانی و هرگز راه دانستن آن نیابی بعد از آن بزنند بر سر او عصای آهنی
که با ایشان باشد ضربتی که نیافریده باشد حضرت عزت حیوانی را مگر آنکه بترسد و مضطرب آید از شنیدن
آواز آن سوای جن و انس که حکمت الهی مقتضی نشنیدن ایشان است بعد از آن بگشایند از برای
زیادتی عذاب او دری از قبر او بسوی دوزخ و بگویند بخواب بزشت ترین حالی و تسلط دهد خدای تعالی
بر وی مارها و عقربها و سایر گزندگان زمین را که هرگز ندیده باشند او را تا وقتی که برانگیزاند خدای تعالی
او را از قبر او بیست و دوم تمثل له ماله و ولده و عمله تمثل بصیغه مجهول و تشدید ثای سه نقطه است یعنی مصور
یعنی مصور میشوند و بصورت مثالی در می آیند هر یک از اینها اشیاء سه گانه و سخن میکنند با او و او سخن میکند
با ایشان و میتواند بود که مراد از تمثل و بصورت مثالی در آمدن آنها نزد او خطور ایشان باشد در خاطر
و حضور صورت ایشان باشد در خیال و برین تقدیر سخن کردن ایشان با یکدیگر چنانچه مخفی نیست
بزبان حال خواهد بود که مراتب فصیح تر و خوش بیان تر از زبان قال است صرفا شحا شحیح
فعیل است بمعنی فاعل از شح که بفتح شین و کسر و ضم شین هر سه آمده بمعنی بخل یا حرص قال فی القاموس
الشح مثلثة البخل والحرص نوشحنک الی قبرک نودیک بهره است یعنی توشه و مراد از حضرت
قبرت یعنی بسر سانیم ترا بقبر تو انی کنت لزاهدا زاهد در شیء یعنی بی رغبتی و عدم میل بآن شیء
قال فی الصحاح الزهد ضد الرغبة تقول زهد فی الشیء وعن الشیء ضد الترغیب فیه و ماضی آن بفتح و کسر و ضم
آن هر سه آمده و خشن و ریاش ریاش بکسر رای بی نقطه و بعد از یا کاهو نقطه زیر الف و شین نقطه دار
یعنی لباس فاخر است ابشر بروح و ریحان و جنة نعیم روح بفتح را چنانچه از پیش رفت بمعنی راحت است
و بضم را بمعنی رحمت یا حیات ابدی و بهر دو وجه خوانده شده است در آیه کریمه که فاما ان کان من
المقربین فروح وریحان وجنت نعیم چنانچه در کشاف قرائت بضم را در آیه مذکوره از پیغمبر
صلوات الله علیه و آله روایت کرده است و در مجمع البیان از امام محمد باقر علیه السلام تفسیر کرده

ریحان را در آیه مذکوره برزق طیب در روزی نیکو و شیخ ابو علی طبرسی از بعض مفسرین نقل کرده است
که مراد بریحان همین گیاه خوشبوست که باین اسم موسوم است در وقت مردن مومن از بهشت بوی عطا
می آورند تا بوی کردن آن راحت یابد فیقول انا عملک الصالح در کتاب کافی در ضمن حدیثی دیگر از
امام جعفر صادق ع برین وجه روایت شده که فیقول انا رأیک الحسن الذی کنت علیه و عملک الصالح
الذی کنت تعمله یعنی من رای نیکو و اعتقاد حق توام که در دنیا بران بودی و عمل صالح تو که بعمل می
آوردی آن را و این کلام صریحست در آنکه چنانچه عمل در آن نشاه بصورت جسم در می آید اعتقاد نیز در آن
نشاه مجسم میشود ارتحل من الدنیا ارتحل بصیغه امر حاضر است نه فعل ماضی وانه لیعرف غاسله درین کلام
فعلی مقدرست بقرینه دلالت سوق کلام بران و واو انه واو حالیت و تقدیر کلام آنست
که فیرتحل والحال انه لیعرف غاسله یعنی پس رحلت میکند بسوی آخرت و حال آنکه می شناسد
شوینده خود را و هوش آن دارد که بداند که غاسل او کیست و میتواند بود که واو وانه واو عطف
باشد و جمله وانه لیعرف غاسله معطوف باشد بر اتاه اطیب الناس و برین تقدیر احتیاج بتقدیر
در کلام نخواهد بود و نباشد عاید قال فی الصحاح نشدت فلانا انشده نشدا اذا قلت له نشدتک
الله ای سألتک بالله یعنی عرب گاهی که گوید نشدت فلانا انشده باین معنی است که گفتم باو نشدتک الله
یعنی از تو درخواست مینمایم بخدای یخدان الارض یخدان بضم خای نقطه دار و تشدید دال بی نقطه بمعنی
شکافتن است قال فی الصحاح خد الارض یخدها شقها والرعد القاصف رعد آواز کردن و غریدن ابر است
و قاصف ماخوذست از قصف بفتح قاف بمعنی شدت و صلابت آواز رعد قال فی الصحاح والرعد
القاصف ای شدید الصوت ومن ذلک در بسیاری از احادیث وارد است که امام او را سوال
میکنند و اینکه حضرت امیر علیه السلام ذکر آن نکردند بنابر شهرت آنست اشارت بانکه شهرت آن
بمرتبه ایست که احتیاج بذکر نیست و بواسطه رعایت کسر نفس اقدس خود سلام الله علیه و روایت
کرده اند اصحاب ما رضوان الله علیهم که در وقت دفن فاطمه بنت اسد والده حضرت امیر المومنین ع از سوال

صلوات الله علیه و آله بنفس اقدس مباشر تلقین او بودند بعد از آن فرمودند اینک چون اصحاب
از لحد آن پرسیدند فرمودند که از امام او سوال میکردند و او نمیدانست که در جواب آن چه گوید پس
بیاد او دادم و گفتم پسر تو پسر تو یعنی بگوی که امام من پسر من علی بن ابی طالب ع فقال یحیی و یزید
میتواند بود که هر دو بیا خوانده شود بصیغه غایب یعنی ثابت دارد خدای تعالی ترا بر چیزی که دوست
میدارد آنرا در رضای او با آن مقرون است و می تواند بود که تا باشد بصیغه مخاطب یعنی بر چیزی که
دوست میداری توان چیز را و از آن راضی باشی و هو قول الله عز و جل احتمال دارد که ضمیر هو راجع باشد بقول
ملکین که ثبتک الله فیما تحب و ترضی بحذف مضاف و تقدیر کلام این باشد که هو مدلول قول الله
عز و جل و بهتر آنست که عاید باشد بتثبیت و بر جای داشتن خدای تعالی مومن را بر آنچه جواب ملکین
بآن داده است و گفته است الله ربی الی آخره یعنی تثبیت و بر جای داشتن مومن بر آن جواب مصداق
قول خدای تعالی است در قرآن مجید چنانچه دلالت بر آن دارد آنچه روایت شده است از پیغمبر صلوات الله
علیه و آله که آنحضرت ذکر قبض روح بنده مومن میکردند پس فرمودند ثم یعاد روحه فی جسده و یاتیه ملکان
فیجلسانه فی قبره و یقولان له من ربک و ما دینک و من نبیک فیقول ربی الله و دینی الاسلام و نبیی
محمد فینادی مناد من السماء ان صدق عبدی فذلک قول الله تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت
یعنی بعد از آنکه قبض روح بنده مومن شد باز عود میکند روح او بجسد و می آیند نزد او دو فرشته پس
می نشانند او را در قبر او و میگویند مر او را که کیست پروردگار تو که بپرستش او قیام نموده و چیست
دین تو و کیست پیغمبر تو که باو ایمان آورده پس میگوید او در جواب که پروردگار
من حضرت عزت است تعالی وحده و عز ذکره و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد صلوات الله علیه و آله پس
ندا میکند منادی از آسمان که راست گفت بنده من و این مصداق قول خدای تعالی است که یثبت الله الذین
آمنوا بالقول الثابت یعنی ثابت و بر جای میدارد خدای تعالی آنانی را که ایمان آورده اند بقول ثابت و محکم
دارد و آنچه روایت شده از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که ان المسلم اذا سئل فی القبر یشهد ان لا اله الا الله

و ان محمدا رسول الله فذلک قوله تعالی یثبت الله الذین آمنوا الآیه یعنی بدرستی که مسلم چون سوال کرده شود
در قبر گواهی میدهد بآنکه نیست خدای سزای پرستش سوای معبود بی همتا و بآنکه محمد رسول و فرستاده اوست
پس این تثبیت و برقرار داشتن او برین شهادت مصداق قول خدای تعالی است در قرآن مجید که یثبت الله
الذین آمنوا الآیه ثم یفسحان له فی قبره مد بصره و فسح له یفسح بفتح سین در هر دو بمعنی وسع له است از
بفتح فا که بمعنی وسعت و فراخیست و مراد بمد بصر او نهایت دوریست که نظر بآن تواند رسید یعنی
وسیع و فراخ میسازند قبر او را آنقدر که چشم او کار تواند کرد و گمان نشود که منافات و تخالفست میان
مضمون این حدیث و میان آنچه از پیغمبر صلوات الله علیه و آله در ضمن حدیث دیگر روایت شده است
که یفسح له فی قبره سبعون ذراعا فی سبعین یعنی فراخ میسازند بر و قبر او را هفتاد گز در هفتاد گز و آنچه در کافی
کافی روایت شده از امام جعفر صادق علیه السلام که یفسح له فی قبره سبعة اذرع یعنی وسیع میسازند
بر و قبر او را هفت گز زیرا که وسعت و فراخی قبر باختلاف درجات و مراتب هر کسی مختلف میشود پس
می تواند بود که مرتبه ادنی وسعت هفت گز باشد و مرتبه وسط هفتاد در هفتاد و مرتبه اعلی مد بصر و الله اعلم
ثم یفتحان له بابا الی الجنة در بعض روایات بعد ازین فقره این عبارت واقعست که فلا یزال یاتیه من روحها
و طیبها الی یوم القیمة یعنی بعد از آن میگشایند بواسطه آسایش او دری بجانب قبر او بهشت که همیشه میرسیده
باشد باو راحت و نکهت بهشت تا روز قیامت ثم یقولان له نم قریر العین قرة عین خنک شدن چشم
و برطرف شدن گریه اوست و دیدن او آنچه اشتیاق دیدن آن داشته باشد و قر بضم قاف
ضد گرمیست چون عرب گمان برده است که اشک گریه از بسیاری فرح و خوشحالی سردست و اشک
گریه از بسیاری اندوه و حزن گرم تعبیر میکند از فرح و خوشحالی بسیار و ظفر بر دشمن بقره عین و خنک شدن
چشم و میگویند قرت عینه یقر بکسر و فتح قاف قرة بفتح و ضم قاف نوم الشاب الناعم نام از نعمت بفتح
نون ماخوذست بمعنی ما ینعم به یعنی آنچه تنعم بآن میباشد از مال و امثال آن یا از نعمت بفتح نون که بمعنی
نفس تنعم است و گویا احتمال دوم درین مقام اقرب است چه گفته اند کم ذی نعمة لا نعمة له یعنی بسیا

صاحب نعمتی هست که مراد را ستعمی نعمت فان الله عز وجل یقول می تواند بود که این کلام از جمله کلام امام
علیه السلام بوده باشد مؤید آنچه از کلام سابق بر آن فهم شد یعنی وسعت قبر و گشوده شدن دری از بهشت
در آن و خوابیدن با خنکی چشم و می تواند بود که تتمه کلام مکین باشد اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن
مقیلا یعنی مجاوران بهشت آن روز بهترند از روی جاه و مکان و نیکوترند بحسب جای استراحت که مستقر
و مقیل هر دو اسم مکان باشند و می تواند بود که یکی اسم مکان باشد و دیگری اسم زمان کنایه از آنکه زمان
و مکان ایشان بهترین زمانها و مکانهاست که در خیال تواند آمد و می تواند بود که هر دو یا یکی از ایشان مصدر
میمی باشد و معنی مصدری از آن اراده شده باشد یعنی بهترند از روی قرار گرفتن و نیکوترند بحسب
استراحت و مقیل بر هر تقدیر ماخوذ است از محل خواب قیلوله که چون در بهشت خواب نمی باشد بر معنی لازم
محمول شده و مراد بآن روز که در آیت واقع است روز قیامت که در آیه سابق بر آن مذکور است یعنی قوله تعالی
یوم یرون الملائکة لا بشری یومئذ للمجرمین ویقولون حجرا محجورا که بعد از آنکه کفار مکه اقتراح دیدن
ملایکه و لقای خدا کردند و گفتند لولا انزل علینا الملائکة او نری ربنا یعنی چرا فرستاده
نمیشود بر ما فرشتگان برسالت یا باخبار صدق محمد یا چرا نمی بینیم پروردگار خود را تا ما بگرویم
گوییم و بتصدیق و بیعت محمد فرمان و بدعلی اختلاف التفاسیر نازل شد و حاصل معنی آن والله اعلم
آنست که روزی که ببینند کافران فرشتگان را هیچ مژده نیست آن روز مر کافران را یعنی از دو چیز که طلب
کرده اند ملایکه را ببینند و در دیدن خدای تعالی حدیث لا بشری بشنوند و بگویند فرشتگان ایشانرا که
لقای الهی بر شما حرام و باز داشته شده است و گویند این قول کافرانست که چون ملایکه بر ایشان
ظاهر شوند بدین کلمه پناه جویند بخدای تعالی از لقای ایشان چه شایع بوده است میان آن جماعت که چون
در شهر کسی را دیدندی و از و ترسیدندی گفتندی حجرا محجورا و از شر او ایمن شدندی اینجا نیز خیال
بستند که مگر بگفتن این کلمه از شدت مرگ و صدمات آن خلاصی خواهند یافت و این حدیث دلالت
میکند بر آنکه آن روز روز مرگ و وقت رحلت از دار دنیاست و مراد بملایکه ملایکه موت اند و این معنی موافق است

بقول اکثر مفسرین و بعض مفسرین آن روز را بروز قیامت تفسیر کرده اند و ملایکه را بملایکه که موکل دوزخ اند
والله اعلم و ان کان آیه عدة و الظاهر آنست که مراد بحدیث درین اینجا اعم باشد از کافر و از فاسق که در فسق
دوام ورزد و روایت شده است در کافی بطریق متعدده که بعضی از آن خالی از قوتی و اعتباری نیست
از امام جعفر صادق علیه السلام که لا یسئل فی القبر الا من محض الایمان محضا او محض الکفر محضا سوال نمیکنند
در قبر مگر از کسی که خالص کرده باشد ایمان را یا خالص کرده باشد کفر را یعنی دین خود را خواه ایمان باشد خواه
کفر درست اختیار کرده و ثابت شده و هرگز اول جز آن نداشته باشد و کسی که ایمان او مشوب بکفر باشد یا کفر او مخلوط
با ایمان و غیر آن مگر اهل معرفت که در قبر از و سوال کنند و بی سوال قبر محشور خواهد شد مستضعفونرا یا عاقل عالم
و … عارف خالص … یعنی مستضعف من ذلک خود را و این مذهب اگرچه غیر مشهور است اما بعضی باین حدیث
متمسک شده و بآن قایل شده و الله و رسوله اعلم اقبح من خلق الله زیرا در کلینی در ضمن حدیث دیگر که از امام جعفر
صادق علیه السلام روایت شده این کلام برین وجه واقع است که فیقول له یا عبد الله من انت فما
رایت شیئا اقبح منک فیقول انا عملک السیء الذی کنت تعمله او رایک الخبیث یعنی میگوید بان میت
کای بنده خدا کیستی که من ناخوش تر از تو کسی ندیده ام و او در جواب میگوید من عمل بد توام که بآن اقدام
نموده و عقیده زشت توام که بران بوده و زی بکسر زای نقطه دار و تشدید یا بمعنی هیئت و صورت است
انتشر بنزل من حمیم استعمال بشارت اینجا بسبیل تهکم و استهزا است همچنانچه در کریمه فبشرهم
بعذاب الیم بران وجه واقع است و نزل بضم نون و زای نقطه دار چیزیست که بواسطه مهمان مهیا میکنند از طعام
و شراب و امثال آن و این نیز چنانچه مخفی نیست بر سبیل تهکم و استهزا است و حمیم آب بسیار گرم است
که اهل دوزخ و … که تشنه میشوند بایشان میدهند که رفع تشنگی از خود بآن نمایند یا آبی که در جهان بدان
خود را بدان میشویند نهایتش بنزل شبانه معنی که سبق ذکر یافت معنی اول انسب است و تصلیه بمعنی
درانداختن در آتش است چنانچه گویا قصد سوزانیدن دارد قال فی الصحاح صلیت الرجل نارا اذا ادخلته
النار و اذا القیته فیها القاء کانک ترید الاحراق قلت اصلیته و صلیته تصلیة انا و مختار القبر اضافه شده است

درین فقره اسم فاعل بمفعول خود بر حذف مضاف وکلام درین تقدیر است که انا منجیک وصاحب الفقره منجوا
بود که اضافه مذکور از قبیل اضافه صفت باشد بغیر معمول مثل مصابیح مصر وکریم البلد وچون این توجیه
متضمن تقدیری در کلام است اولی است از توجیه اول وبباید دانست که احادیث بسیار وارد است
در باب انکه ملکین مذکور مسمی بمنکر ونکیر اند وبعض از اهل اسلام انکار این معنی کرده اند وگفته اند منکر عبارت
از تحیریست که در قبر از کافر صادر میشود مثل لرزیدن زبان در وقت سوال ملکین وطپش دل وامثال
آن ونکیر عبارت از چیزی که از ملکین ظاهر می آید مثل زدن بگرز آتشین وتوبیخ وملامت وامثال
آن پس موحدان را باعتقاد ایشان منکر ونکیر نخواهد بود ناقض احادیث بسیار درین باب وارد است
که صریحست در خلاف آن والله اعلم فالقیا الکفاه وجه تخصیص القاعده وراکندن کفن بعده الله ظاهر است
زیرا که در آن شناعت وناخوشی است که مناسبت بحال او خبر بان یا نوخیز بمرزبة عظیمة ضربة
ما خلق الله عز وجل من دابة الا تذعر لها ما خلا الثقلین بافتح یای بی موحده ونقطه تحتانی وبعد از ان الف
وفا وآخرش خای نقطه دار موضعیست از سر که اطفال را وقتی که تراوش کنند بوقت ولادت آن
موضع حرکت میکند وجمع آن یافیخ می آید بر وزن مصابیح ومرزبة بکسر میم وبسکون رای بی نقطه
وزای نقطه دار وبای یک نقطه است بمعنی عصای آهنین ومشهور تخفیف باست قال فی الصحاح الا
رزبة التی یکسر بها المدر فان قلتها بالمیم خففت قلت المرزبة یعنی ارزبه بتشدید با است
که کلوخ را بآن میشکنند وهرگاه تعبیر کنی همزه را بمیم تخفیف با خواهی خواند وقاضی بیضاوی در کتاب
شرح مصابیح که از مصنفات اوست میگوید ارباب حدیث مرزبه را بتشدید با خوانده اند وصواب
تخفیف باست وبارا بتشدید گاهی باید خواند که بدل کنی میم را بهمزه ولیکن صاحب قاموس تصریح کرده است
بانکه مرزبه بتشدید با نیز آمده است وانچه صاحب صحاح نقل کرده است اصلا متعرض نشده وتذعر بذال
نقطه دار وعین بی نقطه از ذعر بضم ذال ماخوذ است که مرادف فزع است ومراد بثقلین جن وانس است
وسبب انکه جن وانس را ثقلین گفته اند زیادتی شان ایشانست بنسبت بسایر انچه بر روی

زمین است از حیوانات زیرا که عرب گاهی که میخواهد نفاست وشان چیزی را وانماید اسم ثقیل بران اطلاق
میکند چنانچه در حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی بنابر انچه صاحب قاموس میگوید برین
وجه نقل آمده ومعنی حدیث آنست که بدرستی که گذاشته ام در میان شما بعد از خود ثقلین را که کتاب
خدا وذریه من اند بعد از من بایشان اقتدا کنید وایشان را وسیله نجات وهدایت خود سازید
وبعضی گفته اند ثقلین نامیده شده جن وانس بواسطه رزانت وگرانی رای ایشانست نظر بسایر حیوانات
وبعضی گفته اند بواسطه ثقیل بودن ایشانست بتکالیف شرعی وگویا حکمت در انکه ایشان آواز عذاب
قبر را نشنوند آنست که اگر بشنوند احوال ان نشاء مر ایشان را بدیهی خواهد شد وفایده تکلیف که امتحان
وآزمایش ایشانست در بندگی بر تکلیف ایشان مترتب نخواهد بود واحادیث بسیار بطریق شیعه
واهل سنت وارد است که اشعار بران دارد که حیوانات عجم آواز عذاب قبر را میشنوند واحساس
آن مینمایند از انجمله روایت شده است از امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرموده اند قال
النبی صلی الله علیه وآله وسلم انی کنت لانظر الی الابل والغنم وانا ارعاها ولیس من نبی الا
وقد رعی الغنم فکنت انظر الیها وهی ممتلئة فی السکینة ما حولها شیء یهیجها حتی تذعر فتطیر فاقول ما هذا واعجب
حتی جاءنی جبرئیل علیه السلام فقال ان الکافر یضرب ضربة ما خلق الله شیئا الا سمعها ویذعر لها الا الثقلین
یعنی پیغمبر صلوات الله علیه وآله فرموده اند بدرستی که بودم من میدیدم بسوی بعضی شتران وگوسفندان
وحال انکه من شبانی ایشان میکردم ونبوده است هیچ پیغمبر که شبانی گوسفند نکرده باشد پس بودم من
که نظر میکردم بسوی ایشان وایشان ممتلی ومجتمع بودند در مکانی که داشتند ودر حوالی ایشان چیزی
نبود که باعث تفرقه ورم کردن ایشان شود پس دیدم که ناگاه رم کردند ومتفرق شدند بنحوی که گفتم
ایا چه چیز است این وتعجب میکردم تا انکه جبرئیل امین علیه السلام بر من نازل شد وگفت بدرستی که کافر
را در قبر ضربتی زده اند که نیافریده است خدای تعالی چیزی را مگر انکه آواز آنرا میشنود سوای ثقلین یعنی
جن وانس که حکمت الهی مقتضی شنیدن ایشان نیست ودر روایت شده است در کتاب کافی از زید

ابن ثابت که گفت روزی با رسول خدا صلی الله علیه وآله فی حایط لبنی النجار علی بغلة له و نحن معه اذ حادت
به فکادت تلقیه و اذا اقبر ستة او خمسة فقال صلی الله علیه وآله من یعرف اصحاب هذه الاقبر فقال رجل انا فقال
فمتی ماتوا قال فی الشرک فقال ان هذه الامة تبتلی فی قبورها فلولا ان لا تدافنوا لدعوت الله ان یسمعکم
من عذاب القبر الذی اسمع منه یعنی روزی رسول خدا صلوات الله علیه وآله در محوطه بنی نجار بر استر خود سوار
بودند و ما با آن حضرت بودیم که ناگاه استر مذکور رم کرده در هم گردید چنانچه نزدیک بود که حضرت را
بیندازد که درین اثنا نظر ما بر قبری چند افتاد که عدد آن شش بود یا پنج حضرت صلوات الله علیه وآله از
صاحبان قبور مذکور استفسار کردند و فرمودند که می شناسد ایشان را مردی گفت من می شناسم حضرت
ازو پرسیدند که در چه زمان مرده اند ایشان گفت در زمان شرک و کفر حضرت فرمودند بدرستی
که این گروه مبتلی اند در قبرهای خود بعذاب اگر نه بود خوف آنکه شما از دفن یکدیگر باز ایستاده
در مقام سوختن و بدریا انداختن یا بسباع و هوام دادن موتی خود در آیید از ترس آنکه مبادا توبیخ و سر
زنش هم کرده شماتت یکدیگر نموده باشید که پدر فلان بفلان عذاب گرفتارست یا خویش فلان را
در دنیا عمل این بوده که در قبر برین وجه عذاب میکشد و امثال این امور هر آینه دعا میکردم بدرگاه احدیت
که بشنواند شما را از عذاب قبرها که من میشنوم از آن و یسلط الله علیه حیات الارض و عقارب ها وارد
شده است در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام که ان الله یسلط علیه تسعة و تسعین تنیناً لو ان
تنیناً واحداً منها نفخ علی الارض ما انبتت شجراً ابداً یعنی بدرستی که خدای تعالی مسلط میسازد بر کافر نود
و نه مار بزرگ که اگر یکی از آن ماران نفس بر زمین دمد دیگر هرگز زمین گیاه نرویاند و اهل سنت نیز روایت
کرده اند همین عدد خاص را از پیغمبر صلوات الله علیه وآله و بعضی از اصحاب حال گفته اند که نمی باید تعجب نکنند
در تخصیص ماران باین عدد خاص چه بسا باشد که عدد ماران مذکور بقدر عدد صفات ذمیمه او باشند مثل کبر و ریا
و حسد و حقد و سایر اخلاق زشت و صفات ناپسند زیرا که آن بانواع بسیار میگردد و پس بسته اند بر
که عدد انواع آن در واقع نود و نه باشد و هر یک از آن بعینه در آن نشاء متبدل بماری شود و بعضی از

ارباب حدیث در تخصیص عدد ماران مذکور بنود و نه وجه ظاهری از نشانی ایراد کرده اند که حاصل
آن است که در حدیث وارد شده که ان لله تعالی تسعة و تسعین اسماً من احصاها دخل الجنة یعنی
مر حضرت عزت را تعالی وعده العزیز نود و نه نام است هر کس احصا کند و ضبط نماید از اهل میشود
بهشت را و معنی احصا و ضبط آن است که تصدیق نماید و اذعان کند باتصاف خدای تعالی بجمیع آنها
و نیز روایت شده است از پیغمبر صلوات الله علیه وآله که ان لله مائة رحمة انزل منها رحمة واحدة بین الجن
والانس والبهائم واخر تسعة و تسعین رحمة یرحم بها عباده یعنی حضرت عزت را صد رحمت است
که یکی را از آن نازل ساخته است در میان جن و انس و بهایم و نود و نه رحمت دیگر را گذاشته است
که در آخرت شامل بندگان خود سازد و ایشان را بآنها بیامرزد پس از حدیث اول معلوم شد که
حضرت عزت بیان کرده است از برای بندگان خود مراتب معرفت خود را به نود و نه نام مبارک
خود و از حدیث دوم ظاهر شد که مر بنده را از خدای تعالی نود و نه رحمت باقیست پس چون
کافر از هیچ یک از اسمای نود و نه گانه معرفت حاصل نکرده بازای هر اسمی و در مقابل هر رحمتی
که بمقتضای حدیث دوم از برای مومن در آن نشاء خواهد بود جهت کافر ماری مخلوق شده است
که آزار و ایذای او میکرده باشد این است حاصل وجه مذکور و هو کما تری بسا باشد که بخاطر خطور
کند که بسیار هست که بر سر قبری ایستیم بعد از دفن و گوش می اندازیم اصلا چیزی از سوال و جواب
مذکور و خطاب و عتاب ملکین نمی شنویم و بسیار هست که قبر را میشکافیم و می بینیم میت را
در قبر بهمان طور چنانچه گذاشته ایم بی آنکه ظاهر شود که او را نشانیده اند و از آن حال تغییر داده و ماری
و عقربی نمی بینیم که در گرد و پیش او جمع باشند چون تصدیق توانیم کرد امری را که مشاهده و عیان دلالت
بر خلاف آن داشته باشد پس باید دانست که نشنیدن ما سوال و جواب قبر را و ندیدن ما حیات
و عقارب مذکور را در عالم ملک یعنی عالم مشاهده و عیان مانع نمی آید از تصدیق بآن چه تحقق امور
مذکور در عالم ملکوت است یعنی عالم غیب و این گوش و چشم را قابلیت آن نیست که استماع

و مشاهدهٔ امور ملکوتی نماید بلکه ادراک مذکور بحس دیگرست غیر این حواس که می بینی که صحابه رضوان الله علیهم که بسعادت صحبت پیغمبر صلوات الله علیه وآله استسعاد داشتند ایمان آورده بودند بآنکه جبرئیل بر آن حضرت نازل میشود و اذعان کرده بودند بآنکه حضرت مشاهدهٔ او میکند و باهم مکالمه مینمایند و حال آنکه ایشان با آنکه حاضر بودند اورا نمی دیدند و او از مکالمهٔ ایشان را نمی شنیدند پس اگر ایمان باین معنی نیاورده تصحیح اصل ایمان و تصدیق بملایکه وحی و نزول جبرئیل اهم واوجبست از تصحیح ایمان بعذاب قبر کوشش کن که اگر ابدست آوری و اگر ایمان آورده و تجویز آن کرده که انبیا علیهم السلام مشاهدهٔ چیزی نمایند که دیده است را قابلیت مشاهدهٔ آن نباشد و چیزی را شنوند که است آنرا نتواند شنید ایمان بعذاب قبر نیز بیاور و تجویز این بکن که امت چیزی را چند و شنوند که ما نه چشم و نه شنویم و از جملهٔ اموری که صورت استبعاد تو را از آن میشکند آنست که فکر کنی بحال کسی که در عالم خواب در مجلسی که جاهای نشسته اندی چند که مار و عقرب بسیار بگرد و پیش او درآمده اورا می گزند یا جمعی از اهل عذاب اورا جذب و عقاب بسیار مشتبه داشته اند و می از زنند و فریاد های عجیب بر روی او میکشند و او از اینها نهایت الم و آزار می یابد چنانچه گاه هست که در اثنای خواب از شدت آن الم و آن فریاد های عجیب از و بظهور میرسد و بدن او بلرزش در آمده و عرق بر روی نشسته و حال آنکه مردی که نزد او حاضر بوده آوازی نشنوند و نه چیزی را از مار و عقرب مذکور و کسانی که اورا می آزارند می بیند پس قیاس کن برین حالت عذاب قبر و مار و عقرب آنرا و با یا ایمان بیار و فرض از این تمثیل مجرد تشبیه این حال است بآن حال و تنبیه بر امکان آن نه آنکه مار و عقرب قبر مانند مار و عقرب خواب وجود آن در عالم خیال است و در خارج تحقق ندارد و سیمات هیهات چه جای آنست زیرا که تحقق و وجود آن در خارج بمراتب اشد و اتم از وجود مار و عقرب بیداریست بلکه نسبت حیات و عقارب بیداری بآن از قبیل نسبت حیات و عقارب عالم خوابست بحیات و عقارب بیداری فان الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا **نظم** مردمان غافلند از همگی

همه کوئی بجنگان مانند • ضرر و غفلتی کرمی و رزند • چون بمیرند آگهی دانند **نماید دوم** بیان اثبات عذاب قبر که عبارت از عذابیست در برزخ مابین موت و قیامت متفق علیه جمهور امت و اکثر علما بآن قائلند و از اهل اسلام کسی انکار آن نکرده مگر گروهی اندک که در معرض اعتنا و اعتبار نیستند و اجماع است بر خلاف ایشان منعقدست و احادیث نبوی الطرفین مخالف و موالف در آن باب متواتر المعنی چنانچه از حد ضبط و شمار متجاوزست و شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی بسیاری را از آن از طرق اهل البیت علیهم السلام روایت کرده است و همچنین شیخ صدوق محمد بن بابویه در کتاب امالی و غیر آن از مصنفات خود و کتاب مشکات و مصابیح از طریق اهل سنت نیز بر بسیاری از آن اشتمال دارد و آیات قرآنی نیز معاضد آنست مثل قوله تعالی **كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ** یعنی چگونه کافر میشوید بخدای تعالی ایمان نمی آورید بوحدانیت او و حال آنکه شما بودید مردگان یعنی اجسامی که آنرا حیات نبود پس زنده گردانید شما را بنفخ روح در بدنهای شما و پس از آن بمیراند شما را چون اجلهای شما در رسد بعد از آن باز زنده کرد اند شما را پس بسوی او بازگردانیده شوید برای مجازات زیرا که خدای تعالی درین آیت رجوع و بازگشت بسوی او را که عبارت از برانگیخته شدن در قیامت عطف کرده است به ثم بر دو زنده گردانیدن پس یکی البته در قبر خواهد بود چنانچه جمعی از مفسرین بر آن رفته اند که از آنجمله فخر رازیست در تفسیر کبیر و هر کس قائل شده است بزنده شدن در قبر قائلست بعذاب قبر پس مدلول آیت تحقق عذاب قبر باشد و قوله تعالی حکایة من آل فرعون **النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ** یعنی فرو گرفت آل فرعون را آتش عرض کرده میشوند بامداد و شبانگاه و روزی که قیامت قائم شود گویند فرشتگان ایشان را که در آرید ای کسان فرعون در سخت ترین عذابی که عذاب جهنم است زیرا که عطف در آمدن ایشان باشد عذاب

در روز قیامت بر عرض ایشان بر آتش هر بامداد و شبانگاه تقاضای آن میکند که عرض
بر آتش مذکور غیر عذابی باشد که در قیامت است و آن نخواهد بود مگر در قبر و از امام جعفر صادق
علیه السلام روایت شده است که هذا فی نار البرزخ قبل القیمة اذ لا غدو و لا عشی فی القیمة
یعنی این عرض بامداد و شبانگاه بر آتش در برزخ خواهد بود پیش از قیامت زیرا که بامدادی
و شبانگاهی در قیامت نیست بعد از آن امام علیه السلام فرمودند مگر نشنیده قول خدای عز و جل را
که و یوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب کنایه از آنکه عطف نیز تقاضای آن میکند
که عرض مذکور در برزخ باشد نه در قیامت و قوله تعالی ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة
ضنکا ونحشره یوم القیمة اعمی یعنی کسی که اعراض کند و روی بگرداند از یاد من پس بدرستی که مر او راست
زیستن تنگ و زندگانی ناخوش و حشر میکنیم ما او را روز قیامت نابینا که هیچ چیز را نبیند
مگر جهنم و اصناف عقوبتهای آن را چه اکثر مفسرین گفته اند که مراد به عیش تنگ و زندگانی ناخوش
عذاب قبر است بقرینه ذکر قیامت بعد از آن و نتوانند بود که مراد بآن زندگانی دنیا باشد
بواسطه آنکه بسیاری از کفار را زندگانی دنیا خوشگوار است و ناخوشی و تنگی ندارد و دنیا ایشان را
برخلاف آن زندگانست در کمال خوشی و تنگی چنانچه حدیث مشهور الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر
ناظر بآنست و قوله تعالی فی حق قوم نوح اغرقوا فادخلوا نارا یعنی غرق شدند پس داخل
شدند آتش را زیرا که فا چنانچه گذشت از برای تعقیب بی تراخیست و ظاهرست که در آمدن
ایشان بآتش قیامت متصل نیست بغرق شدن ایشان پس مراد از آن آتش برزخ باشد
و اگر مراد حضرت حق تعالی شانه در آمدن ایشان بآتش روز قیامت می بود مناسب این بود
که عطف آن بر غرق شدن بثم واقع شود نه بفا چنانچه مخفی نیست ثم استشهار یافته است
در کتب کلامی استدلال بر وقوع عذاب قبر بآیه کریمه ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین
فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل یعنی میگویند کافران روز قیامت که ای پروردگار ما میرانیدی

مارا دو بار و زنده کردانیدی مارا دو بار پس اعتراف کردیم ما بگناهان خود که انکار بعث بود
و تکذیب پیغمبر تو در آن آیا هست بسوی بیرون شدن از آن یا بسوی بیرون آمدن از آتش دوزخ
که بسبب آن استحقاق آن یافته ایم هیچ راهی یعنی طریقه که بآن سلوک کنیم و از دوزخ رهائی
یابیم و تقریر استدلال مذکور برین وجهست که حضرت حق حکایت کرده است درین آیت
از کلام ایشان بر وجهی که مشعرست بر تصدیق و اعتراف ایشان به دو میرانیدن و دو زنده کردانیدن
پس یکی میرانیدن در دنیا خواهد بود بعد از حیات و یکی در قبر بعد از سوال منکر و نکیر و یکی زنده کردانیدن
در قبر خواهد بود بواسطه سوال مذکور و یکی در قیامت بواسطه جزا دادن اعمال و سکوت از زندگی دنیا
که از ایشان واقع شده و نام آن نبرده اند بجهت آنست که غرض ایشان ذکر زنده کردانیدنیست
که ایشان را بسبب آن زیادتی قدرت الهی معلوم شد بر بعث و بر انگیختن ایشان و از جهت
که بعد از آن گفتند فاعترفنا بذنوبنا اعتراف کردیم بگناهانی که بسبب انکار بعث ما را حاصل است
و زنده کردانیدن در دنیا ظاهر است که بر وجهی نیست که ایشان را بسبب معرفت مذکور بوده باشد
تا اعتراف بگناهان ایشان از سبب مذکور بر آن متفرع تواند شد و میر سید شریف در شرح
مواقف گفته است تفسیر این آیت برین وجه میان مفسرین شیوع تمام دارد و این چنین از
ایشان اشتهار یافته است بعد از آن گفته است و احتمل میرانیدن اول بر مخلوق شدن ایشان
اجسام بی حیات در وقت نطفه و علقه بودن و میرانیدن دوم بر میرانیدنی که بعد از حیات
دنیاست و حمل زنده کردانیدن اول بر حیات دنیا که بعد از آن مماتست و زنده کردانیدن
دوم بر حیات قیامت مردود نیست با آنکه میرانیدن تحقق ندارد مگر بعد از حیات و پیش از حالت
نطفه و علقه حیاتی نبوده است و با آنکه باین حمل قایل شده اند گروهی اندک از مفسرین و اعتماد
بر قول اکثرست تا اینجا بود ترجمه کلام او در شرح مواقف و از آن معلوم شد که تفسیر بر وجه اول
مشهور و قول اکثر دانسته و تفسیر بر وجه دوم را شاذ و قول اقل و بخاطر میرسد که قضیه بعکس این است

بعد از تتبع کلام اعاظم مفسرین ظاهر میشود که انچه او نسبت داده و قول اول دانسته میان ایشان مشهور نیست
و شیوع آن بیشتر و انچه او شایع و مشهور گفته شاذ است و قول اول گویا این حکم از وسهویست که بر قلم
او رفته است زیرا که از تفاسیر مشهوری که در میان است و مدار علمای عصر بر آنست کشاف علامه
زمخشریست و مفاتیح الغیب امام فخر رازی که بتفسیر کبیر اشتهار دارد و معالم التنزیل بغوی که در میان
اهل عربیت بغوی مشهورست و مجمع البیان و جوامع الجامع شیخ ابو علی طبرسی علیه الرحمه و تفسیر
نیشابوری و تفسیر انوار التنزیل قاضی بیضاوی و هیچ یک از مفسرین مذکور تفسیر این آیت را
بر وجه اول مرضی نداشته اند بلکه اکثر ایشان وجه دوم را اختیار کرده اند و تفسیر بر وجه اول را
بعض نقل کرده اند و تزییف کرده و بعض بر مجرد نقل آن اقتصار نموده اند بی آنکه ترجیح داده باشند
و اگر آن شایع و مشهور می بود میان ایشان چنانچه میر سید شریف دعوی کرده برین وجه سلوک
نمیشد و ما بواسطه توضیح مقام در صدد ایراد کلام بعض از ایشان در آمده میگوئیم صاحب کشاف
نزد تفسیر آیت مذکوره گفته است اَرَادَ بِالْاِمَاتَتَیْنِ خَلْقَهُمْ اَمْوَاتًا اَوَّلًا وَ اِمَاتَتَهُمْ عِنْدَ انْقِضَاءِ آجَالِهِمْ
وَ بِالْاِحْیَائَتَیْنِ الْاِحْیَاءَ الْاُولٰى وَ اِحْیَاءَ الْبَعْثِ یعنی اراده کرده است خدای تعالی بدو میرانیدن
آفریدن ایشان را اجسام بی روح در اول فطرت و میرانیدن ایشان را هنگام رسیدن اجلهای
ایشان و بدو زنده گردانیدن زنده گردانیدن در دنیا را بافاضه روح بر اجسام مذکور و زنده
گردانیدن در قیامت نفخ اسرافیل و بعد از کلام مذکور عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست
اگر گویند چگونه صحیح باشد که آفریدن ایشان را اجسام بی روح در حال نطفه و علقه اماتت و میرانیدن
گویند و حال آنکه اماتت و میرانیدن تحقق ندارد مگر بعد از حیات جوابش اینست که چنانچه صحیحست
که بگوئی سبحان من صغر جسم البعوضة و کبر جسم الفیل یعنی پاکی یاد میکنم کسی را که خرد گردانید جسم
پشه را و بزرگ گردانید جسم پیل را و چنانچه میگوئی بکسی که مباشر چاه کندن میشود تنگ ساز
دهن چاه را و فراخ گردان پایانش را و حال آنکه در مثال اول نقل از بزرگی بخردی و از خردی ببزرگی

و در مثال ثانی نقل از تنگی بفراخی و از فراخی بتنگی نه بلکه مراد تو آفریدن و ساختن بران وجه است
و وجه صحت این قول آنست که خردی و بزرگی جایزست که هر دو بر یک چیز وارد شود نظر بمعنی جایزست
که یک چیز خرد ساخته شود و جایزست که بزرگ بعمل آید بی آنکه یکی را رجحان و اولویت باشد بر دیگری
و برین قیاس تنگی و فراخی پس هرگاه صانع در وقت ایجاد آن یکی را از آن دو امر جایز اختیار کند
با آنکه قدرت بر ایجاد بر وجه دیگر نیز داشته باشد صادق است بر وکه گردانیده است آنرا از وجهی
که روا بود که بران وجه ساخته شود بوجهی که اختیار کرده است پس بر گردانیدن آنرا از آن وجه
که جایز بود که بران وجه باشد و اختیار این وجه را بمنزله نقل آن از آن حال باین حال ساخته باین جهات
اداکنند و کسی که دو میرانیدن را بر میرانیدن بعد از حیات دنیا و میرانیدن بعد از حیات قبر
حمل کرده برو لازمست که قایل شود بسه حیات حیات دنیا و حیات قبر و حیات قیامت و این
خلاف منطوق قرآنست که رَبَّنَا اَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَ اَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ مگر آنکه متحمل تکلف شود و بگوید چون
حیات قبر حیات مستقل نیست و جمیع آثاری که بر حیات مترتبست بران ترتب ندارد از معرض اعتبار
ساقطست یا آنکه گمان برده باشد که بعد از زنده شدن در قبر دیگر مردنی نخواهد بود و همان زندگی با
خواهد بود تا روز قیامت و شمرده باشد ایشان را در سلک جمعی که استثنا شده اند از صعقه یعنی از هوش
رفتگان در قول الهی که اِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ و آن جاییست که میفرماید فَاِذَا نُفِخَ فِی الصُّوْرِ فَصَعِقَ مَنْ فِی
السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ اِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ یعنی پس چون در دمند در صور یعنی در بوق اسرافیل با صور اموات علی اختلاف
التفسیرین پس بیهوش میشود و میمیرد هر کس که در آسمانها و زمینهاست مگر کسی که مشیت الهی تعلق
بزنده بودن او گرفته باشد پس اگر گویند بنابرین چگونه این معنی سبب آن میشود که ایشان
بگناهان خود اعتراف نمایند و گویند فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوْبِنَا میگوئیم بدرستی که ایشان منکر بودند بعث
و زنده شدن در قیامت را و بآن ایمان نداشتند و بسبب آن گناه و بسیار ایشان را حاصل
شده بود زیرا که هر که عاقبت اندیش نباشد و ملاحظه آخر کار خود نداشته باشد لاجرم در فواحش

سیدان معاصی خواهد کوشید پس چون دیدند که مردن و زنده شدن بر ایشان تکرار یافته است
دانستند که خدای تعالی قادر است بر اعادهٔ حیات در ایشان روز قیامت مثل قدرتی که بر آفریدن
ایشان از اول فطرت داشت و اعتراف کردند بگناهان خود که کسب آن کرده بودند از انکار قیامت
و معاد جسمانی و گناهانی که بسبب انکار مذکور از ایشان بعمل آمده بود تا اینجا بود ترجمهٔ کلام صاحب کشاف
و امین الاسلام شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله در تفسیر جوامع الجامع میگوید اراد بالاماتتین خلقهم
امواتا اولا و اماتتهم عند انقضاء آجالهم و بالاحیائین الاحیاء الاول و احیاء البعث وقیل الا
ماتتان هما التی فی الدنیا بعد الحیوة والتی فی القبر قبل البعث والاحیاء ان هما التی فی القبر للمسائلة والتی
فی البعث یعنی اراده کرده است خدای تعالی بدو میرانیدن آفریدن ایشان را در اول فطرت اجسام
بی حیات و میرانیدن ایشان را بعد از منقضی شدن اجلهای ایشان و بدو زنده گردانیدن زنده
گردانیدن اول را در دنیا و زنده گردانیدن قیامت را و بعضی گفته اند که دو میرانیدن
عبارت از میرانیدن بعد از حیات در دنیاست و میرانیدنی که در قبر می باشد پیش از قیام قیامت و بعث اموات
و دو زنده گردانیدن عبارت از زنده گردانیدن در قبر است بواسطهٔ سوال منکر و نکیر و زنده گردانیدن
در وقت بعث بواسطهٔ مجازات و کفایت است در افادهٔ مقصود کلام این دو فاضل بزرگوار
والله الهادی اقول بسا باشد که بخاطر خطور کند که تفسیر آیت مذکوره بر وجهی که شایع و مشهور است
چنانچه مذکور شد تقاضای سکوت از ذکر زنده گردانیدن و میرانیدن در قبر میکند با آنکه آن باتفاق
واقعست آیا سبب سکوت از آن و عدم ذکر آن چه باشد و چرا آیت برین وجه نازل نشد که ربنا
[illegible] مثل آن نیز باشد پس باید دانست که حیاتی که در قبر است حیاتیست برزخی یعنی
امریست میانهٔ موت و حیات و حیات کامل نیست زیرا که چیزی از آثار حیات بران مترتب
نمیشود سوای احساس بالم و لذت چنانچه بعضی است توقف کرده اند در آنکه حکم کنند بآنکه در قبر
اعادهٔ روح ببدن میت محققست و گفته اند که میت را در قبر حالتی بهم میرسد که ادراک الم عذاب

و لذت رحمت مینماید بی آنکه روح ببدن او عود کند پس از جهت حیات مذکور را او معوض بشمار
نیاورده اند و در جنب آن دو حیات دیگر حیات ندانسته چنانچه شارح مقاصد در کتاب خود میگوید
اتفاق کرده اند اهل حق بر آنکه خدای تعالی باز میگرداند بمیت نوع حیاتی که تواند بان ادراک الم و لذت
نمود و لیکن توقف کرده اند در آنکه آیا روح در آن حال ببدن میت تعلق میگیرد یا نه و آنچه بوهم در آید
که نمیتواند بود که حیات بجز بسببی آنکه روح ببدن تعلق گیرد در معرض منعست زیرا که آن در حیات
کامل مسلمست که بان قدرت بر جمیع افعال اختیاری بهم میرسد نه در مطلق حیات انتهی ترجمه کلامه
و حق آنست که روح نیز ببدن میت تعلق میگیرد و الا او را قدرت بر جواب منکر و نکیر نمی بود و
تعلق مذکور تعلقیست ضعیف چنانچه اشعاری بران دارد آنچه روایت شده است در کتاب کافی
از امام جعفر صادق علیه السلام در ضمن حدیث بزرگی که فیدخل علیه فی قبره ملکا القبر منکر و نکیر فیلقیان
فیه الروح الی حقویه یعنی در می آیند برو در قبر او دو فرشتگان قبر یعنی منکر و نکیر پس میافکنند در بدن او
روح را تا تهی گاه او و چون این حکم نسبت بجمیع اموات عموم دارد بعضی استبعاد کرده اند و دور
دانسته اند تعلق روح ببدنی که طعمهٔ حیوانات درنده باشد یا سوخته باشد و خاکستر او برباد رفته است
که هیچ استبعادی در آن نیست نظر بقدرت الهی بر آنکه نگذارد که اجزاء اصلیهٔ منویهٔ بدن از هم
جدا شده و متفرق شود یا آنکه بعد از از هم پاشیدن و متفرق شدن مقدر کند که فراهم آیند و روح بان
تعلق گیرد و از امامان ما علیهم السلام احادیث بسیار روایت شده است که دلالت دارد بر آنکه
اجزای اصلیهٔ منویه برقرار می ماند از آنجمله حدیثی است که روایت کرده است ابو محمد بن یعقوب
کلینی در کتاب جنایز از کافی از امام جعفر صادق علیه السلام که از آنحضرت سوال کردند از حال میت
در قبر که آیا جسد او بعد از مردن از هم می پاشد حضرت فرمودند نعم حتی لا یبقی له لحم ولا عظم الا الطینة
التی خلق منها فانها لا تبلی بل تبقی فی القبر مستدیرة حتی یخلق منها کما خلق اوّل مرة یعنی بلی از هم می پاشد
و چنان میشود که نه گوشتی باقی می ماند و نه استخوانی مگر طینت و سرشت او یعنی اجزای اصلیه

که ازان مخلوق شده که آن از هم پاشیده نمیشود بلکه باقی می ماند در قبر او کرد شده تا وقتی که خدای تعالی
آن جسد را باز از آن بیافریند چنانچه اول بقدرت او آفریده شده بود اقلم باید دانست که انچه این
حدیث دلالت بر آن دارد که عملها دران نشاه بصورت جسم در می آیند و در قبر و حشر قرین و جلیس صاحبان
خود می باشند در بسیاری از احادیث وارد است از طریق مخالف و موالف از انجمله حدیث
که اصحاب ما رضوان الله علیهم روایت کرده اند از قیس بن عاصم که گفته است وارد شدم با جماعتی از طایفه
بنی تمیم بر پیغمبر خدای صلوات الله علیه و آله پس در آمدم بخدمت آنحضرت صلصال بن دلهمس در خدمت
آن حضرت بود پس گفتم ای پیغمبر خدای وعظی کن ما را و پندی ده که از آن نفع یابیم چه ما جماعتیم بادیه نشین
که در بیابانها بسر می بریم و همیشه نمی توانیم بخدمت تو استسعاد یافت پس رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود
یا قیس ان مع العز ذلا وان مع الحیوة موتا وان مع الدنیا آخرة وان لکل شی رقیبا و علی کل شی حسیبا وان
لکل اجل کتابا وانه لابد لک یا قیس من قرین یدفن معک وهو حی وتدفن معه وانت میت
فان کان کریما اکرمک وان کان لئیما اسلمک ثم لا یحشر الا معک ولا تحشر الا معه ولا تسئل الا عنه فلا
تجعله الا صالحا فانه ان صلح انست به وان فسد لا تستوحش الا منه وهو فعلک یعنی ای قیس بدرستی
که با هر عزتی خواری هست و با هر زیستنی مردنی هست و بدرستی که دنیا را آخرتی در پی است و بدرستی که هر
چیزی را که خدای تعالی آفریده است نگاهبانی هست و بر هر چیزی بزرگواری موکل و بدرستی که هر اجلی را
که از برای امری مقرر شده نوشته هست برطبق آن در لوح محفوظ که تغیری بآن راه نمی یابد و بدرستی که ناچار
مر ترا ای قیس از مصاحبی که با تو بزیر خاک در آید و حال آنکه او زنده باشد و تو با او بزیر خاک درآیی و حال آنکه
تو مرده باشی پس اگر آن مصاحب بزرگوار باشد بزرگوار می کند ترا و اگر ناکس باشد ناکس میکند ترا و او محشور
نمیشود در روز قیامت مگر با تو و تو نیز محشور نمی شوی مگر با او و از تو سوال نمی کنند مگر از نیکی و زشتی او پس مکن
دان او را مگر صالح و پسندیده زیرا که اگر پسندیده باشد با او موانست خواهی گرفت و از وحشت
او محفوظ خواهی بود و اگر فاسد و ناپسند باشد وحشت در منکی تو نخواهد بود مگر از وی و او کردار تست

در دنیا راوی گوید پس گفتم ای پیغمبر خدای دوست میدارم که این کلام در ضمن بعضی ابیات منظوم آید
که فخر بکنیم و باشیم بخواندن آن بر جمعی از عرب که نزدیک ما می باشند و ذخیره گذاریم آن را از برای
خود پس حضرت باحضار حسان بن ثابت که از شعرای آن زمان بود فرمان داد و هنوز نیامده بود
که مرا توفیق این نظم روزی شد و مضمون کلام حضرت را در ضمن بعضی ابیات بنظم درآوردم پس گفتم ای
رسول خدای بتحقیق که مرا ابیاتی چند درین معنی روی داده است که گمان من آنست که موافق باشد با نچه
اراده نموده و این ابیات را که گفته بودم بر آنحضرت خواندم نظم تخیر خلیطا من فعالک انما •
قرین الفتی فی القبر ما کان یفعل • ولا بد بعد الموت من ان تعده • لیوم ینادی المرء فیه فیقبل • فان کنت مشغولا بشی
فلا تکن • بغیر الذی یرضی به الله تشغل • فلن یصحب الانسان من بعد موته • ومن قبله الا الذی کان یعمل •
و چون ترجمه ابیات مذکور در لباس نظم خوشتر نمود در ضمن این ابیات ایراد یافت مثنوی
ز فعل خویشتن بگزین انیسی • که باشد قبر را نیکو جلیسی • جلیس قبر نبود جز فعالت • کزان ظاهر شود حال
مالت • بود ناچار بعد از مرگ یاری • که باشد روز حشرت غمگساری • پس ار کاری کنی باید چنان کرد
که راضی باشد از تو ایزد فرد • مکن خود را بشغلی در جهان بند • بجز آن کش رضا داده خداوند • که بعد از
مرگ و پیش از مرگ یارش • نباشد مرد را جز فعل و کارش • و در ضمن شرح بعضی احادیث سابقه نیز
در باب مجسم شدن اعمال دران نشاه سخنان مذکور شد که تذکار آن درین مقام نافعست و بعضی از
اصحاب قلوب و ارباب حال گفته اند که مار و عقرب و آتشی که در قبر و قیامت ظاهر میشود همین اعمال
قبیحه و اخلاق ناشایسته و اعتقادات باطله و آرای فاسده است که دران نشاه بان صورت
در می آید و بان لباس متلبس میشود چنانچه روح و ریحان و حور عین و میوه های بهشتی که مرد نیکوکار را نصیب
خواهد بود نفس اعمال صالحه و اخلاق حسنه و اعتقادات حقه و آرای پسندیده ایشان است که دران
نشاه بان هیات بر می آیند و سابقا بدین اشاره میکردند زیرا که حقیقت واحد کاهست که بسبب اختلاف
مواطن و تغییر مکان بصور مختلفه و هیات متغایره میگردد چنانچه در حدیث نهم بتفصیل بیان سبق ذکر یافت

وگفته‌اند که اسم فاعل در آیه وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ بمعنی مستقبل نیست که مراد این باشد که در
آخرت جهنم محیط خواهد شد در نشأه اخروی مر کافران را چنانچه ارباب ظاهر از مفسرین ذکر کرده‌اند بلکه بر حقیقت
خود واقعست یعنی حال است زیرا که قبایح اعمال و ذمایم اخلاق و اعتقادات باطله که درین نشاه بایشان محیط
شده‌اند بعینه در ایشان در آمده جهنمیست که ظاهر خواهد شد بر ایشان در آن نشاه بصورت آتش و حیات
و عقارب آن و برین قیاس کن کلام حضرت عزت را جائی که میفرماید الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا
إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا که با ترجمه‌اش در حدیث سوم سبق ذکر یافت و آنجائی
که میفرماید يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا یعنی روزی که می یابد هر نفسی آنچه عمل آورده است از خیر حاضر کرده
شده چه مراد نه اینست که جزای عمل خود را نزد خود حاضر می یابد بلکه مراد اینست که بعینه عمل خود را نزد خود حاضر
می یابد در لباس دیگر و همچنین کریمه فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
نیز صریحست درین معنی چه معنی آن والله اعلم آنست که پس امروز یعنی روز بعثت ستم یافته نمیشود
هیچ نفسی چیزی را یعنی در هیچ چیز برو ستم نمیکنند و جزا داده نمیشوید مگر آن چیزی را که عمل می آورید یعنی جزای
عمل شما همان عمل شما خواهد بود در لباس دیگر و صورتی غیر آن صورت و مانند این آیات کریمه در کلام مجید
بسیار واقعست و در احادیث نبوی نیز این معنی بسیار وارد شده است مثل قول پیغمبر صلوات الله
علیه و آله که الَّذِي يَشْرَبُ فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ إِنَّمَا يُجَرْجِرُ فِي جَوْفِهِ نَارَ جَهَنَّمَ یعنی کسی که بیاشامد
چیزی را در ظرف طلا و نقره اینست و جز این نیست که حرکت میکند و بجنبش در می آید در درون او آتش
دوزخ و قول او صلوات الله علیه و آله که الظُّلْمُ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ یعنی ظلمات و تاریکی روز قیامت
همان ظلمت است که در دار دنیا از کسی واقع میشود و قول او صلی الله علیه و آله که الْجَنَّةُ قِيعَانٌ وَإِنَّ غِرَاسَهَا سُبْحَانَ اللهِ
وَبِحَمْدِهِ یعنی بهشت زمینیست هموار و درختان آن سبحان الله و بحمده است کنایه از آنکه گفتن این کلمه
در آن نشاه درخت بهشت خواهد شد و امثال این احادیث بسیارست والله الهادی

حدیث [illegible]

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ بزرگوار شیخ ابوجعفر طوسی قدس الله روحه
از شیخ قدسی اطوار شیخ مفید علیه الرحمه از شیخ ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه از شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب
کلینی از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی عمیر از حماد از ابی بصیر که گفت
سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ فِي الْجَنَّةِ عَلَى صُوَرِ أَبْدَانِهِمْ
لَوْ رَأَيْتَهُ لَقُلْتَ فُلَانٌ ترجمه کلام راوی امام علیه السلام در ضمن آغاز و سه نمایش و انجام آغاز
مشتمل بر دو بخش بخش اول خلاصه کلام راوی آنکه سؤال کردم از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام
از ارواح مومنان حضرت فرمود ارواح مومنان در بهشت‌اند بصورتهای بدنهای ایشان که اگر به بینی
آنرا هر آینه خواهی شناخت و خواهی گفت این فلانست یا بنامی که داشته است خواهی خواند و خطاب خواهی
گفت ای فلان علی الاحتمالین بخش دوم من ارواح المومنین یعنی از آنچه حال ارواح ایشان بآن آیل
میشود بعد از گذاشتن بدنها و بسیارست که اطلاق میکنند روح را بر جسم بخاری که بوجود می آید
از خون لطیف بخار آمده و کشیده میشود بسوی تجویفی که در جانب چپ دل واقع است و مراد اینجا
آن چیزیست که انسان که میگوید من اشارت بآن میکند یعنی نفس ناطقه و این معنی از روح اراده شده است
هر جا در قرآن و حدیث وارد است و عقلا را در حقیقت آن حیرت تمام واقعست چنانچه بسیاری از ایشان
اعتراف کرده‌اند بعجز از معرفت آن تا آنکه بعضی گفته‌اند قول حضرت امیرالمومنین علیه السلام که مَنْ
عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ باین معنیست که انچنانچه ممکن نیست راه بردن بشناخت نفس ناطقه ممکن نیست
پی بردن بمعرفت کنه پروردگار و قول الهی در قرآن مجید که وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ
رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا نیز معاضد این معنیست چه معنی آیت والله اعلم آنست که سؤال میکنند
از تو ای محمد از روح و حقیقت آن بگو بایشان که روح از امر پروردگار منست مخلوق شده است و بشما داده
نشده است از علم مگر اندک یعنی علمی که بشما عنایت شده و فایده دانستن حقیقت روح و امثال آن
نمیکند مصرع [illegible] ترا از بهره دانش چون نزادند [illegible] دانش تنگ دل آمدند [illegible]

زنده پیلی • نداد دست ز علم الا قلیلی • باین علم قلیل ابر ردی چیست • ولی از لاف دانش مثلی چیست

خدا او بهر جرم راهبر کن • تو در دانشم رای پیر کن • ولی در جرم راز آلی • زبان شکر با تن پای بستی

گران چو ترک خود پستی نیاید • وزین جو عجز و مسکینی نیاید • و بالجمله اقوال علما در حقیقت روح بسیار است

و آنچه از آنجمله مشهور شده است چهارده قول است که در مجلد چهارم از مجموعه که مسمی بکشکول است ذکر آن

کرده ام و آنچه از آن جمله رای ارباب تحقیق بران قرار گرفته است آنست که روح در داخل بدن نیست

برین وجه که جزو بدن باشد یا در بدن حلول کرده باشد بلکه او جوهریست مجرد و منزه از صفاتی که لازم جسمیت

بری و از عوارض مادیه عاری و تعلقی که ببدن دارد همین تعلق تدبیر و تصرف است و بس و این قول

مختار اعاظم حکمای الهی و پسندیده اکابر صوفیه و اشراقیین است و رای اکثر متکلمین امامیه نیز بران قرار

گرفته مثل شیخ مفید و بنی نوبخت و خواجه نصیر الدین طوسی و شیخ جمال الدین مطهر حلی و از اشاعره نیز جمعی

با ایشان در اختیار این قول موافقت کرده اند مثل راغب اصفهانی و محمد غزالی و امام فخر رازی و این

مذهبیست پسندیده و رایست شایسته که کتب آسمانی بآن نازل است و احادیث مصطفوی بان

ناطق و دلایل عقلیه و علامات حدسیه و مکاشفات ذوقیه معاضد فقال فی الجنة ظرفیه اینجا بطریق

مجازست باعتبار شبحی که روح بان تعلق گرفته والا چنانچه مذکور شد روح مجردست و احتیاج بمکان

ندارد علی صور ابدانهم خبر ثانی مبتدای محذوف است که خبر اولش فی الجنة است و کلام در

تقدیر است که ارواح المؤمنین فی الجنة علی صور ابدانهم یا حال است از ضمیر مستتر در ظرف که عامل ظرفست

و کلام باین اول که هم فی الجنة حال کونهم علی صور ابدانهم و مراد اینست که قرار گرفته اند و قیام دارند در بدن

صوری و محتمل که علی بمعنی فی استعمال یافته باشد چنانچه در کریمه وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا

و مصدوقه وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ برا لهم وجه واقعست بنابر آنچه مفسرین ذکر کرده اند

و گفته اند تشبیه شده است درین آیه ملابست تعلقی که میان ایشان است بملابست ظرفی و

استعمال شده است علی که از برای ملابست تعلقی موضوعست در ملابست ظرفی بطریق استعاره تبعیه

تو راثه لقطت فلان ضمیر مذکر غایب در راثه راجعست بصورت که در ضمن صورهم مذکورست و چون صورت

اینجا بمعنی شبح و مثال است صحیح است که ضمیر مذکر راجع بامذکر واقع شود والا لفظ صورت مؤنث است

و ضمیری که راجع باشد باوی باید ضمیر مؤنث باشد یعنی اگر بجای آن شبح و مثال را در اثنه مذکور این فلان

یا بو ندا میسکنی و میگوئی ای فلان چنانچه در حدیث اول مذکور شد و بر تقدیر اول با جارست انتقدیر …

و بر تقدیر ثانی از تقدیر حرف ندا که کلام درین تقدیر باشد که لعرفت … فلان زیرا که اگر تقدیر بکلمه …

فلان مفرد خواهد ماند و مفرد نزد اهل عربیه صلاحیت آن ندارد که محکی قول واقع شود نادنا الظاهر قول امام علیه السلام

درین حدیث که فی الجنة علی صور ابدانهم دلالت دارد بران که بهشت الان مخلوق و موجودست

بموجود بودن بهشت الان قایل شده است بموجود بودن دوزخ نیز قایل است پس بظاهر این حدیث

بر موجود بودن آن نیز استدلال توان کرد و این معنی یعنی موجود بودن بهشت و دوزخ الان مذهب

اکثر اهل اسلامست و خواجه نصیر الدین طوسی قدس سره در تجرید نیز این مذهب را اختیار کرده است

و بعض آیات قرآنی را شاهد ان ساخته مثل قوله تعالی أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ که در باب بهشت نازل است

و قوله تعالی أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ در ماده دوزخ یعنی بهشت آماده و مهیا شده است از برای پرهیزکاران

و خدا ترسان و دوزخ مهیا و آماده شده است از برای کافران و مشرکان پس خبر داده است حق سبحانه

از آماده شدن هر دو بصیغه ماضی و این دلالت میکند بر آنکه پیشتر از ان مخلوق و آماده بوده اند

والا لازم آید که کلام الهی بر دروغ و کذب محمول شود تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و حمل کردن آن بر آنکه

تعبیر شده است از معنی مستقبل بصیغه ماضی بواسطه اشعار بر تحقق وقوع آن بر گردانیدن کلامست از

ظاهر خود بی آنکه ضرورتی بان قاضی باشد برین وجه استدلال کرده اند جمهور اشاعره بر بطلان مذکور

و والد بزرگوار قدس سره را درین مقام کلامیست که حاصل آن اینست انطباق این دلیل بر

مذهب معتزله که قایل شده اند بانکه قرآن حادثست بعینی بنو دو چه اشد بحسب ظاهر صور …

اما بر مذهب اشاعره که کلام نفسی را قدیم میدانند و میگویند کلام نفسی مدلول کلام لفظی است مشکلست

زیرا که بهشت و دوزخ باعتقاد ایشان حادث است پس خ چارت ایشان را که هر صیغه ماضی که در باب
بهشت و دوزخ در قرآن واقعست بمعنی مستقبل حمل کنند تا بر خدای تعالی دروغ لازم نیاید پس استدلال
مذکور بمذهب ایشان تمام نباشد و بخاطر میرسد که کلام اشاعره را برین وجه توجیه توان کرد که مراد ایشان
ازین کلام بحث الزامیست با اکثر معتزله مثل جبائی و ابی هاشم و قاضی عبد الجبار و امثال ایشان که بهشت
و دوزخ را الآن مخلوق میدانند و میگویند در وقت قیامت مخلوق خواهند شد با آنکه قرآن پیش ایشان
حادث است و یا باشد که استدلال کرده باشند بر مطلب مذکور باخبار الهی از قصه آدم و حوا علی نبینا
وعلیهما السلام با آنکه ایشان ساکن بهشت بودند و باغوای شیطان ایشان را از خوردن گندم مستحق خروج
ازان شدند و بامر الهی بیرون آمدند برین وجه که اگر بهشت مخلوق نباشد لازم می آید که اخبار مذکور از جانب
خدای تعالی مقرون بصدق نباشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و این استدلال نیز ضعیف است
بانچه بعض مفسرین ذکر کرده اند که جنتی که خدای تعالی از خروج آدم و حوا ازان خبر داده است باغیست از
باغهای دنیا که بایشان ارزانی داشته بود و ایشان قدر نعمت نشناخته خود را مستحق خروج ازان
ساختند و مؤید حرف ایشان است حدیثی که روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب
کلینی از حسین بن بشیر که گفت سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از حقیقت بهشت آدم علی نبینا و
علیه السلام حضرت فرمودند که جنة من جنان الدنیا تطلع فیها الشمس والقمر و لو کانت من جنان الآخرة
ما خرج منها ابدا یعنی بهشت آدم باغی بود از باغهای دنیا که دران آفتاب و ماه طلوع میکرد و اگر بهشت
آخرت می بود هرگز ازان بیرون نمی آمد و اما آنچه در شرح مقاصد و شرح جدید تجرید مذکورست
که قایل شدن بآنکه بهشت مذکور باغی بود از باغهای دنیا متضمن تلاعب و بازی کردن در امور دینیه
و مخالفت اجماع مسلمین از جمله استبعادات غاریست زیرا که تلاعب و بازی بامور دین کاری است
که اعاظم مفسرین نقل آن نکرده باشند و احادیث نبوی بر طبق آن وارد نباشد اما بعد از آنکه اکثر اعاظم
نقل آن کرده باشند و از ائمه اطهار روایت آن بصحت رسیده باشد ظاهرست که از قبیل تلاعب

و بازی نخواهد بود و اما اجماع مسلمین که ایشان دعوی آن کرده اند ثابت بودن آن در معرض منع است و قول
الهی را که قلنا اهبطوا منها جمیعا یعنی گفتیم ما آدم و حوا و طاوس و مار و ابلیس را که فرود روید از بهشت
همه شما اصلا دلالتی بران نیست که بهشت مذکور در روی زمین نبوده است زیرا که نقل کردن از زمینی
دیگر را نیز هبوط می نامند چنانچه بعد از آنکه قوم موسی علی نبینا و علیه السلام او را تکلیف کردند که از پرور
دگار خود برای ما درخواه که بدل من و سلوی که از عطایای آسمانی الهی بود سیر و پیاز و عدس و خیار
از زمین برویاند بایشان خطاب رسید که اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر اهبطوا مصرا فان لکم ما سألتم
یعنی آیا بدل می کنید آن چیزی را که بحسب واقع زبون تر و خوارترست بآن چیزی که در نفس امر بهتر
و نیکوترست فرود آیید بشهری از شهرهای ارض مقدسه که بدرستی که مر شما راست دران شهر آنچه
خواستید انتهی آنچه ظاهرست که مراد بهبوط درین آیت انتقال ازان زمینست بشهری از شهرها نه فرود
آمدن از غیر زمین بزمین نهایتش ظاهر قول خدای تعالی جائی که میفرماید قلنا اهبطوا بعضکم لبعض
عدو و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین باشد که دلالت کند بر آنکه هبوط ایشان از غیر زمین باشد بزمین
زیرا که معنی آیت والله اعلم آنست که گفتیم ما آدم و حوا و طاوس و مار و ابلیس را که فرود روید
از بهشت بدنیا بعضی از شما مر بعضی را دشمن و مر شما راست در زمین قرارگاه و متاع زندگانی و برخور
داری تا هنگام رسیدن آجال و بسر آمدن اعمار فلیتامل [illegible] وجه تامل در حاشیه برین تو
مذکورست که می تواند بود که الف و لام ارض الف و لام عهد باشد نه الف لام جنس و مراد بهبوط شما بر
در توجیهات سابقه سبق ذکر یافت و معنی آیه والله اعلم این باشد که انتقال نمایید ازین باغ بزمین
دیگر که شما راست دران زمین قرارگاه و متاع زندگانی تا وقت رسیدن اجلهای شما پس این
آیه را نیز دلالت بر مدعای مذکور نباشد والله اعلم تنبیه دوم بباید دانست که ازین حدیث دو امر
مستفاد میشود اول باقی ماندن نفس ناطقه انسانی بعد از خرابی و از هم پاشیدن بدن و این امریست
که اکثر عقلای ملل و حکمای فلاسفه بران رفته اند و انکار آن نکرده اند مگر گروهی اندک مثل جمعی از اطبا

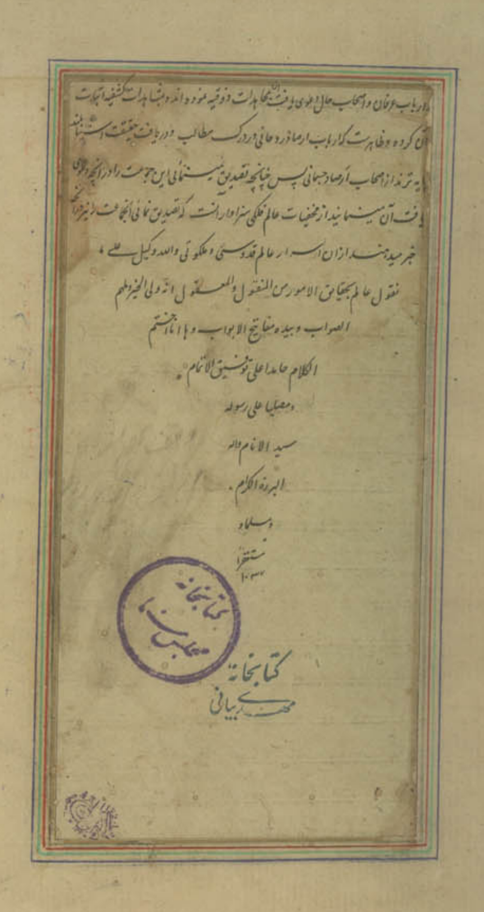
که قایل شده اند باینکه نفس مزاج انسانیست و امثال ایشان از جماعتی که چندان اعتبار بحال ایشان
و بحثان ایشان نیست و شواهد عقلی و نقلی بر بقای نفس بعد از مفارقت بدن بسیارست و کتاب
مطالب العالیه که از مصنفات امام فخر رازیست بر بسیاری از آن اشتمال دارد و کاملست درین باب
مدلول آیت کریمه وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ
بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
یعنی مپندار ای محمد آنانرا که بصدق نیت کشته شده اند در راه خدای که ایشان مردگانند بلکه ایشان
زندگانند نزد پروردگار خود روزی داده میشوند از میوهای بهشت در حالتی که شادمان و خوشحال اند
بآنچه عطا کرده است خدای تعالی بدیشان از فضل خویش و شادمان میشوند ببشارت یا بآنکه هنوز
در نرسیده اند بایشان از پس ایشان و امیدوارند که بدیشان رسند و در کرامات با ایشان شریک
شوند یا شادمان میشوند بآنکه بر احوال اخرویه اخلاف اطلاع یافته یقین میدانند که هیچ ترسی نیست
بر ایشان از آنچه از پیش ایشان خواهد آمد و نخواهد بود که اندوهناک شوند بر مفارقت دنیا و آنچه در آن
گذارند نقلست از ابن عباس که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله صحابه را گفت چون برادران شما
روز احد شهید شدند حضرت عزت جانهای ایشان را در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در انهار
بهشت طیران کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از جویبار فردوس آب خورند و بوقت
استراحت بر حاشیه خوابگاه ایشان قنادیل زرین باشد در سایه پایه عرش آویخته و ایشان میگویند
خداوندا که خبر دهد برادران و یاران ما را ازین سعادت که یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتناب
زیادت گردد حق سبحانه برای تعریض حال ایشان تشریف این آیت ارزانی فرمود و بعضی گفته اند
خواست کرما باز بدنیا فرست تا دیگر باره شربت شهادت بچشم فرمان رسید که حکم لم یزلی
برین وجه رفته که آمدگان از رجوع ممنوع باشند گفت بار خدایا از سعادت حال و نعمت بی زوال
کرامداده یاران مرا خبر کن این آیه نازل شد والله اعلم امر دوم آنکه بعد از مفارقت بدن تعلق میکنند

به بدنهای مثالی که در هیئت و صورت مشابه بدنهای اصلی باشند چنانچه صوفیه و حکمای اشراق بران
رفته اند و در حدیث سابق نیز اشعاری بران بود و آنچه از احادیثی که از ائمه اهل البیت علیهم السلام
منقول است مستفاد میشود آنست که تعلق نفوس باشباح مذکور در عالم برزخ که ما بین موت و
قیامت است خواهد بود و در صورت اشباح مذکور تنعم خواهند داشت و احساس الم و لذت
خواهند نمود و تا قیام قیامت بعد از آن از اشباح مذکور ببدنهای اصلی عود خواهند کرد و بهیئتی که
در دنیا بودند جلوه گر خواهند شد و روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی
در آخر کتاب جنایز از کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام که إنَّ الأرواحَ في صفةِ الأجسادِ
في شجرٍ في الجنّةِ تعارفُ وتسائلُ فإذا قدمتِ الروحُ على الأرواحِ تقولُ دعوها فإنها قد أقبلتْ
من هولٍ عظيمٍ ثم يسألونها ما فعلَ فلانٌ وما فعلَ فلانٌ فإن قالت لهم تركته حيًّا ارتجوه وإن قالت
لهم قد هلك قالوا قد هوى هوى یعنی بدرستی که روحهای انسانی بصفت جسدهای ایشان در درختی اند
در بهشت یکدیگر را می شناسند و از یکدیگر خبرها می پرسند پس چون روحی از بدن مفارقت
کرده بر ایشان وارد شد گوید یکی از ایشان که بگذارید لمحه او را که دل باخود آرد چرا که از هول عظیمی
خلاص شده روی باینجا آورده است بعد از آن ازوی پرسند که فلانی چه کرد و فلانی بچه حال اقدام نمود
پس اگر در جواب ایشان گوید او را زنده گذاشتم امید بآمدن اوی میدارند و اگر گوید هلاک شد
میگویند هوی هوی یعنی فرو رفت فرو رفت کنایه از آنکه بجهنم داخل شد چه اگر از اهل بهشت
میبود بما ملحق میشد و در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که إنَّ
أرواحَ المؤمنين في حجراتٍ في الجنّةِ يأكلون من طعامها ويشربون من شرابها ويقولون ربّنا أقمْ
لنا الساعةَ وأنجزْ لنا ما وعدتنا وألحقْ آخرَنا بأوّلِنا یعنی بدرستی که روحهای مؤمنان در حجرهای
بهشت اند و از طعامهای بهشت تناول مینمایند و از شرابهای بهشت را می آشامند و میگویند
پروردگارا قیام ساز بواسطه ما قیامت را و وفا کن بوعده که با ما کرده و ملحق ساز آخر ما را با اول ما در

ارواح کافران بر خلاف این روایت شده است یعنی روایت شده است که آنها در چاهای
در برزخ خواهند بود و خورش ایشان طعام و شراب دوزخ خواهد بود و روایت کرده است شیخ بزرگوار
شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب تهذیب الاخبار از امام جعفر صادق علیه السلام
که آنحضرت فرمودند بیونس بن ظبیان که ما یقول الناس فی ارواح المؤمنین یعنی مردم چه میگویند
در باب روح مومنان و حقیقت حال آن بعد از مفارقت بدن یونس گفت میگویند در حواصل مرغان
سبز خواهند بود در میان قندیلهائی که زیر عرش آویخته است پس حضرت علیه السلام فرمودند سبحان الله
المؤمن اکرم علی الله من ذلک ان یجعل روحه فی حوصلة طایر اخضر یا یونس المؤمن اذا قبضه الله
صیّر روحه فی قالب کقالبه فی الدنیا فیاکلون ویشربون فاذا قدم علیهم القادم عرفوه بتلک
الصورة التی کانت فی الدنیا یعنی یاد میکنیم بپاکی از جمیع نقایص خدا را بدرستی که مومن بزرگوارتر است
نزد خدای تعالی از آنکه روح او را در سینه آن مرغ سبزی جای دهد ای یونس مومن را چون قبض
روح شود میگرداند حضرت عزت روح او را در قالبی مانند قالبی که در دنیا دران جای داشته
پس دران قالبها میخورند و می آشامند و چون روحی آید تازه که مفارقت کرده بر ایشان وارد شود او را میشناسند
بهمان صورتی که در دنیا بران صورت بوده و امثال این احادیث در طریق شیعه اهل بیت
بسیار وارد است و در طریق اهل سنت نیز بعض احادیث که در معنی باین احادیث نزدیکست
نقل شده است والله اعلم بحقیقة الامر تمام بحث سیوم بعضی را توهم شده است که قایل شدن بآنکه
ارواح انسانی بعد از مفارقت بدنهای اصلی بشبحهای مثالی تعلق میگیرند چنانچه از احادیث
مذکور فهم آن شد قایل شدن بتناسخست و این توهمیست بی جا و خیالیست باطل چه تناسخی
که جمیع فرق اسلام بر باطل بودن آن اتفاق دارند تعلق ارواحست بعد از مفارقت بدنهای اصلی
باجسام دیگر در همین عالم کون و فساد یا باجسام عنصری که ترکیب یافته باشد از عناصر اربع که عبارت
از خاک و آب و هوا و آتش است چنانچه بعض حکما گمان برده اند و قسمت کرده اند آنرا بنسخ و مسخ

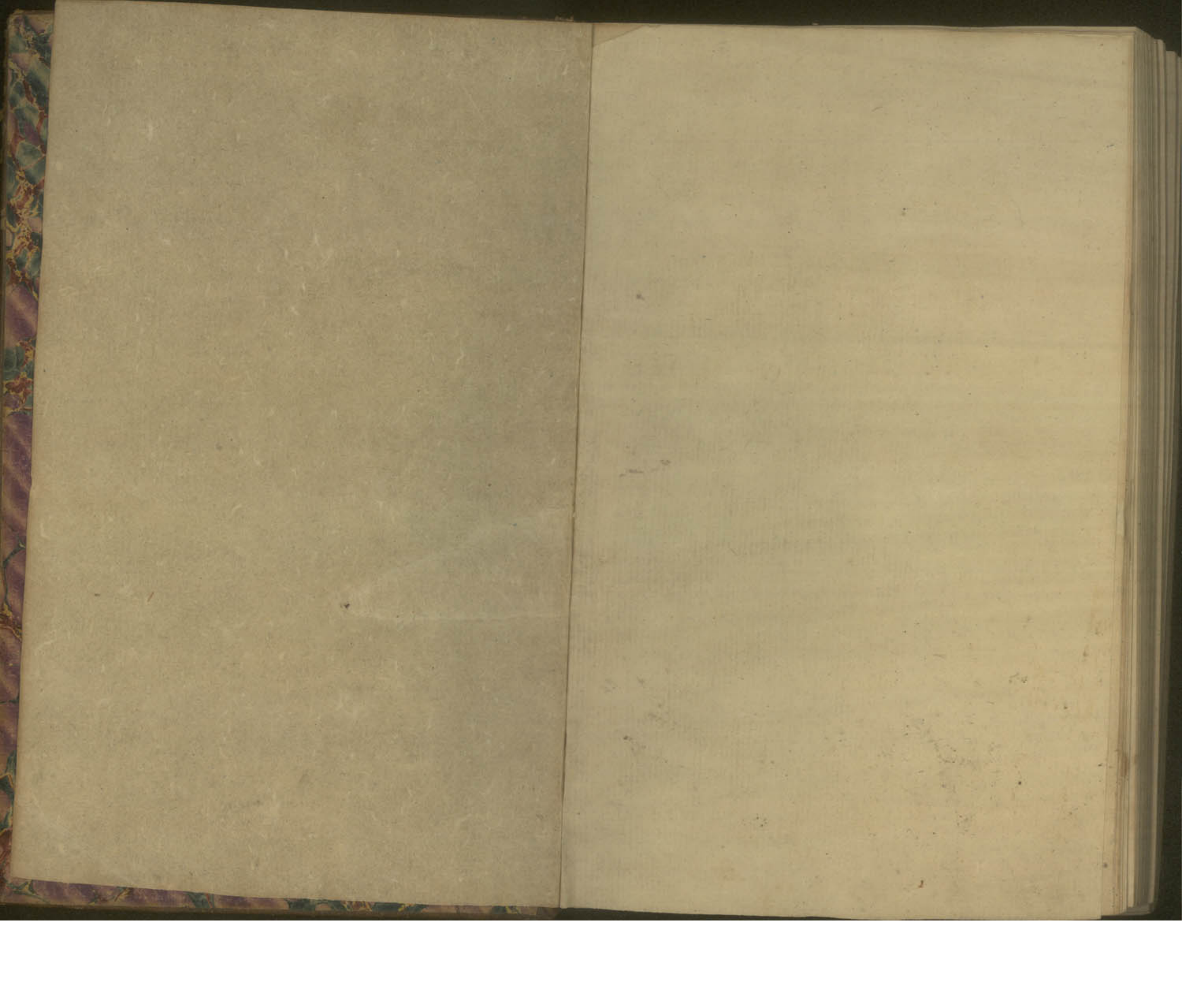
[illegible] و رسخ برین وجه که اگر انتقال مذکور باز ببدن انسانیست نسخست و اگر ببدن حیوان دیگر است
از بهایم و سباع مسخ و اگر بقالب نباتاتست مثل ریاحین و اشجار فسخ و اگر بصورت جمادات است
مثل زخارف و احجار رسخ بتفصیل و بیانی که در شرح تجرید و بعض کتب کلامی مذکورست یا باجرام فلکی
که عبارت از افلاکست یا آنچه در وست از کواکب و امثال آن ابتدا یا بعد از آنکه ببعضی اجسام عنصری
تعلق گرفته باشد بر اختلاف مذاهب و آرای باطله ایشان که در محل خود تفصیل یافته اما قایل شدن بآنکه
در عالم دیگر و در غیر این نشأه تعلق ببدنهای مثالی میگیرند و در مدت برزخ که از وقت مردن است
تا قیامت و از آن بدنها بعبادت پروردگار قیام مینمایند و بعد از قایم شدن قیامت باز ببدنهای
اول بقدرت الهی عود میکنند برین وجه که اجزای بدن اصلی را که متفرق شده اند و از هم پاشیده
جمع می نمایند و بهم ترکیب میدهند یا برین وجه که از کتم عدم باز مثل بدن اول بدنی خلق میکنند علی
اختلاف المذهبین نزد محققین قول بتناسخ نیست و اگر اصطلاح تازه وضع کنند و این تعلق را هم
تناسخ نامند فلا مشاحة معهم فی الاصطلاح و باید دانست که اینکه ارباب تناسخ در معرض انکار اصحاب حقند
و محققین ملت همه حکم بکفر ایشان کرده اند نه بواسطه آنست که ایشان قایل شده اند بآنکه روح از
بدن اصلی ببدن دیگر انتقال می یابد و الا لازم آید که معاد جسمانی که متفق علیه اهل اسلامست تناسخ باشد
چه آن نزد بسیاری از اهل اسلام بران وجه است بلکه بواسطه آنست که ایشان نفوس ناطقه انسانی را
قدیم میدانند و میگویند روح در همین عالم کون و فساد از بدن اول ببدنهای دیگر عنصری یا فلکی انتقال
می یابد و بمعاد جسمانی آخرت که از ضروریات دین است و مخبر صادق از آن خبر داده قایل نیستند چنانکه
امام فخر رازی در کتاب نهایة العقول تصریح باین معنی کرده است و هذه عبارته ان المسلمین یقولون
بحدوث الارواح و ردها الی الابدان لا فی هذا العالم والتناسخیة یقولون بقدمها و ردها الی الابدان فی
هذا العالم وینکرون الآخرة والجنة والنار وانما کفروا من اجل هذا الانکار یعنی اهل اسلام میگویند ارواح
همه حادث اند و بعد از مفارقت بدنها باز تعلق ببدنی خواهند گرفت اما نه درین عالم و ارباب

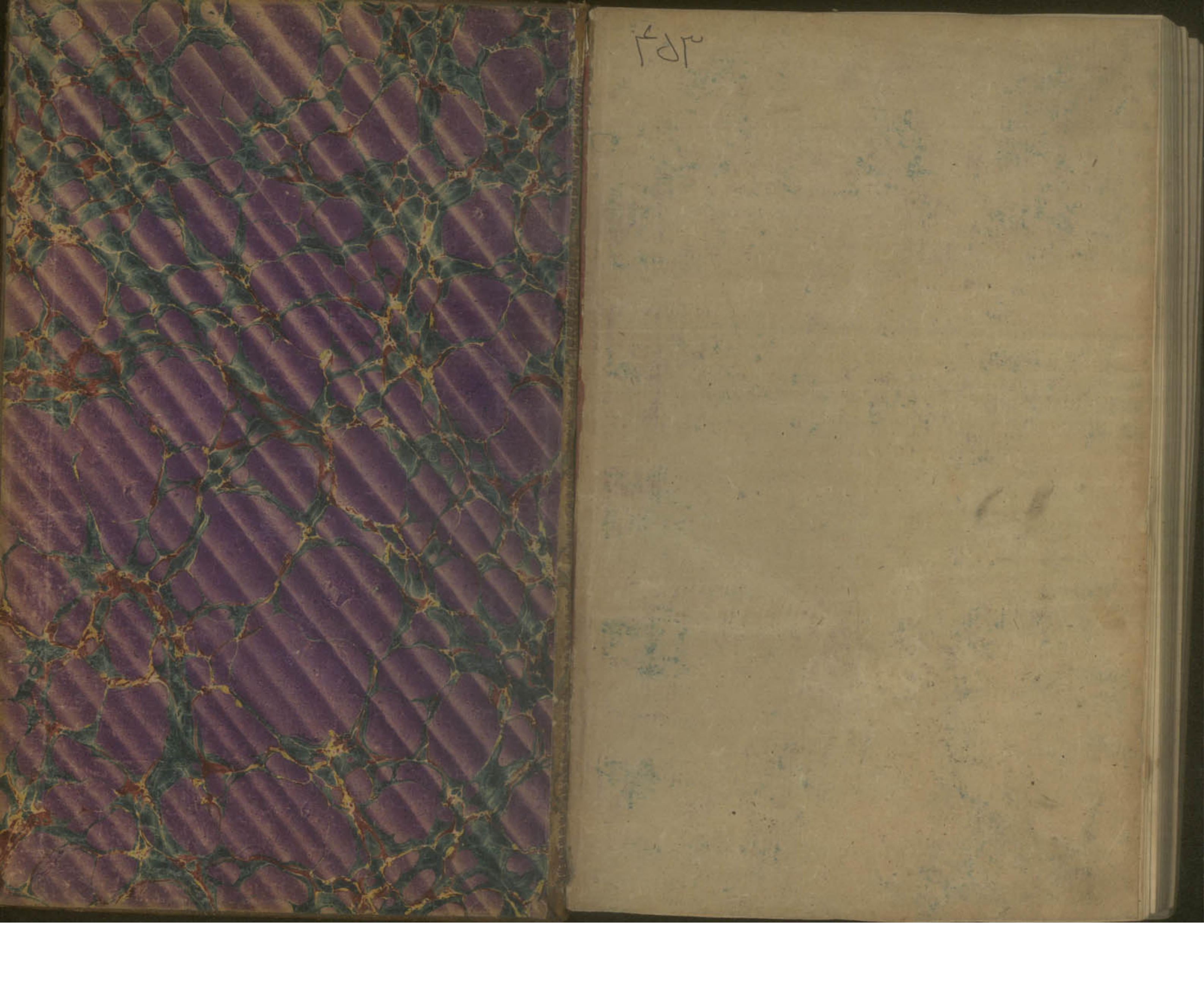
تناسخ ارواح را قدیم میدانند و میگویند باز در همین عالم نقل ببدنهای دیگر خواهند شد و همچنانکه خوشی
و بهجت و درد و رنج را و اینکه اهل اسلام حکم بکفر ایشان کرده اند بواسطه اینست پس ظاهر شد که فرق
بسیارست میان تناسخی که سبب کفر ایشانست و میان انچه اهل اسلام باین قایل شده اند والله اعلم
الحاق باید دانست که انچه در بعضی احادیث اصحاب ما رضوان الله علیهم وارد شده است که
شبحهائی که نفوس ناطقه بعد از مفارقت ابدان مادام که در عالم برزخند بانها تعلق میگیرند اجسام هستند
و بر صورت بدنهای عنصری که گذاشته اند حلقه حلقه می نشینند و با یکدیگر سخن میکنند و از اکل و شرب
لذت می یابند و بسیارست که در هوائی باشند میان آسمان و زمین و در روی هوا با یکدیگر ملاقات
مینمایند و یکدیگر را می شناسند و امثال این امور که دلالت دارد بر نفی جسمیت از ایشان و اثبات
لوازم جسمیت از برای ایشان بنابر انچه در کلینی و غیر از امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد اطهار آنحضرت
که بمرتبه عصمت فایزند روایت آن ثبوت پیوسته اعطا آن میکند که اشباح مذکوره از کثافت
جسمانیات درگذشته اند و بلطافت مجردات نرسیده بلکه ایشان ذو جهتین اند و واسطه اند میان
جسمانیات و مجردات و مؤید این سخنی است انچه طایفه از اکابر حکما گفته اند که در وجود عالم مقداری
هست غیر عالم حسی که واسطه است میان عالم مجردات و عالم مادیات نه بان لطافت است
و نه باین کثافت و در آن عالم مر اجسام و انواع اعراض را از حرکات و سکنات و اصوات و طعمها و بوها
و غیر آن شبحهای مثالی هستند که بذات خود قایمند و تعلقی ندارند بماده و آن عالم اینست وسیع
و جهانیست فراخ که ساکنان آن بر طبقات مختلف و مراتب متفاوت اند در لطافت و کثافت
و خوشروئی و زشت صورتی و مر ایشان را و در آن بدنهای مثالی جمیع حواس ظاهر و باطن موجود
که با آنها ادراک لذت و الم مینمایند و از نعم جسمانی و روحانی انتفاع می یابند و مولانا قطب الدین محمد
علامه در شرح حکمت اشراق قول بوجود این عالم را بانبیا و اولیا و بزرگان حکما نسبت داده است
و بالجمله اگرچه برهانی از برای این مسئله بر وجود آن قایم نیست ولیکن بعضی ظواهر نقلی تایید باین



و ارباب عرفان و اصحاب حال دعوی یافت آن بمجاهدات ذوقیه نموده اند و مشاهدات کشفیه اثبات
آن کرده و ظاهرست که ارباب ارصاد روحانی در درک مطالب و دریافت حقیقت اشیا بلند
پایه ترند از اصحاب ارصاد جسمانی پس چنانچه تصدیق مینمائی این جماعت را در انچه دعوی
یافت آن مینمایند از مخفیات عالم فلکی سزاوارانست که تصدیق نمائی انجماعت را نیز در انچه
خبر میدهند از ان اسرار عالم قدوسی و ملکوتی والله وکیل علی ما
نقول عالم بحقایق الامور من المنقول والمعقول انه ولی الخیر و ملهم
الصواب و بیده مفاتیح الابواب و ها انا اختتم
الکلام حامدا علی توفیق الاتمام
و مصلیا علی رسوله
سید الانام و آله
البررة الکرام
و مسلما
نستنفر
۱۰۳۲






٣٥٤

